UNIVERSAL
LIBRARY
OU_228957
UNIVERSAL
LIBRARY

بعون صانع مکوّن و مکان بفضل خلاق مکین زمان

کفایه منصوری

و

رساله چوب چینی

در مطبع نامی منشی نول کشور مطبع مرتبین آن چاپ شد

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس مر خالقی را که در خلقت انسان دقایق حکمت اولی بیانست و حمد بیعد و ثنای بیقیاس مر بادشاهی را که نعم و احسان او در حق ایشان بیرون از حد بیان ست گواه بر کمال قدرت او طبایع اصول و امزجه صور ارکانست و دلیل بر رحمت و رافت او احوال امزجه ابدانست قادر یکه از کمال خاصیت قوی و ارواح در اعضا جاری گرداینده صحت مرض را باسباب مقرر و مقدر داشت و از فضل بی متناهی خود تدبیر حفظ صحت ارشاد فرمود و خلعت کریمانه صورکم فاحسن صوورکم بر قامت زیبای انسان از دخت و سماط و رزق کم من الطیبات جهت نزول ایشان مرتب ساخت ذالکم الله ربکم فتبارک الله رب العالمین و تحفهٔ تحیات و صلوات مر ذاتی را که منهج او بسبب قانون نجات و اشارات او ذخیرهٔ اعراض کلیات ست و ارکان خمسهٔ او چون سته ضروری زبدهٔ اغنی و منی ست او چون بسیطه بیضی جامع مغنی و حاوی شفاست اعنی سید کونین و خواجهٔ قاب قوسین مقصود لولاک لما خلقت الافلاک نگین خاتم و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین مکرم مجتبی محمد مصطفی علیه من الصلوة افضلها و من التحیات اکملها و بر آل و اصحاب و اتباع او باد کر رهروان جادهٔ یقین و راه نمایان شارع دین متین اند رضوان الله علیهم اجمعین اما بعد بر نظر اصحاب بصیرت و ابصار ارباب بسیرت پوشیده نماند که غرض اصلی و مقصود کلی از انشاء اجرام علوی و ابداع اجسام سفلی آفرینش آدمیست که در صدف وجود زبده موجودات ست و خازن علیم و عالم حکیم تقدست اسماؤه او را بشرف خلعت و لقد کرمنا بنی آدم نواخته و بترکیب امزجه مختلفه و کیفیات متضاده آراسته و او را بالعدل و سیاست و طاعت و عبادت امر فرموده و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و حصول این کمال و صدور این افعال بی وجود

قوله دقایق حکمت اولی بیانست ۱۲ قوله صور کم فاحسن صوورکم ۱۲ قوله و رزقکم من الطیبات ۱۲ قوله و ذالکم الله ربکم فتبارک الله رب العالمین ۱۲ قوله و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین ۱۲

صحت بدن که سبب ادراک قابل موضوع کاملست متصور نمیشود پس بر هر شخص لازم است که بحافظت صحت حاصله
واستمرار ذائله آن کوشد از سعادت دارین و کمال منزلین محروم نماند و چون انسان بنا بر اختلاف
فصول و ازمان و تغیر و تبدل ماکول و مشروب فی کل الاوان بر یک حال نمی ماند و بسبب انحراف مزاج از
امور دنیوی و اخروی باز نمی ماند لاجرم آفریدگار تبارک و تعالی در ضمن هر مصنوعی چندین هزار حکمت تبعیه
فرموده و در هر ادویه فوائد نامحصوره درج کرده هر دردی را دوائی آفریده و باستعمال آن امر فرموده چنانچه
در اخبار وارد شده که موسی علیه السلام در حالت مرض التفات بدوا نمی فرمود با و ندا کردند که ای موسی
میخواهی که ابطال حکمت ما کنی و غرائب اسرار ما از خلق پوشیده داری بعد ازان موسی علیه السلام است
خود را معرفت ادویه دلالت فرمود و بدان امر کرد و نیز از حضرت رسالت صلوة الله علیه و آله نقل است
که فرمود العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و علم ابدان را که اعلا با رتبه و اسناها در رتبه است مقدم داشته
زیرا که علم ادیان و اشتغال بدان موقوف است بر صحت بدن و آن موقوف است بر علم ابدان
بنا برین مقدمه حکمای دهر و علمای عصر در ترتیب و تنقیح این علم سعی نموده اند در هر باب دقیقه فروگذاشت
و مرکبه نظر شافی و تامل کافی کرده اند چون ضعف عباد الله العجز الناس منصور بن محمد بن یوسف بن احمد
بن الیاس فقیه الناس حسن الله عواقبه و اریه و غفر له و لوالدیه بدین علم در مطالعه کتب این قسم اشتغال
اشتغال نمود و بحکم فقد و العلم من افواه الرجال در خواند و هر فرائد از السنه استاذان این فن می ربود و
متوجه شد با قصور فکر و خمول ذکر و توزع خاطر و تفرقه باطن و ظاهر تا مختصری جامع که در هر باب اشارتی
رفته باشد و منتخبی نافع که مفید خاص و عام و مطلوب طوائف انام گردد تالیف کند بعد از استخاره من الله العلیم
در ان شروع نموده آنرا در قید کتابت کشیده و بکفایه مجاهد به موسوم گردانیدم و بیاجه آنرا مزین کرد
با القاب همایون حضرت اسکندر ثانی واضع اساس جهانبانی حامی قوانین ملک و ملت ماحی قواعد
ظلم و بدعت ابیات آنکه از دور فلک اکنون غرض دوران اوست ✽ آیت اقبال و نصرت دائما در
شان اوست ✽ کشف اسرار قضا موقوف بر فرمان اوست ✽ عقل کل طفل دبیرستان ایجاد خوان اوست ✽
جام جم عکسی ز فیض خاطر خشان اوست ✽ گوی دولت از قضا اندر خم چوگان اوست ✽ السلطان الاعظم

۱۲ من افواه الرجال ترجمه اش
۱۲ که از دهان مردان
۱۲ مستخرج کرده

الاعدل الاکرم افتخار سلاطین العرب والعجم المبعوث فی عالم الملکوت بعثوث الامم الموید من السماء
المنصور علی الاعداء داعی بلاد الشرق والغرب والی ممالک المشرق والمغرب ظل اللہ تعالی فی الارض
مالک ازمۃ البسط والقبض مجاہدۃ السلطنۃ والدین سلطان زین العابدین نظم ستارہ جنبش بہیبت
زحل سہیل مکان ✤ شہاب رمح وسہا ناوک وہلال کمان ✤ بزرگ ہمت وقدر وبلند افسر وتخت ✤ حجستہ
رایت ورای وگزیدہ نام ونشان ✤ لازال فی عرصۃ الممالک فوع الآء اخلد اللہ ملکہ وسلطانہ منظفر
علی الاعداء کہ خورشید رفتش بر مشارق ومغارب عالم درخشانست وسایہ ہمای ہمتش بر جنوب وشمال
جہان تابان وکوس دولتش بر کنگرۂ قصر سعادت در شش جہۃ وہفت اقلیم نواختہ وصیت معدلت وآوازۂ
سوتہش در اطراف واکناف ربع مسکون انداختہ وجناب سلطنت مآبش باشغال جہانداری ودواعی
کامگاری پیوستہ اوقات شریف تربیت اصحاب فضل وتقویت ارباب عقل واعلام معالم دین واحیای
قوانین سید المرسلین وتمہید قواعد دین وتشیید مبانی یقین وافاضت سجال نوال واشاعت آیات افضال
مصروف گردانیدہ لاجرم السنہ اقاصی واقاصی مناطقہ مطیع وعاصی بہ ثنای فالج این جاہ ودعای صالح این دعا
جاری گشتہ وابواب فتح ونصرت واعداد بخت ودولت بلحظہ فلحظہ از حضرت صمدیت فائض شدہ بندہ نیز
دست در فتراک سعادت زدہ این بضاعت مزجات را وسیلۂ ترقیات ساختہ متوجہ بارگاہ کیوان رفعت
شدہ تا بنظر کیمیا خاصیت حضرت سلطنت پناہ کہ صراف بازار خبرت ونقاد ارباب فطنت است مشرف گشتہ
بشرف قبول متمکن گردد ومامول از کمال عاطفت اصحاب بنش آنکہ چون بر سہو وذلل ونسیان وخلل این مقالت
بی عمارت اطلاع افتد اشارت رود تا بر قسم اصلاح مزین فرمودہ برین کمینہ مواخذہ نفرمایند وذیل
اغماض بر مزال اقدام اقلام ارزانی فرمایند فانی للخطایا معترف وبالتقصیر مقر وعیون الکرام عن المعائب

محفوظۃ مغمضۃ والسنتہم عن المعاصی محقوظۃ واللہ ولی التوفیق ومنہ الہدایۃ والتحقیق وصلے اللہ علے
محمد وآلہ الطیبین واصحابہ الطاہرین فہرست این کتاب مبنی بر دو فن است فن اول در دو قسم طب
یعنے نظری وعملی قسم اول مشتمل بر مقدمہ وچہار مقالہ مقالۂ اول در اسباب بادی صحت
مشتمل بر چہار باب باب اول در ارکان باب دوم در ارواح باب سوم در اخلاط

۱ اصول بکار کردن ۲ مزاج ۳ دل خوار شدن ۴ اعضا ۵ فعل بخشیدن ۶ الام از زوال نفس زین

باب چهارم در اعضا مقالهٔ دوم در اسباب صوری صحت مشتمل بر دو باب باب اول
در مزاج باب دوم در قوی مقالهٔ سوم در اسباب فاعلی صحت مشتمل بر دو باب باب اول
در اسباب ستهٔ ضروری مشتمل بر شش فصل فصل اول در هوا فصل دوم در حرکات نفسانی
فصل سوم در حرکت و سکون بدنی فصل چهارم در خواب و بیداری فصل پنجم در ماکول
و مشروب فصل ششم در احتباس و استفراغ باب دوم در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو فصل
فصل اول در اسباب ملحقهٔ بستهٔ ضروری فصل دوم در اسباب جزئیه مقالهٔ چهارم در احوال
و اعراض و علامات مشتمل بر دو باب باب اول در احوال و اعراض باب دوم در علامات مشتمل بر
هشت فصل فصل اول در علامات مزاج فصل دوم علامات امتلا فصل سوم در نبض فصل
چهارم در نبض و سنان و اجناس فصل پنجم در قاروره فصل ششم در براز فصل هفتم در بحران
فصل هشتم در علامات محموده و رديه قسم دوم در طب عملی مشتمل بر پنج مقاله مقالهٔ اول در حفظ صحت
و معالجات کلی مشتمل بر دو باب باب اول در حفظ صحت مشتمل بر ده فصل فصل اول در تدبیر مولود و اطفال
فصل دوم در تدبیر فصول فصل سوم در تدبیر ماکول و مشروب فصل چهارم در تدبیر نوم و یقظه فصل
پنجم در تدبیر استفراغ و احتباس فصل ششم در تدبیر جماع فصل هفتم در تدبیر حمام فصل هشتم در تدبیر
حرکت و سکون فصل نهم در تدبیر مشایخ فصل دهم در تدبیر مسافر باب دوم در معالجات کلی مشتمل بر
سه فصل فصل اول در معالجات سوء المزاج فصل دوم در تدبیر مسهل و قی و حقنه فصل سوم در فصد
و حجامت مقالهٔ دوم در امراضی که حادث شود از سر تا قدم و علاج آن مشتمل بر بیست باب باب اول
در امراض سر و دماغ باب دوم در امراض چشم باب سوم در امراض گوش باب چهارم در امراض بینی
باب پنجم در امراض دهان و لب و زبان باب ششم در امراض لثه و دندان باب هفتم در امراض حلق
باب هشتم در امراض ریه و سینه و آلات نفس باب نهم در امراض قلب و ثدی باب دهم در امراض معده
باب یازدهم در امراض جگر باب دوازدهم در امراض طحال باب سیزدهم در امراض امعا باب
چهاردهم در انواع اسهال باب پانزدهم در امراض کلیه و مثانه باب شانزدهم در امراض اثنی عشر و قضیب

باب هفتم در امراض رحم باب هیجدهم در امراض مقعد باب نوزدهم در امراض پشت باب بستم
در اوجاع نقرس و دوالی و داالفیل و عرق النسا و مفاصل مقاله سوم در حمیات مشتمل بر سه باب
باب اول در حمی یوم باب دوم در حمی دق باب سوم در حمیات عفنیه مقاله چهارم در امراض
که بر ظاهر بدن حادث شود و معالجات او مشتمل بر هفت باب باب اول در اورام باب دوم در شور باب
سوم در جراحات و قروح و آبله باب چهارم در کسر خلع و مانند آن باب پنجم در حذام
و امراض جلد باب ششم در امراض که بموتعلق دارد باب هفتم در آنچه تعلق بزینت دارد مقاله پنجم
در ذکر زهر و حیوانات زهردار و دفع ضرر آن مشتمل بر چهار باب باب اول در زهرها و علاج شارب آن
باب دوم در گزیدن حشرات و تدبیر آن باب سوم در گزیدن آدمی و چهارپایان باب چهارم در دفع
هوام و طیور و حشرات و این آخر فن اول است و الله اعلم فن دوم در ذکر ادویه مفرده و مرکبه مشتمل بر مقاله
مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفرده مشتمل بر هفت باب باب اول در طبایع و تاثیرات ادویه باب دوم
در حبوب باب سوم در لحوم و البان باب چهارم در فواکه باب پنجم در بقولات باب ششم
در توابل باب هفتم در ریاحین و طیوب مقاله دوم در ادویه مرکبه مشتمل بر سی باب باب اول در کیفیت
ترکیب ادویه و بیان قوه او و امتحان تریاق باب دوم در تریاقها باب سوم در مفرحات و بیان قوت
هر یک باب چهارم در مساجین باب پنجم در اشربه و مربیات و لعوقات و ربوبات باب ششم
در جوارشات باب هفتم در سفوفات باب هشتم در اقراص مسهله و غیره باب نهم در حبهای مسهله و غیره
باب دهم در ایارجات باب یازدهم در مطبوخات و لعوقات باب دوازدهم در حقنها باب سیزدهم
در شیافات و فرزجات باب چهاردهم در ادهان باب پانزدهم در معوطات و سنونات و غرغره باب
شانزدهم در اطلیه و ضمادات باب هفدهم در ادویه عین باب هژدهم در مراهم و ذرورات
باب نوزدهم در طلاوات و سمنات باب بستم در متفرقات فن اول در قسمی طب یعنی نظری
و عملی چون قبل از شروع در شغلی لابد است از معرفت و شعور آن شی بوجهی از وجوه اشارتی به تعریف
این علم میرود پس بدانکه طب علمیست که بدو احوال بدن انسان معلوم کنند از جهت صحت و مرض یعنی

علم باستقامت مزاج و احوال بدن انسان و تغیر آن حاصل شود تا بدین علم حفظ صحت کنند در حال حصول
و استرداد آن در حال زوال و این علم منقسم بدو قسم ست از برای آنکه اگر مفید اعتقاد ست امری چند
که مجرد ست از بیان کیفیت عمل آنرا نظری گویند چنانچه علم بارکان که چهار ست و امر چه که نه است و اگر مفید
اعتقاد ست باموری چند با بیان کیفیت عمل آن را عملی گویند چنانکه تصرف در اوزام مشکل با عتبار زمان و وقت
از جهت رفع و تحلیل چنانچه گفته شود پس این علم منقسم بدو قسم میشود نظری و عملی و چون معرفت موضوع هر علمی بعد از
علم ماهیت او سبب یا ذاتی شعور ست بدان علم و موجب امتیاز مسائل این علم میشود از غیر آن علما را عادت
بدان جاری شده است که بعد از بیان ماهیت موضوع را بیان میکنند تا از دو جهت شعور بدان حاصل شود پس
از جهت موضوع هر یک از ین دو قسم ایخا نمذکور میشود و معلوم شده که موضوع هر علمی آنست که بحث کنند از
عوارض ذاتی او و دران علم پس هر چیز یکه بحث از و کنند از ان جهت که منسوب بصحت ست حفظا او رد
او ما یتوقف الصحة علیه آن چیز موضوع این علم باشد پس بدانکه موضوعات قسم نظری این علم بدن انسانست
از جهت صحت و مرض و احوال و دلائل از برای آنکه طبیب بحث از عوارض ذاتی این امور میکند ناز جهت
که منسوب انه بصحتی که غایت مطلوب این علم ست و موضوعات قسم عملی تصرف ست در اسباب
سته ضروری و تدبیر آن و اعمال ید و علاج به ادویه و هر یک ازین بحسب احتیاج طبیب بدان گفته شود
انشاء الله تعالی و چون اصل عمل علم ست و عمل بی علم کلا عمل ست شروع کنیم در قسم نظری طب متبع کلا علی الحکیم
العلیم قسم نظری بر سه مقدمه و چهار مقاله مقدمه چون مقصود بالذات ازین علم محافظت صحت حاصله و استرداد
زائله است و معرفت شی بعد از علم بانیت شی بود و علم باسباب او و معرفت در بیان احوال بدن گفته خواهد شد
و چون معرفت اسباب هر شی موجب تحقیق وجود آن شی باشد حال اسباب او بیان کرده شود اما بعد از معرفت
سبب مطلق چه معرفت عام مقدم بود بر معرفت خاص پس بدانکه سبب عرف عام آن چیزی را گویند که بدان توصل
کنند برای حصول امری دیگر و در عرف خاص که اصطلاح حکماست ما یتوقف علیه الشی بود اعم از انکه توقف برای
ماهیت بود یا از برای وجود این سبب بر چهار قسم ست زیرا که سبب یا داخل بود یا خارج بود اگر داخل بود
بالقوة آنرا سبب مادی گویند چون چوب نسبت با سریر و اگر داخل بود بالفعل آنرا سبب صوری گویند چون

رد ع نفی ضد از استعداد
و سکون و ارتفاع نفوذ
و بین معده از ایستادن
و صعود از ایستادن و فرو
آن در عفران در ع اطلاع
اعضا از رد ع آن آنکه
سرور را طلع نخستین بعضو
شود و رد ع اعضا از تحلیل و رد
آن خلف از رد ع ع خاصه
قسم بست ۱۲
قسم با عتبار بودن او در
ذات با فعل مسکی میگردد
بدان با عتبار انفکاک
استمرار بنا بر آن مسکی میگردد
بحسب اول از دو احد اجسام
گویا اصل ست غیر را
با عتبار ابتدای ترکیب
از وی مسمی میگردد
و با عتبار انتهای تحلیل
بطلق متماش در تشبیه بان
بتحلیل الیه انتهی قسمت ۱۲
ع ۱۲ انظر

صورت سریر مربع باشد یا مسدس واگر خارج باشد از مسبب اگر موجد اوست آنرا سبب فاعلی گویند چون نجار واگر ایجاد او برای آنست آنرا سبب غائی گویند چون جلوس بر سریر چون نیمعنی در ذهن مقرر گشت بدانکه اسباب مادی صحت اسبابی ست که صحت وران مقرر میشود و این مرکب بود یا بسیط اگر بسیط است ارکان باشد و اگر مرکب ست یا غلیظ بود و آن اعضا ست یا لطیف و آن ارواح ست و یا متوسط و آن اخلاط ست و اسباب صوری صحت اعتدال مزاج ست و قوی که بعد از وحادث شود و التیام اعضا که عبارت از عدم تفرق اتصال و سوء ترکیب و اسباب فاعلی صحت اسبابی ست که بروجه مشاکلت و اعتدال وارد گردد حافظ و موجب صحت بود و الا موجب مرض و این امور اگر در جمیع زمان محتاج الیه بود و جمیع افراد بدان محتاج باشند آنرا ستة ضروری گویند و اگر بعضی افراد بدان محتاج باشند جنسیه گویند و اگر در بعضی زمان جمیع افراد بدان محتاج اند انسان و اگر بعضی افراد در بعضی زمان بدان محتاج اند صناعات و عادات خوانند و اگر محتاج الیه نباشد واردات خارجی و اسباب غائی صحت سلامتی افعال ست که از قوی مبادی اصلی یعنی سلیم و صحیح صادر گردد و وقوع آن از هر عضوی بروجه اعتدال بود و سبب غائی در ذهن مقدم بود و در وجود موخر مقالهٔ اول در اسباب مادی صحت چون این اسباب چهارست این مقاله منقسم میشود بر چهار باب باب اول در ارکان و آنرا اصول و عناصر و اسطقسات گویند و آن اجسامی چند بسیط ست که اجزای اولی بدن انسان و غیر آن از مرکبات شود و آن چهارست زیرا که یا متوجه مرکز ست یا متوجه محیط و بر تقدیرین یا طالب غایت بود و یا طالب جهت انچه طالب غایت محیط بود آتش ست و طبع او گرم و خشک و محل وی بالای دیگر ارکان بود چنانچه محدب کرهٔ آتش مماس مقعر فلک قمر باشد و فائدهٔ او در مرکبات انضاج و تلطیف و کسر برودت عنصریت و بارد بین و تفریق مختلفات و جمع متماثلات بود و انچه متوجه جهت محیط ست نه غایت آن هواست و طبع او گرم و تر بود و فائدهٔ آن در مرکبات تخفیف و تخلخل ست و محل او زیر کرهٔ آتش و انچه متوجه جهت مرکز ست آب ست و طبع او سرد و تر ست فائدهٔ او در مرکبات سهولت قبول اشکال و ترک آنست و محل او زیر کرهٔ هواست و انچه طالب غایت مرکز بود خاک ست و طبع او سرد و خشک ست و فائدهٔ او در مرکبات حفظ اشکال و هیات و استمساک بود باب دوم در ارواح در عرف اطبا روح جسمیست

۵۱

لطیف بخاری که از لطافت اخلاط در دل بحسب امتزاجی مخصوص متکون شود و بواسطهٔ شرائین بجمیع اعضا منتشر گردد و اعضا را بدو حیوة و استعداد قبول حس و حرکت و تغذیه و تولید حاصل شود آنرا روح حیوانی گویند و قوت حیوانی بدو قائم بود و ازین روح چون بعضی بدماغ رسد کیفیت دیگر پذیرد بواسطهٔ محل و را امتزاجی دیگر حاصل شود و آنرا روح نفسانی گویند و قوت نفسانی بدو قائم بود و مراد بدین روح نفس ناطقه است چنانچه در کتب الهی مراد به روح نفس است و این روح مفیض حس و حرکت باشد و چون بعضی دیگر پذیرد رسد اورا کیفیتی دیگر حاصل شود و این را روح طبیعی گویند و قوت طبیعی بدو قائم بود و ازو تغذیه و تنمیه و تولید حاصل گردد پس بحقیقت و بقول معلم اول و محققان حکما یک روح ست که در هر محلی و مظهری از و اثری و صورتی پیدا شود و بحسب ظاهر و قول اطبا انیست که هر یک باستقلال روحی اند و الله تعالی اعلم باب سوم در اخلاط بدانکه غذا که وارد بدن می بود تا آنوقت که جزو تمام اعضا میگردد اورا چهار استحاله لازم میشود و هر یکی را ازان هضمی گویند و در هر یکی خلاصه و فضله از یکدیگر متمیز میشود و خلاصه جهة تغذیه محفوظ میماند و فضله بطریق سهل مندفع شود و هضم اول ازان زمان ست که دهن اورا مضغ میکند تا در معده قرار گیرد و مشابه باکشک شخین شود و آنرا کیلوس میگویند لطیف آن بطریق مساریقا که عروق چند شعریست میان کبد و معده به کبد میرود و کثیف آن بطریق اسعا دفع شود و آنرا ابراز گویند و هضم دوم در کبد ست و آنرا کیموس گویند و آن عبارتست از استحالهٔ کیلوس با خلاط خلاصهٔ او با وزده رود و فضله که نامیده است بطریق کلیه و مثانه مندفع گردد و آنرا بول گویند هضم سوم در عروق ست و آن عبارتست از استحالهٔ اخلاط به اعضا بحسب مزاج فقط هضم چهارم در اعضاست و آن عبارتست از استحالهٔ رطوبت باده که مشابه اعضا شود در اعتبار هیئت و صورت هر دو جزو منقذی میشود بالفعل و هر یک از اعضا در قوام تام رسد و فضلهٔ این هضم هر دو بمثل عرق و بخ مندفع گردد پس عمل هضم دوم ایجاد رطوبت اولی ست که عبارت از اخلاط اربع است و عمل هضم سوم ایجاد رطوبت ثانیه است از مادهٔ معمول خود و این رطوبت یا فضول باشد یا غیر فضول آنچه فضول باشد بدن را بدان احتیاج نیفتد و اگر اخراج نکند متعفن میشود و در آن داخل اخلاط غیر طبیعی باشد و آنچه غیر فضول ست چهار صنف است یکی آنکه در عروق صغار و دقاق موجود ست جهت سقایت اعضا

که مجاور آن باشد در حال احتیاج دوم آنکه مستحیل شود بجوهر عضو سوم آنکه بمنزله اصل در حصاشتر
است چهارم آنکه التیام و اتصال اعضا بواسطه آنست اکنون بدانکه خلط جسمی رطب سیال ست که
کیلوس اول بدان مستحیل شود و آن چهار ست زیرا که آنچه نضج تمام یافته است آنچه ازو طافی بود صفرا ست و آنچه
یابس شود سودا ست و آنچه متوسط شود خون و آنچه نضج تمام یافته نباشد بلغم و هریک ازین اخلاط اجهار
طبیعی و غیر طبیعی بود اما خون طبیعی رنگ او سرخ و طعم او شیرین و طبع او گرم و تر بود و تغذیه تمام بدن بدو باشد
تنها یا باقسطی از اخلاط دیگر غیر طبیعی از و یا بنفس خود فاسد شده باشد یا بسبب وارد می و بر تقدیرین
بصفراویه یا سوداویه یا بلغمیه مائل بود اما بلغم طبیعی رنگ او سفید و طعم او مائل بشیرینی و طبع او سرد و تر بود
فائده او آنست که در جمیع بدن موجود باشد و در وقت فقدان غذا مستحیل بخون گردد و غذای بدن شود
و ازان بهت اورا مفرغه نیست و باخون در جمیع عروق جاریست فائده دیگر آنکه ترطیب بغایت حاصل کند
و دیگر آنکه باخون ممتزج گشته غذای ماغ شود و بلغم غیر طبیعی باعتبار اقوام پنج ست زیرا که اگر متفق الاقوام بود
بسیط رقیق بود و آنرا بلغم گویند و یا غلیظ باشد و این غلیظ اگر در رطوبتی مانده باشد زجاجی گویند و اگر
رطوبت تحلیل رفته جبسی گویند و اگر مختلف الاقوام باشد اگر اختلاف او محسوس بود فخاطی بود و اگر
غیر محسوس بود خام و غیر طبیعی باعتبار طعم چهار ست عفص و مالح و تفه و حامض و بلغم مالح احراصناف
بلغم ست اما صفرای طبیعی لون او احمر اصفر طبع او گرم و خشک ست و او در کبد بدو قسم است قسمی
باخون بعروق رود بجهت ترقیق دم تا نفوذ کند در منافذ ضیقه و تقطیع اخلاط لزج و دفع بلغم غلیظ کند
و غذا لبعضی اعضا شود مثل ریه و قسمی دیگر بمراره ریزد بجهت غسل معا و تنبیه بر دفع براز و صفرا غیر طبیعی
انچه در نفس خود فاسد شده باشد اگر در جگر بود مره و مری گویند اگر در معده محترق شده باشد کراثی
گویند و کراثی چون محترق شود زنگاری گویند و آن بمنزله سم باشد و انچه بسبب وارد می متغیر شده باشد
اگر وارد ی خون باشد آنرا مره حمرا گویند و اگر بلغم رقیق بود مره صفرا گویند و اگر بلغم غلیظ بود محی گویند
و اگر سودا بود مره سوداوی گویند اما سودا طبیعی دردی خون طبیعی بود طعم او بغصومت و حموضت مائل
باشد و طبع او سرد و خشک و او در جگر بدو قسم شود قسمی باخون بعروق رود بجهت تکوین و تغلیظ دم و غذا لبعضی اعضا

۱۰

مثل نظام شبکه و تیمی به طحال رود و جهت تنبیه دوند غذا به معده ریزد و غیر طبیعی از هر خلطی که باشد و محرق شود اگرچه سودا طبیعی بود اورا مادیه و مره سودا گویند **باب چهارم در اعضا** مشتمل بر مقدمه و دو فصل مقدمه در تعریف اعضا و تقسیم او بر سبیل اجمال بدانکه عضو عبارتست از جسمی چند غلیظ که از امتزاج اخلاط حاصل شود و بسیط برانست که اول عضویه تکون بیشود دل ست و بعضی گفته اند که دماغ و بعضی گفته اند که جگر و بعضی دیگر برانند که چون ماده که منی ست بمقعر رحم رسد در و غلیانی پیدا شود در چهار نقطه در و پدید آید یکی در محل دل و یکی در محل جگر و یکی در محل دماغ قرار گیرد و یکی بر همه محتوی گردد اما تقسیم اعضا بر دو وجه کرده اند یکی آنکه عضو یا مطلق بود چون دل بمذهب بعضی یا قابل مطلق همچون لحم یا عضلی و قابل همچون کبد و یا نه عضلی و نه قابل همچون عظام و وجهی دیگر آنکه اعضا یا رئیس بود یا خادم رئیس یا مرئوس یا نه رئیس بود نه مرئوس و نه خادم رئیس و رئیس بحسب بقاء شخص سه ست دل و دماغ و جگر و بحسب نوع بهین سه با ثنیین که بدان مخصوص ست زیرا که اگر مبدا قوی ست که محتاج الیه ست در بقاء شخص یا نوع چون دل و دماغ و کبد و ثنیین آنرا رئیس گویند و اگر ممد و متمم فعل عضو ست آنرا خادم رئیس گویند و این خادم یا مهی بود چون ریه قلب را و معده کبد را و ما سار یقا آلات غذا را و شبکه دماغ و آلات تنفس او را و عیه یعنی ثنیین را و یا موی بود چون شرائین قلب را و اورده کبد را و اعصاب دماغ را و حبایل ثنیین را و اگر نه مبدا قوت و نه ممد او بود اگر قابل فعل رئیس بود آنرا مرئوس گویند چون لحم و اگر قابل نباشد نه رئیس و نه مرئوس نه خادم چون لحم غیر حساس و عظام و جمیع اعضا یا بسیط بود آنرا اعضاء متشابه الاجزا گویند یا مرکب بود آنرا اعضا آلی خوانند و بیان هر یک در فصلی گفته شود انشاء الله تعالی **فصل اول در اعضاء مفرده و تمام آن** ده است اول عظم است و آن اساس بدن و دعامه حرکات بود و اقسام آن بر سبیل اجمال یاد کرده شود اما جمجمه مخلوق ست از هفت عظم چهار بمنزله دیوارند و یکی بمنزله سطح که آنرا قاعده دماغ گویند و دو بمنزله سقف که آنرا تحف خوانند و فک اعلی مرکب ست از چهارده عظم که عظام حنک و جفنه و چشم و گوش ست بیکدیگر متصل شده و مفاصل آنرا دروز گویند و الف از دو عظم مرکب ست و در میان الف غضروفیست که او را قسم میکنند و فک اسفل از دو عظم در فکین سی و دو دندان مرکوز ست از فوق دو ثنیه و دو رباعی جهت قطع اشیاء و دو ناب جهت کسر

واز هر جانبی پنج ضرس جهت طحن و در اسفل شکل این بود و عنق مرکب ست از هفت عظم که آنرا فقرات عنق گویند
و بعد ازان دوازده فقرات ظهر و بیست و چهار ضلع که از طرفین بران مرکوز ست و بعد ازان فقرات قطن
و آن پنج فقره است و بعد از و سه فقرات عجز و بعد ازان سه فقرات عصعص ست ترقوه دو عظم ست و بعد ازان سنبه
هفت عظم که آنرا اعظام قص گویند و در آخران محاذی فم معده عظمی غضروفیست که آنرا عظم خنجری گویند و عاتق
دو عظم ست از طرفین بهم متصل و آنرا احیا جزو ست جزاه الله اعظم العانه گویند و جزو خلف راعظم الوک و جزو فرق
وحشی را خاصره گویند و حرقفه و جزو اوسط انسی را عاتق الفخذ اما دست مرکب ست از کتف و عضد که متصل ست
و بعد از و ساعد که مولف ست از دو عظم که او را زند اعلی و زند اسفل گویند و بعد از و هشت عظم ست که در دو صف
نهاده اند که آنرا ارساغ گویند و بعد از و چهار عظم ست که آنرا مشط گویند و پنج اصبع هر یکی را سه عظم و
پای مرکب ست از عظم فخذ که بزرگترین عظام ست و درعق و رک مرکوز و متصل بدو ساق ست مولف
از دو عظم که آنرا قصبه صغری و قصبه کبری گویند و عظم رکبه که آنرا رصفه خوانند و قدم مرکب ست از کعب و عقب
و عظم نردی و اخمص که آنرا زورقی گویند و چهار صغ و پنج مشط و پنج اصبع هر یکی سه عظم ست الا ابهام که دو عظم ست
فائده نظم عدد عظم چو خواهی که بدانی بیقین * می برون آید از انجا که برون می آید عدد
استخوان بوجه صحیح * از حرم صید کن بدان تشریح * دوم از اعضاء مفرده غضروف است و آن جسمی ست
شبیه بعظم اما از و نرم تر ست و فائده او منع اصطکاک عظمی بعظمی بود و تدریج ترکیب اعضاء صلبیه
بالینه و قائم مقام عظم ست در عضو یکه عظم در او مفقود باشد سوم عصب ست و این جسمی ست ابیض لین
در الغطاف و صلب در الفصال فائده او بالذات افاضت حس و حرکت بود و بالعرض تشدید و توثیق اعضا
و عصب دو نوع است نوعی از دماغ رسته است و آن هفت زوج است که حواس ظاهر و باطن و حس و حرکت علی
اعضا بدان حاصل ست و نوعی از نخاع رسته است و آن سی و یک زوج است و فردی حس و حرکت اعضا
که دون عنق است بدان حاصل شود چهارم عضل است و آن عضویست مولف از لیفات عصب و تر و
شغایا و رباط با هم تنسیج گشته و فرج و خلل آن مجشو بلحم و غشا بر و محیط شده و فائده او تحریک اعضا
بواسطه تشنج و استرخاء و عضل اگرچه مرکب ست اما او را از اعضاء مفرده گفته اند تجمیم و ترست و آن جسمی ست

که شبیه بجوهر عصب ست و باطراف عصب اعضا متصل ست جهت تحریک اعضا ششم رباط ست و آن جسمیست شبیه بعصب الا بی حس ست و فائده او ربط کردن عظمی بعظمی یا بعضوی دیگر بوده و او را عصب نیز گویند هفتم شریانست و آن عروق متحرک بود و مخلوق از لیف و عصب بود از بطن اسیر قلب سته در حرکت انبساط و انقباض تابع اوست و فائده او ایصال روح حیوانیست بجمیع بدن و جمیع شرائین و طبقه ست الا شریان وریدی که یک طبقه ست و بریه میرود هشتم وریدست و آن عروق ساکنه است که از محدب جگر سته و روح طبیعی بجمیع بدن میرساند و تغذیه و تنمیه ازان حاصل میشود و مجموع او رده یک طبقه بود الا وریدشریانی که دو طبقه ست و بریه میرود نهم غشاست و آن جسمی ست عصبانی از لیفات منتسج گشته جهت حفظ شکل و هیئت اعضا و تشدید و توثیق و اشتراک آن با دیگر اعضا و افاضت حس در اعضاء عدیم الحس مثل کبد و طحال و این نه قسم از منی متکون شوند و چون منفصل گردند التیام پذیرند مگر بعضی ازان در زمان طفولیت و آنچه غیر ازین بود مثل لحم و شحم از خون متکون میشوند چون منفصل گردند التیام پذیرند دهم لحم ست و آن عضویست کاز دم طبیعی متولد شود و فرج و خلل اعضا را مملو و مشوگرداند و عاقد او حرارت بود بعضی بدین اقسام شحم و سمین و شعر و ظفر ضم کرده اند و از عشره شمرده اند و دران نظرست زیرا که شحم و سمین داخل لحم اند و شعر و ظفر از زوائد فضلات اند و جلد مرکب ست نه مفرد ست و بیان هر یک گفته شود اما شحم جسمی ست ابیض که از ماده آبی دم در اعضاء عصبانی مثل ثرب و امعا متولد شود و بواسطه برودت محل منجمد گردد و عاقد او برودت ست و سمین مشابه لحم و از دم و سم متولد شود و او مرکب ست از لحم و شحم و شعر جسمی ست که از بخار دخانی متولد شود و طبیعت بحسب فضل آنرا دفع کند بطریق مسام و بعضی از شعر زینت را بود همچون حاجب و در بعضی زینت و وقایه را همچون موی سر و مژه و ظفر جسمی ست غضروفی عدیم الحس که متصل ست بسلامیات انمله و فائده آن از حک و لفظ و مانند آن مخفی نیست و جلد عضویست منتسج از لیفات و شظایا و عصب و خلل آن بلحم مشوشده همچون غشا بود در جمیع بدن و فائده آن حفظ شکل و هیات و افاده حس و ادراک محسوسات بود **فصل دوم** در اعضاء مرکبه و او را اعضاء آلی ازان جهت گویند که بعضی آلات حیات و تنفس و بعضی آلات حلق و بعضی آلات غذا و بعضی آلات شعور و بعضی آلات تناسل اند اما اعضا حیات

تنفس قلب دریه و حجابست قلب اشرف اعضا و رئیس مطلق و محل روح حیوانی بود و او مولف ست
از لحم صلب و اصناف لیفات و غشاء غلیظ بران محتوی که آنرا علاف قلب گویند و شکل او صنوبریست
و قاعدهٔ او از بالاست و آن عضروفیست بر باطات وثیقه مربوط و محل او میان سینه است و مائل
بطرف چپ و او را دو بطن ست بطن ایمن مخازی کبدست و در و خون بیشتر از روح ست و از کبد
و ریدی بدان متصل است جهة رسانیدن خون لطیف و بطن ایسر بزرگتر ست و در و روح بیشتر از خون بود
و آنرا شغاف قلب گویند و از دو شریان طابع شده ست یکی شریان وریدی که به ریه میرود جهة جذب
نسیم از و و رسانیدن دم لطیف باو و دیگر شریان بزرگ ست که اصل جمیع شرایین بود و آنرا ابهر و شریان گویند
و میان این دو بطن منفذی هست همچون ثقبی برای تلطیف دمی که از بطن ایمن ببطن ایسر میرود
و آنرا دالیز خوانند از طرفین قلب قریب بقاعدهٔ او را موضع دخول دم خوانند و از موضع دخول دم
دو لایه ست که آنرا اذنی القلب خوانند در حالت انقباض قلب سترے شوند و در حالت انبساط
کشیده شوند و این هر دو جذب دم و نسیم میکنند و بقلب میرسانند حجاب عضویست مرکب از جوهر
لحم و غشا و عصب حساس و متحرک و ممدریه ست در انقباض و انبساط و واجبست میان آلات غذا
و آلات تنفس و ریه مخلوق ست از لحم و ردی نحیف و از شعب شریان ورید و شعبه بسیار بانی شعب قصبه ریه
و غشاء دو لایس بر مجموع کشیده و او بدو شق شده ست شق طرف ایمن به سه شعبه منقسم شده است و
شق طرف ایسر بدو شعبه و مجموع گرد قلب برآمده و فائدهٔ او ترویح قلب ست بواسطهٔ جذب نسیم و
دفع بخار آن بکیفیتے مناسب مزاج قلب و دفع بخار دخانی و او سبب اوحیاتست آلات خلق اما خلق
عبارتست از جمیع مجرمین که آن مری و قصبه ریه ست و ذکر مری در اعضای غذا کرده شود و قصبه ریه
عضویست مزماری شکل مولف از غضاریف و غشاء بران کشیده و او را اقدام مری نهاده ست و فائدهٔ
آن تنفس ست که عبارت از جذب نسیم و دفع بخار بود در بالای او حنجره است و آن عضوی غضروفی
که آلت اتمام صوت و حصر نفس بود و او مرکب ست از سه غضروف یکی از طرف قدام که آنرا درقی
و ترسے نیز گویند و دو دیگر از طرف خلف که مائل مری باشد و این دو کوچکتر اند یکی را نام نیست

وبکی را بلکی گویند برای آنکه در حالت بلع غذا بران می افتد تا چیزی در قصبه ریه نرود و انفتاح و انغلاق
حنجره بدو حاصل میشود و در جوف حنجره جسمی ست شبیه بلسان مزمار که انضمام و انفتاح پذیرد و صوت بدان
حاصل شود و لهات عضوییست لحمی صنوبری شکل از بالای حنجره آویخته و فائده او تصفیه هوا بود از دخان و
غبار و مدد صوت باشد و وزیتین دو عضو اند از لحم عصبانی شبیه بغده که از اصل زبان رسته اند و فائده آن
منع بود است از انکه دفعة نفوذ کند اما آلات شعور دماغ و چشم و گوش و بینی دماغ عضوئیس و محل روح نفسانی
بود و او مرکب ست از مخ و او رده و شرائین و غشای رقیق که ملاقی نفس اوست و غشای صلب که
همچون ربطانه این غشاست و ماس قحف ست و شکل دماغ شلغمی مخروط بود و قاعده او مقدم راس ست
و الیین از مؤخر ست زیرا که منبت اعصاب حس ست و راس او مؤخر دماغ ست و او صلب بود
زیرا که محل اعصاب حرکت ست و دماغ از جهت عرض که از طرف پیشانی بود تا پس سر سه قسم میشود و
آنرا بطون دماغ گویند و اوسع بطون بطن مقدم ست و در زیر بطن اوسط تجویفی ست که آنرا معصره گویند
و فضلات دماغی آنجا جمع می شود و سنجنک فرو می آید و غشائی که ماس جوهر دماغ ست مانند تزاید
و غضون بر هم افتاده و ازان صورتی همچو کرمی پیدا شده و بواسطه حرکت انبساط و انقباض شرائین آن
نیز متحرک ست نخاع مشابه جوهر دماغ ست و خلیفه او ست و او راسه غشاست و او همچو دنباله دماغ بود که
در فقرات نخدر شده بعضو حسیه چشم از اعضا شریفه ست و مرکب ست از سه رطوبت و هفت طبقه
و رده اعصاب شرائین و او رده متفرق شده قطعه کردآفریدگار تعالی بلطف خویش * چشمت بهفت پرده
و سه آب تفسیر * صلب صفیر و شبکیه زیبا بی دیس جلیده * پس عنکبوت و بیض و عنب قرن ملتحم * طبقه اول را
که ماس جوهر ابیض ملتحمه گویند و جوهر آن لحم ست و متصل ست بعضلات متحرکه و طبقه دوم را قرنیه گویند و او
بعد از ملتحمه است و جبنه هم را که جبر از قرنیه ست عنبیه گویند و لون آن مختلف ست در بعضی اشخاص سیاه و
در بعضی اشهل و در بعضی ازرق بود و بعد ازین طبقه رطوبت بیضیه ست و آن رطوبتی سفید و شفاف بود و طبقه
چهارم بعد از دست آنرا عنکبوتیه گویند و آن غشاء رقیق ست مانند نسج عنکبوت و بعد از وی رطوبت جلیدی
بود و آن جسمیست مانند جلید بغایت شفاف و طرف ظاهر او همین ست جهة انطباع مرئیات و طرف

باطن او مخروط است تا در ثقبهٔ عصبه مجوفه که حس الابصار بدان بود مرکوز گردد و بعد ازان رطوبت زجاجی است که شبیه به آبگینه گداخته باشد و طبقه پنجم را شبکیه گویند و او بعد از رطوبت زجاجی بود و طبقه ششم مشیمیه گویند و او همچو غشائیست که بر جمیع جمتوی شده است و طبقه هفتم را صلبیه گویند و آن غشای غلیظ است که بالای عظم عین بود و بحقیقت ابصار بر رطوبت جلیدی حاصل میشود و باقی آلات و معدات او ایند چه رطوبت بیضی حافظ اوست تا بواسطه او شعه دفعة در جلیدی منطبع نگردد که موجب اضرار او شود و زجاجی معد اوست و طبقات از قدام و خلف همچو وقایت او تبارک الله احسن الخالقین گوش عضوی غضروفیست و هوای متموج در و مجتمع میگردد و در ثقبه عظم حنجری نفوذ میکند چون مصادم عصبه میشود که در صماخ مفروش ست و قوة سامعه در وست ادراک اصوات حاصل میگردد الف بدانکه منخرین چون ببالای منبی رسند به دو تجویف منقسم میشوند قسمی باقصای فم منتهی شود جهت تنفس و استنشاق هوا و قسمی بعظامی که شبیه بصفات آلایش است منتهی گردد جهة دفع فضلات دماغ و تادیهٔ روایح کند بدان دو عصبه که شبیه بدو پرستان اند ادراک روایح بدیشان حاصل شود اما اعضای آلات تغذا اول مجری دهن ست که غاره آن ظاهر ست و بدان جهت سحق و طحن دران موجود زبان مؤلف از لحم ابیض و شرائین و اوردة و اعصاب ست و در اصل او قطعه لحم عنده ی هست جهة انسکاب لعاب با لمضغ مختلط گردد و زبان در اشاعت و ازدراد و تقلب ممضوغ مدخم است و حس ذوق و تکلم بدو حاصل شود و لب مخلوقست از عصب و لحم و غضل و شریان و وریدی و فائدهٔ او ستر دهن ست و حفظ ممضوغ و حبس لعاب و اعانت تکلم مری مرکبست از لحم و غشاء و دو طبقه است متصل به نهایت فم و بدایت معده و چون بر ابر عظم حنجری رسد فراخ تر گردد و آنرا فم معده گویند و حس او بغایت بود معده دو طبقه است داخل آن عصبانی جهة حس و خارج آن لحمانی جهت هضم و تکوین حرارة و از فم معده بتدریج فراخ تر شود تا نهایت او که نزدیک نافست و بشکل کدوی باشد و غذا در و مستحیل بکیلوس شود امعا مخلوقست از غشیه و اورده و شرائین و لیفات عصبانی و امعا شش قسم ست اول آنرا اثنا عشری گویند متصل بقعر معده و بواب نیز گویند زیرا که در وقت هضم منغلق بود چون هضم تام شود مفتوح گردد دوم را صائم گویند و آن بعد از بواب

۱۲ نظر کنید در تشریح ۱۳ فرق میان چشم و عین ۱۴ فائده ۱۵ فائده ۱۶ فائده ۱۷ فائده ۱۸ فائده ۱۹ فائده ۲۰ فائده ۲۱ فائده ۲۲ فائده ۲۳ فائده ۲۴ فائده ۲۵ فائده ۲۶ فائده ۲۷ فائده ۲۸ فائده ۲۹ فائده ۳۰ فائده ۳۱ فائده ۳۲ فائده ۳۳ فائده ۳۴ فائده ۳۵ فائده ۳۶ فائده ۳۷ فائده ۳۸ فائده ۳۹ فائده ۴۰ فائده ۴۱ فائده ۴۲ فائده ۴۳ فائده ۴۴ فائده ۴۵ فائده ۴۶ فائده ۴۷ فائده ۴۸ فائده ۴۹ فائده ۵۰ فائده ۵۱ فائده ۵۲ فائده ۵۳ فائده ۵۴ فائده ۵۵ فائده ۵۶ فائده ۵۷ فائده ۵۸ فائده ۵۹ فائده ۶۰ فائده ۶۱ فائده ۶۲ فائده ۶۳ فائده ۶۴ فائده ۶۵ فائده ۶۶ فائده ۶۷ فائده ۶۸ فائده ۶۹ فائده ۷۰ فائده ۷۱ فائده ۷۲ فائده ۷۳ فائده ۷۴ فائده ۷۵ فائده ۷۶ فائده ۷۷ فائده ۷۸ فائده ۷۹ فائده ۸۰ فائده ۸۱ فائده ۸۲ فائده ۸۳ فائده ۸۴ فائده ۸۵ فائده ۸۶ فائده ۸۷ فائده ۸۸ فائده ۸۹ فائده ۹۰ فائده ۹۱ فائده ۹۲ فائده ۹۳ فائده ۹۴ فائده ۹۵ فائده ۹۶ فائده ۹۷ فائده ۹۸ فائده ۹۹ فائده ۱۰۰ فائده ۱۰۱ فائده ۱۰۲ فائده ۱۰۳ فائده ۱۰۴ فائده ۱۰۵ فائده ۱۰۶ فائده ۱۰۷ فائده ۱۰۸ فائده ۱۰۹ فائده ۱۱۰ فائده ۱۱۱ فائده ۱۱۲ فائده ۱۱۳ فائده ۱۱۴ فائده ۱۱۵ فائده ۱۱۶ فائده ۱۱۷ فائده ۱۱۸ فائده ۱۱۹ فائده ۱۲۰ فائده ۱۲۱ فائده ۱۲۲ فائده ۱۲۳ فائده ۱۲۴ فائده ۱۲۵ فائده ۱۲۶ فائده ۱۲۷ فائده ۱۲۸ فائده ۱۲۹ فائده ۱۳۰ فائده ۱۳۱ فائده ۱۳۲ فائده ۱۳۳ فائده ۱۳۴ فائده ۱۳۵ فائده ۱۳۶ فائده ۱۳۷ فائده ۱۳۸ فائده ۱۳۹ فائده ۱۴۰ فائده ۱۴۱ فائده ۱۴۲ فائده ۱۴۳ فائده ۱۴۴ فائده ۱۴۵ فائده ۱۴۶ فائده ۱۴۷ فائده ۱۴۸ فائده ۱۴۹ فائده ۱۵۰ فائده ۱۵۱ فائده ۱۵۲ فائده ۱۵۳ فائده ۱۵۴ فائده ۱۵۵ فائده ۱۵۶ فائده ۱۵۷ فائده ۱۵۸ فائده ۱۵۹ فائده ۱۶۰ فائده ۱۶۱ فائده ۱۶۲ فائده ۱۶۳ فائده ۱۶۴ فائده ۱۶۵ فائده ۱۶۶ فائده ۱۶۷ فائده ۱۶۸ فائده ۱۶۹ فائده ۱۷۰ فائده ۱۷۱ فائده ۱۷۲ فائده ۱۷۳ فائده ۱۷۴ فائده ۱۷۵ فائده ۱۷۶ فائده ۱۷۷ فائده ۱۷۸ فائده ۱۷۹ فائده ۱۸۰ فائده ۱۸۱ فائده ۱۸۲ فائده ۱۸۳ فائده ۱۸۴ فائده ۱۸۵ فائده ۱۸۶ فائده ۱۸۷ فائده ۱۸۸ فائده ۱۸۹ فائده ۱۹۰ فائده ۱۹۱ فائده ۱۹۲ فائده ۱۹۳ فائده ۱۹۴ فائده ۱۹۵ فائده ۱۹۶ فائده ۱۹۷ فائده ۱۹۸ فائده ۱۹۹ فائده ۲۰۰ فائده ۲۰۱ فائده ۲۰۲ فائده ۲۰۳ فائده ۲۰۴ فائده ۲۰۵ فائده ۲۰۶ فائده ۲۰۷ فائده ۲۰۸ فائده ۲۰۹ فائده ۲۱۰ فائده ۲۱۱ فائده ۲۱۲ فائده ۲۱۳ فائده ۲۱۴ فائده ۲۱۵ فائده ۲۱۶ فائده ۲۱۷ فائده ۲۱۸ فائده ۲۱۹ فائده ۲۲۰ فائده ۲۲۱ فائده ۲۲۲ فائده ۲۲۳ فائده ۲۲۴ فائده ۲۲۵ فائده ۲۲۶ فائده ۲۲۷ فائده ۲۲۸ فائده ۲۲۹ فائده ۲۳۰ فائده ۲۳۱ فائده ۲۳۲ فائده ۲۳۳ فائده ۲۳۴ فائده ۲۳۵ فائده ۲۳۶ فائده ۲۳۷ فائده ۲۳۸ فائده ۲۳۹ فائده ۲۴۰ فائده ۲۴۱ فائده ۲۴۲ فائده ۲۴۳ فائده ۲۴۴ فائده ۲۴۵ فائده ۲۴۶ فائده ۲۴۷ فائده ۲۴۸ فائده ۲۴۹ فائده ۲۵۰ فائده ۲۵۱ فائده ۲۵۲ فائده ۲۵۳ فائده ۲۵۴ فائده ۲۵۵ فائده ۲۵۶ فائده ۲۵۷ فائده ۲۵۸ فائده ۲۵۹ فائده ۲۶۰ فائده ۲۶۱ فائده ۲۶۲ فائده ۲۶۳ فائده ۲۶۴ فائده ۲۶۵ فائده ۲۶۶ فائده ۲۶۷ فائده ۲۶۸ فائده ۲۶۹ فائده ۲۷۰ فائده ۲۷۱ فائده ۲۷۲ فائده ۲۷۳ فائده ۲۷۴ فائده ۲۷۵ فائده ۲۷۶ فائده ۲۷۷ فائده ۲۷۸ فائده ۲۷۹ فائده ۲۸۰ فائده ۲۸۱ فائده ۲۸۲ فائده ۲۸۳ فائده ۲۸۴ فائده ۲۸۵ فائده ۲۸۶ فائده ۲۸۷ فائده ۲۸۸ فائده ۲۸۹ فائده ۲۹۰ فائده ۲۹۱ فائده ۲۹۲ فائده ۲۹۳ فائده ۲۹۴ فائده ۲۹۵ فائده ۲۹۶ فائده ۲۹۷ فائده ۲۹۸ فائده ۲۹۹ فائده ۳۰۰ فائده ۳۰۱ فائده ۳۰۲ فائده ۳۰۳ فائده ۳۰۴ فائده ۳۰۵ فائده ۳۰۶ فائده ۳۰۷ فائده ۳۰۸ فائده ۳۰۹ فائده ۳۱۰ فائده ۳۱۱ فائده ۳۱۲ فائده ۳۱۳ فائده ۳۱۴ فائده ۳۱۵ فائده ۳۱۶ فائده ۳۱۷ فائده ۳۱۸ فائده ۳۱۹ فائده ۳۲۰ فائده ۳۲۱ فائده ۳۲۲ فائده ۳۲۳ فائده ۳۲۴ فائده ۳۲۵ فائده ۳۲۶ فائده ۳۲۷ فائده ۳۲۸ فائده ۳۲۹ فائده ۳۳۰ فائده ۳۳۱ فائده ۳۳۲ فائده ۳۳۳ فائده ۳۳۴ فائده ۳۳۵ فائده ۳۳۶ فائده ۳۳۷ فائده ۳۳۸ فائده ۳۳۹ فائده ۳۴۰ فائده ۳۴۱ فائده ۳۴۲ فائده ۳۴۳ فائده ۳۴۴ فائده ۳۴۵ فائده ۳۴۶ فائده ۳۴۷ فائده ۳۴۸ فائده ۳۴۹ فائده ۳۵۰ فائده ۳۵۱ فائده ۳۵۲ فائده ۳۵۳ فائده ۳۵۴ فائده ۳۵۵ فائده ۳۵۶ فائده ۳۵۷ فائده ۳۵۸ فائده ۳۵۹ فائده ۳۶۰ فائده ۳۶۱ فائده ۳۶۲ فائده ۳۶۳ فائده ۳۶۴ فائده ۳۶۵ فائده ۳۶۶ فائده ۳۶۷ فائده ۳۶۸ فائده ۳۶۹ فائده ۳۷۰ فائده ۳۷۱ فائده ۳۷۲ فائده ۳۷۳ فائده ۳۷۴ فائده ۳۷۵ فائده ۳۷۶ فائده ۳۷۷ فائده ۳۷۸ فائده ۳۷۹ فائده ۳۸۰ فائده ۳۸۱ فائده ۳۸۲ فائده ۳۸۳ فائده ۳۸۴ فائده ۳۸۵ فائده ۳۸۶ فائده ۳۸۷ فائده ۳۸۸ فائده ۳۸۹ فائده ۳۹۰ فائده ۳۹۱ فائده ۳۹۲ فائده ۳۹۳ فائده ۳۹۴ فائده ۳۹۵ فائده ۳۹۶ فائده ۳۹۷ فائده ۳۹۸ فائده ۳۹۹ فائده ۴۰۰ فائده ۴۰۱ فائده ۴۰۲ فائده ۴۰۳ فائده ۴۰۴ فائده ۴۰۵ فائده ۴۰۶ فائده ۴۰۷ فائده ۴۰۸ فائده ۴۰۹ فائده ۴۱۰ فائده ۴۱۱ فائده ۴۱۲ فائده ۴۱۳ فائده ۴۱۴ فائده ۴۱۵ فائده ۴۱۶ فائده ۴۱۷ فائده ۴۱۸ فائده ۴۱۹ فائده ۴۲۰ فائده ۴۲۱ فائده ۴۲۲ فائده ۴۲۳ فائده ۴۲۴ فائده ۴۲۵ فائده ۴۲۶ فائده ۴۲۷ فائده ۴۲۸ فائده ۴۲۹ فائده ۴۳۰ فائده ۴۳۱ فائده ۴۳۲ فائده ۴۳۳ فائده ۴۳۴ فائده ۴۳۵ فائده ۴۳۶ فائده ۴۳۷ فائده ۴۳۸ فائده ۴۳۹ فائده ۴۴۰ فائده ۴۴۱ فائده ۴۴۲ فائده ۴۴۳ فائده ۴۴۴ فائده ۴۴۵ فائده ۴۴۶ فائده ۴۴۷ فائده ۴۴۸ فائده ۴۴۹ فائده ۴۵۰ فائده ۴۵۱ فائده ۴۵۲ فائده ۴۵۳ فائده ۴۵۴ فائده ۴۵۵ فائده ۴۵۶ فائده ۴۵۷ فائده ۴۵۸ فائده ۴۵۹ فائده ۴۶۰ فائده ۴۶۱ فائده ۴۶۲ فائده ۴۶۳ فائده ۴۶۴ فائده ۴۶۵ فائده ۴۶۶ فائده ۴۶۷ فائده ۴۶۸ فائده ۴۶۹ فائده ۴۷۰ فائده ۴۷۱ فائده ۴۷۲ فائده ۴۷۳ فائده ۴۷۴ فائده ۴۷۵ فائده ۴۷۶ فائده ۴۷۷ فائده ۴۷۸ فائده ۴۷۹ فائده ۴۸۰ فائده ۴۸۱ فائده ۴۸۲ فائده ۴۸۳ فائده ۴۸۴ فائده ۴۸۵ فائده ۴۸۶ فائده ۴۸۷ فائده ۴۸۸ فائده ۴۸۹ فائده ۴۹۰ فائده ۴۹۱ فائده ۴۹۲ فائده ۴۹۳ فائده ۴۹۴ فائده ۴۹۵ فائده ۴۹۶ فائده ۴۹۷ فائده ۴۹۸ فائده ۴۹۹ فائده ۵۰۰ فائده ۵۰۱ فائده ۵۰۲ فائده ۵۰۳ فائده ۵۰۴ فائده ۵۰۵ فائده ۵۰۶ فائده ۵۰۷ فائده ۵۰۸ فائده ۵۰۹ فائده ۵۱۰ فائده ۵۱۱ فائده ۵۱۲ فائده ۵۱۳ فائده ۵۱۴ فائده ۵۱۵ فائده ۵۱۶ فائده ۵۱۷ فائده ۵۱۸ فائده ۵۱۹ فائده ۵۲۰ فائده ۵۲۱ فائده ۵۲۲ فائده ۵۲۳ فائده ۵۲۴ فائده ۵۲۵ فائده ۵۲۶ فائده ۵۲۷ فائده ۵۲۸ فائده ۵۲۹ فائده ۵۳۰ فائده ۵۳۱ فائده ۵۳۲ فائده ۵۳۳ فائده ۵۳۴ فائده ۵۳۵ فائده ۵۳۶ فائده ۵۳۷ فائده ۵۳۸ فائده ۵۳۹ فائده ۵۴۰ فائده ۵۴۱ فائده ۵۴۲ فائده ۵۴۳ فائده ۵۴۴ فائده ۵۴۵ فائده ۵۴۶ فائده ۵۴۷ فائده ۵۴۸ فائده ۵۴۹ فائده ۵۵۰ فائده ۵۵۱ فائده ۵۵۲ فائده ۵۵۳ فائده ۵۵۴ فائده ۵۵۵ فائده ۵۵۶ فائده ۵۵۷ فائده ۵۵۸ فائده ۵۵۹ فائده ۵۶۰ فائده ۵۶۱ فائده ۵۶۲ فائده ۵۶۳ فائده ۵۶۴ فائده ۵۶۵ فائده ۵۶۶ فائده ۵۶۷ فائده ۵۶۸ فائده ۵۶۹ فائده ۵۷۰ فائده ۵۷۱ فائده ۵۷۲ فائده ۵۷۳ فائده ۵۷۴ فائده ۵۷۵ فائده ۵۷۶ فائده ۵۷۷ فائده ۵۷۸ فائده ۵۷۹ فائده ۵۸۰ فائده ۵۸۱ فائده ۵۸۲ فائده ۵۸۳ فائده ۵۸۴ فائده ۵۸۵ فائده ۵۸۶ فائده ۵۸۷ فائده ۵۸۸ فائده ۵۸۹ فائده ۵۹۰ فائده ۵۹۱ فائده ۵۹۲ فائده ۵۹۳ فائده ۵۹۴ فائده ۵۹۵ فائده ۵۹۶ فائده ۵۹۷ فائده ۵۹۸ فائده ۵۹۹ فائده ۶۰۰ فائده ۶۰۱ فائده ۶۰۲ فائده ۶۰۳ فائده ۶۰۴ فائده ۶۰۵ فائده ۶۰۶ فائده ۶۰۷ فائده ۶۰۸ فائده ۶۰۹ فائده ۶۱۰ فائده ۶۱۱ فائده ۶۱۲ فائده ۶۱۳ فائده ۶۱۴ فائده ۶۱۵ فائده ۶۱۶ فائده ۶۱۷ فائده ۶۱۸ فائده ۶۱۹ فائده ۶۲۰ فائده ۶۲۱ فائده ۶۲۲ فائده ۶۲۳ فائده ۶۲۴ فائده ۶۲۵ فائده ۶۲۶ فائده ۶۲۷ فائده ۶۲۸ فائده ۶۲۹ فائده ۶۳۰ فائده ۶۳۱ فائده ۶۳۲ فائده ۶۳۳ فائده ۶۳۴ فائده ۶۳۵ فائده ۶۳۶ فائده ۶۳۷ فائده ۶۳۸ فائده ۶۳۹ فائده ۶۴۰ فائده ۶۴۱ فائده ۶۴۲ فائده ۶۴۳ فائده ۶۴۴ فائده ۶۴۵ فائده ۶۴۶ فائده ۶۴۷ فائده ۶۴۸ فائده ۶۴۹ فائده ۶۵۰ فائده ۶۵۱ فائده ۶۵۲ فائده ۶۵۳ فائده ۶۵۴ فائده ۶۵۵ فائده ۶۵۶ فائده ۶۵۷ فائده ۶۵۸ فائده ۶۵۹ فائده ۶۶۰ فائده ۶۶۱ فائده ۶۶۲ فائده ۶۶۳ فائده ۶۶۴ فائده ۶۶۵ فائده ۶۶۶ فائده ۶۶۷ فائده ۶۶۸ فائده ۶۶۹ فائده ۶۷۰ فائده ۶۷۱ فائده ۶۷۲ فائده ۶۷۳ فائده ۶۷۴ فائده ۶۷۵ فائده ۶۷۶ فائده ۶۷۷ فائده ۶۷۸ فائده ۶۷۹ فائده ۶۸۰ فائده ۶۸۱ فائده ۶۸۲ فائده ۶۸۳ فائده ۶۸۴ فائده ۶۸۵ فائده ۶۸۶ فائده ۶۸۷ فائده ۶۸۸ فائده ۶۸۹ فائده ۶۹۰ فائده ۶۹۱ فائده ۶۹۲ فائده ۶۹۳ فائده ۶۹۴ فائده ۶۹۵ فائده ۶۹۶ فائده ۶۹۷ فائده ۶۹۸ فائده ۶۹۹ فائده ۷۰۰ فائده ۷۰۱ فائده ۷۰۲ فائده ۷۰۳ فائده ۷۰۴ فائده ۷۰۵ فائده ۷۰۶ فائده ۷۰۷ فائده ۷۰۸ فائده ۷۰۹ فائده ۷۱۰ فائده ۷۱۱ فائده ۷۱۲ فائده ۷۱۳ فائده ۷۱۴ فائده ۷۱۵ فائده ۷۱۶ فائده ۷۱۷ فائده ۷۱۸ فائده ۷۱۹ فائده ۷۲۰ فائده ۷۲۱ فائده ۷۲۲ فائده ۷۲۳ فائده ۷۲۴ فائده ۷۲۵ فائده ۷۲۶ فائده ۷۲۷ فائده ۷۲۸ فائده ۷۲۹ فائده ۷۳۰ فائده ۷۳۱ فائده ۷۳۲ فائده ۷۳۳ فائده ۷۳۴ فائده ۷۳۵ فائده ۷۳۶ فائده ۷۳۷ فائده ۷۳۸ فائده ۷۳۹ فائده ۷۴۰ فائده ۷۴۱ فائده ۷۴۲ فائده ۷۴۳ فائده ۷۴۴ فائده ۷۴۵ فائده ۷۴۶ فائده ۷۴۷ فائده ۷۴۸ فائده ۷۴۹ فائده ۷۵۰ فائده ۷۵۱ فائده ۷۵۲ فائده ۷۵۳ فائده ۷۵۴ فائده ۷۵۵ فائده ۷۵۶ فائده ۷۵۷ فائده ۷۵۸ فائده ۷۵۹ فائده ۷۶۰ فائده ۷۶۱ فائده ۷۶۲ فائده ۷۶۳ فائده ۷۶۴ فائده ۷۶۵ فائده ۷۶۶ فائده ۷۶۷ فائده ۷۶۸ فائده ۷۶۹ فائده ۷۷۰ فائده ۷۷۱ فائده ۷۷۲ فائده ۷۷۳ فائده ۷۷۴ فائده ۷۷۵ فائده ۷۷۶ فائده ۷۷۷ فائده ۷۷۸ فائده ۷۷۹ فائده ۷۸۰ فائده ۷۸۱ فائده ۷۸۲ فائده ۷۸۳ فائده ۷۸۴ فائده ۷۸۵ فائده ۷۸۶ فائده ۷۸۷ فائده ۷۸۸ فائده ۷۸۹ فائده ۷۹۰ فائده ۷۹۱ فائده ۷۹۲ فائده ۷۹۳ فائده ۷۹۴ فائده ۷۹۵ فائده ۷۹۶ فائده ۷۹۷ فائده ۷۹۸ فائده ۷۹۹ فائده ۸۰۰ فائده ۸۰۱ فائده ۸۰۲ فائده ۸۰۳ فائده ۸۰۴ فائده ۸۰۵ فائده ۸۰۶ فائده ۸۰۷ فائده ۸۰۸ فائده ۸۰۹ فائده ۸۱۰ فائده ۸۱۱ فائده ۸۱۲ فائده ۸۱۳ فائده ۸۱۴ فائده ۸۱۵ فائده ۸۱۶ فائده ۸۱۷ فائده ۸۱۸ فائده ۸۱۹ فائده ۸۲۰ فائده ۸۲۱ فائده ۸۲۲ فائده ۸۲۳ فائده ۸۲۴ فائده ۸۲۵ فائده ۸۲۶ فائده ۸۲۷ فائده ۸۲۸ فائده ۸۲۹ فائده ۸۳۰ فائده ۸۳۱ فائده ۸۳۲ فائده ۸۳۳ فائده ۸۳۴ فائده ۸۳۵ فائده ۸۳۶ فائده ۸۳۷ فائده ۸۳۸ فائده ۸۳۹ فائده ۸۴۰ فائده ۸۴۱ فائده ۸۴۲ فائده ۸۴۳ فائده ۸۴۴ فائده ۸۴۵ فائده ۸۴۶ فائده ۸۴۷ فائده ۸۴۸ فائده ۸۴۹ فائده ۸۵۰ فائده ۸۵۱ فائده ۸۵۲ فائده ۸۵۳ فائده ۸۵۴ فائده ۸۵۵ فائده ۸۵۶ فائده ۸۵۷ فائده ۸۵۸ فائده ۸۵۹ فائده ۸۶۰ فائده ۸۶۱ فائده ۸۶۲ فائده ۸۶۳ فائده ۸۶۴ فائده ۸۶۵ فائده ۸۶۶ فائده ۸۶۷ فائده ۸۶۸ فائده ۸۶۹ فائده ۸۷۰ فائده ۸۷۱ فائده ۸۷۲ فائده ۸۷۳ فائده ۸۷۴ فائده ۸۷۵ فائده ۸۷۶ فائده ۸۷۷ فائده ۸۷۸ فائده ۸۷۹ فائده ۸۸۰ فائده ۸۸۱ فائده ۸۸۲ فائده ۸۸۳ فائده ۸۸۴ فائده ۸۸۵ فائده ۸۸۶ فائده ۸۸۷ فائده ۸۸۸ فائده ۸۸۹ فائده ۸۹۰ فائده ۸۹۱ فائده ۸۹۲ فائده ۸۹۳ فائده ۸۹۴ فائده ۸۹۵ فائده ۸۹۶ فائده ۸۹۷ فائده ۸۹۸ فائده ۸۹۹ فائده ۹۰۰ فائده ۹۰۱ فائده ۹۰۲ فائده ۹۰۳ فائده ۹۰۴ فائده ۹۰۵ فائده ۹۰۶ فائده ۹۰۷ فائده ۹۰۸ فائده ۹۰۹ فائده ۹۱۰ فائده ۹۱۱ فائده ۹۱۲ فائده ۹۱۳ فائده ۹۱۴ فائده ۹۱۵ فائده ۹۱۶ فائده ۹۱۷ فائده ۹۱۸ فائده ۹۱۹ فائده ۹۲۰ فائده ۹۲۱ فائده ۹۲۲ فائده ۹۲۳ فائده ۹۲۴ فائده ۹۲۵ فائده ۹۲۶ فائده ۹۲۷ فائده ۹۲۸ فائده ۹۲۹ فائده ۹۳۰ فائده ۹۳۱ فائده ۹۳۲ فائده ۹۳۳ فائده ۹۳۴ فائده ۹۳۵ فائده ۹۳۶ فائده ۹۳۷ فائده ۹۳۸ فائده ۹۳۹ فائده ۹۴۰ فائده ۹۴۱ فائده ۹۴۲ فائده ۹۴۳ فائده ۹۴۴ فائده ۹۴۵ فائده ۹۴۶ فائده ۹۴۷ فائده ۹۴۸ فائده ۹۴۹ فائده ۹۵۰ فائده ۹۵۱ فائده ۹۵۲ فائده ۹۵۳ فائده ۹۵۴ فائده ۹۵۵ فائده ۹۵۶ فائده ۹۵۷ فائده ۹۵۸ فائده ۹۵۹ فائده ۹۶۰ فائده ۹۶۱ فائده ۹۶۲ فائده ۹۶۳ فائده ۹۶۴ فائده ۹۶۵ فائده ۹۶۶ فائده ۹۶۷ فائده ۹۶۸ فائده ۹۶۹ فائده ۹۷۰ فائده ۹۷۱ فائده ۹۷۲ فائده ۹۷۳ فائده ۹۷۴ فائده ۹۷۵ فائده ۹۷۶ فائده ۹۷۷ فائده ۹۷۸ فائده ۹۷۹ فائده ۹۸۰ فائده ۹۸۱ فائده ۹۸۲ فائده ۹۸۳ فائده ۹۸۴ فائده ۹۸۵ فائده ۹۸۶ فائده ۹۸۷ فائده ۹۸۸ فائده ۹۸۹ فائده ۹۹۰ فائده ۹۹۱ فائده ۹۹۲ فائده ۹۹۳ فائده ۹۹۴ فائده ۹۹۵ فائده ۹۹۶ فائده ۹۹۷ فائده ۹۹۸ فائده ۹۹۹ فائده ۱۰۰۰ فائده

است وعروق باسار یقا از و نیز جذب لطیف کند و صفرا از مره بدو منصب شعبه دوم را دقاق گویند و بعد از
صائم بود و در و بغات بسیار باشد و این سه سر را امعاء دقاق گویند چهارم را اعور گویند و او همچون کیسی است که
مدخل و مخرج آن یکی است پنجم را قولون گویند و ششم را امعاء مستقیم گویند و او آخر همه است بمقعده متصل است قرب
از شعب عصب اورده مشترایین منتشج بود و طوبتی دسم بران مترشح شده بسبب و ده محل سمجد گشته و از جمیع جوانب
همچو پرده حامل شود و گرد معده برآید برای تکون حرارت و معاونت هضم جگر عضوی رئیس ست و جوهر آن لحمانی بود
فی حس و غشاء ذو الحس مجلل و شده محل او طرف این ست و مجدب او برباطات عریضه باضلاع مربوط ست و مقعر او مماس
طرف این از قعر معده است و آنرا پنج زائدست بمنزله پنج اصبع بر معده محتویست از مقعر کبد عروقی رسته است که آنرا
باب گویند و بعضی در نفس کبد منشعب شده است و بعضی بیرون آمده جهت جذب غذا و آنرا ماساریقا گویند از معده بعضی
از امعاء تا لطیف غذا جذب کند و در شعب دافعه گرداند تا نضج یابد و خلاط از هم تمیز شود و از مجدب کبد عروقی رسته که آنرا
وجوه گویند از شعب او در نفس کبد متفرق شده جهت جذب دم و انچه از و خارج شده است اصل او رده است و بدو قسم
میشود قسمی صاعد شود و باعالی بدن منشعب گردد و قسمی هابط گردد و باسفل بدن متفرق شود و مراره عضوی عصبانی ست همچو
کیسه و فم آن بقعر کبد متصل ست جهت جذب صفرا از ورگی بیرون می آید و بدو قسم میشود قسمی بهماء صائم متصل شود
جهت رسانیدن صفرا بدو و قسمی بقعر معده متصل ست جهت انصباب صفرا و طحال عضوی لحمانی ست تبر شکل زبان
و محل او جانب اسیر ست و مجدب او مماس اضلاع و مقعر آن مماس قعر معده و عروق و شرایین در و منتشر شده است
دارد دو مجرا است یکی متصل به کبد جهت جذب سوداء از دو یکی متصل بقعر معده جهت انصباب سوداء بدو تا موجب
اشتهاگردد کلیه عضوی ست مؤلف از لحم غلیظ و عروق و شرایین و غشای غلیظ حساس بران محتوی شده و او مانند
ثمیه دائره ست و کلیه دو ست و بر باط قویه بظهر فین صلب مربوط ست و کلیه یمنی بلندتر از یسری بود و فائده ایشان
آنست که فضله که بدو بایشان ریزد دو دو نوبتی که زمان باشد جهت غذا از خود جذب کند و باقی را بمثانه ریزد مثانه
کیسی ست باطنی شکل مؤلف از لیفات دو طبقه ست بول در و مجتمع میگردد و قبل سدفع میگردد و او را عنقی ست
که بول بدان طریق دفع شود اما اعضای تناسل انثیین و قضیب و رحم ست انثیین مرکب ست از رحم سفید
غدی و دو سنافذ بسیار ست و او رده و شرایین و اعصاب گرد آن برآمده اند و لیفات بسیار دران پیچیده

وغشاء بر وکشیده ومنی از فوهات این عروق بانشیین میریزد ودر رحم جمع میشود ونضج می یابد بواسطه بیاض جوهر انثیین سفیه میگردد همچنانکه در پستان دم طمث شیر میشود ومنی از فضله هضم رابع متولد میشود وبانثیین آید تا آنرا اصلاحیت تولید واستعداد آن حاصل شود وانثیین رجال بزرگ وظاهر ومستدیر بود وانثیین نساء صغیر وپنهان باشد ودر طرفین فرج پنهان بود قضیب مرکب است از اعصاب وشرائین واورده وخلل آن بالحم محشو شده است ودر رو مجری بول ومنی وندی هست واو از عظم عانه رسته هست واصل وربا طی محوف بود ونعوظ او آنست که تجاویف او پر شود ممتلی شود وشرائین او به روح واورده او بدم وحس حشفه او بلغایت بود تا انسان از مجامعت متلذذ شود وموجب بقا نوع بود وفائده قضیب ایصال ماده زرع ست بمستقر خویش رحم عضویست مؤلف از لیفات عصبانی وزر وطبقه ست واو همچون قضیبی مقلوب هست در موضع او ورای مثانه وقدام معاء مستقیم بود وفوهات عروق بدو متصل شده هست جهت دفع فضله حمثی وتغذیه جنین واو مجری هست محاذی قم فرج برای خروج طمث وجنین ازو ووصول منی بدو ودر قم رحم غشائیست رقیق که از اله بکارت ازان کنند ورحم در حالت علوق منضم میشود ودر حالت ولادت فراخ میگردد وفضله طمثی در حال آبستن غذای جنین میشود ودر حالت رضاع مستحیل بشیر میگردد ودر رحم را شوقی بجذب منی ست وازین جهت در وقت مجامعت مائل میشود بطرف فرج وشفت رحم آنست که منی در و قرار گیرد وجنین ازو متولد شود کیفیت تولید جنین بدانکه منی مرد وزن اگر باهم در رحم قرار گیرند واز جمیع سوی المزاج خالی باشد ورحم صحیح ونقی بود واز آفات خارجی وسباب عادی هیچ مانعی نباشد تا از قوه عاقده که در منی مرد ست واز قوه منعقده که در منی زن ست دران امتزاجی پیدا شود وچهار نقطه مانند حباب در و پیدا بود یکی در محل دل ویکی در محل دماغ ویکی در محل جگر ویکی بر همه محتوی شود وحافظ حرارت غریزی وذاتی اعضا بود منوهات عروق بدو متصل شود تا ازان مجری غذا بجگر طفل رساند واین را حالت اولی گویند وهفته تمام شود واز بعد از انجا قطعهای گوشت درو پیدا شود ومنافذ عروق پدید آید وبستر جنین خون طمث جاری گردد واین را حالت ثانیه گویند چهار روز تمام شود وبعد ازان علقه شود واز آنرا حالت ثالثه گویند وشش روز تمام شود واز بعد ازان مضغه گردد بعضی از هم متمیز شود وبعضی نه وبعضی از هم جدا شود وبعضی نه تا متشبه گردد ومستعد آن شود که از واهب الصور تعالی تقدس روح حیوانی بدو فائض شود واز آنرا حالت رابعه گویند

فائده بدانکه گوشت قضیب نیز غدد بسیار دارد ونازک ورباط دراز تا انجا که لیف درگاهای او واز همه بهتر است نسبت بقدش شود واز اعضاء رئیسه است واصل او از ... ۱۲ خ انقلاب ... کدر گی ... بیضتین جانب فانی ... دیگر جاسین رسیده اند ... گشته باز بدون ... قرن ... مرد ... بیضتین ... بیضتین ... قرن ... قرن ... قرن

به دوازده روز تمام شود و بعد ازان مزاج ذکوری و اناثی ظاهر نبوده و اعضاء اصلی تمام شود و آنرا حالت خامسه
گویند بسه روز تمام شود و بعد ازان اعضا تمام خلقت شده و عروق و مجاری و مفاصل ظهور پیوندد و این را
حالت سادسه گویند و پنج روز تمام شود و این حالت مذکوره در ذکور بمدت چهل روز و اناث بمدت هشتاد روز
گویند خلقت پسر بسی تا چهل روز تمام شود و اناث به چهل و نه یا پنجاه روز بعد ازان نمو باید تا مدت شش ماه
که اقل مدت حمل ست و بنین در ضعف ایام تمامی خلقت تحرک شود و در سه ضعیف ایام حرکت بوجود آید مثلاً
اگر بسی و پنجم روز تمام شود به هفتاد و دوم متحرک شود و بدویست و دوم روز که هفت ماه باشد بوجود آید و غالب آن باشد
که بماند و اگر به چهل و نهم تمام شود به هشتاد و نهم حرکت کند و به دویست و چهل و نهم که هشت ماه باشد بوجود آید
و نماند و دلیل گفته اند که مولود در ماه هفتم در اضطراب آید و حرکت کند اگر صحیح المزاج قوی کامل باشد فرض
آنچه کند و بزوال آید و اگر ضعیف بود قوت خروج ندارد و ازان حرکت تمام گردد و اگر علت یابد
تا ماه نهم خستگی او زائل شود و قوت گیرد و ماه مولود آید و اگر نهایت ضعیف بود در شکم میرد
یا در ماه هشتم برآید و ازین حرکت کامل شود و آنچه مولود در ماه های خارج بمدت ماه غریب بود پس
هلاک شود و اگر در چهل و نهم روز تمام نشود و در ماه نهم بوجود آید باقی ماند و اکثر چنین ولد عیش و حیات
مقالهٔ دوم در اسباب صحت و آن دو باب ست باب اول در مزاج و آنکه صحت عبارت
امتزاج ارکان حاصل شود بر وجه اعتدال که در انسان حاصل شود و اعتدال ارکان چنان شود که هیچ یک
مسلط بر دیگری نباشد و هر یک را بقدر کفایت و ضرورت متوسط حاصل شود و آنرا مزاج گویند و آن کیفیت
یا در حال وسط افتاده باشد چنانکه هیچ اثر از کیفیات مائل نباشد و آنرا معتدل حقیقی گویند و اگر کیفیت
اعتدال این باشد و معتدل بالفرض گویند و آن وجود ندارد و مزاج بحالست و یا آنکه مائل باشد به
کیفیتی از کیفیات و این قسم نیز نیست که یک طرف مائل بود یا هر دو طرف و آنچه یک طرف مائل بود چهار
قسم ست حار مائل یا بارد یا رطب یا یابس و هر طرف مائل بود و این نیز چهار قسم ست حار رطب
بارد یابس بارد رطب و این هشت قسم را غیر معتدل گویند زیرا که خارج از اعتدال حقیقی اند و این کیفیتها
مجموعه که بدین سته قسم آمده ست بحسب اعتدال و عدم اعتدال باعتبار قسمت بقلت و کثرت اما اعتدالی که

وبهترین ایشان معتبر است آنست که بر هر مرکبی از ارکان قسطی ازین کیفیت که نسبت با این مرکب ای والیق بود
مستوفر و متحصل گردد از معدل و قسمت نزدیک این اعتدال نه از تعادل و تکافو مشتق ست همچنانکه در قسمت عقلی
بلکه از عدل و قسمت مشتق ست و این اعتدال بحسب اعتبار عارض شود زیرا که اعتدال بحسب نوع بود مثل اعتدال
انسان یا بحسب صنف بود مثل رومی و ترکی و هندی یا بحسب شخص از هر صنف که باشد یا بحسب عضو هیچ اعتدال جلید
و هر یکی ازین بقیاس یاد خل بود در خارج پس ما اعتبار ثانیه متصور شود اما علما را اختلاف است که اعتدال اصناف
کدامند شیخ الرئیس بر انست که سکان خط استوا اعدل اصنافند زیرا که شب و روز آنجا یکسانست و شور کیفیت
هر یکی ازان سبکدیگر بشکسر میشود پس اعدال بقاع بود و نیز محاذی معدل النهار اند و امام رازی بر انست که سکان اقلیم
رابع اعدلند برای آنکه وسط مزاجیست و توالد و تناسل آنجا بیشتر ست و اعتدال بحسب شخص اعدل شخصی و ازاعتدال
صنفی بحسب عضو چنانکه گفته میشود تشنه ترین اعضا باتکه گرم ترین چیزی در بدان روح ست پس قلب پس منی پس خون
پس کبد پس لحم پس عضل پس طحال پس رگها پس شحم پس این ورده پس جلد و سرد ترین آن بلغم ست پس شعر پس عظم پس
غضروف پس عرق پس رباط پس وتر پس غشا پس عصب پس نخاع پس دماغ پس شحم پس این پس جلد و ارطب آن بلغم ست
پس دم پس این پس شحم پس دماغ پس نخاع پس مخ پس انثیین پس ریه پس کبد پس طحال پس رگها پس عضل پس جلد
و اهبس آن شعر ست پس عظم پس غضروف پس رباط پس وتر پس غشا پس شرایین پس ورده پس عصب پس حرکت
پس قلب پس عصب حس پس جلد و این ترتیب جالینوس نهاده ست پس برین تقدیر جلد اعدل اعضا باشد و
اعدل اندرو جلد کف و اعدل از و جلد پیشانی و اعدل از و جلد نائمه سبابه و اعدل از و جلد ابهام و الله اعلم

باب دوم در قوی و افعال

قوت در عرف اطبا مبدا و حیوانی نفس ست و صدور او اگر با شعور ست قوت نفسانی ست و اگر بی شعور ست یا مختص
بحیوان بود و آن قوت حیوانی باشد و یا مختص بحیوان نباشد و آن قوه طبیعی بود که در نباتات نیز موجود ست
اما قوت حیوانی از دل منبعث میشود و در مرکب او روح حیوانی ست و بواسطه شرایین بجمیع بدن میرسد و این قوتیست
که ذنب و شرایین را تحریک یا بانبساط و انقباض میکند تا ترویح قلب بجذب نسیم و دفع دخان حاصل شود و بدین
اعتبار ش فاعله گویند چون از عوارض نفسانی متاثر شود آنرا منفعله گویند و قوه نفسانی از دماغ منبعث میشود
و بواسطه اعصاب در جمیع بدن منتشر میگردد و فائدت حس و حرکت کند باذن باریتعالی عز اسمه و این قوت

اظهر و اصوة الا نامل
مسبحة رؤس الاصابع ج ۱۲
بحر الجواهر ۵۲ السبابة
الفتح والتشدید ابهام انگشت
شهادت ۱۲ ۵۳ بر آنکه
قوت نزدو الف بسته
گوید است امانزد فلاسفه
تو سه چهار اند و قوت
بینی ست در جسم چرا نه
گویند ابو اسحاق ان الاعمال
افعال الاذاة کمن سرد

بدو قسم ست مدرکه و محرکه اما مدرکه بدو قسم میشود اول مدرکه امور ظاهری و آنرا حواس ظاهره گویند و این پنج ست اول قوة باصره و آن قوتیست که موجود ست در تقاطع صلبیه که آن دو عصب واقع شده است که از مقدم دماغ بعینین می آیند و ادراک اشکال و الوان بدو حاصل میشود و حکمت درین آنست که تا محل ادراک عینین یکی باشد و مدرک ایشان یکی و این قوت بواسطه روح لطیف که در عصبه مجوفه هست به رطوبت جلیدی میرسد تا ادراک الوان و اشکال کند دوم قوت شامه است و آن قوتیست که بواسطه روح جاری میگردد در عصبه که شبیه بحلمتی الثدییست که از مقدم دماغ رسته است تا ادراک رائحه مشمومات کند سوم قوت ذائقه است و آن قوتیست که بواسطه عصبه که در زبان مفروش ست و بمعونت لعاب ادراک طعوم میکند چهارم قوت سامعه است و آن قوتیست که در عصبه که در صماخ مفروش ست موجود ست تا بواسطه وصول هوا ادراک اصوات کند پنجم قوت لامسه است و آن قوتیست که موجود ست در لیفات و شطایا و اعصاب که در جمیع بدن منتشر ست تا بدان بواسطه او بملاقات اجسام از کیفیات آن متاثر میشود قسم دوم مدرکه باموریست باطنی و آنرا حواس باطنه گویند و آن پنج قوت ست اول حس مشترک آن قوتیست که هر چه بحواس ظاهر مدرک میشود مودی باو میگردد و ازینجهت حس مشترک گویند و محل او مقدم بطن اول دماغ ست دوم خیال ست و او را خزانه حس مشترک گویند زیرا که هر چه در یابد بحواس ظاهر و محل او موخر این بطن ست سوم متخیله است و او را متصرفه گویند باعتبار آنکه تصرف کند در صور محسوسه که در خیال موجود ست و این تصرف بترکیب بعضی با بعضی چنانچه تصور انسان دوسر و تفصیل بعضی چنانچه تصور انسان بی سر و متفکره نیز گویند چون مطاوع عقل باشد و محل او اول بطن اوسط ست چهارم متوهمه است و آن قوتیست که ادراک معانی جزئیه کند که بمحسوسات متعلق ست مثل عداوت و محل او هم بطن اوسط دماغ ست پنجم حافظه است و آن قوتی بود که معانی متوهمه یا متفکره آنرا ادراک کرده باشند نگاهدارد و او را مستذکره نیز گویند باعتبار آنکه چیزهای فراموش شده را بیاد آورد و او خزانه متخیله و متوهمه است و محل او بطن موخر دماغ ست اما محرکه بر دو قسم ست باعثه و فاعله و باعثه بر دو قسم است شهوانی و غضبی شهوانی آنست که باعث شود بتحرک جهت جذب نافعی و غضبی آنست که باعث شود بتحریک جهت دفع مضرتی و این منفعت و مضرت اعم ازانست که فی الواقع بود یا بحسب ظن بود و فاعله قوتیست که در عصب نفوذ کند تا بواسطه او عضل منبسط و مسترخی شود و بقبض و بسط آن اعضا متحرک گردد و فاعله مطیع و تابع باعثه باشد و قوت طبیعی در جمیع

است و مرکب از روح طبیعی ست و آن مخدومه باشد مر آن را بقای نوع یا شخص یا خادمه باشد اما مخدومه که او متصرف است از برای ابقاء شخص غاذیه و نامیه است و غاذیه قوتیست که در غذا تصرف کند تا او را مشابه جوهر بدن گرداند و متصل بالقسق با عضا کند و نامیه قوتیست که آنچه غاذیه آنرا حاصل کرده باشد در اقطار بدن بر وضع و تناسب طبیعی صرف میکند تا بکمال مقداری و غایت نمائی که نوع مزاج او مقتضی آنست برسد و اما خادمه که متصرف ست مر آن را بقای نوع هم دو قسم ست مولده و مصوره مولده آنست که از خون صالح در رطوبت ثانیه تحصیل منی کند و او را مستعد قبول صورت انسان کند و مصوره آنست که بامر خالق تعالی عز اسمه اعضا را بشکل مصور گرداند بتجاویف و مفاصل آن پیدا کند اما خادمه چهار ست اول جاذبه و آن قوتیست که در اعضا موجود ست تا آنچه مناسب و مفید باشد جذب کند دوم ماسکه ست و آن قوتیست که آن مجذوب را نگاه دارد تا هاضمه در او عمل کند سوم هاضمه است و آن قوتیست که آن مجذوب را مستحیل گرداند و مهیا و آن سازد که غاذیه آنرا متصرف شود چهارم دافعه ست و آن قوتیست که آنچه تغذیه بدن فضله باشد و صلاحیت غذا نداشته باشد مندفع گرداند و کیفیات اربعه خوادم این چهار اند اما حرارت بالذات همه را خادم ست زیرا که این افعال حرکات ست از آن بی حرارت نبود اما برودت بالعرض خادم ماسکه است جهت استمساک و خادم دافعه نیز باشد جهت منع تحلیل ریحی که ممد دفع بود و یبوست بالعرض خادم ماسکه است جهت قبض و خادم جاذبه و دافعه نیز باشد جهت تقویت روح که حامل قوتست و رطوبت بالعرض خادم هاضمه است جهت تسهیل فعل و جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه خوادم غاذیه اند و غاذیه و نامیه خادمان مولده اند و العالم هو الله تعالی

مقاله سوم در اسباب فاعلی صحت و آن مشتمل ست بر مقدمه و دو باب

اما مقدمه در بیان اسبابی که بعرف اطبا استدا اول گویند و منقسم است بسه قسم بدانکه اطبا گویند که سبب آنست که اول او موجود شود پس زو حالتی از احوال بدن حادث گردد بر سبیل وجوب او را معده گویند یا او موجود شود پس زو حالتی از احوال موجوده لازم آید و آنرا حافظه گویند پس بدانکه هر حالتی از احوال بدن را سه سبب ست بادی و سابق و واصل بر آنکه سبب یا بدنی بود مثل خلطی که موجب حالتی گردد یا غیر بدنی بود همچو حرارت آفتاب و برودت هوا و آنرا خارجی گویند یا همچو غضب و فرح و آنرا نفسانی گویند و سبب غیر بدنی را بادی گویند و سبب بدنی اگر بواسطه چیزی دیگر موجب حالتی گردد همچو استلاکه اولاً حاصل شود و سبب عفونت شود آنرا سابق گویند و اگر بیواسطه سبب حالتی شود آنرا واصل گویند همچو عفونت که سبب حمی شود و بدانکه فعل و تاثیر سبب بالذات بود همچو تبرید آب سرد باستعمال آن و بالعرض بود همچو تسخین آب سرد

حقیقی حرارت هر جسمی از سبب خالی نیست که تقضی و تباعد از و ممکن باشد یا نه اگر ممکن نیست ضروری و اگر ممکن است غیر ضروری و این قسم یا مضاد طبیعت بود همچو غرق و قتل و تفرق اتصال یا مضاد نبود همچون تضحی بآفتاب و استحمام پس شروع کنم در بیان اسباب ضروری باب اول در بیان اسباب ضروری و او را ازان سبب اسباب ضروری گویند که مادام که انسان در حیوة باشد ازان لابد بود و اسباب عامه نیز گویند از برای آنکه احتیاج بدان عمومی دارد در حالت صحت و مرض و این اسباب شش اند زیرا که اگر وارد نفس میشود اعراض نفسانی ست و اگر وارد ارواح میشود هوا ست و اگر وارد اعضا میگردد اگر این عوارض بالذات است ماکول و مشروب و اگر بالعرض ست استفراغ و احتباس ست و اگر وارد ارواح و عضو هر دو میگردد اگر بی شعور باشد خواب و بیداری و اگر با شعور باشد حرکت و سکون بدنی و مجموع در شش فصل گفته شود فصل اول در هوا بدانکه هوای که محیط ست بابدان محتاج الیه ست از جهت ترویح و تعدیل روح باستنشاق آن و وضع فضلات دخانی از وجه هوا چون باندرون میرود موجب تقویت و ترویح روح میشود و بسبب حرارة روح میسوزد و دخان میگردد پس بیرون می آید و بهترین هوا آنست که صافی بود و بانجار رديه نيا ميخته باشد و از مواضع خبیثه و خنادق و مقابر از مبا قل رديه مثل پیاز و گندنا و جرجیر و کرنب و از معادن رديه مثل کبریت و زرنیخ و از اشجار مفسده مثل انجیر وجوز و بید انجیر رديه بود و در میان سقوف و جدران محبوس نباشد مگر وقتیکه هوا را فساد عام پیدا شود موجب و باگرد و نعوذ بالله که دران وقت هوای محبوس بهتر از هوای کشاده بود و تغیراتی که هوا را حادث شود طبیعی بود یا غیر طبیعی و غیر طبیعی یا نه مضاد طبیعی بود یا مضاد اما تغیرات طبیعی آنست که بواسطه فصول و انتقالات آن لاحق شود و پیش منجمان هر فصلی عبارت از سیر آفتاب است در ربعی از فلک چنانچه از اول حمل تا آخر جوزا ربیع بود و از اول سرطان تا آخر سنبله صیف و از اول میزان تا آخر قوس خریف و از اول جدی تا آخر حوت شتا اما پیش اطبا ربیع آنزمانست که هوا معتدل بود در حرارت و برودت و در اشجار شگوفه و نشو و نما ظاهر شود و خریف زمانیست که در مقابل ربیع بود و تغیر اشجار و اثمار و سقوط اوراق ظاهر شود و شتا آن زمانست که سرما غالب شود و صیف آنزمانست که گرما غلبه کند و شاید که فصول طبیعیان با فصول منجمان موافق بود یا شاید که تقدم و تاخر کند اما هوای ربیع چون

بطبیعت خود باشد اعدل فصول بود و اقرب زمان باعتدال حقیقی و مناسب مزاج روح و موجب کثرة خون بود و اخلاطی که در بدن بود بواسطهٔ سرما و زمستان بسته باشد در ربیع بحرکت آید و بهترین ربیع آنست که معتدل بود و باران باعتدال آید اما هوای تابستان چون بطبیعت خود باشد گرم و خشک بود و موجب تحلیل روح و اخلاط گردد اگر حرارت بافراط نباشد موجب کثرة خون و حمرت وجه و شدت باشد تا شدید اگر مفرط بود موجب صفرت لون و کثرت صفرا و امراض صفراوی بود و بهترین صیف آنست که هوای صافی بود و ابر و بخار و باران نباشد و گرما در غایت شدت نبود اما هوای خریف چون بطبیعت خود بود سرد و خشک باشد و اولین فصول نهاده اند ازان جهت که در مقابل ربیع افتاده است و او موجب تزاید اخلاط و نخافت بدن و کثرت سودا و امراض سوداوی و حمیات عفنیه بود و بهترین خریف آنست که باران بسیار آید و بامداد و شبانگاه بغایت سرد نباشد و پیشین گاه بغایت گرم نبود اما هوای زمستان چون بطبیعت خود بود سرد و تر بود و موجب تکاثف و عدم تحلل بود و اگر برودت بر رطوبت غالب بود موجب کثرت اشتها و تقویت قوی و سلامت افعال بود و امراض بارده نیز حادث شوند و اگر رطوبت بر برودت غالب بود موجب سهال و سرخاء عصاب و نزلات و زیادتی بلغم و امراض رطوبی شود و بهترین زمستان آنست که باران بسیار آید و باد جنوب کمتر اما تغیرات غیر طبیعی که مضاد طبیعی نبود و لاحق هوا شود بواسطهٔ امور سماوی بود یا ارضی که بدان سبب فصول بر طبیعت خود نباشند چنانکه بشتاء ربیع هوای شتا گذرد و یا صیف بطریق ربیع و بالعکس آن اما امور سماوی مثل اتصالات و اقترانات کواکب و کثرة ذنبی فوق الارض و انکساف هوا و عدم آن بود و امور ارضی شش است اول آنکه بواسطهٔ عرض بلد بود اگر بلد قریب بود بمحاذات احد المنقلبین یعنی نقطهٔ صیفی یا شتوی در جنوب و شمال آن بلد در غایت سخونت بود و اگر ازین محاذات دور بود اگر بخط استوا قریب بود معتدل باشد والا بارد بود دوم آنکه بواسطهٔ وضع بلد باشد اگر بجبل بود یعنی مرتفع باشد بارد بود و اگر غور باشد گرم بود سوم آنکه اگر بواسطهٔ مجاورت جبال بود و این به دو وجه باشد یکی آنکه جبل موجب زیادتی و تو غیر اشعه باشد و موجب کثرت سخونت و بالعکس این واقع شود و موجب

برودت گردد دوم آنکه جبال موجب هبوب ریحی از ریاح یا مانع یکی ازان شود و موجبات آنگفته میشود
پس تغییر بحسب جبال در هوا حادث شود بالعرض چهارم آنکه بواسطهٔ مجاورت دریا بود و آن
بالذات ترطیب کند اما اگر شمالی بود تبرید کند و اگر جنوبی بود تسخین و اگر مشرقی بود ترطیب فقط
و اگر مغربی بود تلطیف پنجم آنکه بواسطهٔ هبوب ریاح بود و ریاح مشهوره چهارست شمالی و آن بارد یابس است
و موجب تقویت قوی و هضم و اشتها بود و اصلاح هوا فاسد کند الا اعصاب و اعضاء عصبانی
را مضره بود و جنوب و آن حار رطب است و موجب انفتاح مسام و ثوران اخلاط و اخراج قوه و ثقل
حواس و صداع و حمیات بود بهترین او آن باشد که در روز آید و صبا معتدلست در غایت لطافت
و موجب حفظ صحت و تقویت بدن و تعدیل مزاج بود بهترین او آن باشد که اول روز آید و دبور نسبت
با صبا ارطب بود و اغلظ و بهترین او آنست که آخر روز آید پس هر مسکنی که هبوب یکی ازان ریاح
در و اکثر باشد هوای آن موضع بحسب طبیعت آن ریح متغیر شود ششم آنکه بواسطهٔ تربت بود هوای
بلاد بحری سرد و خشک بود دور باشد و هوای بلاد بحری و رملی گرم و خشک بود و طینی بر عکس
مائل بود و صحیح و سلیم باشد و نزدیک عفن باشد و تغیر هوای موضع بحسب قرب معادن نیز بود و آن بحسب
طبیعت آن معدن بود و باید دانست که بهترین اوضاع بلد اعتدالست در ارتفاع و انخفاض
و بهترین مهاب مهب شمال و صبا بود و خانه باید که مهب او ازین دو ریح گشاده بود و مهب جنوب و دبور
بسته باشد و این در موضع باشد که اعدل بقاع بود و الا محتمل که بعکس این باعتدال اقرب بود و اما تغیر
غیر طبیعی که مضاد طبیعت بود بر دو قسم است یکی آنکه تغیر و فساد در جوهر هوا پدید آید و آن وقتی باشد که
هوا بر لباسات خود نماند بسبب اجزای مائی و بخاری و دخانی که بمجاورت بطائح ردیه و خنادق و مقابر
مجیف فتیلی باهوا ممتزج گردد و هوا را متعفن گرداند و موجب بیماری گردد و بیشتر در خرابی و اخربات ازین حادث
گردد و فساد با بدن سه مرتبه است یکی آنکه موجب تغیر مزاج و فساد آن شود بواسطهٔ آنکه هوای محیط را
متعفن سازد و فساد آن بجمیع بدن رساند و مرتبهٔ دوم آنکه موجب هلاک حیوانات و فساد نباتات شود
نمیبینی که چون فساد هوا نباتات و حیوانات را فرا گیرد هر آئینه انسان و دیگر حیوانات از آن نباتند ایمن نمانند

وهر غذا که ازان ماده حاصل شود سبب فساد و تغیر مزاج گردد و چون این صورت متمادی شود موجب
هلاک گردد قسم دوم آنکه تغیر در کیفیت هوا پدید آید بحیثیتی که موجب فساد زرع و نسل باشد و این تغیر یا موافق
مزاج فصل باشد چنانکه گرمای تابستان در موضعی معین بحدی زیاده شود که فساد هوا کند و یا مخالف
مزاج فصل بود چون زمهریر که در تابستان پیدا شود نه موجب فساد هوا گردد **فصل دوم در حرکات**
نفسانی که آنرا اعراض نفسانی گویند و آن موجب تحریک روح بود و این حرکات یا بجهت خارج بود یا بجهت
داخل اگر بجهت خارج بود دفعة حرکت کند چون غضب و اگر بتدریج بود لذت و فرح و اگر بجهت
داخل بود اگر دفعة بود خوف و فزع و اگر بتدریج بود حزن و غم و اگر از هر دو جهت بود اگر اول بداخل حرکت کند پس
بنخاج خجالت بود و اگر بعکس این بود هم در فرق میان غم و هم آنست که هم در مکروهی گویند که هنوز حادث نشده باشد
و غم در مکروهی گویند که واقع شده باشد و این عوارض تابع سوء مزاج بود و سوء مزاج نیز تابع این عوارض باشد
و تصورات نفسانی نیز موجب تاثیر و انفعال میگردد چنانکه گفته اند در حالت مجامعت صورتی که در خیال
مجامع آید نطفه بران صورت متشکل شود و از تصور حرکات و مشاهده آن کودکی مذان پیدا میشود **فصل سوم**
در حرکت و سکون بدنی اما حرکت چون در وقت خود باشد موجب تحلیل فضلات و بقایای غذا
و خفت بدن و انفتاح مسام و بود تا هضم و اشتهاء و انتعاش حرارت غریزی بود و سکون موجب
ضد آن بود و از جمله حرکات ریاضت ست و آن حرکت ارادی بود که انسان را مضطر گرداند به تنفس
عظیم متواتر و بعضی ازان شامل جمیع بدن باشد مثل پیاده رفتن و در کشتی نشستن و کشتی گرفتن و بعضی
خاص ست بعضوی مثل قرائت بلند عضله صدر را و آواز بلند گوش را و نظر در اشیاء دقیق چشم را و تعدل
در جمیع موجب صحت بدن و افراط در ان مضر بود و تدبیر آن در حفظ صحت گفته شود **فصل چهارم در خواب**
و بیداری خواب مشابه سکون ست و در وقت حرارت غریزی متوجه باطن شود و جمع گردد جهت نضج و هضم چیزی که
آنرا استعداد آن باشد که هضم شود و او تقویت قوت طبیعی کند و تخلص بدن از فضلات و قوت نفسانی
سست و کدر گرداند بسبب تصاعد بخارات و افراط در و موجب تبرید بدن و تبلید نفس و تهیج وجع و
ضعف اعضاء عصبانی بود و اشتها بیرد و رنگ روی تباه کند و از خواب بسیار و بیشتر این افعال ظاهر شود

و بیداری مشابه حرکت ست و موجب اضداد خواب و افراط در و موجب اختلاط و خفت عقل و ابداع و خفقان و احتراق اخلاط و نقصان بعضم بود ازان امراض سوداوی تولد کند **فصل پنجم در ماکول و مشروب** و آن دو قسم ست قسم اول در ماکول بدانکه هر چیز یکه وارد بدن میگردد در میان او و حرارت بدن فعل و انفعال پیدا میشود و آن شش قسم بیرون نیست یا غذای مطلق یا غذای دوائی یا دوای مطلق یا دوای معتدل یا دوای سمی یا سم مطلق اما غذای مطلق آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر نگرداند بتغیری که خارج از طبع بود و مشابه بدن شود و غذای دوائی آنست که از بدن متغیر شود و او را متغیر گرداند بکیفیت احسن و مشابه او شود و غذائیت او بر دوائیت غالب بود اما اگر دوائیت غالب بود دوای غذائی نیز گویند و دوای مطلق آنست که از بدن متغیر نشود و بدن را متغیر کند و مشابه او نشود و دوای معتدل آنست که از بدن متغیر شود و بدن را متغیر نکند و مشابه او نشود و دوای سمی آنست که از بدن متغیر نشود و او را متغیر گرداند و فساد بدن کند اگر حار باشد بتحلیل روح و اگر بارد بود با جماد موجب هلاک شود و ماکول را بر وجهی دیگر تقسیم کرده اند که اگر اثر انچه وارد بدن شود بکیفیت فقط بود آنرا دوا گویند و اگر ماده فقط بود غذا و اگر بصورت فقط بود ذو الخاصیته و آن ذو الخاصیته اگر مرکبی موافق طبیعت بود تریاق و اگر مفردی موافق بود دافز بهر خوانند و اگر مخالف طبیعت بود سم و اگر اثر آن بکیفیت و ماده بود دوای غذائی و اثر بکیفیت و صورت بود دوای ذو الخاصیته و اگر ماده و صورت بود غذای ذو الخاصیته و اگر اثر آن ماده بکیفیت و صورت بود آنرا غذای دوائی و ذو الخاصیته گویند و بدانکه غذا منقسم میشود بلطیف[۵۲] و کثیف و معتدل و هر یک ازین بکثیر الغذا و قلیل الغذا و معتدل و ازین مجموع بحسن الکیموس و ردی الکیموس و معتدل پس مجموع بست و هفت قسم بود حاصل از ضرب سه در نه قسم دوم در مشروب و در وی بحث ست اول در آب بدانکه چون غذا وارد بدن گشت ناچار او را مبدر قی و مرقی باید تا صلاحیت قبول هضم و نضج در و پدید آید و در مجاری نفوذ تواند کرد و آن چیز یکه ازو ازین فائده حاصل شود آب باشد و آنرا فوائد دیگر هست مثل محافظت رطوبت اصلی و نضارت و صفای لون بدن و ترطیب و تبرید اعضا و تلطیف حرارت و منع عفونت و آب غذا[۵۳] نشود و افراط او موجب ضعف اعصاب و قوی و شهوه شود

این کتاب در سنه ۱۲۷۴ در مطبع مبارکه دولتی طبع شد

وبهترین آبها آب چشمه است که بر گل خالص یا بر سنگ جاری گردد ومنبع آن دور بود واز بلندی منحدر
شود ونیز زود زود سرد وگرم شود وزود کدر وصافی گردد وباد شمال وباد صبا بدان زود آفتاب بدان تابد
وهر چه در وبجوشانند زود بهم شود وموجب ثقل معده نشود وکمیاب که بیاشامند تشنگی ننشاند ومجموع این
صفات در آب نزل موجود است وآب باران لطیف است خصوصاً که در تابستان از ابر رعد بارد
اما از جهت کثرت رطوبت ولطافت زود متعفن شود واصلاح آن بطبخ است وآب کاریز ثقیل بود
وآب چاه از ان اثقل ومضر بود وآب نزی واجامی مضر بود وآب معدنی اگرچه صیدی بود تقویت
احشا کند وشبیه بنفسیلان ونفت دم کند ونوشادری مطلق مجلی بود وفضی وذهبی تقویت معده
ودل واحشا کند وبرق وملحی هزال وتشنج آرد وکبریتی ملین طبع وتنقیه جلد کند وآب گرم مرخی
ومفسد معده وغاسل ولیود وقولنج بگشاید وطبع نرم کند وآب سرد مقوی معده ومنبه شهوه ومسکن
عطش بود وآب برف ویخ اعضاء عصبانی را مضر بود بحث دوم در شراب اگرچه کلاً وجهاً
بر منع وتحریم بان نازل گشته است وسیاقت آن از جمله کبائر است واخبار واحادیث در مذمت
او وارد شده اما چون طبیب در معالجات محتاج بدان میشود خصوص کردن شرع شریف نیز شبهه
مخصوص خصت فرموده اند واکثر خلائق دران شروع نمایند بدلیل ومنافع الذی اسطا منفعت اند
واو را مضرات بسیار است بنابراین مقدمه در انواع او بحسب زمان وطعم ولون در رائحه وقوام شروع
میرود اما بحسب زمان بدانکه از ابتداء ظهور سکر در او تا شش ماه کم نورد ونا ثمانی سال متوسط گویند
وبعد ازان سال حکم کنند در دو شراب نوغذا بسیار دهد وفربه کند ومناسب محرور وقوات حاره باشد
اما کبد را زیان دارد وسهال ونفخ از و تولد کند وکهنه زود نفوذ کند وتلطیف وتقطیع اخلاط کند و
امراض بارده وبلغمی را مفید بود وحواس را تقویت کند ومتوسط در جمیع احکام متوسط بود واما باعتبار
لون بهترین لون شراب احمر لامع ست پس یاقوتی وانچه زرد بود حاد کم غذا باشد وزود نفوذ کند و
نمار آورد وابیض نیکو غذا دهد وترطیب کند واسود بدترین نوع بود اما باعتبار طعم شراب شیرین
مقوی ومقطع بلغم بود ودیر گذرد وشش وسپرز را مضر بود وشراب تلخ حار یابس زود

نفوذ کند و احشا را مضر بود و شراب قابض تقویت معده و احشا کند و تفه آلات سینه را مفید بود و حامض دیرپستی کند و دماغ را مضر بود اما باعتبار رائحه شراب حاد طیب الرائحه تقویت و تنشیط بیشتر کند و معده را تقویت کند و حاد غیر طیب الرائحه مصدع باشد و عدیم الرائحه دیرپستی کند و متلق بغایت بد باشد و موجب فساد بود اما باعتبار قوام شراب غلیظ کدر دیرگذر دوسده آورد و رقیق و صافی از هر نوع که باشد نیک بود و سکر و خمار آن زود زائل شود بخلاف غلیظ اما منبید زبیبی جگر و معده را مفید بود لیکن قبض و نفخ و صفرا پدید آید و شرابی گرم و تر و مسمن باشد و عسلی حاد و مقطع بود و زود نفوذ کند و ادرار آورد و مع مفاصل را مفید بود اما صداع و تپ آورد و خرمائی مفسد و مغلظ اخلاط بود و ریاح و سودا از ان تولد کند اما تسمین بدن کند و انچه ارجوب مثل ذرة و الم سازند بحسب مزاج و طبیعت آن مختلف بود و دران منفعتی نباشد و موجب مضرتها شود اما اسکار کند اما منفعت شراب قرشی گویند که در هیچ مفردی و مرکبی این منفعت نمی تواند بود که در وست و این منفعت یا نفسانی بود یا بدنی اما منفعتی که نفسانی است سرور و نشاط و موجب ازالت افکار فاسد و ترغیب شجاعت و سخاوت و منع وحشت و دفع سوء ظن و سوء خلق و جودت ذهن و ذکا و صفائی خاطر بود و انچه بدنی بود تحسین لون و براقت و اشراق آن و تعاش حرارت غریزی و تفتیح مسام و مجاری و تقویت هضم و تکثیر و تلطیف دم و ترقیق و تصفیه اخلاط و استحالت بلغم به خون و کسر غائله سودا و معاونت طبیعت در دفع فضلات مثل قی و اسهال و عرق و ادرار اما مضرت او آنست که ازالت عقل میکند که اشرف مخابرات و انفع مکنونات ست و تمیز انسان از دیگر حیوانات ازوست و قوی را ضعیف میکند و منع ادراکات نفسانی و بدنی و سقوط شهوة طعام و جماع و ارخاء اعصاب و مفاصل و حدوث غفلت و بهت و نسیان و رعشه و فالج و تغیر کلام و صورت و شکل و ثقل حواس و غیر ازان تولد کند

فصل ششم در احتباس و استفراغ

بدانکه اعتدال در استفراغ و احتباس موجب حفظ صحت ست و استفراغ مفرط موجب تبرید و تجفیف و ضعف دل بود و احتباس مفرط موجب سده و عفونت و تولد حمیات و مسقط شهوت طعام بود و بدن و حواس را ثقیل کند و چون از استفراغ معتاده جماع و حمام دران شروع میرود اما جماع فعلیست که بر صحت و قوة جمیع افعال و قوی موقوف ست زیرا که مبدا او

قوت متخیله و باعثه شهوانیست و متحرکه تمدید عضلات میکنند و قوت حیوانی که ارسال حرارت و ریح بدان
عضلات میکنند و قوت طبیعی که تولید مادهٔ منی و احالت آن و دفع آن می کند و انشیان خود مخصوص باین
فعل ست بنا براین باید که درین اعضا نوعی از امراض نباشد و جمیع افعال که بهریک متعلق ست
بر نهج طبیعی بی آفت صادر شود چه هر آفتی ازین موجب ضعف این قوت بود و جماع چون بحسب
اعتدال و حسن اوضاع و اشکال استعمال کنند موجب انتعاش حرارت غریزی و تفریح و تقویت
اشتها و دفع وسواس و امراض سوداوی و رطوبی بود و دفع استلا و ثقل بدن و کلال عوامل کند
و ترک آن موجب حدوث اضداد این شود و افراط دران موجب ضعف قوی و ذبول بدن و امراض
باردهٔ شود و اعضای عصبانی را مضر بود اما حمام فعل طبعی آن تسخین ست بواسطهٔ هوا و ترطیب بواسطهٔ
آب و استعمال حمام و انفعال بدن ازان بحسب هیوت دانکه سه مرتبه دارد و هیت اول او مبرد و مرطب
بود و هیت دوم مسخن و مرطب بود و هیت سوم مسخن و مجفف بود و استعمال حمام اگر باعتدال بود موجب
نضج فضلات و دفع آن و تفتیح مسام و تعدیه و تسمین بدن و انتعاش حرارت غریزی و شهوت غذا
و تلیین جلد و دفع کلال و خفت بدن بود و ترک آن موجب اضداد این بود و افراط در استعمال موجب
تحلیل و ضعف قوی و عدم شهوهٔ جماع و الضباب مواد با عضاء ضعیفه گردد و استعمال آب سرد موجب تبرید
و ترطیب و نشاط و قوت اعضا و قوی و حرارت غریزی بود و مناسب جوانان و محروری مزاج باشد

باب دوم در اسباب غیر ضروری مشتمل بر دو فصل فصل اول در اسباب ملحقه بسته ضروری

و آن پنج ست استنان و اجناس و عادات و صناعات و اراده خارجی استنان ازانجمله ست که اورا
تاثیر در احوال بدن بیشتر ست چنانچه بعضی از اشخاص در سنی ضعیف و مریض باشند و چون انتقال کنند
بسنی دیگر قوی و صحیح گردند بالعکس چنانکه محروری مزاج در سن شباب ضعیف بود و در سن کهولت قوی گردد
و سرد مزاج بعکس این بود و درجات سن چهارست اول سن نمو آنرا سن حداثت گویند ابتدا ازان
سن طفولیت ست تا آن زمانیست که مولود را استعداد حرکت نباشد بعد ازان سن صبی و آن بعد از
نهوض بود و قبل از سخت شدن اعضا بود بعد ازان سن تزغرع و بعد ازان سن غلامیه

و آنرا رهاق گویند و این قریب بلوغ باشد و بعد ازان سن فتی تا قریب بسی سال که مبداء سن شباب است دوم سن وقوف و آنرا سن شباب گویند و بعد از انقضاء سن نمو باشد تا قریب چهل سال و حرارت و رطوبت در صبی و شباب برای افلاطون و جالینوس در کمیت متساوی باشد اما در صبی بواسطهٔ کثرت رطوبت شدید نباشد و در شباب بسبب قلت رطوبت شدیده و حاده باشد چنانچه هیزم خشک و تر را علیحده مشتعل گردانی درین متفاوت در کیفیت متساویین در کمیت یابی سوم سن کهولت بود و آن از انقضاء سن وقوف تا قریب شصت سال بود و درین سن حرارت در نقصان و یبوست در تزاید بود چهارم سن شیخوخت و آن از انقضای سن کهولت تا آخر عمر بود و دران سن یبوست غالب بود و برودت بسبب رطوبت غریبه و این مجموع گفته شد بحسب اغلب باشد اما بحسب مواضع و بلدان متفاوت گردد چنانچه گویند در حبشه و زنگبار سنان تا سی چهل سال انقضی میشود اما اجناس مزاج دکور بحرارت و یبوست مائل بود و مزاج اناث ببرودت و رطوبت مائل باشد و این نیز باعتبار اغلب بود نه آنکه کل واحد از ذکور نسبت باکل واحد از اناث چنین بود اما صناعات هر قسمی ازان موجب امری شود مثل آنکه صناعتی که مجاور و مباشر آب بود همچون قصارت موجب ترطیب شود و صناعتی که مجاور آتش بود همچو حداد موجب تسخین و تجفیف و افراط دران بسبب کثرت تحلیل موجب تبرید بود و صناعتی که مجاور گل باشد موجب یبوست گردد همچو اکاری و طیانی اما عادات ازان جمله است که ترک او مغیر مزاج بود و مراعات او حافظ صحت و استقامت مزاج بود اما عادات مذمومه مثل آنکه کسی عادت بچیزی کرده باشد که موجب مواد فاسده خواهد بود و اگر بکلی ازان دفعه باز آید موجب ضرر و تغیر مزاج شود پس بتدریج ازان باز آید و از نخست گفته اند بعادت طبیعة خامسة اما واردات خارجی مثل ضمادات و اطلیه و کمادات و مشمومات که هم حافظ صحت و هم مغیر مزاج باشد و تغیری که از مشمومات حاصل میشود از دیگران نمیشود و انچه طیبه است بواسطهٔ مناسبت با روح و سرعت نفوذ و مقوی و حافظ صحت بود و انچه کریه بود بالعکس و از انجمله نضجی با فتاب است که موجب تحلیل رطوبات و استسقا بود و صداع بارد را مفید افتد و همچنین اندفان در رمل گرم امراض رطوبی را نافع بود و استنقاع در زیت تشنج و اعیا را مفید است و مثل رش آب بر روی

که انعاش قوت و ازاله کرب و نهیب مے شود خصوص که باگلاب بود **فصل دوم**
در تعداد اسباب عوارض بدنی بدانکه اسباب حرارت حرکات نفسانی بود همچون فکر یا بدنی
همچون ریاضت و حرکت و ملاقات مسخنات از اغذیه و ادویه خواه بحسب داخل بود خواه بحسب خارج
و تکاثف مسام و عفونت اخلاط و اسباب برودت حرکت و سکون مفرطین بود و استعمال مبردات
داخلی و خارجی و فجاجت اخلاط و افراط در استعمال مسخنات و افراط در تقلیل و تکثیر غذا و اسباب
رطوبت استعمال مرطبات بود و کثرت اکل بی جودت هضم و سکون و نوم و اجتناب محللات و مجففات
و اسباب یبوست استعمال محللات مفرط و مجففات بود بحسب داخل و خارج و اسباب ملاست از داخل
مثل تناول مرطبات و مولدات اخلاط رطبه لزجه بود و از خارج مثل استعمال موم روغن و اطلیه مملسه
و هوا نرم و اسباب خشونت ملاقات محللات و مجففات با فراط و قابضات خارجی و داخلی و اسباب
استفراغ قوت دافعه و ضعف ماسکه در وقت ماده و توجه طبیعت بدان طرف بود و اسباب احتباس
قوت ماسکه و ضعف دافعه و غلظ و لزوجت ماده بود و توجه طبیعت بطرف دیگر و اسباب فساد شکل
قصور قوت مصوره بار دائت مبنی بود در اصل خلقت یا ردائت تقمیط یا سرعت حرکت طفل نه در وقت
جولش یا ضربه یا سقطه و مثل آن و اسباب سده حادث چیزی غلیظ بود در مجاری از خلط و ثفل یا التحام
منفذ یا انطباق مجری بواسطه ضاغطی یا بمبیس مجری و اسباب اتساع مجری ضعف ماسکه باشد
یا شدت حرکت دافعه یا ادویه مفتحه یا مرخیه و اسباب زیادتی مقدار و عدد کثرت ماده و شدت
قوت جاذبه باشد و اسباب نقصان مقدار و عدد در اول خلقت نقصان ماده یا ضعف مصوره بود
و بعد از خلقت سببی از اسباب خارجی مثل قطع و تاکل و اسباب فساد وضع به مقارنت عضوی بعضوی
یا تشنج یا التحام ولادی بود و بمباعدت عضوی از عضوی تشنج یا استرخا یا اثر قرحه باشد یا ولادی
بود و اسباب تفرق اتصال از داخل ماده اکال یا محرق یا لذاع بود یا استیلای خلطی یا ریحی
محمد بود یا شدت دافعه نه بر مجری طبیعی یا حرکتی عنیفه یا انفجار ورمی بود و از خارج مثل قطع سیف
و کشیدن ریسمان و سوختن با آتش بود اسباب قرحه جراحتی بود که متقیح گردد یا ورمی که منفجر شود یا نبره

که متاکل شود اسباب ورم امتلا از اخلاط ست یا از مادهٔ ریحی یا مائی و قوت عضو دافع و ضعف عضو
قابل یا اتساع مجاری یا وجعی شدید بود و اسباب خلع شاید که بدنی بود مثل قیلهٔ که از رطوبتی مرضیه
پیدا شود یا امری خارج باشد مثل ضربه و سقطه اسباب وجع که عبارت از احساس و ادراک منافی بود
من حیث هو مناف یا سوء المزاج مختلف بود یا تفرق اتصال و چون اوجاع مختلف و متعدد ست
اسباب آن نیز متعدد و مختلف بود و اوجاع مشهوره پانزده ست اول حکاک و سبب آن خلطی حریف
یا مالح بود دوم خشن و سبب آن خلط خشن بود سوم ناخس و سبب آن ماده تیز بود یا ریحی که ممدد غشا بود
از جهت عرض چهارم ممدد و سبب آن خلطی یا ریحی بود که ممدد عصب یا عضل باشد از جهت طول پنجم ضاغط
و سبب آن مادهٔ ریحی بود که جای بر عضو تنگ کند ششم مفسخ و سبب آن مادهٔ ریحی بود که میان عضل و
غشاء او حادث شود هفتم کسر و سبب آن ماده ریحی بود که میان عظم و غشاء او حاصل شود هشتم رضخ
و سبب آن ماده بود که ممدد لحم و عضل باشد نهم ثاقب و سبب آن ماده غلیظ یا ریحی بود که میان طبقات
اعضا واقع شود دهم مسلی و سبب آن همین سبب ثاقب و فرق میان او و ثاقب آنست که مادهٔ ثاقب
نفوذی بود چنانچه محسوس شود که عضوی را سوراخ میکند و مادهٔ مسلی دران موضع محتبس بود یازدهم
خدریت و سبب آن خلطی بارد بود یا انسداد منافذ روح نفسانی دوازدهم ضربانی و سبب آن ورمی
بود حار در عضوی حساس سیزدهم اعیائی و سبب آن یا تعب بود آنرا اعیائی تعبی گویند یا خلطی ممدد بود آنرا
اعیائی حدی گویند یا خلطی لاذع و آنرا اعیائی قروحی گویند یا بسبب ریحی باشد آنرا اعیاء ریحی گویند چهاردهم
لاذع و سبب آن خلط حار بود پانزدهم ثقیل و سبب آن ماده بود که در عضوی غیر حساس که از غشا
متعلق ست یا غشا گردا و در آمده بواسطه انجذاب غشاء حساس ثقل کند یا بسبب ورمی بود که
در اعضاء حساس واقع شود و حس عضوی را باطل کند همچون سرطان نعوذ بالله و اسباب سکون
وجع قطع سبب موجع بود بحللات و مستفرغات یا مخدرات و خواب هم از مسکنات وجع بود و بحقیقت مسکن
وجع قطع سبب است و اسباب تخمه و استلا از سر دو بیرون نیست یا امری خارجی بود مثل استعمال مرطبات
یا توفیر رطوبت فصلی و موانع تحلیل یا امری داخلی بود مثل ضعف هاضمه یا دافعه باشد یا سکه یا ضیق مجاری

و اسباب ضعف انواع ست زیرا که این سبب یا وارد بر جرم عضو شود یا وارد بروح یا وارد بقوت اگر وارد بر عضو شود سوء المزاج و سوء الترکیب و تفرق الاتصال بود و اگر وارد بروح میشود سوء المزاج بود و تحلل بکثرت استفراغ و اگر وارد بقوت شود دافع بکثرت صدور فعل ازان قوت بود و اگر باعتبار اسباب بعید کنند فساد هوا و مایؤکل و مایشرب نیز از اسباب ضعف بود و اسباب حرکات غیر طبیعی یا بیش مضعف همچو رعشهٔ یا بسبه یا بیهوشی تشنج بود همچون فواق یا بس یا فضولی سودی تبرید همچو نافض و یا مودی بلدغ همچو تشعریره یا ریحی که طلب خروج بود همچو اختلاج **مقالهٔ چهارم در احوال و اعراض و علامات** و این مقاله مشتمل بر دو بابست **باب اول در احوال و اعراض** بدانکه احوال بدن انسان بمذهب جالینوس سه حالت است صحت و مرض و حالت ثالثه اما صحت هیئتی طبیعی بود که با وجود آن جمیع افعال از بدن انسان بسلامت صادر شود و مرض هیئتی غیر طبیعی بود که واسطه آن وجب آفت افعال بود و حالت ثالثه هیئتی بود که نه حد صحت و نه حد مرض بر و صادر شود زیرا که ثالثه حالتی ست که افعال مطلق سلیم نیست و مطلق غیر سلیم هم نیست چون شیخ و طفل و ناقه و سکران یا صحت و مرض هر دو مجتمع اند در وقتی واحد به نسبت شخصی در دو عضو همچو حال اعور یا مجتمع شوند در شخصی اما در دو جنس همچو صحت مزاج و مرض ترکیب یا صحت خلقت و مرض مقدار مجتمع شوند اما در دو وقت همچو شخصی که در تابستان یا در سن شباب صحیح بود و در زمستان یا در سن طفولیت مریض و بعکس این اما احوال پیش شیخ الرئیس صحت و مرض است و در میان ایشان واسطه نیست و بر تقدیر ثبوت واسطه در حدیکه او گفته است خللی نیست اما عرض هیئتی بود غیر طبیعی که بواسطه مرض موجب آفتی شود و او تابع مرض باشد و شاید که عرض بنفس خود مرض باشد همچون صداع که عرض حمی بود و بنفس خود مرض باشد و باشد که عرض سبب مرض شود همچون وجع قولنج که سبب غشی شود و باشد که چیزی هم سبب و هم مرض باشد چون حمی و سعال که عرض ذات الجنب باشد و چون متحکم شود بنفسه مرضی باشد و سبب الصداع عرق میشود بواسطه اقتضای حرکت عنیفه و چون حمی دقیقه که عرض قرحه ریه است سبب ضعف معده شود بنفس خود مرضی باشد و بدانکه مرض یا مفرد بود یا مرکب و مفرد جنس سه بیست جنس اول امراض سوء المزاج باشد و آن هشت قسم ست

که خارج بود از اعتدال واین سوء المزاج سازج بود یا مادی جنس دوم امراض ترکیب ست و آن
چهار قسم ست امراض خلقت و مقدار و عدد و وضع اما امراض خلقت چهار ست اول مرض شکل و آن آنست
که شکل عضو از مجری طبعی متغیر شود بحیثیتی که مضر باشد مثل اعوجاج مستقیم و استقامت معوج دوم امراض
مجاری بآنکه فراخ شود مثل اتساع عصبه مجوفه یا تنگ گردد مثل خناق که تنگ شدن منافذ نفس ست یا منسد
گردد مثل انسداد عرق کبد وغیره سوم امراض تجاویف بآنکه بزرگ شود همچو کیس انثیین یا کوچک گردد همچو
صغر معده یا حالی شود همچو خلو تجاویف قلب در فرح مهلک و یا ممتلی و فاسد شود همچون صرع و سکته چهارم
امراض صفائح ست همچون ملاست معده و خشونت قصبهٔ ریه اما مرض مقدار بزیادتی عضوی خاص
بود همچون عظم لسان و داء الفیل و زیادتی عام بود همچون سمن مفرط یا نقصان خاص بود همچون صغر لسان
و یا عام بود همچو هزال مفرط اما مرض عدد بزیادتی عدد طبعی بود همچون اصبع زائده یا غیر طبعی همچون سلع
یا نقصان بود همچون قطع اصبع یا نقصان در اول خلقت اما مرض وضع همچون زوال عضوی بود از
موضع خود بخلع و غیر خلع جنس سوم از امراض مفرده تفرق اتصال ست و اسم این مرض بحسب موضع
مختلف بود اگر تفرق اتصال در جلد باشد خدش گویند و اگر در لحم باشد جراحت گویند اگر تفاوت
و تقیح شده باشد قرحه گویند اگر در عظم واقع شده باشد کسر گویند اگر بعرض بود صدع گویند و کسر
اگر بطول بود و تفرق در غضروف اگر بعرض فسخ گویند اگر بطول بود نفث و در عصب شق و شدخ گویند
و در عروق تمزق و شق خوانند اما مرض مرکب آنست که از اجتماع امراض حادث شود همچون سل که از همی دق
و قرحه ریه مرکب ست و تسمیه بعضی امراض یا بحسب مشابهت بود همچون داء الفیل و داء الثعلب یا بحسب
محل همچون ذات الجنب و ذات الصدر یا بحسب عرض همچون صرع و بدانکه مرض اصلی باشد یا بشرکت
باشد آنچه اولا حادث شود اصلی بود و آنچه بسکون اول ساکن گردد بشرکت بود و این که بشرکت
یا بواسطه مجاورت باشد یا بواسطه آنکه از عضوی مأوف طریقی بدو بود یا آنکه میان در عضو خادم و
مخدوم بود چون عصب دماغ یا مبدأ فعل او بود چون حجاب ریه یا محاذی عضو مأوف بود چون
دماغ معده را یا منصب مواد عضو بود چون بغل قلب را و پس گوش دماغ را و اربیه کبد را آنکه

۴ پس مرض امراض صفائح
ای نفع عضو از انواع
امراض خلقت مقدار عدد
ست یعنی از بزرگ یا خرد
شدن یا بیرون یا فرو
آمدن زیاده از حد طبیعی
فرو رفتن یا بیرون آمدن
جنس سوم امراض مفرده
تفرق اتصال ۱۲
۵ ۱۲ خدش خراشیدن
خراشیدن و پوست
باز بردن ۱۲ سحج
الصحیح شکافتن چرمی را
۱۲ صدع ۵ کسر
است از بیخ عضو
عضو از بعض ۱۲ کذا فی نسخة
۶ شدخ الشدخ
نفع تفرق اتصال کردن طول
عصب واقع شود ۱۲

اوقات و ازمنه در مرضی که بسلامت منتهی شود چهار ست ابتدا و تزاید و انتها و انحطاط ابتدا و مرض را زمان ابتدا گویند و مادام که در تزاید بود زمان تزاید و چون واقف باشد که نه زائد شود و نه کم زمان انتها گویند و چون نقصان یابد زمان انحطاط **باب دوم در علامات و دلائل** مشتمل بر مقدمه و هشت فصل **مقدمه** بدانکه علامت آنست که بدان استدلال کنند باحوال بدن کاز عضوی صادر میشود و این علامات و امارات یا دلالت بر نفس مرض کند همچون سرعت و اختلاف نبض که دلالت بر حمی کند یا دلالت بر محل مرض کند همچون نبض منشاری که دلیل ورم حجاب بود یا دلالت بر سبب مرض کند همچون علامت امتلا یا علامت لازم مرض بود چون تب حار و ضیق النفس و وجع ناخس در برسام یا دلیل امراض ظاهری بود چون لون و ملمس یا دلیل امراض باطنی بود و این نوع مشکل تر بود و موقوف بر معرفت تشریح ست و استدلال دران بچند چیز کنند اول افعال اگر نه بر مجری طبیعی بود دلیل آفتی بود در مبدا و افعال که قوی ست و آفت قوی دلیل آفتی آن عضو بود که مظهر اوست چنانچه دلالت افعال ارادی و حسی بر حال دماغ و دلالت نبض بر احوال قلب و دلالت بول بر کبد و براز بر معده و امعا دوم موضع مرض چنانچه وجع در طرف ایمن که دلیل ورم کبد بود و طرف السیر که دلیل ورم طحال بود سوم شکل مرض همچو دلالت ورم هلالی شکل بر انکه ورم بر محدب کبد ست چهارم استفراغ همچو بول و براز که در جای خود یاد کرده آید چون استدلال بانواع در هشت فصل یاد کرده میشود ان شاء الله تعالی **فصل اول در علامات مزاج** بدانکه علامات و امارات مزاج ده است اول ملمس ست اعتدال آن دلیل معتدل مزاج بود و دلیل آن بکیفیتی از کیفیات اربعه دلیل آن کیفیت باشد دوم سمن ست سمن لحمی دلالت حرارت و رطوبت بود و سمن شحمی دلیل برودت و رطوبت هزال از لحم دلیل برودت و یبوست و از شحم دلیل حرارت و یبوست سوم لون ست بیاض لون دلیل برودت بود و حمرت دلیل حرارت و صفرت دلیل صفرا و کمودت دلیل سودا چهارم موی ست کثرت سواد و جعودت آن دلیل بر حرارت مزاج کند و شقرت و حمرت بر اعتدال و صهوبت و بیاض بر برودت پنجم هیئت اعضاست سعت عروق و سینه و عظم و تمامی خلقت دلیل بر حرارت بود و ضد آن دلیل بر برودت

فائده بدانکه علامت در صناعت چیزیست که استدلال کرده شود از وی بر احوالی از احوالات بدن چون صحت یا مرض یا حالات اطبا علامت و دلیل و مرض هر دو را اندرین یک شرکت پس گفتن کسی که علامت مرض دلیل ست و دلیل علامت مرض نادرست

۴ مصهوبت سرخی موی

ششم کیفیت انفعالات سرعت انفعال کیفیتی از کیفیات دلیل بر غلبه آن کیفیت بود هفتم انفعال طبیعی است از افعال انچه کامل بود دلیل اعتدال بود و انچه مشوش و سریع بود دلیل حرارت بود و بطی دلیل برودت باشد هشتم نوم و یقظه است و کثرت نوم دلیل رطوبت بود و قلت آن دلیل حرارت و کثرت بیداری دلیل یبوست نهم افعال نفسانی ست طیش و جراءت و حدت ذهن و کثرت کلام و سرعت انفعال دلیل حرارت بود و جبن و بلادت و فرط حیا و وقار و بطوء انفعال دلیل برودت بود دهم فضول مندفعه است شدت رایحه و صنع آن دلیل حرارت بود و ضد آن دلیل برودت و کثرت آن دلالت بر رطوبت کند و قلت آن بر یبوست **فصل دوم در علامات** استلا زیادتی کمیت اخلاط رديه یا اخلاط صالحه بود، علامت استلا مجملاً ثقل اعضا و کسل و ضعف اشتها و انتفاخ عروق و استلا نبض و انصباغ و غلظ قاروره و کلال بصر بود اما مفصلاً علامت غلبه دم ثقل سر و تمطی و تثاوب و نفاس و کدورت و بلادت حواس و حلاوت دهن و حمرت لون و زبان و فمور شعور و رفتن خون از مواضع سهله مثل بینی و بن دندان و تخیل چیزهای سرخ بود و علامت غلبه بلغم بیاض لون و سستی و نرمی و برودت اعضا و کثرت بزاق و قلت عطش و ضعف هضم و جشاء و ترش و کثرت خواب و بلادت حواس و تخیل آب و سرما چیزهای سفید بود و علامت غلبه صفرا صفره لون و چشم و تلخی دهن و خشونت زبان و خشکی منخرین و دهن و تشنگی و ضعف اشتها و غثیان و قی صفرا و قشعریره و تخیل شعله آتش و چیزهای زرد بود و علامت غلبه سودا تیرگی و خشکی بدن و غلظ و سواد خون و شهوت کاذب و کثرت افکار و وسوسه و خوف و تخیل دود و تیرگی و چیزهای سیاه بود **فصل سوم در نبض** و آن حرکتی ست ازاو عید روح که عبارت از قلب و شرائین باشد و هر نبضه مرکب است از انبساطے و سکونے و انقباض و سکون و قبض و بسط او بحسب جذب نسیم و دفع و خانست و اجناس نبض است **جنس اول** ما خود است از سقدار انبساط و اقسام بسیط او نه است **اول** طویل است و او آنست که در حال حرکت اجزاء او اکثر در طول محسوس شود و سبب آن شدت حاجت ترویح بود و کثافت لحم و صلابت جلد **دوم** قصیر و او در مقابل طویل بود **سوم** معتدل در قصیر و طویل بود **چهارم** مریض و او آنست که اکثر اجزاء او در عرض

محسوس شود و سبب آن غلو عروق در رطوبت آلت باشد پنجم ضیق ست و او در مقابل عریض بود
ششم معتدل در عریض و ضیق هفتم شاهق و او آنست که اجزاء او در عمق محسوس شود و سبب آن
شدت حاجت و سطاوحت آلت بود هشتم منخفض ست و او در مقابل شاهق بود نهم معتدل در شهوق
و انخفاض و ازدواج این نه نسبت و هفت قسم حاصل شود اما آنچه مشهور ست و اسمی دارد شش ست
اول عظیم آن شبفی طویل و عریض و عمیق بود دوم صغیر آن در مقابل عظیم بود سوم معتدل در عظیم و
صغیر باشد چهارم غلیظ و او آنست که در عرض و شوق زائد بود پنجم دقیق و او در مقابل غلیظ باشد ششم
معتدل در غلیظ و دقیق بود جنس دوم ماخوذست از زمان حرکت و این سه قسم ست اول سریع و
او آنست که زمان حرکت او بغایت کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت باشد دوم بطی او در مقابل سریع
بود سوم معتدل در سرعت و بطو جنس سوم ماخوذست از زمان سکون و آن هم سه قسم بود اول متواتر
و او آنست که زمان سکون او کوتاه بود و سبب آن شدت حاجت و ضعف قوت بود دوم متفاوت
و آن در مقابل متواترست سوم معتدل در تواتر و تفاوت جنس چهارم ماخوذست از قوام
آلت و آن سه قسم ست اول صلب و او آنست که انگشت باعتماد تمام حرکت انبساط او فرو نشاند
و سبب آن یبوست جرم رگ باشد دوم لین و او در مقابل صلب ست سوم معتدل در صلابت
و لین جنس پنجم ماخوذست از ملمس آلت و آن سه قسم ست اول حار و سبب آن اسباب
سخنه بود دوم بارد و او در مقابل حار بود سوم معتدل در حرارت و برودت جنس ششم ماخوذست
از امتلاء و خلو و آن سه قسم است اول ممتلی و او چنان باشد که از اندرون عروق چیزی زائد از
حد اعتدال محسوس شود سبب آن امتلا بود دوم خالی او در مقابل ممتلی بود سوم معتدل در خلو و
امتلا جنس هفتم ماخوذست از کیفیت قرع و آن سه قسم ست اول قوی و او آنست که نبضات
سخت بر انگشت کوبد و سبب آن قوت مزاج بود از غذا و شرب و فرح معتدل دوم ضعیف و او
در مقابل قوی بود سوم معتدل در قوت و ضعف جنس هشتم ماخوذست از استواء و اختلاف
آن دو قسم ست اول مستویست او عبارت ازان باشد که در جمیع نبضات یعنی قرعات متساوی بود

کذا فی طرح الانقلاب ۵
فلکه باید دانست که
قرار داده و نه نهاده
و این بای صاد قبل از
نموده سه گانست علیه
اصل این ناقص باشد پس
چون آن باشد که از چهار
انگشت بکاهد از شش
تکلم قبض بشتر شود و یا
انگشت و سط بیشتر
و بیان سبب در جمیع

دوم مختلف و او در مقابل ستوے بود و این مختلف بر دو قسم منتظم و غیر منتظم
مختلف منتظم آنست که اختلاف او را نظامی باشد یعنے در چند دور که کند بران یک اختلاف باشد
و مختلف غیر منتظم آنست که اختلاف او را هیچ نظامی نباشد بلکه در هر دور او اختلافی ظاهر شود جنس
نهم ماخوذست از حال وزن آن جید الوزن باشد یا ردی الوزن باشد جید الوزن آنست که
بر مجرای طبیعی بود یعنی وزن آن نبض مناسب مزاج سن صاحب نبض بود ردی الوزن سه قسمست اول
متغیر الوزن و آن نبضے باشد که از وزنی که لائق سن صاحب نبض بود تجاوز کرده باشد چنانکه وزن
نبض صبی مثلاً همچون وزن در نبض شباب بود دوم مباین الوزن و آن نبضی بود که از وزنی که لائق
سن صاحب او بود قاصر باشد چنانکه وزن نبض شباب مثلاً همچو نبض وزن صبی باشد سوم خارج الوزن
و آن نبضی بود که وزن او مشابه هیچ وزنی از اوزان نباشد و بباید دانست که در حرکات نبض طبیعے
موسیقاری موجودست زیرا که همچنانکه تالیف نغمات با دوار ایقاع و تقدیر ازمنه که میان نقرات متخلل
میگردد تمام میشود نسبت ازمنه نبض نیز در سرعت و تواتر نسبتی ایقاعیست اگر این نسبت متفق بود
چنانکه در ازمنه آن هیچ اختلافی نباشد آنرا منتظم گویند والا غیر منتظم و از انواع نبض که اورا
املے نهاده اند مشهوره اول غزالی ست و آن نبضی بود که مختلف بود در سرعت و بطور چنانچه اول
بطے باشد پس ثانی بسرعت زائل بود و بتدریج هر سه بار سریع تر بود نسبت بحرکت غزال دوم موجے
و آن نبضے باشد مختلف در عظم و صغر و شوق و عرض و امتلا بطریق موج آب محسوس شود سوم
رودے و آن نبضے بود همچو موجے اما در اعراض و امتلا نباشد و ضعیف تر بود چهارم نملی بود و او
ضعیف تر از رودے بود پنجم مشاری و آن نبضی بود که مختلف باشد در عظم و صغر و صلابت و لین
و شوق و انخفاض چنانکه بعضے از اجزاء او شاهق بود و بعضے منخفض ششم ذنب الفار و او نبضست
که نبض متحرک شود بتدریج ضعیف و صغیر میشود باز بدرجهٔ اول عود کند و بدین وتیره ضعیف شود و
هفتم مسلی و او همچو ذنب الفارست الا آنکه عود بدرجهٔ اول بتدریج بود چنانکه بتدریج ضعیف شد
و ذنب الفار دفعه عود کند هشتم ذو الفترة و او آنست که در زمانی که توقع سکون باشد متحرک گردد

۴ قوله تابع الوزن از قبیل تسمیه الشیء باسم ما یجاوره او یلازمه او یشابهه فی بعض الامور او یکون جزءا منه او یکون بینهما ملابسة ما کما فی المطولات

۴ قوله موسیقاری الموسیقار معرب موسیکار و هو الذی یعرف النغمات و یحسن ضربها

۴ قوله غزالی سمی غزالیا لان حرکته کحرکة الغزال

۴ قوله ذو الفترة سمی بذلک لان فترته اکثر من حرکته

نهم واقع در وسط واو آنست که زمانی که توقع حرکت باشد سکون گردد دهم مرتعش واو آنست که حرکت او
همچون رعشه بود یازدهم ملتوی واو آنست که همچو ریسمانی پیچیده محسوس شود دوازدهم مطرقی که ذوالقرنین
نیز گویند واو آنست که دو قرع کند چنانچه حرکت انقباضی او محسوس نشود و شبیه بحرکت مطرقه
سیزدهم مرتعد واو آنست که حرکت او همچو حرکت رعد محسوس شود و این مجموع دلالت بر سوء حال مریض
کند **فصل چهارم در نبض** سنان و اجناس و فصول و اعراض اما نبض باعتبار اجناس
نبض ذکور عظم و اقوی بود از نبض اناث اما نبض حیوانی عظیم و سریع و متواتر بود و باعتبار سنان
نبض صبیان بلین مائل بود و نبض شبان مائل بعظم و قوت و وزن لائق بهر دو آنست
که در صبیان زمان انقباض از انبساط متساوی باشد و در شبان زمان انقباض از انبساط اندکی
زائد بود و نبض کهول بصغر و لطو مائل بود و وزن لائق بایشان آنست که زمان انقباض از انبساط
کمتر بود باندکی و نبض مشائخ صغیر و لطی و متفاوت بود و وزن لائق بدیشان آنست که زمان انبساط
بیشتر از زمان انقباض بود اما باعتبار فصول نبض در ربیع معتدل بود و در صیف سریع و متواتر و در خریف
مختلف و ضعیف و در شتا لطی و متفاوت و نبض باعتبار بلدان مناسب فصول بود اما باعتبار نوم و یقظه
در ابتدای خواب نبض صغیر و متفاوت بود و در بیداری اگر بطبع خود بیدار شود سریع و عظیم بود و اگر فجاة
بسببی خارجی بیدار شود نبض سریع و متواتر و مختلف بود و باشد که مرتعش بود اما باعتبار ریاضت اگر
بحد تعب نرسد نبض قوی و عظیم و سریع و متواتر بود و اگر بحد تعب رسد نبض در عظم و قوت ناقص شود
و در سرعت و تواتر زائد اگر با فراط بود و نبض دودی و نملی شود اما باعتبار استحمام اگر با آب گرم بود باعتدال
باشد و بحد تحلیل نرسد نبض سریع و قوی گردد و اگر تحلیل رسد صغیر و متفاوت و اگر تحلیل با فراط بود
سریع و متواتر باشد و استحمام و شراب نبض را در قوت زائد کند و در سرعت و تواتر ناقص و اگر با فراط
بود ضعیف و لطی و صغیر و متفاوت بود اما باعتبار عوارض نفسانی در حالت غضب نبض عظیم و سریع
و متواتر شود و در خوف و خجالت عظیم و لطی و متفاوت بود و در سرور و غم صغیر و لطی و ضعیف و متفاوت
بود و در فرح مرتعش و غیر منتظم بود اما نبض در اوجاع در ابتدای وجع عظیم و سریع باشد و اگر متمادی شود

۵۱ قوله نبض ذکوران الخ سره بدانکه نبض ذکوران از نبض اناث قوی و عظیم و پرحجم و سریع و متواتر و متفاوت بود و نبض اناث بالعکس از ذکور

۵۲

صفیره ومتواتر شود پس دوده ونمی بود اما نبض دردورم اگر دورم حار بود نبض منشاری وصلب
ومرتعد بود ودر انتها در سرعت وتواتر افزاید ودر دورم بارد نبض بطی ومتفاوت بود
ودر دورم لین موجی ودر دورم صلب منشاری بود والله اعلم بجمیع الامور **فصل پنجم**
در قاروره واز اقسمره نیز گوید واستدلال بدان باعتبار استقراء هفت جنس بود جنس
اول نوست وطبقات آن پنج باشد اول صفرت ست ومراتب آن شش است اول تنبی
واو دلالت بر قصور نضج کند دوم اترجی واو دلیل حسن حال نضج باشد سوم اشقر واو دلیل
حرارت بود چهارم نارنجی واو دلالت بر شدت حرارت کند پنجم ناری واو زائد از نارنجی بود ششم
زعفرانی واو دلیل حرارت مفرط باشد جنس دوم حمرتست ومراتب او چهارست اول اصهب
واو دلیل غلبهٔ دم باشد دوم وردی وحمرت او زائد از اصهب بود سوم احمر قانی بود چهارم
احمر اقتم واو در حمرت بکمال بود ومجموع دلیل غلبهٔ خون باشد جنس سوم خضرت ومراتب او
پنج است اول فستقی وآن دلیل برودت بود دوم آسمانجونی وآن دلیل برودتی سخت یا شرب
زهر باشد سوم ثلجی وآن دلیل برودت با فراط بود واین هر دو در صبیان ومشائخ دلیل تشنج وفالج
بود چهارم کراثی وآن دلیل احتراق اخلاط بود پنجم زنگاری واو دلالت کند بر احتراق شدید
ودلیل هلاک بود جنس چهارم اسود است ومراتب او چهار بود اول اسودی که ماخوذ از زعفرانی
باشد یعنی زعفرانی که به سیاهی زند واو دلالت کند بر یرقان وتکاثف صفرا دوم اسودیکه از احمر اقتم
بسیاهی زند ودلیل غلبه خون واحتراق آن باشد سوم اسودیکه از خضرت حاصل شود وآن دلیل
سوداصرف باشد چهارم اسودیکه از بیاض ماخوذ باشد وآن دلالت بر احتراق بلغم کند و
بول اسود فی الجمله دلیل حرقت مواد باقوت حرارت غریزی بود وبغایت بد باشد خصوص
در مشائخ ونساء وابتداء حمیات اما اگر از تناول چیزی سیاه مثل آبکامه وآش یا مویز بود
آنرا اعتباری نباشد جنس پنجم بیاض وآن دو قسم ست اول رقیق شفاف ست وآن
دلیل برودت بود ونومیدی سخت از نضج ودوم ابیض حقیقی وآن اصنافست اگر مخالطی بود

قوارورہ کا بیان اور اس کی اقسام کا بیان
قوارورہ کی سات قسمیں ہیں اور ہر قسم کے پانچ درجے ہیں
قوارورہ کی پہلی قسم کا بیان اور اس کے درجوں کا بیان
قوارورہ کی دوسری قسم کا بیان اور اس کے درجوں کا بیان
قوارورہ کی تیسری قسم کا بیان اور اس کے درجوں کا بیان
قوارورہ کی چوتھی قسم کا بیان اور اس کے درجوں کا بیان
قوارورہ کی پانچویں قسم کا بیان اور اس کے درجوں کا بیان
قوارورہ کی چھٹی قسم کا بیان اور اس کے درجوں کا بیان
قوارورہ کی ساتویں قسم کا بیان اور اس کے درجوں کا بیان

دلیل غلبه بلغم باشد و اگر بآن دسومتی باشد یا چون شیر بود دلیل ذوبان باشد و این در اخر وقت باشد و نقاعی با مده دلیل قروح آلات بول باشد و نقاعی بی مده دلیل حصات یا مواد خام بود و در صاصی بی رسوب بغایت بد باشد و اگر مشابه منی بود دلیل بحران امراض بلغمی بود و انچه مشابه ماست و شیر بود در امراض حاده دلیل هلاک بود از انوان بول یکی آنست که مشابه غسالهٔ لحم باشد و آن دلیل ضعف کبد یا غلبهٔ دم باشد و دیگر آنست که مشابه بون زیت باشد و آن دلیل بد بود خصوص که منتن باشد جنس دوم از دلائل قوام بول باشد و آن سه قسم است اول رقیق و آن دلالت کند بر برودت و عدم نضج و ضعف کلیه و آلت بول دوم غلیظ و آن دلیل کثرت اخلاط و عدم نضج بود و باشد که دلیل نضج مواد غلیظ یا انفجار ادرام یا انفتاح سده باشد و غلظ بول اگر بتدریج کم شود نیک باشد و اگر متمادی گردد خصوص در حمیات حاده بد باشد سوم معتدل در غلظ و رقت و آن دلیل نضج تمام و حسن حال بود جنس سوم رائحه بول است و آن شش قسم است اول عدیم الرائحه و آن دلیل برودت مزاج و نقصان حرارت غریزی بود دوم منتن و آن دلیل قروح مجاری بول با خلاط عفنه سوم حامض الرائحه و آن در مرض حاده دلیل موت حرارت غریزی بود یا دلالت بر حدوث حرارت غریبه که از مواد بارده حادث شده باشد چهارم حلو الرائحه و آن دلیل غلبهٔ دم باشد پنجم خریف الرائحه و آن دلیل فساد صفرا بود ششم زهیم الرائحه و آن زهمت ناک باشد و آن دلیل فساد رطوبات بود جنس چهارم زبد قاروره است و مادهٔ زبد رطوبتی لزجه بود و فاعل آن ریحی بود که در وجه بول بود و سواد و شقرت زبد دلیل بر قان بود و کبر آن دلیل لزوجت اخلاط و کثرت آن دلیل ریح و رطوبت بود جنس پنجم قلت و کثرت بول ست و آن اگر کمتر ازان باشد که می باید نسبت با مشروب دلیل مقدمهٔ استسقا یا اسهال یا تحلیل مفرط بود و اگر بیشتر ازان باشد که می باید دلیل استفراغ رطوبات زائده بود یا ذوبان اعضا جنس ششم صفا و کدورت ست و آن غیر رقت و غلظت بود بول کدر دلالت کند بر اشتعال طبیعت بنضج اخلاط یا بر سقوط قوت و صافی دلالت بر عدم نضج کند

خلط ششم رسوب ست و رسوب جوهری باشد کر از مایئه غلیظ تر بود و از و متمیز شود خواه
متر سب شود خواه معلق بایستد و استدلال بدو از چند وجه کنند اول جوهر او و آن یا طبیعی بود
یا غیر طبیعی اما طبیعی سفید باشد یا زرد متصل الاجزا و متخلل و بے تن و راسب بود و چون تحریک
کنند زود منبسط شود و متفرق گردد و زود راسب نشود دلالت کند بر ہضم طبیعی و نضج تمام اما
غیر طبیعی یازده قسم ست و ہر یکی را اسمی ہست اول خراطی و آن ہمچو صفائح بود کبار باشد یا صغار
باشد اما کبار انچه سرخ بود از قروح کلیه باشد و اگر با تب بود دلیل خراشیده شدن اعضا بود
بود و اگر کمد بود یا شبیه بفلوس ماہی بد بود و انچه سفید باشد دلیل قروح و جرب مثانه بود اصغار
اگر سفید بود نخالی گویند دلیل جرب مثانه بود یا ذوبان اعضا اگر سرخ بود کرسنی گویند از کبد
یا از کلیه آید یا دم محترق بود دوم دشیشی و سویقی نیز گویند و از نخالی خرد تر بود اگر سفید باشد
دلیل ذوبان یا جرب مثانه بود و اگر سرخ یا سیاه باشد دلیل احتراق خون بود سوم لحمی و آن شبیه
بجوہر گوشت باشد و سبب آن سبب گرسنگی بود چہارم دمی او ہمچون چربی باشد دلالت کند
بر ذوبان شحم یا سمین نخشندی و آن دلیل انفجار ورمی یا قرحه بود ششم مخاطی و آن دلیل از خلط
خامی بود ہفتم شعری و آن ہمچو تارہای موی باشد و آن از اخلاط خام و انعقاد رطوبت و حرارت
غریبه باشد ہشتم نقطه ہاے خمیر و آن از ضعف معده ست یا امعا یا از تناول لبنیات نهم
رملی و آن دلیل حصات و رمل بود اگر سرخ بود در کلیه و اگر سفید یا زرد باشد در مثانه دہم رمادی
او ہمچو خاکستر نماید و دلالت بر احتراق بلغم کند یا مده که بطول لبث منعقد شده باشد اگر با مایئه
ممتزج باشد دلیل ضعف کبد باشد یازدہم علقی شبیه بخون بسته باشد اگر با مایئه ممتزج باشد
دلیل ضعف کبد والا قروح مجاری بود دوم استدلال در مکان رسوب و آن سه قسم ست اول
غمام و او آنست که طافی بود و بر سر آمده باشد دلالت کند بر قلت نضج و کثرت ریح دوم معلق
و او آنست که در وسط باشد و دلیل توسط حال نضج باشد سوم راسب اگر طبیعی بود دنیک باشد
و اگر غیر طبیعی بود بد باشد زیرا که دلالت بر استحکام سبب کند سوم استدلال از وضع رسوب بود دلالت استوا

رسوب محمود دلیل نیک بود و رسوب مذموم بعکس این بود و تشتت و پراگندگی آن از ضعف هضم
و کثرت ریاح بود چهارم استدلال از هیئت شدت مخالطت و ممازجت آن با بول دلالت بران
کند که از کبد و حوالی آن باشد و اگر متمیز بود و ممتزج نباشد دلالت کند از مثانه و مائلی اوست
پنجم استدلال از زمان رسوب اگر بسرعت ظهور رسوب باشد دلیل هضم نیک باشد و اگر دیر بود بعکس این
باشد و بباید دانست که بول زنان سفیدتر و غلیظ تر بود از بول مردان و بول زنان البته صافی بود
و در وسط آن چیزی همچو پنبهٔ منفوش ظاهر بود و بول ایشان در ابتدای حمل مائل برقت بود و در انتها
مائل بحمرت و بول نفساء مائل بسواد باشد و بول صبیان سفید غلیظ و بول شبان مائل بناری و
معتدل القوام بود و بول کهول به بیاض مائل بود و بول مشائخ سفید رقیق باشد **فصل ششم**
در برازو استدلال بدان از چند وجه کنند اول از کمیت آن اگر زائد بود از فضله طعام دلیل کثرت
اخلاط یا ذوبان اعضا بود اگر کمتر ازان باشد سبب ضعف دافعه بود یا احتباس که در معاء قولون
یا اعور حادث شده باشد دوم از قوام آن اگر رقیق بود و لزج دلالت بر اخلاط لزجه کند و در
تپ حار دلیل ذوبان باشد و اگر رقیق غیر لزج باشد دلالت برسده یا ضعف مجاری یا شوء هضم
یا تناول مرطبات کند اما غلیظ اگر با رطوبت نیا میخته باشد از تحلل و حرارت یا میبس اغذیه یا طول
مکث بود و اگر بر طوبت مخلوط باشد دلیل بر کثرت رطوبات و قلت مرار بود سوم استدلال از لون
بدانکه لون بر از طبیعی آنست که ناری بود و شدت آن دلالت بر غلبه صفرا کند و نقصان او دلیل ضعف هضم
باشد و بیاض آن دلیل غلبهٔ بلغم و سدهٔ مجاری مراره باشد و یم یرقان بود و اگر بوی ریم
ازان آید دلیل انفجار قرح بود و خضرت آن از مرار زنجاری یا کراثی باشد و باقی دیگر الوان بر از
همچو الوان بول بود چهارم استدلال از هیئات آن هیئت طبیعی او آنست که جلی بود پس
اگر منتفخ بود همچو زبل گاو دلیل کثرت ریح بود پنجم استدلال از وقت آن اگر پیش از وقت
تقاضا کند و در خروج سریع باشد دلیل کثرت صفرا بود یا ضعف ماسکه اگر تاخیر کند و بطی
الخروج باشد از ضعف هاضمه یا دافعه یا بروا سعا یا تناول قابض بود ششم استدلال از رائحه

اگر تن آن زائد باشد از انچه معتاد ست از عفونت اخلاط یا ذوبان اعضا بود و باقی همچو
اعتبار روائح بول بود و هفتم استدلال از زبد آن و زبد دلالت بر غلیان یا کثرت ریاح کند و بر از
طبیعی آنست که مشابه الاجزا بود و معتدل باشد در رقت و غلظت و از قراقر خالی بود و نشت و عدیم
الرائحه بنا شد و سهل الخروج بود و غیر لاذع **فصل هفتم در بحران** بدانکه بحران عبارتست
از تغییر عظیم که دفعة واقع شود از مقاومت طبیعت با مرض و تشبیه کرده اند طبیعت را بسلطان
و مرض را بدشمن باغی و بدن را بمملکت و روز بحران را بروز قتال پس اگر درین روز سلطان که طبیعت
است دشمن را که مرض ست بشکند و بر و غالب آید و از مملکت براند آنرا بحران تام جید گویند و
این بحران موجب صحت بود بزودی و اگر سلطان غالب شود لیکن نه چنانکه دشمن را بکلی دور کند
بلکه محتاج باشد بمقاومت دیگر آنرا بحران ناقص جید گویند و دلیل طول مرض باشد و اگر دشمن غالب بود
نعوذ بالله و سلطان را بشکند و مملکت بدست فروگیرد آنرا بحران تام ردی گویند بغایت بد باشد و اگر
دشمن غالب شود اما محتاج باشد که یکبار دیگر مقاومت کند تا مملکت را تمام مسخر گرداند آنرا بحران
ناقص ردی گویند و بدانکه انتهای مرض یا بحران باشد یا تحلیل[۵۲] ماده بتدریج بی وقوع بحران یا بانتقال
ماده از عضوی بعضوی و این را بحران انتقالی گویند پس اگر ماده از عضو رئیس بخسیس نقل کند انتقال جید
و اگر از عضو خسیس بعضو رئیس نقل کند ردی گویند و بحران محمود آنست که بعد از نضج تام در روز باحوری
واقع شود و بحران بدفع ماده باشد نه بانتقال و در عقب آن خفت و راحت واقع شود بحران مذموم
بعکس این باشد و همچنانکه در روز جنگ و مصاف از طرفین تهیه اسباب جدال مشغول میباشند و
امور هائله مثل صیاح[۵۲] و عجاج[۵۳] و خوف و تحیر می باشد در روز بحران نیز امور هائله مثل اضطراب و سوء حال
مریض واقع شود و بحران که بدفع ماده باشد بقی یا اسهال یا رعاف یا ادرار یا عرق دفع ماده کند
و هر یکی را ازین علامتی ست که دلالت کند بر آنکه طبیعت بکدام جهت دفع ماده کند اما علامات قی
ضیق النفس و غثیان و تلخی دهن و اختلاج لب و وجع معده و ثقل آن و تاریکی چشم بود و علامات
اسهال ثقل بدن و قراقر و درد پشت و عدم علامات قی بود و علامات رعاف صمم و طنین گوش

۴ فرق میان بحران و نضج و بحران
بیان آنست که نضج سبب بحران ست و بحران
آن مفضی بسوء مزاج و اصطلاح اطبا بر آنست
که بحران مشتمل بر طبیعت است و نضج بر ان
بیان آنست که بحران عظیم ظاهر شدن کمال
نضج ماده ترا ۵۲ و صیاح
آواز گریستن زنان ۵۳ و عجاج
بانضم غین معجمه و فتح جیم مهمله و
الف و جیم مشدد آواز غبار و دود را
گویند از منتهی الارب

واشتعال سرو سرخی روی وخارش بینی بود و علامات ادرار ثقل مشابه دخلط وکثرت بول و علامات
عرق نبض سوجی ونداوت وانتفاخ بشره بود و بحرانی که بعرق وادرار واقع شود مادہ رقیق دفع
کند از نیجهت بحران کبدان باشد اکثر اوقات ناقص بود و بحرانی که در ابتدا مرض واقع شود مهلک
باشد و در وقت تزائد ناقص بود و در انتها تام باشد و در انحطاط بحران نباشد و در روزهای
بحران طریقه آنست که در بیض را بهیچ وجه تحریک نکنند و روزهای بحران را که ایام باحوری میگویند
اول آن چهارم روز مرض است و باشد که در امراض حاده تقدیم کند و در سوم واقع شود و بحران جید
در روز چهارم منذر باشد به بحران هفتم و روی سندر باشد به بحران ششم و اگر در ششم بحران
واقع شود بد باشد و اگر در پنجم بحران واقع شود نیک باشد و روز هفتم روز بحران است
واین روز بحران جید قوی واقع شود و در روز نهم منذر است به بحران یازدهم و اگر روز دهم بحران
واقع شود بد باشد و در هشتم نادر بحران واقع شود اگر شود باشد روز یازدهم روز بحران است و سندر
است به بحران در چهاردهم و در دوازدهم بحران بد باشد و در پانزدهم بحران جید و در شانزدهم
روز بحران است و درین روز بحران قوی و جید بسلامت بود و بحران در بیستم باشد و
روز هفدهم روز بحران است و سندر است به بحران بیست و اگر به بیست و نهم و نوزدهم بحران
بحران واقع شود بد باشد و در روز بیست و یکم روز بحران است اما بیست و یکم قوی باشد روز
بیست و چهارم روز بحران است و درین روز بحران قوی واقع شود و روز بیست و هفتم روز بحران
است و بعد ازان سی و یکم و سی و چهارم و هر بحرانی که بعد ازان واقع شود آنرا قوی نباشد
روز سی و هفتم روز بحران است و بعد ازان روز چهلم و بقول بقراط بعد از چهل روز بحران
نباشد اما بقول بعضی در شصتم و هشتاد و هم و صدم و صد و بستم نیز واقع شود

فصل هشتم
در علامات رديه و محموده در امراض

بدانکه علامات محموده در امراض ثبات قوت و سخنه
داشتها و سلامت عقل و ذهن و خلق و انتفاع بمعالجات و در حمیات ظهور شرات بر لب و بینی و بحران جید
در روز بحران و خواب شب اول روز و خفت و راحت بعد از خواب و تنفس طبیعی مجموع علامات نیک باشد

وعلامات رویه خلاف این بود و چشم در گو افتادن و کشاده ماندن دهان تنفس بیابی وحدت بینی
و سرد شدن گوش و تیره شدن اندامها در نظر یک جای داشتن و بسیار انگشت در بینی کردن
و چیده شدن لب بر پشت باز افتادن در روی از مردم گردانیدن و دست در جامه و دیوار مالیدن
چنانکه کسی چیزی طلبد و سکوت گذشته و بسیار گفتن و کم گوئی و اضطراب در غیر روزهای بحران و
سهر لحظه بر لحظه و نشستن و برخاستن و بیرقان بیش از هفتم و رعاف و سفر طبی خصوصاً
در اول مرض همه علامات رویه بود و در نهایات عاده بر عکس بودن و بر رودت اطراف با حرارت
تب و سیاهات و ضعف و ضعف و شاد و حدت و سواد زبان و بشوره سی سیاه یا منقبض و رعاف
اندک و بول سفید و سیاه مجموع علامات بد است و نقص [illegible] و غیر بحران طلب
سیاه تاریک و سواد و حضرت و تیرگی لون و هذیان گفتن با سکون و قرار و سیاه و تیره شدن ناخن
گشیده شدن پوست پیشانی و سرد شدن بینی و گوش و بول بقیق با عیف و رسام و اختلال عقل
و رودت ظاهر با رقت باطن و کشاده ماندن چشم مجموع دلیل مرگ بود و اگر [illegible] ساکن
شود و بعضه ظاهر و آن بجهت باشد که طبیعت از حیات نومید گردد و ترک تصرف کند و این نیز
دلیل مرگ باشد و علامات عکس ساکن شدن تب بودبی و قوع بحران و ضعف و رسام اشتها و تشنگی
و حبس نفس و فساد دهن و خواب بسیار و تبخیر روی و پشت چشم و صبغ بول و علامات [illegible] مرض مستمر
اعراض و کثرت اختلاج و احتلام در اول مرض بود و الله اعلم [illegible] فی الانذار بالحوادث و الانتقال
من علة الی اخری اما انذار بحوادث چنان باشد که کسی را که تغیری حادث شود و در عادات طبیعی
شهوت طعام و جماع و براز و بول و عرق و در عادات غیر طبیعی مثل قی و رعاف و سیلان دهن و اجابت
و ظلمت سندر بمرض باشد و خفقان دائم سندر باشد بمرگ مفاجات و کابوس و دوار و صرع
و سکته و اختلاج بسیار و تشنج و حذر شدن اعضا بفالج و اختلاج و جه بقوت و ثقل و کلال بدن
با کثرت عرق بسکته و فالج و حمرت روی و چشم و سیلان دمع و نفرت از روشنی سندر باشد
بسیار سام و غم و حزن بی سبب و کثرت فکر بد سندر بود با لیخولیا و [illegible] روی با کبودی

وغلظ منذر باشد بخذام و تهیج روی و چشم باستسقاء دوام صداع و شقیقه نزول آب در چشم
وانتشاء ثقل و تمدد در طرف راست منذر باشد بعلل کبد و ثقل کمرگاه و خاصره بعلل کلیه و سقوط
اشتهاء و قی و نفخ و وجع اطراف بقولنج و حکه المقعد بسبب کرمهای خرد باشد منذر بود به بواسیر
و حدوث قوبا بسیار به برص اسود و بهق ابیض منذر باشد به برص و سیلان طمث در زمان
حمل باسقاط و سخت شدن و برآمدن عروق ساق بدوالی داء الفیل و کثرت زکام و نزله بذات الریه
و سل و عرق و بول ستن بحمیات عفنه و حرقت بول بقروح مثانه اما انتقال از علتی بعلتی دیگر
چنان شود که اگر در حمیات حاده سم حادث شود و همچنین رمد باسهال صفراوی زائل گردد و سهال
صفراوی نیز بصم زائل شود و استسقا باسهال بلغمی و مائی و تشنج رطب بحمی و بثور به بواسیر و سعال
بورم خصیتین و فواق استلائی بعطاس زائل گردد و همچنین داء الثعلب و در دگرده دیگر اعضا
به دوالی و داء الفیل زائل شود قسم دوم در طب علمی مشتمل بر پنج مقاله مقاله اول در حفظ صحت و علاج
کلی مشتمل بر دو باب باب اول در حفظ صحت و این باب مشتمل ست بر ده فصل فصل اول
در تدبیر حبالی و مولود بدانکه هر گاه که علامات آبستن ظاهر شود باید که از فصد و حجامت و
قی و اسهال و فزع و اصوات هائله و ریاضت و تعب و از بوهای نیز احتراز کند تا چهار ماه
که بگذرد و بعد ازان اگر چیزے ازینها بحسب اضطرار واقع شود مضر نباشد و چون بماه هفتم
رسد همان احتراز مرعی دارند و بسکنجبین و گلنگبین تلطیف غذا و اسقاط شهوت گل کنند اما مولود
باید که در خانه معتدل بود بزاید و چون حداشود ناف او را از بالای چهار انگشت قطع کنند و خرقه
بروغنے بیالایند و بران نهند و مولود را آب گرم و نمک بشویند چنانکه آب بدهن و منخرین او نرسد
و اگر بان آب سماق و شاذنه و حلبه و قسط باشد بهتر بود بعد ازان بآب فاتر عذب بشویند
و انگشتی عسل در دهن او نهند و در فم او پیچیده هر عضوے بجای خود نهند و برفق ببندند و
در خانه تاریک پرورش دهند و هر روز برفق او را تحریک کنند و چند روز بآب فاتر بشویند
اما رضاع بدانکه شیر مادر نسبت با طفل مناسب تر ے افتد اما اگر مادر صحیح المزاج باشد

ولیکن تا چہل روز شیر مادر ندہند بلکہ کسی دیگر شیر دہند تا چہل روز بگذرند و اگر خواہند کہ دایہ بگیرند
اختیار مرضعہ کنند کہ خوش شکل و نیکو خلق کہ بقوت بود دو سال او میان بست و پنج و سی و پنج بود
و معتدل مزاج و بزرگ پستان و بسیار شیر بود و شیرا و معتدل القوام باشد و شیر پسر بہتر از
دختر ست چنانکہ گفتہ شد چہل روز از وضع حمل او گذشتہ باشد و غذاہای معتدل لطیف تناول کند
و در بامداد پستان را اندکی بدوشد پس در دہن طفل نہد و از حرکت مفرط و ریاضت اجتناب کند
و با و مجامعت نکنند و اگر شیر غلیظ بود ملطفات تناول کنند مثل سکنجبین سادہ یا بزوری و صعتر
و نانخواہ و ریاضت معتدل مفید بود و اگر شیر رقیق بود اغذیۂ غلیظ مثل ہریسہ و ثرید تناول کنند
و اگر شیر بسیار بود چنانچہ مودے بفساد شود تقلیل غذا کنند و تضمید پستان بہ زیرہ و عدس و سرکہ
نمایند و اگر امرے خارجی عارض شود شیر لطفل ندہند تا اثر آن عارض زائل شود مدت رضاع
دو سال ست چون نزدیک فطام باشد آب بدہند و بتدریج معتاد بطعام گردانند و شیر و برنج و
نان در شیر و عسل آغشتہ میدہند و چون اثر برآمدن ثنایا او ظاہر شود روغن بابونہ و عسل در دہن
او بمالند و پیہ مرغ و مغز خرگوش در گردن و بن دندان او بمالند و اگر انگشت بسیار خاید دہن
او را بعسل و نمک بشویند و قطع بیخ مہک بدست او دہند و در وقت سخن گفتن بن زبان او را
بمالند و در امراض کہ او را عارض شود معالجۂ طفل در مرضعہ ہر دو باید کرد و مرضے کہ اطفال را
بسیار عارض مے شود ذکر میکند اما در استطلاق شکم او را کمون و انیسون و ورق گل سرخ
گرم کردہ طلا کنند چنانچہ از ان متاذے نشود و زردۂ تخم مرغ نیمبرشت بدہند و پست جو
مفید ست و اگر متمادی شود دانگے پنیر مایۂ بزغالہ با آب سرد بدہند و در احتباس شیاف
از عسل و پودینہ و سرگین موش استعمال کنند و روغن زیت در شکم بمالند و در تنفس
بن گوش بروغن زیت چرب کنند و آب گرم بدہند تا بیاشامد و در زکام سر طفل را
گرم دارند و اندک عسل بدہند و سعی کنند کہ تا فی کند یا آنکہ انگشت یا پر مرغ چرب کردہ
بگلو او فرو برند چنانچہ اذیتے باو نرسد و در سعال مخ عرے و کتیرا یا روغن بنفشہ

بدهند و در وجع گوش حضض و صعتر و مرزنجوش در روغن بجوشانند و در گوش چکانند و اگر
از گوش رطوبتی بیرون آید پارهٔ صوف بعسل و شب یمانی در عفران آلوده کرده در گوش نهند
و در قی کردن بسیار شراب سیب و اندکی پوست بیرون پسته بدهند و معده را به حالبسات طلا
و در پیچیدن شکم آب گرم بدهند تا بیاشامد و بر شکم تر ریزند و روغن زیت در شکم بمالند و در قلاع
که عبارت از شیرانی بود که در دهن حادث شود و از ان هر چه سیاه باشد قتال بود باید که دهن را
بماء العسل بشویند و بنفشه و کشنیز بسایند و بران افشانند و سماق و گلنار و پوست انار نیز مفید بود
و اگر عطسه متواتر کند علامات ورم دماغ یا حوالی آن ظاهر بود علاج آن باید کرد اگر علامات ورم نباشد
با دروج بسایند و در بینی او دمند و اگر از قطع ناف دران موضع ورم حادث شود دشنگال و علک البطم
در روغن بجوشانند و اندکی در حلق او چکانند و در ناف نیز بمالند و اگر دیر سپند مدل شود عدس و عنصر و
خرنوب سیلوشان و انزروت و مر و اشنه بسایند و بران افشانند و در ضماد اب و بیخ ابی اورو غن خشخاش
در سر بمالند یا پوست خشخاش کاهو در اب بجوشانند و در سر بمالند و شراب خشخاش بدهند یا سعوط کنند و در نواق
جزیره ای و شکر بدهند و در روم حلق تلبین بشیاف کنند و رب توت و شراب بنفشه بدهند و در خرخره خواب بزرگ بکوبند
و با عسل بدهند و در ریح ام الصبیان که عبارت از هیتی ست شبیه بصرع صعتر و جند بیدستر و کمون و عود صلیب
بسایند و بدهند و در خروج مقعد جفت بلوط و گل سرخ و مورد و گلنار و پوست انار و شب یمانی بجوشانند
و در ان اب نشانند با ان اب بر کوی یا پارچه بان تر کرده بران جای نهند یا اب ورق بار تنگ بر مقعد
بمالند و در تر خرے که از سر بابونه کمون و سپندان بار و غن گاو بدهند و اگر چرے گرم کنند
و نمد بر سر ان اندازند و بران نشانند یا زردهٔ تخم مرغ پخته بر سر نمد نهند و بر سر ان نشانند
چنانچه ان زرده بمقعد اور سد و در تولد کرمهاے خرد در نواحے مقعد را سن و عروق و شکر
بدهند و شیاف و مغز خسته زرد آلودے تلخ و اشنه و شفتالو با برگ ان استعمال نمایند و در
کرم دراز که در شکم پیدا شود افسنتین و درمنه و زهرهٔ گاو و شحم حنظل بر شکم طلا کنند و چون طفل را
از شیر باز گیرند که ابتدا او را بطعمه لطیف لین کنند تا قوت بگیرد و بحمام ببرند و از خوف

۵۱ شمال بفتح اول و سکون ثانی و ضم کاف فارسی مشهور بخلنج ۱۲
۵۲ عروق ای عروق العنق از دیوسقوریدوس ۱۲
۵۳ قلاع شبیه بسرطان است ۱۲ گویند ۱۲ الاغوثیون فارسی بفتح اول عربی بجلغوزان هندی ۱۲ الکنداسنه الفاظ ادویه ۵۵ کذا فی نسخه ۱۲ کذا فی نسخه ۱۲

وغضب و اخلاق بدو غم و بیخوابی نگهدارند چون وقت دیدن و بازی کردن پدید آید رها کنند تا به لعب مشغول شود
چه آن ریاضت ایشانست و چون شش ساله شود بمکتب بفرستند و در آسایش دادن بتدریج کمی کنند
و بر ریاضت می افزایند نه بجدیکه از کار و شغل نیز ملول شود و خیر الامور رعایت کنند تا با خلاق حمیده بالیده
شود **فصل دوم در تدبیر فصول** در فصل ربیع مواد یکه در زمستان بسته باشد در حرکت آید و منبسط
گردد و تدبیر آنست که آنرا کم کنند به تقلیل و تلطیف غذا و استفراغ آن بقی یا فصد یا اسهال کنند
بحسب عادات و غلبه خلط و از مجففات و مسخنات شدیده و کثرت حرکات و استحمام و از کثرت اکل لحوم
حلاوی و شراب احتراز باید کرد و اشربه مثل شراب حماض و لیمو و صندل و ریباس و سکنجبین قبض اقتصار کنند و از
اغذیه زرشک و سماق و انار و امثال آن مناسب باشد و در فصل تابستان آبسایش و رفاهیت مشغول
باید بود و در مهب شمال قریب آب روان که از بخار و دخان دور باشد مسکن سازند و از حرکات عنیفه
و خواب روز و کثرت مجامعت و اکل و شرب شراب صرف و مسخنات اجتناب نمایند و بحمامی که بغایت گرم نباشد روند
و از اغذیه و اشربه و فواکه آنچه مبرد و مرطب باشد خورند و از جامه های کتان پوشند و استفراغ بقی کنند و در فصل
خریف از سرما باید دوا از گرما سیانه روز خود را نگاه دارند و از خواب روز و مجامعت و کثرت اکل و شرب شراب و
اکل فواکه و استحمام آب سرد اجتناب باید کرد و اگر بدن ممتلی باشد در ابتدای خریف استفراغ بقی شاید کرد و در
وسط آن استفراغ به مسهل و در فصل زمستان خود را پوشیده باید داشت و حرکات و ریاضت و کثرت نعمه و لحوم
و شراب درین فصل مفید بود و قی و استحمام و استعمال مسخنات باید کرد و اکثر جامه موبینه و پشمینه باید پوشید اما در وبا
نعوذ بالله منها که هوا از مجرای طبیعی بگردد تدبیر آنست که تقلیل اخلاط و رطوبت کنند به تقلیل غذا و استعمال
مجففات و اصلاح هوا مسکن کنند بریاحین مطیب مثل سیب و ترنج و به و مشمومات مثل صندل و کافور و عنبر و مشک بخورات
مثل عود و عنبر و قسط و سندروس و قرنفل و لادن و دشنه و سعد و از خرد اهل و پوست انار و مورد و آبنوس و غیر آن
و باید که خانه را بسرکه و گلاب و سرکه با نگوزه جوشانیده مرشوش دارند و گوشت و غذا و شراب کمتر خورند و از قی
و فصد و حجامت و ریاضت و استحمام احتراز نمایند و در موضع مکشوفه بسیار نشینند و قطعاً تو هم نخورند و راه نروند و از
اشربه شراب حماض و لیمو و ریباس و صندل تناول کنند و اغذیه اقتصار بحموضات کنند و آب سرد بسیار

فصل دوم در تدبیر بیان تدبیر فصول اربعه و احکام هر یک از آن و تدبیر اصحاب امراض و اعراض و اسقام در آن

بخورند و گل ارمنی با شراب ورد بعضی آورده اند که مفید بود و تریاق فاروق و شربت ویطوس پیش از غلبه و با مفید بود و صبر و مروز عفران بکوبند و با عسل قرص سازند بامداد از ان یکدرم بخورند

فصل سوم در تدبیر ماکول و مشروب

در دو بحث ست اول در ماکول حافظ صحت را لازم ست که اغذیه به گندم و گوشت و شراب حلو و ریحانی و غیره اقتصار نمایند زیرا که بهترین غذا آنست که از و خون نیک حاصل شود و لذیذ بود چون نان گندم آفت نارسیده و گوشت گوسفند یکساله و از میوه انچه قریب بغذا باشد انگور ست و انجیر و طلب و امرجه ماکولات در فن دوم گفته خواهد شد انشاء الله تعالی و بهترین وقت غذا آن باشد که اشتها صادق بود و بعد از ریاضت باشد و بی اشتها چیزی نباید خورد و اشتهای ما انچه را دفع نباید کرد و از دخال وقت طویل زمان اکل اجتناب باید نمود و اندک اشتها باقی ماند ترک طعام کنند و موافق ترین غذا آنست که عند الطبع لذیذ باشد و جمع میان الوان طعمه نکنند که موجب تخیر طبیعت شود و بیک غذا نیز عادت نباید کرد و عادت بجمو ضات ضعیف و نخافت آرد و اعصاب را مضر بود و غذای تفه موجب کسالت باشد و اشتها برد و شیرینی و چربی اشتها باطل کنند و بدن را گرم گرداند و غذا مالح هزال و خشونت آورد و چشم را مضر بود و دفع مضرت حلو و سوم بحامض کنند و بالعکس و ازان تفه بمالح و حریف و بالعکس و عادت باحتمار دائم مزاج را ضعیف کند و در زمستان غذا باید خورد که بحرارت مائل بود بالفعل حار باشد و در تابستان باید که بالفعل بارد بود و در ربیع و خریف غذا معتدل مناسب بود و مناسب مزاج صفراوی اغذیه مرطبه بارده مثل قلیه کدو و کشک و حموضات غیر یابسه مثل تم هندی و نارنج و غوره باشد و دموی مزاج را سردی که قامع رطوبات بود مناسب تر بود و هیچ جغرات ترش و مثل حموضات و ملغی مزاج را مسخن و ملطف مثل گوشت کنجشک و کبک و تیهو با دارچینی و زیره و سوداوی مزاج را معتدل در حرارت مثل مرق گوشت بره و زرده بیضه و بهترین نوبت غذا آنست که روزی دو نوبت و در روزی یک نوبت اتفاق افتد و آبی میان غذا و عقب غذا نخورند خصوص که بسیار بود و عقب غذا خواب جهت هضم مفید بود و حرکت خفیفه جهت انحدار مطلوبست اما حرکت عنیفه نباید کرد و شراب و شربتی بر سر غذا هضم نشده مضر بود و بیم سده بود و عقب غذا ای که بر مایئه غالب بود در ریاضت مناسب باشد و غذا غلیظ بر لطیف مقدم باید داشت و صاحب معده ناری را اغذیه لطیف باید خورد و صاحب سکون و دعت و معده ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظ کمتر باید خورد بخلاف مرتاض که او را

اغذیه غلیظ کثیر الغذا مناسب بود و کسی را که بعد از غذا احساس حرارت کند غذا بدفعات اندک اندک
باید خورد و مطلقا از تخمه احتراز باید نمود و اگر اضطرارا محسوس شود و غذا هنوز در معده باشد قی باید کرد و الا تلطیف طبیعت
ضروری بود و مبرد دین اگوارش کمون و شهریاران و محرورین را اطریفل و گلقند موافق بود و اگر هیچ از این تدبیرات
نکنند خواب باید کرد و شبانروزی امساک باید نمود و بعد از ان استحمام و اصلاح اغذیه حاره بکنجبین کنند و
اصلاح بارده بعسل و دفع مضرت اشیاء غلیظه مثل هریسه و باقه و فالوده و نان فطیر باشیاء ملطفه باید کرد مثل آبکامه
و کبر بسرکه و برگ ترب و پیاز بسرکه همچنین دفع مضرت هر چیزی بدان چیز که در مزاج ضد او بود و جمع میان
لبنیات و حموضات و ماهی تازه و لبنیات نباید کرد و ماست و ترب و ماست و تخم مرغ نخورند و پست و پنج
بسرکه و انار بر سر هریسه و انگور بر شیر برنج و کله و سرکه با برنج نباید خورد و کبوتر بچه با سیر و پیاز و عسل با خربزه و شیر
با شراب و با قلاوه ماست با هم جمع نکنند و از کبابی که بر چوب خروع کرده باشند و بریانی که پوشیده باشند احتراز نمایند
و از دسومات و حموضات که در ظرف مسین باشند اجتناب نمایند خصوص که در ان پخته باشند بحث دوم در شروب
اما آب بعد از ان خورند که غذا شروع در هضم کند و در میان غذا آب نخورند و بعضی گفته اند که هر گاه که غذا آب طلبد باید خورد
خصوص که در میان غذا آب خوردن عادت کرده باشند و آب نباشته باید خورد و اما محرور و جوان و محروری مزاج را ازان
منع نباید کرد اما در عقب استحمام و ریاضت و جماع و اکل قوا که خصوص خربزه و در اثنا و خواب مطلق آب نخورند خصوص
که آب سرد اگر صبر نتواند کرد اندکی مص کند و مطاوعت عطش کاذب نباید کرد و جمع میان آب روان و آب چاه
مضر بود و اصلاح آب فاسد بطبخ کنند یا با خاک پاک بیامیزند پس صافی کنند و آب غلیظ و کدر را اصلاح بشیر
یا شراب کنند و آب شور را بکنجبین و آب زاجی را بچیزهای نرم و آب تلخ را بچیزهای حریف و شیرین و تریاق
همه آبها مخالف پیاز ست خصوص که بسرکه پرورده باشند اما شراب را قریشی در موجز گفته که بهترین
شراب آنست که طعم و بوی آن خوش بود و صافی و معتدل القوام باشد و اگر اندکی از ان در ظرفی کنند
و چند روز نبهند فاسد نشود و باید تا چهارده سال و بقول افلاطون تا هجده سال نهند و در شراب شروع نمایند
و مشائخ سوداوی مزاج را شراب احمر یا اصفر غیر ممزوج مناسب باشد و محروری مزاج و جوان را ابیض یا اصفر
ممزوج با آب و یا گلاب ممزوج کرده باشند بامرفق اما بدو ساعت پیش از شراب ممزوج باید کرد

مکعول را صرف باید خورد و در زمستان و بلاد باردهٔ بیشتر متحمل باشد و در تابستان و بلاد حارهٔ بعکس و در بهار صرف واندک باید خورد و در خریف کمتر و ممزوج و شراب آنگاه خورند که غذا هضم شده باشد و بعد از غذا بر روی الکیموس نخورند و غذای که مناسب آنست ز رشک و سماق و انار و آب گوشت و امثال آن بحسب مزاج و در میان غذا و عقب آن پیش از شروع در هضم نباید خورد و اگر برای اعانت هضم بران متعاد باشد اندکی شاید خورد و مادام که سرور و نشاط در تزاید باشد ذهن سلیم و عقل بکمال خود باشد از کثرت شراب خوفی نبود و حد انتفاع او این بود که بگذاند که طائح نشود و چون خواب غلبه کند و غشیان پیدا شود و دماغ و بدن ثقیل گردد و ذهن مشوش شود و حرکت سست گردد باید کردن و ترک شراب و بخواب مشغول شدن و بر سر شراب اندکی قی نباید کرد و تشرب بکاسهای کوچک مناسب بود و پیاپی نخورند و بیکدفعه خوردن مضر باشد مگر کسی که بدان معتاد بود و کسی خواهد که شراب بسیار تناول کند او را غذا اندک باید خورد و در غذای او باید که چیزی از مدرات باشد و از چیزهای شیرین احتراز باید کرد و کسی خواهد که زود مست شود عود زعفران و جوز بوا خفته در شراب کند اما تنقل در شراب حکما ازان منع کرده اند لیکن اگر بدان معتاد و محتاج باشد محوری مزاج را سیب و به و امرود و انار و زعرور و حماض و ربوبات حامضه و قرص لیمو و سکنجبین و از بقول کاهو و خیار و کاسنی مناسب بود و اگر مزاج در غایت حرارت بود قرص کافور خصت داده اند و سرد مزاج را تنقل بگواشیر مصطکی و عود و زعفران گلقند و فندق و پسته و جوز مناسب بود و مرطوبی مزاج را انخود بریشته و فندق و پسته و بادام بریان کرده نمک شور ساخته و یابس مزاج را بقوا که و مرطبات تنقل باید کردن و در میان شراب غذا نباید خورد و تشرب در مجلس فراخ و روشن و در بستانها و در کنار جویها خورند با صدقا و احبا و کسانیکه از ایشان تنفری نباشد بنشینند و آداب صحبت آنست که تزیین بدن کنند باآنکه اندام را از رنج پاک کنند و جامه های لطیف پاک پوشند و ناخن بگیرند و اصلاح ریش کنند و بوی خوش بکار دارند و در مجلس چیزی که موجب تنفر باشد مثل قی و لغت و بینی پاک کردن احتراز نمایند و اگر غشیان شود از مجلس دور شوند و چون قی کنند باز مجلس معاودت نمایند و کلمات لطیف و حکایات ظریف کنند و از حکایتی و سخنی که موجب غم و حزن باشد احتراز کنند و اگر مجلس بهم برآید از و متفرق شوند و اگر جماعت مست شوند و یکی هنوز مست نشده باشد خود را مست نماید و در مجلس امیر و ریاحین طیبه حاضر باید کرد و مطرب باید که خوش شکل و خوش طبع و خوش آواز باشد و خلوق و الوف و تمیز بود و در مستی افراط ننماید نمود و در مستی مجاهرت

نکنند که موجب ضعف اعصاب بود اما بر شراب اندک و در خمار مجامعت مفید بود و بقول حکما در ماهی دو نوبت یا سه نوبت بیش تشریب نباید کرد اقل مقدار آن رطلی باشد و بدانکه سرعت سکر از ضعف دماغ یا قلت اکل بود و یا حرارت مزاج یا تفتح سپاپی یا تناول منجرات و یا مجففات مثل زعفران و جوزبوا و قرنفل و لطوسکر از عکس اینها بود و تناول دسومات و حلوای عسل چرب کرده و به و کبر و کشنیز و سداب و زیره و دوغ و آب سرد باسکه از انجمله هست که در مستی آرد و گویند اگر کسی پیش از شراب پنجاه عدد بادام تلخ بخورد مست نشود و اگر صندل و تخم کاهو و گل سرخ و تخم ترب هر یک سه درم و کافور دانگی بکوبند و حسب سازند بمقدار نخودی و پیش از تشریب یکی ازان بخورند دیر مست شوند و شراب با عرق گاوزبان تفریح زیادت کند و با گلاب آمیخته مقوی معده باشد و با عرق بید و کاسنی محموری را دل جگر گرم را مناسب بود و اما خمار عبارت از ارتفاع بخارات شراب بود بدماغ چنانچه موجب صداع شود و جمیع افعال نفسانی مضطرب گردد و خفقان و غشیان پیدا شود و سبب آن بقیه شراب باشد که منهضم و منحدر نشده باشد و خمار از استیلا و کثرت فضول بود و از ضعف هاضمه و دافعه و کثرت شرب شراب های مختلف نیز بود و بهترین علاج خمار آنست که معده را از بقیتی که باشد بقی پاک کنند یا تلیین طبیعت کنند و مشمومات بارده و مقویه ببویند و آب برف و یخ در خمار مفید بود و استحمام و دلک و ریاضت نیز مفید باشد و بعد از تنقیه معده از بقایای شراب از اشربه شراب سکنجبین و ریباس و به و سیب و انار و سکنجبین مناسب بود و از اغذیه جموضات و اسفیدباجات رقیق و گویند اگر دوسه کاسه شراب جهت تنقیه و تحلیل آن بخورند مناسب بود چنانچه عشی گفته است شعر وکاسا شربت علی لذة + واخری تداویت منها بها + مجنون بنی عامر در حق لیلی این بیت گفته شعر تداویت من لیلی بلیلی من الهوی + کما یتداوی شارب الخمر بالخمر + و این از بهترین معالجات خمار نهاده اند و اگر کسی خواهد که از مستی بهوش آید دلک اطراف و پائینتو به کند و آب برف بیاشامد و بر روی زند و سر که و گلاب و صندل و کافور ببوید و آب بصل و غوره و دوغ و سکنجبین و انار ترش و امثال آن با برف مناسب بود و آب کشنیز و بید و خیارو کدو و عرق طلع و شاه چینی بر پیشانی و سر مالیدن بغایت بود و انچه رائحه شراب کم کنند کشنیز و ازیانه و عود هندی و دارچینی و قرفه و کبابه و رسن و حب المسک بود و مضمضه بسرکه و آب غوره هم مفید بود

فصل چهارم در تدبیر خواب و بیداری

بهترین خوابی آنست که مغرق بود و متصل و معتدل المقدار و گفته اند که باید که کمتر از شش ساعت نباشد و وقت خواب آن زمان باشد که غذا در هضم شروع کند و شاید که برای اعانت هضم

خواب کنند پس اول بطرف راست خسپند تا غذا در قعر معده قرار گیرد و در هضم شروع کند پس بطرف چپ گردد تا کبد بکلیتها بر معده مشتمل گردد و بواسطه تسخین او هضم کامل شود و بعد از هضم باز بطرف راست باید خفت تا انحدار غذا بکبد سهل باشد و پیش از خفتن دفع فضلات غذا باید کرد و بر شکم خفتن محمد هضم باشد و بر پشت باز خفتن موجب ضرر باشد و مثل نزله و سل دور دیشت و کابوس و صرع و خواب بر خلو معده مضر باشد و ضعیف گرداند و آواز آب و آواز آسیا که نزدیک باشد و حکایت کردن و کتاب خواندن خواب آرد **فصل پنجم در تدبیر استفراغ و احتباس** بدانکه استفراغ طبیعی آنست که هر روز دو نوبت طبیعت مجیب گردد تا فضلهٔ لیلی و نهاری مندفع گردد پس گردد طبیعت محبس واقع شود مثل سفید باجها چرب یا اسفاناخ و حلیم گندم و حسود امثال آن طبع را نرم باید کرد و از قابضات احتراز باید کرد و اگر احتیاج افتد بشیافات و حقنهای نرم مدد دهند خصوص مشایخ را که قوی ایشان ضعیف باشد محتاج بمدد بود و اگر طبیعت زیاده از معتاد مجیب شود بسبب استعمال از خلاط یا غذا یا تناول اغذیه مختلفه بود سعی باید کرد که زاید نشود مثل سماق و زرشک و قلیه سیب بخورند و حبس کنند و خیر الامور رعایت کنند و باقی علاج اهمال و حبس طبیعت در باب گفته شود انشاء الله تعالی **فصل ششم در تدبیر جماع** بهترین وقت جماع آنگاه است که غذا هضم شده باشد و در وقتی بود که معتدل بود و بدن ممتلی نبود و جماع در خلو معده مضر ازان بود که در امتلاء معده باشد باید که آنگاه شروع کنند که شهوة و شوق بحد کمال باشد نه آنکه بتکلف و تصور و تخیل خود را بدان دارند و مجامعت با عجائز و کریه اللقا و کسی که از و تنفر باشد و با حائض و صغیره نباید کرد و افراط جماع نباید نمود که موجب امراض عصب ضعف بصر شود و در عقب غم و غضب و فرح و هم مفرطین و اسهال فصد و حجامت نباید کرد و کسی را که یابس مزاج باشد یا قلب یا معده یا احشا یا چشم یا اعصاب او ضعیف بود مجامعت نباید کرد یا کمتر باید کرد و جماع محبوب موجب مسرت بود و ضعف نیارد با وجود استفراغ منی و بهترین اشکال جماع آنست که زن بزیر مرد در آید و بدترین هیات آن لعکس این بود زیرا که منی تمام مستفرغ نشود و شاید که منی زن در احلیل مرد فرو رود و موجب تعفن و رم قضیب گردد و پهلو خفته هم نشاید و بر پای ایستاده ضعف آورد و باید دانست که مدار این فعل بر حرارت باشد که فاعل است در رطوبت که منفعل است پس اگر هر دو ناقصان یا بند تدارک آن مشکل بود و اگر یکی باقی بود و یکی ناقص تدبیر آن آسان تر باشد و انچه بواسطهٔ پیری باشد تدبیر آن نتوان کرد پس مراعات حرارت و رطوبت بطریق اعتدال موجب تقویت این امر باشد و شاید که ضعف این فعل از ترک استعمال و نسیان بود چنانچه در نظام یا تخیلات فاسدهٔ اوهام بود چنانکه

تصور احتشام و جلالت قدر آن کس که با او جماع کند در نفس تاثیر کرد و یا دهم کند که او را بسته اند و فرط محبت و تعشق نیز موجب ضعف این فعل شود و تدبیر آن رفع تخیلات شود و مطالعه کتبی که در قسم جماع نوشته اند و حکایتی که تعلق بدان دارد و استماع کلام نساء و نظر در تساقد حیوانات موجب هیجان این قوت بود چون معالجه این قسم در باب خود خواهد آمد بدین قدر اکتفا کرده شد **فصل هفتم در تدبیر حمام** بهترین حمام آنست که هوای آن بلند باشد و مکان او فراخ و آب آن خوش و بنای آن قدیم و بسر گرم نکرده باشند و معتدل بود و وقت استحمام آنگاه باشد که غذا هضم شده باشد و بتدریج در اندرون حمام باید رفت یعنی در خانه اول زمانی توقف کند پس در خانه دوم پس در خانه سوم روند و آب بر زمین بریزند و بنشینند و اگر مزاج طبعی باشد اول بنشینند و آب خود بریزد تا هوای حمام در او اثر کند و استعمال هوا بیشتر از آب کند و اگر یابس مزاج بود اول آب بر بدن بریزد و پس بنشینند و استعمال آب بیشتر از هوا کند و بتدریج از حمام بیرون باید آمد و در رعایت بیشتر باید کرد تا هیچ امری اثر نکند و کسیکه او را ورم یا تفرق اتصال یا حمی عفنه بود که نضج نیافته بود بحمام نباید رفت و عقب حمام غذا خوردن نیز گرداند و عقب غذا استحمام همچنین بود اما با آن خوف سده باشد و بر خلو معده بحمام رفتن هزال و جفاف آورد و مزاج طبعی مزاج را همچنین مناسب بود و کسی را که استعمال ریاضت کمتر کند استحمام معرق باید کرد اما اغتسال آب سرد جوان محرور مزاج را در تابستان مناسب بود و صبی و شیخ را و کسی که صاحب اسهال باشد یا نزله باب سر داشتن مضر بود و اغتسال آب گرم تحلیل فضلات کند و امراض جلد را زایل کند و عشه و فالج و شیخ را مفید بود و عرق النسا و مفاصل و اوجاع ورک را نافع بود **فصل هشتم در تدبیر حرکت و سکون** بدانکه بعد از استقرار غذا در معده حرکت مناسب بود تا محلل باشد در هضم و انحدار و وقت ریاضت آن زمان باشد که فضله بدنی از بول و براز دفع شده باشد و غذا هضم گشته و هنوز وقت آن غذا نیامده باشد و وقتیکه هوا معتدل بود استعمال باید کرد و ریاضت مرتبه اول مصر بود و تا حرارت لون و نشاط در حرکت باقی باشد و سیلان عرق پدید نیامده باشد ریاضت مفید بود و چون تغیر لون و کلال در حرکت پدید آید ترک کنند و بر خلو معده و بعد از جماع مضر بود و ابدان ضعیف را ریاضت نباید کرد و اعضای مأوف را همچنین ریاضت نباید و مثل کسیکه او را دوالی بود ریاضت باید کرد که پای را در ان حرکت نباید داد و مثل ریاضت بعضی بغایت صعب و شدید بود و مناسب ابدان قویه باشد [illegible]

وشناوری کردن وتیر انداختن و دولاب برگرفتن وگوی زدن ونیزه بازی وشمشیر بازی کردن وبعضی لطیف ونرم باشد مناسب ناتوانان وابدان ضعیفه بود همچون سوار شدن وآهسته رفتن وورزش نشستن واین ریاضت به نسبت باجمیع اعضا بود وانچه بعضوی خاص بود همچون افکار که ریاضت دماغ ست واستماع اصوات حاده والحان لذیذه که ریاضت گوش بود ونظر در اشیاء دقیق ریاضت چشم بود وریاضت آلات کلام وتنفس بقرارات بود بآواز ثقیل حاده وابتدا بثقیل باید کرد وتدریج عادة بجا رسانیدن ودلک نیز نوعی از ریاضت هست واورا تاثیر تمام هست ودلک سخت بدن را قوی گرداند ودلک نرم سختگی زائل کند ودلک بسیار هزال آرد ودلک بچیزهای نرم یادست نرم حبس خون کند وپیش از ریاضت وبعد ازان دلک عظیم مناسب بود وبعد از دلک اعضا را باید کشید ودلک اعضا را باید کرد وباسافل قطع باید کرد وبعکس این نشاید وچون غذا لطیف خورده باشد ریاضت اندک خفیف باید کرد واگر غذا بسیار غلیظ باشد ریاضت نیز قوی باید کرد ودر تابستان اعتدال اوکمتر باید کرد ودر زمستان بعکس وصبیان را ریاضت لطیفه قلیله مناسب بود وشبان را ریاضت قویه غیر طویله وکهول ومشائخ را لطیفه وطویله معتدله مفید بود فصل نهم در تدبیر مشائخ بدانکه درسن شیخوخت برودت وییوست غالب میشود تدبیر ایشان بمسخنات ومرطبات کنند ودلک وریاضت واستحمام معتدل مناسب ایشان بود وتقلیل غذا کنند اگرچه بدفعات خورند وجنبانیدن اغذیهٔ سوداوی ملغمی کنند واستعمال طیبها مثل عنبر ولادن وغالیه وتهبن بروغن نرگس یا یاسمین زنبق مناسب باشد واز اغذیه آبگوشت چرب وحسو حلیم گندم وشیر وعسل خورند واز میوها انجیر ومویز ورطب واز شرابها شراب کهنه متوسط وغیر ممزوج واز بقول کرفس وگندنا وسیر وپیاز باید که طبیعت ایشان محتبس نباشد والا تلیین کنند باب کرنب والبلاب وشیرهٔ خشکاش وجوارش مرق مرغ باکرنب وسلق واگر دورم علک البطم باشکر بخورند طبع نرم کند وانجیر خشک را بماء الشعیر جوشانیده بخورند همچنین بود واگر احتیاج افتد حقنهای مسهل نرم بکار برند وایشان را فصد مضر بود مگر آنکه بدان محتاج شوند ودر زمستان تناول اطریفل کبیر ونوشدارو وماذة الحیوة وقرص مصطکی وعود وعنبر واشال آن کنند فصل دهم در تدبیر مسافر کسیکه بسفر خواهد رفت باید که اگر بدن ممتلی بود تنقیه آن کند از فضلات وبتدریج در ریاضت افزاید وبجوع وعطش وسهر پیاده رفتن واشال آن که در سفر باآن احتیاج افتد عادت کند که در سفر برفق میسر باید کرد واز اطعمه که تشنگی آرد احتراز نماید ودفع تشنگی باتخم توزک کند ویا بسرکه وآب آمیخته واگر در گرما سفر کند سر را از آفتاب پوشیده دارد وروغن بنفشه بر سر مالد

وسینه را بلعاب بالنگو و تخم توزک طلا کنند و اگر خواهد که رنگ وی متغیر نشود لعاب بنگو بر روی مالند و تخم توزک و شراب حماض و لیمو و سکنجبین خورند و در موضعی که سموم باشد دهن را ببندند و پیاز با دوغ باید خورد و پیاز با خود داشتن مفید بود و اگر کسی را سموم بزند اطراف را آب سرد بشویند یا در آب سرد نشینند و روغن گل و آب بید و کدو بر سر مالند و اطعمه بارده خورند و تا صبر باشد آب نخورند و چون تحمل نماند کدک مضمضه کنند و توزک و کاهو و خیار بخورند و اگر تب با شیر و دوغ مناسب بود و اگر در سرما سفر کنند خود را پوشیده دارند و از سرما احتراز کنند و بینی و دهن را پوشیده دارند و با مداد از طعامی که در آن شیر باشد بخورند پس از شوند و با آتش عادت کنند اگر سرما یابند زود پیش آتش نروند بلکه بتدریج نزدیک آتش روند و شیر و جوز بخورند و شراب نیز مفید بود و اگر سرما سخت رسیده باشد یکدرم حلیت با اطلی شراب بخورند و اطراف ابرو و غبغب را بزیت و یاسمین و سوسن و بان[۵۱] چرب کنند و پای در آب سرد یا در آبی که در آن انجیر و بابونه و شبت[۵۲] پخته باشند و آنرا آتش دهند و بنشینند و بعضی گویند دست و پای در آب سرد باید نهاد و اگر رنگ[۵۳] بگرداند گز نکنند و علاج آن در باب خود گفته میشود و مضرت آبهای مختلف بطبخ و تقطیر زائل شود و پیاز بسر که یا غیر مخلل و سیر و کاهو جهت مضرت آب مختلف بغایت مفید بود و آب را سکنجبین اصلاح کنند و آب سبتی را بخیسانیدن در آب لطیف و تیره را بسر که و اگر ممکن نباشد آب بلد خود مصاحب دارند با آبهای مختلف بیامیزند یا گل ملکت خود نگاهدارند و با آب می آمیزند و صافی میکنند بغایت نیک باشد و کسیکه در کشتی نشیند اگر او را غثیان حادث شود وقی دفع نکند وقی کردن مفید بود اما اگر قی بحد افراط رسد مثل سیب و بهی انار شیرین و شراب انیها بلع کنند و سرکه و عدس خورند و تخم کرفس و فستین نیز از دافعات قی بود و سوراخ بینی را با سفیداب الیداج مفید

بود باب دوم در معالجات کلی مشتمل بر سه فصل

بدانکه معالجات بر سه نوع ست تدبیر غذا و علاج بدو او عمل بید اما تدبیر آنست که در اسباب ستهٔ ضروری تصرف کنند بر وجهی که مطابق صحت باشد و احکام آن از جهت کیفیت همچو حکم ادویه باشد زیرا که تاثیر اسباب ضروری در بدن از تسخین و تبرید و غیر آن همچون تاثیر ادویه باشد و غذا از انجمله است که او را احکمی چند خاص ست مثل آنکه در بحران و در وقت نوبت تب از ان منع کرده اند تا طبیعت بواسطه شغل بهضم غذا از دفع مرض باز نه ایستد و وقتیکه بدن محتاج غذا باشد و شهوت و هضم ضعیف بود در تقلیل کمیت و تکثیر کیفیت آن کنند یعنی غذا در کمیت باشد بمقدار اندک و به تغذیه بسیار بود بواسطه کثرت غذا تقویت و تغذیت حاصل شود و بقلت مقدار آن هاضمه عاجز نیاید و وقتیکه اشتها قوی باشد و هاضمه بقوت بود لیکن بدن از اخلاط ممتلی باشد تقلیل کنند در کیفیت غذا و تکثیر در کمیت آن یعنی غذائیکه در کمیت

کم باشد وازان غذای بسیار حاصل نشود تا موجب یاوقی خلاط نشود و در کمیت بسیار بود تا سعد قوی بدان مشغول شوند و وقتیکه شهتا نباشد و معده ضعیف و خلاط بسیار باشد تقلیل در کیفیت و کمیت غذا کنند و بباید دانست که غذا اگرچه مد قوت ست مرض را نیز مدد دهد پس در امراض آنقدر که ازان لابد بود بکار دارند و در امراض مزمنه رعایت قوت ضروری بود تا در امراض حاده که دراز نمیکشند تقلیل غذا اولی باشد اما در علاج بدو آسه قانون رعایت کنند اول اختیار کیفیت دوا و آن موقوف باشد بمعرفت کیفیت مرض چنانکه اگر مرض حار باشد دوای او بارده استعمال کنند و بالعکس جهت آنکه در مرض معالجه بضد باید کرد بخلاف حفظ صحت که بمشاکل کنند دوم اختیار کمیت دوا و آن موقوف بر معرفت کیفیت و درجه دوا بود تا تقدیر وزن آن تواند کرد و تعیین دوا و وزن آن موقوف ست بر آنکه از معرفت طبیعت عضو و مقدار مرض و اعراض مثل سن و فصل صناعت و عادت بسبیل حدس اخذ کنند اما معرفت طبیعت عضو مستلزم معرفت مزاج و خلقت و وضع و قوت عضو باشد زیرا که چون مزاج اصلی صحیح معلوم باشد بحدس دریابد که بچه مقدار ازان مزاج تغیر یافته تا تعیین وزن دوا کند و چون خلقت عضو معلوم شود بآنکه مصمت یا مجوف یا کثیف ست یا کثیف بداند که در عضو مصمت و کثیف ادویه قویه استعمال باید کرد و در عضو مجوف و ضعیف ادویه ضعیفه و معرفت وضع عضو مفید باشد بچند وجه یکی آنکه داند که عضو بعید را بچه ادویه قویه علاج کند و قریب را بالعکس و دیگر آنکه بداند که بادویه چه باید آمیخت تا بدان عضو رسد چنانکه زعفران بادویه قلب و مدرات بادویه اعضای بول ممتزج کند دیگر آنکه داند که دوا بکدام جهت بعضو میرساند چنانچه در معاء اسفلی جقنه و در معاء علیا بمسهل و دیگر آنکه داند که جذب ماده بکدام طرف باید کرد و جذب ماده که هنوز تمام نه رنجیده باشد چهار شرط رعایت باید کرد اول مراعات مخالف چنانکه از بین به بسیار و از فوق بأسفل جذب کنند دوم مراعات مشارکت چنانکه در حبس طمث مجمره بر پستان نهند و جذب کنند سوم مراعات محاذات چنانچه در غلل کبد بسلیق یمن کشانیده در غلل طحال بسلیق یسر چهارم مراعات تبعد کنند یعنی عضوی که ماده ازان جذب میکنند بسیار نزدیک عضویکه بدان جذب میکنند نباشد و اگر ماده تمام رنجیده نباشد اگر متمکن شده باشد از نفس عضو جذب باید کرد یا بعضوی که قریب بدو باشد بنقل باید کرد و شرط آنست که از اشرف بعضو خس نقل باید کرد نه بالعکس این و معرفت قوت عضو مفید باشد از سه وجه یکی مراعات ریاضت تا در عضو رئیس ادویه قویه استعمال کنند و مواد را دفعة ازان مستفرغ نگردانند دوا و ادویه او را از مقویات خالی نه گذارند دوم مراعات فعل مشترک عضو کنند یعنی عضویکه فعل او نسبت با جمیع بدن مشترک بود مثل معده و ریه در ان ادویه قویه استعمال نکنند و ازین باب که در حمیات اگر ضعف معده باشد ادویه

۵۱ اختیار کیفیت دوا از کیفیت مرض من حیث الجمله بل پس بدانستن کیفیت مرض بسیار کم را دانسته باشد

۵۲ الحوس یحس کفتن و دانستن و یابی را بهری بای رفتن من باب نصر و ضرب

۵۳ سوم از اقسام محاذات ای سوم از ان

شرح اقسام محاذات

محاذات در گوشه است مثل علل و در معاذات در وسط چنین و در بسیاری و وسط بسیار علل طحال را بسلیق یسار شاید محاذات شاید

حس بسیار و در ان مخ اعقاب

گر آنرا برودت شدیده باشد بکار ندارند سوم آنکه مراعات حسن عفو کنند چنانچه در اعضای رئیسه لحس استعمال ادویه لذاعه و ادویه شدیده التحلیل نکنند و معرفت مقدار مرض مفید آن باشد که اگر کیفیتی که عارض شده باشد شدید بود کار با دویه قویه علاج کنند و اگر ضعیف باشد با دویه ضعیف و اما اعراض ملائم خود ظاهر است که هر مزاج و هر سن را چگونه علاج باید کرد و عادت را نیز مرعی باید داشت و قانون سوم در استعمال ادویه اعتبار وقت باشد چنانکه در ابتدا ورم استعمال روادعات کنند و در انتها استعمال محللات و منضجات و دیگر آنکه در مرضی که مواد آن بسیار بود و در مرضی که باخطر باشد در ابتدا استفراغ ماده کنند و تنها نضج نکنند و اگر مرض بی خطر بود و مواد آن معتدل مقدار شش و بیم آن نباشد که قوت مریض ساقط شود اول نضج دهند پس استفراغ کنند چون مرض و مرض والم با هم جمع شوند اول تسکین و جمع باید کرد اما معالجه بعمل مثل جبر استخوان مکسور در مجاوع و بط که عبارت از شگافتن ست کی دراع کردن بود و قطع و خیاطت و امثال آن بود و الله اعلم چون معالجه بانواع ست و حکم هر یکی مختلف ما سبیل الاجمال بیان هر یکی در رشته فصل گفته آید

فصل اول در معالجات سوء المزاج بدانکه سوء المزاج سادج را معالجه بتبدیل مزاج کنند فقط چنانکه سوء المزاج گرم را باشیار بارده و عکس و اگر سوء المزاج مادی بود استفراغ ماده باید کرد و بعد ازان اگر سوء المزاج باقی بود تبدیل مزاج کنند و تسخین مزاج باره در ابتدا سهل باشد و در انتها چون مستحکم شود مشکل بود و تدبیر بعکس این بود و اگر ماده مستحکم نشده باشد بلکه در ابتدا ظهور بود منع سبب کنند و تبدیل مزاج و بباید دانست که استفراغ قوی کنند که ده شرط بود اول استلاء مواد دوم قوت بدن سوم مزاج حار رطب چهارم سنه معتدل دسمن و نحاف پنجم بلد معتدل و حرارت و برودت ششم عادت استفراغ هفتم عدم عراض لازمه مستعد قروح معاوز نباشد هشتم سن مقتضی بود یعنی شیخوخت و طفولیت نباشد نهم آنکه فصل و وقت مناسب بود یعنی سرما سرد و گرما گرم نباشد دهم آنکه صناعات او شدیده التحلیل نباشد و در استفراغ رعایت پنج چیز باید کرد اول اخراج آن خلط که بدن ازان متاذی شود دوم رعایت جهت سیل ماده کنند چنانچه علتیان را تقی دفع کنند و فصد با سهال سوم آنکه مخرج ماده مخرجی طبیعی باشد چنانکه آلات بول نسبت باحدب کبد معا نسبت با مقعد و چهارم آنکه با دوا چند اگر احتیاج باشد مستفرغ گردانند اگر مریض متحمل باشد از کثرت استفراغ اندیشه نباشد پنجم آنکه رعایت وقت استفراغ کنند چنانچه در ام مرض زمنه بی خطر بعد از نضج تمام استفراغ کنند فصل دوم در تدبیر سهل و حقنه و قی اما قانون سهل آنست که پیش از خوردن سهل ماده را نضج دهند پیش از ان به یکروز بحمام روند بهترین وقت خوردن سهل ربیع و خریف باشد و سهلی که معتاد نبود و که با دویه قویه نباید داد

ودر عقب مسهل پیش از آنکه در عمل آید خواب نباید کرد اما اگر مسهل قوی بود پیش ازانکه در عمل آید مضر نباشد و بعد از شروع در عمل قطعاً خواب نشاید کرد و تا مسهل در معده شبانگاه نخورند و آب گرم بر سر مطبوخ قوت آنرا زایل کنند تا اگر شکم بسیار شاید که اندکی آب گرم بخورند و دو سه قی نمایند و بعد از جهار معجونها آب گرم مفید بود و کسی را که از شرب مسهل غثیان آید مقویات معده مثل شراب سیب و به و ریباس و کبر تناول کنند و کسی را که در مسهل قی کردن عادت باشد پیش از شرب مسهل در روز قی کند تا معده پاک گردد و بعد از قطع اسهال شربتی از نبات آب فاتر یا شاهسفرم محروری مزاج تخم بنگ بر سر آن فایده کند و مسرور تخم ریحان و معتدل مزاج تخم شاهسفرم و چون این شربت بگذرد غذا لطیف تناول کنند و نان نخورند و چون کسی مسهل بخورد و عمل نکند شب آن یا خشنه نرم تخم بادرنگ یا کدو و مثقال مصطگی بسایند و بر سر جلاب گرم تناول کنند و در روزی دو مسهل بنا باید خورد و اگر مسهل اعراض منکره حادث شود سبب آنکه ماده بعضو رئیس مایل گردد فصد باید کرد و گاه باشد که مسهل مقی شود سبب آن ضعف معده یا تخمه یا یبوست اسفل یا کراهیت دوا باشد چون اسهال از حد تجاوز کند و عطش غالب شود و رنگ متفرع بگردد قطع باید کرد تا بنکه اطراف بندد و قابضات تناول کنند و معده را مضاد سازند و تقویت بشمومات و تعریق بحمام مفید بود و شراب ریباس مخمره مبرد کنند و بخورند سود مند بود و اگر با تنگ و شیر بچشانند و بخورند سود مند بود و اگر ساکن نشود حسب الرشاد بریان کنند و با دوغ بدهند تبخ قی نیز اسهال باز دارد و اگر از افراط اسهال فواق حادث شود نبگو بر ذغن گل چرب کنند و با سپرز بخورند و طسه آرند و باید دانست که دو مسهل بعضی بر تلیین عمل کنند مثل آلو و بقشه و ترنجبین و بعضی بازالاق مثل سپستان و خطمی و بعضی بر هر دو مثل هلیله و بلیله و بعضی بخاصیت مثل تخم حنظل و مقمونیا اما استفراغ بقی صحیح المزاج را مناسب بود و مفاصل و نقرس و خشه دفع کند و مانیخولیا و جذام را سود دهد و در ریاهای دور و زیبایی قی کنند و از بهر قی کردن طعامهای مختلف باید خورد یا شرابهای مختلف یا مقیات مثل شبت و تخم مهک و تخم و برگ ترب اندکی عسل مهک بلغمی مزاج را و سکنجبین و آب گرم صفراوی مزاج را و لیسه قی کردن شکم و چشم را بسته ندارند البته و بعد از فراغ دهن و روی را آب سرد بشویند و شراب سیب با گلاب تناول کنند و اندکی مصطگی بجایند و غذا نخورند تا استفراغ صادق نشود و اگر از استعمال مقیات اعراض دیگر مثل کرب و غرق و انقطاع صوت پیدا شود آب العسل گرم بیاشامند یا خشنه کنند و اگر از قی سوزش معده حادث شود و مرقهای چرب فرو نرند و اگر فواق حادث شود آب اندک اندک گرم خورند و سعی کنند که عطسه آید و قی کردن بسیار معده را ضعیف کند و قابل فضول گرداند و دندان و چشم و گوش را مضر و کسی را که ورم حلق و ضیق صدر و ضعف معده و سینه و دماغ و اعضا باشد بر و گردن باریک بود و کسی که بغایت فربه باشد

دانکه معتاد نبود قی نباید کرد و در صیف و ربیع قی شاید کردن و در شتا و خریف کمتر باید کردن اما حقنه علاجی فاضل است و
استفراغ فضلات معوی و تسکین اوجاع کلیه و مثانه تولنج و کسی که معده او ضعیف بود از مسهل غثیان شود حقنه باید کرد و در اورام
و اعراض دماغ مفید بود اما کبد ضعیف گرداند و پیش از حقنه شربتی که قوی معده بود بخورند چه حقنه در خلو معده مضر تر و بهترین
وضع آنست که پشت باز خفتند و سر بالش نهند و اسافل نیز بالش نهند چنانکه میان پشت با زمین تا شود و بطرف وجع مائل
کنند و حقنه در وقتی معتدل باید کرد و پیش از ان استحمام نکنند فصل سوم در فصد و حجامت و ارسال علق بدانکه استفراغ بفصد
استفراغ کلی است زیرا که در ان از هر خلطی چیزی کم میشود و غرض از تقلیل در کمیت اخلاط بود یا اصلاح کیفیت آن یا هر دو و محتاج
بفصد نگردند باید کرد و وقت مختار آن بعد از هضم غذا بود در زمان معتدل و باید که ماه در نقصان بود اما وقت مضطر آنگاه بود که
بجهت غرض فصد واجب شود و درین تاخیر نباید کرد و در روز بحران فصد نکنند و در زمستان و در مرضی که از ابحران می باشد خون بسیار
بیرون نکنند و تا چهارده سال انگذرد فصد نباید کرد و بکسیکه ضعف معده باشد خون او کم باید بدفعات اخراج دم کنند و بعد از
حمام و اکل و تخمه و جماع فصد نکنند و آبستن و حائض و قولنجی و فربه و لاغر را با فراط فصد نباید کرد و بکسیکه خلط او غلیظ بود بعد از
استحمام فصد کند و بکسیکه در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و صفرا مزاج را پیش از فصد شراب سیب ترش و غوره
و لعبی مزاج را شراب نعناع و میه و بربی مناسب بود از غشی ایمن شود و فربه را رگ فراخ باید زد و در زمستان همچنین و
نحیف را در تابستان بعکس این بود و عروق مفصوده اورده و شرائین باشد اما اورده انچه مشهور است در دست شش
عروق ست اول قیفال آن عالی بدن و اعضاء دماغ را مفید بود دوم باسلیق و فصد آن تنوره بدن و ذات الجنب و
امراض جگر و پهلو و امراض اسفل را مفید بود سوم اکحل و آنرا نهر البدن نیز گویند و او متوسط است میان هر دو و از مجموع
بدن استفراغ کنند چهارم حبل الذراع و او حکم قیفال دارد پنجم الباطی و او حکم باسلیق دارد ششم اسلیم و او از طرف
ایمن او جاع کبد را و از طرف ایسر طحال را نافع باشد و انچه در پای ست چهار دید بود اول عرق النسا
بهت او جاع دوالی و نقرس و عرق النسا دوم صافن را و برای علل اعضاء اسافل او را در حیض کشاید و در
امراض دماغی جهت ازالهٔ مادهٔ باسافل خصوص در اینجا لیا مفید بود سوم رگ ما بین ضخ او در باطن گوز انو باشد و
فصد آن در اورام طحال و او جاع متعدد از صافن اقوی باشد و جاری مجری او بود چهارم عرق عقب او نیز همین حکم
دارد و انچه در سر ست یازده است اول عرق جبهه بر ثقل سر و چشم و جرب و بثور چشم دوم عرق یا فوخ او را برای سفه

وقروح سر کشایند ۷ سوم عرق ۸ ماقین ۹ برای رمد و دمعه و غشاوه و جرب عین کشایند چهارم ۱۰ و دماغین ۱۱ برای جذام و خناق و ضیق النفس کشایند پنجم ۱۲ عرق ارنبه ۱۳ برای بثور و حکه و ناصور مینی کشایند ششم ۱۴ عروق ثلثه ۱۵ که در پس گوش است برای ابتداء نزول و بخارات سر و قروح گوش کشایند هفتم ۱۶ عرقی در پس موی بود که در پس گوش است نزدیک فقره گردن جهت سدد و سوی و اوجاع سر که مزمن باشد نافع بود هشتم ۱۷ چهار رگ برای قلاع و قروح و شور دهن نهم ۱۸ عرقی که زیر زبان ست در باطن ذقن برای خناق و اورام نوزتین دهم ۱۹ عرقی که بر نفس زبان ست از زیر او برای ثقل زبان مفید بود یازدهم ۲۰ عنفقه ۲۱ و آن گوزیر لب ست برای بحر کشایند ۲۲ اما شرایین مفصوده چهار ست اول شریانی که بر ظهر کف ست میان سبابه و ابهام برای اوجاع کبد کشایند دوم ۲۳ شریان صدغ و آن برای حبس زلاق عین و انتشار کشایند سوم ۲۴ شریان پس گوش برای رمد و غشا و صداع مزمن کشایند چهارم ۲۵ شریان حلق برای خناق و جذام و این شرایین از قلب دور باشند و آنچه نزدیک باشد چون بکشایند خون از و باز نایستد از این جهت تعرض آن نشوند اما کیفیت فصد قیفال از سر عضل دور باید کرد و فراخ و بتوریب باید کشاد و اگر او را نیابند شعبه او را که در وحشی ساعد بود بطلبند و در اکحل احتیاط باید کرد که زیر او عصبیست تا سر نیش بدو نرسد و بطول بکشایند و حبل الذراع بتوریب کشایند فصد باسلیق را خطر بیشتر بود و زیرا که شریان و عصب و عضل در زیر اوست باشد که شریان از طرفین او در آمده باشد و سلم از میان خنصر و بنصر کشایند و دست در میان آب گرم نهند زیرا که خون او غلیظ بود و بطول بکشایند و عرق الساس بطول بکشایند و از زیر کعب یا بالای آن و اگر بر پشت پای میان خنصر و بنصر بجویند بسلامت تر بود باید که صاحب آنرا از فوق تا کعب بدستاری محکم بپیچند و پای بر سر گرده بیاسکی نهند تا رگ ظاهر شود و پیش از فصد بمالند و فصد صافن بتوریب کشایند بر پیش کعب و عرق جبهی بتوریب کشایند و عرق ارنبه ظاهر نشود انگشت بر سر مینی فرو نهند آن موضع که در او همچون شقی ظاهر شود نشتر فرو برند و عرق ماقین و صدغین تا آنگه خلق نگیرند ظاهر نگردد و نشتر بیشتر فرو برند و عرق زبان در زیر زبان بطول بکشایند و در فصد وداجین میل نشتر بجانب ضد مقصود کنند و بمضبعی که سر او لبنایت باریک بود بطول کشایند و فصاد در حالت فصد باید که نشتر با بهام و وسطی بگیرد و سبابه را جهت تفحص عرق رها کند و اگر نشتر بعصب رسد و عضو آماس کند صندل سرخ و سفید و سیاف را با آب کشنیز بر آماس طلا کند و اگر قوت باشد از جای دیگر فصد کنند یا صافن بکشایند و اگر نشتر بر شریان آید علامت او آنست که خون شقر رقیق آید همچون حرکت نبض جهد پس باید که در حال کندر و صبر و دم الاخوین و مرو قلقطار بکوبند و بپاشند و

۵ وزر عرق ماقین ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

تخم مرغ بیامیزند و به پشم خرگوش یا تیر پخته یا پنبه عنکبوت با آن آلوده کنند و در موضع زخم پر کنند و آب سرد دست
میر یزند و دست به بندند و تسه و زنگ شانیده و اطراف زخم را ابقا بضمات ضماد کنند و اگر بعد از آنکه بگشایند خون باز بستا
نبارد دیگر این ادویه نهند و اگر خون در زیر پوست گرد آید و سیاه شود بدان دست هیچ کار نکنند و اگر سر زخم که باشد
کمتر شود دلیل خیر باشد و اگر زیاده شود از جانب دیگر مخالف آن فصد کنند یا صافن بگشایند اما حجامت باشرط
باشد و لی شرط آنچه بشرط باشد استفراغ از جوهر عضو کنند بی تعرض استفراغ از اعضای رئیسه و استفراغ بسیار و حجامت
مردمان فربه را مناسب بود و بهتر وقت آن میان ماه باشد که ماه در نقصان بود و در بقیه هم و شانزدهم در ساعت سوم از روز
بعد از استحمام حجامت نکنند مگر کسی را که خون او غلیظ باشد و حجامت بر مقدم بدن حس و ذهن را مضر بود و بر نقره گردن خلیفه
اکحل بود و جرب عین و بخر را مفید بود اما نسیان آرد و بهترین آن باشد که زیر ترازنقره باشد و در میان شانه ها خلیفه باسلیق
بود و خفقان و ضعف معده را مفید بود و بهترین آن باشد که میل بالا تر کنند و حجامت صد غین که رگهای گردنست خلیفه قیفال باشد
و بساق خلیفه صافن بود و بر قحدوده و هامه مزاج اختلاط عقل و دوار نافع افتد و بر ذقن اندان و روی و حلق را مفید بود و قبطرن دماغ میل
و شعوط فخذ و نقرس و ادرار فیل و مثانه و رحم و مقعد را نافع بود و حجامت بر فخذ از قدام او را م حصیتین و خراجات فخذین بسا نافع
بود و از خلف جراحات التهابین را زائل کند و بر زیر زانوی برای ضربان زانو و جراحات ساق را مناسب بود و بر کعب برای ادرار طمث
و عرق النسا و نقرس مفید بود و حجامت بی شرط برای این باشد که ماده را از جهتی بجهتی جذب کنند یا وی غائر را ظاهر
گردانند یا ماده را از عضو بعضوی نقل کنند یا برای جذب دم و تسخین عضو یا برای تحلیل ریاح یا تسکین و جمع کنند یا برای
رد عضو خارج بموضع خود چنانکه در قیله که اتساع کیس انثیین است بسبب نفخ دل چیزی در وی از هوا و شرب باشد که در حمام محاجم
بر پوست شکم نهند آنچه فرود آمده باشد باز گردد و بعد از آنکه شکم را بر وغن مالیده باشند و حجامت باشرط اندوسال تا شصت
سال جائز داشته اند اما ارسال علق آن کر میست زنگین که در آب میباشد و از نزدیک در گویند و در امراض جلد از اعضو عضوی
نهند و خون می مکد و گفته اند که او خون فاسد جذب میکند و آن در سعفه و قوبا و جمیع امراض جلد مفید بود و قائم مقام حجامت
باشد و بهترین علق آنست که از آبی بگیرند که در آن ضفدع و طحلب که جامه خواب نیک میگویند و آنچه بر پشت او خط زرد
باشد و آنچه شکم او سرخ و پشت او سبز باشد و آنچه شبیه بدنبال سیش بود و شتر و جگری همه نیک باشد اما آنچه سیاه
باشد و بزرگ سر بود و آنچه شبیه بمارماهی باشد و آنچه از آبهای بد گیرند و آنچه بر و خطها لاجوردی یا طاوسی بود این

مجموع بد باشد و باید که چون علق را بگیرند بعد از دو روز ارسال کنند و اول آنرا سرنگون باید کرد تا قی کند و بعد بشویند
و عضو را آب پوره بمالند تا سرخ شود پس علق بران نهند و اگر آن عضو انگیر دپاره خون دران عضو بمالند و چون
خواهند که جدا شود نمک خاکستر بر و افشانند و چون بیفتد مجمه بران نهند و برفوق مص کنند تا اگر بقیتی مانده باشد بیاید
پس بشویند و اگر خون باز نه ایستد حابسات بران افشانند **خاتمه** بدانکه چون امراض جمع شوند ابتدا بمعالجات مرضی
باید کرد که او را یکی از سه شرط باشد یکی آنکه ثانی موقوف بود بر اول مثل ورم و قرحه که چون جمع شوند ابتدا بالعلاج ورم باید
کرد وقتیکه ورم تابع قرحه باشد دوم آنکه یکی سبب دیگری شود مثل سده و تب که سده سبب است و ابتدا بمعالجه او ضرور است
اگرچه حاجت بمسخنی افتد که تب را مضر بود مثل سل و حمی که معالجه سل بمحففات میکنند و از تب باک نمیدارند سوم آنکه یکی
از دیگری خطرناک بود مثل حمی محرقه و فالج که اول علاج تب باید کرد و از استعمال سردات اگرچه فالج را مضر بود اندیشه
نباید کرد و چون مرض و عرض جمع شوند اول معالجه مرض کنند مگر وقتیکه عرض غالب آید چنانچه در وجع که عرض قوی است
استعمال مخدرات جائز دانسته اند و از ضرر آن بقولنج اندیشه نکرده اند و این مجموع که گفته شد بحسب سبب کار بسته اند
و باید دانست که غیر ازین معالجات که گفته شد معالجات دیگر است مثل تفریح و تنشیط مریض باخبار و حکایات ملائم و کلمات
طیبه و حضار نیکان و آواز های لطیف و بوهای خوش و از آنجمله انتقال از هوای بد بهوای خوب و از مسکنی و تغیر هیئت نیز موثر بود
مثل آنکه صبی را حول را تکلیف کنند که نظر بگوشه چشم کند و صاحب لقوه را که در آئینه چنین نگرد و امثال این بسیار است و همه تعلیم
آفریدگار است چه بتقدیر او صحت بوسیله این اسباب حاصل میشود و بتقدیر او صحت بی رعایت این امور زائل میشود **بیت**
اوست قادر بهر چه خواهد و خواست * هر چه خواهد کند که حکم رواست * والسلام علی من اتبع الهدی **مقاله دوم** در امراضیکه
اعضا را حادث شود از سر تا قدم و علاج آن مشتمل بر شش باب **باب اول** در امراض سر و دماغ و از انجمله صداع
و آنرا بپارسی درد سر گویند و سبب آن سوء المزاج حادی بود یا مادی چنانچه مادی بود از دم یا صفرا یا بلغم یا سودا و اما
صداعی که از غلبه دم بود علامات آن حمرت و انتفاخ وجه و ثقل ضربان سر و عظم نبض و غلظ قاروره بود علاج آن فصد قیفال و بعد
تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و شربت از شراب عناب و نیلوفر از هر یک پنج درم مغز تمر هندی و ترنجبین از هر یک ده درم و خلال
تمر هندی یا آلوچه یا مغز بادام و اگر تب عارض شود کشکاب باید خورد و سر که و گلاب بر پیشانی و لعاب بزر خطمی با سرکه بر سر
نهادن و تسعیط بروغن بنفشه کند و مفید بود و انچه از صفرا بود علامات آن شدت حرارت و لمس و خشکی منخرین و تلخی دهن و سهر و شدت

وصفرت وصفا وقارورہ بود علاج آن جلابی از بنفشہ ونیلوفر وتخم کاسنی ہر یک سہ درم تر بخبین وبنات ہر یک دہ درم تناول کنند
یا شراب بنفشہ ونیلوفر با آب گرم حل کردہ بیاشامند وغذا از انار دانہ یا تمر ہندی یا آلوچہ خورند وبر بوقوع اکبار دہ وبخبین
تقل سازند واہمال طبیعت کنند بطبوخ فواکہ یا مطبوخ بلیلہ یا قرص بنفشہ یا این حب صفت آن بنفشہ دو درم سقمونیا بیان کردہ
نیم دانگ وچہ تربد سفید کوفتہ بروغن بادام چرب کردہ یک درم با بیارہ زرد نیم درم بکوبند وبآب بازیانہ بسرشند وحب سازند
فرو برند یا نیم دانگ سقمونیا بریان کردہ با دہ درم شراب یا ماص بخورند وکافور وصندل وگلاب کدو وکاہو وخیار بوند وشربہ
آب گرم وسبوس خطمی وبنفشہ بکنند وآنچہ از ملغم بود علامت آن ثقل سر وسبات وکدورت حواس وبرودت ملمس وطوبت منخرین
ونبض بطی وقارورہ سفید غلیظ بود علاج آن ہر روز جلابی از تخم مہک نیم درم رازیانہ سہ درم گلقند دہ درم تناول کنند و
غذا نخود آب وشیرہ خسکدانہ خورند وتنقیہ کنند بعد از نضج بحب صبر یا حب اصطمخیقون ویا بوزنج وشبت وکلیل الملک بجوشانند
وسر بدان بشویند وآنچہ از سودا بود علامت آن ثقل سر وجفاف بدن وکمودت لون وبیخوابی بود ونبض بطی وقارورہ سفید
وتنک باشد علاج آن ہر روز جلابی از بالنگ وتخم مہک از ہر یک چہار درم وگاوزبان سہ درم ونبات دہ درم تناول کنند وغذا
نخود آب وشیرہ خسکدانہ خورند وبعد از نضج تنقیہ بمطبوخ افتیمون یا غاریقون وسطوخودوس کنند یا بحب الیارہ وشبیار وبعد از
تنقیہ روغن نرگس وبادام وسوسن بر سر بمالند وآنچہ از ریاح غلیظ بود کہ در دماغ محتبس شدہ باشد علامات آن آواز گوش وانتقال
وجع وضربان بود علاج آن تحلیل ولطیف بگلقند دراز یانہ باید کرد وازسیوہ ہا واغذیہ نفاخہ احتراز نماید وحمام واستعمال
نطولات ونخورات حارہ سفید بود واگر مزنجوش بنوشند یا آب آن دینی کشند یا روغن کان در بمالند نافع فتد اما صداع از
سودا مزاج سازج باشد یا حار بود یا بارد وآنچہ حار باشد اگر از اسباب خارجی حادث شود مثل ملاقات آفتاب وقرب آتش علامت آن
عطش وحرارت ملمس وقلت رطوبت دہن وخشکی منخرین وزبان باشد علاج آن شربتی از بخبین یا شراب غوره یا شراب زرشک آب سیب و
ورق گل وبید بیاشامند وشربہ تخم خرفہ وآب خیار وکدو وبا بخبین نیز سفید بود وغذا نبوماش با مغز بادام واسفاناج یا
تمر ہندی خورند ودر جایہای خنک آرام گیرند ومشمومات بارده ببویند وروغن بنفشہ وکدو بسر بمالند واگر از اسباب داخلی باشد
مثل تناول ادویہ حارہ ہمین علاج کنند ودرین نوع تلیین طبیعت بطبوخ فواکہ کہ در بخبین مناسب بود وآنچہ از سوداوی مزاج بارد بود
علامت آن اقدم سبب بود وثقل وبلادت حواس مثل صداع بموخر سر علاج آن تناول جلابی از تخم مہک ورازیانہ و
گاوزبان وگلقند بود یا شراب گاوزبان وبالنگو یا گلقند ورازیانہ واطریفل کبیر وگوارشہای حارہ تناول کنند وغذا نخود آب

کبک و تیهو و زیره و دراج چینی خورند و شمومات و نطولات حاره استعمال کنند و صداع بشرکت معده نیز باشد و اگر سوء المزاج باشد علامت آن اشتداد وجع بود در حالت تخلل معده و سکون و جع در خفت معده علاج آن اصلاح و تقویت معده بود و اگر بسبب اخلاط بلغمی بود که در معده جمع شده باشد علامت آن غثیان و جشاء ترش و کثرت بزاق بود علاج آن تنقیه معده بود با تخم شبت و تخم خربزه و برگ ترنج بخشانند و اندکی عسل و نمک در ان حل کرده بیاشامند و قی کنند و بعد از قی گلقند و رازیانه بخورند و خبیر و لادن و مشک و امثال آن تقویت دماغ کنند و غذا نخود و آب صعتر خورند و اگر بقی ساکن نشود اتقان کنند و اگر بسبب مره صفرا باشد علامت آن غثیان و تلخی دهن و تشنگی و قلق و سوزش معده بود و در حالت گرسنگی نیز باشد علاج آن آب گرم و سکنجبین قی کنند و بعد از آن شراب انار ترش لعق کنند و غذا انار و بنوشاند با تمر هندی خورند و اگر بسبب اخلاط سوداوی بود که در معده باشد علامت آن سوزش فم معده و ترشی دهن و کثرت اشتها بود علاج آن تنقیه معده بقی تا طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند و شراب بانگو بیاشامند و نرجس و یاسمین و غالیه مزنجوش بویند و اگر صداع بسبب ریاح معده باشد علامت آن تقدم وجع معده باشد و صداع در پیش سر بود و از طعمه نفاخه زائد بود علاج آن تقویت معده و تحلیل نفوخ بجوارشات حاره کنند و اگر صداع از ضعف معده و شدت حس او بود علامت آن اشتداد وجع بود در بامداد و در خلو معده علاج آن تبرید است غوره و ریباس و انار خورند و اگر حمیضات مفید نیفتد شربتی خورند و اگر صداع از یبس دماغ و خلو باشد علامت آن حدوث صداع بود و در عقب استفراغ یا جماع یا رعاف یا سهر یا غم علاج آن اغذیه مرطبه جیده الکموس تناول کنند مثل زرده تخم مرغ با نگو و گوشت مرغ و حمام معتدل و تدهین مفید بود و اگر صداع از قوت حس دماغ بود علامت آن حدوث صداع با شد باندک سببی مثل بخار غذا و فعال دماغی بقوت بود علاج آن تناول اغذیه غلیظه بود مثل کله پاچه و هریسه صداع بشرکت کبد و طحال و کلیه در رحم و پای نیز حادث شود علاج آن علاج آن اعضا باشد بعضیه صداع مزمن باشد که مجموع سر را فرو گیرد و سبب آن اخلاط غلیظ یا بخارات بود که در زیر غشاء مجلل دماغ محتقن شود و علامتش آن باشد که بادلی بسبی اشتداد کند و چشم بر نتواند داشت و از کلام و صوت متاذی شوند کاسته چشم و پوست چشم نیز درد کند علاج آن تنقیه بدن کنند بجب یاره و شبیاره و قوقایا و حقنه های حاده و سداب در روغن بجوشانند و بر سر مالند باقی علاج آن همچو علاج بلغم و سودا بود و این صداع عسر البرء باشد بمقدمه نزول شقیقه وجع شقی از سر شود و مادهٔ آن کمتر از مادهٔ صداع باشد و شقی که ضعیف تر باشد قبول کند علاج آن همچو علاج صداع بود و تناول دواء المسک تلخ مفید بود و اگر صنع و افیون و تخم کاهو و کشنیز ابر کاغذ طلا کنند و بر صدغ نهند مفید بود سرسام و می گردد باشد که در نفس دماغ یا حجاب او حادث شود

ولی مبادرت از انتقال علیل اشکل به اشکل ساعت بساعت ۱۲ و قوی از صداع بسبب ریاح معده باشد اگر ریاح در معده متولد شود و حاصل شود لیکون وجع معده و بالطبع نافع ضرر یافتن و در دماغ متصل بودن و تا یک مبتدا نبودن در این علامت آخره در سایر اقسام صداع اکثر شرکت معده با شد

بقیه شرح شود اما سبب اکثر

بقیه شرح شود اما سبب اکثر

بقیه شرح شود اما سبب اکثر

بقیه شرح شود اما سبب اکثر

و آنرا اقرانیطس نیز گویند و سبب آن اگر غلبهٔ خون باشد علامت آن تپ مطبقه و ثقل سر و هذیان و ضحک و حمرت وجه و عین بود و نبض عظیم قاروره سرخ و غلیظ بود علاج آن در ابتدا فصد قیفال کنند و هر روز جلابی از عناب هفت عدد آلوسیاه ده عدد سپستان بست عدد نیلوفر و بنفشه از هر یک پنجدرم و بنات ده درم تناول کنند و اگر ترنجبین ده درم بآن ضم کنند بهتر بود و غذا اشکاب یا نیلوفر و عناب دهند و درین مرض توقف نباید نمود و در روز پنجم تلیین باید کرد باین مضمون صفت آن سنا هفت درم بنفشه پنجدرم نیلوفر چهار درم تخم کاسنی سه درم اجاص سپستان از هر یک بست عدد عناب ده دانه شیرخشت و ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده درم بمستعمال شهوات بارده کنند و با شوینه با سه درم بنفشه و خطمی و بسوس گندم و تفل بشربت اجاص کنند و اگر بنجوالی باشد شراب خشخاش بایشان دهند و میانهای روز شربتی از بنات و عرق گاو بید مناسب بود و اگر از مادهٔ صفرا بود عناب آن کثرت هذیان و سهر و خصاف عین و متحیرین و صفرت لون و زبان و خم طراب و غضب و سوء خلق و سرعت نبض و نار میت قاروره بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی سه درم آلوسیاه ده عدد بنفشه پنجدرم عناب هفت عدد بنات ده درم ترنجبین بانگم هندی ده درم تناول کنند و اگر بنفشه نیابد بنفشه پرورده و شراب اجاص خشخاش لعق کنند و این طبیعت بسوء فواکه یا تنوع آن کنند و این حقنه نیز مفید بود صفت آن بنفشه و خطمی و بسوس از هر یک کوفته هر یک یکی عناب دیست از هر یک بست عدد نیلوفر چهار درم سنا پنجدرم بپزند و صافی کنند و مغز خیارشنبر و ترنجبین از هر یک ده مثقال در آن حل کنند و ده درم روغن بنفشه بر سر آن ریخته استعمال کنند و اگر حرارت و تشنگی غالب باشد کشکاب بست مثقال لعاب بالنگو در روغن کدو و هر یک ده درم با هم بیامیزند استعمال کنند و شربت میانه روز چنانکه گفته شد بیاشامند و لعق بادام برای کنند و در هر نوع تسکین حرارت باب خیار و کدو و شیرهٔ تخم خربزه و شراب صندل و حماض بنفشه و نیلوفر و مثال آن کنند و برگ بید در فراش ریزند و کدو و خیار و بنفشه و نیلوفر ببویند و سر سام که از مادهٔ سودا و اختلاط محترق نیز حادث شود علامت آن هذیان بسیار و ترس و گریه و بیخوابی و زوال عقل و خشکی حلق و دهن و متحیرین بود و بدو ربع تغیری ظاهر شود و نبض ضعیف و لطیف و مختلف و معلب باشد و قاروره سیاه و غلیظ علاج آن جلاب از بنفشه و گاوزبان هر یک چهار درم بیخ مهلک سه درم بنات ده درم بیاشامند و غذا جو و نخود با شیرهٔ خشخاش و بعد از نضج تقیه بحقنها و جهاکنند که مسهل سودا بود صفت مطبوخ سنا هفت درم بیخ مهلک بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم کشوث هر یک سه درم مویز طائفی دانه بیرون کرده ده درم پرسیاوشان هسطوخودوس بسفایج نیم کوفته هر یک چهار درم رطب کل پنجدرم گاوزبان انگلوبر یک دو درم

۱۲ ۵۲ قاروره علامت خاصه است اگر کثرت تخلیط نبود باشد اگر گویا گلوی و سینه خفه میکنند و القاء چشمهای او شده و بکاح زیاده بود و اضطراب الم

خیارشنبر ده درم تخم‌بین پانزده درم و بعد از تفتیه بنفشه و شبت و بابونه و مرزنجوش و ریحان بجوشانند و بر سر ریزند و روغن بادام و شیر دختران بر سر مالند و صباحهای روز شربتی از نبات و مغز گل‌گاو زبان و تخم شاهسفرم تناول کنند و شیر گاو زبان متقل کنند شیر غسل مهرام ملغمی بود علامت آن تثاوب و کسل و نوم و تب دایم و ثقل سر و حیرت و اختلال عقل و سکون و نسیان بود علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و بنیخ مهک هر یک پنجدرم نبات ده درم تناول کنند غذا جو و نخود آب خورند و بعد از نضج تفتیه بجب ایاره مصبر کنند و تحفه‌ای حاره استعمال کنند و شیاف زهره گاو یکدرم شحم خطمی پنجدرم بوره و خطمی هر یک سه درم بکوبند و باشکر بجوشانند تا سفقه شود و بدان سپرشند و شیاف سازند و استعمال کنند و در ابتدا سر کوکلاب و روغن گل سر مالند و بعد ازان محللات مثل بابونه و شبت طلا کنند و بمشک تکحل کنند و شونیز عطسه آرند ماشیرا و حی موی باشد که در رو و پیشانی ظاهر شود دو گاه باشد که سر نیز فرو گیرد و سبب آن غلیان دم باشد علامت آن انتفاخ و حمرت حضر بان و چهره و حمی حاده و تشنگی و کرب و لهب بود علاج آن فصد تیفال کنند و جلابی از بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سه درم عناب هفت عدد آلوسیاه ده عدد و نبات ده درم تناول کنند و طبیخ طبیخ مطبوخ فواکه کنند و دران روز که مسهل خورند سینه و حلق را بصندل و اقاقیا و خولفل و ماشیا طلا کنند تا ماده قبول نکند و بعد از تفتیه باب خیار و کدو و شیره تخم توزک با سکنجبین و شراب نیلوفر و حماض تبرید کنند و طبیعت استمرار دهند اگر ازین مرض بر آرزو صحت یابد و گمان نبرد که چیزها میگردد و سبب آن بخاری بود که از اخلاط خام در دماغ باشد یا در معده یا در عضوی دیگر تصاعد شود و متحرک گردد و روح نفسانی نیز با متحرک شود و این حالت بظهور رسد اما آنچه در نفس و دماغ بود اگر ملغم باشد علامت آن بلادت حواس و دیر فهمی و نبود علامت ملغم ظاهر شود علاج آن جلابی از نیلوفر و بالنگو و گاو زبان و بنیخ مهک هر یک دو درم گلقند ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خسکه آ خورند یا زیره و دارچینی و بعد از نضج تفتیه بجب ایاره و شبیار کنند و شونیز و نمرود فلفل و ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و جند بیدستر و شونیز و مرزنجوش بکوبند و در خرقه کتان بندند و می بویند و بابونه و کلیل الملک و صعتر و مرزنجوش بجوشانند و سر بخار آن فرو آرند و اگر سودا بود علامت آن وسوسه و کثرت فکر و خاموشی و نبض صلب و ضعیف و قاروره کدر بود علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و بنیخ مهک و گاو زبان و نبات تناول کنند غذا بنواش و نخود یا مغز بادام خورند و بعد از نضج تفتیه بجب افتیمون مطبوخ آن مطبوخ هلیله کنند و تقویت دماغ بمشمومات حاره طیبه مثل عنبر و مشک کنند و غرغره و نطول سنا بود و حب دوار ملغمی و سوداوی را هلیله پرورده و اطریفل کوچک و کلنگبین با انیسون و مصطگی مفید بود و دوار که بشرکت معده

فوایدش قرص ... بنفرش ... لاغر ... است ... نسیان ... دختهای ... نیخ ... قطور ... دوای ... مصطگی ... دوار ... شرکت ... معده

باشد علامت آن غثیان وجشا وسوء الهضم وضعف معده واختلاف بدوار واشتداد وسکون باختلاف حال معده
در خلو امتلا باشد علاج آن بیخ مهک وتخم ترب وبرگ آن وشبت وتخم خربزه مجموع یا بعضی بجوشانند وبا اندک عسل ونمک
بیاشامند وقی کنند وبعد ازان گلقند ورازیانه بخورند یا نجبین بعق کنند وبعد ازان بحسب مزاج تقویت معده بجوارشها
مصطگی وعود کنند وتنقیه بجوارش سفرجلی مسهل ومعجون خیارشنبر کنند واگر احتیاج افتد حقنه کنند صفت آن سنا
هفت درم تنطوریون باریک سه درم برزگ خلبه خطمی سبوس نفشه هر یک کفی بجوشانند وصافی کنند وبوره ونمک هر یک
سه درم ورغن شیرج ده درم بآن ضم کنند واستعمال نمایند واگر دوا بسبب ضعف قلب باشد یا در حالت نقاهت از غایت ضعف
حادث شود علاج آن تقویت قلب بشراب حماض وسیب وصندل وریباس وسیب باید کرد ومفرحات مناسب مزاج واغذیه لطیفه
خورند ودوا را که بسبب غلبه صفرا وغلبه دم نیز بود علامت صفراوی قلق والتهاب وعدم اشتها وسرعت نبض وبول نارنجی دارد علاج
آن جلابی از تخم کاسنی ونفشه وبیخ مهک ونبات تناول کنند وغذا ابنوماش یا مغز بادام وبعد از نضج اسهال صفرا بمطبوخ هلیله
یا قرص بنفشه یا سقمونیا کنند وعلامت دوا در دموی حمرت لون وعین وثقل سر وکثرت عرق وسیلان دمع باشد علاج آن تنقیه بقیقال
حجامت ساق مناسب بود در اشربه تمرهندی ونبات بآب انار ین یا نبات یا شراب عناب ونیلوفر یا گلاب وعرق بیدمشک تلبینه
طبیعت بمطبوخ فواکه کنند واگر دوا بسبب مادی که بر سر سد عارض شود تنقیه بمطبوخ بکمادات وضمادات ضخه باید کرد وتناول اغذیه که
در ان بزور وتوابل بود واگر بشرکت عضوی دیگر دوا حادث شود علاج آن عضو باید کرد وتقویت دماغ سد مرضی شد چنان
محسوس شود که بخار از بدن متصاعد میگردد بسبب آن چشم تاریک شود وطنین گوش بود وداده این عضو اکثر سوء بود علاج آن تغلیب
حواس وتحیر وثقل وسوداوی وسکوت وفزع وتخیل اشیاء سیاه بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک وگاو زبان هر یک سه درم بالسکنجبین
دو درم نبات ده درم تناول کنند وغذا نخود آب با مغز بادام خورند وبعد از نضج تنقیه بحب اهلیله یا مطبوخ فیتمون کنند یا باین حب
صفت آن هلیله سیاه انیسون هر یک سه درم بنفشه دو درم تربد سفید خراشیده کوفته بروغن بادام حریص کرده یکدرم سقوطرا خود
بسفائج از هر یک دو درم نیم بکوبند وبآب انار یا نه بسرشند حب سازند وبلیعه کنند ودر عقب آن جلابی از نبات نیم گرم بیاشامند وباقی
علاج آن نزدیک بعلاج دوا باشد وآن حقنه که ذکر رفت سفید افتد واگر سد بسبب ضربه یا سقط حادث شود فصد کنند وسر
از بخار آفتاب نگاهدارد وبهوم ورغن گل ونفشه وکتیرا طلا کنند سبات خوابی طویل مفرط بود چنانچه بدشوار بیدار شود
وسبب آن سوداوی المزاج بارد مادی بود یا سازج اگر مادی بود علامت آن ثقل سر بود وسیلان آب از بینی

وکشرت[1] بزاق وبستن چشم وابرو وصعوبت انتباه از خواب علاج آن هر روز جلابی از بالنگو وتخم مهک وگاوزبان وانیسون
ونبات تناول کنند وغذا نخود اب با شیره خسکدانه وفلفل ونیره وداچینی وشراب بالنگ لعق کنند وبعد از تنقیه تنقیه
بحب یاره ولوغاذیا کنند واستعمال این حقنه خسک شبت بابونه سنا هر یک هفت درم تخم مهک از زیانه تخم کرفس هر یک
سه درم حلبه پنج درم اشنه مقل هر یک پنج درم سکبینج دانگی درشش رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید صافی کنند وبوره نمک هر یک
نیم درم آبکامه عسل وروغن زیت هر یک ده درم بآن ضم کرده بدفعات استعمال کنند وبعد از تنقیه اطریفل صغیر وکبیر تناول کنند
وحقنه وضمز بنجوش وحمام ببویند وروغن نرگس وزنبق وخیری استنشاق کنند واگر سوء المزاج سازج بود بواسطه ادویه مبرده ومخدره
مثل افیون وشوکران کرازه خلل یا خارج استعمال کرده باشند یا سرمای که بدماغ رسد علامت آن بسوق سابقه مذکوره دیر تر
باشد وکمودت لون وبیاض قارورهٔ حالتی تشبیه بخرفی علاج آن همین معالجات مذکوره باشد اما در اینجا تنقیه احتیاج
نباشد وقطور هر یک از روغن بابونه وشبت وزنبق مفید بود وتناول شوربا طبوخ هلیله سب قند واگر سبات بواسطه بخارات معده
باشد علامت آن بسوق مستلزم تخمه بود دی طبیعی وخفت آن در حالت جوع بود علاج آن تنقیه معده کنند بقی وامهال جهت
وحقنهای مواگر بسبب ضربه باشد که بر سر واقع شود بر وادعات مقویات مثل مایش وبغاث وگل مختوم استعمال کنند علاج
ضربه بعد از تنقیه کنند در سبات مزاج وبخصوص شونیز وعسل نیز مفید بود دموتیز وجوزبوا جیلی وقلایا که در ان تخم ابل سیابود نافع افتد
سهر بیداری وبیخوابی یا بانواع بود وسبب آن سوء المزاج یا سبق بود یا ماده یا بی ماده علاج آن در هر دو نوع تبرید ومرطوب بود ونفشه
وخشخاش ودوشیدن شیر زنان بسر وتخم بین بروغن بنفشه وکدو وروغن بابونه وخشخاش وسفاناخ خورند خیار وکدو
وکاهو خوردن ولوبیا بدن مفید بود وسبزیها فرد بنفشه وکاهو ولوبیا وخشخاش بجوشانند وبسر سر بریزند واستحمام مطبوخ آن وازبادام
وآب سیب جلاب سیب بود واگر از قحوان وشبت واشنه زعفران وشاهسفرم در زیر بالش نهند بخاصیت خواب آورد ودر سوء المزاج
مادی اول تنقیه بدن باید کرد از مواد سود البعد از ان استعمال مرطبات سبات سهری مرضی باشد که از اجتماع اسباب
سبات وسهر حادث شود علامت او آنست که گاهی خواب طویل باشد وگاهی سهر مفرط وروی برآمده باشد ورنگ آن مایل
بسرخی یا بسیاهی بود علاج آن تنقیه کنند از خلطی که غالب باشد وبعد از ان استعمال شمومات وسعوطات
کنند ودرین مرض این حب مفید بود صفت آن بنفشه دو درم تربد یکدرم هلیله یکدرم تخم رازیانه تخم کرفس ملح نفطی
هر یک نیم درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بکوبند وبآب رازیانه حب سازند وبعد از نضج ماده بلغ کنند

[1] الزاق بالضم آب دهن وبزاق بالفتح مصدر است من باب نصر ۱۲ فاضله
حادث ۱۱ گاه باشد که

واین حقنه سفید بود و سنا پنجدرم بریسیاوشان چهاردرم بنفشه و بنفشه هر یک سه درم جلبه کفی عناب ده عدد سپستان بست عدد
بابونه گیل الملک هر یک هشتدرم مغز خیارشنبر ده درم عسل روغن گنجد پانزده درم نمک بوره ارمنی هر یک نیمدرم
شخوص علتی ست که مردم ناگاه بر یک حال بماند مثل آنکه اگر ایستاده باشد همچنان ایستاده ماند و اگر خفته باشد همچنین
باین سبب آخذه نیز ش گویند سبب آن سماره باشد که در موخر دماغ بواسطه خلطی غلیظ حادث شود علامت آن نیز همچنین
و فساد حرکات بود و هر چه مریض را گویند جواب ندهد علاج آن اگر موجبات فصد باشد قیفال بگشایند یا محاجمت ساق
کنند و جلاب از بالنگو و انیسون هر یک ده درم گاوزبان سه درم با گلقند ده درم تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خسکه
خورند و ابدا از نضج تقیه بطبوخ افتیمون یا حب آن کنند و استعمال حقنها کنند و همین سه بروغن بنفشه و کدو و استعمال طولات محلله
نیز سفید بود حقنه آب اسلق و خطمی و شیره سپستان هر یک رطلی یا کلیدرم بوره ده دانگی نیم شحم حنظل ده درم روغن گنجد ده درم شکر سرخ یکدرم
استعمال کنند کابوس علتی است که چون در خواب رود چنان خیال کنند که زیر چیزی ثقیل یا جنبوهی باشد کسی مرا می فشارد
و نفس او تنگ شده و آواز گیرد و سبب آن بخاری بود که از خلط غلیظ متصاعد شود پس اگر از غلبه خون باشد فصد قیفال و محاجمت
ساق تقلیل غذا کنند و اگر از بلغم یا سودا بود تنقیه کنند چنانچه مذکور معلوم شد و تغافل ننماید کرد که این مقدمه صرع باشد صرع علتی شده
غیر تامه باشد که در بطون دماغ و مجاری اعصاب حادث شود و روح نفسانی را از نفوذ در اعضا منع کند جمیع اعصاب تشنج
گرداند و سبب آن خلطی بود که در تجاویف دماغ حادث شود پس اگر بلغم باشد علامت آن کثرت بزاق و مخاط و کثرت رمد بود
در حالت صرع و کدورت حواس و بلادت و بیاض عین بطور و اختلاف نبض و بیاض و غلظ قاروره بود علاج آن هر روز جلاب با
رازیانه و انیسون و بالنگو هر یک سه درم گلقند ده درم تناول کنند و غذا نخود آب و شیره خسکه بادام چینی خورند و کبک و تیهو
مناسب بود و بعد از نضج تنقیه بحب اربده و اصطمخیقون و قوقایا و مطبوخ ترید حقنه های قوی کنند و این حب مفید بود اربده فیقرا
ترید مبصر هر یک نیم مثقال انیسون حب النیل هر یک نیم درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دانگی و نیم مثقال مقل کندر مصطکی هر یک
دانگی کوفته و بیخته با آب رازیانه بسرشند و حب سازند مصرع را از گرما و سرما جماع و نظر در آب و آن و ستن و رهب و جاهای
بلند و مکث در حمام و تناول بحران مثل پیاز و سیر و کرفس اجتناب باید کرد و همچنین از مشی و سواری خصوص اسب دوانیدن
و دولاب گرفتن و در چیزهای براق نظر کردن احتراز کنند و جند بیدستر بار و غن زنبق و بزینی کنند و حلیت و مامیثا و سنبل
و در وقت صرع در حلق ریزند و شرد و یطوس و تریاق اربعه تناول کنند و معجون سیسالیوس نیز مفید بود و صفت آن سیسالیوس عاقرقرحا

اسطوخودوس هر یک پانزده درم غاریقون پنج درم ترو مانا حلیتیت زراوند مدحرج هر یک دو درم بکوبند و بسکبنین عنصلی بشرشنه
و بکمقال تناول کنند و اگر زیاده سودا بود علامت آن خفقان و افکار فاسده و هموضت طعم زبان بود علاج آن تنقیه دماغ بمطبوخ
افتیمون و حب آن و تقویت دماغ بعنبر سائیدن نرگس و مرزنجوش بابونه و مشک خالیه و شونیز کنند و بابونه و کل الملک و شبت و
مرزنجوش بجوشانند و بر سر بزنند و شراب بالنگو یا تریاق اربعه و مشروط یطوس تناول کنند عود و فاریا بسایند و در بینی
دمند و بسه کرعنصلی و عسل و خردل عزغره کنند و اگر زیاده خون باشد علامت آن خود و علامات غلبه خون بود و در حالت
صرع و اجمین ممتلی شوند و روی بر آید و سرخ شود و باشد که رعاف حادث گردد علاج آن فصد صافن کنند و تقلیل غذا و تقویت
دماغ بعنبر سائیدن سرکه و گلاب مالیدن روغن گل تناول بوب فواکه و اگر زیاده صفرا بود این ناوراقه علامت آن التهاب و
اختلاط عقل و صفرت روی و چشم بود علاج آن تنقیه بدن کنند بمطبوخ فواکه و قرص منفشه و رب سیب و رب بنفشه و اگر بیاشوند
آب گرم بسیار خرطی کنند و آنچه اطفال را عادت شود آزارم یعنی میگویند از بن قبیل شباهت دارد و اگر صرع بشرکت سودا شود علامات
آن غثیان و اختلاج لب و عشه و حالت غلبه سودا و کثرت لعاب باشد و صرع در تمام و خفت آن در تقدم علاج آن آنست که
دماغ بشست و ترب و اندک عسل و نمک و یاسین طبیعت بمجون خیارشنبر و شهریاران کنند و بعد از آن تقویت معده بجوارش مصطکی
و عنبر و مادة الحیوة کنند و غذا انچه زود آب باشد شیر خسکدانه و دوغ و سرکه و کریاو کبک و تیهو خورند و اگر شرکت صفرا بود مثل ترنجبین
و ساقین و شیرخشت و رقم بواسطه ریحی غلیظ یا مادة بخاری غلیظ بود که از ان عضو متصاعد شود علامت آن شباهت چیزی
کشند همچون بخار یا دسیب نخل که از ان عضو تفع میشود و بدماغ رسد و از آن تمطی و تثاؤب و تمدد عین و تثاؤب باشد علاج آن
تنقیه بدن و دماغ بعب قوفا یا دوا یا ریاره کنند و تقویت و تسخین سر بادویان داروی و اصلاح حال آن عضو کنند بدلک و نهادن
محجمه بی شرط و اگر صرع بواسطه بخارات که از کرم و کدورات و حیات متصاعد میشود حادث گردد علامت آن کثرت لعاب
سرعت ضربان شهتا و وجع بطن و احساس صعود بخار بود علاج آن قتل کرم و اخراج آن بود چنانکه گفته خواهد شد و اگر بسبب
عقرب و گزیدن حشرات حادث شود در زیانه دو درم و کلنگبین ده درم بجوشانند و صافی کرده کمدرم تریاق اربعه در ان حل کنند
و بیاشامند و ضماد خشتاق حم نیز شیر صرع است علاج آن بجای خود گفته شود انشاء الله تعالی جالینوس گفته است که صرع در کنار قیام
بفالج انجامد و مداوی آن دشوار شود و اگر شیر خوار را صرع حادث شود دور اعلاج نکنند که خود زایل شود و گویند اگر عاقر قرحا بکوبند
و در بینی صرع دمند اگر عطسه کند امید بر تواند داشت و تریاق ثمانیه مصروع را عظیم نافع بود و صفت آن زراوند طویل

فائده اگر کسی را علامات
کاشف موافق مزاج علامات
سیاه آنکه زبان خشک
اندود و در گلو زبان خشک
دوم آنکه زبان خشک
خشک و پیاپی سرگران
شود چهارم آنکه فراموشی
بسیار پنجم آنکه فراموشی
دهد و دل از جای خود
علامت گرداند ششم آنکه

ریوند چینی پوست بیخ کبر جب لغار قسط خبطیا نام عروق زرد مسادی بکوبند بعول کف گرفته بسرشند و بمثقال از آن شربتی باشد
سکنجه ساده تا مه باشد که در ظبهای دماغ واقع شود و مجموع اعضا را از حس و حرکت باز دارد بواسطه آنکه حایل شود میان روح
حیوانی از قلب بدماغ و میان روح نفسانی از دماغ بجمیع اعضا و این مرض فقه عارض شود و سبب این سده بلغمی نرخ باشد و علامت
آن ترهل بدن و بیاض بدن و کثرت براق و ثقل و کدورت حواس و کثرت خواب بود باشد که بآن خرخره و زبدنیز بود و دلالت
بر اختناق حرارت غریزی و فساد جوهر ریه و دماغ کند و اگر تنفس ظاهر نباشد و خواهند که معلوم کنند که زنده است یا نه
پاره پشم یا پنبه بر بینی او نهند اگر متحرک شود دلیل حیوة باشد یا ظرفی پر آب کنند و بر سینه او نهند تا نفس کنند یا صبح در
دهن او کنند که آنجا شربتی ست تا حیوة باقی باشد او تحرکی دیا چشم او باز کنند اگر عکس در حدقه ظاهر شود زنده بود در علاج آن او را
سر تراشند و پاره گرم کنند بر سکوت نهند و آجری گرم کرده بر بالای او نهند و کنند تا عرق و ثقل و عبد بیشتر در دهنه همه با هم
بکوبند و در بینی مسکوت دهند و اطراف او بخیزهای درشت و سخت می بندند و بر مرغ بر روغن و ایاره بیالایند و در حلق او فرو برند و
می جنبانند باشد که قی کند و فرفیون و جندبیدستر و کندش و فلفل و زنجبیل و شونیز بکوبند و بر سر او طلا کنند و بمثقال شربتی در سکنجبین
یا تریاق کبیر و ماالعسل حل کرده در حلق او بریزند یا نیسون و زیره و مصطکی و کلنگبین بجوشانند و در حلق او بریزند و زیره و کلنگ
و مرزنجوش در بینی چکانند و گفته اند تا هفت و زهره هیچ تحریک نباید کرد اما بعد از هفت و جلابی از نیسون و از یانه و گاو زبان هر یک
سه درم کلنگبین ده درم تناول کنند و غذا نخود آب با کباب و تیهو خورند و زیره و دارچینی و فلفل دران کنند و میانهای و ماالعسل
بیاشامند و بعد از نضج تمام تنقیه بحب ابا ره و بوغاز یا کنند و در هر هفته یکنوبت یا ده نوبت بحسب مزاج و قوت و احتیاج تا بهست و چهار
روز بدین معالجات مداومت نمایند و سکته اگر دیر پاید بلقوه و فالج منتقل شود و سکته از استلاء خون حادث شود در علامت آن علامت غلبه خون
باشد در ان فصد قیفال کنند و حجامت ساق و اخراج دم بحسب مزاج و قوت و جلاب از شراب عناب و بنفشه و نیلوفر خورند و غذا
نخود آب و شوشاش با مغز بادام و تنقیه بحب بنفشه و قرص آن کنند و حقنه های لینه و اگر سکته بواسطه ضربه یا سقطه باشد که بر سر واقع شود
فصد کنند و تقویت دماغ به مشمومات باردة مقویه حقنه که سکته بلغمی امید بود و رق غار قسط مرزنجوش حلبه نسک اکلیل الملک ورق
بید انجیر مرماخور سداب کرنب برگ تخم شبت تخم ترب هر یک ده درم شحم حنظل و نیسون نیم درم تنطور بدین باریک ده درم بجوشانند و
صافی کرده عنصل بست درم و آبکامه پانزده درم و بورق و نمک سندی و مقل هر یک نیم درم کوفته و بخته بسرآن کنند و بکار دارند
ما نحو لیا تغیر ظنون و افکار بود اندر مجری طبیعی و سبب آن سودا یا اخلاط سوخته بود که در دماغ حاد شود یا مجموع

بدان ازان ممتلی بود و بشرکت مراق نیز باشد علامت آن انچه از امتلاء بدن و دماغ بود نخافت بدن و دماغ باشد و سواد لون بطور و صلابت و تهلل نبض و صفار قاروره و تنهائی را دوست دارد و نظر در زمین یا در چیزی کند و همچنان بماند و کثرت فکر و غم و سکوت و غضب نیز باشد علاج آن قصد صافن کنند و هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و گاو زبان هر یک سه درم عناب بیست دانه سپستان بیست دانه بنات ده درم تناول کنند بعد از نضج تنقیه دماغ بحب افتیمون مطبوخ هلیله کنند و بخوراب یا مغز بادام و اسفاناخ خورند و پالوده از شیره سبوس و بنات و روغن بادام نیز مفید بود و از اغذیه غلیظه و طعمه سود اوی اشیای حریفه و مالحه و حامضه حذر از کنند و استعمال تعب و ریاضت نباید کرد و از معالجه این مرض ملول نباید شد و مکرر تنقیه باید کرد و اگر این مرض از احتراق بلغم باشد علامت آن محبوبیت بخرین و سیلان لعاب و بلادت و کسل و سکون و قلت اضطراب بود علاج آن سر روز جلابی از بالنگو و نیلوفر و رازیانه و بنج مهرک و گلقند تناول کنند و غذا نخود اب یا زیرباج باشیره خسکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه باین مطبوخ کنند صفت آن سنا هفتدرم بالنگو و نیلوفر هر یک سه درم بنات ده درم بسجوشانند و صافی کنند و معجون نخاج نیج مثقال دران حل کنند و بیاشامند و این حب نیز مفید بود افتیمون چهار درم اسفاناخ و ایارج فیقرا هر یک یک درم و نیم اسطوخودوس نمک هندی غاریقون هر یک دو درم بکوبند و بآب رازیانه بسرشند و حب سازند و سه درم شربتی باشد و این مفرح نافع بود صفت آن بالنگو پوست ترنج و تفل مصطکی قرفه دارچینی جوزبوا اقاقیا نارمشک کهربا سفید و سرخ زنبار و روغ عقربی زعفران تخم بادروج تخم فرنجمشک هر یک یک درم مشک خالص دانگی مجموع سحق کنند و هلیله کابلی چهل عدد آمله سی عدد در سه رطل آب بسجوشانند تا رطلی آید پس صافی کنند و با رطلی عسل بقوام آرند و از آتش فرو گیرند و ادویه دران اندازند و بهم زنند و حیا شقالی ازان تناول کنند و اگر از احتراق صفرا بود علامت آن بخوابی و هذیان و اضطراب غضب خشم و صیاح و صفرت لون بود علاج آن تنقیه بمطبوخ هلیله و افتیمون با معجون نخاج یا قرص بنفشه کنند و تدهین بروغن بنفشه و شیر زنان سر آن دو شنبه و بشماط و سماع با سمان و نغمات و حضور یاران و انیسان مشغول کنند و استحمام معتدل مفید بود و نخطمی و بنفشه و برگ بید سرو اندام بشوینند و پوست خشخاش بنفشه و نیلوفر و تخم کاهو و خطمی بسجوشانند و سر بخار او فرو آرند و بر سر نیز بریزند و اگر از احتراق مسود ا بود کمتر آن تنقیه و معالجه آن مشکل تر بود و علامت آن کثرت فکر و غم و گریه و فزع و تخیلات فاسده و دوستی خلوت کنند علاج آن هر روز جلابی از گاو زبان و نیلوفر و بنفشه هر یک سه درم بالنگو دو درم و گلقند ده مثقال تناول کنند و غذا نخود آب و نیوشاسپا اسفاناخ و مغز بادام خورند و بعد از نضج تنقیه بمطبوخ افتیمون و ایارج لوغادیا و معجون نخاج کنند

۱۱۱۱

ما را لحبن درین مفید بود صفت ماء الجبن شیر نیم طلی بجوشانند و در حالت جوشانیدن فرو گیرند و یک لوقیه سکنجبین افتیمون بر و ریزند و برهم زنند پس صافی کنند از پنیر و تشرب نمایند و احیاناً این مفرح خورند صفت آن ورق گل سعد قرنفل هر یک پنجدرم قرفه فرنجمشک پوست ترنج هر یک سه درم مشک دانگی کوفته و بیخته بشراب سیب بسرشند و بکمیقال در شراب گاو زبان حل کرده تناول کنند و دواء المسک جلو نیز مفید بود اما آنچه بشرکت مراق بود بواسطه درم آن باشد یا سده آن از خلط سوداوی که بدان سبب بخارات متصاعد گردد و افکار متغیر گردد و علامت آن انتفاخ و لین بطن و ضیق صدر و کثرة ریق و جشاء و جوع و احساس بخارات کند که متصاعد شود علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و گاو زبان و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا زیرباج و بعد از نضج سنا پنجدرم و شکر ده درم بجوشانند و معجون خیارشنبر بیخ مثقال ران حل کنند و بیاشامند و حقنهای لینه استعمال کنند و اگر باین نوع حرارتی باشد جلابی از نیلوفر و تخم کاسنی و رو باه تریک و تربخبین و بنات خورند و شراب بنفشه و خشخاش بعق کنند و غذا جو و نخود و ماش خورند با مغز بادام و مهمال نکنند و ترطیب دماغ بد و شیدن شیر زنان بر سر تدهین بروغن بنفشه مفید بود و استحمام و آب گرم بر براق نخستین مناسب باشد و از جمله انواع مانیخولیا ماشیا بود و آن جنون سبعی باشد علامت آن غضب و قصد ایذا بود و از انجا بود که بدان کلب باشد و آن بیشتر از احتراق دم حاصل شود علامت آن ضحک لعب عبث و قصد از دیدم دم بود و همچو طبیعت کلاب از انجمله قطربت باشد علامت آن تحرک بسیار دبی آرامی از مردم گریختن و شدت عبوس بود و سیاق ایشان اکثر اوقات فروحی چند باشد علاج آن همچون علاج مانیخولیا سوداء عشق نیز از مانیخولیا شمرده اند و آن وسوسه باشد که مردم را بر فکر صورتی خوب دارد علامت آن صفرت لون و غفلت و حیرت و سکون و کثرت فکر و بیخوابی و سرعت و صغر و صلابت نبض بود و ایما نفس او سرد علاج او آنست که بکارهای بزرگ و سفر وصید اشتغال نمایند و ترطیب دماغ با دهان و نطولات کنند و تقویت قلب بشراب حماض و صندل و سیب و مفرح یاقوتی و غذا از بیرباج خورند و ترک دیدن محبوب و ذکر آن کنند و اگر وصال ممکن باشد بهترین علاج آن بود و الا نصیحت و تقبیح معشوق سرزنش و اشال آن سعی نمایند که ازان باز آید و کثرت مجامعت با غیر محبوب نیز مفید بود نسیان فراموشی بود و آن فساد فکر یا ذکر یا متخیله باشد سبب آن استیلای بلغم بر اجزای دماغ علامت آن کثرت خواب و تری منخرین و تشیم و گرانی سر و کدورت حواس بود علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و بیخ مهمک هر یک سه درم رازیانه دو درم کلنگبین ده درم تناول کنند و غذا نخود با شیره خسکه انه و کبک و تیهو و دراج خورده و توابل دران کنند و بعد از نضج مقیه بحب اسارون قیا کنند و فوذنج خردل و ماء العسل بجوشانند و بدان غرغره کنند و روغن زنبق و خیری و قسط و مرزنجوش بر سر مالند و چند بیدستر فوذنج

وسنگ بیوندد و بابونه و مرزنجوش بجوشانند و سر بنجار آن فرو آرند و احیانا ماءالحیاة و روح و زنجبیل و رده و سکنجبین
تناول کنند و مصطگی و کندر بجایند و تنقل بجوزهندی کنند و از آب سرد و بقول باردهٔ حمراز کنند و اگر بجای آب ماءالعسل
باشراب ریحانی خورند بهتر باشد و بحث و درس و مجادله و استماع آوازهای بلند مفید بود و دافع نسیان این معجون است صفت
آن فلفل و دارفلفل و دارچینی و زنجبیل هر یک دو درم و سنا پنجدرم جوز بویا سه درم زعفران و عود هر یک دو درم مشک دانگی کوفته
و بخته با عسل بسرشند و یک مثقال تناول کنند اخری کندروج سعد هر یک دو درم فلفل و زنجبیل هر یک پنجدرم کوفته و بخته با دو پنداران
عسل بسرشند و نسیان بسبب سوء دانیز واقع شود علامت آن بهر و خشکی مخرین و کمود مع ان ابلو تکلم بود علاج آن جلابی از نیلوفر
و گاوزبان و بالنگو و بنات تناول کنند و پنقیه دماغ بجب افتیمون مطبوخ آن کنند و غذا بنوماش و نخود اب بامغز بادام خورند و
استحمام و تدهین بروغن بنفشه و نرگس سفید بود و نسیان بسبب سوء المزاج گرم سادج حادث شود علامت آن خشکی مخرین و
دهن و گرمی ملمس سر و تخیل آتش و شعله و چیزهای رنگین بود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر با عرق گل و سپیدیا آب سرد باشامند
و غذا بنوماش بامغز بادام و اسفاناخ یا حریره ارشیره سبوس و نبات و روغن بنفشه و تدهین دماغ بروغنهای و نطولهای باردهٔ مفید
بود و فالج استرخای بود که در شقی از بدن حادث شود و سبب آن خلط بلغمی بود که در مسالک روح نفسانی منسد گردد علامت آن
بطلان حس و حرکت بود و نبض بطی و تفاوت و قاروره سفید بود و اگر کون عضو مفلوج متغیر نشود و الا غیر و شرمرده گردد امید بروز
توان داشت علاج آن آنست که چهار روز تا توانند تقلیل طعام کنند و از ادویه چیزی نخورند بعد از آن بیرزه دارچینی
بسازند و بجای آب ماءالعسل خورند و بعد از چهار روز جلابی از رازیانه و بالنگو و نیسون و تخم مهک و کلنگبین تخم زند و غذا
نخود آب با شیرهٔ خشکدانه و فلفل و دارچینی باشد بعد از نضج تمام این حب فربرند صفت آن صبر سقوطری پنج مثقال بیرزدان
ماهی زهره تربد خرشیده کوفته و بخته بروغن بادام چرب کرده هر یک دو درم غاریقون شحم حنظل و نیسون هر یک نیم درم ملمع نهند
دانگی و نیم مقل دانگی کوفته و بخته بآب رازیانه بسرشند و حب سازند و بعد از دو روز از این جمله استعمال کنند صفت آن بزرگ
ورق بید انجیر و سلق شبت نانخواه مرزنجوش خشک اکلیل الملک حلبه حرمل هر یک پنج مثقال تازه درم بجوشانند و صافی کنند
و شکر سرخ و عسل آبکامه هر یک ده درم دران حل کرده بار و غن زیت پانزده درم استعمال کنند و اگر مزاج قوی بود جمله که در
باب سکته ذکر رفت مناسب بود و تریاق کبیر و مثروذیطوس و جوارش بلادری هر کدام که باشد شقالی حیاتا تناول کنند با تراب
بالنگو و فلفل و دارچینی و پنج از فرو عاقرقرحا میخایند و چون آثار بر ظاهر شود در روغن قسط و نارو دین و شونیز مسد و ملطف

سفیدو امثال آن در اعضا علیل مالند و شکنج کند ش و فلفل و شاد کوفته بینی و مند و سوسن و نرگس و یاسمین بوینید و باین
ماء الاصول ع امت نمایند حل آن تخم رازیانه تخم کرفس از هر یک یک مثقال تخم رازیانه تخم کرفس و انیسون هر یک سه درم نانخواه نرم او
مدحرج شود نیز هر یک دو درم در دو من آب بجوشانند تا یکمن عسل بقوام آرند تشنج آنست که عصب با عضل از خویش جهد و عضو منبسط تا
او شود بواسطهٔ آن از حرکت بسیاری باز ماند و سبب آن طوبتی بود که عصب و عضل را ممتلی کند و در طول آن نقصان در عرض آن
زیادتی واقع شود و از تشنج رطب استرخا نیز گویند و این بعینه واقع شود و علامات آن استرخا غلبهٔ بلغم بود علاج آن همچو علاج فالج باشد
و اگر سبب یبوستی باشد که اعصاب را عارض شود از تشنج یابسه گویند و این شکل تر بود و سبب آن یبوست و تشنج نوع بسیار
یا سهر یا غم یا حرکات عنیفه یا حمیات حاده و امراض کثیر التحلیل بود و این نوع بتدریج حادث شود و علامت آن باریک و لاغر شدن عضو
و تقدم سهاب بعضه بود علاج آن ترطیب بدن کنند باغذیه چرب از گوشت بره و بز غاله و مرغ و ماهی تازه و حسود حریره و شیر مشین
و مثال آن از شیر بز شیر بنفشه و خشخاش و انار عذب و آب خیار بن و کدو و بنات و شراب بنفشه مجدد یا ممزوج سفید بود و بنفشه فرو بنفشه
و خطمی بر گ هفت روکا هو و کدو بجوشانند و در ان آب نشینند و بر عضو میریزند و بعد از ان مم روغن و روغن بنفشه و موم و کتیرا
در بدن مالند و روغن بنفشه و شیر زنان استنشاق کنند و اگر تشنج بسبب گزیدن عقرب حادث شود تریاق اربعه در شربتی از
نبات حل کنند و بیاشامند و اگر سبب قبض معصب باشد علاج آن خواهد آمد و بسبب کرم معا نیز حادث شود علاج آن قتل و
اخراج کردن کرم بود گر از تمدد اما گر از تشنج بود که عضلات ترقوه را که استخوان گردن است حادث شود و تمدد تشنج عصب بود
از جهت مبدا و از جهت خلاف چنانچه عضو طرف حرکت کند علاج هر دو همچون علاج تشنج باشد لقوه مرضی باشد که در
عضلات روی و چشم واقع شود و دهنی از روی بجهتی غیر طبیعی منجذب شود و از نهایات خود بگردد و سبب آن تشنج بود یا استرخا
اما انچه از تشنج بود علامت آن تمدد پوست پیشانی بود و قلت براق از جانب صحیح چشم بر هم نتواند نهاد علاج آن همچون علاج تشنج
بود و انچه از استرخا بود علامت آن استرخا و ضعف حرکت دهن و کدورت حواس خصوص حس ذوق بود و حفن زیرین فرو افتاده باشد
و منک نیز مسترخی شده و تدبیر لقوه آنست که تا هفت یا چهار روز معالجه نکنند و نان و آب نخورند تا توانند چیزی نخورند چنانچه
در فالج گفته شد و بعد ازان جلابی از رازیانه و انیسون و بالنگو و گلقند تناول کنند و غذا نخود اب فلفل و زعفران و دارچینی خورند
و گوشت اسپ و شتر بچه و کبک و تیهو مفید بود و تفتیح عصب صبر و حقنه های حاده کنند و پوست تخم کبر را با عسل بجوشانند و بدان
غرغره کنند و در خانهٔ تاریک نشینند و مزنجوش و صعتر و جندبیدستر بجوشانند و بری بخار آن فرو آرند کند و مصطگی و حلتیت

این نسخه نفیس از کتابخانه عبدالله آقا ... وقف شده است

بنجانیده روح و فلفل و جوز بوا و قرنفل و علقرقرحا در دهن گیرند عرشه علتی است که در عضا اعالی ظاهر شود بسبب عجز قوت متحرکه از تحریک عضل باثبات آن بسبیل اتصال این حرکات ارادی باثبات ارادی بحرکات غیر ارادی مختلط شود و سبب این مرض سوء المزاج بارد یبوسی یا سادج که عارض عصب گردد و مشائخ رمد من الخمر را بسیار واقع شود و از شرب آب سرد بافراط و اعراض نفسانی نیز حادث شود و آنچه از سوء المزاج بارد مادی بود علامات آن علامت غلبهٔ بلغم باشد علاج آن سه روز جلاب انیسون و رازیانه و گلنگبین تناول کنند غذا نخود و اب با فلفل و زعفران بگوشت اسپرک و دراج خورند و تقیه بجهت ایاره کنند و بعد از تقیه روغن قسط و زنبق و نرگس در سر و پشت بمالند و بحمام گرم روند و بآفتاب نشستن نیز مفید بود و تناول نارجیل و مغز خرگوش نافع باشد و آنچه از سوء المزاج سادج بود بسبب طلاقات سردی داخلی یا خارجی بود علاج آن جلتیت با ماء العسل یا گلنگبین تناول کنند و ادهان حاره استعمال کنند و آنچه از کثرت شرب خمر باشد ترک شراب باید کرد و تقویت دماغ بروغن گل و مورد و بنفشه کرده مفید بود و آنچه بسبب اعراض نفسانی مثل غضب و خجالت بود از اله آن سبب باید کرد و همچنین که باشد و اگر بسبب دیدن چشمرات حادث شود شراب با لنگو یا تریاق تناول کنند و از اله سبب کوشند و گاه باشد که عرشه بسبب یبوست بدن بود بواسطه استفراغ بسیار یا تحلیل بافراط و این قسم شکل غیر باشد علاج آن تر طیب بدن بود به تناول اشیاء بنفشه و فشخاش و غذا نبوماش با مغز بادام و اسفاناخ و فروج فسربه حریره از نشاسته و روغن بادام و نبات و تمرهندی و روغن بنفشه و بادام کنند اختلاج حبس انداز باشد و حبس چشم و ابرو و لب گاوی مقدمهٔ تقوه باشد و سبب آن رطوبتی لزج باشد که حرارت غریزی آنرا تحلیل برد و ریح و بخار کند و بسبب غلظ زود از مسام بیرون نتواند شد و قوت دافعه نزا خواهد کرد دفع کنند پس میان بشان نافع شود و موجب اختلاج گردد علاج آن تریاق از ربعه با شراب با لنگو تناول کنند و آن عضو را روغن قسط و نارد دین بمالند و اگر احتیاج باشد تقیه بجهاد ایاره ها که مسهل بلغم باشد بکنند عقد آنست که عضا تیره شود و بخواب رود آن مرضی است که موجب نقصان یا بطلان حس شود سبب آن سده باشد که در عصب واقع شود بواسطه خلط غلیظ و مانع نفوذ روح نفسانی شود پس اگر علامات غلبه خون ظاهر شود فصد کنند و تقلیل غذا و اگر علامات غلبه بلغم باشد تقیه کنند و بجالینوس استعمال کنند و اگر بواسطه یبوست بود علامت آن همچو علامت تشنج یا بلس بود و علاجش همان باشد و اگر بسبب ضعف عضو بود سخت بستن عضوی بالای آن عضو و نشستن علاج آن ادهان ضاغط و تقویت عضو بود نزله و زکام عبارت از نضلات بود که از دماغ فرود آید اگر بحنجرین آید زکام گویند و اگر حلق و سینه فرود آید نزله خوانند و سبب آن اگر سوء مزاج حار بود که عارض دماغ

۵۱ اختلاج حرکتی است غیر اختیاری که بر عضو آن عضو و آن عضو را روغن قسط و زنبق و نرگس در سر و پشت بمالند و بحمام گرم روند و بآفتاب نشستن نیز مفید بود و تناول نارجیل و مغز خرگوش نافع باشد

۵۲ عرشه عضو را روغن قسط و زنبق و نرگس در سر و پشت بمالند و بحمام گرم روند و بآفتاب نشستن نیز مفید بود و تناول نارجیل و مغز خرگوش نافع باشد

گرد بسبب حرارت آفتاب یا تناول اشیاء حاره حرافیه علامت آن حمرت و حرقت چشم و خارش بینی بود علاج در ابتدا فصد کنند اگر سن و مزاج مقتضی باشد و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند و غذا بنوماش با مغز بادام و اسفاناخ خورند و اگر گوشت و شیرینی و سمجرات احتراز کنند و اگر علامت امتلا باشد بقرص بنفشه یا مطبوخ فواکه تلیین کنند یا شراب بنفشه و تربخبین و شیر خشت با خیارشنبر سرکه دار دم و بعد از تنقیه استحمام کنند و روغن بنفشه استنشاق نمایند و اگر سیلان بر طوبت تمادی شود بسوس و سرکه با صندل و کشنیز تبخیر کنند و اگر بسبب المزاج بارد بود که بسبب داخلی یا خارجی عارض شود علامت آن تری منخرین و کلال حواس و ثقل و کسل بود علاج آن بهوای گرم استراحت کنند و سر را بستاری پشمین و غیره گرم دارند و جلابی از بنفشه مهک و بسیاوشان و با لنگو و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با مغز و مغز بادام خورند و اگر طبیعت محتبس باشد سنا بنج درم بنفشه و نیلوفر و بسیاوشان و بنفشه مهک هر یک سه درم شکر سرخ و خیارشنبر هر یکه دو درم بکار دارند و شبت و بابونه و بنفشه مهک و اکلیل الملک و مرزنجوش بسحق ناعم و سر بنجار آن فرو دارند و اگر در حمام روند و آب تیز بر سر ریزند مفید بود و انچه از منخرین آید اگر رقیق بود شونیز و بسباسه بکوبند و در خرقه بندند دمی بوینید و سر بر آتش نهند و اگر سیلان طوبات متمادی باشد بکندر و سندروس و کاغذ تبخیر کنند و در زکام حواد مغرق نکنند و بر پشت بازنجسپند تا ماده بسینه نریزد و اگر احساس دغدغه در حلق کند به تنخنج آنرا دفع کنند و سنگی گرم کنند آب سرد بر او نریزند و بینی بدان فرو دارند اما در نزله از حموضات و چیزهای شور و تیز اجتناب باید کرد و جلابی از بنفشه یا مرزنجوش خورند و آب با قلا یا روغن بادام و حریره از شیر و سوس و نبات و روغن بادام و تخم شاهسفرم مناسب بود و اگر با آن سعال بود علاج آن کنند چنانکه گفته شود در باب امراض صدر انشاء الله تعالی

باب دوم در امراض چشم

بر حافظ صحت چشم واجب است که از جماع و سکر متواتر و تناول عدس و باقلا و باد نجان و قدید و گوشتهای طعامهای شور و بصلها و آبکامها احتراز کند و چشم را از هوای سرد و گرم و دود و غبار نگهدارد و از ادمان کتابت و نجابی و گریه مجتنب باشند و نظر در اشیای برّاق نکنند و استحمام معتدل و تدهین سر بروغن بنفشه کنند و کحل و شنائی کحل الجواهر احیاناً در چشم کشند خصوصاً اگر بواسطه غلبه خون باشد علامت ظاهر فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و نیلوفر با تربنجبین جلاب سازند و غذا بنوماش با مغز بادام و اسفاناخ خورند و تنقیه بقرص بنفشه کنند و توتیا و غوره و کدو بکنند و اگر از زیاده بارد طرب بود علامت آن دمع و مص بود بی حمرت و وجع و عقب خواب اکثر زائد بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بنج مهک و نبات تناول کنند و بعد از تنقیه با یارهٔ نیقرا با قرص بنفشه یا ترید و سقمونیا بر بان کرده و غرغره با عسل مرزا زیاد کنند

و روشنائی کبیره و باسلیقون در چشم کشند رمد مروری حادث بود که در ملتحمه حادث شود و اگر از مادهٔ دم باشد علامت
آن وجع محرق و خاریدن چشم و ضربان صدغین و کثرت تمدد دمع و مص و ثقل باشد علاج آن فصد قیفال کنند تلین
طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و شراب نیلوفر تناول نمایند و اگر صفراوی بود علامت آن شدت وجع و خاریدن بینی و دمع
و مص باشد علاج آن آب نارین یا تمر هندی یا بنات تناول کنند یا بنفشه و اجاص و عناب بنات جلاب سازند و تقیه
بمطبوخ بلیله زرد کنند و قرص بنفشه و در هر دو نوع شیر زنان سفیده تخم مرغ بزنند و در چشم چکانند و صندل و روباه و کلاب
و لعاب بزر قطونا و ماميثا بر حوالی چشم ضماد سازند و شیاف بافیون کافوری و فیون در چشم کشند و اگر بلغمی بود علامت آن انتفاخ چشم
بود و کثرت مص و دمع و التصاق جفن و ثقل اما حمرت نباشد علاج آن تقیهٔ دماغ بمجهای ایاره ها و حقنهای نرم و اگر سودا وی
بود و علامت آن صداع و یبوست چشم بود و جفن بر هم نرسد علاج آن شربت بنفشه و نیلوفر و خشخاش تناول کنند و غذا نبوماش
یا مغز بادام و ضمادات و نطولات مرطبه استعمال کنند و ورید وسطی عظیم بود که بیماض متورم شود و چشم بمیک فرو نتوان گرفت و
صبیان را عارض شود علاج آن همچو علاج رمد باشد و حجامت بنقره و ارسال علق مفید باشد و در رمد مطلقاً از گوشت و شیرینی و جماع
احتراز کنند طرفه نقطه باشد سرخ یا سیاه یا کبود که در طبقهٔ ملتحمه حادث شود بسبب لطمه یا ضربه یا حرکتی عنیفه یا صیحه شدیده
علاج آن فصد و حجامت کنند و شراب عناب و تربخبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و قطره خولان
بال کبوتر یا بط تنها یا با گل ارمنی و شیر دختران در چشم چکانند و روغن گل و سفیدهٔ بیضه نیز شاید و در ابتدا ماميثا گل ارمنی
و فوفل بر حوالی چشم ضماد سازند و در انتها اکلیل الملک و بیخ مهک و دم الاخوین و زعفران زرده بیضه با روغن گل ضماد سازند
اگر طرفه بسبب حادث شده باشد از گوشت و شیرینی احتراز کنند و شراب بنفشه و عناب خورند تقیه بقرص بنفشه یا تمر هندی یا مطبوخ
لهلیله کنند و شیاف ایاره در چشم بکشند صفت آن اهلیلج مغسول و دم انزروت سه درم نشاسته کتیرا هر یک دو درم افیون
نیم درم سحق کنند و شیاف سازند و در وقت حاجت با آب می سایند و یکشند طرفه زادی بود که از کنج چشم ظاهر شود و
منتشر گردد تا بسیاهی چشم رسد علاج آن در ابتدا فصد قیفال باشد و تقیه بحب ایاره و جالینوس کنند و از لبنیات و سبزیات و
حموضات و مولدات بلغم احتراز کنند و شیاف باسلیقون و قیصر و روشنائی در چشم کشند و اگر طرفه غلیظ بود بهترین علاج آن کشط باشد
بسیار نرده باشد که از اطراف چشم ظاهر شود و بتدریج زائد گردد بسبب آن امتلاء عروق چشم باشد از خون غلیظ
علامت آن حکه و سیلان رطوبت و ضعف بصر و ظهور عروق بسیار بود در چشم و از روشنی چراغ متاذی شود علاج آن

فصد عروق پیشانی و عرق ناف کنند و احتراز از غبار و دود و جماع و طول سجود کنند و هر روز جلابی از بنفشه و نیلوفر و عناب تر تخمین و نبات تناول کنند و غذا بلوماش با مغز بادام خورند و بعد از نضج این مطبوخ یا شامند صفت آن سنا گل سرخ بنفشه هر یک پنجدرم نیلوفر چهار درم لهلیله سیاه و زرد و کابلی هر یک هفتدرم تربد خراسیده بروغن بادام چرب ده درم خیارشنبر و ترنجبین هر یک یک درم سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بعد از ان که فرو گیرند بر سر مطبوخ ریزند شیاف احم و شیاف قلقند و با سلیقون و دینار جون روشنائی در چشم کشند صفت شیاف قلقند رب سنجد پنج درم زنجار دو درم نوشادر بورق زرنیخ مصعد از هر یک سه درم سحق کنند و شیاف سازند و وقت حاجت آب زیانه بسایند و بکشند و اگر با بیعا لجات نشود و بمقراض نقطع باید کرد جرب عین خشونتی که در باطن جفن حادث شود و بان خارشی بود در علاج آن فصد قیفال کنند و شیاف احمر و اخضر و روشنائی کشند و اگر با جرب مدمض شود ادویه حاره استعمال نکنند و تنقیه بمطبوخ لهلیله یا جب افتیمون کنند و جفن باز گردانند و مازو سحق کرده بران افشانند و زمانی بگذارند پس بخواب روند و اگر مزمن شود و جفن غلیظ شود سرمامد دو شب جفن را باز گردانند و بشکر حک میکنند تا خون ازان بیاید و ادویه حاره بران افشانند و شیاف انیسون باز در چشم کشند قروح عین سبب آن مادهٔ تیز باشد و علامت آن وجع ناخس و ضربان باشد علاج آن فصد و حجامت کنند و تنقیه بجب بنفشه و ایارج کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا بلوماش با مغز بادام خورند و اگر حرارتی باشد کشکاب با شیرهٔ خشخاش خورند و شیخ سوخته و شاهنج بپاشند و بسایند و ذرور سازند حرقت عین سبب زرش چشم بود سبب انصباب اخلاط تیز یا از ارتفاع بخارات بود علاج آن اگر علامات امتلا ظاهر شود فصد کنند و تلیین طبیعت بعد از تنقیه این محل بکشند صفت آن فلفل و زنجبیل هر یک دو درم زعفران چهار درم حضض شش درم کافور دانگی بکوبند و بسایند و استعمال کنند و اگر علامت امتلا نباشد تو تیای غوره بکشند و کاسنی تر بکوبند و بار وغن گل ضماد کنند نزول آب عبارت از رطوبتی بود که در ثقبه عنبیه بریزد و مانع ابصار شود و سبب آن برودت مزاج دماغ بود یا ضربه یا سقطه که عارض شود یا در عقب صداع فرمن حادث شود علامت آن در ابتدا تخیل مثل شبه و موی و دود و شعاعات مختلفه کند علاج آن هر روز جلابی از زرازیانه و بالنگو و بنج مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود اب خورند و بعد از نضج تنقیه بجب ایارجه و قوقایا کنند و از اطعمهٔ بارده و بقول و فواکه و جماع و شراب محترز باشد و شیاف مرارات و با سلیقون در ابتدا کشند و این شیاف نیز سفید بود و صفت آن شحم الحنظل یکمثقال فربیون نیم درم نوشادر نیم درم سکبینج یک درم و نیم زنجبر ده درم همه

باهم بسایند و بسایه خشک کنند و بعد ازان آب رازیانه یا سداب شیاف سازند و بوقت حاجت بگلاب
بسایند و در چشم کشند و آب چون مستحکم شود منع ابصار کند آنرا بغیر از قدح علاج نباشد جهر آن باشد که بروز نه بیند
و سبب آن قلت روح باصره یا رقت آن بود علاج آن ترطیب و تقویت دماغ کند باغذیه مرطبه و تغلیظ خون باغذیه
لزجه مثل هریسه و پائچه و ازمیوه ها انجیر و انگور مناسب بود و بورود حصرم در چشم کشند عشا آن بود که بشب نبیند
و سبب آن بخاری غلیظ باشد که بدماغ مرتفع شود و روح باصره را غلیظ گرداند و در روز بواسطه حرکت و ضوء آفتاب
بخارات لطیف گردد و ابصار حاصل شود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب
با مرغ جوان و کبک خورند و فلفل و زنجبیل و دارصینی دران کنند و بعد از نضج تنقیه بحب ایارجه و قوقایا کنند و عطسه آرنده بویدن
کنند مثل و جندبیدستر و فلفل و بابونه و شبت و رازیانه و خسک بکوشانند و سر نجبار آن فرو دآرند و این شیاف در چشم کشند
صفت آن مشک زعفران زهره کلنگ زهره شبوط متساوی سحق کنند و بآب رازیانه شیاف سازند بوقت حاجت
بآب بسایند و در چشم چکانند بیاض سفیدیست که در طبقه قرنیه حادث شود اگر بعد از قرحه و رمد آید بود علاج آن
تنقیه دماغ بحب بنفشه و ایارجه جالینوس کنند و زبان گاو دران سفیدی مالیدن در حمام یا بعد از حمام مفید بود و این نوع
بسیار بیند صفت دو درز زبد البحر از زروت نبات هر یک چهار درم بوره یکدرم سحق کرده استعمال کنند و اگر بیاض غلیظ بود این
شیاف بکنند صفت آن سکبینج اشق از زروت هر یک چهار درم زبد البحر بوره نان هر یک هشت درم زنجار نمک اندرانی
هر یک دو درم سحق کرده بآب رازیانه یا سداب شیاف سازند و در وقت حاجت در چشم کشند و شیاف دران آب حل کرده در چشم
کشند و صبیان را بعد از رمد بواسطه التصاق جفن و بخیتن هم ادهیچشم حادث شود بواسطه عدم تحلیل ممکن شود و آنرا بدین شیاف
علاج کنند صفت آن کندر از زروت صبر دم الاخوین محل اقلیمیا فضه متساوی بکوبند و بآب رازیانه شیاف سازند سلاق
آنست که جفن غلیظ و سرخ شود بواسطه مادهٔ غلیظ اکاله که بران ریزد و باشد که مره ریخته شود و بیشتر از رمد حادث شود
علاج آن اولا تنقیهٔ دماغ کنند از خلطی که غالب باشد و استحمام مفید بود و عدس را بگلاب و آب تورک بجوشانند
تا مهره شود ضماد سازند یا سفیدهٔ بیضه و روغن گل باهم بزنند و بران نهند و آنچه مزمن باشد فصد عروق پیشانی و
حجامت نقره باید کرد و نخاس سوخته نیم درم مزاج سه درهم زعفران فلفل هر یک دو درمی بسایند و بشراب بشنند و ضماد سازند
شعرتاق یعنی زاید بود که در جفن اعلی حادث شود و آنرا ثالیل گرداند و بیشتر صبیان معروف مزاج راحادث میشود علاج او

۵ اگر درد و ورم و رمد آید بود و آنرا بسیار بیند و آب از چشم روان باشد اگر بعد از آن
آن دو چشم باشد اگر استعمال
بی روغن باشد
۵ دارچینی
پیش را بمانند
دود و فلفل بار کرده و در دیگ
پزند تا آب دیگ دود
دیگ بوی دهد
شیاف آبینه یا جوز گاو و آتش
گذارند فلفل کوفته

آنست که شق کنند و بیرون آرند نمک و زیره در ان ریزند و خرقه بسرکه تر کنند و بران نهند تا بقیتی که شب بگذارند و بعد ازان بادویه ملطفه علاج کنند برده طوبتی بود که در باطن جفن متحجر شود و آزا بانرمدت و صمغ لطم و سرکه طلا کنند و اگر مفید نباشد شق کنند و بیرون آرند شعر منقلب این مرض سبب طوبتی که در شفار و جفان متقفن شود و حادث شود علاج اولاً تنقیه بدن و دماغ بحب ایاره و قوقایا کنند و موی را که باز گونه نشده باشد برکنند و شیره انجیر و خون ضفدع یا خون قراد شتر یا خون قراد سگ مع صمغ نتف را طلا کنند و زهره خار پشت و خون کبوتر و جند بیدستر نیز مفید بود یا موی برکنند و بسوزن گرم موضع موی را داغ کنند و اگر انیک موی یا دو موی بیش نباشد بدبق یا مصطگا موها را گیرد و چسپانند یا سوزنی باریک در جفن فرو برند و آن موی را در سوراخ سوزن کنند و بطرف ظاهر جفن بیرون آرند و اگر موی بسیار بود علاج بهتر از تشمیر[1] نیست و آن چنان باشد که بعضی از پوست جفن بچینند و بعد ازان بهم دوزند تا پوست کشیده شود و موی باز بطرف خارج آید و بعد ازان صدف سوخته و مصطگا و قطران را مزاج بسایند و در چشم کشند و شیاف خضر و با سلیقون و روشنائی مفید بود انتشار شفار سخت مژه بسبب طوبتی بود که درین ابواب مجمع شود و علامت آن حمرت و صلابت جفن باشد علاج آن تنقیه دماغ کنند بعد ازان تدهین سر بروغن بنفشه و گلرو و اغذیه مرطبه مثل هنو باش و اسفاناخ و کدو خورند و اگر انتشار بعد از امراض حاده و استفراغ بسیار واقع شود و استفراغ بسیار نباید کرد و بحرارتی اکتحال مناسب بود و دوائی که منبت اشفار بود بیخ نی و شیخ و اشنه و خرما دکندر هر یک ده درم سنبل حب بلسان هر یکی سی حجر الاسود چهار درم سحق کنند و میل در اشفار کشند قمل اشفار جانوریست که از رطوبت عفنیه در شفار حادث شود علاج آن تنقیه دماغ کنند بحب ایاره و قوقایا و اجفار را بآب نمک بشویند و روغن استه[2] زرد آلو تلخ دران بمالند و سرمه مزج طلا کنند یا بوره و شب یمانی یا زیبق مقتول یا حناء و نمک و از استلاء و غذا شب احتراز کنند و استحمام در خلوه معده مفید بود خیالات اشکال و الوان مختلف بود که احساس کند و شاید که آن بسبب قوت حس بصر شود که غبار هوا و بخار غذا احساس کند و علامت این سلامت قوت ابصار بود تدبیر آن باغذیه غلیظ کنند و گاه بود که تخیل اشیاء ازدو کند که پیش چشم برآید و سبب آن خلط سوداوی بود که از شریان حادث شود علاج او تنقیه دماغ کنند بحب ایاره و بعد ازان تناول اطریفل مفید بود و اگر تخیل کند در حالت عطسه یا مالیدن چشم که چیزهای سفید از زیر بالا می آید یا از بالا بزیر می آید دلالت بر امتلاء معده و حوالی عین کند علاج آن تنقیه معده بقی کنند و تنقیه دماغ بحب ایاره

وحب ایاره بعد از ان اصلاح غذا و تناول اطرفل صغیر مفید بود حول[۵] یعنی کج شدن چشم اگر خلقی بود علاج پذیر نبود و اگر عارضی بود سبب آن تشنج بود که در غشیه دماغ حادث شود و طبقه صلبیه را جذب کند و اگر آن بواسطه سوء مزاجی باشد که از استفراغ مفرط یا ملاقات امراض حاده و حرارت شدیده حادث شود علامت آن تقدم سبب بود و علامت تشنج یابس علاج آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا بنهواش و شیرهٔ مغز بادام و اسفاناخ خورند و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان بر سر مالند و بنفشه و برگ بید و کدو و خشخاش بجوشانند و بر سر ریزند و اگر از استلاء غشیه دماغ بود علامت آن علامات تشنج استلائی بود علاج آن تنقیهٔ دماغ کنند بحبها و ایاره ها و روغن بابونه و شبت و نرگس بر سر مالند و اگر در طفولیت از زیادت هیئت شیر دادن و خوابانیدن واقع شود تکلیف طفل کنند تا نظر بجهتی خلاف آن کند و از او دایه منجره و محفظه احتراز کنند و پرده بر چشم او بندند و در برابر عین سراجی چنان کرده باشند که او را نظر راست باید کرد تا باز بحال خود گردد باب سیم در امراض گوش حافظ صحت سمع را باید که از غذیه غلیظه و منجرات و بادهای گرم و اصوات عظیمه مثل طبل و بوق و رعد اجتناب نمایند و احیاناً روغن نسرین و زنبق در گوش چکانند و بعد از زمانی نشف کنند و چرک از گوش پاک سازند تا جمع نگردد که منجر شود و هر سال تنقیهٔ دماغ بحبوبات و ایارجات مناسب بود و وجع اذن اگر از غلبه خون باشد علامات آن ظاهر شود فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب و تربخبین و بنات تناول کنند و تنقیه دماغ بمطبوخ هلیله یا فواکه و آب تورک و شیر زنان و روغن گل و آب کدو و خیار و غوره و خل خمر در گوش چکانند و اطراف گوش بصندلین و گلاب و آب کشنیز و کاهو و بید و بستان افروز طلا کنند و اگر علامت غلبه صفرا ظاهر شود استعمال مبردات مذکوره نمایند و اگر وجع بغایت سخت باشد حبهٔ افیون در روغن گل بگذارند در گوش چکانند و اسهال صفرا کنند و اگر علامت غلبه بلغم ظاهر باشد تنقیه بحب ایاره و قوقا کنند و غرغره بسکنجبین عنصلی و روغن قسط و سوسن و مرزنجوش و بادام تلخ در گوش چکانند و آب ترب و مرزنجوش نیز شاید و گلقند و رازیانه و شراب بالنگو بخورند و اگر علامت غلبه سودا ظاهر شود تنقیه بحب افتیمون و اصطخیقون کنند و روغن نرگس و بادام در گوش چکانند و شیر زنان بر سر آن دو شند و اگر این وجع از شبره یا وری باشد علامت آن ثقل سر و پیشانی و قلق و اضطراب و سیلان دمع بود علاج آن فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول نمایند و غذا کشکاب با شیرهٔ خشخاش خورند و تلیسین طبیعت بمطبوخ هلیله یا مطبوخ فواکه یا نقوع آن یا تربخبین

[۵] حول افتد حالا و اصطلاح دقراط آنست که سیاهی چشم بکنار یک سو شود و بدون نمی رود گویند حول آنست که سیاهی چشم بکنار یک سو شود و بدون نمی رود گویند حول آنست که سیاهی چشم بکنار یک سو شود و بدون نمی رود گویند

وشیر خشت کنند وشیان ابیض با شیر دختران بسایند و در گوش چکانند و در دماغ تریاک وصندل و آب کشنیز و روغن گل
گوش بما لند و نیلوفر و بنفشه و خطمی و بابونه هر یک پنج درم آرد جو آرد با قلا هر یک نیم درم با هم بسایند و با آب باد رنجبویه
و کشنیز و روغن بنفشه ضماد سازند و اگر تحلیل نرود و علامت جمع شدن مده و قیح ظاهر شود و لعاب حلبه بزرگ و مرو رشک
و شیر دختران در گوش چکانند تا نضج یابد و منفجر شود و بعد ازان فتیله از کتان بعسل و انزروت بیالایند و در
گوش نهند تا مده پاک گردد و اگر بسبب طول قرحه و مواد عفنه کرم متولد شود علامت آن حساسیت و خارش بود
آب در منه و مرز نجوش و آب برگ شقاقل و بابونه و سرکه با شحم الحنظل در گوش چکانند و بعد ازان فتیله از پشم بچیده
در گوش گذارند و سعی کنند که عطسه آید و اگر وجع گوش بسبب ریاح غلیظ باشد اگر شرکت معده بود علامات آن غثیان
وسیلان لعاب و صداع بود علاج آن تنقیه معده بقی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا فواکه و ادویه حاره در گوش
چکانند و اگر بشرکت دماغ بود علامت آن دوی و طنین و صداع بود علاج آن تنقیه کنند بجهاوایاره ها
واکلیل الملک و ورق غار و برنجاسف و مرز نجوش بجوشانند و سر بنجار آن بدارند و بقفل آن ضماد کنند
و اگر درد گوش بسبب باد سرد باشد که بگوش رسد یا آب سرد که بسر ریزند روغن مرز نجوش و بابونه در گوش
چکانند و سر را گرم دارند و گوش بنجار شلغم پخته و خردل و بابونه و حشایش مذکوره فرو آرند صمم
کری گوش اگر مولودی باشد یا در پیری یا بسبب ضربه و سقطه که موجب بتک عصبه مفروشه میشود علاج
نه پذیرد و اگر از غلبه صفرا بود چنانکه در حمیات حاده حادث شود علاج آن هر روز شراب بنفشه با بنفشه مربی
یا تر نجبین جلاب سازند یا عناب و اجاص هر یک ده عدد و بنفشه سه درم تر نجبین سه درم و درم غاریقون با آبوجه
خورند و اگر تب باشد جواب و اسهال طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا مطبوخ هلیله یا نیمه انگ سقمونیا بریان و روغن گل
در گوش چکانند تا باب انار با پوست افشرده بجوشانند و بچکانند و اگر بسبب غلبه بلغم باشد علامت آن ثقل سمع
و بلادت حواس و کثرت خواب بود علاج آن هر روز جلابی از انیسون و بیخ مهک و گلنگبین تناول کنند و غذا در
نخود اب با شیره خشکدانه خورند و بعد از نضج تنقیه بجب ایاره و قوقایا نمایند و روغن مغز زرد آلو و بادام تلخ
و سداب در گوش چکانند یا زهره گلنگ و آب مرز نجوش و شحم الحنظل یا انجیر و خردل بکوبند و فتیله بسازند و در
گوش نهند و اگر بسبب یبوست دماغ باشد علامت آن باریک شدن روی و بینی و غور عین باشد

و این نوع بعد از سهر یا جوع یا تعب مفرط حادث شود علاج آن ترطیب دماغ بود بروغن بنفشه و شیر زنان و تناول اغذیه مرطبه مثل نخود و ماش و کدو و گوشت بزغاله و روغن کدو و بنفشه در گوش چکانند و اگر صمم بواسطه اجتماع وسخ بود که آنرا نتوانند دید علاج او آنست که از آلتی برای این کار ست پاک کنند و بعد ازان روغن بادام و شیر زنان در گوش چکانند و یا بشب روغن در ان چکانند و بامداد ان بحمام روند و گوش برتابه گرم نهند تا بیرون آید طنین و دوی آواز گوش انچه باریک و حاد بود طنین گویند و انچه نرم و غلیظ بود دوی و حدوث آن اگر بسبب بخاری غلیظ باشد علامت آن تمدد و عدم ثقل بود و گاهی ساکن شود و گاهی اشتداد کند و اگر بسبب فضله ای بود که بگوش ریزد بواسطه استلای دماغ علامت آن ثقل و تمدد و دوام طنین بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بنفشه و مهلب و انیسون و گلقند تناول کنند و غذا نخود اب بازیره و دارچینی و زعفران و برگ شبت و روغن قسط و سوسن و خیری در گوش چکانند یا آب و شونیز و جندبیدستر بچکانند و بابونه و شبت و اکلیل الملک نرجس و ورق نار و ترب و مرزنجوش و بر بخاسف بجوشانند و گوش بخار آن بدارند و ادمان حمام نیز مفید بود و آنرا که از استلای دماغ بود اول تنقیه بجلاب یا ماء اصطخیقون باید کرد و بعد ازان استعمال قطورات و بخورات و اگر بسبب یبوست و خلو دماغ باشد علامت او آنست که در گرسنگی زاید گردد و در سیری ساکن شود علاج آن ترطیب دماغ بادمان حمام و تناول اغذیه مرطبه مالیدن شیر زنان و روغن بنفشه بر سر و اگر بسبب ضعف بود چنانچه ناقه را واقع میشود تقویت کنند بشراب حامض و لبموسیب و آب گوشت مطیب و استعمال مشمومات معتدل شیافی که دوی و ثقل گوش زایل کند صفت آن شحم حنظل یکدرم بورهٔ نان نیدرم جندبیدستر زراوند مدحرج هر یک دو درمی و نیم عصاره افسنتین و قسط و مرو فربیون هر یک انگی کوفته و بخیسه به زهره گاو بسرشند و شیاف سازند و بوقت احتیاج بمقدار عدسی با روغن بادام تلخ بسایند و در گوش چکانند قروح اذن اگر نو باشد شیاف مامیثا با سرکه یا آب غوره و عسل در گوش چکانند یا مرهم اسفیداج یا اسفیداج با سلیقون استعمال کنند و انچه مزمن باشد قطر ان چکانند دخول هوام و آب اگر دهنده در گوش رود و علامت آن احساس حرکت بود علاج آن آب و رق شفتالو یا صبر با آب گرم حل کرده یا آب پودینه و کبر و افسنتین و شیح و قیصوم و قسط در گوش چکانند تا بمیرد و سعی کنند که بیرون آید بعطسه آوردن یا بآلت مخصوصه و اگر آب در گوش رود علامت او آنست که بعد از حمام و شنا کردن حادث شود و با آن وجعی باشد پس اگر تجربه یک سر و برجستن بیرون نیاید چوب شبت

بار از زیانه یا چوبی که از ان حصیر سازند در گوش باید کرد تا آب چیند اگر آب گرم در گوش رفته باشد روغن گل با سرکه گرم کنند و در گوش چکانند نافع باشد انفجار الاذن اگر خون بطریق بحران از گوش روان شود حبس نباید کرد مگر وقتیکه ضعف آرد و اگر سبب انفتاح عرقی بود یا از مصدمه یا از ضربه باشد اندکی کافور و سرکه بجوشانند و در گوش چکانند یا آب اسمان اصل یا مامیثا یا اقاقیا یا آب انار بجوشانند یا آب گندنا و سرکه اندکی کافور در گوش چکانند حکه الاذن اگر گوش غبار و آب فسنتین یا روغن گل یا فسنتین و سرکه بجوشانند و در گوش چکانند باب چهارم در امراض انف ختم بطلان یا نقصان قوت شم باشد و سبب ان خلطی غلیظ بود که در بطن مقدم دماغ متمکن بود علاج آن هر بامداد هلیلهٔ از انیسون بزنج مهک و گاقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیر خشکدانه و بعد از نضج تنقیه بحب اماره و حب قایا کنند و بعد از تنقیه استعمال عطوسات نمایند مثل کندش و فلفل و شونیز و مشک و اگر سرکه بجوشانند و در بینی چکانند و بینی بدان فرو آرند نافع بود اگر شونیز بسحق کنند و با زیت بیامیزند و در بینی کشند بعد از انکه دهن پر آب کرده باشند مفید بود و اگر از ینها دهنی و حرقی حادث شود روغن بنفشه استنشاق نمایند و شونیز کوفته با آب زنجبوش و فودنه خشم را نافع بود متن الف بسبب عفونت خلطی بود که در مصفات جمع شده باشد علاج آن اولا تنقیه بدن بمطبوخ فواکه بسیکنجبین و غرغره کنند و فودنه و بادروج بکوبند و در بینی دمند و فودنه و بابونه شتر نیز مفید بود و شراب ریحانی استنشاق کنند و سعد و سنبل صبر و قرنفل بکوبند و با آب فودنه بامورد بسرشند و فتیله سازند و در بینی نهند قروح انف اگر ریش تر بود فصد قیفال کنند و تنقیه بحب بنفشه و مطبوخ فواکه و استعمال مرهم سفیداج کنند و اگر یابس بود شراب بنفشه و بنفشه مربی تناول کنند و فتیله را بموم روغن بارو روغن بنفشه و موم و مغز ساق گاؤ و لعاب بهدانه ملوث ساخته در بینی نهند و از گوشت و شیرینی و منجرات احتراز نمایند و اگر قرحه کهنه بود بینی بسرکه بشویند و خربق سفید و فلفل بکوبند و در بینی دمند بواسیر انف گوشتی زاید بود که در منخرین بروید و منفذ را تنگ گرداند علاج آن فصد قیفال و حجامت و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه و بلیله و استعمال مراهم زنجار کنند یا پوست انار تر بسایند و با آب بسرشند فتیله سازند و در بینی نهند یا زاج دو درم زنجار نیم درم سحق کنند و فتیله بدان ملوث کنند و در بینی نهند و اگر بدینها زایل نشود قطع کنند جفاف انف خشکی بینی که در حمیات حادث شود بسبب بیوستی که بر دماغ غالب بود یا غلظی زنج که بواسطهٔ حرارت

خشک شود و این بدانند که احیاناً دفع شود علاج آن ترطیب دماغ کنند بروغن بنفشه و کدو و از مجففات و مبخرات احتراز نمایند رعاف اگر خون از بینی رفتن گیرد اگر بسبب بحران باشد در روز باحوری بود قطع نباید کرد مگر آنکه از افراط آن ضعف غالب شود و اگر بسبب حدت خون آید علامت او آنست که اندک آید و تنک بود علاج آن شراب بنفشه و عناب تناول کنند و آب برف بر سر ریزند و اسفناق آب شیر کنند و گل ارمنی با سرکه بر سر طلا سازند و کشنیز و عصاره بادروج با اندکی کافور در بینی کشند و آب سرگین خر نیز مفید بود و فتیله بعد از ترکنند و بازو و شب و گلنار و نشاسته و صمغ عربی سحق کرده بیالایند و در بینی نهند و کهربا و کاغذ صدف و بسد و شاخ گاو کوهی و پوست بیضه مجموع سوخته نیز مفید و اگر رعاف بسبب غلبه خون باشد علامت او آنست که بغلبه آید و غلبه بود علاج آن فصد قیفال کنند و محجمه بر دوش و مراق نهند و فتیله بغبار آسیا و خون سیاوشان و شب یمانی ملوث سازند و در بینی نهند و گل ارمنی و عدس و ورق گل و صندل و گلنار و اوراق انگوره و بید و خشخاش و زاج محرق مجموع یا بعضی بسایند و با سرکه بر پیشانی طلا کنند و نسیج عنکبوت و قلقطار محرق با خل خمر فتیله سازند و در بینی نهند و با روبه بندند و انشین را می کشند و میمانند فتیله را نیمه ان زانگی غبار آسیا گلنار حضض مکی هریک نیم درم بکوبند و با آب سرگین خر بسرشند و نسیج عنکبوت بیامیزند و در بینی نهند و اگر از طرف راست آید محجمه بر کبد نهند و اگر از چپ آید بر طحال و صندل و گلاب و آب کاسنی بر کبد طلا کنند باب پنجم در امراض دهان و لب و زبان از انجمله قلاع است و آن شیرانی بود که در دهن پیدا شود و منتشر گردد اگر دموی بود علامت آن حمرت و حرارت و برآمدن آن بود علاج آن فصد قیفال یا چهار رگ کنند و آب انار این با ترنجبین و نبات تناول نمایند و غذا بنوباش و مغز بادام یا آلوچه یا تمرهندی خورند و تلیین طبیعت بطبوخ تواکه و نقوع آن کنند و دهن را هر روز بسرکه و گلاب بشویند و کشنیز و سماق و گلنار و گل سرخ و نشاسته و عدس و فوفل و طباشیر متساوی بکوبند و در دهن افشانند یا گلنار و سماق و گل سرخ و نشاسته و تخم توزک و تخم کاهو و صندل و طباشیر و فوفل هریک ده درم کافور نیم دانگ سحق کنند و ذرور سازند بعد از زمانی بسرکه و گلاب مضمضه کنند و اگر قلاع از بلغم مالح حادث شود علامت آن سفیدی زبان بود و قلت عطش و دوع علاج آن گلقند و رازیانه و بنج مهلک جلاب سازند و تنقیه بحب ایارجه و صبر

قطقطار طلاق الفاظ طلاق
یک سه اول دفع قالنشان
است و آنرا بقول ابرج
پاری نامک نزد گویند
طبیعتش گرم و خشک
۱۲ غرات هندی
۵۲ فانیده در تدبیر
آوردن چیزیکه برنج
افتد آنچه دنیا باید کرد
دستهای عطسه آور
چون کندش و خرش

ومطبوخ تربد کنند وعاقرقرحا وتخم ترب در سرکه بجوشانند بدان مضمضه نمایند واگر از مادهٔ مسودا بود علامت آن سوداوی لسان ولذع وجفاف آن وعدم لعاب بود علاج آن تنقیه بمطبوخ افتیمون و حب آن کنند ومغز ساق گاؤ پیه ربط در روغن بنفشه باهم بیامیزند وبر زبان ودهن مالند ودر ابتدای مرض گلنار وسماق ومازو در سرکه بجوشانند وبدان مضمضه کنند ودر آخر بانجیر دشبت وبابونه واکلیل الملک واگر این شراب متعفن بشود واز ان تشنی حادث شود اهلیل وجوز سر دوفودنه در سرکه وگلاب بجوشانند وبدان مضمضه کنند وزاج سفید وزرد وفودنه وگلنار وورق گل وسماق وشب یمانی سحق کنند وبدان فشانند تجرّ گنده دهن اگر از حرارت معده باشد علامتش آن بود که چون طعمه بارده تناول کنند ساکن شود ودر خلو معده زائد گردد علاج آن آب انار بن باتمر هندی یا نبات وتر نجبین یا آب خیار وکدو یا سکنجبین بانقوع تواکه تناول کنند وغذا سماق یا انار یا غوره خورند ومعده را خالی نگذارند واز میوه ها شفتالو وزردآلو وامرود وخیار وکدو مفید بود وچیزی که نافع ست صفت آن معدا ذخر سنبل عود وگلنار صندل سفید پوست اترج راک قاقله تساوی بکوبند وبگلاب ونبات بسرشند وحب سازند وبمقدار نخودی در دهن گیرند واگر بخر سبب بلغمی باشد که در دماغ ومعده متعفن شده باشد علامت آن کثرت بزاق وبی طعمی دهان بود ودر خلاو املا یکسان باشد علاج آن در هفته دو بار قی کنند بطبیخ شبت وتربد وتخم خربزه واندکی عسل ونمک وبعد از ان گلقند ورازیانه بخورند یا سکنجبین لعق کنند واگر احتیاج باشد بحب صبر یا مطبوخ تربد تنقیه کنند واز اغذیهٔ غلیظه لبنیات اجتناب نمایند واحیانا اطریفل کبیر یا صغیر وزنجبیل وهلیله پرورده خورند ومصطگی وکندر وقاقله وقرنفل بخایند وعود وزنجبیل وسعد وکبابه بکوبند وبعسل سرشند وحب سازند ودر دهن گیرند واگر بسبب فساد گوشت بن دندان باشد فصد چهار رگ یا فصد قیفال کنند واز عناب واجاص وتمر هندی ونبات جلاب سازند واز گوشت وشیرینی اجتناب نمایند وبقرص بنفشه ومطبوخ هلیله تلیین کنند وسورد ومازو وگلنار در سرکه بجوشانند وبدان مضمضه کنند واقاقیا صندل وگلنار وگل سرخ وسعد وکزمازج وراک ومصطگی وعود وقرنفل وهلیله زرد هر یک پنجدرم مشک وکافور هر یک دو انگی بکوبند ودر بن دندان بریزند واگر بسبب ماکل اسنان بود علاج آن کنند آکله همچون قلاع باشد اما فساد او بیشتر وانتشار او زودتر بود واورا ایجه گویند باشد علاج او فصد وسهال طبیعت

بمطبوخ افتیمون بود و مضمضه سب که و آب غوره کنند تا زائد نشود و بعد ازان فرفیون یا اقاقیا استعمال کنند
و باقی علاج او همچون علاج قلاع بود **سیلان لعاب** رفتن آب از دهن در خواب یا در غیر آن اگر از حرارت
و رطوبت بود علامت او آن باشد که در حالت جوع و خلو معده بیشتر باشد علاج آن شراب سیب و به ریباس
تناول کنند و آب ورق سیب به مضمضه کنند و کاسنی ناشسته با نمک بخورند و اگر علامت غلبه خون ظاهر
بود فصد کنند و اگر بسبب برودت و رطوبت بود علامت آن علامت غلبه بلغم باشد علاج آن تنقیه معده بقی
کنند و اطریفل و گلقند و رازیانه و گوارش مصطگی و عود تناول نمایند و قلابا و اغذیه که دران رطوبت چنان
نباشد با توابل خورند و نان و عسل نیز سفید بود و از نواکه مرطبه بقول بارده حتراز نمایند و لعابی که از دهن صبیان
آید اقاقیا بسایند و در دهن بمالند و اگر در خواب سیلان لعاب بیشتر بود دلیل کرم بود علاج آن گفته شود در امراض
دماغ **اورام لسان** ورم زبان اگر سوی باشد علامت آن حمرت و حرقت لسان و قلت لعاب بود علاج آن
فصد قیفال کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا تنقیع فواکه یا تربخبین و شیر خشت یا حقنهای نرم و اگر صفراوی بود علامت
آن وجع شدید و لهیب و عطش و صفرت لون بود علاج آن شراب بنفشه و عناب تناول کنند و با آب انار و تربخبین
و آب خیارو کدو و بانجبین و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سنا پنجدرم اجاص بست عدد عناب ده عدد
سپستان بست عدد بنفشه چهار درم نیلوفر و تخم کاسنی هر یک سی درم پوست هلیله زرد هفت درم ورق گل و باه تر یک یک
پنجدرم تمر هندی و مغز خیارشنبر پانزده درم صفت حقنه سنا هفتدرم بنفشه تخم کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد
سپستان سی عدد دسبوس مخطی مجعشر نیم کوفته هر یک ده درم ورق چغندر دسته خیارشنبر پانزده درم و شکر سرخ ده درم
روغن کنجد و آبکامه هر یک ده درم نمک و بوره هر یک نیم درم و در هر دو قسم مضمضه با آب ماق و توت و انار سنا سب بود
با عناب ده عدد عدس و رو باه تر یک هر یک پنجدرم بجوشانند و با آب شنبز و شراب توت بیامیزند و مضمضه کنند و اگر بلغمی بود
علامت آن کثرت لعاب و بیاض زبان و قلت عطش بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بیخ مهک و گلقند
تناول کنند و تنقیه بحب ایارج و حقنهای حاده نمایند و شبت و بابونه و بزرگ و ماء العسل بجوشانند و مضمضه
کنند و یا صعتر و فودنه بجوشانند و اگر سوداوی بود علامت آن سیاهی زبان و خشکی آن و قلت لعاب بود
علاج آن تنقیه بحب ایارج و مطبوخ افتیمون کنند و مضمضه بشیر خر و شیر بز با روغن بنفشه و کدو

سیلان لعاب از دهن چه در خواب چه در بیداری دارین رغبت زاد تو لبسیار است سیکموحت در رطوبت غلبه کرده معده باشد دوم

ولعاب بزرگ وحلبه وآب انجیر کنند وپیه بط وروغن سوسن وروغن بنفشه در زبان بمالند واگر ورم سبب نباشد علاج آن کنند ثقل زبان اگر سبب غلبه خون باشد فصد کنند وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه وبضمضه آب غوره وفقاح اذخر واگر سبب فالجی بود که عارض زبان شود علامت او آنست که زبان سست بود وتکلم نتواند کرد ولعاب فرو آید ولبثه حادث شود علاج آن تنقیه بدن باشد بحب ایارجات وقوقایا وغاریقون وبضمضه بسرکه عنصل جوشانیده یا بکر وخردل وصعتر وعاقرقرحا در آب جوشانیده وصبی چون دیر سخن گوید زبان او بسهل دنمک بمالند بطلان ذوق گاه باشد که حس ذوق ناقص شود یا باطل گردد چنانچه احساس هیچ طعم نکند وآن سبب فضلات رطوبی باشد که بعصبهای زبان رسد علاج آن تنقیه دماغ باشد بایارجات قیقرا وحب قابا وغرغره وبضمضه سرکه وخردل وسویزج وعاقرقرحا فساد ذوق گاه باشد که حس ذوق فاسد شود چنانچه طعم دهان مجموع طعمها را تلخ احساس کند واین دلالت برغلبه صفرا بود یا شیرین احساس کند ودلالت برغلبه دم کند یا بلغم حلو یا شور یا ترش احساس کند واین دلالت برغلبه بلغم باشد علاج آن تنقیه بدن باشد ازان اغلاط وغرغره بچیزهای مناسب وجفاف لسان اگر خشکی زبان سبب حرارت یبوست بود بلعاب تخم بهدانه بمالند وبضمضه آب توزک وخیار وکدو خیار کنند واگر سبب غلظی لزج باشد سکنجبین لعق کنند وگاه باشد که بسبب بخارات حریفه زبان خشک متقشر شود چنانکه چون بخرقه بمالند ازان پوستی سفید تنک همچون پوست پیاز جدا گردد وبان هیچ الم نباشد علاج آن فصد وتلیین طبیعت بمطبوخ هلیله بود وبضمضه بسرکه که در ان صعتر ورد گل گلنار جوشانیده باشند بکنند شقوق لسان علاج ترقیدن زبان آنست که نبکو وبهدانه وکتیرا در دهن گیرند واغذیه لزجه مثل بالجه وهریسه خورند واورام شفت علاج آن فصد قیفال وحجامت رگ بود وتناول اشربه بنفشه وعناب وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا هلیله ورطوبات وروغن گلنار وورق گل وجوز سر وبکوبند وباسه کره وگلاب طلا کنند واز شراب وگوشت وشیر نیی اجتناب نمایند قروح وبثور شفت علاج آن فصد قیفال بود وتلیین طبیعت ومرهم اسفیداج بران نهند یا مرد کنج ومازو وبکوبند وبا موم روغن بیامیزند ونهند بواسیر شفت آنست که لب مطبر شود ودر میان او شقی ظاهر گردد گاه بود که بران بثره همچو توت پیدا شود علاج او آنست که فصد وتلیین طبیعت بمطبوخ فتیمون وضمادات محلله استعمال نمایند وانچه رنگ او بسیاهی

نشسته بزنند تا خون بیاید و نمک بمالند و بعد ازان بمجلات یا قابضات طلا کنند انشقاق شفت لب ترقیده را بلعاب کتیرا و بعد انه و بنگ طلا کنند و کفی که از خیار طاهر میشود چون قطع می کنند در نیاب مفید بود و روغن بنفشه و پیه بز گرم کنند و شاخ گاو کوهی سوخته با آن ضم سازند و طلا کنند و پوست تنک که بر پنیه کشیده است بران نهند باب شش در امراض اسنان و لثه حافظ صحت اسنان را لازم است که از فساد طعام و شراب معده احتناب نماید و از کثرت قی و خائیدن چیزهای کرده شده باشد مثل حلوای کلاکن و قرص و سکنجبین احتراز کند و همچنین آب سرد از عقب طعام گرم و از چیزهای ترش و انگبندا احتراز کنند و چیزهای سخت مثل بادام و جوز بدندان نشکنند و استعمال مسواک کنند و بهترین مسواک چوب راک و زیتونست و در وقت خواب احیانا بر روغن گل یا ناردین بمزاج دندان بمالند بگاه بگاه بعسل و نمک دندان را بمالند و سیر بریان کرده بر دندان نهند و رم لثه اگر بسبب ماده حادثه باشد علامت آن حمرت و لهب و ضربان باشد علاج آن فصد قیفال و چهار رگ کنند و شراب بنفشه و عناب با شراب جاصن یا آب انار این با نبات تناول کنند و ترنجبین هم داخل کنند و غذا ترمسندی یا آلوچه خورند و تلیین طبیعت بطبوخ فواکه با هلیله کنند و بسرکه گلاب و آب سماق مضمضه کنند و گلنار و جوز سر دوانار ترش و طباشیر و ورق گل طرابیث و فوتل تساوی بکوبند و بر لثات بریزند و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و با انار دام مرد و زرد آلو و سیب و شفتالو تفکه کنند قروح لثه علاج آن همچو علاج قلاع باشد و اگر متعفن شود دقلدفیون بران ریزند تا گوشت فاسد زائل شود و لثه را نیک بمالند پس گلنار و مازو و سماق و جوز سر و در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر ناسور گردد و نبشود داغ کنند و اگر خون از لثه آید شب یمانی بسوزانند و سرکه بران ریزند و یکدرم ازان یا دو درم نمک سه درم تخم گل بکوبند و بران ریزند و اگر گوشت لثه کم شود کندس و زراوند مدحرج و خون سیاوشان و کرسنه و بیخ مهلکا بکوبند و بسرکه غربال بیزند و بران نهند و ورم اسنان اگر از سوء المزاج گرم باشد علامت آن ورم شدید و ضربان بود و بملاقات اشیای بارده ساکن شود علاج آن فصد قیفال و چهار رگ و تلیین طبیعت بطبوخ فواکه با هلیله کنند و شراب عناب و ترمسندی و نبات خورند و غذا حموضات با بنوماش با مغز بادام باشد و از گوشت و شیرینی احتراز کنند و سرکه و گلاب در دهن نگهدارند و اگر ورم بغایت بود اندکی کافور با سرکه گلاب بیامیزند یا آلکا هو و خیار و شنبر و تودکی بگیرند با جبه افیون مضمضه کنند و اگر ورم از سوء المزاج بارد باشد علامت آن عدم ضربان بود و سکون و جمع بملاقات

چیزهای گرم علاج آن گلقند و رازیانه تناول کنند و غذا نخود اب بادام شیرین و صعتر و فودنه خورند تنقیه ماغ بجب
ایاره و مطبوخ ترتیب کنند و عاقرقرحا و بیخ و مهک و کبر و زوفا در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و بخبیل فلفل و عاقرقرحا
و شیطرج در دهن گیرند و دندان بمالند و سیر بریان کرده بر دندان نهند و اگر بدین تدبیر باسکن نشود و لثه متورم نباشد
قلع سازند و اگر خواهند که بی کلتبین قلع کنند و بخبیل در سرکه پرورده باشد بر دندان نهند یا توبال مس و شیر انجیر
یا بیضه باهم بیامیزند و بران نهند یا عاقرقرحا در شیشه کنند و سرکه بران ریزند و دو هفته در سرگین اسپ پنهان دارند
و بعد ازان پاره ازان عاقرقرحا بر دندان نهند یا بیضه ضفدع بحری بران نهند که بریزد تا منقطع شود اما باید که استعمال این
ادویه چنان کنند که ضرر بدندانهای دیگر نرسد و اگر در دندان اثر کرده باشد علامت او آنست که بعد از غذا
غلیظ و امتلاء معده زیاده شود علاج آن تنقیه معده بقی کنند و اطریفل گوارش عود و مصطگی تناول کنند و از امتلای
معده و غذا یکه شب مانده باشد احتراز کنند و اگر بسبب کرم باشد که در معده متولد شود دندان را بنجار سیر گنداو تخم ترب بینه
بدارند که کرم بیرون آید ضرسش اگر بسبب منفعه چیزهای ترش یا قابض بود علاج آن تسخین دندان باشد بنجاید ان
و مالیدن صعتر و وج و نمک و عسل و تلمین بنجاید ان توزک و مغز بادام شیرین و صمغ و اگر بسبب بلغم حامض یا سودا
بود که در فم معده جمع شده باشد علاج آن تنقیه معده باشد و بعد ازان استعمال این ادویه سقوط و تحرک
اسنان اگر بسبب کبر سن باشد علاج نپذیرد و اگر بسبب طبع بت باشد که اشه را سست کرده باشد گلنار و سماق
و ورق گل و جفت بلوط و شب یمانی و سعد و طرفا بیشت و فوفل و کزمانج و صندل و رائک و هلیله زرد دوائه مورد مجموع
یا بعضی بکوبند و بشب یمانی دندان ریزند بعد ازان بعسل و سرکه و گلاب بشویند و شب یمانی در سرکه گلاب بجوشانند
و بدان مضمضه کنند آکله و تفتت اسنان بوسیده شدن و ریزیدن یا بسبب طوبت رديه باشد که دران تسفن
شود یا بسبب زوال طوبت اسنان و استیلاء یبوست بود علاج قسم اول تنقیه دماغ کنند بحب ها و ایارهها و گلنار و
مورد و شب یمانی در سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و مشک و مصطگی بکوبند و بران نهند علاج قسم دوم طیب
دماغ بود بتدهین و تناول اغذیه مرطبه و لعاب بنگدانه و شیر خر و روغن بنفشه سفیده تخم مرغ بزنند و بران نهند تغیر
لون اسنان اگر دندان سبز شود یا سیاه گردد بسبب باده رديه که در جواهر آن نفوذ کند علاج آن تنقیه کنند و بیخ کبر
و رانیانه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و شاخ گاو کوهی و بیخ نی و پوست بیضه شتر مرغ مجموع سوخته بانند بهر سر یک سه درم

کند کنند یا اگر قبض نباشد و قبض نباشد و قبض نباشد و

دشتنبا ده درم بسایند و بردندان بمالند و مضمضه بسرکه و عنب الثعلب کنند حفر اسنان حسبی باشد شبیه
بسفال که درین دندان متحجر شود و آن بسبب بخارات معده باشد علاج آن تنقیه معده کنند بقی و تلیین طبیعت بمطبوخ
فواکه یا هلیله و بجلیات بمثل زبد البحر و خاکستر صدف و نمک بیمالند و مسواک کنند و آنچه غلیظ باشد باهن از دندان
جدا کنند حکه اسنان خاریدن دندان بسبب بهای مختلف یا تناول اشیاء حریفه حادث می شود علاج
آن آب توز ک با شیره تخم آن با آب خیار که و با سکنجبین با شراب نارنج تناول کنند و بنوشانند با مرغ و برغاله بخورند
یا جلابی از عناب و اجاص و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و تنقیه بمطبوخ فواکه یا هلیله سازند و بسرکه و گلاب سکنجبین عنصلی
مضمضه کنند حصر یر اسنان آنست که در خواب دندان باهم بسایند اکثر صبیان و مشایخ و نسوان را حادث شود
علاج آن تنقیه بحب ایارجات وقتا فوقتا کنند و گردن بروغن زنبق و خیری چرب سازند گلقند و رازیانه و شراب با سنگ
تناول کنند اما صبیان را متعرض نباید شد فتق آب دندان چنان باشد که چیزهای سخت مضغ نتواند کرد و تحمل
چیزهای گرم و سرد نباشد و آن بسبب برودت دماغ باشد علاج آن گلقند و رازیانه تناول کنند یا جلابی از رازیانه
و بیخ مهک و گلنگبین خورند و تنقیه بحب صبر ایاره کنند و مغز جوز با زرده بیضه یا عسل بریان کنند و بر دندان نهند
وجع الغار و شب راوند بکوبند و بر دندان بمالند و گاه باشد که بسبب حرارت بود علامت او آنست که ملمس دهان او بشه
بغایت گرم بود و گوشتهای بن دندان سرخ باشد علاج او آنست که دندان بروغن گل و پیه مرغ و صندل و اندکی کافور
بمالند و بقلقه الحمقا بخایند باب هفتم در امراض حلق از انجمله خناق است و آن مرضی باشد مانع تنفس و بلع بود و سبب آن
تورم نوتین و عضلات مری و حنجره باشد پس اگر ورم صفراوی باشد علامت آن وجع شدید عطش خشکی و تلخی دهن و
بیخوابی بود و اگر دموی باشد علامت آن حمرت روی و زبان و لیس و ضربان باشد و امتلاء بدن و حلاوت دهن بود علاج
بهر دو نوع فصد قیفال و حجامت ساق و میان شانه باشد و شراب بنفشه و نیلوفر و عناب تناول کنند باعناب و اجاص و بنفشه و
نیلوفر و تخم خبیث و نبات جلاب سازند و غذا جو آب با نیلوفر و عناب خورند و غرغره بعناب و روباه تر بکنند و توت و تخم کاسنی و
آب کشنیز کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا باین جمله صفت آن شاهتدرم بنفشه پنجدرم نیلوفر چهاردرم اکلیل
هر یک پانزده عدد بیدستان بست عدد عناب بیست عدد تخم کاسنی سه درم خطمی سی عدد یک کفی ورق چند بوته خیارتخم
بست و تم ترنجبین پانزده درم روغن کنجد و آبکامه هر یک ده درم نمک نیم درم و پاشویه یا گرم و سپوس خطمی بنفشه کنند

نوشتن

وخون بلحفات در حلق چکانند و بسیمان که بدان حلق را فی گرفته باشند در گردن اندازند اگر ورم بلغمی بود علامت آن قلت وجع و تهیج روی و چشم و کثرت لعاب و عدم حرارت بود علاج آن جلابی از بیخ مهک گاوزبان و رازیانه و بنات تناول کنند و غذا نخود آب با مغز بادام خورند و تلیین طبیعت بحقنهای حاده کنند و غرغره با بکامه و عسل بکنند یا انجیر و تخم ترب با بکنجبین عنصلی با آب ترب و سویز در بکنجبین عنصلی بجوشانند و بدان غرغره کنند و اگر سوداوی بود علامت آن صلابت ورم و قلت بزاق و کمودت لون بود علاج آن فصد باسلیق و حجامت ساق کنند و غرغره بشیر انجیر و مرو زرشک و جلاب و غذا چنانکه در بلغمی گفته شود باشویه مکرر کنند و استعمال این حقنه نافع بود صفت آن سنا هفت درم رازیانه مرزنجوش بیخ مهک هر یک سه درم بابونه شبت حلبه الکلیل الملک هر یک پنج درم قنطوریون بار یک تر بد هر یک پنج درم عناب ده عدد سپستان ده عدد انجیره ده عدد سویز طالقی دانه بیرون کرده ده درم خیارشنبر بازده درم آبکامه روغن بنفشه هر یک پنج درم بپزند و مرچم حنظل دانگی و بنجه درمی حاربود که در طرفین جمع قوم حادث شود بسبب استفراغ و غلبه خون و از تناول گوشت و شیرینی بسیار علامت او آنست که از خارج حمرتی از گوش تا گوش ظاهر شود و مانع بلع و آواز گردد علاج آن فصد قیفال کنند و اخراج دم بحسب قوت و اگر قوت باشد اعاده فصد کنند و از خون رفتن بسیار اندیشه نکنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و حقنه که در خناق دموی ذکر رفت بکنند و غرغره بشراب توت و آب کشنیز کنند یا روباه تر بک مدس بجوشانند و خیارشنبر دران حل کرده بدان غرغره کنند و چون آثار انفجار ظاهر شود غرغره بشیر و مرو زرشک کنند و چون منفجر شود تلیین بنقوع فواکه با تر بکنجبین و شیرخشت کنند و طبیعت را محبوس نگذارند شور حلق از ماده دم یا صفرا حادث شود علامت آن وجع شدید و سوزش بود در حالت بلع خصوص بجانب ترشیها و شیرینیها علاج آن فصد قیفال کنند و شراب بنفشه و عناب لعق کنند و لعاب بنگ و بهدانه با نبات بخورند و غذا کشکاب با روغن بادام خورند یا حریره از شیره سپوس و نشاسته بروغن و قند و از گوشت و شیرینی و آب سرد احتراز نمایند سقوط اللهات افتادن ملازه بسبب خلطی بود که بحنک و لهات ریزد اگر خلطی حار بود علامت آن حرقت و لهیب عطش باشد علاج آن فصد قیفال و حجامت و اسهال طبیعت کنند و غرغره بشراب توت و آب سیب و گلاب و اگر از خلطی بارد بود علامت آن کثرت بزاق و عدم وجع و استرخاء زبان باشد علاج آن تلیین طبیعت بمطبوخ تر بد و حب ایارجه کنند و غرغره با بکامه و عاقرقرحا یا تخم شبت و رازیانه در ماء العسل بجوشانند

وبدان غرغره کنند بحه بصوت تغیر وگرفتگی آواز اگر بسبب غلبه خون باشد علامت آن ظاهر بود فصد قیفال کنند وجلاب از بنفشه و نیلوفر وعناب و سپستان تناول کنند وغذا آبگوشت یا حلیم گندم خورند واگر بسبب امتلا قصبه ریه باشد از نشاسته و دماغی علامت آن خشونت قصبه ریه و لذع و دغدغه آن بود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش وعناب تناول کنند یا جلابی از بنفشه وعناب و بیخ مهک گاوزبان خورند تلبینی طبیعت بطبوخ فوکه کنند واگر بعد از جهات صفراوی حادث شود شیره تخم توزک یا تخم خیارین یا آب خیارکدو با شراب بنفشه ونیلوفر تناول کنند وغذا ابنوماش و یا مغز بادام و اسفاناخ دربرگ خبازی خورند واگر بسبب ملاقات هوای سرد حادث شود جلابی از پرسیاوشان و بیخ مهک و رازیانه وگاوزبان وگلقند تناول کنند وخردل بریان وبادام تلخ وفلفل ودارفلفل ورازیانه هریک سه درم زعفران نیم درم بکوبند وبا عسل با شکر بسرشند وحب سازند ودر دهان گیرند واگر بسبب طوبتی بود که عارض حنجره شود علامت آن احساس ثقل بود وعدم خشونت و الم علاج آن گلقند ورازیانه تناول کنند وبیخ رازیانه وبیخ مهک وشبت وانیسون در ماء العسل بجوشانند وبدان غرغره کنند وزنجبیل پرورده بخورند واگر بسبب ست قصبه ریه باشد علامت آن خشونت و وجع وصلابت وصغر نبض وصفاء قاروره باشد واکثر از غبار ودود حادث شود علاج آن شراب بنفشه ونیلوفر وگاوزبان یا لعاب تنگبو وبهدانه تناول کنند وغذا شیره گندم وثرید شیر بخورند ودهن وسینه مالند واگر بعد از حرکت ومشی حادث شود جامه از تن بکشند وهوا سرد بزنند شراب بنفشه وعناب تناول کنند وغذا ابنوماش یا مغز بادام وباقلا خورند وبحمام روند واگر بسبب صیحه عظیم باشد علاج آن فصد کنند وتخم خطمی وخبازی ونفشه وسپستان و نبات جلاب سازند وغذا آبگوشت باقلا آب یا حسو از شیره سبوس یا نشاسته و نبات وروغن بادام تر وازلعاب خطمی کثیرا وروغن بادام وموم روغن سازند ودر سینه بمالند واگر بسبب تناول اشیاء حریفه باشد شیره تخم توزک یا نبات یا شراب انار عذب یا تر نجبین تناول کنند وغذا ابنوماش یا اسفاناخ وپاچه بزغاله خورند نفث الدم خونی که از دهن بیرون آید به ثقل بود یا به تنخع یا بقی اما بثقل یا از نشاء یا از خنک لهات بود علاج آن غرغره مقصد بود بقوابض مثل گلنار وپوست انار ومورد ولسان الحمل وتخم گل اما تنخع آن بود که از دماغ بحنک فرود آید پس اگر حمرت وحرقت ثقل سر وعلامت غلبه خون باشد فصد قیفال وحجامت نقره کنند وغرغره بقوابض اما تنخع آن ست که از قصبه ریه وحنجره باشد وسبب آن ضربه یا صیحه یا سعال شدید بود علاج آن قرص وگلنار وکهربا

تناول کنند و غرغره بقوابض نمایند و آنچه بسعال بیرون آید از ریه باشد بواسطهٔ انشقاق و انخراق عروق از اسباب داخلی یا خارجی بود علاج آن فصد قیفال یا باسلیق کنند و شراب خشخاش یا صمغ عربی و خون سیاوشان بخورند و شراب انجبار با آب لسان الحمل و کهربا و این قرص نیز مفید بود صفت آن تخم حماض بارتنگ هریک سه درم گل قبرسی شادنه طباشیر لولو رناسفته هریک چهار درم کهربا شب یمانی شاخ گاو کوهی سوخته لشاسته کتیرا هریک دو درم بکوبند و با آب لسان الحمل و لعاب بنگو بسرشند و قرص سازند شربتی یکمثقال باشد اما آنچه بقی بیرون آید ازمری و معده بود در جامی خود گفته شود **نشوب شوک و علق و عظام در حلق** اگر خار یا استخوان در گلو گیرد علامت آن نفث خون رقیق بود علاج او آنست که اگر بتوان دید و ممکن باشد بکلیتین بگیرند برفق بیرون آرند الا ریسمان دو تو کرده فرو برند و سر آن نگاهدارند باشد که دران پیچد و بیرون آید بالقمهٔ بزرگ ریسمان نبندند و فرو برند و سر بریسمان بکشند و یا حسو پالوده و چیزهای مزلقه مثل العبه بخورند دقی کنند اما علق اگر می باشد که در آب بود اگر بآب فرو رود در حلق آویزد غرغره کنند بسرکه نمک یا سرکه و خردل و شیر یا شوینیز و خردل و نوشادر بکوبند و بحلق دمند یا آب افسنتین بسرکه بیاشامند یا بحمام گرم روند و بخسبند چنانکه عطش و کرب غالب شود پس قطع نخ در دهن گیرند چنانچه آب آن فرو نرود باشد که بواسطهٔ سیل آب بیرون آید و خونی که بعد ازینها از حلق آید علاج آن غرغره باشد بگلنار و پوست انار و مازو و سماق جوشانیده یا گلنار و نشاسته و دم الاخوین بکوبند و در حلق دمند

باب هشتم در امراض صدر و آلات تنفس از ان جمله سعال است و آن حرکتی باشد از ریه برای دفع موذی و سبب آن اگر خشونتی باشد که قصبهٔ ریه را حادث شود بواسطهٔ دخول دود و غبار علاج آن شراب بنفشه و شراب خشخاش با آب گرم حل کنند و بیاشامند و غذا نبوماش با مغز بادام و اسفاناخ خورند یا حریره از شیرهٔ سبوس و نبات و روغن بادام و اگر بعد از زکام منزله حادث شود بیخ مهک و زوفا هریک دو درم بنفشه و پرسیاوشان هریک سه درم سپستان ده عدد دو بادیه درم جلاب سازند و شراب بنفشه مربی تناول کنند و اگر بسبب طوبتی رقیق باشد که از دماغ فرود آید علامت آن سعال بی نفث باشد و اشتداد آن بشب و بعد از خواب علاج آن شراب خشخاش لعق کنند و کتیرا و نشاسته و مغز بادام و بیخ مهک بکوبند و بلعاب بهدانه بسرشند و حب سازند و در دهان گیرند و اگر بسبب طوبت قصبهٔ ریه باشد علامت آن غرغرهٔ سینه و کثرت نفث بود علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهک و گاوزبان هریک سه درم انجیره ده عدد مویز طائفی

ده عدد بخورند یا شراب رونق داده مثقال آب گرم جهل کرده بیاشامند بعد از نضج تمام طبیعت کنند باین مطبوخ
صفت آن سنا پنجدرم انجیره ده عدد عناب ده عدد سپستان بیست عدد مویز منقی سی عدد باین نیم کاسنی
پنج مهک نیلوفر هر یک سه درم خیارشنبر و تخم بیدمشک هر یک ده درم و باین حب ورمان گیرند صفت آن
رازیانه فلفل خرما نا بادام تلخ هر یک دو درم حلتیت یکدرم السوس پنجدرم بکوبند و بعسل سرشته حب سازند
واگر سعال بسبب حرارت مزاج پدید شده علامت آن سرعت نبض و حمرت وجه و عدم نفث بود علاج آن لعاب بنگو
و بهدانه شیرین از نبات بیاشامند بشیره تخم تورک یا شراب بنفشه و نیلوفر و آب بنفشه و شنبر در سینه بمالند
سپستان و بهدانه در دهن گیرند و اگر بسبب بودت مزاج ریه بود علامت آن قلت عطش و اشتداد سعال و سرما
و استراحت باستنشاق هوای گرم بود باستحمام ساکن شود علاج آن جلابی از خرفا پنجدرم انجیره عدد ده عناب
پنج مهک هر یک سه درم تناول کنند و غذا انخواب با شیره بنفشه بخورند و سینه بروغن نسرین و سوسن چرب کنند
واگر بسبب یبوست مزاج ریه بود علامت آن سرعت و صلابت نبض بود و اشتداد او بعد از عطش و حرکت و تسکین
آن بعد از حمام علاج آن شیره تخم خیارین با نبات و تر نجبین تناول کنند یا لعاب بنگو و بهدانه با نبات و غذا نبوماش
با مغز بادام و اسفاناخ بخورند و گوشت و پاچه بزغاله مفید بود و ربو مرضی بود که چون حرکت کنند یا پیاده روند نفس
تنگ شود و متواتر گردد و سبب آن خلطی بود که در ریه یا قصبه ریه متکمن باشد علامت آن فرخره و سینه و سعال نفث بود
علاج آن هر روز جلابی از پنج مهک و گاوزبان و پرسیاوشان و انجیره و سپستان و مویز طائفی تناول کنند و شراب و فاو
سکنجبین عنصلی لعق نمایند و غذا انخواب با قلا و مغز بادام خورند و تقیه بدان از خلطی که غالب باشد و لعوق عنصلی مفید بود
و لعوقی که از عسل و هر گرد و روغن بادام و همچنین مغز بادام و مغز فستق و چلغوزه بکوبند و پنج مهک و نوفا بجوشانند و یا جلابی
از قند بقوام آرند و همه با هم بیامیزند و بلیسند و اگر بسبب بخارات قلب باشد علامت آن خفقان و ضعف قلب و علامات
سودا بود علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب و گاوزبان و شراب انار عذب تناول نمایند و تقویت قلب و تسکین حرارت قلب
کنند و اگر بسبب یبوست ریه باشد علامت آن عدم نفث و تشنگی و رقت آواز باشد علاج آن ترطیب به باشد بشراب
بنفشه و نیلوفر و گاوزبان و شربت شیر و شیره جوخورند ذات الریه ورمی باشد که در ریه حادث میشود پس
اگر از ماده دم باشد علامت آن حمی مطبقه و ضیق نفس و وجع ضربانی و حمرت عین و وجه و تشنگی و خشکی

قائمه در بیان معالجه ذات الریه

چهار من آب نیشکر کهن باید آنرا بر آتش نرم بجوشانند تا آنقدر که دو ثلث آن بسوزد و یک ثلث بماند و در وقت استعمال
بآنکه روی تیره شود و پوست شما نشکافد لاغر گردد و پوست پیشانی کشیده شود و بی بریزد و سهال زود بابی
بسیار شود و تشنگی مده باز اگر بوی و علامت مرگ بود ذات الصدر روی گرم باشد و زبانی که قاسمه سهت
حادث شود از جانب قبض و آنرا برسام گویند علامت آن تب دائم و شدت تشنگی و قلق و اضطراب بود و مریض
از رفع سعده تا تعبیه خروج ناخوش احساس کنند نظر بالا و زیر نتواند کرد و بپشت و پهلو نتواند خفت ذات الجنب
و رمی باشد که در همین حجاب از جانب قدام حادث شود علامت او آنست که مریض تبی و سیاه شبانه احساس کند
و بر پشت باز نتواند خفت ذات الجنب رمی بود که در شمار شمانی سقبض اضلاع یا در حجاب باشد حاجز است میان آن
و معده حادث شود و این را ذات الجنب خالص گویند و در طرف ایمن باشد و در طرف ایسر نیز واقع شود و
این بغایت بد باشد علامت آن تب دائم و ضیق النفس سخت و نبض سریع متواتر و تشنگی بود و شوصه رمی بود
که در حجابیکه بر اضلاع حادث است و مضلات آن از زیر حجاب حاجز واقع شود اعراض او شبیه بود صاحب
این مرض حرکت نتواند کرد و بهیچ وضع نتواند خفت علاج این امراض قریب یکدیگر باشد پس اگر ماده دموی باشد علامات
آن حمرت وجه و عظم نبض و حمرت نفث بود و اگر صفراوی بود حدت تب و هذیان و سرعت و تواتر نبض و صفرت
علاج در هر نوع قصد بسابق باشد از اول تا سوم امارد دموی در اول از جانب مخالف رجوع کنند و صفراوی
از جانب موافق و هر روز جلابی از نیلوفر و بنفشه و سپستان و عناب و بنات فورند با شراب بنفشه و نیلوفر و خشخاش
یا تخم بهمن و خشخاش یا بنفشه و عناب و نیلوفر و سپستان و شیره خشخاش خورند یا بشراب بنفشه عناب تلبین طبیخ
کنند و بعد از نضج با این طبوخ پرسیاوشان پنجدرم سنا مکی بنفشه نیلوفر هر یک چهار درم تخم خطمی تخم خیارین هر یک
دو درم تخم کاسنی سه درم سپستان بست عدد عناب ده عدد شیرخشت ده درم تخم بهمن و خیارشنبر هر یک
پانزده درم سیان روز شربتی از بنات و لعاب بنگو و بهدانه و عرق گل و بید مشک تشرب کنند و در این امراض
حقنه اولی تر بود از مسهل و حقنه های لینه استعمال باید کرد و صفت آن سنا هفتدرم بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم
مسبوس و خطمی و خبیزی کوفته هر یک کفی ورق چغندر دسته عناب ده عدد سپستان سی عدد خیارشنبر تخم بهمن
هر یک پانزده درم با نگاره و روغن گنجد هر یک ده درم نمک طعام یکدرم و موم روغنی از روغن بادام و

نفشه و کبیرا و موم و خطمی و موضع بمالند و بعد از تنقیه انحطاط مرض ترطیب و تبرید باید کرد بشیره تخم توز کن آب خیار کرده
با بنا و تر بخبین و تقل و شبراب انار غذا بوکا هو شاید و غذا نبو واش با مغز بادام و سفانا خ خورند و درین امراض
آب سرد نباید خورد و اگر ماده بلغمی بود و این کم واقع شود علامت آن بیاض و غلظ قاروره و بیاض نفث و بطوء
نبض و قلت خفقان و کثرت نزاق بود علاج آن قصد باسلیق کنند و جلاب زسپستان و تخم مهک و روباه تر بک
و بنات و تر بخبین خورند و غذا جو و نخود آب و بعد از نضج و تلیین کفند بدین مطبوخ صفت آن سنا پنجدرم تخم
مهک پنجدرم کاسنی نفشه نیلوفر تخم خیارین هریک سه درم مویز طائفی ده درم انجیره ده درم سپستان سی عدد تر بخبین ده درم
خیارشنبر پانزده درم و میان روز شربتی از بنات و عرق گل و تخم ریحان بیاشامند اگر از ماده سوداوی بود علامات آن
سیاهی و خشونت زبان و اختلاط عقل و هذیان و اضطراب بود علاج آن همچو علاج بلغمی بود در اول استعمال اقحمانی نرم باید کرد
و جلاب از بنفشه و سپستان و تر بخبین و نبات خورند **باب نهم در امراض قلب و شدی** سوء المزاج که عارض قلب شود
اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و سرعت و عظم نبض و حمرت و غلظ قاروره و حرارت سینه و لیب و قلق
و غضب و غم و کرب باشد علاج آن شراب نیلوفر و شراب سیب شامی با گلاب و عرق بید مشک و کاسنی تشرب کنند
و شراب صندل و لیمو و حماض و رشک نیز مفید بود غذا انار دانه با لیمو یا رشک خورند و کشنیز خشک چهار درم
گل سرخ دو درم طباشیر یکدرم بکوبند و باده درم شراب سیب بخورند و صندلین و گلاب بر سینه بمالند و در موضع باره نزول
کنند و مفرح بارد تناول نمایند و این مفرح نیز مفید بود صفت آن ورق گل طباشیر گاوزبان هریک ده درم کشنیز صندل
هریک پنج درم تخم ترنج خیارین و کدو مقشر هریک چهار درم رشک پنجدرم لولو ناسفته و دانگ کهربا و بسد هریک نیم مثقال
کوفته و بیخته بشراب سیب سرشند **مفرح** دیگر تخم کاهو تخم خربزه تخم خیارین گاوزبان هریک پنجدرم تخم ترنج ده درم
لولو و بسد و کهربا هریک مثقال قاقله صغار و طباشیر هریک سه درم ورق گل چهار درم زعفران نیم مثقال کافور
نیم دانگ مشک و عنبر هریک دو انگی بکوبند و با شیره قند بسرشند و شربتی ازین یک مثقال بود اگر سوء المزاج
بارد عارض شود علامت آن بیاض قاروره و صفر و لطوء و تفاوت نبض و ضعف نفس و قلب و اضمحلال و
ضعف قوت و کسل و کثرت خواب و بدلی و فزع بود و از هوای گرم و موضع گرم راحت یابند علاج آن
شراب بالنگو و گاوزبان و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب یا تیهو و کبک و دراج و قلایه که در آن تابل باشد

خورند و زعفران و دارچینی بر سر طعام ریزند و تقیه بدن کنند و دواء المسک حلو و معجون مفرح تناول کنند
صفت آن مصطگی عود دارچینی سنبل قرنفل مشک جوز کبابه قاقله پوست اترج هر یک مثقال
مشک دانگی کوفته و بخته با شیره قند یا عسل بسرشند و اگر سوداوی المزاج یابس بود علامت آن هزال و
نافت بدن و صفرد تواتر نبض بود علاج آن مشروب با لنگو و نیلوفر و گاو زبان با عرق گاو زبان
تناول کنند و استحمام و قدحین و تناول مفرحات معتدل کنند معجون مفرح یاقوتی هفت درم
پوست ترنج هر یک شش درم ابریشم نام با لنگو هر یک ده درم با روح کشنیز خشک هر یک دو درم معجین
هر یک نخود مکوبند و شربت عود عنبر هر یک دو درم یا سیند و عسل کف گرفته بسرشند و مثقال تناول کنند و اگر
سوداوی المزاج رطب باشد علامت آن قلت اشتها و سرعت انفعال و نبض بطی و قارورهٔ سفید غلیظ بود
علاج آن مشروب با لنگو و گاو زبان تناول کنند و غذا انگور و اناب با کبک و تیهو و فلفل و زعفران خورند و اگر علامات
مستولی باشد تقیه نکنند بعد از دو سه روز قیهون مفید بود و استعمال ریاضت معتدل نافع بود و تناول
دواء المسک نافع بود و اگر مثقال جوز بوا با قاقله پوست ترنج هیل هر یک پنج درم مشک دانگی بکوبند و بشراب سیب
سرشند مثقالی نیم بسیب یا نصف مجوز و مثقال کرکی تناول کنند و اگر سبب دهم موذی عارض قلب شود و آن
اگر سبب نهم باشد علامت آن ظاهر شود فصد باسلیق کنند یا سالن و سکنجبین با شراب بیاس و لیمو و حماض عارض گل
و بید تناول کنند و غذا از شکم و لیمو و انار دانه با گوشت مرغ دبنا له خورند و اگر علامت غلبه صفرا بود در شربت بذر کدو
و مغز خیار بارده تناول کنند و مندل اقاقیا و کشنیز و گلاب بر سینه طلا کنند و هیئه بوارد و دوا از مرتبل کنند
و تخم کاهو و مغز تخم کدو و مغز شکم هر یک پنج درم تخم توزک و تخم کاسنی و دانه حماض و کشنیز خشک و طباشیر هر یک
هر یک سه درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و احیانا مثقالی تناول کنند و اگر خفقان بسبب غلبه سودا باشد
علامت آن خبث نفس و وحشت و فکر و خوابهای بد بود علاج آن تقیه بدن باشد مطبوخ فتیون و خشخاش
و مطبوخ بلیله و بعد از تقیه دواء المسک حلو تناول کنند و معالجات سوداوی المزاج یابس بکار دارند چنانچه
مذکور شد و اگر بسبب کثرت هموم و استفراغ و نزف دم و ریاضت باشد اندیه جید الکیموس تناول کنند و
سیل بسیاشیس و تنعم و استحمام کنند و مسمنات استعمال نمایند مسمن نشاسته آرد نخود و آرد برنج هر یک

شصت درم تخم توزک مغز بادام وفندق وفستق هریک بست درم تودری سرخ وسفید هریک یک درم بکوبند
وباشکر وروغن گاو حلوا سازند وهر بامداد بست درم بخورند وهر پسیه دعصیده وشیر وشکر واشال آن بخورند
وخفقان بشرکت معده نیز حادث شود وآنرا باحوال معده بدانند پس اگر خلطی لزج در معده جمع شده باشد
معده را بقی پاک کنند وگوارش مصطگی وعود ومفرحات حاره تناول کنند واگر بسبب صفرا باشد که بمعده
ریزد هر روز جلابی از پوست بیخ کاسنی وتخم کاسنی وبیخ مورد وبنات تناول کنند وبعد از نضج تقیه باین حب کنند
صفت آن افتیمون شاهتره سنا هریک درمی هلیله زرد ورق گل لاجورد شسته هریک پنج درم بکوبند وباب
بالنگو بسرشند وبلع کنند وسیانهای روز شربتی از بنات وعرق گل وگاوزبان تشریب نمایند واگر در معده سودا جمع
شده باشد آنرا بقی برانند علاج آن جلابی از بالنگو وبیخ مهرگاوزبان وبنات تناول کنند وتقیه باین حب
نمایند صفت آن ترمد سفید افتیمون حاشا شخم حنظل غاریقون حجر ارمنی هریک درمی مقمونیا بریان نیم دانگ
ملح نفطی مقل هریک یک دانگ اسطوخودوس نیم درم بکوبند وباب رازیانه حب سازند وبعد از تقیه مقویات قلب ومعده
تناول کنند خفقانی حادث باشد که مجموع حواس معطل نماید واین بواسطه ضعف قلب باشد واجتماع روح
باستفراغ وتحلیل روح باشد وسبب آن ماده باشد که خالق ارواح بود همچنانکه در ابتدای حیات واستلای
عروق از اخلاط واستلای معده در حالت تخمه حادث شود یا بسبب استفراغ وتحلیل بسیار بود که روح نیز تابع
آن شود چنانچه در استفراغات واوجاع واعراض نفسانی حادث میشود وعلامات غشی بر دوست اطراف
وتنفس ضعیف ونبض صغیر وصفرت لون بود علاج آن در حالت غشی آب سرد وگلاب بر روی پاشند وبویهای خوش
ببویند واطراف را سخت بمالند وتحریک کنند وچون افاقت شود شراب حماض ولیمو وصندل بدهند واگر بسبب
وجع باشد تسکین وجع کنند واگر بسبب اختناق رحم یا تناول سموم یا گزیدن حشرات بود علاج آن کنند چنانکه
گفته خواهد شد ومقویات قلب استعمال نمایند صفرطه قلب علتی باشد که چنان احساس کند که دل ورا می فشارد وعقب آن
غشی خفیفه حادث شود واز ذهن لعاب آن گردد علاج آن استفراغ سودا باشد بمطبوخ افتیمون وحب آن وبعد از ان
تقویت قلب باشربه ومفرحات وتریاقات امراض شدی ورم آن اگر از مواد بسته بود علاج آن در باب اورام
گفته میشود واگر بواسطه آن باشد که شیر در پستان بسته شود علامت آن انتفاخ وصلابت وحمرت وجع پستان بود

علاج آن خرقه بگلاب و سرکه تر کنند و بر آن نهند و اگر حرارت آن عظیم بود آرد با قلا و جو و مغاث با آب شنبلیله و آب تخم خرفه بسفیدهٔ تخم مرغ طلا کنند و اگر وجع ساکن شود محللات منضاد کنند و اگر جمع شود منضجات استعمال کنند و بعد از آن تفجیر کرده آید

قلت لبن اگر گرم شدن شیر لبسبب قلت دم و قلت اکل بود تناول اغذیهٔ کثیر الغذا باید کرد و اگر لبسبب فساد شیر بود خلطی بر و غالب شود و اگر صفرا غالب شده باشد علامت آن صفرت وحدت و رقت شیر بود و اگر بلغم غالب بود علامت آن بیاض و مائیت حموضت شیر بود و اگر سودا غالب شود علامت آن کمودت و غلظ شیر بود علاج آن تنقیه باشد از خلط غالب و تبدیل مزاج بأغذیه و اشربه که مضاد آن خلط بود کثرت لبن بسیاری شیر و نخیتن آن اگر بافراط بود مدرات طمث و مجففات استعمال کنند و پستان را بلبلک و مرداسنگ و روغن گل و زیره و سرکه طلا کنند باب دهم در امراض معده سوء المزاج حار

مرض معده یا شود یا مادی باشد یا مزاج اگر از صفرا باشد علامت آن کرب و تشنگی و صفرت زبان و تلخی دهان بود علاج آن تنقیه معده کنند با آنکه سکنجبین و آب گرم بیاشامند یا تخم شبت و ترنج و بیخ مهک بجوشانند و اندکی عسل و نمک در آن حل کنند و بیاشامند و قی کنند و بعد از آن هر روز جلابی از بنفشه و اجاص و بیخ مهک و ترنجبین و بنات تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و نقوع آن کنند و بعد از تنقیه تقویت معده بروب و اقراص بارده و سکنجبین به و بیه کنند و این سفوف مفید بود وصفت آن ورق گل ده درم طباشیر پنج درم بلیلهٔ زرد و سماق هر یک سه درم مصطگی یک درم را مک پنج درم بکوبند و با دو چندان ادویه قند بیامیزند و سه درم با گلاب تناول کنند و اگر ماده بلغمی بود علامت آن حبشاء ترش و تخمه و انتفاخ شکم و قلت اشتها و نشیان و قی بلغم و قلت عطش و کثرت ریق و سیلان لعاب بیان لون قاروره و بطوء و لین نبض بود و میل بأغذیه و اطعمه حریفه و مالحه باشد علاج آن اولاً قی کنند و معده را پاک گردانند و بعد از آن هر روز جلابی از انیسون و بیخ مهک و بالنگو و گلقند و نقل نخود اب با شیرهٔ نسکدانه خورند و فلفل و دارچینی و زعفران دران کنند و قلایا سبزه متوسله نیز مفید بود و بعد از تنقیه تنقیه بسبب ایارهٔ جالینوس و لوغاذیا کنند یا بجقنه های جاده و معده را بروغن بنفشه و خیری مصطگی مالند و گوارش کوفتی و گوارش کنند و زنجبیل پرورده تناول کنند و اگر از ماده سودا بود علامت آن رقت معده و کثرت اشتها و ضعف هضم و کثرت نفخ و ترشی دهن و غلظ و سواد قاروره و بطوء و صغر نبض و قی ترش و خشکی دهن و تشنگی بود علاج تنقیه بان بمطبوخ فیتوان مسهلات کنند و بعد از آن که معده را بقی پاک کرده باشند اهلیله و گلقند

نافذه و اگر صعب مسک بود و نشان صعوبت و قوت نیابد باید دانست که ماده غالب خود باید دانست که ماده غالب خود است و آنگاه ماده را بسبب مخصوص نشان لازم باشد طعام خورده شود و اگر زود باشد طعام خورده شود و اگر زود نشان پدید آید بخیتن اگر ماده رقیق بود بلغمی باشد سه روز قبض بود بلغمی باشد سه روز قبض بود و اگر غلیظ بود بلغمی باشد پنج روز قبض بود و اگر غلیظ بود بلغمی باشد پنج روز قبض بود

ورا زیانه وگوارش کمونی تناول کنند اما سوء المزاج ساذج اگر حار بود علامت آن تشنگی وخشکی دهن ودم معده وجبار دخانی وفساد اغذیه لطیفه وقلت اشتها وسیل بچیزهای ترش بود علاج آن شراب یاس وغوره ولیمو وسکنجبین وهانند آن تناول کنند یا گلاب با آب برف وغذا از ترشک تمرهندی وانار دانه وغوره خورند ودوغ با برف نیز مفید بود واگر سوء مزاج حار یابس باشد علامت آن هزال وشدت تشنگی وخشکی زبان وحبس طبیعت بود علاج آن شیره تخم توزک یا آب خیارکدو وبانبات وترنجبین تناول کنند وغذا بنوماش با مغز بادام وسفاناخ باکه ویا گوشت بزغاله خورند وزرشک هفت درم وگل ارمنی چهار درم صندل سفید سه درم تخم کدو وطباشیر وتخم توزک وورق گل سرخ هریک پنج درم بکوبند وبعرق بید بسرشند ویک مثقال با شراب غوره تناول کنند واگر سوء المزاج بارد ساذج بود علامت آن ضعف هضم ولین وانتفاخ بطن ودیر ماندن وترش شدن طعام وکثرت ریق وجبار ترش بود علاج آن گلقند ورازیانه وشراب با سنگ وبزوری تناول کنند وغذا نخود اب با فلفل وزنجبیل وداچینی خورند وزنجبیل پرورده گوارش عود وعنبر ومصطگی احیانا تناول کنند وکندر ونانخواه وزنجبیل هریک شش درم فلفل واذخر وحب الغار وعود هریک سه درم بکوبند وبا موز طایفی بسرشند ودو درم تناول کنند واگر سوء مزاج بارد یابس باشد علامت آن قلت عطش وکثرت اشتها وجبار ترش وتخمه بود علاج آن گلقند ورازیانه وگلنگبین وهلیله پرورده واطریفل تناول کنند وسنبل واذخر ونانخواه هریک سه درم سعد پنج درم بکوبند وباب به بر سعده طلا کنند وروغن زنبق وخیری بمالند شرابی که مفید بود آب به ترش پنج رطل شراب صرف پنج رطل باتش نرم بجوشانند تا نیمه آید پس شیره قند بران ریزند بقدر شیرینی آن دمی جوشانند تا بقوام آید ودر آخر طبرزد مصطگی دودرم داچینی زنجبیل قرنفل زعفران هریک دو درم بکوبند ودر کیسه کنند ودر دیگ نهند تا بجوشد پس بگذارند چون بقوام آید از آتش فرو گیرند بقدر تبی ازان ده درم باشد واگر سوء المزاج رطب باشد علامت آن کثرت ریق وسیلان لعاب وقلت عطش وتاذی از آب سرد وسیوه های تر وتره های بارده وتنفر از دسومات واغذیه طبیه وغشیان بود علاج آن گلقند وانیسون وجوارش مصطگی وزنجبیل پرورده تناول کنند وغذا نخود اب وتلایا یا توابل باشد واگر بآن طبیعت نرم شود معجون خبث الحدید نافع بود وصفت آن هلیله سیاه وبلیله وآمله وخبث الحدید هریک ده درم سنبل اذخر سعد زنجبیل فلفل نانخواه کندر هریک پنج درم جدا جدا بکوبند وخبث الحدید سحق

کرده و شسته یک هفته در سرکه بخیسانند پس خشک کنند و باد یگر ادویه بسایند و با دو چندان او د عسل سرشند
و یکمثقال بخورند و اگر سوداوی المزاج یا بس سافج بود علامت آن تخافت و هزال بدن عطش و خشکی زبان و قلت
بزاق بود علاج آن شراب بنفشه و نیلوفر تناول کنند یا شیره تخم خرفه با آب خیارکدو یا بنات تشرب کنند
و غذا بنوماش و تخود و کدو و گوشت بزغاله و مرغ فربه و ماهی تازه خورند و وجع معده اگر بسبب سوداوی المزاج
باشد علاج آن گفته شد و اگر بسبب ورم باشد آنهم گفته شود و اگر بسبب ریاح بود علامت آن تمدد سراسیف
و قراقر و فواق و جشاء باشد و بعد از تناول اشیاء انتفاخ زیاده شود علاج آن گلقند و رازیانه و گلنگبین سکنجبین و
گز انگبین تناول کنند و گوارش کمونی و کندری و اطریفل کشنیز تناول نمایند و مصطگی و کندر و کرویا و زنجبیل بخایند
و این سفوف نیز مفید بود صفت آن رازیانه و انیسون هر یک سه درم نانخواه کرویا تخم کرفس هر یک دو درم
بکوبند و با دو مثل آن قند بیامیزند پنج مثقال ازان بنا شتا تناول کنند و اگر وجع بسبب طعام سودی باشد
آب گرم و روغن کنجد بیاشامند و قی کنند و بعد ازان جوارش عود با مصطگی خورند و اگر بسبب ضعف معده باشد
علامت او آنست که بعد از اکل حادث شود و در خلو معده ساکن شود علاج آن تقویت معده باشد و اگر معده
اخلاط ردیه باشد یقی و اسهال تقیه کنند و نانخواه و کندر هر یک پنج درم سعد سنبل هر یک سه درم بکوبند با عسل
بسرشند و مثقالی تناول کنند و حماض ترنج یک طل بجوشانند تا به نیمه آید پس با یک طل قند و یک طل عسل صفید
و نیم طل گلاب بآن ضم کرده بجوشانند تا بقوام آید پس زعفران و فلفل و دارچینی و قرنفل و مصطگی هر یک درمی با سنگ
سه درم دعود ده درم بکوبند و بیرسه آن ریزند و باهم بسرشند پس از آتش فرو گیرند و در ظرف چینی یا زجاجی کنند
و احیانا سه درم تناول کنند و اگر ورم معده اگر ورم حار بود علامت آن تپ و التهاب حرقت معده و وجع و ورم ظاهر
بود و قی و تشنگی و عطش باشد علاج اولا فصد کنند و شراب بنفشه و نیلوفر با آب کاسنی یا شیره تخم کاسنی تناول کنند
و آب انار ترش با تخم خیار و بنات نیز بیاشامند و غذا نخود و کشکاب با اسفاناخ خورند و اگر تقلیل غذا کرده شود و جوان
ابتدا اگر نضج باشد حبابی از روباه تر بک تخم کاسنی هر یک چهار درم بنفشه سه درم و خیارشنبر پنج درم تناول کنند و اگر
حرارت مفرط

و روباه تر بکاب با گلاب و یا آب کاسنی طلا کنند و بعد از ان خطمی و حلبه و بزرگ و بابونه و زرد و سنبل و سعد و آرد جو و چون مرم خراج گردد و منتفخ شود و علامتش شدت وجع و حمی و ضربان باشد آنرا بان بزرگ و مرو و زرشک و تخم خطمی هر یک درمی بکوبند و با شیر نیز بیاشامند تا نضج یابد و علامت نضج سکون تب و وجع باشد و چون منفجر شود شراب عناب و شراب خشخاش با شیره تناول کنند و حریره از نشاسته و خشخاش و روغن بادام تقند سازند و علامت انفجار قی و اختلاف مرده و خون باشد و چون مدد کم شود شربتی از نبات با تخم شاهسفرم بیاشامند و اگر حرارت سخت نباشد ماء العسل تهر باشد تا معده را از مده پاک کند و چون پاک شده باشد کندر و گلنار و ورق گل هر یک دو درم گل ارمنی و کهربا و خون سیاوشان هر یک درمی بکوبند و با هم چندان قند بیامیزند و مثقالی از ان بخورند تا جراحت مندمل شود و اگر ورم بارد باشد یا مادهٔ بلغمی بود علامت آن ثقله و استرخاء معده و سفیدی بیان و کثرت لعاب و تهیج روی و ورم رخو باشد علاج آن ماء الاصول تناول کنند و تریاق اربعه و شربت و لیموس نیز مفید بود و یا جلابی از پوست بیخ کاسنی بیخ زرشک بیخ مهک هر یک دو درم تخم رازیانه سه درم گلقنده درم بیاشامند و غذا نخود اب با شیره خشکدانه با فلفل و دارچینی خورند و کرویا و روغن زیت و روغن بید انجیر بر سر غذا کردن و بر معده مالیدن مفید بود و سعد و اذخر و سنبل و خاکستر چوب زرد با هم بسایند و بسر که بسرشند و نماد سازند یا صبر سقوطری دو درم و سنبل و قرفا و مصطگی و افسنتین هر یک درمی بکوبند و با روغن زیت یا یاسمین و روغن بان نماد کنند و مسهلات لینه استعمال نمایند و اگر زیاده سودا باشد و رم صلب بود دوا بآن انکار ردیده خبث نفس باشد علاج آن جلابی از تخم رازیانه و بیخ مهک و بیخ کرفس و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و روغن بید انجیر خورند و معده را بحلبه و بزرگ و خطمی و بابونه و مصطگی هر یک دو درم و صبر و سنبل و سعد و اذخر هر یک درمی شمع سه درم روغن بابونه پانزده درم تضمید سازند و با سنبل و افسنتین و سلیخه و مصطگی سه درم صبر و سلارس هر یک چهار درم حلبه بزرگ پنجدرم زعفران هر یک درمی بکوبند و با موم و روغن بنفشه یا خیری یا قسط بیامیزند و بمالند و این ماء الاصول تناول کنند صفت آن پوست بیخ کرفس پوست بیخ مهک از بیخ هر یک ده درم انیسون رازیانه هر یک سه درم بیخ مهک بابونه هر یک هفت درم حلبه چهار درم انجیر سفیده عدد سی و نه طائفی پانزده درم و چهار رطل آب بجوشانند تا بر طلی آید پس صافی کنند و سی مثقال ازان با سه درم مغز خیار شنبر و یک مثقال روغن بید انجیر تناول کنند و تلیین طبیعت با یارسوغاذیا و یا دهٔ اهرکا غانیس کنند قرقرا و نفخ

۹۲ قرباذا ت محلد ۱۲ اصل کذا و لعله بیاض ۹۳ قرباذا ت محلد ۱۲ اصل کذا و لعله بیاض

بواسطهٔ برودت و ضعف معده و تناول اشیاء نفاخه باشد و گاه بود که بسبب نارسیدن معده باشد که
امداد تفتح و تنجار کنند علاج آن هر بامداد گلقند و رازیانه و انیسون تناول کنند و غذا نخود آب با زیره
و دارچینی و کرویا خورند و از اطعمه عنیفه و اشیاء نفاخه و حموضات احتراز کنند و سبوس گاورس نمک گرم
بر شکم بندند و سنبل و کندر و رازیانه هر یک سه درم فوذنج و سداب خشک و زنجبیل و کرویا هر یک دو درم
صعتر و نانخواه و مصطگی هر یک یا درمی بکوبند و با دوشاب مثل آن قند بیامیزند و پنج درم تناول کنند و گوارش
شهریاران و کمونی و فلافلی بخورند و اگر با نضج طبیعت نرم بود حسب الارشاد بریان کرده و زیره و درسر که
جوشانیده بریان کرده هر یک سه درم بکوبند و با هم چندان قند بسه نوبت بخورند حبشا نفعی بود که بطریق
فم منتفع شود چون بسیار واقع شود دلیل فساد هضم و تناد ب که آزار دهن دره گویند از بخارات غیر منهضم
واقع شود و بعضلات شکم اسفل حاصل شود و علیظ گردد و تمدد در ان عضلات پیدا شود قطنی است
که همه اعضا کشیده شود و صدمه شدید آن هم از بخارات باشد که در دیگر عضلات حاصل شود همه دلالت
بر ضعف هضم و تقصیر آن کند علاج آن مجموع تقویت معده باشد شهوة کلبی اشتداد اشتهاء
طعام و حریص بر اکل و اسهال بود بسبب یکی از سه نگزد و سبب آن اگر سوء المزاج بارد باشد که فم معده را کثیف
گرداند علامت آن ثقل و ثقالت عطش و تعدد معده و کثرت سیلان لعاب دلین طبیعت بود علاج
آن تسخین معده کنند به گلقند و رازیانه و شراب با سنگ و گلنگبین بیاشامند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه
و توابل گرم باشد و تنقیه بحب صبر و حب ایارجه کنند و بعد از تنقیه گوارش مصطگی و اطریفل مقویات معده
تناول کنند و کندر و مصطگی بجاوند و شراب خمر خورند و اگر سبب این مرض کثرت انصباب سودا باشد
بفم معده علامت آن مرقت فم معده و قلت عطش و حشاء ترش بود علاج آن تنقیه بدن کنند
بحب افتیمون و بلغوخ آن و اغذیه چرب خورند و از مولدات سودا اجتناب نمایند و اگر از شدت
خلاء بدن این مرض پیدا شود و علامت آن تقدم اسباب آن مثل حرکت مفرط و هوا گرم و سهر
و غم و مرضهای کثیر التحلیل و در هضم هیچ آفتی نباشد علاج آن تناول اغذیه غلیظه باشد مثل هریسه کله پاچه
گوشت گاو و قلیه جزر و در روزی سه چهار نوبت غذا خورند لیکن اندک اندک باید خورد و بدن را بروغن بنفشه

۱۱۱۱

یا بادام تدهین کنند و اگر جوع بسبب کرم و حیات باشد علامت آن احساس حرکت ایشان بود و سقوط آن احیاناً علاج آن قتل و اخراج کرم باشد چنانکه گفته شود و اگر بسبب اخلاط حامض بلغمی بود که در معده جمع شده باشد علامت آن ترشی دهن و جشاء ترش و بر از رطب بود علاج آن تنقیه معده کنند بقی و گفتند و انیسون و مصطگی و وارچینی خورند و غذا نخود آب با فلفل و کرویا و مصطگی و وارچینی کنند و اگر احیاناً احتیاج باشد بحب صبر و ایارجه اسهال نمایند جوع البقر آن جوع مجموع اعضاء باشد بسیرے معده و آنرا بولیموس گویند سبب آن برودتی مفرط باشد که فم معده را عارض شود و قوت حس و جذب بسبب از وفوت شود و بدن عظیم محتاج بغذا باشد و بیشتر این مرض در زمستان سرد بود و کسے را که در سرمای سخت سفر کند عارض شود علامت آن نحافت بدن و بطلان اشتها و ضعف قوت و وجع معده باشد و احیاناً غشی نیز حادث شود و بلمس فم معده سرد باشد علاج آن شراب با لنگو و شراب گاو زبان و گلقند و رازیانه و انیسون هر کدام که باشد و ثقال تناول کنند و اغذیه نخود آب با کبک و تیهو و دراج خورند و توابل گرم دران کنند و شراب ریحانی و اطریفل و جوارش کمونی و عود و مصطگی مناسب این مرض بود و معده را سک و رامک و نام بکوبند و بر معده طلا کنند و این علت بسبب ضعف معده باشد یا حرارت جمیع بدن نیز حادث شود علامت آن کرب و لهیب و عطش و یبوست طبع بود و چون گرسنه شود و غذا نخورد غشی کند و قوت ساقط شود علاج آن سکنجبین و شراب انار شک و انار و سیب با گلاب تناول کنند و غذا از رشک و تمر هندی و انار دانه و غوره و لیمو خورند و همین که نمود غم اشتهاء غذا پیدا شود چیزی باید خورد تاخیر نباید نمود عطش کاذب تشنگی کاذب اگر بسبب حرارت قلب و ریه باشد علامت کرب و لهیب و احراق صدر بود و استراحت بهوای سرد علاج آن شراب حماض و سیب و لیمو و صندل هر کدام که باشد با عرق گل و بید ساده یا آب سرد بیاشامند و غذا اشربه جویا مرغ یا بزغاله خورند و صندل و گلاب و عرق بید بر سینه طلا کنند و خیارین و کدو ببویند و این قرص نیز مفید بود صفت آن صندلین بزرتخم خیارین و کدو و تخم تورک هر یک نیم درم طباشیر دو درم بکوبند و با لعاب بنگو بسرشند و

ع

سه مثقال ازان تناول کنند با شربت سکنجبین و اگر بسبب حرارت و یبوست معده بود بواسطه تناول چیزهای شور و حریف و حار باشد شیر نباید با فراط یا بواسطه استفراغ مفرط علاج آن سکنجبین با عرق گل و بید بیاشامند با آب انارین یا آب غوره با شیره تخم توزک یا نبات یا شراب بیمو باریاس تناول کنند و آب خیارو کدو و آب تمرهندی نیز مفید بود و غذا حموضات مناسب باشد و اگر بسبب اجتماع اخلاط شور باشد در معده علامت آن باشد که بآب خوردن زائل نشود و اگر صبر کنند و بخورند زائل گردد علاج آن باب ترب و سکنجبین مکرر قی کنند و شراب غوره و مانند آن تناول کنند و غذا از زیر باج خورند و اگر بعد از تشنج مسهل تشنگی غالب شود بواسطه استفراغ بسیار و افراط عمل شراب غوره خورند و آش غوره تناول نمایند و بجام معتدل روند و تدهین بروغن بنفشه کنند و اگر بعد از شراب خمر کهنه واقع شود آب نخ و برف خورند و حموضات بارده مفید بود و اگر از حد بگذرد یک طل آب خیارکدو بیاشامند

سوء الهضم و ضعف الهضم و تخمه سوء الهضم آن باشد که طعام نیک هضم نشود علامت آن تن خشک و حرقت معده و غثیان بود و ضعف هضم آن باشد که دیر بماند اما هضم شود و با این ثقل و تمدد بود و بعد از زمانی دیر خشا کرآید بوی طعام احساس کند و تخمه آن بود که معده و غذا قطعاً تصرف نکند هضم نگرداند سبب این مجموع یا سوء المزاج معده باشد یا اخلاط فاسده که در و جمع شود علاج آن تقویت و تنقیه معده باشد چنانکه گفته شد و اگر بسبب تناول اطعمه کثیره یا الطعمه ردیه باشد تنقیه معده باید کرد بقی و سهال تقویت معده بمقویات که مناسب مزاج بود دو روز بر گرسنگی صبر باید کرد و اگر طبیعت محتبس باشد جوارش شونیز جلی مسهل بنیم مثقال در آب بنگرم حل کرده بخورند و روغن مصطکی و نارد ین بر معده بمالند و اگر تابستان بود در آب سرد نشستن مفید بود هیضه عبارت ازان باشد که طعام در معده بماند و هضم نشود دفاعی گردد و انچه لطیف و طافی باشد بقی دفع شود و انچه غلیظ و رسوب باشد باسهال علاج او آنست که طبیعت را بآب گرم و روغن کنجد مدد کنند تا زود تر پاک شود و چون معده پاک شود دقی و سهال باقی باشد موجب ضعف بود شراب انار غذب یا نعناع شهرستانی و به بانیدرم طباشیر بخورند یا سفوف انار دانه نیم مثقال با قرص طباشیر یک مثقال یا رب به دو مثقال با پوست بیه یک مثقال یک بند با شراب سیب به مثقال بخورند و صندل و کافور و اقاقیه و گل ارمنی و آب مورد بر معده طلا کنند و در مواضع سر و خواب کنند و دوغ را با سنگ یا آهن داغ کرده بیاشامند و بر غذا صبر کنند تا اشتهای صادق باشد

وسماق باکبک خورند اگر سرد مزاج وقت مقتضی بود در آب سرد نشینند قی وتهوع وغثیان تے
حرکتی باشد که از معده حادث شود برای دفع چیزی که در وباشد وتهوع حرکتے باشد بے آنکه چیزے
دفع شود وغثیان تقاضای دفع باشد بی حرکت واسباب هر یک مختلف است چنانکه اگر خلط رجوف
معده باشد قی حادث شود واگر داخل جرم معده باشد تهوع واگر مطعوم رویه باشد غثیان واقع شود
پس اگر خلطے که در معده ریخته است یا داخل جرم معده است صفرا بود علامت آن تلخی دهان والتهاب و
خشکی زبان وتشنگی وقی باشد علاج آن سکنجبین بآب نیمگرم حل کنند وبخورند وقی کنند تا معده پاک
شود وبعد ازان شراب انار باعرق نعناع یا شراب غوره یا ریباس یا گلاب تناول کنند وغذا انار دانه ورشک
وسماق خورند معده را آب سیب وبه وصندل وکافور تضمید کنند سفوف ورق گل طباشیر هر یک درم پیوند
کهربا عود پوست پسته هر یک درمی ونیم سماق زرشک انار دانه هر یک پنجدرم بکوبند وسه مثقال ازان
بشراب سیب ویا به تناول کنند واگر خلطے بلغمی یا سوداوی بود علامت آن تشنگی وشوری یا ترشی دهن
ونفخ یا قراقر بود علاج آن قی کنند بآب ترب وعسل ونمک یا بطبیخ تخم شبت وتخم ترب وعسل واندکی نمک
مدر کنند تا معده پاک شود وبعد ازان گلقند ورازیانه یا زنجبیل پرورده با هلیله پرورده تناول کنند و
لتقویت گوارش عود ومصطگے ودواء المسک حلو کنند واین سفوف ورقی بلغمی مفید بود صفت آن
کندر ومصطگے وسنبل ونیک هر یک پنجدرم عود هفت درم انار دانه پانزده درم قرنفل قاقله جوزبوا سعد نعناع
هر یک چهار درم پوست ترنج فرنجمشک ورق گل هر یک ده درم بکوبند وبا دو چندان ادویه قند بیامیزند
وهفت درم تا ده درم تناول کنند قرصی که قی بلغمی وسوداوی را نافع بود صفت آن پوست پسته ورق
گل هر یک چهار درم عود ومصطگے هر یک سه درم سک پنجدرم بکوبند وبآب سیب بسرشند وقرص سازند
وبکمثقال تناول کنند واگر غثیان بسبب کثرت غذا یا غذیه رديه یا سوء ترکیب اکل حادث شود قی باید کرد
وبعد ازان مقویات تناول کنند قی دم سبب خون که بقی بیرون آید اگر انفجار وانقطاع عرقی باشد فصد باسلیق
کنند وگل ارمنی ومنع عربی ومغبگو وبارتنگ هر یک مثقال مجموع بریان کرده بکوبند وباشراب سیب بسرشند
وبخورند وقرص طباشیر وقرص کهربا هر یک درمی یا رب به تناول کنند واین قرص نیز مفید افتد صفت آن

ق

کند تخم حماض نیز هریک سه درم ورق گل گلنار سماق صندل سفید هریک چهار درم شب یمانی کهربا هریک
درمی بکوبند و با آب سماق یا گلاب بسرشند و یک مثقال ازان باشیره تخم توزک بریان کرده بخورند معده را نصب
واقاقیا و سماق را با گلاب و آب مورد و سرکه تضمید کنند و غذا از شکنبه سماق و انار دانه خورند و اگر تی خون
بسبب ضعف یا سقطه بود که بر سینه واقع شود موضع مالوف را با نشر و مغاث و اقاقیا و گل ارمنی و صبر و مر با آب مورد طلا
کنند و قرص کهربا یک مثقال با شیره تخم توزک بریان کرده بخورند و اگر باقی دلفث خون سعال استسقا بارتنگ
و صمغ عربی هریک درمی بریان کرده با گل ارمنی نیم درم بکوبند و با شراب عناب بخورند و شنیز و بولو و صمغ سوخته
و شاخ گاو و کوهی سوخته اقاقیا گل ارمنی سماق نشاسته تخم توزک خون سیاوشان هریک پنج درم صمغ عربی دو درم
طباشیر دو درم بکوبند و با آب سماق یا آب لسان الحمل بسرشند و سه مثقال با شراب عناب بخورند و از حمام و جماع
و اعراض نفسانی احتراز کنند و اگر بسبب قروح و بثور معده باشد علامت آن و جع سیان شانها با زیر قص و رقت
معده باشد و چون چیزهای شور و ترش خورند وجع زیاده شود علاج او آنست که از خوردنیها و مالحات احتراز کنند و از
اغذیه که زود بشکل یا چه و زرده تخم مرغ خورند و این قرص مفید بود وصفت آن تخم حماض با تنگ هریک سه درم طباشیر بولو
کهربا شاخ گاو کوهی سوخته هریک دو درم نشاسته دکتیرا هریک چهار درم بکوبند و با آب لسان الحمل با لعاب بنگ بسرشند و
قرص سازند شربتی یک مثقال با شد و اگر خون بعضوی دیگر معده ریزد مثل آنکه از دماغ یا از کبد یا از طحال باشد علامتش
آفت آن عضو بود علاج آن عضو باید کرد و اگر خون در معده به بندد علامت آن نافض و عرق سرد و غشی بود علاج او آنست
که تخم شبت و بابونه و پودنه هریک پنج درم بجوشانند با یکدرم نمک بیاشامند و باحب الرشاد دو درم با آب گرم با نفیحه
فرگوش با آب با لنگو یا برنجاسف بیاشامند و با سرگین خرگوش با عسل با آب گرم بیاشامند و قی کنند و اگر قی حرکتی
باشد که از طبقه داخل معده برای دفع مودی شود و این مودی خلطی حار حریف یا طعام حریف باشد علامت آن حرقت معده و قی
صفراوی یا سوداوی بود علاج او آنست که طبیخ شبت و ترب یا آب ترب و عسل بسکنجبین و آب گرم بیاشامند که بقی یا
باسهال دفع شود و بعد از آن شربتی از بنات و عرق گل یا بید با لعاب بنگو و بهدانه و روغن بنفشه و بادام بیاشامند و اگر
قواق بسبب قی باشد این بیشتر صبیان را عارض شود و بعد از تخمه نیز شود علاج آن گلقند یا انیسون یا زبره یا زیانه
خورند و مصطگی بجانیند و گوارش عود و مصطگی تناول کنند و اگر سبب آن کثرت تناول طعام بسیار بود

قواق کهال باشد اسهال
خون سیاه بود و در تیز زبان باشد
و خون سپید زرد بیشتر اوقات
با بحران سیاهی مائل بخلط حیض شود
و زشت بود و در اطباء کبیر
قواق قواق اول
دوم آنست که
واخلیه معده
شست حرکت
تر معده
معده آرکت
۱۲

قی کنند و زیره و نانخواه و انیسون و تخم کرفس و مقشر هر یک پنج درم کوفته باقند بخورند و درین نوع حرکات بدنی مثل باد خفت یا حرکات نفسانی مثل غضب و خجالت مفید بود و بر گرسنگی و تشنگی صبر باید کرد و اگر فواق بعد از قی باسهال بسیار حادث شود بدانکه سبب قی که موجب تشنج معده شود شراب بنفشه و لعاب بنگدانه و بهدانه تناول کنند و غذا شیره جو و یا کدو در روغن خورند و مرغ و نان از آب کدو و بستان افروز و خطمی و کتیرا و موم صافی و روغن بنفشه بسازند و بر معده بمالند و این بهترین انواع فواق بود چنانکه گفته آید و بدانکه فواق مالیخولیائی و فواق از ورم کبد نیز فواق بود و این سبب بزرگی ورم بود که مزاحم قعر معده شود یا بواسطه مشارکتی که میان کبد و معده باشد علاج آن علاج ورم کبد باشد

نقصان و بطلان اشتها اگر سبب سوء المزاج معده باشد علامت آن و علاج آن گفته شد و اگر سبب خلطی مراری یا مالیخولیائی بود که در معده جمع شده باشد علامت آن حرقت معده و حرارت باطوبت دهن و تشنگی بود علاج آن قی باشد و بعد از ان تقویت معده بسکنجبین سفرجلی و به پرورده و شراب سیب و مخلات مثل کبر و لیمو مفید بود و اگر سبب خلطی بلغمی لزج باشد علامت آن قلت تشنگی و میل باشیاء حاده و حریفه بود علاج آن تنقیه معده بقی کنند و گاه قند و انیسون و جوارش عود بخورند و نانخواه و فودنه و رازیانه هر یک پنج درم مصطگی و قرنفل و سنبل هر یک دو درم بکوبند و با هم چندان قند بیامیزند و مثقال تناول کنند و اگر سبب خلطی باشد که در معده متعفن شده باشد علامت آن عفنیان و برازنتن بود علاج آن تنقیه بدن بقی و اسهال بود و بعد از ان تقویت معده و اگر سبب آن باشد که سوء المزاج معده نیز موجب اشتها شود علامت او آنست که اشتها نباشد لیکن چون غذا بخورند هضم شود و چون چیزهای ترش قابض بخورند تمام اشتها پیدا شود علاج آن تفتیح مسالک طحال بود سکنجبین بزوری و زیرباج و آب کامه و کبر و زیتون سبز کرده و محللات و اگر سبب بطلان حس فم معده بود علامت او آنست که احساس تبادل اشیاء حریفه و مالحه کند و او را فواق و غثیان حادث نشود علاج آن گلقند و رازیانه و شراب بنگ تناول کنند یا جلابی از رازیانه و شیر مهک و با بنگ و گلقند بخورند و بعد از نضج بحسب صبر و قوقایا تنقیه کنند و بعد از ان بجوارشات و معجونات حاره و تقویت معده کوشند

باب یازدهم در امراض کبد سوء المزاج که عارض کبد شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و تلخی دهن و خشکی زبان و قلت اشتها و احساس طبیعت و عسرت نبض و حرارت ملمس کبد و مرارت قاروره بود و شاید که بران قی صفراوی و اسهال صفراوی نیز باشد علاج آن جلابی از تخم کاسنی و تمر هندی و اجاص و ترنجبین یا سکنجبین و آب کاسنی

با شیرهٔ تخم خیارین و نبات تناول کنند و شراب صندل و حماض نیز شاید و غذا از رشک یا انار دانه یا فروخ خورند
و آب کاسنی و صندل این برجگر طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد تلیین طبیعت کنند بمطبوخ فواکه یا قرص طباشیر مکمثقال
با سکنجبین ده مثقال و آب کاسنی بست مثقال تناول کنند و اگر علامات صفرا غالب نباشد این مطبوخ بیاشامند
صفت آن سنا مکی بنفشه بلیله زرد ورق گل بلیله کابلی هر یک پنجدرم ترنجبین بست درم و آرد جو بنفشه هر یک سه درم
کافور نیم دانگ بکوبند با آب کشنیز یا کاسنی یا بستان افروز یا تلقلهٔ الحمقا طلا کنند اگر با آن سهاگ بکمثقال و قرص
طباشیر قابض باده مثقال رب به یا سیب بخورند و غذا ارنج و ماش بریان کرده یا رشک یا سماق یا عنبر با دام بریان
کرده بخورند و اگر سوداوی المزاج بارد عارض کبد شود علامت آن سهاگ و قلت عطش و بیاض زبان و تهیج روی و جفاف
و بطوء و نبض و غلظ قاروره بود علاج آن هر بامداد جلابی از رازیانه و رو باه تریاک و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب
با شیرهٔ خسکدانه و کبک و تیهو خورند و این قرص تناول کنند صفت آن سنبل و مصطگی و تخم کرفس و اذخر و انیسون و بادام
تلخ و اهلیله و قسط و مر هر یک دو درم عصارهٔ غافث نیم درم فلفل و زنجبیل هر یکدرمی بکوبند و با آب رازیانه قرص سازند
و مثقال ازان با این ماء الاصول صفت آن پوست بیخ کرفس و رازیانه پانزده درم کاسنی و تخم رازیانه هر یک
سه درم تخم کرفس ده درم انیسون سه درم اذخر غافث حاشا جعده هر یک پنجدرم مصطگی طائفی بست درم در سه رطل آب
بجوشانند تا به طلی و نیم آید باطلی قند بقوام آرند و بست درم تا سی تناول کنند و این قرص نیز مفید بود صفت آن
افسنتین و ریوند هر یک سه درم گل سرخ چهار درم سنبل و اسارون و لک[۵] سنبل هر یک سه درم بکوبند و با آب کرفس
قرص سازند شربتی یکمثقال بود و اسارون را نام بجوشانند و جگر را با آب آن تغلیل کنند و تغلل آن تقصید نمایند با بونه و
اکلیل الملک و قسط بسلیخه کوفته با روغن سوسن طلا کنند و اگر اسهال با فراط بود تخم سپیدان و شاهسفرم و صمغ عربی
هر یک بریان کرده سه درم بگلاب تر کنند و فرو برند و کبک و تیهو بریان کرده بسماق با رشک تر گردانند و
بخورند و اگر سوداوی المزاج رطب بود علامت آن کثرت لعاب و قلت عطش و تهیج روی و جفاف و کثرت خواب و بلادت
حواس و بیاض قاروره و سوداوی الهضم بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و تخم کرفس و تخم مهک و گلقند تناول
کنند و غذا نخود آب با زیرباج یا کبک یا تیهو و زیره و دارچینی خورند و اطریفل کبیر و گلقند و جوارشات گرم
مفید بود قرص مفید خرنوب را زیانه تخم کرفس هر یک سه درم سنبل پنجدرم بکوبند و با آب رازیانه یا کرفس

[۵] لک بالضم دول وصابی صمغ درخت هندی است که از آن سرخی خوشنما گیرند و آن را لاک گویند و این نوع نشستن آن نشست کدورات از آن سبب است

ریشه بند و شقالی باده شقال سکنجبین بزوری بخورند و اگر سوء المزاج یابس بود علامت آن نخافت بدن و قلت دم و تشنگی و یبوست طبع و صلابت نبض و بیاض قاروره باشد علاج آن شیره تخم توزک باشراب نیادفر و خشخاش تناول کنند و غذا کدو و با گوشت بزغاله خورند یا حریره از شیره سبوس و نبات و روغن بادام خورند و هاضمی تازه نیز شاید و موم روغنی از روغن بنفشه و روغن کدو و موم صافی و آب کاسنی و آب توزک ترتیب کنند و بر جگر طلا سازند ضعف کبد یا بسبب سوء المزاج بود علامت آن گفته شد یا بسبب سده باشد که بکبد عارض شود و علامت آن ضعف کبد و قلت اشتها و فساد لون و نخافت بدن و اسهال غسالی شبیه بغسالهٔ لحم و وجع ضلع آخرین از اضلاع ایمن بود و این سده اگر در محدب کبد بود علامت او آنست که بول اندک اندک آید و رقیق بود علاج آن هر بامداد جلابی از تخم کاسنی و پنج مهک و وباء ترتیب کنند سه درم راز یانه یکدرم نبات ده شقال تناول کنند یا تخم کاسنی و کرفس و نانخواه و پوست پنج کاسنی و راز یانه و نبات بحسب مزاج با قرص زرشک یا سکنجبین ساده یا بزوری و غذا زیرباج خورند و از اغذیه غلیظه و طعمه ازجه و حلاوی احتراز کنند و اگر سده در مقعر کبد باشد علامت آن براز رقیق بود علاج آن هر روز جلابی از پنج مهک و تخم راز یانه و کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخود اب و تلبینه طبیعت کنند بدین مطبوخ صفت آن سنا پنجدرم تخم کاسنی سه درم بجوشانند و صافی کنند دو شقال شکر سرخ و پنج شقال مغز خیار شنبر دران حل کرده بیاشامند و بامداد نه و شبیت هر یک سه درم تخم کرفس و سنبل و اسارون هر یکدرمی بکوبند و با سیداب بر جگر بندند و معجون کرم دین صورت نافع بود صفت آن تخم کرفس راز یانه اهلیلهٔ اذخر هر یک ده درم سنبل قسط رواس عصارهٔ غافث سیر بری بادام تلخ هر یک پنجدرم ریوند چینی رب السوس از هر یک سه درم زعفران یکدرم مجموع کوفته و بیخته با شیر و قند یا عسل بسرشند و یک شقال بامداد الاصول تناول کنند اورام کبد ورمی باشد که بر کبد ظاهر شود اگر دموی باشد علامت او تپ و تشنگی و لهیب و حرقت و وجع موضع کبد و ثقل آن و ظهور ورم و سعال و فواق و اختناس بطن و ضیق نفس بود و بباشد که از اختناس بول تیز شود علاج آن اولا فصد کنند و اخراج خون بحسب حاجت و قوت گیرند و هر بامداد جلابی از تخم کاسنی و پوست پنج کاسنی و روباه ترتیب هر یک سه درم نبات و ترنجبین هر یک

ده درم تناول کنند و غذا اکشکاب خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا باین حقنه صفت آن ستا
هفت درم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی هر یک پنجدرم جو یکوفته سبوس و خطمی هر یک کفی خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ
ده درم روغن بنفشه آبکامه هر یک ده درم و اگر درم بر محدب کبد باشد در ادرار بول سعی بلیغ باید نمود و شیره
سته تخم و آب کاسنی و سکنجبین بزوری خورند و این قرص تناول کنند صفت آن تخم کاسنی و تخم خربزه
مقشر تخم کشوث هر یک سته درم طباشیر یک مثقال ریوند نیم درم تمام مغسول دری یک بند در آب کاسنی
بسرشند و مثقالی بخورند و در ابتدا، درم روباه ترنجبین و ورق گل بنفشه و صندلین و ورق کاکنج و لعاب و آب
بستان افروز و گلاب ضماد سازند و چون از ابتدا تجاوز کند استعمال ضمادات نکنند و اگر درم صفراوی بود
علامت آن شدت تب و تشنگی و قلق و سرعت نبض و نار یت قارورہ و قی و اسهال مراری بود علاج
آن هر بامداد جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و ترنجبین تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
یا ملیله بانقوع فواکه یا شیر خشت و ترنجبین و خیارشنبر و غذا اکشکاب با شیره خشخاش خورند و اگر درم بلغمی
بود علامت آن قلت عطش و تب غیر حاده و برار بلغمی و بیاض قارورہ بود و احساس درم کبد اما وجع با فراط
نباشد علاج آن جلابی از روباه ترنجبین و رازیانه و بیخ مهک و بنات تناول کنند و غذا نخود و آب جوشانیده با معدل ادام
خورند و تلیین طبیعت بحقنهای نرم کنند یا باین مطبوخ صفت آن سنا پنجدرم و رازیانه انیسون هر یک
سته درم شکر دو درم بجوشانند و صافی کنند و پنج مثقال معجون خیارشنبر تا هفت مثقال دران حل کنند
و بیاشامند و بعد از تنقیه اطریفل و گلقند و جوارشات مقوی معده تناول کنند و اگر درم سوداوی بود
آن بواسطه سده باشند که میان کبد و طحال واقع شود علامت آن صلابت کبد و تشنگی و خشکی زبان باشد
علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و کرفس و گاوزبان و بنات تناول کنند و شراب گاوزبان و
بالنگو یق کنند و غذا زیرباج خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون کنند با سنا هفت درم و بالنگو بیخ مهک
و تخم کاسنی هر یک سته درم شکر سرخ پانزده درم بجوشانند و صافی کنند و معجون نجاح هفت مثقال دران حل کرده
بیاشامند و غذا نخود و آب و شیره خشکدانه خورند و بعد از تنقیه سکنجبین بزوری و عنصلی و ماء الاصول و قرص از شکنیر
تناول کنند و کبد را بضماد بزرگ و شمع و بیه بط و روغن بنفشه و اکلیل الملک و بابونه و نمام تضمید کنند

دا اگر ورم جگر از ضربه و سقط باشد نخود مقشر و ریوند هر یک سه درم سوسیائی دو درم مورد و غن بنفشه بگداز
و با هم آمیخته طلا کنند و ببیله کبد اگر بعد از ورم حادث شود علامت او آنست که تب دیگر اعراض اشتداد کنند
و مریض به پشت باز نتواند خفت و چون بنفجر شود علامت آن قشعریره و اسهال مده با چیزی شبیه بدردی
بود و مریض را خفقی و راحتی حاصل شود و باشد که مده بقی یا ادرار دفع شود علاج آن پیش از انفجار بمنضجات
تضمید کنند و شیر نر یا بز گرم و مرو زرشک تناول کنند و چون منفجر شود اگر تب نباشد جلابی از روغن کرفس
و رازیانه و انیسون و نبات تناول کنند و اگر تب باشد شیره سه تخم با شراب تخم خیارین و عناب و خشخاش
و نیلوفر تناول کنند لفخ کبد علامت او آنست که ثقل نباشد و وجع مهذب بود و تب و حرارت نبود علاج آن
سکنجبین بزوری و ماء الاصول معجونات حاره تناول کنند و بمنضجات تضمید نمایند سده کبد بسبب
اخلاط لزج و غلیظ حادث شود علامت آن ثقل کبد بود بی آنکه وجع و تب باشد و علامت ورم اگر سده در
محراب باشد بول اندک رقیق بود و اگر در مقعر کبد بود براز رطب باشد علاج انچه در مقعر بود مفتحات
استعمال کنند مثل شراب دنیاری و ریوند و سکنجبین و کاسنی ناشسته را آب بگیرند و با سکنجبین بزوری تناول
کنند علاج انچه در محراب کبد باشد تناول ماء الاصول و سکنجبین بزوری بود و اگر حرارت و تشنگی باشد شیره تخم خرفه
و آب کاسنی با سکنجبین خورند و قرص زرشک نیز مفید بود و غذا از زرشک و زیر باج و انار و سکباج خورند سوء القنیه
و استسقا سوء القنیه از ضعف کبد و فساد مزاج آن حادث شود علامت آن تهیج اطراف و بیاض
لون بود علاج او آنست که تقلیل غذا کنند و از اغذیه غلیظ اجتناب نمایند و زرشک و نخود اب یا
دار چینی و زیر باج خورند و تقویت کبد کنند چنانچه در سوء المزاج گفته شد و اهمال درین باب ننمایند که این
مقدمه استسقا است اما استسقا سه نوع لحمی زقی طبلی اما لحمی آنست که جمیع اعضا برآمده شود و سبب آن ضعف جگر
و برودت مزاج آن بود و این برودت بسبب استفراغ دم بسیار از بواسیر و کثرت حیض یا بسبب شرب آب سرد بود و در عقب
ریاضت یا در حمام یا در فراش گرم یا بسبب ضعف طحال بود که جذب سوداء نتواند کرد و در کبد بماند و مزاج او سرد گرداند
یا بسبب ضعف معده باشد که هضم طعام تمام نتواند کرد کیلوس خام بکبد رود و کبد نیز از نضج آن عاجز شود و اعضا از جذب کند
چون خام باشد جزو بدن نشود و موجب این مرض گردد علامت آن بیاض یا صفرت لون بود و انتفاخ بدن و

بیاض در وقت قارورہ بود و چون آنگشت بر اعضا نهند فرورود و زمانی همچنان گم باشد علاج آن هر روز جلابی
از تخم کاسنی و رازیانه هر یکی دو درم بیخ کاسنی و بیخ رازیانه هر یک سه درم نبات ده درم تناول کنند غذا زیرباج
باکبک و تیهو و کبوتر بچه و بخشک خورند اندک زیره و دارچینی دران کنند و آب بجوشانند که بغایت سرد نشاشد
اندک سیخورند و استحمام با آب شور و آب شبی مفید بود و بر تابه حمام و بر رگ خایبدن و پشت بر آفتاب کرده نشستن نافع بود
و در زمستان مرض در ادرار بول سهلتر باید کرد مثل سکنجبین بزوری و قرص رشک کما در یوس و نیسون و جعده و رازیانه و
تخم کرفس و سنبل و سلیخه و بیخ رازیانه و بیخ کرفس یکی بکوبند و دو درم ازان با سکنجبین بزوری تناول کنند و بوره و زیره
و سعد بکوبند و بر شکم طلا کنند و اگر طبیعت محتبس باشد بمعجون خیارشنبر و حب اره تلیین کنند و اگر این علت از ضعف
و برودت معده باشد قی کنند و گلنگبین و انیسون بخورند و بحب اصطمخیقون تلیین کنند و معجون اکرکم تناول کنند اما
استسقای زقی آنست که مایئه میان صفاق و ثرب یا احشا و ثرب حادث شود و این نوع بدترین استسقا بود علامت آن
ثقل و بزرگ شدن شکم و صقالت پوست آن باشد و شکم مانند خیکی پر آب چون دست بران زنند یا از پهلو
به پهلو گردانند ازان آواز آب شنوند علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و بیخ کاسنی و گلقند
تناول کنند و اگر بآن حرارت مزاج باشد آب کاسنی ناشسته با سکنجبین بزوری خورند و تلیین طبیعت
بمطبوخ هلیله با آب شاهتره و هلیله کوفته باید کرد یا باین حب صفت آن نشنتین و نافت و نیسون و مصطگی و
سقمونیا هر یک درمی کاک مغسول عود بلسان هر یک دو درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و حب سازند دو مثقال
تناول کنند و بوره ارمنی و بیخ سوسن و قرطا ماویزج هر یک سه درم تخم کرفس هفت درم پشکنبه پنجاه درم
آرد جو سگین گاو هر یک شصت مثقال بسایند و با آب رازیانه و با آب کاسنی بسرشند و بر شکم طلا کنند و بعضی
شکم را شق میکنند و آنرا بزل میگویند لیکن عظیم الخطر باشد اما استسقا طبلی آنست که ریاح غلیظ در میان
صفاق و ثرب و امعا واقع شود و سبب آن حرارت کبد باشد و باشد که از برودت و رطوبت معده بود زیرا که
چون معده از هضم تمام عاجز میشود کیلوس خام بجگر رود و جگر بطبخ و هضم آن مشغول شود و ازان باده ریاح و ابخره
بسیار حاصل شود و موجب این مرض گردد علامت آن بزرگ شدن شکم و برآمدن ناف بود و با آن ثقلی نباشد و چون
دست بر شکم بزنند آواز طبل آید علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و انیسون و بیخ مهک و بیخ کاسنی و گلقند

کما در یوس صاحب مخزن گوید که
معرب فرخار یوس یونانی است
و بقول صاحب اختیارات معنی
آن جعدالارض بود و در حصه مخزن
گوید که آن بیخ در خیشت پشت
بیلوند و نیز صاحب مخزن گوید
که کما در یوس بمعنی جعده
و در اصل هر دو استعمال دارد
کرکم زعفران است چون زعفران

تناول کنند و غذا انخود اب یا مغز بادام و فلفل و زیره کرویا و نا نخواه خورند و روغن بابونه و روغن سداب و شبت
بر شکم مالند و ماء الاصول و تخم کرفس کوهی و رازیانه و انیسون و زیره کرمانی و دود قوه فطر اسالیون هریک سه درم
پوست بیخ رازیانه ده درم و بیخ کرفس پنج درم و بیخ مهک ده درم و بیخ اذخر و فتاح اذخر هریک دو درم مویز طائفی
بست درم در چهار رطل آب بجوشانند تا بدو رطل آید پس بادو رطل عسل بقوام آرند و ده درم تا ده مثقال ازان
تناول کنند سفوف تخم کرفس و رازیانه و انیسون و اسارون و قسط و زراوند هریک دو درم زیره کرمانی
سه درم سنبل و حبه هریک دو درم و نیم بکوبند و دو مثقال ازان با ماء الاصول بخورند با آن کوفته را
باد و چندان قند بیامیزند و پنج مثقال تناول کنند و اگر خواهند کر تلیین کنند پنج مثقال معجون خیارشنبر
ده مثقال ازین ماء الاصول در آب گرم حل کرده بیاشامند و چون مرض منحط گردد و نضج ساکن شود بابونه
و تخم شبت و پودینه و اکلیل الملک و مرزنجوش و زیره بکوبند و آب سداب سرشته بر شکم طلا کنند و نوعی از
استسقا طبلی است که آنرا احبن گویند علامت آن انتفاخ و عظم بطن بود بی نتوء ناف و شکم ایشان عظیم
شبیه بشکم آبستنان بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کشوث و کاسنی و رازیانه و روباه تریک و نبات
تناول کنند و تلیین بدین طبیعت بدین مطبوخ کنند صفت آن سنا هفت درم روباه تریک پنجدرم تخم کاسنی
سه درم شکر سرخ و تر بخبین هریک دو درم مغز خیارشنبر پانزده درم آب کاسنی ناشسته پنجاه درم و چیزهای
درشت شکم را بالند و بباید دانست که هرگاه که باستسقا تپ و تشنگی بسیار بود باشیاء حاره معالجه نکنند
و بروباه تریک و تخم کاسنی و بیخ آن اکتفا کنند و بنوشاش بامغز بادام خورند و تلیین بدین طبیعت بدین مطبوخ
کنند صفت آن سنا و هلیله کابلی و آمله و بلیله هریک پنجدرم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هریک سه درم مویز طائفی
پانزده درم آلوکیلی عناب هریک ده عدد سپستان بست عدد مغز خیارشنبر تر بخبین هریک ده درم
و بعد از تنقیه آب کاسنی و سکنجبین ساده بخورند یرقان صفر مقرتی بود فاحش کدر بشره و چشم ظاهر گردد و بسبب
جریان صفرا در زیر پوست و حدوث آن اگر از قبیل بحران باشد علامت آن تلیین طبیعت و تلخی دهن بود و در روزهای
باحری واقع شود علاج آن که سهل تر باشد آب کاسنی بست درم باده درم سکنجبین تناول کنند و غذا از شلک و
مغز بادام خورند و ماهی تازه بسرکه و اگر یرقان از سوداوی المزاج گرم باشد که کبد را حادث شود علامت آن

شدت عطش و سرعت نبض و صبغ قاروره و میل آن بسواد بود و بآن زیدا صفر باشد و رنگ روی
تیره بود و طبیعت محتبس باشد علاج آن جلابی از تخم کاسنی سه درم اجاص ده عدد تمر هندی و ترنجبین و
نبات تناول کنند و غذا جواب خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا نقوع فواکه یا شیر خشت و ترنجبین
یا مطبوخ هلیله زرد کنند و بعد از تنقیه تبرید مزاج کبد باید کرد به شیره تخم توزک و سکنجبین با آب خیار کند و
و با یک مثقال قرص طباشیر نرم و غذا آلوچه و تمر هندی و زرشک و بنوماش و مغز بادام و اسفاناخ
خورند و اگر یرقان بسبب سوء المزاج حار بود که مراره را حادث شود و مره صفرا را بسیار جذب کند و در
غلیان پیدا شود و در بدن منتشر گردد علامت آن شدت عطش و لهیب باشد و این نوع بغتةً
حادث شود و باشد که بسبب حرارت جمیع بدن عارض شود و علامت آن نحافت و خاریدن بدن
و خشکی برازبود و صفرا بقی و برازد فع شود علاج آن هر دو نوع اسهال صفرا و تبرید کبد باشد و اگر
یرقان بسبب ورم کبد حادث شود علاج آن فصد و تلیین طبیعت باشد و اگر بسبب شرب زهر
یا گزیدن حیوانی زهردار باشد یک مثقال قرص طباشیر نرم با آب انارین تناول کنند با مثقالی قرص کافور
با لعاب بنگدانه یا آب خیار کند و بخورند و غذا کشکاب با روغن بادام خورند و جگر را به ورق گل و صندل و
اقاقیا و کشنیز هر یک پنج درم و کافور نیم دانگ با کلاب تضمید کنند و یرقان نیز بسبب سده که میان طحال و
مراره و اسعا حادث شود واقع میگردد و این نوع تابع قولنج باشد اولاً علاج قولنج باید کرد و استعمال
اشیاء حاره کنند و ریوند و غافث هر یک مثقالی فستقین دو مثقال بکوبند و با ده مثقال سکنجبین تناول
کنند و اگر بسبب سده باشد که میان کبد و مراره حادث شود و علامت او آن باشد که براز بتدریج سفید
گردد علاج آن اسهال صفرا باشد و بعد از ان استعمال مفتحات مثل سکنجبین بزوری و آب کاسنی و
تخم کرفس و انیسون و امثال آن باب دوازدهم در امراض طحال سوء المزاج که طحال را
عارض شود اگر حار بود علامت آن شدت تشنگی و التهاب و حرقت موضع طحال باشد و صفرت لون و
کمودت آن و حمرت قاروره و سواد براز و اختلاف نبض و سوء خلق علاج آن فصد سلیم کنند از
جانب چپ و جلاب از تمر هندی و ترنجبین و نبات خورند یا قرص زرشک و سکنجبین بزوری و غذا از شک

یا تمر هندی یا آلوچه یا بنوماش و مغز بادام و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ هلیله زرد و سیاه و ماء الجبن با سکنجبین
بزوری و این قرص نیز سفید افتد صفت آن ریوند یکدرم و نیم زعفران نیمدرم ورق گل پنجدرم طباشیر
سه درم مغز تخم خیار سه درم تخم توزک چهاردرم کافور نیم دانگ تمام کوفته و بیخته با آب کاسنی سرشند مثقالی
با سکنجبین تناول کنند صفت صفوف طباشیر ریوند بیخ مهک سنبل مصطگی غافث هریکدرمی زرشک
چهاردرم بکوبند و یک مثقال تناول کنند انجیر و کبر بسر که نافع بود و تخم ترب و سپندان و شیطرج
هریک سه درم در سرکه بجوشانند و ندی بدان تر کنند و بر طحال نهند و یا ورق گز بکوبند و یا آرد جو و سرکه
طلا کنند نافع بود و اگر تپ و تشنگی مفرط باشد شیرهٔ تخم توزک یا آب کاسنی با آب خیارکدو با سکنجبین تناول
کنند و اگر سوداوی المزاج بارد بود علامت آن سقوط اشتها و عدم تشنگی و کثرت ریق بود علاج آن
جلابی از تخم رازیانه و بیخ آن و انیسون و گلقند تناول کنند با بست مثقال ازین ماء الاصول صفت
آن پوست بیخ رازیانه ده درم بیخ کبر پنجدرم بیخ کرفس بیخ مهک هریک سه درم مویز طائفی دو درم تخم
خیارین پنجدرم تخم کشوث و تخم کاسنی و رازیانه بیخ بمثابت هریک سه درم مجموع در سه رطل آب
بجوشانند تا یک رطل ماند پس صاف کنند و با عسل یا قند بقوام آرند یا آب صافی کرده عسل یا قند بجای
چاشنی نهند و بیاشامند و غذا نخود و اب با شیرهٔ خسکدانه خورند و اگر طبیعت محتبس باشد باین مطبوخ
تلیین کنند صفت آن سنا پنجدرم هلیلهٔ سیاه هفت درم بیخ اذخر غافث تخم کاسنی هریک سه درم
بنفشه سه درم آلوسیاه و عناب هریک ده عدد سپستان بست عدد خیارشنبر پانزده درم تر بسکنجبین و
شکر سرخ هریک ده درم و طحال را به ورق سداب و گز و بیخ کبر و شنه مجموع در سرکه بجوشانند و تنطیل کنند
و اگر سوداوی المزاج یابس بود علامت آن غلظ خون و شدة سیاهی رنگ و صلابت طحال و نحافت و
کمودت بدن و خبث نفس باشد علاج آن جلابی از بیخ کاسنی و بیخ چنگشت و بیخ مهک بنفشه و دوباه تر
و نبات تناول کنند و غذا بنوماش و مغز بادام و کدو یا فروخ خورند و ماهی تازه نیز شاید و اگر سوداوی المزاج
رطب بود علامت آن تراکم بدن و بیاض لسان و کثرت ریق و قلت عطش بود علاج آن سکنجبین زوفی
و ماء الاصول مذکور تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خسکدانه و قلایا متوبله خورند و تلیین بطبیعت کنند

بحب افتیمون وحب ایاره اورام طحال اگر ورم طحال رموی بود علامت آن تب وسرعت و
عطش والتهاب ورم جمع طحال وغلظ وسواد قارورہ بود علاج آن فصد باسلیق کنند وجلاب از
تخم کاسنی وعناب واجاص ونبات تناول کنند وغذا کشکاب باشد تلیین طبیعت کنند
بمطبوخ فواکه وصندل واقاقیا وشیاف مامیثا وکشنیز تر بر طحال طلا کنند واگر ورم صفراوی
بود علامت آن حمی حاده وعطش مفرط وزردی چشم وزبان وقارورہ وبراز بود وباشد که با آن
یرقان نیز باشد علاج آن جلابی از تخم کاسنی وروباه تریک هریک سه درم تمرهندی ونبات
هریک ده درم تناول کنند باب انارین یا نبات وغذا جو باشیرهٔ خشخاش خورند تلیین طبیعت
کنند بقرص طباشیر نرم یک مثقال باسکنجبین ده مثقال وطحال را بصندل وتوزک وکشنیز وورق بید
تضمید کنند واگر اورام بلغمی بود علامت آن قلت عطش وزیادتی حجم طحال وبیاض لون و
قارورہ وقطور نبض علاج آن جلابی از روباه تریک وبیخ مهک وراز یانه ونبات تناول
کنند وغذا نخود واب خورند وتلیین طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سنا هلیله زرد
هریک پنجدرم تربد دو درم تخم کاسنی وراز یانه وکرفس وبیخ بشک وشکوفه کبر وبانگو وگاوزبان
هریک سه درم انجیر بست عدد مویز طائفی پانزده درم شاهتره یکدسته خیارشنبر وترنجبین هریک
ده درم وبعد از تنقیه قرص زرشک باسکنجبین بزوری تناول کنند واگر ورم سوداوی بود
علامت آن نحافت وهزال بدن وصلابت طحال وخروج او از طبع خویش وضیق النفس وسوداوی
وفساد هضم ولین طبیعت وسرعت نبض بود علاج آن فصد باسلیق یا اسلیم کنند وتلیین طبیعت
بحب افتیمون یا مطبوخ آن کنند وغذا زیرباج یا کبک وفروج کنند وبعد از تنقیه سکنجبین بزوری
وقرص کبر خورند صفت آن بیخ بشک وبیخ کبر بار یک ده درم زراوند مدحرج شونیز تخم سپندان
هریک سه درم عنصل هفت درم بکوبند وسه درم اشنه بجوشانند وادویه بدان بسرشند وقرص
سازند ویک مثقال تناول کنند وخردل وبیخ کبر وبورهٔ ارمنی وغافث بکوبند وباسرکه بر طحال
طلا کنند وباخردل بکوبند وباعسل بیامیزند وکاغذی بمقدار درم ببرند وادویه بران بمالند وبر طحال نهند

۵۷
ورم طحال اگر ورم بلغمی بود این
تنبیه طحال نیز گردد بعضلات
وی ملت دعضدبان در چشم
بعضها بشد وباطن چشم
علاج آن جهت تنقیه بیاید
وبعد از تنقیه کار اند از
بعد از آن کبر قرص کبر قرص فوده و
بعد از آن کبر قرص کبر قرص فوده و

واگر ورم طحال تقیح شود و منفجر گردد و بمعده ریزد و بقی و براز دفع شود و دران شیر شتر دهند و مدرات مفید افتد و سعی باید کرد که طبیعت محتبس نباشد نفخ طحال بسبب بروت مزاج طحال و کثرت سودا احداث شود علامت آن تمدد موضع طحال و برآمدگی آن باشد و چون دست برو نهند از زیر دست بلغزد و باشد که با آن قراقر بود علاج آن ماء الاصول و سکنجبین بزوری و آب رازیانه با سکنجبین عنصلی تناول کنند و نمک و سبوس و گاورس گرم کنند و بر موضع طحال نهند سدهٔ طحال حدوث آن بسبب فضلات غلیظ باشد که در رو مجتمع شود علامت آن ثقل طحال بود بی علامت ورم علاج آن جلابی از رازیانه و نانخواه و رو با یک و انیسون و نبات تناول کنند و سکنجبین بزوری و قرص کبر مفید بود تخم کاسنی و کزمازج هر یک پنج درم پنجنگشت دو درم و نیم بکوبند و سه درم ازان با سکنجبین بزوری تناول کنند و باقی معالجات سوداوی المزاج بجا آرند یرقان اسود تغیر لون بدن باشد بسیاهی و سبب آن سده باشد که میان طحال و کبد و معده حادث شود علامت آن ثقل و تمدد طحال و خبث نفس و قلت اشتها و سخافت بدن و لطوء نبض بود و بتدریج حادث شود نه بغتة علاج آن فصد اسلیم کنند از جانب چپ و جلابی از تخم مهک و تخم کاسنی و نبات با گلقند تناول کنند و غذا از زیرباج خورند و بعد از نضج سنا پنج درم پوست بیخ کاسنی سه درم شکرده درم بجوشانند و صافی کنند و پنج مثقال معجون بنفشج دران حل کرده بیاشامند با هلیلهٔ زرد و سیاه و کابلی هر یک سه درم آملیتون یکدرم غاریقون و بسفایج هر یک پنج درم بکوبند و سه درم ازان با طلی ماء الجبن بیاشامند و اگر این مرض بسبب ضعف قوت جاذبه یا ماسکه طحال بود علامت آن قی و اسهال سودا و سقوط اشتها و کدورت عین بود علاج آن هر روز جلابی از انیسون و ورق گل و سکنجبین بزوری تناول کنند و طحال را به ورق گل و فوفل و افسنتین و تقل مصطگی تضمید کنند باب سیزدهم در امراض امعاء و ازان جمله قولنج است و آن مرضی ست که مانع خروج براز شود و با آن وجعی عظیم باشد و وجع قولنج بوجع کلیه مشتبه میشود و فرق بدان کنند که وجع کلیه از یک موضع تجاوز نکند و وجع قولنج از جای خود تجاوز کند و سبب قولنج اگر بلغمی غلیظ باشد که با ثفل مخلوط شود علامت آن شدت وجع و سقوط اشتها و سبوق تخمه بود و پیش از حدوث قولنج بلغم لزج با براز بیرون آمده باشد علاج آن جلابی از بالنگو و رازیانه و انیسون و تخم کرفس و گلنگبین تناول کنند و بجوارش سفرجلی مسهل تلیین کنند یا باین حب صفت آن

ایاره فیقرا و تربد بهر یک درمی شحم حنظل و نمک هندی هر یک دانگی بکوبند و مقل ازرق دو دانگ
بجوشانند و ادویه بدان بسرشند و حب سازند یا باین حقنه استعمال کنند سنا مکی هفت درم انجیره عدد
عناب ده عدد سپستان بست عدد خسک و شبت هر یک ده درم گل بابونه کلیل الملک و سداب هر یک
کفی برگ چغندر دسته و روغن کنجد و آبکامه هر یک ده درم شکر سرخ بست درم بوره نیم درم و اگر قولنج بسبب
ریحی بود که در امعا محتبس شده باشد علامت آن تقدم نفخ و قراقر و تناول اشیاء نفاخ و انتقال وجع بود
علاج آن جلابی از انیسون و نانخواه و رازیانه و کلنگبین تناول کنند و گوارش کمونی و سفرجلی مسهل
بخورند یا تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر یک درمی جند بیدستر دانگی و نیم بکوبند و آب رازیانه حب سازند
و لعق کنند و این اشیاف استعمال کنند خطمی بوره ارمنی هر یک دو درم تخم خنظل و مرمقمونیا نیم درم بکوبند
و با شکر معقود بیامیزند و اشیاف سازند باز هرهٔ گاو دو بوره و شحم حنظل و خطمی هر یک سه درم سکبینج درمی
و نیم مقل یک درم اشیاف سازند با این حقنه استعمال کنند **صفت** آن سنا هفت درم انجیره و
عناب ده عدد سپستان بست عدد سوزنی طائفی پانزده درم خسک و بابونه و شبت و اکلیل الملک
و بنفشه و خطمی و سبوس هر یک هفت درم بجوشانند و صافی کنند و آبکامه و عسل و روغن زیت هر یک ده درم
بوره و نمک هر یک نیم درم بر سر آن کرده استعمال کنند در روغن سداب بر شکم مالند یا ورق سداب و کرنب هر یک ده درم
و تخم کرفس و سداب هر یک پنجدرم در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید و رطلی روغن کنجد بر سر آن کنند و بجوشانند
تا آب برود و روغن بماند آن روغن بر شکم مالند اگر قولنج بسبب ورمی باشد که در موضع امعا واقع شود
علامت آن تپ و وجع شدید و ضربان و عطش و قی مراری و این قولنج بتدریج حادث شود علاج آن
فصد کنند و جلابی از رو باه تریک و تخم کاسنی و ترنجبین تناول کنند با شراب بنفشه و ترنجبین و غذا
نبو ماش و مغز بادام خورند و تلبینه طبیعت باین مطبوخ کنند **صفت** آن سنا پنج درم عناب ده عدد
سپستان بست عدد تخم خطمی پرسیاوشان رو باه تریک هر یک سه درم خیارشنبر و ترنجبین هر یک
پانزده درم یا باین حقنه استعمال کنند **صفت** آن سنا هفت درم بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم
نیکوفته و خطمی و سبوس هر یک کفی ورق سداب و ورق جناری و ورق سلق هر یک دسته خیارشنبر

شکر سرخ تر نجبین هر یک ده مثقال روغن بنفشه ده درم واگر با وجع وحرارت شدید ولذع ونکه باشد
این حقنه مناسب باشد صفت آن عناب ده عدد سپستان بست عدد خطمی سه درم بجوشانند
وصافی کنند وآب خیارکدو وخبازی وشیرهٔ جوو لعاب بنگو هریک پانزده درم روغن بنفشه ده درم باهم
بیامیزند ونیم گرم استعمال کنند واگر قولنج بسبب التواء امعا یا نزول آن بکیس انیشین حادث شود
علامت او آنست که قولنج بعد از حرکتی عنیف یا برجستن یا از بالا بزیر افتادن حادث شود علاج او
آنست که پای علیل را بریسمان بندند وبر بالا کشند وریسمان را تحریک کنند تا امعا بجای خود رود جلابی
از رو باه تربک وبنفشه وراز یانه وبنات بدهند وغذا نخود اب بارو روغن شیرهٔ کنجد باشد واگر با
بجای خود نرود یک درم یا یک مثقال زنبق ناکشته فرو برند وتردد کنند وبمالند تا بیرون آید واگر
قولنج بسبب احتباس ثفل وپیوست آن باشد علامت آن تقدم احتباس وتناول مجففات بود
علاج آن جلابی از شراب بنفشه وتر نجبین هریک دو مثقال تناول کنند وغذا نخود اب چرب با
مرغ فربه خورند یا بنفشه چهار درم وسپستان بست عدد بزرگ وحلبه وحب الرشاد هریک ده درم و
تر نجبین پانزده درم جلاب سازند واگر بسبب حرارت امعا باشد علامت آن شدت عطش و
ودوام التهاب بود علاج آن جلابی از بنفشه ورو باه تربک وتخم کاسنی وتر نجبین وبنات
تناول کنند باآب خیار وکدو وشیرهٔ تخم توزک با تر نجبین وبدین حقنه تلیین کنند صفت آن
بنفشه وبنیلوفر تخم کاسنی وتخم خیارین وبابونه وا کلیل الملک وسبوس جوغیکونته والجلاب وبرسیاوشان
هریک هفت درم عناب ده عدد سپستان بست عدد بجوشانند وصافی کنند ولعاب بنگو ولعاب
بزرگ وروغن بنفشه وخیارشنبر وتر نجبین هریک ده درم باآن ضم کرده استعمال کنند وغذا شیرهٔ
گندم چرب وحسوهای چرب خورند وشکم بروغن بنفشه ولعاب خطمی وکتیرا بمالند ایلاؤس
نوعی از قولنج است وآنچنان باشد که ثفل در امعاء علیا محتبس گردد واز دهن بیرون آید وباآن
ضعف نبض وغشی واضطراب بود علاج او آنست که اولاً فلونیای رومی سه درم بدهند
وچون وجع ساکن شود باآن معاودت نکنند وجوارش سفرجلی مسهل یا جوارش فلافلی

ایلاؤس آنست که ثفل در دهان
نافذ نبود واز راه پیچ
البته برنیاید وقی
ظاهر
وبدین عرض از جهت
بیشتر بشود وانقلاب
وزفر
آنست که
ایلاؤس
بود

یا شهریاران بدهند و این حقنه استعمال کنند صفت آن بابونه شبت تخم کرفس رازیانه جلبه
هر یک ده درم انجیره ده عدد مقل سکبینج جاوشیر هر یک دو درم روغن زیت یا بید انجیره ده درم
شکر سرخ وا بکامه هر یک پانزده درم بوره و نمک هر یک نیم درم و باید که در روز غذا نخورند و اگر توانند
استعمال ریاضت سفید افتد و روغن بابونه و خیری بر شکم بمالند و شراب صرف گرم کنند و
اندک اندک می آشامند و بابونه و شبت و اکلیل الملک و نام و خسک و برگ بید انجیر و فودنه و
رو باه تریاک بجوشانند و دران می نشینند و شیافی از بوره و نمک هندی و سکبینج و شحم الحنظل
ترتیب کنند و بکار دارند مغص وجعی بود که اسعار احادث شود و شکم می پیچد و آن اگر بسبب
ریح باشد علامت آن قراقر و نفخ و تمدد بطن و خروج ریح تسکین حاصل شود علاج آن هر روز جلابی
از انیسون و رازیانه و رو باه تریاک و گلقند تناول کنند یا دو درم گوارش کمون نخورند و اگر
با مغص اسهال باشد علاج آن گفته شود و اگر طبیعت محتبس باشد رازیانه و تخم کرفس و سداب
هر یک سه درم و نانخواه و صعتر هر یک چهار درم و قند مثل مجموع بکوبند و سه درم ازان تناول
کنند و شکم بر روغن گل و بابونه گرم کرده بمالند و اگر بواسطهٔ تناول اطعمهٔ حارهٔ حریفه بود علامت
آن حرقت اسعار و تشنگی و خروج مرهٔ صفرا بود علاج آن آب انارین با نبات بیاشامند
و یا لعاب بنگو و بهدانه بر سر شربتی از نبات بیاشامند یا شیرهٔ تخم توزک و نیم درم طباشیر
ده درم با نبات تناول کنند و اگر مغص بواسطهٔ خلطی مالح باشد علامت آن ثقل و تشنگی بود
و یا برازِ بلغم بیرون آید علاج آن تلیین طبیعت کنند بحقنه های نرم یا باین مطبوخ صفت
آن سنا پنج درم بنفشه بسفایج رازیانه تخم کاسنی رو باه تریاک هر یک سه درم عناب
ده عدد سپستان بست عدد تربد دو درم خیارشنبر پانزده درم تربخبین ده درم شکر سرخ
ده درم و اگر بسبب غلظی لزج باشد که ازاسعا متمکن شود علامت آن قلت عطش و کثرت
براق و وجع از یک موضع منتقل شود علاج آن تلیین طبیعت باشد بحقنه های نرم
که در باب قولنج ذکر یافت و تنقیهٔ معده کنند بقی و گلقند و دارچینی و زعفران و صعتر

دران کنند و بعد از تصفیه جوارش کندر و مصطگی تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خسکدانه خورند و فلفل و
آب سرد کمتر خورند دیدان کرمهای که در امعا متولد شود بسبب طوبتی فضلی باشد که در امعا بماند و
بطول مکث متعفن شود چون حرارت در وی عمل کند تا کرم شود و این کرم اگر دراز بود حیات گویند و در امعا
دقاق متولد شود علامت آن احساس حرکت آن باشد در حالت جوع و پیچیدن شکم و سیلان
لعاب و برهم سائیدن دندان در خواب علاج آن چهار روز پیاپی رطلی شیر بادیه مثقال شکر
تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خسکدانه و صعتر و ازجینی خورند روز پنجم در سنه ترکی و برنج کابلی
وقسط و مرو سنجد و ترمس و تربد هر یک درمی حب النیل نیم درم بکوبند و بر سر شیر ریزند و بیاشامند و
اگر ازان بقیتی بماند و عمل تمام نکند آبکامه ده مثقال با آب گرم بخورند و شحم الحنظل دانگی و نیم تنبیل نیم درم
بکوبند و بر هر گاه و بسر شند و شیان سازند و بردارند و در آخر روز تربد بکشک با شیره نام بخورند و از
تناول اغذیه غلیظ بازداده احتراز کنند و اگر کرم پهن باشد آنرا حب القرع گویند داود را در امعا غلاظ متولد
شود علامت آن صفرت لون بود و خروج آن احیانا هر چند که چیزے خورند سیر نشوند علاج آن
در سنه ترکی برنج کابلی مقشر هر یک مثقالی نمک هندی دانگی و نیم تربد یکدرم شحم حنظل دانگے بکوبند
و بر سر شیر کنند و بیاشامند و از لبنیات و اغذیه لزجه اجتناب نمایند و اگر کرم ضعیف و صغیر باشد
شبیه بکرم پنیر و سر که علامت آن حکهٔ مقعد و غدهٔ ان بود علاج آن حقنه کنند باین دو صفت
آن بابونه اکلیل الملک در سنه برنجاسف هر یک کفی ورق سداب ورق شفتالو هر یک دو درم
و ورق حنظل در دسته بجوشانند و صافی کنند و روغن مغز خسته زرد آلو تلخ و آبکامه هر یک ده درم شحم حنظل
دانگی بر سر آن کنند و بکار دارند و مقعد بروغن استخوان زرد آلو تلخ چرب کنند و اربورهٔ نمک و زهره گاو شحم حنظل
و استخوان زرد آلو تلخ شیافی سازند و بردارند و اگر اطفال را این مرض حادث شود در سنه یک مثقال صبر
سقوطری نیم درم بکوبند و بآب ورق شفتالو بر نان طلا کنند زخیر حرکتی ست از معا مستقیم جهت
دفع فضله با آن تقاضا اندک چیزی دفع شود و باشد که با آن خونے بود و سبب آن اگر خلطے مراری باشد
یا رطوبتے مالحه که بمعا مستقیم ریزد و غدهٔ دهد علامت آن حرقت مقعد باشد و خروج این رطوبت

علاج آن سفوف نشاسته با سفوف گل ارمنی نیجدرم تناول کنند یا گل ارمنی یک مثقال بریان
کرده با شیرهٔ تخم توزک بریان کرده تناول کنند و غذا گاورس بریان کرده با مغز بادام و شیرهٔ خشخاش
خورند و این شیاف استعمال نمایند صفت آن صمغ سوخته گل ارمنی اقاقیا گلنار هر یک سه درم کوفته
بآب لسان الحمل یا آب توزک بسرشند و شیاف سازند و اگر بسبب ثفل خشک باشد که در امعا محتبس شود
و خروج آن دشوار شود موجب زحیر گردد و علامت آن تقدم احتباس و تناول محففات باشد علاج
ان تلیین طبیعت باشد بمرققات مثل بنفشه و خطمی و سپستان و خیارشنبر و اگر بسبب سدها بود که بمقعد رسد
علاج آن تدهین کنند بروغن بابونه در روغن گل گرم کرده و بابونه و شبت و رو باه ترک کلیل الملک
بجوشانند و دران نشینند و بر سر آجر گرم کرده نشستن مفید بود باب چهاردهم در
انواع اسهال اگر اسهال بسبب بحران یا دفع فضله سوداوی بود آن را حبس نباید کرد مگر
بحد افراط رسد و موجب ضعف شود علاج آن پست جوبا قند و گلاب تناول کنند یا پست
جو و سنجد و کنار و کشنیز بریان کرده کوفته با هم بیامیزند و بخورند یا قرص طباشیر پست بارب سیب یا
سفوف انار دانه تناول کنند و غذا از رشک و سماق و غوره و انار دانه خورند و اگر اسهال سبب اخلاط حاری
بود کریمعده و امعا بریزد علامت آن عطش و حرقت و التهاب و تلخی دهان و صفرت برازو لذع مقعد باشد
علاج آن ده مثقال رب به با یک مثقال قرص طباشیر حابس تناول کنند یا نیجدرم گل ارمنی یا
رب سیب یا کشنیز بریان کرده و توت خشک و تخم حماض و خرنوب شامی هر یک شش درم طباشیر سه درم
و انار دانه بریان کرده پنجاه درم نرشک و سماق و پست کنار و سنجد هر یک ده درم بکوبند و با هم بیامیزند
و قدری ازان بخورند و اگر اسهال با فراط بود سعده را گل ارمنی و زیرهٔ کرمانی و صندل و راک و اقاقیا
بآب مورد تضمید کنند و غذا سماق با انار دانه با کباب و تیهو خورند و اگر اسهال بلغمی بود علامت آن
نفخ و قراقر و ثقل و خروج بلغم و براز بی صنع بود علاج آن حب الرشاد یا حرف سه درم بر سر جلابی نیگرم
از نبات بیاشامند تا اخلاط کلی دفع شود و چون دانند که تمام دفع شده است سفوف مقلیا نیم درم
بآب سرد تناول کنند یا صمغ عربی و تخم ریحان هر یک مثقالی بریان کرده بکوبند و بروغن بادام چرب کنند

وفرو برند واگر ساکن نشود این حقنه ممسک استعمال نمایند صفت آن برنج وعدس مقشر هر یک کفی پوست انار مورد بلوط هر یک ده درم مازو وگلنار هر یک پنج درم بجوشانند وصافی کنند وکاغذ سوخته واقاقیا وگل ارمنی هر یک مثقالی بسایند وبر سر آن ریزند واستعمال کنند بدفعات واین قرص بخورند صفت آن سماق چهار درم غرن سیاوشان صمغ عربی بریان کرده گلنار اقاقیا هر یک ده درمی بکوبند وبرب بسرشند ومثقالی بارب سیب تناول کنند واین سفوف نیز مفید بود صفت آن زیرهٔ کرمانی ورسک خیسانیده وانار دانه هر یک پانزده درم دانه مورد وسنبل مصطکی وکرویا وخرنوب هر یک ده درم هیون تخم کرفس هر یک هفت درم بکوبند ودو درم ازان تناول کنند واگر اسهال مسهوا وی بود علامت آن حرقت ولذع معده وخشکی دهان وکثرت عطش تهابی هضم تام وقراقر نفخ بود ورنگ مائل بسبوا باشد علاج آن اول استفیه اسعا باید کرد بحقنه های نرم وبعد ازان که تنقیه تام کرده باشند قرص طباشیر پست وقرص کهربا وسفوف مقلیا ثا وسفوف انار دانه هر کدام که باشد تناول کنند وبنگ وبارتنگ تخم ریحان گل ارمنی وصمغ عربی ونشاسته متساوی بریان کنند وبکوبند وبیخ مثقال ازان بگلاب بخورند واز حموضات وشربتی چهار از کنند ومرغ وکبک گرد انیده خورند وانار دانه کوفته وزرشک نیز شاید واگر اسهال دموی بسبب افتاح عروق اسعا وقاق بود علامت او آنست که اول غائط باخون بیرون آید وبعد ازان خون رقیق یا ریاح وقراقر وزبد خارج شود واگر در اسعا غلاظ بود علامت او آنست که اول غائط باخون بیرون آید وبعد ازان بی خون وبا آن علامت بواسیر نباشد علاج آن اگر علامت غلبهٔ خون باشد بحسب قوت ومزاج ووقت مقتضی باشد فصد کنند وبنگ وبارتنگ وتخم ریحان هر یک مثقالی وصمغ عربی سه مثقال بریان کرده برده غن گل چرب کنند وفرو برند وغذا گاورس مقشر باشیرهٔ مغز بادام خورند وقرص طباشیر پست وقرص کهربا نیز مفید بود وسفوف نشاسته پنج مثقال برده غن گل چرب کرده بخورند واگر این اسهال بسبب سیج بود وسیج آن بگشد کرد بواسطه اغلاط حاده حریفه که باسعا ریزد یا بسبب اسهال سیار اسعا فراشیده شود علامت آن تشنگی وپیچیدن شکم ودوجع اسعا بود علاج آن سفوف نشاسته بارده غن گل تناول کنند یا صمغ عربی ونشاسته بریان کرده هر یک دو مثقال وطباشیر یک مثقال بریان کرده باشیر داغ کرده بیاشامند وغذا گاورس بریان کرده بابرنج بریان کرده وباشیر بز یا چربی گوشت با مغز بادام خورند واین حقنه ممسک استعمال کنند

صفت آن برنج ناشسته جو نیم کوفته و ذرة هریک کفی بریان کنند ولسان الحمل و پوست خشخاش
و گلنار و زرده گل و گل خطمی و ورق مورد بجوشانند و صافی کنند و صمغ عربی و نشاسته بریان کرده
و خون سیاوشان و کهربا هریک درمی بکوبند و زرده تخم مرغ بریان کرده در روغن گل بایه بزحل کنند
و مجموع با هم آمیخته بکار دارند و ذوسنطاریا اسهال کبدی باشد و آن باخون صرف بود و سبب
آن استلاء دم بود یا تفرق اتصال کبد یا بواسطهٔ قطع دست و پای واقع شود یا صدیدی بود
سبب آن احتراق دم باشد یا شبیه بدو دی بود و سبب آن احتراق صفرا باشد یا دبیله که منفجر شود
یا قیحی یا غسالی بود شبیه بغسالهٔ گوشت اما انچه دموی صرف بود اگر تقدم استلاء احتباس خوفی که سیلان آن
معتاد بوده باشد ظاهر بود و با آن علامت سمج و مغص و الم نباشد علاج او آنست که در ابتدا غذا
نخورند و حبس مطلق نیز نکنند مادام که قوت باقی باشد و اگر ضعف با فراط بود حبس کنند و شیرهٔ تخم تورک
بریان کرده و بنگ بریان کرده با شراب صندل یا سیب کنند یا بارتنگ بریان کرده بروغن گل چرب کنند
و فرو برند یا قرص کافور یا قرص کهربا و شراب سیب بخورند و شراب الخیار لعق کنند و غذا جو بریان کرده یا
یا خشخاش بریان کرده بخورند یا انار دانه یا زیرباج یا غوره خورند و کبد را بصندل و گلاب و آب سرد طلا کنند اما
انچه صفراوی بود و صدیدی و دردی علامت او آنست که با برادر مخلط بود و از دفع آن خفقی و رأسی حاصل شود
و بآن پیچیدن شکم نباشد و چون معده خالی باشد بیشتر بود علاج او آنست که حبس کلی نکنند و او دو یه که
تقوی باشد و در و قبضی زیاده نباشد تناول کنند مثل شراب صندل و حماض و زرشک و سیب بدو از قوابض
صرف چیزی استعمال نکنند و معالجات سوء المزاج کبد بجا آرند تا اخلاط بکلی دفع شود و اما انچه قیحی و غسالی بود
دلالت بر انفجار دبیلهٔ کبد کند علاج آن گفته شده است ذرب اسهال معده باشد و سبب آن سستی و تری معده
باشد بواسطه سوء المزاج رطب که عارض شود و علامت آن قلت تشنگی بود طعام در معده تغیری پذیرد و دیر هضم
نکند و با آن قی و برز بلغمی نباشد علاج آن تسخین معده باشد بجوارشات حاره و سفوف مقلیات و جوارش صعتر جلی
قوابض و غذا انار دانه با کبک و تیهو و زیره و کشنیز و دارچینی خورند و اگر بسبب کثرت رطوبت باشد که در معده
جمع شده باشد علامت آن کثرت بزاق و غثیان بود علاج آن تنقیهٔ معده کنند بقی و بعد ازان جوارشات حاوی

ص
قوله از سبب زرعت بسم ربح
آمده بیکانشاء مرده مکاتیل
ذریت الحدة از دانشنامه دوم
بخصوصت مکاتیل سان زرد

معده تناول کنند شل گوارش کند و سفر جلی قابض مفید افتد و اگر بسبب شبره یا قرحه باشد که در معده حادث شود و از غذا استاذی شود و قوت دافعه آن را دفع بکند علامت او آنست که در معده بعد از اکل وجعی حادث شود خصوصاً از اکل حموضات و در بر از صدیدی رقیق باشد و حرارت دهن محسوس شود و باشد که در و نیز شبرات بود علاج آن قرص طباشیر پست و سفوف انار دانه تناول کنند و غذا از شک و انار دانه خورند و اگر بواسطهٔ نزلات بود که از دماغ بمعده ریزد و طبیعت آنرا دفع کند و غذا را نیز مزلق گرداند و این را اسهال دماغی خوانند علامت او آنست که بعد از خواب بیشتر باشد و بعد از ان محتبس شود و با آن علامت نزله و فساد مزاج دماغ باشد علاج آن تنقیه دماغ بود و تبدیل مزاج او و منع نزله بشراب عناب و خشخاش کنند و باقی در نزلگ گفته شد و باید که به پشت باز نخسپند و اگر بسبب ضعف کبد باشد که جذب غذا نتواند کرد علامت آن اسهال سبز و سفید و نهوکت بدن و قلب بهم و زردی دون بود علاج آن تقویت کبد باشد چنانکه گفته شد و اگر بسبب زائل شدن خمل معده باشد و آن بواسطه خلطی اکال یا تناول زهری حاد یا بواسطهٔ اورام واقع شود علامت او آنست که طعام هضم نشده خارج شود و بی لذع وجع و مغص و آنرا نتن رائحه نباشد علاج آن تضمید معده باشد بقوابض مقویه و حرق فروج فربه و حسود و شیرهٔ نان سفید تناول کنند که خمل بروياند و پستهای قابض و مقویات معده خورند زلق امعا اسهال سوی باشد و سبب آن رطوبتی مزلقه باشد که بواسطهٔ آن ثقل در امعا مکث نکنند و بیرون آید علامت آن خروج رطوبات بود و صفرت لون و هزال بدن علاج آن تناول اشیا محتبسه باشد مثل سنجد و کنار و کیلی و سیب و به و سفوف مقلیا نافع بود و سفوف نیز نافع است صفت آن سنبل و مصطگی و سک و عود هر یکدرمی و نیم بلوط بریان کرده هر یک ترش کز مازج را مک تخم خرنوب دانه موبز طائفی طراشیت سماق گلنار هر یک پنجدرم بکوبند مقدار دو درم تناول کنند و اگر بسبب شبره یا قرحه باشد که در امعا حادث شود چون غذا بدو رسد زود دفع کند علامت او آنست که احساس وجع امعا کند و بر از صدیدی تنک باشد علاج آن قرص طباشیر پست با قرص گلنار و یا سیب یا رب به یا تخم ریحان و بار تنگ و مرو زرشک و صمغ عربی هر یکدرمی بریان کرده بگلاب و

۲۴ فرد دوم حرکت
۲۵ فصل سوم در اسهال
۲۶ بکواپهای ۲۷ زلق ال سما

روغن بادام چرب کرده فرو برند و غذا کادرس با برنج بریان کرده با مغز بادام خورند و طباشیر و ورق گل و صمغ عربی
و نشاسته تخم حماض بکوبند و بلعاب بنگ بسرشند و قرص سازند و یک مثقال تناول کنند

باب پانزدهم در امراض کلیه و مثانه سوء مزاج کلیه اگر حار باشد علامت آن حرقت موضع کرده و
کثرت شهوت باه و تشنگی و سرعت نبض مرارت قاروره باشد علاج آن آب انارین یا نبات و تربخبین
با شیره تخم توزک با قرص طباشیر نرم تناول کنند و غذا کشکاب یا بنوماش یا اسفاناخ خورند و شراب خشخاش
و ریباس فغوره لعق کنند و صندل و گلنار و سماق هر یک دو درم کافور دانگی طباشیر تخم حماض کشنیز
گل سرخ گل ارمنی هر یک سه درم تخم کاهو تخم توزک هر یک هفت درم بکوبند و با آب کاهو یا توزک بسرشند
و قرص سازند و مثقالی با آب انار یا شراب غوره یا شیره سه تخم بخورند و صندل و گلاب کلیه طلا کنند و اگر
سوء المزاج بارد بود علامت آن قلت عطش و بیاض و غلظ قاروره و ضعف شهوت باه بود علاج آن
گلقند و زرا زیانه و گوارش کمونی تناول کنند و غذا نخود اب یا کبک و تیهو و کبوتر بچه و فلفل و دارچینی
خورند و روغن فستق و زنبق و خیری بر کلیه طلا کنند و نار جیل و فندق و فستق با شکر خورند و از موضعات
رقاق که باردة اعتراز نمایند و اورام کلیه اگر ورم گرده از مادهٔ صفراوی بود یا دم باشد علامت آن تپ
و تشنگی و التهاب و صداع و بیخوابی و وجع کلیه بود علاج آن فصد بسلیق کنند و جلاب از عناب و تخم کاهو
و روباه ترنجبین و نبات تناول کنند و غذا جو یا شیرهٔ خشخاش با بلعاب بنگ و بهدانه و موضع کلیه را با صندل
و مغاث و شیاف ماشیا و کاسنی و آب روباه تریک تضمید کنند یا آب کاسنی و آب کشنیز و کاهو و روغن بنفشه
و کدو و موم صافی با هم بیامیزند و طلا کنند چون ورم نضج یابد علامت آن استدادهٔ وجع و سکون تپ و زیادتی
ثقل بود آنرا زمان فصلی و کلیل الملک و تخم شبت و حلبه و بنفشه و بزرگ بجوشانند و همچنان گرم بر کلیه نهند
و چون تپ زائل شود و وجع ساکن گردد و ثقل باقی باشد سرگین کبوتر و غبار آسیا دقیق کرسنه با این ضماد
نرم کنند و چون ورم منفجر گردد و مدهٔ ما بول بیرون آید شیرهٔ سه تخم با شراب خشخاش یا شراب عناب و بنفشه
بخورند و اگر خروج مدهٔ متمادی شود مغز سه تخم و کدو و هر یک دو درم خشخاش و نشاسته و صمغ عربی و تخم خباری
هر یک دو درم و کاکنج پنج عدد بکوبند و سه درم از آن باده درم خشخاش تناول کنند و اگر ورم از مادهٔ بلغم

یا سودا بود علامت آن ثقل موضع کلیه و تب و التهاب بی شدت و وجع شبیه بقولنج باشد و فرق بدان کنند که حقنه درین محل مفید نیفتد بلکه زیاده کند بخلاف قولنج **علاج** آن جلابی از تخم مهک و تخم کاسنی و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا بنوماش و مغز بادام باشد و بعد از نضج تلیین کنند بمطبوخ صفت آن سنا پنجدرم تخم کرفس و کاسنی و رازیانه مورق گل و بالنگو و بنفشه و نیلوفر هر یک سه درم تخم مهک چهار درم تربد دو درم موبز طالقی ده درم عناب ده عدد سپستان بست عدد انجیره عدد مغز خیارشنبر پانزده درم تنجبین همچنین باسنا پنجدرم تخم مهک چهار درم بالنگو تخم کاسنی رازیانه هر یک سه درم بجوشانند و صافی کرده پنج مثقال معجون خیارشنبر دران حل کرده بیاشامند و بعد ازان تنقیه شبت و بابونه هر یک چهار درم بزرگ و حلبه هر یک پنجدرم تخم خطمی و خباری هر یک ده درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و ضماد سازند یا مقل در آب گرم حل کنند و یا مغز سماق گاو و پیه بط بمالند **وجع کلیه** اگر از ورم یا سوء المزاج بود علامتش گفته شد و اگر از حصات و قروح بود علامتش گفته شد و اگر از ریح بود علامت آن وجع و تمدد بود و با آن ثقل و علامت حصات نباشد و در حالت خلو معده ساکن شود **علاج** آن مدرات مثل انیسون و نانخواه و زیره تناول کنند و روغن قسط و زنبق در موضع کلیه بمالند **نزال کلیه** گاه باشد که کلیه لاغر شود و پیه او کم گردد بسبب کثرت جماع باستفراغ بسیار علامت آن بیاض و کثرت ادرار و پشت و نخافت بدن و قلت شهوت باه **علاج** آن اغذیه سمنه مثل هریسه و کله باشد و هر روز طلی شعیر مدیش با پانزده مثقال تنجبین بر سر آتش نرم نهند تا غلیظ شود و بخورند و پیه مرغ و بط در طعام کنند و مغز بادام و فستق و فندق و ناریل با شکر تناول کنند و معجون لبوب بخورند و حقنه های مسمنه استعمال کنند و مغز بادام و فندق و فستق و ناریل و بن و چلغوزه و حب فلفل و حب الزلم هر یک سه درم بنجبیل و فلفل نار مشک هر یک درمی بکوبند و با فانیذ بسرشند هر روز سه مثقال تناول کنند **ضعف کلیه** سبب سوء المزاج یا هزال بود یا بسبب اتساع مجاری و تخلخل گوشت و بواسطه کثرت جماع یا استعمال مدرات قویه باصره یابد که بدان رسد **علاج** آن منع سبب بود و تناول اسمنات و شیر میش و شکر و گوارش انار دانه و مویز یا پیه گردد نیز مفید بود و قسب و کهیل و به شیرین مناسب باشد و معجون های و حقنه های که مقوی باه باشد مفید بود حقنه

کله وخصیه میش فربه و پاره دنبه و یک من گندم و یک من نخود و تخم شلغم و ملبون از هر یک چهار درم با آب
در دیگ کنند و در تنور نهند تا مهرا شود و بعد از ان بیالایند و ازین آب بست مثقال و از روغن جوزده
مثقال و از شیر گاو سی مثقال باهم بیامیزند و شبانگاه که بعد از ان برازکرده باشد با آب چقندر و خطمی و
اندک بوره حقنه کنند تا امعا پاک شود و بعد از ان این حقنه استعمال کنند و بران نجسپند سه شب پیاپی
این حقنه کنند که مفید بود اورام مثانه اکثر دموی وصفراوی بود علامت آن شدت وجع وحرقت
مثانه وتب محرقه وتشنگی ولهیب وسواد لسان وانتفاخ زهار او دو باشد که با آن احتباس بول برازباشد
علاج آن فصد باسلیق کنند وجلابی از بنفشه وتخم کاسنی وعناب وشکر وتر بخبین تناول کنند وغذا
کشکاب باشیره بختشناش وشراب بنفشه خورند وبنفشه وخبازی وتخم خطمی وبوست خشخاش بجوشانند و
دران نشینند وبرعانه میریزند وثفل آن برانجا نهند وصندل ورو باه تربک وبنفشه وکاکنج با آب بتان افزود
ضماد کنند واگر حبس بول باشد غیره سه تخم سه درم باده درم نبات بیاشامند یا سه تخم وتخم کدو
وبنفشه هریک پنجدرم تخم توزک سه درم تخم خطمی وخبازی وپرسیاوشان هریک دو درم بکوبند وچهار درم
ازان با شراب بنفشه وخشخاش تناول کنند ودرق کنجد نیز بکوبند یا کنجد مقشر با شیر سحق کنند وضماد سازند
وچون ورم نضج یابد وتنقیح شود شراب بنفشه با لعاب بنگو بخورند وغذا بنو ماش ومغز بادام وبنفشه وخطمی
وخبازی وپرسیاوشان وانکلیل الملک وحلبه وبزرگ وتخم شبت بجوشانند ودران نشینند وجع مثانه
بسبب قروح یا حصات بود وآن گفته شود یا بسبب سوء مزاج گرم که اورا عارض شود علامت آن وجع و
لهیب موضع مثانه وتشنگی بود علاج آن شیره تخم توزک یا آب خیارکدو یا نبات تناول کنند وروغن بنفشه
دران بمالند ودر جلیل چکانند واگر سوء مزاج بارد بود علامتش آنست که بعد از تناول اطعمه واشربه
بارده ویا ملاقات سرما حادث شود علاج آن جلابی از انیسون وناخواه وبیخ مهک ونبات
تناول کنند ونخود اب یا شیره خشکدانه وزیره وفلفل ودارچینی خورند وبروغن نرگس وزنبق وقسط
تضمید عانه وتقطیر باجلیل کنند واگر وجع بسبب ریح بود علامت آن تمدد بود وبا آن ثقل نباشد
علاج آن ماء الاصول بار وغن بید انجیر تناول کنند ومثانه را بسداب وپودنه وشبت وروغنهای

فائده شاید که بسبب بطرح شکل بیضی زردی سرا خود بیرون فرو رفته و دسته دو طبقه پست طبقه بالا مقعر پست طبقه زیرین محدب است بحرکت حاصل از ضربه اول تا دوم فرو رفته بحرکت آید طبقه خارجه صفاق است بحفظ تاکید طبقه باطنیه بسبب استعمال در تخلیه گاه پاره گردد و مثانه بیرون آید گاه ازانست بسوی تبلکه بعوری برآمده بول از دین عضو مثانه در رودان

گرم تصعید کنند قروح کلیه و مثانه سبب آن تفرق اتصال یا خلط اکال یا انفجار دبیله بود علامت آن وجع و خروج دم و مده و نتن بول باشد و از بول قشور بیرون آید و فرق میان قرحه کلیه و قرحه مثانه بموضع وجع کنند و در قرحه کلیه سلس البول باشد و در قرحه مثانه عسر البول و قشوریکه از کلیه برآید سرخ بود و از مثانه سفید باشد علاج آن هر بامداد یکمثقال قرص کافیج باده مثقال شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا بنوماش و نخود و مغز بادام خورند و اگر مده بسیار بود ماء العسل یا مرو زرشک تناول کنند و اگر طبیعت محتبس باشد جلابی از رو باه ترتیب و لبلاب هر یک پنجدرم بنفشه چهار درم تربخبین ده درم و مغز خیارشنبر پانزده درم بیاشامند و نشاسته چهار درم کتیرا صمغ عربی بزرگ هر یک دو درم گل ارمنی یک درم بکوبند و یک مثقال تا دو درم از ان باده مثقال شراب خشخاش بخورند و یا حب صنوبر بست عدد تخم خیار دو درم نشاسته یک مثقال سنبل و کرفس هر یک سه درم بکوبند و دو درم از ان تناول کنند و در قرحه مثانه شیاف ابهیض بسایند و در اهلیل چکانند و از اطعمه حریفه و از جماع احتراز کنند جرب کلیه و مثانه علامت آن حرقت بول و رسوب نخالی و حکه شدید و وجع موضع کلیه یا مثانه بود علاج آن جلابی از شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند یا عناب ده عدد بنفشه پنجدرم بنات ده درم بکوبند و با لعاب بنگو و بهدانه بیاشامند و غذا بنوماش و مغز بادام یا حریره از شیره سبوس و بنات و روغن بادام خورند و در جرب کلیه قی و فصد و اسهال طبیعت مفید باشد و در جرب مثانه بلعاب بهدانه و شیر زنان و روغن بادام حقنه مثانه کنند حرقت مثانه اگر بسبب مده لاذع یا قروح بود گفته شد و اگر بسبب حدت بول بود علامت آن حرارت مزاج و ناریت قاروره و تشنگی باشد علاج آن شراب بنفشه با شراب خشخاش یا شیره تخم توزک و شیره سه تخم تناول کنند و غذا جواب با روغن بادام یا بنوماش با روغن بنفشه و مغز بادام خورند صفت سفوف مغز تخم کدو و سه تخم هر یک سه درم تخم خطمی و خبازی هر یک چهار درم و بادام هفت درم کتیرا یک درم بکوبند و سه درم از ان با آب خیارکدو یا شیره تخم توزک تناول کنند و شیر زنان و روغن بنفشه و لعاب خطمی و شیاف ماهیتا در اهلیل چکانند حصات در مثانه

که در کلیه و مثانه تولد کند بسبب خلطی لزج بود که حرارت غریبه رطوبت آن را تنشف کند و بمرور زمان متحجر گردد و اگر ماده بسیار بود و در غایت لزوجت حصات متولد شود و الا رمل تولد کند و حصات کلیه اکثر سمین را حادث شود و حصات مثانه نحیف را علامت حصات و حج موضع کلیه و مثانه و ثقل و تمدد و عسر بول و بیاض و رقت آن باشد و علامت رمل ثقل و تمدد و صفای بول و خروج رمل و سوزش بول و رملی که از کلیه آید سرخ بود و انچه از مثانه آید سفید یا زرد باشد علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و رازیانه و بیخ مهک و نبات تناول کنند یا شیره سه تخم یا نبات خورند یا رازیانه و انیسون بجوشانند و باده درم شیره سه تخم و ده درم نبات بخورند و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و کبک و تیهو خورند و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و شبانگاه غذا نخورند و استعمال ریاضت معتدل و احیانا قی کردن مفید بود از میوهای انگور و خربزه شیرین شاید خوردن و اگر بدین تدبیرها زائل نشود بدین مطبوخ تلیین کنند صفت آن سنا و جعده و خشک و هیاهو هاشا از هر یک پنجدرم تخم خطمی و کرفس و خبازی و رازیانه از هر یک سه درم تخم کاسنی و بنفشه و بیخ مهک هر یک چهار درم عناب ده عدد و سپستان بست عدد انجیر پانزده عدد و پرسیاوشان پنجدرم ترنجبین و خیارشنبر هر یک ده درم و قطن را بروغن شبت و بابونه و خشک بمالند و روغن زیت و روغن خشک در حلیل چکانند و بابونه و حلبه و شبت و خشک و کلیل الملک و مرزنجوش و خشکدانه و کرفس و پرسیاوشان و خطمی و بنفشه بجوشانند و دران نشینند اگر علت مستحکم باشد ادویه که مفتت حصات باشد استعمال کنند ادویه مفتت بیخ کاکنج ده درم خنطیانا جندبیدستر زنجبیل از فلفل عقارب سوخته هر یک سه درم بکوبند و بعسل بسرشند و بعد از شش ماه دانگی یا دو دانگ بخورند و اگر حرارت مزاج باشد این دو ادویه مفتت آن سه تخم و خشخاش هر یک ده درم تخم شلغم پنجدرم تخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک سه درم بکوبند و سه درم از ان با سکنجبین ساده یا بزوری تناول کنند یا معجون حجر الیهود یک مثقال با شیره سه تخم تناول کنند و موضع را بروغن بابونه و خشک و روغن عقرب بمالند صفت روغن عقرب بیخ کبر و بیخ کرفس و رازیانه و زراوند مدحرج و سعد و سلیخه هر یک ده درم نیکوفته کنند و با روغن کنجد در ظرفی کرده بست روز در آفتاب نهند یا با تش نرم بجوشانند پس صافی کنند و ده عدد عقرب زنده بگیرند و دران اندازند و بست روز دیگر بگذارند پس در شیشه کنند و نگاهدارند و اگر حصات در یک موضع باشد و قطعا فرو نیاید جلابی از تخم کرفس و انیسون و رازیانه و تخم کدو

ونبات تناول کنند وفطر اسالیون وفلفل سفید وسیاه هریک سه درم زنجبیل سنبل وسلیخه ودارچینی وجعده
اسارون هریک چهار درم جنبد بیدستر وفقاح از خرجب بلسان هریک دو درم بکوبند وبعسل سرشند
ویک درم تناول کنند واز ادویه معینه عقرب وفنافس خشک کرده وزجاج مسحوق واسقولوقندریون
که نوعی از پیاز دشتی ست دنجشکی هست که آنرا یونانیان اطاغولیدیطوس گویند آن مرغیست که دنبال
دراز دارد وچون نشسته باشد آنرا بر زمین میزند وآنرا قاصک وابوالوصل وابولفضل وصفر اغون
نیز گویند وآنرا بخته وخام میخورند درین مرض مفید است گویند اگر میش که آنرا چار سال بود در ازمان
که انگور رنگ میگیرد بکشند اول خون او وآخر آنرا بگذارند که ریخته شود درمیانه آن نگاهدارند تا منجمد گردد وپس
در آفتاب نهند تا خشک شود آنرا از غبار نگاهدارند وسحق کنند وقدری ازان باب ترب با آب کرفس
بیاشامند مفید بود واگر حصات در مجری قضیب بود وبیرون نیاید بباید شگافت ودر حصات مثانه
ادویه قویه استعمال نمایند ودر رمل احتیاج بادویه قویه نباشد جمود دم در مثانه اگر در مثانه خون
بسته شود علامت آن کرب وغشی وبیرودت اطراف بود ونبض ونفس متواتر بود علاج آن سکنجبین عنصلی
وزهره سلحفات تناول کنند وجاورس خشک کرده وپنیر مایه خرگوش نیز مفید بود وچوب گز وچوب انجیر ویا سپرج
ونخود وسداب بجوشانند وآب آن در احلیل چکانند نافع بود احتباس وعسر البول اگر بسبب ورم حصات بود
علاج آن گفته شد واگر بسبب خلطی لزج باشد که در مجاری بول حادث شود علامت آن تقدم تناول اطعمه غلیظه
لزجه ثقیل موضع بود ویا بول اخلاط خام بیرون آید علاج آن جلابی از نیسون وتخم کاسنی وتخم کرفس ونبات تناول
کنند یا ازیانه وتخم کرفس ونیسون وماش نهدی ونانخواه هریک پنجدرم بکوبند وسه درم ازان تناول کنند وتدهین
قطن وسنانه بروغن بابونه وخیری کنند گاه باشد که عسر البول بسبب صفرا رقیق باشد که در مجاری بول فرود آید
علامت آن حرقت مجاری بول وصفرت بول باشد علاج آن لعاب بنگ دانه درم وروغن بنفشه پنجدرم بر سر ترمه
از نبات بیاشامند واز مدرات احتراز نمایند وغذا بنوماش یا اسفاناخ وروغن بادام یا خربزه از شیر وسپوس ونبات
وروغن بنفشه خورند واگر بسبب احتقان بول عسر البول حادث شود وخربزه شیرین وتخم خربزه ومغز فندق وفستق
باشکر تناول کنند وشیره تخم توزک وسه تخم ومدرات غیر قویه استعمال نمایند سلس البول آن باشد که بول بی ارادت

۵۱ نیسون معروف بالفارسیه خربزه دشتی
۵۲ تذکره الاولی والاخری
۵۳ محمود یکجین نامند ۱۲
۵۴ بیش بچه گوسفند که هنوز نزاکیده باشد ۱۲
۵۵ سلس البول بفتح اول وکسر ثالث ۱۲

بیرون آید علاج آن هر بامداد یک مثقال گوارش کند ربا اطریفل کبیر تناول کنند و اغذیه و قلایا که دران
توابل باشد خورند و کندر و سعد و خولنجان وزیره کرمانی و شاه بلوط و حب الآس و شهدانج مساوی بکوبند و مثقالی ازان
بر سر غذا کنند و حب الآس و هلیله کابلی و بلیله آمله هر یک سه درم سعد پنجدرم و بلوط در سرکه خیسانند چهار درم بکوبند
و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و اگر مزمن شود معجون کلکلانج مفید باشد و از آب سرد احتراز باید کرد و
کسیکه بول در فراش کند فودنه و خرول و حب ارشاد هر یک سه درم کندر یکدرم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند
و از فواکه خصوصاً خربزه و خیار کدو احتراز کنند و جنجره خروس بسوزانند و بسایند و دانگی تا دو دانگ با شراب
بخورند و کندر و بلوط هر یک ده درم و سعد و خون سیاوشان و قرفه و خولنجان و وج و رسن هر یک پنجدرم بکوبند
و بعسل بسرشند و قرص سازند و سه درم ازان تناول کنند و اگر شهدانه را بریان کنند و بکوبند و بعسل بریزند احیاناً
خورند مفید بود ذیابیطس بلغت یونانی دولاب باشد و آنچنان باشد که دائما تشنه بود و چون آب
بیاشامند باندک زمانی بی تاخیری دفع شود و سبب آن ضعف کلیه با اتساع مجاری او بود یا حرارت قوی باشد
که جذب رطوبات از کبد کند و چون ضعف شود قوت امساک و حمل آنش نبود و لابزال جذب کند و دفع کند و
چون این مرض مزمن شود کبد ضعیف گردد و بدق انجامد علامت آن تشنگی و عدم تپ و بول رقیق و سفید دائم
بی حرقت بود علاج آن قرص طباشیر و قرص کافور با رب سیب و به و زرشک و ریباس تناول کنند
و نمذ از رشک و غوره و انار دانه خورند قطن را بصندل و گلاب آب کاسنی طلا کنند و سه بیضه در سرکه
یکشب خیسانیده بخورند نافع بود و گاه باشد که ذیابیطس سبب برودت کلیه حادث شود علامت آن
عدم علامات حرارت بود اما تشنگی باشد علاج آن تنقیه بدن باشد بقی و حقنه های نرم و تناول شربت بنفشه
و معاجین هادیه و تدهین قطن بروغن گرم تقطیر بول حالتی باشد میان عسر و استرسال و سبب آن اگر
اختلاط بول باشد باخلاط حادیه علامت آن صفرت بول و حرقت آن و علامت غلبه مره بود علاج آن
شیره تخم خیارین یا شیره تخم توزک با نبات تناول کنند با لعاب بنگو و بهدانه ده درم و روغن بادام نیجدرم
یا شربتی از نبات و عرق بید مشک بیاشامند و غذا ابنوماش و مغز بادام با کدو یا فروج خورند و مغز
تخم کدو و سه تخم و خبازی و خطمی هر یک سه درم و مغز بادام یکدرم و صمغ عربی و آلو و کتیرا هر یک دو درم

کلکلانج نام معجون بسیار مرکب
که در قرابادین مذکورست ۱۲
قرذیابیطس باشد که
استسقای گراب را چنان باشد که
بعد از آن براه بول بیرون آید
و در اواخر ک زمان ۱ یا ۲ روز
بعین فرق می کنند در دو
و سلسل البول این علت را
چند نام دیگرست چنانکه ذیق
الکلیه و سلس البول و دوالیه
و دوالبیه و استسقاء الکلیه

بکوبند و سه درم ازان با شیره تخم توزک یا آب خیارکده و تناول کنند و اگر این مرض بسبب ضعف ماسکه باشد
علامت او آنست که بول اندک اندک آید و او را حرقت و صبغ نباشد علاج آن بطریق فعل کنند و غذا نخود اب
با شیره خشکدانه خورند و با بخیر و جوز و مویز طائفی تنقل کنند و حب الرشاد و خردل و کندر هر یک پنجدرم مغز جوز
ده درم سعد سه درم بکوبند و بعسل سرشند و یکمثقال بخورند بول الدم اگر بسبب انتفاخ عرق بود اندک
اندک آید و اگر بسبب انشقاق عرقی بود بغتة بسیار آید و خون صرف تازه بود و بسبب ضربه یا تناول ادویه
حریفه باسمیه نیز حادث شود علاج آن فصد باسلیق کنند و قرص کهربا و گل ارمنی و صمغ عربی هر یک یکمثقال
با شراب سیب تناول کنند یا بنگ و صمغ عربی و بارتنگ و تخم ریحان هر یک یکمثقالی بریان کرده بروغن بادام حریف کنند
و فرو برند و غذا نبو باش و مغز بادام بریان کرده با فروج خورند و از تناول الطعمه حریفه و از ترشی و شیرینی اجتناب
نمایند و از حمام و حرکات عنیفه و رکوب و مشی سریع احتراز کنند و نشاسته و کیتیرا و صمغ عربی و گلنار و تخم توزک
هر یک ده درم شاخ گاو کوهی سوخته پنجدرم بکوبند و با آب سماق بسرشند و قرص سازند و مثقالی تناول
کنند یا گلنار و بسد و گل ارمنی و گل قبرسی هر یک سه درم و کهربا یکدرم و نیم تخم خباری و تخم توزک و کیتیرا
و نشاسته هر یک چهار درم بکوبند و با آب لسان الحمل تناول کنند و اگر بسبب تاکل عرقی باشد
علامت آن وجع شدید بود و بول اندک اندک آید و بآن تپی باشد علاج آن همچو علاج قرحه کلیه و مثانه

بود باب شانزدهم در امراض اعضای تناسل و رم انثیین اگر ورم حار باشد دمعی یا صفراوی
و علامت آن تپ و حمرت لون و التهاب و تشنگی و صفرت قاروره باشد علاج آن فصد باسلیق کنند
و جلابی از عناب و اجاص هر یک ده عدد نبات و تربنجبین هر یک ده درم تناول کنند و غذا جو آب با نبو و مغز
بادام خورند و آرد جو و عدس و باقلا و آب کشنیز و روباه ترب و کاسنی و طلب بروم نهند و ضرقه
سبز که و گلاب تر کنند و بران نهند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند و با شراب بنفشه و تربنجبین و مغز
خیارشنبر هر یک ده مثقال و چون مرض منحط شود با بونه و اکلیل الملک و تخم شبت بکوبند و با سفیدهٔ تخم مرغ
ضماد کنند و اگر ورم بلغمی بود علامت آن بیاض قاروره و بیاض لون و رم و رخاوت آن بود علاج
آن جلابی از زرازیانه و بیخ مهک و گلنگبین یا گلقند تناول کنند و تلیین طبیعت کنند بمطبوخ که در رو

قرار دادن شیرین و ترش بسیار
سبب بدست آوردن خوشی بسیار
فعلهای ورم و علاج آن و علاج
دارد و ورم و شناختن آن
بدو تحصیل و منشاء ورم
بسیار
حصر
بسیار
بسیار
بسیار

تربد و انیسون باشد و یا قی کنند بطبیخ شبت و بیخ مهک و تخم خربزه و ترب با قدری عسل و گلاب و زیره
و آرد باقلا و کندر و روغن زیت با حلبه و شبت و اکلیل الملک و آرد باقلا و روغن بابونه ضماد سازند و اگر ورم
سودا وی باشد علامت آن صلابت و کمودت ورم و بیاض قاروره و عدم وجع بود علاج آن جلابی از
بالنگو و رازیانه و بیخ مهک و گلقند تناول کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و حب آن و نخود و شبت
و اکلیل الملک و بابونه بکوبند و با آب کرنب ضماد سازند و پیه مرغ و بط و مغز ساق گاو و روغن زیت و
شقل باهم بگدازند و دران بمالند عظم و صغر انیشین گاه باشد که خصیه بزرگ شود نه بواسطهٔ ورم و
نفخ بلکه فربه شود چنانکه پستان بزرگ شوند علاج آن بادویه کنند که در پستان استعمال نمایند تا بزرگ نشوند
مثل گل ارمنی و سرکه و بزر البنج و شوکران و خردهٔ اسرب و آب شنیز و خردهٔ سنگ آسیا و سنگ آهنگر و اگر
خصیه کوچک شود و بر بالا جهد علاج آن مداومت حمام و آب بنگ و استعمال دهان مر ادویه مسخنه باشد
اورام قضیب علاج آن همچون علاج ورم انیشین باشد و انچه مخصوص بدو باشد ورم حار عدس و گلنار
و ورق گل و پوست انار و روغن گل ضماد سازند و در ورم بارد بابونه و اکلیل الملک و نام خطمی و دانهٔ خرما
و روغن بابونه قروح خصیه و قضیب انچه طری باشد صبر و مر دار سنگ و توتیا و شاذنه و گلنار و سوخته
و اقلیمیا و شیشه بر هم و ضماد و ذرور بکار دارند و انچه کهنه باشد کندر و کاغذ سوخته و پوست چوب سرو
سوخته و مر استعمال کنند و اگر ستاکل شود فلد فیون و ادویهٔ اکالهٔ نسند انچه متعفن بود زائل شود و بعد ازان
مرهمهای ملتحمه نهند حکه خصیه و قضیب سبب مادهٔ حادهٔ باشد که بدان حوالی ریزد و بواسطهٔ
عرق نیز باشد علاج او آنست که اعضا را با آب گرم بشویند و سفیدهٔ تخم مرغ و روغن گل طلا کنند یا سرکه
و گلاب و آب کرفس و بابونه طلا کنند و اگر ساکن نشود در سال علق و ادویهٔ چرب استعمال کنند و بفصد و اسهال
تنقیه کنند سدهٔ مجری قضیب اگر بسبب بثره باشد که در مجاری آن حادث شود علامت آن
حرقت و عسر خروج بول علاج آن فصد باسلیق کنند و شیرهٔ تخم توزک با بنات خورند و شیاف انیسون
و روغن گل در احلیل چکانند و اگر بسبب خلطی غلیظ باشد که در مجری بماند علامت آن عسر البول باشد و
حرقت و وجع نباشد و با بول اخلاط غلیظ بیرون آید علاج آن تناول ادرات باشد اعوعاج قضیب سبب

۵۱ قوله در بالا جهد یا بر تنهای ایک
بعضو از کیسه و دیگر کاغذ زیاده
و باشد که از غایت ارتفاع بسل
بران نمایند و انظار بر تمام صفات
عضو در این صورت صعب ولی
تنقیح مسده و وجع بهنگام خروج
بول عارض میگردد و از اخر حرکات
مفرد میشود و مخصوص این عارض
بحسب قلت ارتفاع است
و سبب این علت استسقای
بود است ۱۲ خصیه

۵۲ پایک قضیب

تشنجی بود که عضلات او را حادث شود علاج آن ترک ریاضت بود و تناول اغذیهٔ جید الکیموس و استعمال
نطولات و ادهان که در تشنج مستعمل است و از پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو و موم و کثیرا و لعاب خطمی را تنیج و روغن بنفشه
موم روغن سازند و دران میمالند نقصان باه اگر بسبب سرد آلت باشد علاج آن هر روز جلابی زرد
و گلقند تناول کنند و غذا نخود و اب شیرهٔ خسکدانه خورند و بجب صبر و ایارجه تنقیه کنند و روغن قسط و خیری و زنبق
در عضو بمالند و اگر بسبب تقدم استفراغ و تحلیل مفرط بود هر روز شربتی از نبات و عرق گل گاو زبان و تودری
مرخ و سفید و غذا نخود و اب بگوشت بره و کبک و تیهو و هر پسیه از گوشت بره و بط بخورند و حلوای از قند و نشاسته
تناول کنند و اگر بسبب ضعف بدن باشد علامت آن نحافت بدن و رقت منی بود علاج آن شراب
سیب گاو زبان و عرق گل سیب تناول کنند و گوشت بره و مرغ و کبک و قلیه کدو و شلغم و پیاز با توابل
تناول کنند و حمام معتدل و ریاضت معتدله و شراب ریحانی مفید بود و ترک جماع و ریاضت قویه کنند
و اگر بسبب قلت منی باشد علامت آن نحافت و یبوست بدن و قلت منی بود علاج آن هر پسیه از گوشتهای
فربه و نار جیل و شکر و قلایا و حلاوی از نشاسته و مغز بادام و فندق و پسته و برقلیطا از مغز بادام و
جوز تناول کنند و معجون لبوب و معجون فلاسفه خورند و این معجون نیز مفید بود و صمغ عربی و قنفور و نعناع و
خصیة الثعلب هر یک سه درم شقاقل مغز پنبه دانه با قلا هر یک هفت درم تخم گزر و تخم شلغم و ترب و هلیون
هر یک پنج درم تخم پیازده درم بکوبند و بعسل بسرشند و دو درم ازان تناول کنند و اگر بسبب برودت آلات
منی باشد علامت آن برودت مزاج باشد در حالت خروج علاج آن گلقند و گلنگبین و شراب بالنگو و ترنجبین
مربی و شقاقل مربی و گزر مربی تناول کنند و غذا نخود اب با انیسون و کرویا و زعفران و دارچینی خورند و این معجون
تناول کنند و صمغ عربی و تخم جرجیر شلغم و تودری مرخ و سفید هر یک پنج درم فاغل سه درم شقاقل چهار درم
مغز کنجشک دو درم بکوبند و بعسل بسرشند و دو درم تا دو مثقال تناول کنند و اگر بسبب حرارت آلات منی
باشد علامت آن سرعت انزال و غلظ منی بود علاج آن شیرهٔ تخم توزک و سکنجبین و شراب لیمو و صندل
تناول کنند و روغ گاو شیرین نیز مفید بود و غذا از رشک و لیمو و انار دانه و غوره خورند و اگر بسبب رطوبت
آلات منی باشد علامت آن رقت منی و بیاض و غلظ قاروره باشد علاج آن جلابی از تخم کدو و تخم شلغم

هر یک سه درم گلنگبین ده درم تناول کنند وغذا قلایا متوابا بخورند وفلفل ودارفلفل وزنجبیل هر یک سه درم بیخ مک
پنجدرم تخم بیازه ولیمون هر یک چهاردرم نخود سفیده ده درم کبد مقشر هفتدرم بکوبند وبعسل سرشند مثقالی بخورند
یاجب الزلم وحب فلفل وتخم شلغم هر یک سه درم بکوبند وبعسل سرشند ومثقالی تناول کنند واگر ضعف باه بسبب آن باشد
که مدتی ترک کرده باشند ادویه باهیه تناول کنند واغذیه مثل شیر وشکر وزرده تخم مرغ وماهی تازه وقلایا وجوز وبیاز
وکبک خورند وقضیب را بروغن بادام بمالند یا فلفل وحلتیت وجندبیدستر هر یک نیمدرم مشک دانگی مغز پنجه دانه دودرم بوره
نیم مثقال بکوبند وبا روغن بادام تازه بست درم در هاون بسایند تا نیک باهم آمیخته شود ودر قطن خاصه بمالند و
نظر وتماس دیوانات مسیح نمایند باشد واگر نفوظ ضعیف بود این خصنه استعمال کنند صفت آن بزرگ جلبه قرطم تخم کبوتر
شلغم پاره پاره کرده هر یک بست درم نخود وکندر نیکوفته هر یک پانزده درم شبت وسلق وجرجیر هر یک کفی تخم بیاز
ولیمون هر یک سه درم انجیره عدد مویز طائفی ده درم بجوشانند وروغن جوز وکنجد وشیر تازه هر یک سه درم برسر آن کنند
وبکار دارند وضعف باه بسبب ضعف قلب نیز بود وعلامت آن خفقان ولین نبض وقلت حرارت بدن بود علاج آن تقویت
قلب باشد بشراب حامض ولیمو وصندل سپید وگلاب وعرق گاوزبان ومفرحات معتدله واگر بسبب ضعف معده
باشد یا کبد تقویت آن کنند چنانچه گفته شده است واگر بسبب قلت نفخ باشد علامت آن سلامت اعضا وکثرت
منی وقلت نفخ بود علاج آن تناول ادویه باهیه نفاخه مثل نخود وشلغم وگزر وپیاز وانگور دانخیر وجرجیر ومویز وفستق بود
وگوشتهای بره ومرغ آبی وکبک وکبوتر واگر بسبب حرارت ویبوست مزاج بود علامت آن نحافت بدن وصفرت لون وقلت
منی وبطوء انزال باشد علاج آن هر روز طلی شیر باده درم تخم کنجد ده درم شکر بیاشامند وغذا گوشت بز وبزغاله
باکدو واسفاناخ خورند وروغن بنفشه وکدو وقضیب وقطن بمالند واین ادویه استعمال کنند صفت آن گوشت بز وپاچه
بزغاله بست درم لیمون وسیوس هر یک ده درم بجوشانند وصافی کنند وروغن گاو پیه مرغ وبلط هر یک ده درم
برسر آن کرده بکار دارند سرعت انزال اگر بسبب ضعف قوه ماسکه باشد بواسطه برودت ورطوبت علامت
آن کثرت ورقت منی بود ودلی ارادت بیرون آید علاج آن شراب بانگبو وگلقند تناول کنند وغذا نخود واب
باگوشت کبک وکبوتر کنجشک بخورند وبرنج مزعفر بازیره ودارچینی واطریفل کبیر ومعجونات حاره تناول کنند وروغن
نرگس وزنبق وبابونه درخصیه اعجان وعانه بمالند واگر بسبب جبت منی باشد علامت آن حدت ولذع منی باشد وحالت

ف ضعف باه بسبب ضعف قلب کاربرطبیعت استعمال این فصل مشروط بصحت ابتدا است وغفور فرمود چنانچه ذکر رفت

اگر ضعف باه بسبب ضعف مثانه باشد علامت آن

اگر بسبب ضعف معده باشد علامت آن

اگر بسبب ضعف کبد باشد علامت آن

اگر بسبب قلت نفخ باشد علامت آن

خروج علاج آن شیره تخم توزک وسکنجبین وشراب حماض وصندل وآب خیار وکدو وتناول کنند وازادویه حاره احتراز کنند در رومنی ومذی اکثر منی باحتلام وغیر آن بسیار دفع شود اگر بسبب کثرت آن بود در علاجش خروج منی بسیار بود وبی وقوع ضعف علاج آن فصد باسلیق کنند وتقلیل اغذیه که مولد دم منی باشد وشراب غوره وزرشک وریباس تناول کنند وغذا عدس وسرکه خورند وآب کاهو وکشنیز وتوزک وعرق گل وبید وروغن بنفشه وکدو باهم بیامیزند ودر قطن بالند واگر بسبب ضعف کلیه باشد علامت آن ضعف کلیه وسوء المزاج کلیه بود علاج آن شراب به ده مثقال یا گلنار وگل ارمنی هریک سه درم تناول کنند وغذا غوره ولیمو وسماق وزرشک خورند وگل ارمنی واقاقیا وطراثیث بکوبند وباگلاب قطن طلا کنند وسیب وبه وسنجد وانار ترش تناول کنند وتخم کاهو وسداب وخیشکشت هریک سه درم گلنار ورق گل وسعد وشهدانه وانیسون هریک درمی بکوبند وسه درم ازان باآب سرد تناول کنند کثرت شهوت افراط شهوت جماع وقدرت بر کثرت مجامعت وقلت ضعف ازان بسبب کثرت منی واستلاء بدن باشد ومنی ازانجمله است که اکثر مردم طالب اینمنی باشند اما اگر خواهند که ازان تقلیل کنند اولا فصد باید کرد وهر روز شیره تخم توزک یا سکنجبین وشراب غوره تناول کنند ونقوع فواکه وآب غوره نیز مفید بود وغذا اسکباج ولیمو وعدس خورند کاهو وتخم خیار راست ودوغ وعسل مفید بود وقطوره اسرب بر موضع کلیه بستن بخاصیت نافع باشد وکافور وگلاب وصندل بر کلیه طلا کنند وتخم توزک وتخم کاهو وشهدانه وکشنیز وتخم سداب بکوبند وباب سداب بسرشند وقرص سازند وسه درم ازان باآب ریباس یا انار ترش یا دوغ تناول کنند وگاه باشد که بواسطه شیره که در رادعیه مجاری منی حادث شود یا حدقه که بسبب ماده حاده واقع شود وافراطی در شهوت ازان پدید آید علامت او آنست که هر جنبه جماع کنند شهوت زیاده شود وبعد از جماع المی احساس کند علاج آن شراب عناب ونیلوفر تناول کنند وغذا بنوماش شیره انار دام خورند باغوره وتلیین طبیعت بمطبوخ هلیله یا نقوع فواکه یا شیر خشت وترنجبین کنند واگر بسبب کثرت نفخ باشد علامت آن شدت تمدد وتقدم تناول منفخات بود علاج آن تناول ادویه باشد که کاسر نفخ است مثل سداب وخیشکشت وانیسون وغذا زیره باج خورند وازبقول وفواکه احتراز نمایند غذا لطیف آن باشد که در حال جماع غلیظ کنند در آن بسبب سستی اعضا وعصبات وتحلیل روح بود وبشیر کسانی را حادث شود که ضعف عظیم بجماع دارند والله

۱ مفرد بقیه نسخ معین بود

۲ اشتقاق نیشکشت گرداننده ان را برسر کدانی اصل آن ۱۲

مفوا ازان یا بند علاج او آنست که پیش از جماع خود را برخلاص کنند و تا غایظ نکنند بجماع مشغول نشوند و گلنار و گل ارمنی و اقاقیا و دانه مورد هر یک سه درم صندل سفید دو درم صمغ عربی و کندر هر یک یک درم بکوبند و آب سیب بسرشند و قرص سازند و یکمثقال ازان با شراب سیب یا بته تناول کنند و گلنار و اقاقیا و گل ارمنی بکوبند و آب مورد بسرشند و شیاف سازند و بردارند فتق عبارت ازان شمرد که بواسطه انشقاق غشا یا صفاق یا اتساع مجرمین کدار ملای انثیین است جسمی نفوذ کند و بکیسهٔ انثیین فرود آید تا در عانه محتبس شود و این جسم نافذ اگر مواد باشد باغذا آنرا قلیله الاسعاگویند و آن بتدریج بحالت خود باز گشتن آن جهت باشد و بآن قرقره بود و ثرب را قرقره نباشد علاج او آنست که بپشت باز خسپند و دست بران نهند تا باز گردد یا در آب گرم نشینند و مطلق و انزروت و کندر و جوز سرو و ورق گز و اقاقیا و گلنار و مر و صبر و اهل و حضض و اسرش و صمغ آلو و کزمازج و غری اسمار و چوب بلوط و پوست انار و ورق گل و مازو و شبت و مقل مجموع یا بعضی بکوبند و بآب مورد بسرشند و بر موضع نهاده کنند و ببندند و سه روز تا هفت روز نکشایند و جوارش کمونی و جوارش کندر تناول کنند و غذا قلایا متوبله و سخنه خورند و از حموضات و لبنیات و بقولات و جماع و دویدن و حرکت عنیفه و امتلا اجتناب نمایند و اگر رطوبت مائی نازل شده باشد آنرا اذره و قرو گویند علامت او آنست که انثیین املس و براق و ثقیل بود و بزرگ شود و بول اندک آید و این نوع قطعا مراجعت نکند و علاجش آنست اگر آب بسیار بود بشکافند تا آب بیرون آید و بعد ازان موضع شق را داغ کنند و اگر کم باشد خاکستر چوب بلوط و خاکستر شاخ کرب و سعد و جوز سرو و مازو و پوست انار و جفت بلوط و آرد جو و باقلا و فلفل و حب الغار و زیره و سرگین گاو مجموع یا بعضی با روغن زیت خمیر سازند و حب الغار و فلفل و بورهٔ ارمنی هر یک سه درم و سرگین کبوتر ده درم کمون یکدرم اشق دو درم زفت یکدرم و غبیت سه درم با موم و روغن زیت مرهم سازند و بمالند و جند بیدستر و مر و بوره و گل ارمنی با روغن زیت بمالند و گواریش کمونی و کندر تناول کنند و جلابی از تخم مهک و رازیانه و انیسون و گلقند بیاشامند و رازیانه و شاه بلوط هر یک سه درم و سعد و سنبل هر یک درمی و تخم گزر و شلغم هر یک دو درم کوفته و بیخته با دو چندان قند بیامیزند و سه مثقال تناول کنند و اگر بسبب ریح باشد علامت آن قرقره بود و چون دست بران نهند رود و باز گردد علاج آن هر روز جلابی از تخم گرفس و رازیانه

علامت اذره و قرو

علامت فتق

وانیسون وگلنگبین تناول کنند وگوشت کبک وتیهو وکبوتر صحرائی کبخشک بازیره ودارچینی خورند وجوارش کمونی وسنجبینا تناول کنند واین بخور نیز مفید بود بصفت آن تخم سداب گرد کنند وگرد یاورا زیانه وانیسون هریک سه درم زیره چهار درم تخم نیمکشت دو درم بکوبند وسه درم ازان تناول کنند تخم سداب دو دنه دوج ومرزنجوش وبرنجاسف وشیح وترمس ضماد سازند وروغن زنبق وقسط ونارد بین شبت وبابونه وخیری میمالند واز اشیاء نفاخه احتراز کنند وموضع را ببندند واگر باد غلیظ برنیزد وخصیه بزرگ گردد آن راقرد لحمی گویند علاج آن همچون علاج ورم صلب باشد باب هفتدهم در امراض رحم رحم اورام رحم بسبب یا بی احتباس طمث یا نفاس یا عسر ولادت یا کثرت مجامعت حاصل شود علامت آن ورم خارجی ضربان وتشنگی وتلخی دهن وسیاهی زبان واختلاط عقل وهذیان ووجع قطن وسرعت وتواتر نبض وعسر بول احتباس برازبود علاج آن فصد سابلیق کنند وشراب بنفشه وعناب یا زنجبین تناول کنند وغذا جو آب یا شیره خشخاش یا بنوماش یا مغز بادام خورند ناف وزهار را بآرد جو وباقلا وعدس وخطمی وبنفشه هریک سه درم وکافور دانگی بآب کشنیز ورو باه تر یک طلا کنند ورحم را اگر ممکن باشد بلعاب بنگ ودهدانه وروغن بنفشه وکدو وآب رو باه تر یک حقنه کنند وبابونه وخطمی وتوزک وکلیل الملک ورو باه تر یک بجوشانند ودران نشینند وبرعانه وقطن بربزند تا ماده بتحلیل رود پس اگر اعراض لازمه ووجع اشتداد کنند دلیل آن باشد که ماده جمع میشود دانگاه استعمال مفتحات باید وچون منفجر شود شیره سه تخم وشیره تخم توزک یا نبات تناول کنند ورحم را بلعاب بزرگ وصل حقنه کنند واگر ورم صلب یا سوداوی باشد علاش ثقل وصلابت عارض بود علاج آن همچو علاج ورم جلابی از بیخ مهک ودارزیانه وگاوزبان وبالنگو ونبات یا گلقند تناول کنند وبعد از نضج تنقیه کنند بمطبوخ افتیمون یا حب آن وعانه وقطن را برروغن قسط وزنبق وشبت وخروع بمالند وپیه بز وبط ومغز ساق گاو وروغن یاسمین وخیری هم بیامیزند وبمالند ورحم باسلیقون یا خلیون وروغن گل سرخ بگذارند ودر رحم چکانند سرطان رحم اکثر بعد از اورام حادث شود بواسطه آنکه بکلی پاک نشده باشد علامت آن ضربان ووجع وصلابت بود وباشد که ازان طوبت منتنه آید علاج آن مشکل بود اما تسکین وجع باید کرد بآبکدنام وشبت وبابونه وکلیل الملک وخبازی ورق کرنب وسلق وحلبه وبزرگ وبنفشه بجوشانند ودران نشینند ورا تنقیح حب الغار وزبزرگ وبنفشه وتخم کرنب هریک ده درم بابونه وکلیل الملک وخطمی هریک چهار درم بکوبند بآروغن بنفشه

این کتاب از روی نسخه خطی که در کتابخانه ملی ملک موجود است تهیه شده

بیامیزند و بر موضع نهند و تلیین طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سنا کی پرسیاوشان هر یک هفت درم
تخم خطمی و تخم کاسنی هر یک سه درم بنفشه نیلوفر و ورق گل هر یک چهار درم عناب ده عدد سپستان بست عدد
انجیر پانزده عدد خیارشنبر و ترنجبین هر یک پانزده درم و اگر متقرح شود جلابی از عناب و انجیر هر یک ده عدد
سپستان بست عدد خیارشنبر ده درم روغن بادام نیم درم بیاشامند و بشیاف ابهیض و شیر زنان و افیون
رحم را حقنه کنند قروح رحم علامت آن وجع شدید و ضربان و خروج دم بود و باشد که با آن تب و تشنگی
باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و شراب بنفشه و عناب تناول کنند و غذا بنوماش یا مغز بادام و اسفانخ
خورند و پوست انار و چوب سرو شب یمانی و ورق گل بکوبند و با آب مورد بسرشند و استعمال کنند و اگر آنچه از رحم سرون
آمده سیاه و متن بود جلابی از تخم کاسنی و عناب پرسیاوشان و نبات تناول کنند و غذا بنوماش و نخود با مغز بادام
خورند و شیره جوهل درم و روغن سوسن و عسل هر یک ده درم مرهم با سلیقون نیم درم بیامیزند و رحم را از ان
حقنه کنند و با ما الاصل و آرد حلبه و عدس و کرسنه استعمال کنند و اگر آنچه که بیرون آید سفید و بی متن بود شراب
بنفشه و ترنجبین تناول کنند و ورق گل سرخ و بنفشه هر یک ده درم بجوشانند و نیم درم مرهم با سلیقون در ان
حل کرده رحم را حقنه کنند و اگر آنچه ستفرغ شود شبیه بفساله لحم بود شراب سیب و به یا گلاب تناول کنند و غذا
سماق با انار دانه خورند و آرد برنج و عدس و پوست انار و گلنار و کزنا زج و جفت بلوط و دانه مورد با هم بسایند و
با روغن گل استعمال کنند و اگر مده از رحم بشانه ریزد شراب بنفشه و شراب خشخاش با شیره سه تخم تناول کنند و اگر
بعد از مستقیم ریزد صفوف انار دانه با شراب به تناول کنند و اگر وجع رحم بغایت باشد مرداسنگ با آب کاسنی
بسایند و با روغن گل ابفرزجه استعمال کنند و با افیون و زعفران شیر دختران بکار دارند شقاق رحم سبب سوء
مفرط باشد که در حالت ولادت حادث شود یا سبب شدت وجع طلق باشد علامت او آنست که در حالت مجامعت
خشفه بخون ملوث شود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش تناول کنند و غذا بنوماش و شیره مغز بادام خورند و
پیه بط و مغز ساق گاو هر یک پنجدرم و روغن بنفشه ده درم زفت و موم هر یک سه درم مرهم سازند و استعمال کنند
یا زفت و علک البطم در روغن سوسن بگدازند و بردارند بوا سیر رحم از خلط سودا وی حادث شود و آنرا
بجس لمس یا بصر دریابند و از ان طرق نبی شبیه بدردی دردم آید علاج آن تنقیه بدن باشد از سودا

وتدهین بروغن نرگس وسوسن واز عرق ومرداسنگ قلیمیا غصه وروغن بزرگ وموم مرهم سازند واستعمال کنند
واگر به نشود قطع باید کرد حکه رحم عبارت ازانست که زن از جماع سیر نشود وهرچند که مجامعت کند شوق زیاده
وسبب آن خلطی حاد بورقی باشد که بدان موضع ریزد وموجب این حالت شود علاج آن آب انارین
یا تمرهندی یا نبات تناول کنند وغذا غوره یا سماق یا انار خورند وروغن گاو نیز مناسب بود وتنقیه بدن
بمطبوخ هلیله زرد یا مطبوخ فواکه کنند وتخم خبکشت وتخم کاهو وخشخاش وکشنیز سه درم بکوبند وسه درم
ازان بآب انار ترش یا آب سیب وبه ترش تناول کنند نفخ رحم بسبب سوء المزاج بارد باشد که رحم را حاد
شود وغذای که بدیر هضم نتواند کرد وموجب نفخ شود علامت آن ورم عانه وصلابت ووجع وتمدد بود
علاج آن جلابی از تخم کرفس وزرانه یانه وانیسون وگلقند تناول کنند یا گوارش کمونی ثقالی یا سنجبین ثقال
با آب نانخواه بخورند وزیره وبوره ومقل هریک سه درم انجیره عدد بکوبند یا شیر بز بر عانه طلا کنند وروغن بنفشه
وبابونه با اندک شیت وبرنجاسف وقسنتین وگلیل الملک ومرزنجوش وشیح وسداب بجوشانند ودران
نشینند احتباس طمث اگر بسبب ورم رحم باشد علاجش گفته شد واگر بسبب قلت دم باشد علامت آن
نحافت بدن وصفرت لون وتقدم استفراغ بسیار وتعب بافراط بود علاج آن تقویت قلب ومعده کنند
بریوبات ومفرحات واغذیه کثیر الغذا خورند وترک ریاضت کنند واگر بسبب غلظ دم باشد یا خلطی غلیظ
یا برودتی که مجاری عروق را تنگ گرداند علامت آن بیاض لون وبطوء نبض وغلظ قاروره وثقل نوم باشد
علاج آن جلابی از تخم کرفس وزرانه یانه وانیسون وگلقند تناول کنند یا پرسیاوشان ومشکطراشیع هریک
سه درم ونبات ده درم برنجاسف وتخم کرفس وکرنب وزرانه وگلیل الملک وشبت واسبل وسداب بجوشانند
ودران نشینند وبسباسه وسنبل وقرنفل وقاقله وقسط وجوزبوا وداچینی وقلقاح اذخر بلغور سازند ودرآب بجوشانند
چنانچه آب نیست شود پس درکیسه کنند وگرم برناف وعانه نهند یا بکوبند وباسرکه طلا کنند ومشکطراشیع وقسط
وزراوند واسارون وحماما وحرمل وجعده هریک سه درم تخم کرفس وزرانه وانیسون هریک دو درم بکوبند ومشک و
قسط وزراوند واسارون وجعده در روغن زنبق وخیری بگذارند وادویه رابدان بیامیزند وبصوف پاره برگذارند
واگر احتباس طمث بواسطه فربهی بود که مجاری را تنگ گرداند فصد صافن کنند واستعمال ازریاضت وسنجبین

وسکباج تناول کنند و زنجبیل و عاقرقرحا و میعه یابسه و عود و جاوشیر و اظفار الطیب کنند و مجمره آتش نهند و در زیر
گیرند یا علاک البطم و جاوشیر و مقل و شونیز و نخود سیاه تبخیر کنند کثرت طمث اگر بسبب کثرت دم و استلاء عرق بود علامت
آن سمن و استلاء بدن باشد و اگر کثرت سیلان طمث ضعف و خفقان و صفرت لون حادث شود تدبیر او آنست که حسب
کنند لاقوی که موجب ضعف باشد علاج آن فصد باسلیق کنند یا صافن و محجمه بر بر یستان نهند و هر بامداد
قرص کهربا یک مثقال گل ارمنی باده مثقال رب تناول کنند یا صمغ عربی و بار تنگ و تخم شاهسفرم هر یک مثقالی گلنار و
گل ارمنی هر یک نیم مثقال بر دغن گل چرب کنند و فرو برند و غذا اسماق یا انار دانه خورند اقاقیا کنند و دم الاخوین و
کزبارج و مانفور لک کاغذ سوخته متساوی بکوبند و با آب مورد بسر شند و بصوف پاره بردارند و اگر بسبب قلت و عدت
دم باشد علامت آن تشنگی و صفرت لون و ضیق نفس و سرعت خروج آن باشد علاج آن یک مثقال صمغ عربی
و یک مثقال گل ارمنی با شراب سیب تناول کنند یا قرص کهربا و رب به و گل ارمنی و صمغ عربی هر یک مثقالی با شربت تخم تورک
بریان کرده تناول کنند و اگر بسبب انفتاخ و اشتقاق عرقی باشد علامت او آن باشد که خون بسیار آید و بآن
اندک وجعی بود علاج آن قرص گلنار و گل ارمنی و صمغ عربی بریان کرده با رب تناول کنند و صبر از روسات
هر یک سه درم خون سیاوشان و گل ارمنی بکوبند و با آب مورد بسر شند و بردارند یا مازو و شاخ گاو کوهی ریوت بهمین
و کاغذ و استه خرما و شادنج و لک مجموع سوخته با کهربا و اقاقیا و دم الاخوین و گل ارمنی بسایند و با آب سیبان الحل بسر شند و
بردارند و اگر بسبب غلبه رطوبت بود که قوت ماسکه را ضعیف کند علامت آن کثرت بزاق و قلت عطش و بیاض لون
و کسل و تهیج ردی و جفن بود علاج آن جلابی از بیخ مهک و بالنگو و رازیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با کهک و
تیهو و زیره و دارچینی خورند و تنقیه بحب ایاره و ایارج بالنیوس بکنند یا سنا پنجدرم و بالنگو و رازیانه هر یک سه درم و شکر
ده درم بچوشانند و پنج مثقال معجون خیارشنبر ران حل کرده بیاشامند و بعد از تنقیه جالبسات که ذکر رفت استعمال کنند
و سه درم گلنار و تنکار هر یک سه درم طین مختوم و زیره کرمانی هر یک نیم درم بکوبند و با آب اسماق بسر شند و بردارند اگر بسبب غلبه
سوداوی بود که بواسطه آن فوهات عروق گشاده گردد علامت آن نحافت بدن و خشکی دهن و زبان و غلظ و سوداوی بود علاج آن
شراب بالنگو و شرابگ و زبان آب گرم بیاشامند یا جلابی از بالنگو و بیخ مهک و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخود آب
با شیره مغز بادام خورند و بعد از نضج اسهال سودا بطبوخ افتیمون و معجون نجاح کنند و بعد از تنقیه استعمال جالبسات کنند

قاعده در علاج اسهال

سیلان رطوبت از رحم این علت اکثر بواسطهٔ ضعف قوت غاذبه رحم بود علامت آن صفرت لون وضعف باشد و آن رطوبت بنوبت آید علاج آن شراب صندل ولیمو و سیب بتناول کنند و قلایا متوابله و مرغ گرد انیده خورند و معجون مفرح و جوارشهای گرم تناول کنند و اگر بسبب فضلاتی باشد که در رحم جمع شود استدلال بلون آن کنند یا آنکه پنبه بدان ملوث کنند و در آفتاب نهند تا خشک شود معلوم گردد که کدام خلط غالب است اگر دم غالب باشد علامت آن حمرت لون مستفرغ وحرارت و تشنگی و غلظ قاروره باشد علاج آن فصد صافن یا باسلیق کنند و قرصهای جلابیه تناول کنند و خرنوب و نبت بلوط و مازو سوخته بکوبند و آبیخ رد آمیخته بردارند و اگر صفرا غالب بود علامت آن صفرت لون مستفرغ و شدت تشنگی بوده باشد که با آن تنی نیز بود علاج آن آب انار ترش شکر و سرکه بخیسانند و تلیین طبیعت بمطبوخ لهلیله و فواکه کنند و بعد از ان جابسات استعمال کنند و اگر سودا غالب بود علامات آن غلظ لون و دوری رطوبت باشد علاج آن جلابی زبانگبو و گاوزبان و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیر خشکدانه خورند و قفیه بمطبوخ فقیمون معجون بنجاح کنند و بعد از ان تقیه بمنع عربی جهار درم بریان کرده با رب بنجورند و غذا سماق با کباک و تیهو خورند و خون سیاوشان و شاهنج مفسول دو درم الاخوین و کهربا و بسد و شب یمانی و گلنار و تخم توزک و گل ارمنی بکوبند و سه درم از ان با آب سماق یا لسان الحمل تناول کنند و تشور کنند رو پوست انار و زیره متساوی بکوبند و با آب مورد بسرشند و بر قطن و عانه طلا کنند عقر و عسر حبل زنی که آبستن نشود اگر بسبب رودتی باشد که موجب تکاثف و هات عروق رحم باشد بواسطهٔ آن منی بر رحم داخل نشود و منجمد گردد و آنرا استعداد قبول صورت نباشد علامت آن قلت و رقت و عدم صنع دم طمث بود و دیر دیر آید و لون صاحبش سفید بود و نبض او صلب و متفاوت باشد علاج آن هر روز جلابی زرازیانه و بابونه تناول کنند غذا نخود آب با شیرهٔ خشکدانه و بعد از نضج تقیه بجلاب یا ره و حب صبر کنند و بعد از تقیه تریاق اربعه و تریاق فاروق و مشروبات و معجونات و جوارشات گرم تناول کنند و قلایا متوابله و اطعمه که در ان توابل باشد خورند و روغن زنبق و قسط و فاربون بر قطن و عانه بمالند و استعمال فرزجات کنند فرزجه زعفران خود شب یمانی سماق هر یک دو درم بکوبند و بعسل بیامیزند و بعد از ظریصوف پاره بردارند و چند روز متوالی انفحه خرگوش و سر هر یک دگرگ و شیر یا انفحه خرگوش و سرگین او با عنصل بکوبند و با عسل بیامیزند و بردارند و بعد از استعمال فرزجه اگر اتفاق مجامعت افتد آبستن گردد و اگر عقر بسبب مزاج گرم باشد که منی را بسوزاند و رحم را خشک گرداند علامات آن

نخافت بدن و صفرت لون و غلظ و سواد حیض بود و بسیاری بوی زهار علاج آن شیره تخم توزک با کنجبین یا نبات تناول کنند و غذا نخود آب زیرباج با گوشت مرغ و بزغاله خورند پسته بطوم مرغابی و ماکیان بگدازند و مضغ بطم دران حل کنند و بزرانند و اگر سبب یبوست مفرط باشد علامت آن هزال بدن و قلت منی و یبوست فرج بود علاج آن شراب بنفشه و خشخاش و عرق گل و بید و بنگ و با ترنگ تناول کنند و غذا آب گوشت مرغ و بزغاله و ماهی تازه خورند و استحمام معتدل تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و اگر سبب رطوبتی باشد که موجب انزال منی باشد علامت آن سیلان رطوبت رحم بود علاج آن جلابی با زبانگبین و دراز یانه و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب غرنده تنقیه بدن کنند بقی و اسهال بعد از تنقیه سعد و کندر سرکا بیست درم بجوشانند و هر روز بده درم ازان رحم را حقنه کنند و یعه یا بسه و ساج هندی و زعفران بسایند و با روغن بادام بدرانند و مشک و سنبل و خصیه الثعلب و خشاره عاج و بول فیل نیز مفید بود و چون مجامعت کنند باید که با بدن زنانه همان سیات باشد تا منی در رحم قرار گیرد و چون جدا شوند زن را نهاب رهم فشارد و زنی که بغایت فربه بود و بر سیات راکع با او مجامعت کند تا آب منی شود و علامت منی که مولد بود آنست که سفید و لزج و براق بود و گسستن آن نشیند و بوی آن چون بوی طلع و یاسمین بود علامت اصل آنست که بعد از جماع منی بیرون نیاید و زن بیان نماند و فرج جهت جماع متنفر بود و از جماع الم یابد و از انزالش لذت نشود و حیضش منقطع گردد و غثیان و کرب و کسل و ثقل بدن و صداع و دوار و خفقان و تاریکی چشم و شهوت فاسده او را عارض شود و اگر خواهند که او را تجربه کنند عسل آتش نادیده با آب باران بخورند اگر بچه بدین شکم حامله شود دلیل آبستن بود و سر برانند اگر طعم و بوی آن از دهن نشنوند آبستن نباشد و زنی که بسیار آبستن باشد روی او خوبتر بود و نشاط او بیشتر باشد و اشتهای او صحیح بود و در طرف راست ثقلی یابد و پستان راست بزرگ شود و کثرت اسقاط اکثر زنی آبستن شود اما گاه نوامیدات و سقط شود و آن اگر بسبب عوارض خارجی بود مثل حرکات عنیفه و ضربه و سقطه ازان محترز باید بود و اگر بسبب اسباب داخلی بود اگر رطوبتی باشد که از خارج رحم کند علامت آن سیلان رطوبت بود از رحم قبیح الوان و کثرت براق علاج آن شراب با لنگو و ماء الاصول و شراب بزوری تناول کنند و قلایا با متوابله و برنج و مرغ بادار جینی خورند و بقی عادت کنند و اگر حاجت باشد بحبها و ایارجات تنقیه کنند و دوا المسک و بنجر بنیا تناول کنند و زرنباد و درونج هر یکی درم و نیلوفر کهربا و عود هر یکی درم اشنه و سنبل هر یک نیم درم بکوبند بعسل سرشند و مثقالی ازان تناول کنند و جنبه بیدستر نیم درم و تخم کرفس و زیانه و انیسون و صعتر و نانخواه و انجدان و خولنجان هر یکی درمی بکوبند و مثقالی ازان بخورند و رحم را بالیه مطبوخ و روغن بنفشه تنقیه کنند اگر استقاط

سبب یبوسی غلیظ بود در رحم علامت آن تشنج خانه و زیرناف و قراقوفج معده و سوء هضم و تاذی از طعمه نفاخه بود علاج آن جلابی از زرباد و انیسون و تخم کرفس و کلنگبین تناول کنند یا ماء الاصول و غذا نخود آب با شیره خشکدانه و کبک و تیهو خورند و زرنباد و دو رنج و حلتیت و جند بیدستر و مازو و طباشیر هر یک درمی و زنجبیل ده درم و مشک دانگی بکوبند و با عسل بیامیزند و مثقالی تناول کنند و قطن خانه قبل بروغن خیری و زنبق و نارجین چرب کنند و شکر و نارجیل خورند و اگر استسقاط سبب لاغری بود چنانچه از غذای او چیزی زائد نماند که غذای جنین شود و علاج آن تناول اغذیه سمنه بود مثل مرغ بریان عصید و روغن گاو و شکر و تدهین بروغن بنفشه و بادام کنند و بعد از اغذیه استحمام مفید بود و اگر سبب احتباس طمث بود در آن غذای جنین میشود و چون محتبس شود غذای او نشود و ساقط شود علاج آن استعمال ادرات باشد عسر ولادت سبب فربهی زن بود و صغر رحم و ضیق مسالک و ضعف قوت دافعه بود علاج آن جلابی از مشکطراشیع و پرسیاوشان و نبات کنند و شکم و پشت بروغن بنفشه و بیه لبط و مرغ و مغز ساق گاو چرب کنند و با بونه و شبت و مرزنجوش و کمل الملک و نام دوق کرنب سلق و بزرگ بجوشانند و در آن نشینند و بجند بیدستر و کندش و شونیز عصه آرند و چون عصه آید بنی و دهن بگیرند تا قوت مدد دهد و چنین بیرون آید و سم اسپ و استرو خر دود کنند و اگر مهای بسوزانند و دود کنند مفید بود و اگر سبب فربهی باشد رحم و ناف و تهیگاه و پشت بروغن بنفشه و بیه لبط و مرغ و مغز ساق گاو چرب کنند و اگر سبب سوء مزاج رحم باشد دوق که موجب تکاثف فم رحم گردد بحمام گرم برند و در آب سبک نشانند و اگر سبب حرارت هوا بود بروغن بنفشه و صندلین و گلاب شکم و پشت را بمالند و آب انارین با تربخبین بیاشامند و اگر مقناطیس در دست چپ گیرند یا بسته بران ران راست بندند بآسانی بزاید و گویند که اگر چهار مثقال خیارشنبر بجوشانند و بیاشامند مفید بود احتباس طمث و جنین میت اگر بچه در شکم بمیرد و یا شیمه بماند سعی کنند که بیرون آید تا موجب هلاک حامله نگردد و علامت موت جنین آنست که حرکت او محسوس نشود و اطراف حامله سرد شود و نفس او متواتر بود علاج آنست که جلابی از مشکطراشیع و پرسیاوشان و اهل هر یک سه درم ترمس و بوره یک یک درم نبات ده مثقال تناول کنند یا قنه و جاوشیر و جند بیدستر و زهره گاو و متساوی کوفته یکدرم از ان با آب گرم بیاشامند و عصه آرند و بکندش و شونیز میانچه گفته شد بنی و دهن بگیرند و اهل زراوند و ترمس و حرف بکوبند و بزهره گاو بسرشند و استعمال کنند و شحم حنظل قسط و سداب و خشکدانه هر یک سه درم بکوبند و با زهره گاو بیامیزند و بر ناف و عانه طلا کنند یا مرو خیارشنبر و کبنیج متساوی بکوبند و چهار درم از ان قرص و بزند

دیوست مازو و سرگین کبوتر و دکنند و اگر باین تدبیر ها بیرون نیاید دست ببرند و بیرون آرند و باید که جنبین را پاره
پاره کردانند و این عمل خطرناک بود از جهت انفاس اگر خون نفاس بسته شود حلابی از تخم کرفس و ازیانه و پرسیاوشان
و شکطرا مشیع و نبات تناول کنند و استعمال فرزجات نمایند چنانچه در احتباس طمث ذکر رفت رجا علتی بود شبیه بعلل که
از احتباس طمث حادث شود و علامت آن سقوط اشتها و تغیر لون و احساس حرکتی و شکم و احتباس طمث و انضمام رحم و
احساس حرکت خاصه که دست بر نهند و گمی در شکم کنند بسبب انصباب باده یا ریاح غلیظ یا ورمی صلب و فرق میان آن
و حمل بدان کنند که بیش از وقت حرکت جنین حرکت محسوس شود و شکم سخت باشد و بان هضم و قرار بود و با استقا طبعی
نیز مشتبه شود و فرق بدان کنند که در ورم خلق و خبث نفس باشد و علامات استسقا نباشد علاج آن هر دو جلاب
ازرا زیانه و تخم کاسنی و تخم کشوث و نیسون و گلقند تناول کنند و معجون کرکم و تریاق اربعه بمادالاصول امومت نمایند
و سفوف تخم کرفس ده درم زیره درسر کوفته سوده دو درم با نخواه و زنجبیل و انیسون هر یک چهار درم بکوبند و با شکل آن
قند بیامیزند دو درم تا سه درم تناول کنند و غذا از بریان و خود آب با توابل خورند اختناق رحم علتی بود شبیه
بصرع و غشی و مبدا آن از رحم باشد بسبب آنکه منی در او مجتمع شود و بکیفیت گردد و از ان بخارات
متصاعد شود و بقلب و دماغ رسد و موجب صرع و غشی شود و این علت بدو نوبت باشد و اکثر زنان را عادت شود و با
احتباس طمث و تعفن آن حادث شود و علامت آن صرع و اختلاط عقل و کسل و خفقان و ضعف ساقین و ضعف و ثقل و
نبض باشد و علیله احساس بخاری کند که از عانه مرتفع شود و غشی حادث گردد و فرق میان آن و صرع آنست چون افاقت
شود از حالتیکه بدو واقع شود همه را خبر دهد و عقل بکلی ساقط نشده باشد و بعد از زمان بهوش آید و نخلاف صرع
علاج آن در وقت حدوث دلک قدمین و بستن ساقین و گرفتن منخرین و گلاب بر روی او زدن و صیحه در گوش او
و چون افاقت نشود اشیا بر طیبه زود دور دارند و چیزهای نتن مثل الفط و کندش و قنه و جندبیدستر بیار بویها نهند و
عنبر و مشک بار و غن یاسمین بیامیزند فرج را بدان بیالایند و هر روز جلابی از بالنگو و ازیانه و بنج مهک گلقند تناول کنند
و غذا نخود آب با شیره خشکدانه خورند و طبیعت را بسنا و شکر نرم دارند و چون نضج ظاهر شود دایا رافعقرا و تربد و صبر
سقوطری هر یک یکدرم حب النیل و غاریقون و انیسون هر یک نیم درم تخم خطمی و بقل مصطگی هر یک دانگی کوفته و بخبه بآب ازیانه
بسرشند و حبها سازند در روز با یا رها و جبه ها تفیه نامه کنند و بعد از تنقیه شربت دلطوس و ماء الاصول و مثراب السنتین تناول کنند

ظ

وانقبول خواکه دانهٔ هلیله بارده چهار از کنند و بوره و زیره بکوبند و بعسل آمیخته بقوام بردارند و بابرنه و شبت و اکلیل الملک و مرزنجوش و مرجانجاست و خسک و شیح و ورق انغار بجوشانند و دران نشینند و ناف را بروغن گاو گرم نام تدهین کنند و اگر بسبب عدم مجامعت باشد بجامعت باید کرد و اگر بسبب احتباس طمث باشد فصد سلیق یا صافن کنند و دو دانگ حب مسهل بخورانند و روز اول سی عدد نخم کرفس و رازیانه و انیسون هر یک سه درم تخم نمام و بزرگ هر یکی دو درم بجوشانند و بروغن بابونه و شبت هر یکی پنج درم بیامیزند و رحم را بدان حقنه کنند و اگر هلیله بکار باشد بغیر از تزویج قصری دیگر نکنند باب سیزدهم در امراض مقعد بواسیر زیادتی بود که در انواع عروق مقعد حادث شود و آن سه صنف ست یا مشابه بثولول بود آنرا ثولولی گویند یا شبیه بانگور شرخ آنرا عنبی گویند یا مانند توت سیاه بود آنرا توتی گویند مجموع آن یا داخل مخرج بود یا خارج شرج و از آن خون روان باشد و شاید که از آن خون روان نباشد علاج مجموع مصد باسلیق و صافن تا شد و اگر خون از بواسیر نیاید مفتحات مثل بنج و مریم و زهره گاو و آب پیاز و قنه و مقل مروغن استه زرد آلو و نفطا و استعمال کنند تا خون بیاید و وجع ساکن شود و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله کنند و اگر سیلان دم و لین طبیعت باشد آنرا حبس نباید کرد و وقتیکه ضعف آرد و اگر ضعف آرد قرص کهربا و رب سیب تناول کنند و غذا سماق یا انار دانه یا مرغ و کباغ و بلدرچین و بلدرچه سوخته و کل ارمنی هر یک دو درم هلیله سیاه و آمله هر یک پنج درم تخم کنند ناسه درم بکوبند و دو درم مقل بآب کنند ناشسته حل کنند و ادویه بدان بسرشند و بسازند و سه درم از آن بخورند آخر طراشیث فلنا رجفت بلوط هلیله سیاه آمله هر یک پنج درم دانهٔ مورد دو درم بکوبند و مقل پنج درم بآب ورق سرو حل کنند و ادویه بآن بسرشند و دو درم از آن تناول کنند و اگر مقل نیابد و مقل سفید بجوانند و اگر وجع بغایت باشد کاهیل الملک منفشه و خطمی و بنا بزمی تخم شبت بکوبند و بروغن گل بسرشند و بر موضع نهند یا ورق کرنب بجوشانند تا مهرا شود و بار روغن گل سفیده تخم مرغ و سوجی فنیون هم بسایند تا بحدی شود استعمال کنند و اگر خواهند که خشک شود و پوست از رجفت بلوط جوز سرو کنند کوفته مجموع یکسان نرم و زر آب انگور بجوشانند و در ماون بسایند و بر موضع نهند و مقل کنند و رانیج و حرمل و صبر بگیرند و اگر بورق سرو سرا و بخان مرو شجم حنظل و پوست انار و مازو و مقل بیازود و کنند شیره گذد و بر موضع علاج بجوشانند و اگر قطع کنند یا داروی حاد مثل فلفیون و دیگر نهند تا قطع شود و بعد ازان سه بطه و مرغابی و مغز ساق گاو و گوسفند و روغن بنفشه و کمتر از خطمی کهنه با هم آمیخته هم بسازند و استعمال کنند و اگر ورم مقعد غیر بواسیر حادث شود علاج آن بتدبیر دائم و رعایت موضع و وجع شدید بود علاج آن مقعد صافن کنند و عناب و اجاص و بنا بسایند و غذا بنوشانند و جوز شهری بخورانند

۴ ۵ ۶

خورند و بنفشه و خطمی و خیارشنبر در روباه ترکیب بجوشانند و صافی کنند و با روغن گل و بنفشه بیامیزند و استعمال کنند یا سفیده تخم مرغ و روغن گل و طسوجی افیون با هم بیامیزند و بکار برند یا سفیداج پنج درم کنند و مویم قلیلی یا رفصه و درم بسایند و با روغن گل و موم مرهم سازند و استعمال کنند و اگر مزمن بود مرهم اخلیون نهند تا صورت قرحه خبیثه باشد که در طرف معده تقیم حادث شود از ان صدید آید و اگر غیر نافذ باشد بنفشا زند تا انچه در و باشد بیاید و دم الاخوین و سرمه و شب یمانی و گلنار هر یک چهار درم صبر کنند و انزروت هر یک سه درم زنجار نیم دانگ بروغن بنفشه مرهم سازند و بکار دارند و اگر نافذ بود قطع باید کرد با آهن یا داروهای تیز و بعد از ان استعمال مرهمها کنند شقاق مقعد بسبب یبوستی مفرط یا گذشتن قفل یا بس بود علاج آن شراب بنفشه و تربخبین با آب گرم بیاشامند و غذا بنوعی کند و اسفاناخ خورند و طبیعت را نرم دارند و مرهم شاهسفرم مقل استعمال کنند یا پیه بط و مرغ و بزر و مغز ساق گاو با روغن بنفشه بیامیزند و بکار دارند و با زرده تخم مرغ و مقل ازرق و روغن بنفشه زرد آلو تلخ کوبیده بر شتر و شمع پیه مرهم سازند و از آب سرد و حموضات احتراز کنند و اگر با شقاق وجع التهاب باشد اسفیداج رصاص یک درم کافور دانگی با سفیده تخم مرغ بزنند و طلا کنند یا آب و باه ترکیب کاسنی و تورک و خطمی و خبازی بگیرند و با سوم و کبیتر اور و غن بنفشه مرهم سازند و نهند و اگر از ان خون بسیار آید حابسات دم بکار برند استرخاء مترج آنست که ریح و غایط بی اراده بیرون آید و حدث آن اگر بسبب قرحه یا شقاق بود علاج پذیر باشد و اگر بسبب استرخاء عصب بود واسطه بر رودت علاج آن جلابی از بانگو و زیانه و نبات تناول کنند و غذا نخود آب با شیرهٔ خشکدانه خورند و قطن بر روغن مسط و زنبق میمالند و شاهسفرم و مورق و غار تخم تربد با سپیل و قسط و سرو جوز سرو و پوست انار و خطمی و اذخر بجوشانند و دران نشینند و معالجات فالج استعمال نمایند بروز مقعد اگر مقعد بسبب استرخاء مترج بیرون آید علامت او آنست که چون دست بران نهند باز گردد علاج او آنست که جوز سرو و اقاقیا و جفت بلوط و مازو بجوشانند و دران نشینند و مقعد را با آب سرد و آب سماق آلوده کنند و روغن قسط دران بمالند و اسفیداج و مقل و مورد و مرده و اذخر کوفته بران فشانند و جوز سرو و اقاقیا و مازو و قشور و کندر و صدف سوخته بکوبند و بران فشانند و یا روغن گل دران بمالند و اسفیداج و گلنار و مازو و شب سرمه و بلوط و سورد کوفته بران بفشانند و غذا اسماق خورند و از لبنیات و حمام احتراز نمایند و اگر بسبب ورم باشد علاج آن گفته شد باب نوزدهم در امراض پشت از انجمله حدبه اگر فقره از فقرات پشت از موضع خویش بیرون آید

اگر بخارج مائل شود آنرا صدر بگویند و اگر بداخل مائل شود التوا گویند و سبب آن اگر مری باشد که در عضلات فقرات حادث شود بواسطه ضغط فقره را از موضع خود زائل کند علامت آن تب دائم و وجع شدید و ثقل پشت و خشکی و قارورهٔ ناری و نبض عظیم بود علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از عناب و رب و باه تریک و ترنجبین و بنبات تناول کنند و خذا اکشکاب خورند تلبین طبیعت کنند باین مطبوخ خمس آن سنا هفتدرم منفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و بنج مهک هر یک سه درم رب و باه تریک پنجدرم ترنجبین خراشیده نیم کوفته یکدرم خیارشنبر و بنفشه هر یک پانزده درم و چون وجع ساکن شود دو درم زائل گردد کنجد مقشر بست درم ورق مرزنجوش پنجدرم بکوبند و بر موضع نهند یا مقل ده درم با آب گرم حل کنند و پیه بط و مرغ و مغز ساق گاو هر یک سی درم بگذارند و با هم بیامیزند استعمال کنند و فقرات بروغن قسط و نارد وین بمالند ریاح افرسه همین علت باشد که بسبب ریح غلیظ حادث شود علامت او آنست که با وتیر خشکی نباشد و بعد ازان وجع شدید بپشت پیدا شود علاج آن هر روز جلابی از انیسون و رازیانه و بنج مهک و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود اب با شیره خشکدانه و زیره و رازیانه و دارچینی خورند تلبین طبیعت بمطبوخ سوسنجان و این جب کنند ص آن سوسنجان تربد هر یک پنجدرم مصر سقوطری درمی حب انیسون غاریقون انیسون هر یک پنجدرم مقل مصطکی هر یک دانگی بکوبند و با آب کرفس بسرشند و حب سازند و این یک قسمت باشد صفت ما بالاصول بنج را زیانه بنج مهک هر یک بست درم بنج کبر بنج کرفس بنج نانخواه هر یک ده درم تخم کرفس را زیانه شبت انیسون هر یک پنجدرم در چهار رطل آب بجوشانند تا نیمی آید پس صافی کنند و با عسل تقوام آرند و بده درم ازان مداومت نمایند شبت و مرزنجوش و نام و بابونه و اکلیل الملک و خروع بجوشانند و در حمام بر پشت می ریزند و روغن خروع بپشت فقرات می مالند و ناردجیل چهار درم خسکدانه ده درم بجوشانند و بر روغن شیره بران ریزند چنانچه آب برود و روغن بماند آن روغن را بر پشت بمالند و این مرض بسبب ضربه و سقطه باشد فقرات را برفق باز موضع برند و قسط و کبر و سنبل و مر و کرنب و سلیخه متساوی بکوبند و با خل خمر طلا کنند وجع ظهر در پشت اگر از کثرت بلغم و برودت مزاج بود علامت آن بیاض لون قارورهٔ و نبض و علامت غلبهٔ بلغم بود و بعد از خواب و استلاء از تناول فواکه و بقول اطبا رده فتهد او کنند و در گرسنگی و ریاضت ساکن شود علاج آن هر روز جلابی از انیسون و بنج مهک و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود اب با شیره خشکدانه خورند بعد از نضج بمطبوخ سوسنجان و حب آن و حب صبر تفیه کنند و بقی عادت کنند و از تناول فواکه و استلاء شب جماع احتراز نمایند و روغن قسط و خیری

و با بونه و پشت با بالند و احیاناً پختهٔ دوش تناول کنند و اگر وجع بسبب تعب و کثرت مجامعت بود منع سبب کنند و استعمال مرقه و حمام معتدل مفید بود و قدمین بروغن بنفشه و نرگس فرمایند و اگر بسبب امراض کلیه بود علامات و معالجات آن گفته شد و گاه باشد که در پشت بسبب امتلا عروق بود و علامت آن حمرت لون پشت و حرارت و ثقل آن و درج و تشنگی بود و علاج آن فصد باسلیق باشد و تناول جلاب از عناب و رو با و ترنجبین با آب انارین با تمر هندی یا نبات غذا بنوشاند با شیرهٔ بادام و اغاذ خورانده و در موضع بارده ساکن شوند **باب بیستم در امراض اوجاع تقرس و مفاصل و دوالی و داء الفیل و دوالی علتی است** که عروق ساق و قدمین فراغ میشود و بیشتر پیکان و حمالان و پای پیادگان را حادث شود علامت آن ظهور رگهای سطبر سبز باشد که گرد ساق و قدم برآید علاج آن فصد باسلیق کنند و جلابی از رو با و ترنجبین و عناب و بنج مهک و نبات خورند و غذا بنوشاند و مغز بادام خورند و بعد از نضج تقیه مطبوخ افتیمون وجب آن کنند و بعد از تقیه این عروق را فصد کنند و برفق بمالند تا باریک شود و از اری بران بچشند و محکم ببندند و از اغذیه غلیظه اجتناب نمایند و پای را ریانیت نفرمایند و داء الفیل آن باشد که ساق و قدم بزرگ شود و رنگ و متغیر گردد و شبیه بپای فیل شود و سبب آن باره سودا وی بود که بساق و قدم ریزد علامت آن کمودت لون ساق و حرارت آن بود علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از تقیه دو نوبت قی کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون حبب آن کنند یا باین حب صفت آن تمر هندی ریون باریک شحم حنظل هر یکی دانگی و نیم تربد مثقالی مقل کتیرا مصطگی هر یک دانگی بکوبند و با آب رازیانه بسرشند و ببندند و بعد از تقیه فصد ما بعض رکبه کنند و بوره و آرد اسلیم و خاکستر کرنب با آب برد بر ساق طلا کنند و ساق را تا زانو بعصابه محکم ببندند و از اغذیه غلیظه و کثرت مشی و آب تخم تین پای اجتناب نمایند و اگر بسبب باره بلغمی غلیظه باشد علامت آن غلظ ساق با شدت حرارت و کمودت علاج آن جلابی از نضج مهک و رازیانه دهند تناول کنند و غذا نخود با بشیرهٔ خشکدانه خورند و بعد از نضج تقیه بجب بصبر و حب سعد بخان کنند و بقی مداومت نمایند و بعد از قی اطریفل صغیر تناول کنند و بحبیل و فلفل و کندر هر یک سه درم قرص ماورد یا هر یک نیما پورم بکوبند با مثل آن تمر هندی بیامیزند و بمثقال تا سه مثقال بخورند و صبر کنند و اقا قیا و مرود تخم اسپست بکوبند بسرکه بسرشند و بر پای طلا کنند و از اطعمهٔ غلیظه و بقول خواکه باره احتراز نمایند عرق النسا وجعی بود که از مفصل ورک ابتدا کند و از جانب وحشی فخذ نزول کند و تا انگشتان پای برسد و اگر ممتد شود فخذ را باریک کند و عرج حادث شود علاج آن هر روز جلابی از

انیسون و تخم کرفس هر از یازده پنج مهک گلنگبین تناول کنند و غذا نخود و اب با شیرهٔ خشکدانه خورند و بعد از نضج تمام تنقیه بمطبوخ
سورنجان و حب آن مصبر کنند و بعد از تنقیه میرزنجوش و بابونه و ورق غار و کلیل الملک هر یکی ده درم تخم سپندان پنجدرم بمثل
دو مثل پنجدرم در آب حل کنند و او و یه بدان سبر شسته و طلا کنند و اکلیل الملک و بابونه و شبت و قنطوریون و پنج کرفس و حاشا و
صعتر و حسنقوتی بجوشانند و در ان نشینند و در حمام بران ریزند یا پنج کرفس و فودنه و عاقرقرحا هر یکی ده درم و عصاره و
قثاء الحمار و حب الغار هر یکی پنجدرم بوره امنی و قسط و حب الرشاد هر یکی سی بکوبند و نرفته و دو درم بروغن زیت بگدازند
و او و یه بدان سبر شسته و طلا کنند و بقی مداومت نمایند و اگر وجع زائل نشود این حقنه استعمال کنند صفت آن نمک
سبوس و خشکدانه و سنا و شبت و بابونه و سداب هر یکی هفتدرم قنطوریون بار یکسیه درم پوست پنج کرفس پنجدرم حلبه بزرگ هر یکی چهاردرم زیره سه درم خیارشنبر پانزده درم بوره نیمدرم آبکامه روغن زیت یا سوسن
هر یکی ده درم و از معالجات این مرض ملول نشوند و بحقنه و مسهل وقتی مکرر تنقیه کنند و بروغن قسط و ناردین و
خیری تدهین کنند و سورنجان پنجدرم و رازیانه و مغز بادام مقشر هر یکی سه درم زعفران نیمدرم سنا مکی ده درم قند
مثل مجموع بکوبند و سه درم از ان تناول کنند با آب سرد و در آب گرمی و قطی و زاجی نشینند و مجمره مرحق و رک نهند
و عاق بران نهند و نفط سفید یکمثقال با شراب تناول کنند و اگر تمادی شود داغ کنند و وجع مفاصل و
نقرس اما وجع مفاصل الی باشد که مفصلهای دست و پا را حادث شود و نقرس مخصوص است بانگشتهای پای و کعب پا
و سبب این وجع ضعف مفاصل بود و انصباب مواد بدان و این ماده زود تحلیل نرود زیرا که عضو عصبانی و ماده
غلیظ بود و شدت وجع مفاصل سه سبب آنست که جای ریزش ماده تنگ است بدان سبب تمددی شدید حادث شود
و نیز حس مفاصل قوی است بسبب انصباب و دیگر آنکه ماده او زود تحلیل نرود بواسطهٔ ضعف و صلابت موضع و مجاورت
رباطات و از خواص این مرض آنست که وجع انشود و نضج نیابد بسبب غلظ ماده و محل وجع عصابی و اکثر آن باشد که ماده
مرکب باشد از صفرا و خلطی دیگر بواسطهٔ آنکه صفرا اخلاط را رقیق کند و متعدد انصباب گرداند و علامت ماده و سببی وجع
ضربان و حرارت لمس و انتفاخ عضو بود علاج آن فصد کنند از جانب مخالف و جلابی از عناب و روباه تر بگیرند
و تخم کاسنی و نبات تناول کنند و غذا بنوباش با شیرهٔ مغز بادام خورند و اگر تب باشد جواب با عناب خورند
و موضع وجع را بصندل و گلاب و عناب بنگود و سرکه و آب کشنیز و آب کاسنی و آب بستان افروز و تورزک

و پوست خشخاش با طلب یا سرکه طلا کنند و تلیین کنند باین مطبوخ خص آن سنا هفت درم ورق گل پنجدرم روباه خونیک
بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خباری خطمی هریک سه درم سورنجان دودرم هلیلهٔ زرد و سیاه هفت درم مغز خیارشنبر
پانزده درم ترنجبین ده درم اگر وجع بغایت بود مخدرات مثل بیخ بنفاج و خشخاش سیاه و افیون و زعفران و ورق کاهو طلا
کنند و آب برف بران ریزند و اگر باده صفراوی بود علامت آن حرارت بلمس و صفرت لون و شدت وجع و تشنگی و انتهاب
و سرعت نبض و صفرت قاروره بود علاج آن از سکنجبین و آب گرم یا تخم خربزه و آب ترب قی کنند و جلاب از تخم کاسنی
و بنفشه و عناب و مویاه تریک و نبات تناول کنند با آب انار ین یا تمرهندی یا نبات ترنجبین و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه
یا قرص بنفشه یا ازین مطبوخ کنند خص آن سنا هفت درم بنفشه شاهتره تخم کاسنی هریک پنجدرم عناب ده عدد سپستان لوکسلی
هریک بست عدد تمرهندی و ترنجبین هریک ده درم خیارشنبر پانزده درم و استعمال ضمادات بارده کنند مثل آرد جو سفید
تخم مرغ و روغن گل و خطمی و عدس و بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و اگر باد وجع اشتداد کند سنگو باسرکه و آب کدو خیار و سبستان لوکسلی
طلا کنند و استخوان بوسیده سوخته با سورنجان و عدس و تخم خشخاش و ورق خشخاش و تخم بیخ کاهو ضماد کنند و باید که تا وجع
اشتداد نکند و حیتاج عظیم بضماد نیفتد استعمال نکنند و دران مبالغه ننمایند و چون وجع ساکن شود و حرارت بلمس باقی باشد
آرد جو با قلا و خطمی و بنفشه و اکلیل الملک و صندل ضماد سازند و اگر باده بلغمی بود علامت آن بیاض لون و غلظ و بیاض
قاروره و قلت وجع بود و بمسخنات تسکین باید علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بیخ مهک و انیسون و گلنگبین تناول
کنند و غذا اخود و آب باشیو خشکدانه و فلفل و زنجبیل و زعفران خورند و بعد از نضج تام تلیین طبیعت بحب سورنجان یا حب
شیطرج یا ازین حب کنند صبر سقوطری سورنجان و تربد بروغن بادام چرب کرده هریک دمی بوزیدان باهی هرهریک
نیم درم تخم حنظل دو دانگ نمک هندی دو دانگی نیم مثقال و سعطگی هریکه دانگی بکوبند و با آب کرفس سرشند و حب سازند
صفت حب شیطرج هلیلهٔ زرد تربد هریک دمی و ایارهٔ فیقرا مثقالی تخم حنظل و انیسون نا نخواه تخم کرفس و سکبینج و
مثقل هریک دانگی شیطرج فردل زنجبیل وج هریک نیم درم مثقال را در آب گرم حل کنند و ادویه بکوبند و بدان سرشند
و حب سازند و این دو شربت بود و باید که در ابتدا جهای قوی ندهند که باده رقیق و دفع شود و غلیظ باقی نماند بلکه بتدریج
تصرف کنند و از فواکه و آب سرد و جماع و امتلاء و شب احتراز کنند و زراوند و حب الغار و حنظل یا ناهریک دو درم شاهتره
و صبر و زیره هریک پنجدرم بکوبند و ضماد سازند آخر نبرگ مرزنگوش تخم شاهسفرم سلیخهٔ مغاث مغز خشکدانه هریک دو

زنجبیل زعفران هر یک نیم درم بروغن سوسن بسرشند نطول مضبت بر سجاسف مرزنجوش حاشا سعتر فوذنه حنه قوقی
بجوشانند دران نشینند و مشروط بطوس و تریاق کبیر تناول کنند و تدهین بروغنهای گرم کنند اگر ماده سوداوی بود
آن صلابت و کمودت و تقشف جلد و قلت وجع و صلابت و بطو نبض بود علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و رازیانه
و بیخ مهک و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخود و اب با شیره خشکدانه خورند و بعد از نضج بجوشانند با شیطرج
بدین تنقیه کنند صفت آن هلیله سیاه و زرد صبر سقوطری رازیانه هر یکدرمی فلفل و افلفل زنجبیل خرد هر یک
نیم درم شیطرج نمک هندی مقل هر یک دانگی بکوبند و با آب کرفس سرشند و این دو شربت باشد یا تلیین باین مطبوخ
کنند صفت آن سنا شاهتره هر یک هفتدرم هلیله زرد و سیاه و کابلی هر یک پنجدرم قنطوریون بار یک پنج مهک
بالنگو گاوزبان هر یک سه درم سویز طائفی ده درم هلیله امله سطوخودوس هر یک چهار درم غاریقون نیم درم سوز نجبین
مثقالی بجوشانند و چون وقت فرو گرفتن باشد افتیمون سه درم در خرقه کتان بسته دران اندازند تا دو سه جوش
بزنند پس فرو گیرند و صافی کنند و ترنجبین و خیارشنبر هر یکیده درم ایارج فیقرا یکدرم دران حل کرده بیاشامند
و عاقرقرحا پنجدرم ورق الغار ده درم قسط و صبر و مر و بورهٔ ارمنی هر یک سه درم حرف چهار درم بکوبند بمارروغن
یاسمین طلا کنند و روغنهای گرم و شحمها و مغزهای مالند هلیلهٔ زرد و سیاه و کابلی هر یک پنجدرم سویز طائفی ده درم فلفل
دارفلفل و بیخ کبر هر یک دو درم بکوبند و ادویه با عسل بسرشند و مثقالی بخورند اگر ماده این مرض مرکب باشد علامات
آن باشد که از اشیاء بارده فقط و حاره فقط متاذی شود و بعضی علامت ماده حاره و بعضی علامات بارده باشد
علاج آن بحسب ماده مرکب باشد تعقد مفاصل اگر مفاصل صلب و بسته شود چنانچه حرکت نتواند کرد علاج آن هر روز
جلابی از بیخ مهک و رازیانه و گاوزبان و نبات تناول کنند و غذا نخود و اب و شیرهٔ خشکدانه خورند و بعد از نضج
بمطبوخها و جهای مذکوره تنقیه کنند و موضع را بروغن کنجد و یاسمین و پیه بط و لعاب حلبه و بزرگ و خطمی بالنه
یا کنجد را با آب مرزنجوش سحق کنند و طلا سازند با حلبه و بزرگ و کنجد بکوبند و بروغن سوسن یا نفط بسرشند و ضماد
سازند از لبنیات و فواکه و حموضات و استلام شب جماع و آب سرد و تناول اشیاء بارده و استعمال آن احتراز نمایند
و بقی مادت کنند و معجونات و جوارشات حاره تناول کنند و گویند اگر گفتاری یا روباهی زنده بگیرند و در روغن زیت بجوشانند
و دران نشینند مفید بود و استعمال نطولات و ضمادات از شبت و رازیانه و اکلیل الملک و حاشا و نام ورق غار و

بریخی سفت وشاهسفرم نان اقتد الشافی هوالله مقاله سوم در حمیات بدانکه حمی حرارتی غریبه باشد که قلب مشتعل شود و
و ازانجا بواسطه شرائین منبعث گردد و جمیع بدن را گرم کند وضرر آن باعمال طبعی لاحق شود و جنابش عالیجی سه است
حمی یوم وحمی دق وحمی عفن زیرا که ترکیب ن از ارواح واعضا و اخلاط است پس اگر حرارت او لاحق بروح گیرد آنرا
حمی یوم گویند اگر غشیت باعضا شود حمی دق واگر لاحق باخلاط شود حمی عفن وبیان هریکی بسبب گفته شود و
انشاء الله تعالی یا بالله التوفیق حمی یوم آن حمی باشد که اولا روح را گرم کند پس از قلب و شرائین بجمیع اعضا سرایت
واین تب از سببهای بارز بسخنه حادث شود مثل حرکات آفتاب و تناول اشیاء حاره و افعالات بدنی و اعراض
نفسانی وشاید که این تب از یکروزه و دوروزه پدید نباشد و باشد که تا سه روز یکشد و تا هفت نیز گفته اند و علامت
حمی یوم آنست که نبض مستقیم باشد و در نبض هیچ اختلاف بسیار ظاهر نباشد و بآن خشونت زبان و تواتر نبض بود
ابتدا ناقص نکند و بآن علامات استدلال و علامات سخنه نباشد اما انچه از حرارت آفتاب باشد علامت آن التهاب تشنگی و
حرارت ملمس و قشف جلد بود و علاج او آنست که در سایه بارده نشینند و جامهای رقیق و کلاه بپوشند و شربتی از
تخم هندی و تخم خربزه یا خیار و تخم کاهو و تخم خرفه و تخم بادرنجبویه و تخم گل سپید و آب سرد یا شاسفند و غذا اشکاب یا
آش خاص نرم نقل کاهو خیار کدو و مانند آن تناول کنند و چون تب زایل شود بحمام معتدل روند و غذا همین
تنقیه کنند و کرنب بسیار تناول کنند و اگر بعد تناول دوا و حمام تب باقی باشد شربتی که اب صرف بود و مقدار آن تشنگی دهن و زبان و
تشنگی حرارت موضع کبد و سری روی و چشم و سرعت نبض و سرعت قاروره بود علاج آن همان باشد که علاج حمی یوم
و اجناس و نبات همان باشد آب انار ترش و نبات با شربت تخم تودک و کنجبین و تلمین طبیعت تخم خربزه و کاهو
در بیاض تناول کنند و اگر بسبب غمی بود سفرط علامت آن حدت و مرارت بول و غلبه یبوست و عسر نبض و سردی
روی و عرق چشم بود علاج آن ازاله غم کنند بر حیله که باشد و شربتی از شراب صندل و حماض با عرق گل و بید
تنقیه کنند و تناول طعامهای بارده نمایند و اگر بسبب غضب بود علامت آن برآمدگی روی و سرخی چشم و نبض بود
و باید که آن عرقه نیز باشد علاج آن شربت از شکر و شراب صندل و لیمو و آب انار و نبات هرکدام که خواهند تناول
کنند و غذا اناء اند با عرق خورند و از خمر احتراز نمایند اگر بسبب تخمی باشد علامت آن ثقل خفقان و بهل کردن و صفر
نبض و صفرت بود و علاج آن شربتی از شراب بنفشه و شکر و عرق گل و بید یا شاسفند و غذا کدو با کدو

فوده مقاله سوم در حمیات یعنی
بتهاوتی در اصطلاح اطبا بگیرد
از حرارت غریبه که در دل افتد و
از بعضی دیگر فرو نشیند خود
از اینجا معلوم میشود که
اتصال مقسط یوم و غب
مانی شود و از اضافه
کسار افعال طبیعی
مقرر شد از بخر
سبب افعال طبیعی

واسفناخ خورند یا شیره مغز بادام وروغن بنفشه وکدو در سر بمالند وبنفشه ونرگس وشاهسفرم ببویند واگر
تعب باشد علامت آن تقدم سبب ویبوست جلد واحساس خشکی وصغر وضعف نبض وبول رقیق ورمائی بود علاج
آن تناول مرطبات واستعمال تهوین وحمام بود واگر سبب سهال مفرط بود حبس طبیعت کنند بسفوف انار دانه ودرد
چنانچه گفته شده است واگر بعد از غشی باشد علاج غشی کنند وتقویت بشراب صندل وحماض وسیب وبیاء گل
وسیبه وگاو زبان ویک مثقال مفرح یاقوتی بخورند واگر سبب جمامت جلد وانسداد مسام بود که بواسطه قلت استحمام
ریاضت غبار یا انتسال بآب پیدا شود وموجب حقن حرارت وتولد تپ بود علامت آن سرعت واختلاف
نبض وحمرت قاروره وتشنگی واضطراب بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی وبنفشه وتر وتر بخبین وبنات بیاشامند وبعد از
فتور تپ حمام وتعریق مناسب بود واگر طبیعت محتبس باشد بقنوع فواکه یا مطبوخ فواکه تلیین کنند واگر علامت
غلبه خون باشد فصد کنند واگر تپ از تخمه حادث شود قی کنند وطبیعت بمطبوخ یا حقنه نرم دارند وبعد از تنقیه
استحمام کنند وسعده را بروغن بنفشه وروغن بید بمالند واگر سبب خواب مفرط بود که موجب عدم تحلیل شود علامات
آن بطور واختلاف واختلاف نبض وغلظت قاروره بود علاج آن جلابی از تخم کاسنی وبنج مهک یا نبات تناول کنند
وغذا بنبوماش یا مغز بادام خورند واستحمام وتقلیل ماکولات مستر دسب کنند واگر سبب کثرت استحمام یا حمام گرم بود شیره تخم
خرفه یا سیب خیار یا کدو یا بخبین یا ده یا مرسندی یا نبات خورند وغذا کشکاب یا کدو واگر سبب نکاهی ونزله باشد شراب عناب
وبنفشه ونیلوفر ونبات جلاب باشند واگر علامت غلبه خون باشد فصد کنند واگر طبیعت محتبس بود بقنوع فواکه تلیین کنند
یا به تر بخبین ومرباى بنفشه **باب دوم در حمی دق** آن حمی باشد که حرارت عضوی علی الخصوص قلب متعب گردد وموجب انفجار رطوبت
شود وترا آن سه سبب است زیرا که اگر حرارت غریزیه متعلق برطوباتی شود که در عروق صغار موجود دست آزار مرتبه اولی گویند
واگر این رطوبت را فانی کند ونسبت برطوباتی شود که در اعضا بمنزله حطب است آزار مرتبه ثانی گویند واگر این رطوبت را
نیز فانی کند ملاصق برطوباتی شود که الیام اعضا بدان باشد آزار مرتبه ثالثه گویند دق اکثر بعد از حمی یوم وحمی غفده حمی عام
وسهال وخطا طبیب وخطا مریض حادث شود ودر ابتدا کمتر واقع شود علامت او آنست که نبض ضعیف و
باریک وعلت متواتر شود حرارت قوی واضطراب کرسانا باشد چون غذا تناول کنند حرارت مشتعل او زیاده نبض قوی شود و
چون از ابتدا تجاوز کنند نحول ونهوکت بدن وکشف جلد وجفاف پوست شکم وگردن ظاهر شود ونضارت روی واعضا زایل گردد

حمی دق
اجزای اصلی این مرض از اجزای بدن است
اجزای غیر اصلی از اجزای بدن است
علامت اول در اشیاء
علامت دوم
علامت سوم
علامت چهارم
علامت پنجم
علامت ششم
علامت هفتم
علامت هشتم
علامت نهم
علامت دهم

وسر بینی و روی و گردن بار یکشیخ دوگوش کوچک گردد و در بول و نیتیبی باشد امید بر نتوان داشت اما در ابتدا علاج پذیر باشد علاج آنست که در مساکن باردهٔ مهب شمال و کنار آبی مسکن سازند بر ورق بید و کدو و نفوشه خسپند و خیش بمکند و گلاب کافور میش خود نمند و در تبریه و ترطیب کوشند و هر روز شربتی از شراب غناب و خشخاش و صندل با شیرهٔ تخم توزک با آب خیار و کدو و با نبات خورند و غذا جواب و اسفاناخ و کدو و فرفخ کوچک و ماهیان خرد خورند و سرطان و نیز غاله بغایت مفید بود و قدمین بر وغن بنفشه و کدو کنند و از بقول کاسنی و کاهو و توزک و خیار و از فواکه نارمند و شفتالو و سیب و امرود و اجاص و زردآلو و خربزه و انگور خورند و سینه و جگر بصندل و گلاب و آب بستان افروز طلا کنند و از جماع و عوارض نفسانی و شبیاد حاره و مجففات احتراز نمایند و سعی کنند که بهر حیله که باشد بخواب رود و بجام معتدل رفتن و با بنفشه و نیلوفر و برگ بید و کدو بدن شستن مفید بود و جهانا مفرح بارد تناول کنند و اگر این تیب بسوداوی مفرط حادث شده باشد شراب خشخاش و بنفشه با عناب بنگ دو بهدانه و عرق گل و بید خورند و استحمام و قدمین مکرر کنند و اگر بسبب اسهال حادث شود حبس طبیعت بقرص طباشیر و رب به کنند و این قرص نیز مفید بود صفت آن گل ارمنی شاه بلوط هر یک چهار درم ورق گل تخم حماض طباشیر صمغ عربی هر یک دو درم کهربا دانه مورد هر یک سه درم مغز تخم کدو و خیار و تخم توزک بریان کرده هر یک پنجدرم کافور یک درم نشاسته دو درم مجموع بکوبند و با آب پیرشند مثقالی تناول کنند باید که مدفوق را از هوای گرم و هوا بغایت سرد محافظت کنند و تقویت قلب و معده کنند و براحت و دعت و لهو و لعب مائل گردانند و آوازهای خوش و نغمات لذیذه و حکایات ملیح و امثال آن استماع کنند و از حزن و غضب و جوع و عطش نگهدارند و قرص کافور تناول کنند صفت آن طباشیر ورق گل صندل سفید رب السوس هر یک سه درم تخم خیارین و کدو و بهدانه مجموع مقشر هر یک پنجدرم صمغ عربی نشاسته کتیرا هر یک دو درم تخم توزک یک درم کافور نیم درم بکوبند و بلعاب بنگ و سپرشند و قرص سازند و یک مثقال بخورند و چون علامات قی بول ظاهر شود قرص کافور با شیر زنان و شیر خربد بهند و بدفعات اندک اندک غذا بخورند و از گوشت مرغ و کبک و دراج و سیب و امرود و کاسنی و بقناع در قرع انبیق نهند و عرق این بگیرند و هر روز بست درم از آن تناول کنند عظیم مفید بود دوق شیخوخت بیوستی باشد که بر مزاج غالب شود بی حرارت و اکثر مشایخ را واقع شود و باشد که بسبب استفراغ بسیار و استعمال ادویهٔ یا فواط حادث گردد علامت آن فوبول و قشف جلد بود و التهاب و اشتعال نباشد و ملمس سرد بود علاج آن

تسخین و ترطیب باشد مثل شربگاو و زبان و شراب انار غذب و شراب سیب شامی و اغذیه کثیره الغذا مثل هریسه و مرغ و بط
و زرده تخم مرغ و آب گوشت بره و برغاله و حلاوی شکر و شیر و قند و استعمال حمام معتدل و حقنهای مسمنه و مشمومات
معتدله مثل عنبر و لادن و یاسمین و نرگس و سوسن و تدهین بروغن بنفشه و بادام و پیه مرغ باب سوم در حمیات
عفنیه و آن عبارت از حمی باشد که حرارت اول لاحق مخالط شود و آن را گرم کند و آن سخونت بقلب و روح متاد
شود پس بسائر اعضا رسد و این حرارت که لاحق خلط میشود خالی نیست که از تعفن میگیرد یا نه اگر میگیرد
از سوء نوفس گویند و آن از نه بابان و سخونت خون حادث میشود اگر تعفن میگیرد اندیشه کنیم که تعفن او در خارج
عروق است یا داخل عروق اگر داخل عروق است ازان حمیات لازمه تولد کند و اقسام آن چهار است اگر خون متعفن
شود طبقه گویند و اگر صفرا بود محرقه و اگر بلغم بود بلغمیه و اگر سوداء بود ربع لازمه و اگر تعفن در خارج عروق بود مثل سده
و کبد و طحال و مراره ازان حمیات دائره متولد گردد زیرکه چون ماده در خارج عروق متعفن شود سبب حرارت
تحلیل برود و تب زائل شود تا انگاه که آن ماده باز جمع شود و آن ماده اگر صفرا بود و غلبه خالص گویند و اگر بلغم بود بلغمیه
نائبه و اگر سوداء بود ربع و تعفن دم در خارج عروق متعدد الادوار و ادوم بود و آن تبی حمی باشد و این نوع حمیات مفرده باشد
اما حمیات مرکبه ترکیب آن یا از اجناس متباینه بود یعنی ترکیب حمی دق و حمی خلطی یا از اجناس متقاربه یعنی ترکیب حمی صفراوی
و حمی بلغمی یا ترکیب آن از انواع منفسمه واحد بود یعنی ترکیب غب لازمه غب لازمه یا ترکیب آن از صنفان نوع واحد شود یعنی
ترکیب غب و ربع و بیان هر یک گفته شود انشاء الله تعالی و بدانکه عفونت بسبب غلبه سوداء الجوهر باشد مثل قدیدیانه ای که
مستحیل بدم صالح نشود مثل سپرک و خیار یانه ای که از زود حاصل شود و سقط قبول عفونت بود مثل فواکه یا عفونت بسبب کثرت
نزوجیت خلط حادث شود حمی مطبقه تبی باشد که از تعفن و تغیر دم در عروق حادث شود و آن سه صنف است اول متزائده
یعنی هر روز که باشد زیاده شود بسبب آنکه مقدار دم مرطوبت او بسیار بود و عفونت زیاده از تحلیل باشد و این صنف بدترین
اصناف او بود دوم متناقصه و او آنست که هر روز که آید نقصان پذیرد بسبب آنکه تحلیل از تعفن زیاده بود سوم ثابته
و او بر یک حال بود زیاده نشود و کم نشود بسبب تساوی تعفن و تحلیل و باشد که این تب بحرقه و سرسام منتقل شود و اگر دین تب
شرایت سیاه و سبز بر بدن ظاهر گردد دلیل بدبود و علامت حمی مطبقه حمرت و جفاف عروق و ضیق نفس و حمرت و
غلظ قاروره و عظم و سرعت و امتلاء نبض بود و باین تب قشعریره نباشد و اشتداد بطریق غب بکند علاج آن در سه دور اول

۱ حمی مطبقه بلغمیه
۲ حمی مطبقه صفراویه

تا سوم فصد کحل یا ملیق کنند و اخراج دوم بحسب مزاج احتیاج اگرچه فضلات بود و حجامت و ترعیف نیز شاید و هر روز جلابی از
عناب و نیلوفر و تخم کاسنی و بنات یا تمر هندی و تر بنفشه و بنات تناول کنند و نقد کشکاب و عناب خورند و میانه روز شربتی
از بنات و عرق بید و گل و نبگو و شربت کنند و اگر سرفه نباشد شراب غوره و ریباس و لیمو بفزایند و بود و طبیعت را محتبس نگذارند و
بتقوع فواکه و تر بنفشه تلیین کنند و هر روز دهان و زبان بسرکه و گلاب بشویند و لعاب بنگ و بهدانه در زبان نهند و در نخسیم
یا هشتم اسهال طبیعت کنند باین مطبوخ صفت آن سنا درمی تخم کاسنی بنفشه نیلوفر ورق گل هر یک پنجدرم عناب
ده عدد سپستان بست عدد آلوسیاه ده عدد آلو کیلی پانزده عدد شیر خشت و تر بنفشه هر یک پانزده درم و اگر علیل صفیت
باشد آلو سیاه و کیلی هر یک پانزده عدد و عناب ده عدد تخم کاسنی و نیلوفر هر یک پنجدرم شیر خشت و تر بنفشه هر یک ده درم
بدهند و بشیان خیار شنبر بدهند و اگر احتیاج افتد این جمله کنند بص آن بنفشه نیلوفر هر یک سه درم سپستان سی عدد
جوشانیده کفی ورق چقندر دسته شکر نیم رطل روغن بنفشه هر یک ده درم آبکامه پنجدرم و اگر باین تب سرفه باشد جلابی از
بنفشه و نیلوفر و عناب سپستان و بنات تناول کنند و تلیین طبیعت بنفشه مربی و تر بنفشه و خیار شنبر هر یک دو مثقال
کنند حمی سوئوخس اگر از کثرت دخلیان خون حادث شود علامت این همین علامت بود و اورا حمی یوم اقوی باشد
و از مطبقه اضعف علاج این فصد و تدبیر فقط بود و اقتصار بزوراء مضمه و اگر احتیاج تلیین باشد بتقوع فواکه و
تر بنفشه کنند حمی محرقه یا صفراوی بود که مادهٔ آن در عروق متعفن شده باشد و این تب لازم باشد و بطریق غب
نیز اشتداد کند علامت آن تشنگی و اضطراب بیخوابی و خشونت و صفرت زبان و صداع و هذیان و فرو رفتن چشم و بغشی و
متواتر و قاروره ناری بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی و بنفشه و نیلوفر و آلوسیاه و تر بنفشه و بنات تناول کنند
و هذا جوشانده خشخاش فلوزج اگر سرفه نباشد میانهای روز سکنجبین و شراب حماض و لیمو تناول کنند و اگر سرفه
باشد شراب خشخاش و بنفشه و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و تقوع آن کنند و اگر از مطبوخ تنفری باشد شراب و دکر چهل درم
با سکنجبین سیارج ده درم تناول کنند با آب برنج و اگر سرفه باشد سنا پنجدرم بنفشه و نیلوفر و تخم کاسنی و تخم خیاری هر یک
سه درم عناب ده عدد سپستان بست عدد شیر خشت و تر بنفشه هر یک پانزده درم تناول کنند و مشمومات بارده استعمال نمایند
و اگر بیخوابی باشد وقت خواب شراب خشخاش معتق کنند و در تبرید تلیین کوشند و بعد از تنقیه شیره تخم توزک با شیره تخم کاسنی یا
سکنجبین تناول کنند و قوع زرد اگر نیز مناسب بود و چون تب مفارقت کند تقویت و تبرید بشراب حماض و لیمو مستمل کنند

ومزوره ازتمرهندی وآلوکیلی وانارروانه وتربخبین بافروج خورند غب خالص تبی صفراوی بود که مادهٔ آن در خارج
عروق متعفن شده باشد واین تب وزی آید وزوزی نه آید وزمان او از چهار ساعت تا دوازده باشد واین تب مشعریه
ونافض نباشد وزمان سرما وی اندک بود وباشد که بسرب باشد وهر روز آید علامات آن تشنگی بافراط وغشیان و
اضطراب قی صفراوی ونبض سریع وقارورهٔ ناری بود علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی وبنفشه ونیلوفر ونبات
تناول کنند یا آب انارین یا تربخبین ونبات غذا جو تمرهندی یا آلوچه خورند وتلبین طبیعت کنند باین مطبوخ دو مثقال
یا دو هم سنا یکی ورق گل هر یک پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی تخم خبازی هر یک سه درم آلو سیاه وکیلی هر یک بست عدد
عناب ده عدد سپستان بست عدد تربخبین وشیرخشت هر یک ده مثقال یا این قصه استعمال کنند صفت آن
سنا یکی هفت درم ورق گل پنج درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان ده عدد هر یک بست عدد
سبوس وخطمی وخبیکوفته هر یکی کفی لبلاب ورق چغندر وسنجد شیرخشت هر یک دو درم روغن بنفشه ده درم شراب ورد
یا سکنجبین وشراب دینماری باشراب بنفشه مفید بود وبعد از اسهال واستفراغ صفرا شربت بسرده مثل آب غنا کردن
وشیرهٔ تخم توزک وتخم کاسنی باشراب حماض ولیمون وصندل وسکنجبین تناول کنند واگر در طبیعت حبسی باشد
نقوع فواکه وتربخبین یا تمرهند طباشیر نرم وسکنجبین تلیین کنند صفت قرص طباشیر طباشیر شیرده درم تربخبین ده درم
وتخم کدو متشرری دیم کتیرا صمغ عربی خشخاش هر یک پنج درم بکوبند وبلعاب بنگ بسرشند وقرص سازند منقال
بخورند وبعد از مفارقت تب شراب غوره ولیمو ورياس وسکنجبین مثال آن آب سرده وعرق گل بیتناول کنند
ومزورهٔ زرشک انارروانه وتمرهندی بافروج خورند تبی بلغمی مایهٔ آن از امعاء ظاهر نیز گویند مادهٔ آن بلغمی بود که در خارج
عروق متعفن شود واین تب هر روز آید وعسر البرء باشد خصوص که در خریف وشتا مادث شود اول زمان او هشت
ساعت بود واکثر آن هجده ساعت علامات آن نافض وشدت سرما وکثرت بزاق وغشیان وصفرت یا بیاض لون قبیح
وچشم باشد وزود گرم نشود وتشنگی والتهاب نباشد علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی وبنفشه وانیسون وگلقند
تناول کنند یا سکنجبین وگلقند ونمد انخود وجوانه کی را زیانه خورند سه روز شربتی از نبات عرق گل گاوزبان
تخم شاهسفرم بیاشامد وسکنجبین ساده وبزوری وشراب بیموز وشراب گاوزبان بالنگو ونیلوفر شربتی شابه وقت نوبت بطلیخ
شبت وتربخبین وگلقند وعسل وملک انه کی تلیین کنند وچون مادهٔ نضج یابد باین مطبوخ تلیین کنند صفت آن سنا پنج درم

بیخ مهک بارنگ گوگا وزبان هریک چهار درم رازیانه فستین تخم کاسنی پوست بیخ کبر هریک سه درم تربد خراشیده دو درم نارین سنبل رومی هریک دو درم مویز طائفی پانزده درم مکلفته ده درم خیارشنبر پانزده درم شکر سرخ ده درم اگر مزاج قوی باشد یکمثقال یارده نیقر ابرسرین ملموغ کنند بعد از دو روز یاسه روز تحریک کنند باین حب صفت آن تربد تخم کرفس انیسون هریک سه درم نک سندی دو دانگ غاریقون نیدرم بکوبند وبآب رازیانه بسرشند وحب ساخته بلیع کنند مکرر تقویت معده وبگلقند ورازیانه کنند واگر استمادی شود بجب الیاره وقرص رو وقرص غافث وامثال آن تلیین کنند صفت قرص غافث عصاره غافث تربجبین هریک شش درم صبا شیر ورق گل سنبل هریک دو درم بکوبند وبآب رازیانه قرص سازند ویکمثقال باگنجبین بزوری ده مثقال تناول کنند واگر ازسده فنی باشد قرص فستین یا بنفشه یا گنجبین تناول کنند صفت یکگنجبین بزوری تخم کاسنی وکشوث ورازیانه هریک سه درم وعصاره غافث دو درم پوست بیخ کبر ورازیانه وکرفس هریک پنج درم انیسون یکدرم مجموع نیکوفته کنند ویک شبانروز در دو رطل آب بیجوشانند تا ببرطلی آید وبا عسل رطلی باشند بقوام آرند حمی لثقه یی بلغمی لازم بود که مادهٔ آن در عروق متعفن شده باشد علامت آن هیجون علامات دائره باشد اما باآن سر ما ونافض نباشد ودر شبانروزی شش عت تا فاتر گردد وبازیاده شدن کند وتشنگی باشد ونبض سریع بود وقاروره غلیظ وکدر علاج آن هر روز جلابی از تخم کاسنی وبیخ کاسنی وبیخ مهک ورازیانه وگلقند تناول کنند وغذا جو بانخود خورند بعد نضج تام تلیین باین مطبوخ کنند صفت آن سنا مکی بیخ تخم کاسنی وبیخ کاسنی ورازیانه بیخ مهک ورقگان بنفشه وسنبل فرهریک سه درم مویز طائفی ده درم خناب ده عدد اجاص بست عدد تربجبین وخیارشنبر هریک پانزده درم وبعد از دو روز تفرس بنفشه یا تربجبین وتقویت دماغی تحریک کنند اگر هیجون خیارشنبر در آب گرم حل کنند وبیاشامند وباقی علاج آن هیجون علاج تابه باشد اما تا قرص غافث در بیخ تابه نباشد حمی ربع دائره یی سوداوی بود که مادهٔ آن در خارج عروق متعفن شود وهر این روزی آید ودو روز نه نوبت او بیست چهار ساعت باشد وباشد که دو روز آید یک روز نه آید آزار ربع معکوس گویند وچون ربع از سودا بر طبیعی با اخلاط سوخته حادث شود واین قسم بعد از حمیات عفنه باشد وباشد که ربع بعد از اورام محال حادث شود واین بدترین ربع بود علاج ربع آنست که ابتدا به نافض کنند که اگر اعضا سرما قوی چون گرم کنند گرمای آن بافراط نباشد واگر بافراط باشد واز احتراق خون حادث شود علامات آن حمرت وغلظ بول تشنگی بافراط سرماندک وعرق بسیار بود وبعد از حمیات مطبقه وحمیات اورام حادث شود واگر

از احتراق صفرا بود علامت آن لهیب و اضطراب قلبی و تشنگی مفرط و سرعت و تواتر نبض بود و بعد از حبات صفراوی حادث شود و انچه از احتراق بلغم باشد علامت آن لین نبض و غلظ بول و دوار و ازیا شدن و لهیب و اضطراب کمتر و بعد از حیات بلغم حادث شود و انچه از احتراق سودا طبعی بود علامت آن سوء خلق و سلاب نبض کثرت قارورہ بود و امّا علاج این سه که اهلیلا تا چهل روز بمعالجه آن مشغول نمیشوند غذا زیراب و زرشک و نخود آب با قبک و تهیو خورند و از شیر بکنجبین بزوری و هاذج و گلقند اکتفا نمایند و از غذا که غلیظ و مولد السوداء مثل قدید و بادنجان و ماهی شور و پنیر چنانچه نمایند و اگر در ابتداء علت نیابند قابضه باشد فصد اکحل یا باسلیق میفرمایند و اگر خون غلیظ و سیاه باشد بسیار بیرون کنند و الا زود به بندند بعد از چهل روز بنقیح ماده مشغول شوند هر روز جلابی از تخم مهک و تخم کاسنی و گاوزبان و بانگو و رازیانه و گلقند تناول کنند و غذا نخود و نباش شیرہ خسکدانه و فروخ فربه خورند بعد از نقیح تلیین طبیعت کنند بدین مطبوخ صفت آن سنا هفتدرم اهلیلا سیاه پنجدرم بنفشه چهاردرم بانگو گاوزبان تخم کاسنی را زیانه کشوث اسطوخودوس بسفایج نیاوفر اهلیله و آمله هر یک سه درم مویز طائفی پانزده درم ورق گل چهار درم اهلیله زرد و کابلی افتیمون هر یک هفتدرم شاهتره دسته و اگر نیابند دسته تخم آن تربد دو درم عناب عدد دسپستان عدد تخم بین مغز خیارشنبر هر یک پانزده درم و بعد از دو سه روز بمطبوخ افتیمون یا حب آن معجون بنجاح یا شاهتره و بانگو و سنا تناول کنند زیرا که این ماده بیک مسهل زائل نشود و امّا انچه از احتراق صفرا بود جلابی از تخم مهک و گاوزبان و تخم کاسنی و جاورس و تخم بین و نبات تناول کنند و بعد از نقیح تلیین کنند بایں مطبوخ صفت آن سنا هفتدرم بنفشه پنجدرم تخم کاسنی هر یک چهاردرم پوست اهلیله زرد پنجدرم مویز طائفی پانزده درم تخم بین خیارشنبر هر یک ده درم یا هفتدرم بانگو و گاوزبان هر یک پانزده درم بجوشانند و صافی کنند و معجون بنجاح پنج مثقال دران حل کنند و بیاشامند و یا این حب بلع کنند صفت آن پوست اهلیله کابلی بسفایج اسطوخودوس افتیمون ورق گل سرخ هر یک یکی نکاهند یکتیرا هر یک یکمثقال مصطکی یکدرم کتیرا را آب حل کنند و باقی ادویه بکوبند و بآن بسرشند و حب سازند علاج آن انچه از احتراق بلغم باشد جلابی از تخم مهک و گاوزبان و تخم کاسنی و گلقند تناول کنند و غذا نخود آب با شیرہ خسکدانه خورند و تلیین طبیعت باین مطبوخ کنند صفت آن سنا هفتدرم اهلیله کابلی و سیاه افتیمون هر یک هفتدرم تربد ده درم را زیانه تخم کاسنی تخم کشوث اسطوخودوس بسفایج هر یک سه درم بانگو گاوزبان از هر یک چهار درم مویز طائفی دو درم خیارشنبر پانزده درم شکرسرخ ده درم و در تابستان طریقه آنست که در روز نوبت مسهل کنند و هیچ نخورند یا چنان سازند که وقت نوبت معده خالی باشد و سهل بروز راحت

۴۵
شفیه در سرما و صفرا و بلغم و سودا و خون و ریاح و اخلاط و رطوبات و اعضا و اعصاب و عروق و مفاصل و اوتار و اعضا و اعصاب و عروق و مفاصل و اوتار
با اهلیله زرد و کابلی و بلیله و آمله و زنجبیل و فلفل و دارچینی و زعفران و مشک و عنبر و کافور و مروارید و یاقوت و زمرد و الماس و لعل و فیروزه و عقیق و بشم و مرجان و طلا و نقره و مس و آهن و سرب و قلعی و ارزیز و سنگ و خاک و آب و آتش و باد و خاک و آب و آتش و باد

کنند طبیعت محتبس نگذارند و اگر محتبس شود بشبل سنا و شکر سرخ و تربخبین مجانس و بنفشه و سویز طائفی تلیین کنند و ما الجبین یا سکنجبین مفید بود و خروس نیز با نخود اندکی اسفانج پخته کنند و مرق آن تناول کنند و احیانا با شیر و بطیوس تریاق کبیر بخورند و این معجون نافع بود **صفت** آن سنبل چهار درم وج پنج درم فاغل نخبیل حاتیت هر یک درق نانخواه سانجه هر یک چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند و مثقالی تناول کنند و رعایت حال محال و کبد کنند بقرص زرشک ماء الاصول و سکنجبین بزوری و باید دانست که این تپ مغی بی خطر است اگرچه دراز میکشد و امان است از خبد م ما نخولیا و برص احمد و جرب و سرع و تشنج و سکته و فالج اما این تپ دراز می کشد تا دوازده سال نیز باشد حمی ربع لازم است سودا وی که ماده آن در عروق متعفن شده باشد و با آن نافض و قشعریره و عرق نباشد و نوبت ربع استمرار کند و باقی ازان فاتر بود علاج آن همچون علاج ربع باشد و در وقت حمله استعمال مسهلات و ادویه قویه نباید کرد و احتمال دارم باشد حمی خمس و سادس و سبع حمی خمس آن باشد که یک روز آید و سه روز نه و سادس آنست که یک روز آید و چهار روز نه و سبع آنست که یک روز آید و پنج روز نه و این تپ ها از مواد غلیظه متولد شود و شبیه بربع باشد علاج آن لطیف خلاط و اسهال سودا بود چنانچه در ربع گفته شد و در روز نوبت تخم شبت و تربد بر یک سه درم و کنکر زرده درم برگ مرنج تربد یکوشانند و نمک یکدانگ غسل ده درم دران حل کرده بیاشامند و بدان قی کنند و باقی علاج آن همچون علاج ربع باشد حمی الغب و حمی تپی باشد که دران احساس برودتی عظیم کند در باطن و ملمس گرم باشد و بدان تشنگی و لهیب نباشد و مادهٔ این تپ بلغم زجاجی بود علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و رازیانه و تخم کرفس و گلقند تناول کنند و غذا نخود اب با شیره خسکه انغوزه بعد از نضج تنقیه کنند باین حسب صفت آن صبر سقوطری تربد سفید بر یک می غاریقون نیم درم مقل ازرق بکوبند و با رازیانه بسرشند و حب سازند و بعد از دو روز قرص روشقالی با سکنجبین بزوری ده مثقال تناول کنند باقی علاج آن همچون علاج حمی بلغمی بود حمی لیفو ریا تپی باشد که در باطن حرارتی شدید محسوس شود و ظاهر حرارتی نباشد بلکه بر دست باشد و بدان تشنگی و لهیب و ضجرت بیحد بود و مادهٔ این تپ بلغم نرم باشد علاج آن هر روز جلابی از بالنگو و نیلوفر و رازیانه و تخم کرفس و گلقند تناول کنند و بعد از نضج تلیین بطبوخ خیارشنبر کنند یا باین طبوخ صفت آن سنا هفت درم بنفشه چهار درم ورق گل نیم درم تخم کاسنی نیم درم تربد یکدرم اسطوخودوس سه درم عناب دانه سیاه دوازده دانه و رازیانه با بالنگو کاوزبان یکساعت بر آتش نهند و ترنجبین هر یک یک درم سویز طائفی ده درم شکر سرخ پنج درم و بعد از تنقیه گلقند و انیسون تناول کنند یا رازیانه و تخم کرفس و انیسون

هر یک دو درم بجوشانند و باده درم گلقند بیاشامند حمیات مرکبه بدانکه حمیات مرکبه و فنون ترکیب آن بسیارست چنانچه
ترکیب دائره با لازمه دائره و لازمه با لازمه ترکیب مداخله بود چنانچه پنجه تبی باشد و تبی دیگر بر سر آن آید و با سه ساعت چنانچه
تبی عقب تبی نیاید و یا شش ساعت چنانچه دو تب با هم آیند و با هم زائل شوند و شبیه ترکیب از حمیات صفرا و بلغم بود و بسیار باشد
که از قانون تربیع باشد و اما آنچه نامی نهاده اند و قانون معین دارد شطر الغب است و غب غیر خالص و ترکیب آن چگونه است
زیرا که یا مرکب از غب دائره و بلغمی لازمه باشد یا غب دائره و بلغمی دائره یا از محرقه و بلغمی لازمه و علامات آن
ممتزج باشد از علامات صفرا و بلغم و این حمیات اعتماد بر دور و نوبت تب نباید کرد بلکه استدلال باعراض و علامات کنند و فرق
میان شطر الغب و غب غیر خالص آنست که در شطر الغب صفرا و بلغم ممتزج و مختلط نباشد و نوبت آنها فرق بود چنانچه فرق و تمیز
میان نوبت هر یک توان کرد و روز نوبت صفرا نضج پذیرد باشد قلق و اضطراب و تشنگی سخت باشد و نافض و سرما اندک بود و زمان تب
دراز تر بود و روز نوبت بلغم سرما نافض سخت نباشد و حرارت و تشنگی کمتر بود و در غب غیر خالص صفرا و بلغم ممتزج باشد متحد و
فرق میان نوبت هر یک نتوان کرد و هر روز تب آید و زمان او از دوازده ساعت زاید بود و این تب عسر البرء باشد و از معالجه ان
ملول نباید شد و سهلات قویه نباید داد زیرا که صفرا تمیز نرود مستفرغ شود و بلغم غلیظ باقی ماند پس درین تبها اگر علامات صفرا غالب
باشد هر روز جلابی از تخم کاسنی بنج مهک و نیلوفر هر یک سه درم اجاص و عدد نبات ده درم تناول کنند و غذا جو باندک نخود خورند
و بعد از نضج تلیین باین مطبوخ کنند صفت آن سنا مکی هلیله زرد کابلی هر یک پنجدرم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی از بنیخ مهک
هر یک سه درم سپستان خشخاش دوس اسفاناج هر یک چهار درم مویز طائفی ده درم اجاص آلوچه و عناب هر یک ده عدد مغز خیارشنبر
پانزده درم ترنجبین ده درم و بعد از دو روز تحریک باین قرص کنند صفت آن بنفشه دو درم تربد هلیله زرد
هر یک سه درم ریوند سوس نیم درم سقمونیا مشوی نیم دانگ مجموع کوفته بآب سرشند و جلابی از نبات تناول کنند
و اگر علامات بلغم غالب بود هر روز جلابی از بنیخ مهک و زیانه و گلقند تناول کنند و غذا جو و خود خورند پس اگر اخلاط
بمحدب کبد مائل شود و علامات آن ثقل سر و ضعیف بود مدرات مثل انیسون و تخم کرفس و نانخواه با جلاب نیم کنند و
اگر بمقعر کبد مائل شود و علامات آن ثقل معده و قی و غثیان بود پس مسهلات بلغم تلیین طبیعت کنند و بعد از تنقیه
سکنجبین ورری یا ده گاه تناول کنند و قرص ورد نیز نافع بود و صفت آن ورق گلاب ده درم سنبل بنج مهک یک پنجدرم تخم خیارین و
کاسنی هر یک چهار درم بکوبند و با آب زیانه سرشند و بمثقال یا نیم تناول کنند و اگر تمادی شود بقرص غافث تحریک کنند

وسعالجه که در بلغمی دائره ذکر رفت بکار دارند حمی مخلطه چنان باشد که آثار دوری و نوبتی معین نباشد علامت آن مخلط باشد و درین تهیا طریقه آنست که تخمین وحدس معرفت ترکیب خلط و غلبه یکی بر دیگری و تعفن آن در خارج عروق و داخل آن حاصل کنند علاج آن چنان کنند که گاهی استفراغ ماده کنند بمسهلات لینه خفیفه و گاهی تسکین و تقویت مشغول شوند و ماده که خطر آن بیشتر باشد اول استفراغ آن کنند چنانچه در تپی که از صفرا و بلغم مرکب بود و صفرا غالب باشد اگر اول بدفع بلغم مشغول شوند موجب خطر باشد پس اول صفرا دفع کنند و اگر متساوی باشد معالجه مرکب کنند و در تقویت طبیعت کوشند حمی غشیه تپی باشد که چون ابتدا کند غشی حادث شود و این تپ بیشتر از ماده بلغم متولد گردد و حدوث غشی بسبب آن باشد که مواد خام در بدن متفرق باشد و چون بلغم معده رسد بواسطه شدت حس آن و مجاورت قلب موجب غشی گردد علامت آن باشد که بیشتر اوقات بدو بلغمی آید و تبیح و جه علامت بلغم ظاهر بود علاج آن در حالت غشی گلاب بر آب سرد بریزی زنند و اطراف بمالند و سکنجبین با آب گرم بدهند شاید که قی کند هر روز جلابی از تخم کاسنی را زیانه و گاوزبان و گلقند تناول کنند با تخم کرفس سه درم بجوشانند و سکنجبین ساده بیاشامند و غذا جو آب با قند خورند و تلیین طبیعت کنند باین جمله صفت آن سنا هفتدرم منظور این بار یکنیم شبه لیمو فرنج مهک هر یک سه درم ورق هفتدرسته سبوس کفی خیارشنبر از هر دو درم تربین شکر مرخ هر یک ده درم روغن زیت آبکامه سه یک ده درم نمک دو بوره ارمنی هر یک نیم درم و اگر این تپ از [illegible] روی گرانی یا بیماری حادث شود علامت آن عطش و کرب و هم اضطراب بود و بدو غب آید علاج آن هر روز آب انار ترین یا تمرهندی یا نبات خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه کنند یا بقوع فواکه کنند و صندل گلاب و کافور و عرق بیدو اقاقیا بر جبهه طلا کنند و در استفراغ خلط اسهال نمایند بلکه بتدریج دفع کنند تا بسبب ضعف غشی زیاد نشود حمی لیلیه و نهاریه حمی لیلیه آن باشد که شب آید و روز رها کند و نهاریه آنکه بروز آید و شب رها کند و این بدتر باشد و غالب آن که بدق کشد علاج آن سکنجبین ساده و گلقند تناول کنند یا جلابی از تخم کاسنی و بیخ مهک و نبات و غذا جو یا نخود خورند و تلیین طبیعت بمطبوخ فواکه و معجون خیارشنبر کنند و در روز غذا شب خورند اما باید که ممتلی نخسپند بلکه بخوابی مناسب بود و لیلی غذا بروز خورند چنان کنند که وقت نوبت معده خالی باشد حمی غبیه تپی باشد که در وی بهار شود و سبب وی آن باشد که هوا متعفن شود

وفساد مزاج روح گردد و موجب تعفن رطوبات شود ازان حمی تولد کند علامت آنست که بهلکد شود و باران کم آید حیوانات
کثیره بمثل ق وبه وخطاف بگریزند وضفادع وحشرات زیر زمین بمثل عقرب وموش و مار برروی زمین آیند و
علامت این تب کرب و تواتر نفس و تشنگی و خشکی دهن قی و سقوط اشتها و غشیان و وجع معده و عظم طحال و عشی و عرق
و براز سنتن بود علاج آن فصد کنند و هر روز شربتی از تمر هندی نبات یا انجبین با گلاب و آب سیب در تشریب کنند
و شراب غوره و رشک و ریباس و صندل و لعیوه و حماض بفید بود و غذا اسماق و رشک و انار با فروج خورند و
تنقل بجوفنات و مسهلات کنند و اگر رطوبات بدن بسیار بود و تسکین و تبرید بفید فیئه تلیین طبیعت کنند و
استفراغ خلطی که در بدن بود اما تسکین بهر حال بهتر از تحریک بود و شمومات و نخود اب استعمال کنند چنانچه در تدبیر
فصول گفته شد حمی حصبه و جدری بدانکه ماده آبا یمون ست و سبب غلیان حادث شود و معتبرین او آنست
که سفید رنگ باشد و نیفوذ نباشد و بدترین آنست که سیاه و متبرد و نفوذ باشد و علامت نکوهیدگی در دشت و خارش
بینی و نخس اعضا و حرارت عین و لهیب و التهاب و تشنگی و درد سینه و حلق و ضیق نفس بود و ماده حصبه صفرا باشد و
او کوچکتر از جدری بود و آزار قوی نباشد و بزرگ نبود بلکه با پوست راست باشد و سلم او آنست که
سرخ بود و دانه بنفش و سبز باشد بغایت بود و علامت آن قریب ست بعلامات جدری علاج آن پیش از بیرون
آمدن حصبه آبله اگر سن مقتضی باشد فصد کنند اما جوان ابتدا بروز باشد شاید و تحریک تلیین طبیعت نباید کرد و هر روز
شراب عناب و نیلوفر با شفترک تناول کنند و غذا جو با حمص عناب خورند و خود را گرم دارند و آب سرد نخورند و
شفترک و فراش بریزند تا تمام بیرون آید و بعد ازان خود را گرم داشتن احتیاج نباشد بلکه استنشاق جهت
ترویح قلب لی باشد و اگر دیرتر بیرون آید انجیر و مویز طائفی و عدس بجوشانند و بیاشامند و خود را گرم دارند و بجوشانند
انار و انجیر زرد و دوکنند و آبلد چون تمام بیرون آید گاو سر و فراش ریزند و یا کیسه بزرگ بدو زند و گاه گاه در ان
کنند و بر روی آن خفته و چوب گزدو و کنند یا چوب کرنج بشانند و یا گلاب بیامیزند و در ظرفی کنند و اعضا ریزند یا
ورق گل حق کنند و بر اعضا مالند و عصاره شجر رمان آب شیرین تر و سماق در چشم چکانند و در عین الهر نظر کنند و اگر
طبیعت نرم باشد قرص طباشیر بیت با شراب خندل بخورند و اگر سرفه آید شراب خشخاش و بنفشه بیاشامند و حصبه
قطعا طبیعت را تحریک نباید کرد و غذا درین طبع شیر با مغز بادام و جاورس بریان کرده و یا خشخاش بریان کرده

تناول کنند و قرص کافور با شراب سیب یا شراب سیب استعمال کنند و اگر بیوستی بر طبیعت غالب شود و شراب نفشه و نیلوفر با آب گرم حل کرده بیاشامند و بوستان نفشه در خواب انداز ند و پیش ازین تصرف نکنند و در تبرید و تطفیه دم سعی نمایند و اگر صرفه نباشد شراب ریباس و غوره و لیمو و شراب گاو زبان مفید افتد و الله اعلم تا بیرناقه چون قباحت حامیست بسیار صحت و مرض تدبیر او مشترک باشد میان تدبیر صحاد تدبیر مرضی پس باید که تفقد حال ناقه کنند و احوال اعراض کرا و ارحاد شود متفحص شوند پس اگر در نبض سرعت و قارورهٔ غلظ و صفع باشد و صداع و ثقل سر و نسبت بنفس و قلت نشاط بود دلالت بر آن کند که بقیتی از مواد قبلیست که بسبب تدبیر و معالجات کرناقه ازان تبنگ نبایند مشغول شوند و بملینات غیر قویه و تقوعات تلیین کنند و قرص طباشیر نرم با سکنجبین مفید افتد و چون چهار روز از زوال تب بگذرد فروج دهند و بتدریج عادت بدان کنند و چون دو سه روز بگذرد و مزوره که مناسب مزاج بود و با گوشتهای سبک تناول کنند و از امتلاء رجوع و تناول سمنخات احتراز نمایند و چون قوت بگیرند استحمام مناسب بعد دو بیرون آمدن از حمام محافظت واجب دانند تا از هوا ضرری نرسد و در مصلح زمانی توقف نمایند تا اثر بخار حمام زایل شود و بتدریج زمانی با سکن روند و از عوارض نفسانی و بدنی اجتناب نمایند و اگر ضعف کما ینبغی نباشد و طبیعت نرم بود و معده نحیف معلوم شود که غذا بسیار نخورد بر آنینه تقلیل غذا کنند و تقویت معده بسکنجبین سفرجلی غذا زیره با بیج یا انار دانه یا سماق خورند و گوارش مصطگی تناول کنند تا بدن را قوت تمام حاصل شود و جماع نکنند و چون قوت گیرند در ماهی یکبار زیان ندارد و بتدریج در غذاهای غلیظ تصرف کنند تا معده فاسد نشود

مقالهٔ چهارم در امراضی که ظاهر بدن را عارض شود و مشتمل بر هفت باب

**باب اول در اورام و بثور و دم غلظی و انتفاخی بود که بسبب انصباب مادهٔ که بر اعضا ظاهر شود و این ماده یا اخلاط اربع باشد یا مائیه یا ریح اما ورم که ماده او دم باشد آنرا فلغمونی گویند و آنچه صفراوی بود حمرت و آنچه مرکب از صفرا و خون بود جمره فلغمونی یا فلغمونی حمره گویند آنرا که غالب باشد مقدم دارند اما ورم بلغمی اگر مخالط عضو باشد رخو گویند و اگر متمیز بود سلعه و ورم سوداوی اگر داخل عضو باشد سوم بود سرطان گویند و اگر مولم نباشد خنازیر و اگر خارج عضو باشد اگر ظاهر بود سلعه و صلابت گویند و اگر ظاهر نباشد غدد آنچه از مائیه باشد اگر عام باشد استسقا رقی و اگر خاص بود قیلمائی و آنچه از ریح بود اگر مخالط عضو باشد لیمن بود تیمج گویند و اگر مجتمع و صلب بود نفخه گویند و بیان هر یک گفته شود و فلغمونی از مادهٔ دم حادث شود علامت آن تمدد و ضربان و انتفاخ و تشنگی و تپ بود و رنگ ورم سرخ باشد و بمرور مائل بود فلغمونی*

فلغمونی دموی یا مفرط خونیست دال بر آن از سه وجه یا مفرط خونیست دم غلیظ کثیر الاختلاط است باید که کثیر الخون باشد و مشتمل بر خون کثیر الخون بود و در مهر زبان بیشتر بود و در باقی اعضا کمتر و در عضو ورم باده مند لیس فی فصل گل ارمنی یا خشا تا خاکستی و کاسنی طلا نمایند و استعمال این روا نیست و فرق میان ورم حار و ورم بارد آنست که ورم حار

*مراجعه

و استعداد انعصد کنند از عرقی که مناسب بود چنانچه ورم گرم و اعالی بدن باشد قیفال اگر بکشایند و اگر اسافل باشد باسلیق
و شراب بقفه و نیلوفر و خناب تناول کنند یا آب انارین و نبات با شیره تخم توزک و سکنجبین و غذا جوآب خورند یا بنواشر و
مغز بادام و تلبینه و طبیعت بمطبوخ فواکه یا تقرع آن کنند و اگر ورم در مغابن بود یعنی در مغرز نه و عضای رئیسه مثل پس گوش و
زیر بغل و بن ران و در ابتدا بود که هنوز ماده تمام نرسیده باشد استعمال مبردات رادعات کنند مثل صندل و گلاب و خل و افاقیا
و گل ارمنی و ماهیثا و آب شنبلیله و کاهو و بستان افروز و در استعمال رادعات نیز مبالغه ننمایند و بعد از سه چهار روز که داد برنز
محللات مثل بابونه و خطمی و روباه ترکیب بقبله و کلیل الملک با رادعات بیامیزند و چون دانه رسیده باشد محللات فقط استعمال
کنند و اگر داده جمع شود محللات با منضجات مثل زیر گرگ و مرداسنگ و بقبله و انجیر شیر استعمال کنند و علامات جمع شدن دانه
وجع باشد و چون نضج یابد منفجر گرداند با بن یا بادویه و علامات نضج سکون وجع با تمدد جلد است برزنند و فرود و بعد از
که منفجر گردد تا ماده بکلی مستفرغ نشود درهمهای مندمله استعمال ننمایند اگر ورم در عضای رئیسه حادث شود یا ورم
بسبب ضربه و سقطه باشد بعد از نضج تنقیه مرخیات مثل سوم روغن یا محللات استعمال کنند و قطعاً استعمال مبردات
و رادعات نکنند و صنفی از فلغموني است که آنرا شقاقاوس گویند و او آنست که ورم منضج نشود و به تحلیل رود و نه جمع شود
و اگر ازان فساد جوهر عضو پیدا شود و عضو البته بیفتد علامت آن قطع عضو باشد تا دیگر اعضا سالم
بماند و اگر فساد تمام نباشد حجامت کنند و نشترهای عمیق فرو برند تا آده تفرغ شود و بعد ازان کرسنه با گلاب ملایم کنند
حمره ورمی باشد که اده آن صفراوی بود علامت او آنست که مایل بسطح جلد بود و لون آن مشرق و روشن باشد با حرارت
بود و چون دست برو نهند سرخی برود و چون دست برارند معاودت کند و با آن تپ و تشنگی و حرقت و التهاب باشد
علاج آن همچون علاج فلغموني باشد لیکن در و تبرید بیشتر باید کرد و در فلغموني تجفیف بیشتر و ورم خوآزاد و یا تغیر
او از ماده بلغمی حادث شود و آن ورمی سفید باشد و با آن حرارت و الم نباشد و چون انگشت بر و نهند فرو رود و زمانی
همچنان غائر بماند علاج آن هر روز جلابی از بیخ مهلوی از یانند و گلبیر تناول کنند و غذا نخود آب با شیره منکا و امثال آن
و بعد از نضج تلیین طبیعت کنند بجلاب یا ره و چون خیارشنبر و سعلات بلغم و بورهٔ ارمنی و نمک و مرزنجوش و سرکه بر ورم طلا کنند
و کف دریا در سرکه خیسانیده و ضماد سازند یا قسطین و صبر با سرکه طلا کنند و سعد و زعفران مازو نیز میفزایند با شیر ساقه
ورمی غلیظ بود که از غلافی باشد و از عضو خارج بود مقدار آن از نخودی تا بطیخی باشد علاج آن تنقیه بدن باشد

بحب ایاره و ایاریه لوغاذیا و استعمال مرهم دخلیون و اگر تحلیل نرود تشگافند و با ادویه مقرحه مثل فلدنیون و دیگر دیگ
نهند و چون منفجر شود دیکیسه که غلاف اوست بضماده بیرون آرند و مرهمهای مدمله بکار برند سرطان رحی و داوی یا علامت
او آنست که در ابتدا کوچک بود و هر روز که آید بزرگتر شود و صلب شود و اندک حرارتی در ملمس آن محسوس شود و رنگ
سبز و سرخ مثل مست و پای سرطان ظاهر باشد علاج آن در ابتدا فصد الکل یا یاسا یق کنند و تقیه بدن از سودا
بمطبوخ افتیمون و غاریقون و این حب نیز مفید بود صفت آن افتیمون یک درم اسفاناخ اسطوخودوس هر یک
درمی و نیم هلیله سیاه و کابلی هر یک درمی نمک نفطی دانگی غاریقون پنج درم مجموع کوفته بآب کرفس بسرشند و حب سازند
در اول حدوث این ورم را دعات استعمال کنند و بعد از تقیه محللات مثل روغن گل و خیری یا توتیا با منصول و مرهم
دخلیون و اگر صلب باشد ادویه دریان اثر نکند ورم از ان قطع کنند و اگر تقیح شود و قوتیا شسته و طین مختوم و روغن گل
و گل رطنی متساوی بکوبند و با روغن گل بران نهند یا سرطان نهری بکوبند و بشگافند و بنهند سرطان بحر را نشاید
و با بند روغن گل استعمال کنند و اگر این ورم زنی را حادث شود در ایام حیض سعی نمایند خنازیر و مسته سلع اما اوبا گر
آمیخته باشد و متعدد و صلب تر از سلع بود بیشتر و گردن و بن ران واقع شود علاج آن تقیه بدن بود از بلغم و سودا
و اجتناب از اغذیه غلیظه و ادویه محلله استعمال کنند مثل مرهم دخلیون یا آرد جو و تر مس یا بول کودکان یا آرد قلوا و آرد جو
هر یک بیست درم ایرسا و زفت و شمع و پیه بط هر یک ده درم ضماد سازند اگر تحلیل نرود بشگافند و بعد از ان
ادویه ملحمه بکار دارند ضماد شنه و کرسنه هر یک هفتدرم و قثاء الحمار و رق خلاف هر یک سه درم علک البطم چهار درم بکوبند
و با بول کودک استعمال کنند ضماد آخر پیه خوک را تنیج بود اشتر ضماد سازند نوعی از خنازیر است که بر پوست بنگ ظاهر
نباشد و این بدترین خنازیر بود علاج آن قطع باشد اما باید که باحتیاط قطع کنند و عرق خراب منقطع شود و بعد از
قطع اگر بقیتی بماند فلدنیون استعمال کنند و بعد ازان ملحمه بکار دارند و ورم صلب آبی اسپرغوس خولنجان و ازاده و سودا یا
غلیظ حادث شود یا از وری حادث که استعمال مبردات باو افراط کرده باشند و ماده متحجر شده باشد علامت آن صلابت و عدم
وجع باشد و لون آن همچون لون بدن باشد اما انچه از ماده سودا بود لون او همچون لون اسرب باشد علاج آن تقیه
بدن باشد از بلغم و سودا و استعمال ادویه محلله مثل پیه بط و مرغ و خروس و باه و مغز ساق گاو و قلوس اشنه و ورق بابونه
و خیری ضماد آخر بزرگ مرو شک خطمی هر یک ده درم حلبه پنج درم انجیر پنج عدد با هم بکوبند و بنهند ضماد آخر

ورم صلب آبی را اسپرغوس و خولنجان و ازاده و سودا یا غلیظ حادث شود یا از وری که استعمال مبردات باو افراط کرده باشند و ماده متحجر شده باشد علامت آن صلابت و عدم وجع باشد و لون آن همچون لون بدن باشد اما انچه از ماده سودا بود لون او همچون لون اسرب باشد

مثل اشق جاوشیر هریرو روباه تریک باهم بکوبند و استعمال کنند غدد آنرا اوشید گویند فرق میان او و سلع آنست
که او در میان عضو باشد آنرا غلافی نباشد و بزرگ نشود و اگر مادهٔ دیگر پذیرد منصب شود غدد دیگر در جنب او پیدا شود
علاج آن تنقیه بدن باشد از بلغم و سودا و مرهم خلیون استعمال کنند و بعضی آنرا بکوبند و قطع اسرب بران
بندند و اگر کوچک باشد بفیشارند تا انچه در و باشد بیرون آید پس قطع اسرب بران بندند اگر در گوش
باشد آنرا فوجیلا گویند و آنرا بخاکستر حلزون و پیه نمک طلا کنند طاعون دمی باشد که در اعضا غدد مثل خصیه
و ثدی و بغل بدان واقع شود و حدوث آن از مادهٔ سمی باشد که عضو را فاسد کند و رنگ را متغیر گرداند و علامت آن
ازان سه دید یکی ترشح شود و علامت آن قی و غثیان و غشی و خفقان بود و هر چه رنگ آن سیاه و سبز باشد قتال بود
و درین دو رم فصد بکنند و تقویت قلب مثل شراب حامض و لیمو و صندل و سیب و انار ضروری بود و غذا اسرکه خورند و در
حوالی آن بیرنج و برگ سیب و بنفشه و گل بستان افروزند و در موضع بارده ساکن شوند و صندل و گلاب و کافور بر سینه
و بر سینه طلا کنند و بر دو رم هیچ طلا نکنند اما اگر آن مواضع را حجامت کنند مادهٔ جذب کند و بعد ازان آب گرم بشویند
مناسب بود لفحه دمی ریحی بود و علامت او آنست که همچو خیلی پر باد بود و چون انگشت بر و نهند فرو رود و در حال
بحال خود زود و محسوس گردد که در و مادهٔ نیست اگر بزرگ شود چون دست بر و نهند آواز کند علاج آن جلابی از
تخم کاسنی و سداب و انیسون بگلقند با نبات تناول کنند و غذا انخود را با شیرهٔ خشکدانه خورند و قوابل در ان کنند و مجمد
بر موضع نهند بشرطور و غن بابونه و سداب بران بمالند یا تخم کرفس و انیسون و نانخواه هر یکی دو درم با آن بجوشانند و صاف
کنند و روغن زیت بر سر آن کنند دمی بجوشانند تا روغن باقی ماند استعمال کنند و بیاید و خراج دبیله و دمی بزرگ بود
و اول آن همچو اورام بدن باشد صلب بود و با آن وجعی نباشد و در ان مواد خبیثه غریبه جمع شده باشد و خراج آنست
که مادهٔ جمع شده باشد از اورام و با آن حرارت باشد علاج آن تلیین طبیعت کنند و استفراغ خلطی که غالب باشد
و منضجات بر و رم نهند تا نضج یابد و بعد از نضج منفجر گردانند و مواد را در یه بیرون کنند و بعد ازان مرهمهای ملیه بکار دارند و
گویند اگر پنج نرگس با عسل طلا کنند یا خلیون با لعاب خرد نفجر گردانند باب دوم در شور شرها نیز همچو اورام بود
بعضی دموی بود همچو شبره های دل و بعضی صفراوی بود همچو نمله و حمیره و بعضی بلغمی همچو شبره های بلغمی و بعضی
سوداوی همچو حرب و ثولول دل شبره بزرگ باشد و مادهٔ آن دمی باشد که با آن رطوبتی فاسد

آمیخته باشد واز سوء مضم وکثرت تناول گوشت وشیرینی متولد شود وبدترین او آنست که بغور باشد علاج آن فصد کنند وتنقیه بدن بمطبوخ فواکه یا مطبوخ لهلیله واز گوشت وشیرینی احتراز نمایند وعلاج آن همچون علاج اورام کنند

شری بثوری پهن باشد که با لمس بحمرت بود وحکاک وکرب باشد ودفعتا حادث شود سبب آن بخار باشد که از دم مراری یا بلغم بوقتی برخیزد انچه دموی باشد سرخ ترو گرم تر باشد ودر روز اشتداد کند وانچه بلغمی بود در شب حادث شود وبوقت اشتداد کند علاج دموی فصد سابق باشد وتلیین طبیعت بمطبوخ فواکه یا سقمونیا یا مطبوخ لهلیله وبلغمی تلیین استفراغ وفصد نکنند وبدن را باب گرم وسبوس سرکه وگلاب بشویند **نبات اللیل** بثوری چند باشد که در شب حادث شود وبا آن خارشی عظیم باشد علاج آن فصد کنند وبحمام روند ودام بسبوس وتخم خربزه بشویند واگر حاجت باشد تلیین کنند

نمله وجاوسیه نمله بثوری چند صفراوی باشد وبتدریج پهن شود وبیکدیگر متصل گردد ومائل باشد بصفرت اما جاوسیه بثوری چند باشد شبیه بگاورس اهل آن سرخ وسر آن سفید وبا آن خارشی وسوزشی عظیم بود علاج آن هر دو تنقیه کنند از صفرا وروباه ترکیب مضمض وعدس اقاقیا وصندل آبکاسنی با آب وباه ترکیب طلا کنند واگر متقرح گردد ومتمادی شود قرص اندرخون طلا کنند **صفت** آن مازو کندر شب یمانی ومر هریک سه درم قرص تلیین وری زراوند ده درم بکوبند وبشراب نبیذ سرشند وقرص سازند خشک کنند وبوقت احتیاج بگلاب بسایند وطلا کنند **مرمی سفید** مازو سنبر مرداسنج زرد چوبه گلنار زراوند طوماقیا بکوبند بامو م روغن بیامیزند واستعمال کنند **حمره** بثوری چند پهن باشد که بغایت سرخ بود وبا آن سوزشی والمی عظیم بود ومادهٔ آن صفرا بود وبادی رقیق آمیخته باشد علاج آن تنقیه بدن کنند از صفرا ومجمره بر موضع نهند باشرط عمیق تا مواد مستفرغ شود وباقی علاج آن همچون علاج نمره باشد **نار فارسی** شرهٔ چند باشد که حادث شود وزود خشک ریشه گردد وبآن حکه وحرقت باشد ودر اندرون آن ابی تنک بود ودر ابتدا ظهور آن خطها سرخ وطاوسی مانند زبانه آتش باشد علاج آن حمض وکافور با لعاب بنگ وضماد کنند ومازو وفوفل با سرکه مفید بود واز حلاوت وگوشت احتراز کنند **نفاخات** آبله چند باشد در اندرون آن خون با آب تنک باشد واز غلیان دم حادث شود علاج آن فصد کنند وتنقیه بدن دم را تلیین کنند شربت عناب وسیلو فرواغذیه بارده شل عدس وسرکه وتمرهندی وانار خورند ونفطر منفجر گردانند تا انچه

که حادث شود و شگافته گردد و ازان همچو رگی بیرون آید و گاه باشد که با آن احساس حرکتی همچو حرکت کرم کند و بعضی گویند که آن خود کرمی باشد و بتدریج دراز گردد و اگر بگسلند و آن بغایت بد باشد و بیشتر در ساق و ساعد پیدا شود و این مرض در مدینه و مصر و خراسان و مغرب بسیار بود و سبب آن فضلاتی باشد که در عروق جمع گردد و بواسطه حرارت منعقد گردد و طبیعت آنرا بدین طریق دفع کند علاج آن فصد باسلیق یا صافن کنند و تقیه بدن بمطبوخ افتیمون و حب قوقایا کنند و بعد از تقیه تناول اطریفل و کثرت استحمام مفید بود و در ابتدا بصندل و کافور و صبر طلا کنند و چون بیرون آید قطعه اسرب بر بندند هر چند دراز میشود بر پاره اسرب می پیچند و احتیاط کنند تا قطع نه شود و در آن زمان آب گرم و روغن نرگس و بنفشه و لعاب بنگو طلا کنند تا بآسانی بیرون آید و خاکستر نی سه درم و مردار سنج پنج درم با موم روغن بیامیزند و بمالند و اگر بگسلد بشگافند و انچه باقی باشد بیرون آرند و بعد ازان مرهم مدمله بکار دارند سعفه قرحه باشد که در روی و سر حادث شود و در ابتدا بثرات متفرقه باشد که متفرح گردد و خشک ریشه شود و اگر صبیان را واقع شود و انچه ازان مصدید آید آنرا شیر بنج گویند علاج آن اگر سن و مزاج مقتضی باشد فصد قیفال و عرق یا فوخ مناسب بود و الا حجامت کنند از پس تقیه بدن بمطبوخ هلیله و شاهتره و انگوشت و شیرینی احتراز نمایند و بادام تلخ و زرد و بهر یک بست درم بکوبند و پنج درم مقل و خل خمر حل کنند و همه با هم بسایند و بیامیزند و قرص سازند و وقت حاجت با آب کاسنی و روغن گل بسایند و طلا کنند یا مازو زراوند طویل و گلنار و راتنج و اقاقیا بکوبند و با خل خمر و روغن گل طلا کنند و عروق و پوست انار و مردار سنگ و حنا نیز مفید بود و انچه خشک باشد و بران همچو پوستی سفید از ماده سود با شد روغن بنفشه و کدو و شیر زنان در بینی کشند و آنرا بر روغن کدو و سفانخ بمالند و اگر غلیظ و صلب باشد به اشره بخر اشند و بر آن بمالند و صبر و مردار سنج با روغن گل سر که بسایند و طلا کنند یا فلفیون با سر که طلا کنند و نوعی از سعفه هست که آنرا شهدی گویند و دران سوراخها باشد که دران چیزی همچون شهد طاهر شود علاج آن تقیه بدن کنند و بزجاسف و عسل طلا کنند و نوعی دیگر هست که ازان طوبتی همچو غساله گوشت آید علاج او آنست که مجمره بران نهند تا انچه در و باشد همه بیرون آید و گل ارمنی و قسط و مردار سنگ و روغن گل و سر که طلا کنند و نوعی دیگر هست که بغایت سرخ باشد بحدیکه بسیاهی زند علاج آن کامند سوخته و اسرب و انزروت هر یک سه درم کرنب یکدرم

بکوبند و با فل خمر طلا کنند و سعفه که در روی حادث شود گل ارمنی و کافور و زعفران با گلاب و فل خمر طلا کنند **ثولول** و اشره صغیر است که بغایت صلب باشد و سبب حدوث آن خلطی غلیظ بود از بلغم یا سودا **علاج** آن تنقیه بدن کنند بمسوع افتیمون یا غاریقون و پشک بز یا سرکه طلا کنند و یا شیر انجیر خام یا خنجک شت با سرکه و آنرا با هن قطع کنند و اگر هن قطع کنند فلفیون و رگ بر دیگ نهند یا از ایشان سبز و زهره گاو و شحم الحنظل و زنجار و نوشادر و آهک آب نادر بسایند و با آب ایشان طلا کنند و نوعی ست که آنرا عدسی گویند و رنگ آن سرخ باشد و اکثر در روی و پیشانی ظاهر شود و آنرا ابورق مورد و آب شبه نیز طلا کنند یا صمغ ارمنی و کندش و کرنب بوره با سرکه طلا کنند **بلنیه** بثره باشد که متقرح گردد و خشکریشه شود و ازان صدیه آید **علاج** آن تنقیه بدن کنند و آنرا بگل ارمنی و سرکه طلا کنند یا عقل و زراوند و زنجار و خردل و مویز ج و رانج مساوی بکوبند و بعسل و زیت سرکه طلا کنند **قوبا** بثره خشن باشد که در اعضا ظاهر شود و سپس گردد و رنگ آن سیاه باشد یا سرخی تیره و بروی پوستی همچو فلوس ماهی باشد **علاج** آن در ابتدا فصد کنند و تنقیه بدن از سودا و اخلاط غلیظه کنند و آنرا به بلیله زرد و صمغ البلوط و صبر و سرکه و روغن گل طلا کنند یا علک البطم و صمغ البلوط و کبریت یا روغن زیت و شمع مرهم سازند و بمالند یا پیه بط مرهم و بزیر روغن بنفشه بمالند یا مورد و شاخ با سرکه طلا کنند و در ابتدا چرک دندان صابیه و روغن گل مصفی بود و چون فرمش شود قرو مانا و مویز ج هر یک ده درم و ایرسا و کبریت زرد هر یک پنجدرم نخود پشک بز هر یک شش درم بکوبند و با سرکه طلا کنند و از مولدات سودا و از اطعمه غلیظه احتراز نمایند **قوتی** بثره پهن باشد که از اخلاط [illegible] شود و اکثر در روی بود **علاج** آن تنقیه بدن کنند و از اشیاء حاده و حریفه احتراز نمایند و مرهم زنجار طلا کنند یا آب [illegible] بمالند تا از ان نجن بیاید پس مرهم ملمه نهند **جرب** ثبراتی باشد که با آن حکه و سورش بود و آن از سودا و بلغم یا خلط محترقه حادث شود و بعضی خشک بود و استاد نامید و بعضی تر بود و ازان صدیه آید **علاج** آن فصد کنند هر روز جلابی از عناب و بنفشه و تخم کاسنی و تخم مهلک و نبات تناول کنند و غذا بنوباش و نخود و مغز بادام خورند و [illegible] بلیله یا صبر تر بیامیا شامنده یا این مطبوخ صفت آن سنا هفت درم پوست بلیله زرد پنجدرم مویز طائفی ده درم شاهتره دسته بنفشه و بیلوفر هر یک سه درم افتیمون یک درم آلوسیاه و کیلی هر یک بست عدد عناب و عدد سپستان سی عدد بجوشانند و چون قوت او در آب متغیر شود افتیمون هفتدرم در خرقه کتان بسته در ان اندازند چون بجوشد پس صافی کنند و بست درم خیارشنبر و پانزده درم تخم خربزه

برسر آن کنند و بیاشامند و شاهتره با هلیله زرد و ماء الجبن یا فتیمون این معجون را مفید فهد و حب شاهتره بغایت نافع صفت
آن هلیله سیاه و زرد و کابلی و تخم شاهتره صبر سقوطری هر یکی می تمونیا بریان کرده نیم درم مقل وانگی بکوبند و با آب شاهتره
حب سازند و بعد از تنقیه جرب را با دو یا سه حقنه طلا کنند دوائی کبریت زرنیخ هر یک پنج درم مویز قرو ماناهر یک دو درم بکوبند
و با سرکه طلا کنند نافع بود آخر زیبق مقتول خرزهره قسط واقلیمیا را نصف کندش متساوی بکوبند و با روغن گل و سرکه
طلا کنند آخر بورق مغسول کبریت کندش خرزهره قسط حنا زراوند سیاه بکوبند و با روغن گل ماست و سرکه طلا کنند
و حمام و بعد ازان آبی که دران ورق مورد و سوسن جوشانیده باشند بشویند و بعد ازان صندل و گلاب بمالند اگر جرب
خشک باشد هر روز استحمام کنند و تدهین بروغن بنفشه و کدو کنند و بادام تلخ و مرو سنا و مرداسنگ هر یک سه درم کنجد
پنج درم بکوبند و با روغن گل و خل خمر طلا کنند حکه اعضا بسبب بخارات حاره و خلاط مراری لذاعه حادث شود علاج آن
نصد کنند و نقوع فواکه یا تمرهندی و ترنجبین و بنات خورند و روغن بنفشه و کدو و عنصلها بمالند و گلاب و خل خمر و آب سلق و خیار
و اعضا بمالند و هر روز شربتی از تمرهندی یا آب انار ترش و بنات و ترنجبین و عرق گل و بید مشک با آب سرد خورند و تلیین
بدن بطبوخ فواکه یا نقوع آن مناسب بود و از ریاضت و تعب و آفتاب احتراز نمایند و شب بیانی بجوشانند و موضع
بدان بشویند و صندل و ورق سوسن و مرداسنگ بکوبند و بران بمالند یا مرداسنگ اندکی کافور و گلاب بسایند طلا کنند
یا ورق گل و نوشادر و سعد و سنبل بسایند و بمالند و یا توتیا کرمانی چهار درم تر فل یک درم بکوبند و بگلاب سرشند و قرص
سازند و در وقت حاجت بسایند و بران بمالند و اگر رایحه مخالف بدن او گشتن پای بسبب قبح متغیر شود فصد باسلیق کنند
و بطبوخ هلیله تنقیه نمایند و از اطعمه حریفه و شیرین احتراز کنند و رطب بسیار نخورند و اگر وقت وسن بمقتضی شباهت گل ارمنی و
مرداسنگ و توتیا و حنا بکوبند و بران افشانند و اگر آماس موضع متقرح شود بسبب عفونت بسرکه گلاب بشویند و شب بیانی در زیر آن
بکوبند و بران افشانند یا آب مورد طلا کنند یا مرهم زرد چوبه بمالند و اگر بسبب اخلاط سهمال طبیعت کنند و اگر بخارات
باشد که تحت الجلد متعفن شود علامات آن مذکور رایحه بدن بود و درین نوع استحمام با آب یاد آب شبوه مفید بود و گل ارمنی
در انداهم مالیدن نافع بود و مغز بادام و خشخاش بکوبند و بسرکه بمالند و مشائخ را بواسطه ضعف قوت طبیعی حمامات قوی آن
مداومت حمام و تدهین باید باب سیوم در جراحات و قروح بر اعضای مفرق اتصالی باشد که عضو علاج او نشود
که آنرا از غبار و روغن و سوی و امثال آن نگاهدارند تا پیری دران نیفتد [illegible]

مقفل گردد و اگر مقفل نشود باید دوخت و اگر جراحت غائر باشد ذرورات مجلیه و محفظه استعمال نمایند مثل کندر و صبر و انزروت و زراوند و ایرسا و توتیا و اگر درین ترکیب و سنخ بسیار باشد این ادویه با عسل سرشته استعمال کنند و بنبه کهنه در ان کنند تا از حرکت پاک شود و نگاه ذرورها و مرهم های بنبته استعمال کنند مرهمی که گوشت بروياند کندر انزروت ایرسا هریک ده درم مردار سنگ سه درم بکوبند و با موم و روغن زیت مرهم سازند ذرور خون سیاوشان انزروت عفران متساوی بکوبند و دران ریزند و جراحت مرکب آنست که با او کسر و درم و قطع عرق و عصب و الم و امثال آن باشد علاج آن فصد باسلیق باشد و تناول شیرینی با تمر هندی یا آب انار رین یا نقوع فواکه اگر با آن کسر آخوان باشد ضماد سپستان استعمال کنند و اگر با ورم باشد عوالی آن با آب شنبلیه تر و رو باه تر با سرکه طلا کنند و اگر گوشت فاسد شده باشد فرنیون استعمال کنند یا مرهم زنگار بران بنهند جراحت عصب جراحتی که عرق عصب واقع شود اگر بطول باشد اسلم بود علاج او آنست که از هوا سرد و آب سرد خود را نگاه دارند و بروغن زیت بمالند و ببندند تا دو سه روز بگذرد و از حدوث ورم امین شود و بعد ازان فرنیون زیت و شمع مرهم سازند و بنهند و اگر ستورم شده باشد قلقدیس یکدرم زاج یکدرم توبال سه درم و نیجا درم قشور کندر هشت درم زفت سی درم با یک طل سرکه سحق کنند و سی درم شمع با ان بهم کنند و در دیگ سنگین مرهم سازند استعمال کنند و ادویه بارده قطعا بکار ندارند و اگر این جراحت موجب تشنج شود عصب را قطع کنند تا بدماغ متاذی نشود و بروغن داغ کنند و فقرات را بروغن بنفشه و بیه مرغ و مغز ساق گاو بمالند و اگر بسر جراحتی واقع شود و بنواحی غشاء دماغ رسد علاج او آنست که صوف را بزیت بیالایند و بران نهند و سه روز بگذارند تا ورم امین شود و بعد ازان ذرورات استعمال کنند جراحات عروق جراحتی که بشریان رسد واقع شود علاجش آنست که خرقه بسرکه و گلاب بیالایند و در جراحت اگنند و اطراف جراحت ببرات قوی طلا کنند و مازو بسوزانند و نخل خمر آتش آنرا بنشانند و بسایند بر جراحت افشانند یا سنگ گچ کرآز اجسین گویند غبار آسا بهفید بیضه بیامیزند و پشم خرگوش بدان آلوده کنند و بران نهند و ببندند قروح بسبب جراحت و خراجات تقیحه حادث شود و چیزیکه از قرحه آید اگر تنک بود آنرا صدید گویند و اگر غلیظ بود آنرا سنخ گویند علاج او آنست که اگر سنخ قبیح بسیار بود تلیین طبیعت کنند بسبب خلط و قوت و حاجت و از کشت غذا و طعمه مبلبه احتراز نمایند و ادویه محفظه و مجلبه مثل مردار سنگ و زرو چوبه سنگ پوست انار گلنار و مرو بندر و مرهم استعمال کنند و اگر قرحه در اعضا صلب باشد زوری از صبر مرکنند و غرغره سازند و غان استعمال کنند و مرهم مرد سنج بکار دارند و اگر دهن قرحه تنگ باشد بفتیله مرهم بدو رسانند تا صورت قرحه بگیرد شود

ذکر کسر و شق و قطع و ثقب و اتصال

کسر انکسار واقع شود بنوعی که استخوان بدو قطعه منکسر شود و شق بیرون نیاید و قطع بیرون آید و ثقب سوراخ باشد و اتصال جبر کسر و شق و قطع و ثقب

کسر و شق و قطع و ثقب و اتصال

کسر انکسار واقع شود بنوعی که استخوان بدو قطعه منکسر شود و شق بیرون نیاید و قطع بیرون آید و ثقب سوراخ باشد و اتصال جبر کسر و شق و قطع و ثقب

کسر و شق و قطع و ثقب و اتصال

کسر انکسار واقع شود بنوعی که استخوان بدو قطعه منکسر شود و شق بیرون نیاید و قطع بیرون آید و ثقب سوراخ باشد و اتصال جبر کسر و شق و قطع و ثقب

واندمال پذیرد و آنرا غوری باشد و قعر آن فراخ بود و گوشت آن بمنید و سخت باشد و ادمای از ان رطوبات روان باشد
علاج او آنست که پنبه کهنه بشیرات کنند و بر ورم اصفرا بیالایند و دران کنند یا بگلاب و خاکستر زرشو بنهند و اگر مفید نیفتد
بشگافند و گوشتهای رو و راجدا کنند با هن یا دارو های اکال یا داغ کنند باب چهارم در کسر و خلع و خرق و نهند آن کسر تفرق
اتصال بود که عظم را حادث شود علاج آن اولا فصد و تلیین طبیعت کنند و عظم را محکم به بندند و اگر از بستن خاش پدید شود
بکشانند و آب گرم بران ریزند و عصابه سبر که و گلاب تر کنند و بران نهند و بر بندند و چون دو سه روز بگذرد و ورم بنا شد
مغاث و مورد و گل ارمنی و اقاقیا بران طلا کنند و اغذیه از جمله مثل بریسه و پاچه و تخم مرغ خورند و اگر با کسر ورمی باشد صندل و
آب کشنیز و آب کاسنی طلا کنند و ببندند و اگر از ان خون آید کندر و مرو خون سیاوشان بکوبند و بران
افشانند و اگر استخوان پاره شده از گوشت جدا باشد بیرون آرند و اگر متصل گوشت باشد نیک بجای خود
نهند و ببندند و معالجات جراحت بجا آرند خلع آنست که مفصل از جای خود بیرون آید علامت او آنست که مفصل از
هیات خود بگردد و حرکتی که او را میسر بود نتواند کرد علاج او آنست که مفصل ابرفق باز بجای خود برند و بعد از ان تسکین
ورم و ازالهٔ درد کنند و شی آنست که مفصل از جای خود برود اما بیرون نیاید و مانع جمیع حرکات نباشد بلکه بعضی حرکات
توان کرد و هن لهیست که عارض عظم شود بی آنکه تفرق اتصال حادث شود علاج همه آنست که عضو را برفق بمالند و اگر
از جای رفته باشد باز بجای خود نهند و مورد و مغاث و خطمی سحق کنند و بازنده تخم مرغ طلا کنند یا ورق گز و مورد و سرو و سیدر
گل و سماق و خطمی و گل ارمنی و ماش و صندل و کلیل الملک طلا کنند و اگر با آن وردی باشد فصد کنند و ماش و مغاث و گلنار و اقاقیا
و فوفل بهنیه طلا کنند و ضربه و سقطه اگر بان تفرق اتصال نباشد بماش و مغاث و صبر و مثال آن طلا کنند و اگر ورمی باشد
فصد کنند و بنه رم و سویدای با آب گرم بخورند یا روناس طین مختوم و لک سرکه پنجبرم بر سر نخود اب کنند و بخورند و اگر ضربه و سقطه
بر سر واقع شود البته فصد کنند و تلیین طبیعت کنند و سرکه و گلاب و روغن گل بر سر بمالند یا ورق مورد و گلنار و پوست انار در
سرکه و گلاب بجوشانند و اندکی شکر و مشک در عود طلا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و ازان تفرق الدم حادث
شود قرص کهربا و قرص گلنار بمارت تناول کنند یا گلنار و گل ارمنی و خون سیاوشان هر یکی دمی بکوبند و بار سیب تناول کنند
و اگر بر عضل واقع شود با بونه و کلیل الملک و شبت خطمی بجوشانند و آب و ثفل آن استعمال کنند و اگر بر عصب واقع شود روغن بنفشه
و نسرین و نار دین بمالند و اگر ازان اعوجاج عصب حادث شود ثفل و خطمی و مرو شک با زیت طلا کنند یا دلیون نهند و اگر کسی را

تبا زیانه زده باشند پوست گویند یکه فی الحال پاره پاره کرده باشند و هنوز گرم باشد بر موضع ضربه نهند یا خرقه کتان
بگلاب آب سرد تر کنند بر ران نهند اعضا آزانیک دلاک کنند شوشبک و نصل اگر پیکان و عضوی و دانزا کلتیس
بیرون آرند و صبر از روت و کندر و مر دران کنند و اگر خار یا آبگینه در عضا بود و بیرون نتوان آورد زراوند مدحرج و شق و کندر
و بیخ نی و علک البطم و رفت و زنیخ مجموع یا بعضے با عسل طلا کنند شبحوج جلد اگر بسبب طلا قات خیریهای درشت و کشیدن ریسمان
پوست خراشیده شود فصد باسلیق کنند و خرقه بگلاب تر کنند و بران نهند و گل ارمنی و مرداسنگ با گلاب و روغن گل طلا کنند یا روغن
گل بمالند و مورد و گل سحق کنند و بران افشانند یا مرهم مرداسنج و سفیداج با روغن گل و بنفشه سفیده تخم مرغ و اندکی کافور بران
نهند و اگر بسبب عبق حار در یمین و عمانه و اطراف ثمین شبحوج حادث شود در روغن خیاران بنفشه سفیداج و مرداسنگ و ورق
بید گل و بنفشه بکوبند و بران افشانند و نیز اعناب بنفشه تناول کنند و از گوشت و شیرینی احتراز نمایند حرق اعضا عضو
گرم تر شش بسوزد علاجش آنست که در حال سفیده تخم مرغ بران ریزند و خرقه کتان بگلاب تر کنند و بران اندازند و عدس بکوشانند
و بسایند و بران طلا کنند یا گل ارمنی بسرکه و گلاب یا سفیداج و مردار سنگ با سرکه بمالند اگر بسبب آب گرم و روغن گرم سوخته شود
مثل آنکه آبله کند آب تیوان شکرده دهاکستر و گلاب و کنند و بران نهند و اگر آبله کند مرهم سفیداج یا پوره بمالند یا پوست جو
با سفیده بیضه و اگر عضو بواسطه بلاد رسوزد آب خیار کند و با شیره تخم توزک با کبین تناول کنند و اغذیه مائیه و کدو و اسفاناخ
خورند و موضع را حجامت کنند و مرهم خل طلا کنند و اگر بسبب طلا قات آفتاب بسوزد مرهم خل و مرهم کافور نهند فساد اطراف
اگر بسبب موت سرما سخت چون بعضو رسد و پوست سخت کند و سیاه بندد و حرارت و دوم و بخارات متحقن گردانند موجب
تعفن اعضا باشد پس اگر سرما بر سد و عضو متورم نشود اعضا را پوستین و نمدگرم گردانند و بحمام گرم روند و خوردنی را نهایت
گرم دارند و شخودا با کبیک و تیهو و بنجشک با شیره خشکدانه و تواپل خورند اما اگر عضو متورم گردد با بونه و کندم و شبت و
اکلیل الملک و سبوس گاودس و شحم و کرنب و شبیح و مرزنجوش و بزرگ و برنجاسف و حلبه بجوشانند و عضو متورم را
دران نهند و اگر سیاه یا سبز شود نشتر عمیق بزنند و در آب گرم نهند تا خون ازان روان شود و بعد ازان گل ارمنی با سرکه
و گلاب طلا کنند و بعد از شبا روزی با آب گرم و سرکه بشویند و اگر متعفن شود چنانکه نزدیک باشد که گشتنهای بفتد
اطراف سماق و کرنب و روغن بجوشانند و بران نهند و ببندند تا انچه متعفن شده باشد بیفتد آنگاه مرهم تر بکند و ورق خطمی
و خبازی بکوبند و با روغن بنفشه بران نهند و بعد ازان بعلاج قرحه مشغول شود انتفاخ اصابع سبب بزرگ شدن

شوشبک نوعی از خار
سکون نانی یعنی شبشت
چوبی فارسی بای ابجد کذا
اطراف آب شبشت
بهمان قاطع
قوروسد
ای قرنیدن دست
بودچون گرمی مجتمع
نکشف غسل باب خامس

وخاریدن انگشتان حتقان فضلات و بخارات بود بواسطه بروز دت سودا علاج آنست که گلقند و سکنجبین زوری تناول کنند و
نمک سبوس و سلق بجوشانند و انگشتان بدان بشویند و بابونه و اکلیل الملک و شلغم و کرنب و عدس و انجیر در شراب بجوشانند و
ضماد کنند و اگر رنگ انگشتان تیره شود و نشتر زنند تا خون بیاید و عدس و زیت بجوشانند و طلا کنند آکاله تعفن و فساد کم
در اعضا ظاهر شود بسبب ضعف روح حیوانی یا سده که مانع آن شود یا بسبب سموم یا اورام رديه که باده آن می شاید پس اگر بینند
که رنگ عضو متغیر میشود و نضارت اوائل میگردد و در ابتدا تعفن باشد آنرا بفوفل و اقاقیا و ورق گل و گل ارمنی و صندل و سرکه طلا
کنند و فصد عروقی کنند که در مقابل آن عضو بود یا حجامت و ارسال علق کنند و اگر تابستان بود در مواضع بارده ساکنه شبث و خیارکند
و برگ بیدش خود به نهند و کاهو و کاسنی و خیارکند و تناول کنند و علامت تعفن آنست که عضو سیاه شود و متقرحی گردد آنرا بدان
ادویه که استعمال کنند تا گوشت متعفن زایل شود و پاک گردد آنرا بمی که گوشت بروياند استعمال کنند و اگر تعفن زایل نشود داغ کنند
و اگر نه بهیچ معالجه نشود آن عضو را قطع کنند تا دیگر عضوها سالم ماند

باب پنجم در جذام و امراض جلدیه

جذام علتی بدست از آن جهت
جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم فرموده اند که فروا من المجذوم کما تفر من الاسد و این من مرض را الاسد نیز گویند و آن از
غلبه و کثرت خون از احتراق سودا حادث شود و مزاج و هیات شکل اعضا را متغیر گرداند باشد که فساد آن بمرتبه رسد که
اعضا را زایل فرو ریزد و باشد که متقرح شود و این علت چون مستحکم شود درمان ممکن نباشد سبب فاعلی این علت حار یابس و سوداوی محترق
کبد بغایت و سبب مادی آن غذایی سوداوی بود علامت ابتدا جذام حمرت بدن خصوص روی که مایل بسیاهی و کمودت بود و ضیق نفس و بحه
صوت و بار یک شدن سوی و تختین آن و متن عرق و خبث نفس و خوابهای مکدر و سطبر شدن لبها و ظهور نمذ و در اعضا و ترقیدن بافتن
بود علاج آن در ابتدا فصد و حجامت و کحلین و مرگس گوش بکشایند و خون بسیار بیرون کنند چنانچه بغشی انجامد و هر روز جلاب
از نیلوفر و تخم کاسنی و بالنگو هر یک سه درم با نبات و ترنجبین هر یک یک درم تناول کنند و غذا نخود و اب ماش با شیره مغز بادام
اسفاناخ خورند و بعد از نضج تمام مطبوخ هلیله یا تربد افتیمون یا مطبوخ غاریقون یا ایارج و فیقرا و شربت خلل تلبین مطبوخ کنند و بعد از هفت
هفته بگذرد و مزاج بین بین بیاشامند صفت آن هلیله سیاه و کابلی هر یک پنج درم غاریقون سه درم اسفاناخ و افتیمون از هر یک دو
دگاو زبان هر یک چهار درم نان نفطی ملاجور دهر یک نیم مثقال بکوبند و سه درم از آن شربتی باشد و بعد از هفته مکرر استعمال کنند و بابونه و
شبث و اکلیل الملک و بنفشه بجوشانند و اندام بدان بشویند روغن بنفشه کهنه و بادام بمالند و پیه روباه و خروس و بط و مرغ
و مغز ساق گاو نیز مفید بود و اغذیه مرطبه مثل گوشت بزغاله و مرغ و پاچه سرمایی تازه خورند و حبوب از نشاسته و تخم و غیر بادام

نیز مناسب افتد و تریاق فاروق و تریاق اربعه احیاناً تناول کنند و گوشت افعی خمر بایه دران افعی مرده باشد و شیر بزیکه دران
سرخ بود عظیم مفید افتد و از بقول کاهو و کاسنی و خیار مناسب باشد و در موضع حاره طبیعی مسکن سازند و از جماع و از مساکن بارده و یابسه
احتراز کنند اما این علت چون مستحکم شود علاج آن صعب است فصد و اسهال بوقتی در هفته دو نوبت و بدن را باین روغن طلا کنند پس آن
کبریت قسط هر یک ده درم ورق صنوبر حب انغار هر یک بیست درم بکوبند و با آب سیر خوب طلا کنند آخر ماز و سوخته مومیز حب یاسمن
سوخته بلیله سماوی بکوبند و با سرکه طلا کنند و علامت به شدن آن باشد که بسبب از بدن آن جدا شود و بر عرض سفیدی که در بدن
پیدا شود بسبب ضعف قوت مغیره و غلبه بلغم و سوداوی المزاج بارد که آن عضو را حادث شود علامت او آن باشد که نرم و براق و سفید بود و
مثلیکه بران رسته باشد آنهم سفید بود و آن موضع از دیگر بشره فرو تر باشد و اگر سوزن بدان فرو برند بجای خود طبیعی سفید بیرون آید
علاج آن هر روز جلابی از انیسون و بالنگو و رازیانه و تخم کرفس و گلنگبین تناول کنند و غذا نخود آب با توابل خورند و بعد از
نضج استفراغ بلغم بحب اره یا باین حب کنند صفت آن صبر سقوطری شقاقل تربد سفید شاهتره ماهی زهره ایارج فیقرا
هر یک سی و شش حنظل مقل مصطگی هر یک دانگی ملح نفطه دانگی و نیم حب النیل نیم درم مجموع بکوبند و با آب کرفس سرشند و حب سازند و بعد از آنکه
فرو برند شربتی گرم از شکر پیاشامند و بعد از هفته اطریفل کبیر مشروط بیاشامند و تناول کنند و زنجبیل و اشق و خردل و شونیز و بوره و شیطرج و
کبریت و پوست بیخ کبر و عاقرقرحا و کندش با سرکه طلا کنند و زیت و قسط و زفت و نفط سفید و خربق سیاه و سفید و مومیز حب تخم ترب
و صل الغار نیز مفید بود و با دیه مقرضه مثل فرایح و عسل ملاوه و تنافسا و تخم ترب و سرگین کبوتر و مازریون با سرکه طلا کنند و اگر مفیده نفیده سفید
کر طلا کنند پس آن را بعد از آن بحث الحدید و دیه و پوست انار بجوشانند و طلا کنند تا رنگ آن زائل کند یا روناس و نیل و بحث الحدید هر یکدرمی
بوره و کبریت و دردی خمر هر یک چهار درم با سرکه طلا کنند بهق سفید سیاه باشد که بسبب طبیعی محرقه که طبیعت مانزا دفع کند و بهق زود
زائل شود و بخلاف او برص و علامت او آنست که سخت سفید و براق بنا شد و با ندام راست بود چون سوزن در و فرو برند خون برآید و موی
آن موضع سیاه بود و اکثر شکل آن مدور بود علاج آن هر روز جلابی از رازیانه و بالنگو و گلقند تناول کنند و بعد از نضج اسهال طبیعت
بمطبوخ شبرم و غاریقون کنند و قی کردن نیز مفید بود و بعد از هفته دو بار که در برص گرفت طلا کنند و اگر بگیرد شب دران بماند و بعد از آن
تخم حنظل و تنطوریون بار یک طلا کنند مفید بود و بهق اسود نشانهای سیاه باشد که در بدن ظاهر شود بسبب صفرا محترقه و آن مقدمه
جذام باشد علامت او آنست که چون آنرا بمالند چیزی همچون سبوس از انجا جدا شود و رنگ آن مائل بحمرت بود علاج آن در ابتدا فصد کنند و
تلیین طبیعت بمطبوخ فتیتون و حب آن کنند و بحمام در طبیعت آن کنند و پوست بیخ کبر و حنظل و خربق سیاه و شیطرج و زاج و کبریت

۵۷

و زرنیخ طلا کنند **کلف** نشانی بود که بر رو افتد و اکثر سیاهی باشد و آن سبب او اخراق اخلاط بود **علاج** آن فصد بسلیق کنند و تلیین طبیعت بمطبوخ افتیمون و غاریقون و حب ایاره و بعد از تنقیه تخم خربزه و جرجیر هر یک دهی کنند شش درم بکوبند قسط و بوره و فلفل و بادام تلخ با عسل صفر طلا کنند یا تخم ترب و جرجیر هر یک دهی کنند شش درم بکوبند و با سرکه یا آرد باقلا و عدس و پوست تخم مرغ و شیخ سوخته و اشنان بکوبند و به آب گرم طلا کنند و اگر مستحکم شود فلفل و قسط و بوره و بیخ سوسن هر یک سه درم تخم ترب پنج درم بکوبند و با سرکه طلا کنند شبی رها کنند روز دیگر آبی کرد ران بمویس پرسیاه و شان جوشیده باشند بشویند یا زبیخ بنفشا بکشند و یا بادام تلخ بسایند و با سرکه طلا کنند **خیلان** و برش و نمش خیلان خالهای سیاه باشد و برش نقطهای خرد و سیاه بود که بر رو افتد و نمش قطعه سیاه و مستدیر باشد گاه باشد که همچو کلف بهم شود و سبب خیلان و مشترک از نفوذات عروق بیرون کشیدن سبب برش و نمش هم سودا و ی بود **علاج** آن فصد بسهال طبیعت بود و بعد از تنقیه ادویه که در کلف ذکر رفت طلا کنند و اگر خال بادویه زائل نشود سوزنی در آویزند تا که خون بیرون آید و نمک بسر که بشویند بعد از ان ادویه مذکوره طلا کنند **باد شنام** حمرتی قبیح باشد شبیه بلون مجذوم که در رو ظاهر شود سبب احتباس بخارات که از دم صافی شود **علاج** آن فصد کنند و اسهال علیق و تلیین طبیعت بمطبوخ هلیله و تربد و آنزا با آب گرم و سوسن بشویند اگر زمستان باشد بصابون طلا کنند و با آب گرم و سوسن بشویند و آب سرو زرشک و از مسکن باره حمر از نمایند **آثار قروح آبله** اثر یکه از قروح و آبله بر بدن بماند مرد اسنج بر وغن گل پرورده آرد نخود و برنج بیخ نی و استخوان بوسیده و قسط و تخم خربزه با آب قلا طلا کنند با مرد اسنج و اسفیداج با سرکه زهره گاو طلا کنند اما حضرت دیبا هی که سبب بعضی سقوط حادث شود بعد از سکون الم و حرارت باقیماند فصد کنند بوره ارمنی با سرکه طلا کنند یا آب بوره بشویند و مرد اسنج بر وغن گل پرورده و آرد نخود و برنج بیخ نی و استخوان بوسیده و علک البطم طلا کنند و اگر خون در زیر پوست بسته غوره شکافند و خون بیرون کنند پس بوره طلا کنند اما شوم کر پنبل و مدار و مثال آن کرده باشد و خون بسته زائل نشود با آب گرم و سوسن و بوره بسیار بمالند و علک البطم عسیل طلا کنند و هفته میباکنند پس با آب گرم و نمک سرکه بشویند و باز همان طلا کنند با بوره و کندش و صمغ آلو با سرکه طلا کنند یا سوزن بزنند تا خون از ان بیاید و نمک سوده بمالند بعد آن بوره و علک البطم طلا کنند یا مرهم زنگار یا دیگر دیگ نهند تا موضع مجروح شود پس مرهمها مدمله نهند **تشنج** جلد را سال اگر پوست سر متشنج شود و در ان جو پیدا شود سبب طلبه قات آفتاب یا استعراغ بسیار از دماغ یا غسان آب شبه روشنی **علاج** آن نفذیه اشربه مرطبه تناول کنند و روغن بنفشه و کدو و شیر زنان در بینی کشند و بر سر مالند بنفشه نیلوفر و خشخاش بجوشانند و سر بدان بشویند و لعاب بنگ و خطمی طلا کنند و اگر با آن حمرت و خارش بود سبب آن امتلاء دماغ باشد **علاج** آن تنقیه دماغ کنند بحب ایاره و جب بنفشه و امثال آن و بعد از تنقیه

او و بیدکوره استعمال کنند و تقشیر صعب اگر پوست بشیره بغایت خشک شود از ان چیزی همچو سبوس جدا شود و بآب خلیطی سودا وی بود
علاج آن سر رنده جلابی از بنفشه و نیلوفر و کاسنی و بیخ مهاک تر بخبیثین تناول کنند غذا بنوماش تر و شیرهٔ مغز بادام خورند
و بعد از نضج سهال طبیعت کند بایارجات مطبوخ صفت آن هلیله زرد کابلی و سیاه هر یکی پنج درم سنا هفت درم بفالج تر بدورق گل
و نیلوفر تخم کاسنی و بیخ مهاک هر یک سه درم اطریفل خودو بس صعتر آلوسیاه سپستان هر یک بیست عدد خیار شنبر و
سرخبیثین هر یک پانزده درم و بعد از تنقیه ترطیب ان بماء الجبن و کثرت استحمام و تدهین بروغن بنفشه کند و پس مرغ و مغز ساق گاو
کنند و از غذیه غلیظه و مولدات سودا احتراز کنند در مرض اسهال نکاهند تا بعد از انجاد باب ششم در امراض که تعلق بموی دارد
خراز سبوسه باشد که در سر حادث شود بسبب بخارات کاز مواد بلغمی یا سوداوی متصاعد شود علاج آن تنقیه بدن کنند از خلط و بعد از
تنقیه هر روز سر با خطمی بشویند و بر گ تفندد و آرد جو با قاقلا و ورق کنجد و اندکی بوره بسایند یا ترا شند و روغن گل و اندکی بوره با سرکه
بمالند یا زهره گاو و طین قیمولیا با سرکه طلا کنند و اگر اشعلب باشد علتی ست که موی بریزد و اگر پوست نیز با موی بشود آزاد را الحیه گویند
و حدوث این مرض از ماده رویه باشد که در مناسبت شعر استقرار یابد و غذا از موی منع کند و این ماده اگر دم محترق باشد علامات آن
حمرت لون و عظم و سرعت نبض غلظ قاروره بود علاج آن فصد کنند و شراب عناب و آب با مین تناول کنند موضع را آب فالیج و قدری
بمالند یا پیاز عنصل و سیر خردل بکوبند و با سرکه طلا کنند و اگر از بلغم محترق بود علامت آن علامت غلبه بلغم بود علاج آن تنقیه بدان نحو
ایاره و قوقایا و مطبوخ ترمد و غاریقون کنند و غرغره بخردل و سکنجبین عنصلی مفید بود و موضع را بحبه الخضرا و پوست فندق موخته و
پیاز عنصل و بادام تلخ و حب البان طلا کنند و اگر از ماده سوداوی طبیعت کنند بمطبوخ افتیمون و اسطوخودوس موضع را بروی سیاه با نبه
و کبریت زرد و خردل و فربیون و بیخ فاخاکستر سم هزیر و بخار سفوسخته با روغن زنبق و نار دین طلا کنند و اگر از ماده صفراوی بود علامت آن حمرت
موضع بود و تشنه جلد آن بود و با آن تلخی دهن و تشنگی بود علاج آن سر رنده زراب سلیق و برگ بید سبوس موضع را بشویند و تنقیه بمطبوخ
نوا کنند یا سقمونیا یا مطبوخ هلیله شاهتره و افسنتین و بعد از تنقیه موضع را بحبه الخضرا و پوست فندق موخته و با سرکه طلا کنند
یا شیح سوخته و حضض و جوسوخته و کف دریا بکوبند و بروغن زنبق بمالند و اگر پیه شیر و خرس و گرگ با سرکه بسایند و طلا کنند یا مگس
دران موضع بمالند سبوسه بریاند و ایضا اسهیل علاج بود و در ان تدهین بروغن بنفشه و کدو مناسب بود و اما اگر بخت موی سبب ضیق مسام
باشد روغن استعمال کنند و بوره هر زهره گاو و مکر شیح سوخته و تیموم سوخته بمالند با بخ خی و استخوس و سمه مجموع سوخته با روغن زنبق
طلا کنند و اما شعر گاه باشد که موی بسبب قطع غذا و نقصان بخارات خالی بریزد چنانکه در نقاهت و بعد از وق علامت آن

تقدم اسباب مجلبه و مقاسات مرض بود علاج آن تناول اغذیه جیده الکیموس و کثیر الغذا بود استحمام و شستن موی بخطمی و برگ بید و مرو و شبک
و تدهین بروغن بنفشه و اگر بسبب ضیق مسام بود یا بواسطه یبس و کثافت جلد علامات آن جمود و غلظ شعر بود و موی را بالقوت برتوان کند علاج
آن مداومت استحمام و تدهین بروغن بنفشه و بادام و بابونه کنند و بادام سوخته و شبح سوخته بازیت بیامیزند و طلا کنند و اگر ضیق مسام
بسبب رطوبت بود علامات آن قلت موی و سرعت انتشار بود و چون موی بگیرند بی آنکه قوت کنند بجهد بشود علاج آن کثرت استحمام بود و ادرار مواضع
بخرقهای درشت و ابعاد از دلک بخاسف و شبح و بادام تلخ بسوزانند و یا زهره گاو و بوره طلا کنند و از اغذیه مرطبه و لبنیات احتراز کنند و تناول
و طعام کنند و اگر بسبب تخلخل بدن و سیاهی موی بریزد زیرا که بجای که ده موی ست متفرق شود علاج آن استعمال روغن آمله و مورد و بلیله و مازو باشد
تا جلد را کثیف گرداند و اصلاح آن باشد که موی سر زائل شود و اگر آن در پیری بود علاج پذیر نباشد و اگر در جوانی بود اسباب و علاج آنچنان
باشد که ذکر رفت شیب سفید شدن موی بسبب ضعف حرارت غریزی و کثرت بلغم باشد و وقت آن بعد از چهل سال بود و اگر پیش از ان سفید شود بتقیه بدن
کند از بلغم و سرفه تی کند از اغذیه بلغمی احتراز نماید و قلایا متوالیه و گوشت بره و گوسفند و کبک و تیهو و کبوتر و گنجشک و گوشت بادرنگ را مفید بود
احیاناً اطریفل و بلیله مربی تناول کند و اگر چون سفیدی تمام حاصل شد دفع علامات استعمال کند چنانچه گفته شود تشقق شعر اگر موی شکافته شود بسبب
یبوست کثرت استحمام مفید بود و روغن بنفشه و کدو و لعاب تخم بهدانه و مرواشناک طلا کنند و اگر باز افراط باشد تنقیه بدن از سودا باید کرد باب
هفتم آنچه تعلق بزینت دارد و حفظ شعر اگر خواهند که موی دراز شود از بورق کنجد و کدو بشویند روغن مورد و روغن غار
بمالند و مورد و گل مرخ و آمله بکوبند و برموی ریزند و اگر موی ریش و ابرو کم باشد یا در ریزد آید حب الغار و حبة الخضرا و مغز بادام تلخ بسوزانند
و در ان موضع بمالند یا غالیه با پیه گرگ و خرس و شونیز سوخته بمالند و اگر خواهند که موی عانه و نغل بر نیاید بخون سلحفات یا مغز دفلی را چه
طلا کنند با افیون و بیخ و آب کاهو بمالند و اگر خواهند که بی استره موی بتراشند آهک سفید آب ده طلی زرنیخ خاکستر از هر یک بست درم
گل خطمی ده درم بکوبند و با آب گرم طلا کنند اما باید که پیش از آنکه آنرا طلا کنند بعد از ان موضع را بروغن گل بمالند تا آهک با نزده درم
و زرنیخ سه درم بشیره جوشانیک سحق کنند و طلا کنند و بعد از ان با آب با قلا بشویند و اگر خواهند که موی جعد شوند مرداسنگ
ده درم مازو آمله هر یک پنجدرم با آب مورد طلا کنند یا حلبه آمله هر یک پنجدرم بکوبند و با آب مورد طلا کنند یا حلبه و آمله و ورد سرخ
و کرنانج بکوبند و با آب مورد بر موی بمالند و اگر خواهند که موی باریک شود دبا را در جوبا قلا و تخم خربزه بشویند و اگر خواهند که موی
سیاه شود و سمه چهل درم وحنا پنجدرم بسایند و بروغن چرب کنند و با آب گرم بسرشند و رها کنند تا خمیر برآید و شب در موی
بمالند و بامداد با آب مورد بشویند آخر شقائق و گل با قلا سحق کنند و روغن شیره بر سر آن کنند و در آفتاب نهند و هر روز

ف در حفظ شعر از آفات
ف در معالجه بیماریهای که بر آید بدان
ف در تدهین و غسل و نقض
ف در ازاله شعر چون روئیده
ف در ازاله شعر آن را
ف قول در آرایش
ف در سیاه کردن موی سپید
ف در زینت مرد و زن
ف در ازاله شعر زنان
ف در ازاله شعر مردان
ف در حفظ شعر
ف در آنچه تعلق بزینت دارد
ف در حفظ شعر
ف در ازاله شعر
ف در ازاله شعر
ف در ازاله

سه نوبت بسایند تا ده روز بگذرد بعد ازان در سبوی بمالند و بامداد با آب سرد بشویند آخر بنیچه نرم لادن بسایند درم روغن مورد
بمانند زند و شبانروزی بگذارند پس با تشنم بجوشانند و در سبوی بمالند آخر اهیل بهار خورد مقل سود بسایند و با بروغن زیت
در سبوی بمالند آخر جوز سرد در سرکه خیسانیده دوازده درم مازو زیت خیسانیده هر سیاوشان و شبانی و اقاقیا
و آمله هر یک شش درم مس سوخته پوست جوز یک یک درم بکوبند و با آب بشویند و بمالند و اگر سوی[ط] چنان باشد که هنیت
آن دستار و کلاه را چرکین کند باید کرد و بعد از ق اطریفل تناول کنند و سر با بی یا با آب نمک و پودینه بشویند
یا سبوس و نوشادر و مورد و بلوط در جوز سرد در آب بجوشانند و سر بدان بشویند حفظ البشره اگر خواهند که روی پاک و سفید
گردد هر بامداد سکنجبین با سیب شامی یا گلاب تناول کنند و گوشتهای سبک با پیاز خورند و از غذیه غلیظ و حریفه
احتراز نمایند و آرد باقلا و نخود و جوز و تر مس و مغز بادام تلخ هر یک ۵ درم کتیرا پنجدرم بکوبند و بشیر سرشنه و در روی بمالند
یا بیخ نی و تخم خربزه و پوست عدس و شنان را ندرون خیار کند و پرورده مساوی بکوبند و با آب جو طلا کنند و اگر خواهند که رنگ
روی سرخ شود گوشت بره و شیر و پیاز و سیر و جوز و مثال آن خورند و حمام کنند و روی با آب گرم بمالند و سفید اج رصاص
دلک بر وی بمالند فسادیون اگر بسبب مزاج طحال یا کبد باشد علامت آن ضعف این اعضا بود و علاج آن تقویت آن عضو
بود و اگر بسبب غلبه فضلات بود همچو یرقان علاج آن گفته شد و اگر بسبب کثرت تناول خیری که موجب فسادیون بود چنانچه از کثرت
اکل باذنجان کریب فسادیون حادث شود و از تناول فاویه حاره صفرت یون از آبهای بد و کاطین همچنین یون متغیر شود علاج
آنست که از اشیائیکه موجب آن تغیر ست اجتناب نمایند اصلاح غذا و استعمال حمام کنند و از ادویه مجلیه مثل تخم خربزه و سوس و آرد باقلا
و نخود و بیخ نی و شنان در روی بمالند و اگر بسبب کثرت صعوبت جماع و مرض و شدت گرما بود اغذیه جیده الکموس و کثیر الغذا تناول کنند مثل گوشت
بره و بزغاله و مرغ و ماهی تازه و زرده تخم مرغ و انگور و انجیر پخته و از طریفل و اهلیله پرورده تناول کنند و از ریاضت و تعب احتراز نمایند
فساد را که ابطه آن فساد را که مغابن و تحت عرق ست و شبان عفونت و حدت خلاط ست معین ست بر ین حرکات
مشوشه مر خلاط را همچون حرکت جماع و تاخیر غسل جنابت و تناول چیزیکه در اخاصیت باشد تحریک کند در دیه بظاهر بدن همچون سیر و
پیاز و برتونه و خردل و علبه و حلتیت و انجدان و جرجیر و انچه مشابه این باشد علاج او آنست که سر را نوشتری از نبات و تمر هندی
با آب انار یا ریوند یا سکنجبین و عرق گل و بید آب سرد تناول کنند و تلیین بدن بمطبوخ تواله یا قطوع آن بنا سنبد و از ریاضت و تعب و
آفتاب احتراز نمایند و مورد و شبانی بجوشانند و موضع ابدان بشویند و صندل و ورق سرو و سنبل و مرو سنج بکوبند و بدان بمالند

[ط] قوله و اگر سوی چنان باشد که هنیت آن دستار و کلاه را چرکین کند یعنی بوی آن سوی چنان باشد که بوی آن دستار و کلاه را چرکین کند و بعد از ان بمالند و بعد از ان بشویند

یا مرد ریسنگ دانگی دانه کی کافور یکگاو آب بسایند و طلا کنند یا ورق گل و تونیا و سعد و سنبل بسایند و بالند یا تونیای کرمانی چهار درم
مرقل یک درم بکوبند و بگلاب بسرشند و قرص سازند و در وقت حاجت پاره بسایند و دران نمایند و کنکر و نفع و زرد آلو بوی عرق خوش کنند
و اگر رائحه مغان و نگستان یا سبب فربهی متغیر شود و صعد بایستی کنند و مطبوخ هلیله تقیه کنند و از طعمه حریفه و شیرینی احتراز
نمایند و در آب سرد نشینند اگر وقت مقتضی بود گل ارمنی و مرد سنگ و گلنار و تونیا و خناسوخته و پوست انار مساوی بکوبند
و بیران فشانند و اگر آن موضع متقرح شود بسبب عرق تیز بسه کرگ بگلاب بشویند و شب بمانی و کزمازج بکوبند و بران فشانند یا آب مورد
طلا کنند یا هم هم زرد چوبه بایند و اگر بوی سر ناخوش شود تقیه بدن بجب ابا ره و قرص نفشه کنند و تونیا و ورق سرو و مورد و
مرد سنگ جوز سرو سوخته و کندر بکوبند و با مورد بسرشند و طلا کنند نافع بود **مقاله پنجم در ذکر حیوانات زهردار و دفع ضرر آن**
مشتمل بر چهار باب

باب اول در زهر و علاج انواع زهرها و لادغه و مشر و ر همچنانکه معرفت نافع لازم ست تا استعمال کنند معرفت
مضاره نیز واجب ست تا ازان احتراز نمایند پس کسیکه خائف باشد از انکه او را زهر دهند باید که طعام شراب از دست هر کس نخورد و بر
گرسنگی و تشنگی در جایی که محل تهمت هم بود حاضر نشود چه اثر زهر در زمان حال بیشتر و زودتر باشد و باید دانست که زهر در شیرینها و
چیزهای حریف و مالح و چیز یکه بوی آن تیز باشد زود کسی را گر این تهمت هم باشد تریاق کبیر تریاق اربعه با خود داشته باشد و
احیانا نخورد و باید که هر روز دو دانه انجیر خشک نخورد و مشرود لیموس و همه مردم را باید که با چیزی نشناسند نخورند و نبوینند
و بدست نگیرند و در زیر درختهای بزرگ و میان گیاه و نزدیک آشیانه تفلق و کلاغ نخسپند و در میان آب چیزهای
روان مثل روغن و عسل و دوشاب و سرکه و شراب احتیاط کنند پس نخورند بدانکه تاثیر زهر بکیفیه بود یا بجوهر انچه کیفیت بود
اکال بود همچو زنجار و مسخ و ملهب همچو فربیون یا مخدر و مبرد و همچو افیون یا مسهل و همچون مردا سنگ و انچه بجوهر تاثیر کنند
همچو بیض و مرارات بود و کسی را که زهر داده باشند باید که قطعا خواب نکند و قی کند و حمد را پاک گرداند تریاک و سکه نخورد
و سعی کند که معلوم شود که چه زهر بوده تا علاج آن کند و بوی دهن و قی اکثر الاوان کردوا گر بعینه معلوم نشود و اگر در معده
و امعا حرقت و لذع و التهاب تشنگی و خشکی دهن باشد دلیل آنست که زهر حار بوده علاج آن قی کنند در روغن گل
و بنفشه و نقوع فواکه و لعاب بنگو و شیر و روغن بادام و روغن گاو و قرص کل فوهر کدام که باشد بر سر کرده بیاشامند
خیار و کاسنی و کاهو و کدو و شفتالو خورند و صندل و کافور و گلاب جگر طلا کنند تریاق طین مختوم حب الغار و
طین مختوم هر یکی سه درم و ایرسا دو درم بکوبند و بزیت بسرشند مثقالی ازان مخمر رند و این قدر بکار دارند بصفت آن نفشه و نیلوفر

بسکنبه بیخ بیدانجیر کاکنج باشد
بیدانجیر شیرخشت طعام خوبیدن
لائق نخورانند و طعام خوبیدن غذا دوست
بسیار باشد و شکم بسیار خورد زنا بسیار
طعام بران زهر غلبه کند و شخص
بسبب استیلای سوداوی بیمار شود
آید ۱۲

هر یک سه درم عناب ده عدد سپستان بابست عدد سبوس چونیکو فته هر یک کفی زوفن خشته بست درم و اگر چنانکه بسیاری و ثقل و جمود
اعضا و لکنت زبان محسوس شود بداند که زهر باز رده بوده است علاج آن شراب کهنه با بیه سداب بیاشامند و تریاق اربعه
و یا شربت دیطوس شقالی بخورند یا خود نه و فلفل و عاقرقرحا و قرطمانا و قسط و سداب هر یک سه درم حلیت چهار درم بکوبند و
بعسل بسرشند و شقالی بخورند و دو بیه با هموم مقاومت کند شکوفه با قلادا و اهل و برنجاسف گوشت را سوخشک کرده و سرگین
خرگوش و تخم تشلغم و پر سیاوشان و جنباری و دارچینی و مغز خرگوش و آب ورق و گل ارمنی و بدانند هر یا معدنی بود همچو زیبق و مروارید
و اسفیداج و زنجفر مرگ موش و زنجار و براده آهن و زنبیخ و آهک و زاج و شب یمانی یا حیوانی بود چون ذاریج و ذنب بحری و فرغ و
ضفدع و زهره فهی و پلنگ و ماهی سرد و شوا مغموم یا نباتی سیاه بود همچون بیش و قرون سنبل و ابارق و تیوعات و مازریون و سقمونیا
و بلاذر و حنظل و زهره و خربق و پوست تمرخ و ترید زرد و سیاه و غاریقون سیاه و فیون و بیخ جوز مائل و شوکران و کمأة و کندش و
مغز بادام گرگرفته معدنیات و از انجمله زیبق آنچه مصعد باشد قاتل بود و از شرب آن و شکم و معاد سهال دهد و ثقل لسان
حادث شود علاج او آنست که تخم شبت و ترب بجوشانند و باندکی بوره و عسل بیاشامند و قی مکرر کنند و اگر بآن سنجد
سفوف ملین بار و غن گل و شیر داغ کرده بخورند اما زیبق نگشته قاتل نباشد لیکن در شکم آرد علاج آن قی و شرب کهنه
باشد و اگر زیبق در گوش کسی ریزند موجب تشنج و اختلاط عقل و رجع شدید بود و تدبیر او آنست که یک پای باستند
و سر را سیل دهند و بری جهند و روغن گرم در گوش چکانند و بکندش عطسه آرند و اگر بدینها بیرون نیاید بیلی از دیدن
در گوش کنند و میگردانند تا بدان متعلق شود و بیرون آید اگر زنجفر و سک و مرگ موش باشد اعراض آن همچو اعراض زیبق مصعد و
بود علاش بهانست و اسنج از شراب آن و قولنج و سر بول مثقل زبان و معده هوا و دم بدن حادث شود علاج آن تخم کرفس
و شبت هر یک دو درم بجوشانند بوره نیمدرم و عسل ده درم دران حل کنند و بیاشامند و قی کنند و جوارش سقمونیا و فلا
و فهر یاران و زنجبیل بر رده هر کدام که باشد بخورند و غذا اسفیداج بگوشت بزغاله چرب خورند و علامات آن سهال طبیعت
و ادرار بول و جسیمین نوعی از سنگ پخته باشد و از شراب آن خناق و قولنج حادث شود علاج آن ما العسل و عناب بکوبد و بهدانه
تناول کنند و اگر طبیعت محتبس باشد سقمونیا نیمدرم با شکرده درم بیاشامند اسفیداج از شرب آن نوعی سهال و الم معده
و خشکی دهن و تعدد حراق و سهر خاص حادث شود و زبان سیاه گردد و بول سیاه شود یا سرخ علاج آن بطبیخ شبت قی
کنند و دانگی سقمونیا با ما العسل تناول کنند یا تخم کرفس و انیسون و رازیانه بجوشانند و بیاشامند یا کنجد تازه بخورند

۱ زنجفر بالفتح نوعی از آنست را
۲ مرگ موش
۳ زنجار بود براده آهن
۴ اسفیداج
۵ زیبق مصعد
۶ قولنج

و شراب بسر آن آشامند اگر سفید نفقد کنند بخار او در رنج از خوردن آن پیچیدگی شکم و قولنج و امعاء حادث شود و اگر سیاه بود
آبک و جع سده و خشکی دهن و عسر بول و سهال دم و خناق و غشی و هر وده اطراف حادث شود اگر بول کنند آبک یا بول سیر در آید
علاج مجموع بزرگ خبازی و جرجیر بجوشانند و بسهل بیاشامند و قی کنند و شیر و لعاب بزرگ و مرو و شکنج خورند و مرقهای جرب
با خبازی خورند برادهٔ آهن از خوردن آن وجع شکم و امعاء و قولنج و شکی و سهل حادث شود علاج آن سویق جرجیر و شیر و روغن خورند
و روغن گل بنفشه با سرکه در سر مالند و اگر طبیعت بسته شود سهلها مفرط دهند و اسراج و غیب از شراب آن سهال شدید حادث نمود
علاج آن شراب شیر و سکه و روغن باشد و سوچرب نباتات از انجمله بیشتر ترین زهرهاست و از شرب آن دم لب و زبان و دوار
و غشی حادث شود علاج آن خم شلغم بجوشانند و با روغن کنجد بیاشامند مکرر قی کنند و بعد از این تریاق کبیر و مثروذلیوس بخورند
و فاذزهر بسایند و اندکی مشک بخورند و تریاق با بیش بیخ بهتر فرو بسهل از شرب آن سوداء زبان و اغراض سام و بول
دم حادث شود علاج آن قی کنند و بعد از آن قرص کافور با گلاب و روغ بخورند و آب خیار کدو و با شیره خیار و لعاب بگیو و بعد از آن با روغن
بادام یا بروغن سر دکنند و بخورند و ماست ترش نیز مفید بود و فربیون از ان سهال مفرط و کرب و ضعف اعضاء و لذع معده و خناق حادث شود
علاج آن قی کنند و تناول روغن و سکه و استعمال ادویه تبرد سهل تیوعات نباتی بود کتراشیری باشد همچون تخم الخیر
و چون خبث انداز و شیر نیی ظاهر شود و از تیوعات انچه مشهورتر هفت بهت شترم و ماذریون و عشر و لاغیه و عرعر حشیشا و ماهودانه
و خمسة الاوراق و ازین انسان اگر قدری تناول کنند سهال مفرط پیدا شود تدبیر آن در ابتدا بشیر شیر و روغن و سکه کنند بعد از ان
قابضات مثل قرص طباشیر و قرص کهربا با رب سیب بدهند گویند که دو درم شیر شترم قاتل باشد و شرب آن بیست بیرن
باید رخیت و سه درم شیر عشر قاتل باشد و شارب آن را در خلاص شیع دقیقموینا دو درم قاتل باشد کشر غاله او بدوغ و سرف کنند و
رب سیب و بریا بتناول کنند ماذریون و درم قاتل باشد و از شرب کبر قی و سهال دم و لذع احشا و خناق و الم جمیع بدن
حادث شود علاج او آنست که شیر و روغن بسیار خورند و اگر میسر نشود تریاق کبیر یا مثروذلیون و تریاق اربعین مخلوط تناول
کنند و بعد از سکون قی و سهال آب کاسنی یا کنجبین و غذا از شکنبه و قی زهره است بسیار از ان بهلک باشد و اندکی از ان
موجب ورم و سیلان و انتفاخ بدن باشد علاج آن قی کنند و بعد از ان لعابیکو و بعد از ان و مرو و شکنج با روغن گل تناول کنند
همچنین بجوشانند و بیاشامند و شیر منیا و چربها خورند و حقنه اصابه بفتد بلاذر اگرچه بعضی مردم تخم زنده و حضرت آن نمیتیا
لیکن بعضی را از ان التهاب حرقت دم معده و لذع امعاء و شورش و آبله بادر دهن و لب حادث شود گویند فاذزهر آن فغر و دست

علاج آوانست که بروغن کنجد و آب گرم قی کنند و بعد ازان شیره جو با روغن بادام خورند و بنوشانند باکدو و سفاناخ با مغز بادام
تناول کنند در روغن بنفشه و بینی کشند و نقوع فواکه و انار بیاشامند و در سر و چشم بنشینند کندش مترب آن سوخته شیان و خناق
بود و خربق سفید و عاقرقرحا سیاه موجب تشنج و عرق سرد بود و خربق سیاه موجب سهال و خناق و تشنج و خفقان و حرقت زبان و جشا
و نفخ بسیار بود و تربد زرد و سیاه همچنین باشد علاج مجموع قی باشد و تناول شیر و روغن بهمال بربوره و اغراض بارده علاج کنند بسوخته
انچه از تناول مغز ناگرده گرفته شل مغز جوز و فندق و فستق غشیان و غشی حادث شود علاج آن قی باشد و بعد ازان تناول حمضات
افیون موجب سبات خدر و دوار و ذهاب بود و ثقل زبان و تاریکی چشم ازان حادث شود و دوم ازان قاتل باشد خصوص که با شراب خورند
علاج آن قی کنند و حاقنه بیدستر و فلفل و ابهل همه متساوی بکوبند دو مثقال با شراب یمانی یا شراب کنه بخورند و بدن را بروغن
قسط و نارد بن بمالند و اگر طبیعت بسته شود حقنها بکار دارند چنبید بیدستر اگر گنده شود زهر قاتل باشد و ازان اعراض سام حادث شود
علاج آن قی باشد و بعد ازان تناول حمضات مثل ترنج لیمو و بسر که دوغ گاو با برف بزر انجره و عصاره دی تناول سرد و منعش و قروح امعا
و سعال حادث شود علاج آن قی کنند و بعد ازان شربت بنفشه و خشخاش و لعاب بیگو و بهدانه تناول کنند جوارش کمون قاتل یک درم ازان
زهر قاتل باشد و اعراض آن مواد و سبات سکر و حمرات عین عرق سرد باشد علاج آن قی باشد با آب گرم و بوره و روغن کنجد و بعد ازان
شراب یمانی تناول کنند و روغن زیت و نارد بن بمالند بسیر و سوخته صنم اعراض او همچو اعراض خربق قاتل باشد علاج او آنست
که گندنا زند که جواب او در سوختهٔ سیر بری کنند تا نبشه شود و روغن کنجد و عسل و نمک با آب گرم بیاشامند قی کنند و روغن گل و سکبر
در سر بمالند شوکران از شراب آن خناق و برسام اطراف و ثقل زبان و تاریکی چشم حادث شود علاج آن قی کنند و شراب صرف با فلفل
بیاشامند و سعیده و قرطمانا و انجدان نیز با شراب نبشه باشد و روغن گاو با فستقین تناول کنند و شکم آرد گندم تضمید نمایند غشی اعلب
روباه تر با کبک سیاه موجب دوم خدر و خشکی زبان و خواف و قی الدم و سبح بود علاج آن قی کنند و بعد ازان شیر خر با شیر بز بیاشامند
با عسل و با دام تلخ نیز مفید بود و نخود اب با مرغ خورند کشنیز تر سرکه بسیار خورند مورا را دارد سدره و اغصان او بجوشانند و بنوشانند
و سکر و غشی حادث شود و بدن قرطمانا هر که بسیار بخورد تشنج و قی الدم و سقوط شود و بدن سرد گردد ضیق نفس و خناق و خدر و غشی حادث شود
علاج هر دو قی کنند بعصیر ترب و شبت با عسل و بوره و بعد ازان زرده بیضه با فلفل و نمک و حرق مرغ فربه خورند فستقین و فلفل و
دارچینی بشراب بنفشه بود کمامه بنج سیاه و طاوسی باشد و رایحه آن کریه بود قاتل باشد و اعراض آن خناق و ضیق النفس و قوت نبض
و غشی و عرق سرد بود علاج آن قی کنند با آب گرم و خردنه و سکنجبین و بوره و بعد ازان شراب صرف یا آبکامه بجاری بیاشامند

وتریاق اربع بنجربنا وجوارش فلافلی کمون باشد راجنه یکسب ۱۵ حبه کنجد چون بنایت فشرده باشد وسرشته باشد زان همیشه حادث شود قاتل باشد علاج آن قی وتقیئه معده باشد حیوانات ذراریح یکدرم قاتل باشد هوازان جمع مثانه ودرم قضیب وعانه و بیضه شکم حادث شود وبول نیاید واگر آید خون باشد وگاه بود که سیج وغشیان وخفقان عقل نیز حادث شود علاج آن قی باشد برروغن کنجد وآب گرم وبعد از قی شیر با لعاب بعد ازینگونه آب تنزنک ۱۵ تناول کنند وبمرقه های چرب وروغن بادام وبیه بطوزرده بیضه و عسل مفید بود وروغن گل سفیده تخم مرغ بزنند ودر عسل حکنند وزعفه ۱۵ وحربا از تناول آن قی ودرد دل حادث شود تدبیر آن قی باشد بطبیخ شبت وروغن کنجد واستعمال معالجات ذاریح ضفدع ۱۵ ازاکل آن خناق وتاریکی چشم وکبودی لون ودوار وحرقت حلق واختلاط عقل وغشی وتشنج حادث شود علاج آن قی کنند باب گرم ذریت وبعد ازان بحمام گرم رفته وروغن وبدن بروغن قسط وناردین وزنبق بمالند شواء نعوم چون گوشت بریان میکنند باید که سرد گیبه پوشند تا هوا بدان وزد که اگر پوشیده دارند ازاکل آن همیشه وسهال واختلاط عقل وسباب حادث شود علاج آن قی کنند وبعد ازان سبیه بطین مختوم بخورند ومعالجات همیشه بجا آرند ودوران وزازحمام وخواب احتراز نمایند سمک بارد از خوردن ماهی سرد خصوص که درجا نمناک نهاده باشند قولنج ضیق نفس وغشی وعرق سرد حادث شود علاج آن قی باشد وبعد از قی تریاق اربعه وسنجربنا وفلافلی وسراج مفید باشد مرارة افعی هر قاتل ست معالجه دران مجهند نیفتد اما فی الجمله قی متواتر کنند بشیر وروغن وآب گرم وبعد ازان تریاق کبیر ومشروديطوس مع فاوزهر ودواء المسک بخورند مرارة نمر زهره پلنگ قاتل ست اما اگر از تناول آن سه ساعت نگذرد امید برتوان داشت واعراض آن قی کراثی وسیرقان بود وبوی صبر از دهن وبینی شارت آن آید علاج آن قی متواتر باشد وبعد از قی طین مختوم بنجدرم حب الغار بنجدرم بنیر بایه آهو بست درم تخم سداب ودرم هر یک را می بکوبند وبعسل سرشته ودو مثقال تناول کنند مرارة سگ آبی مقدار عدسی قاتل باشد علاج آن روغن گاو یا دارچینی وخطیا نارومی هر یک مثقالی وبنیر بایه خرگوش نیم مثقال بخورند طرف ذنب ایل سر دنبال گاو کوهی زهرست واز ان غشی وکرب حادث شود علاج آن قی کنند بعد ازان فندق وفستق تناول کنند دم ثور اگر کسی خون گاو تازه بخورد واورا اختناق وغشیان غشی حادث شود علاج آن تجفنه ومسهل باید کرد وقی کردن درین نشاید داد وبه که درسته شدن خون ومعده مفید باشد تناول کنند مثل انجیر خام وتخم کرنب وحلتیت وبوره وخاکستر چوب انجیر وستیر انجیر وفلفل وبیخ انجدان وبنیر بایه خرگوش یاسر وشیر بنیز مفید بود عرق واب از شرب عرق چهارپایان خصوص اسب خصوصت وتورم ردی زبان وسیلان عرق

۱۵ زنبق بیخ سوسن کبود است
۱۵ زعفه بیخ سوسن سفید است
۱۵ ضفدع قورباغه است
۱۵ زنگ بیخ سوسن زرد است
۱۵ یکسب بیخ سوسن سیاه است
۱۵ حربا بیخ سوسن سرخ است

یا شاه بلوط و جوز بکوبند و شبی بران موضع نهند و پیش مرغ اندازند اگر بخورد و بمیرد سگ دیوانه بوده است علاج آنست
که جراحت را نگذارند که ملتحم نشود و بخلاف جراحتی که از گزیدن کلبی حادث شود که دیوانه نباشد و باید که سر جراحت باز کنند و
محجمه بکمر ترقوه کنند تا خون بسیار بیاید زاد و یه محرقه و مقرحه مثل حرمل و جاوشیر و جوز و فلفل فیون و نمک و بول آدمی با خاکستر
درک و پیاز و جرجیر با سرکه بران نهند و با نمک و زنگار سر بریده و دم و نوشادر و دود دم قاقلیس شست درم مقل یس یاس کوه شانزده درم
سداب چهار درم نخاس سنگ هفته چهار درم بکوبند و بیامیزند و عنصل و سرکه بسرشند و طلا کنند یا داغ کنند و این تیر بیار اندازند
باید کردن تا خوب بسم بکند بخارج اما چون هفته بگذرد تنقیه بدن مطبوخ هلیله و مطبوخ افتیمون کنند و این حب نیز مفید بود
صفت آن سنا پنجدرم هلیله کابلی هفتدرم افتیمون شقالی و نیم نمک سندی نیمدرم غاریقون نیمدرم بسفایج و حجر ارمنی
سه یک شقالی بکوبند و بآب بالنگو بسرشند و دو شقال از آن شربتی باشد آخر هلیله کابلی دو شقال غاریقون شقال و نیم
افتیمون هفت شقال نمک سندی نیم شقال بسفایج یک شقال حجر ارمنی نیم شقال حب سازند شربتی دو شقال باشد
و اگر این نیز با افتیمون مفید بود و غذاهای چرب گوشت مرغ و کبک و دراج فربه خورند و شیر و شراب کمتر بیاشامند
و آبی که خورند باید که چند نوبت آهن سرخ گردانیده دران اندازند و باید که حیلتی کنند تا آب بخورد والا بیم هلاک باشد
و گویند اگر از پوست گفتار و سگ دیوانه آب خورند نافع بود و اما نای که از زر خالص ساخته باشد یا از چوب یا از پوست
و اگر جگر سگ دیوانه بر موضع گزیده نهند یا بریان کنند و بخورند بغایت مفید بود و جنطیانه و چشم سرطان و خضخاش و حلتیت و
طین مختوم با شراب بخورند و ضماد سازند و تریاق کبیر تریاق اربعه و دواء السرطان تناول کنند و از سرما و حمام اجتناب نمایند
صفت دواء السرطان سرطان نهری زنده در دیگ مسی نهند و بهیزم آتش کنند تا بسوزد ده درم ازان با ده درم
جنطیانا و پنجدرم کندر بکوبند و در روز اول شقالی و روز دوم دو شقال و در روز سوم سه شقال با روغن بخورند و دواء الدراقن
نیز مفید بود صفت آن فربه بزرگ سر و قدم جدا کرده یک مثقال عدس شش مثقال عقران سنبل قرنفل دارچینی هر یک پنجدرم
بکوبند و بآب برشند و قرص سازند و یکدرم ازان با آب گرم بخورند و از سرما و حمام احتراز نمایند عضه تمساح و سگ آبی و ماهی
سیاه موضع گزیده را بعسل و بوره ارمنی طلا کنند و نمک سرکه دران بمالند بعد ازان که پاک شود و بیه مرغابی و بیه مرغ و بیه
کاکوهی نهند و اگر بیه تمساح بدست آید بهتر باشد و باقی علاج آنچون علاج عضه کلب و کلب غیر کلب بود عضه منور اگر از گزیدن
گربه و جعی حادث شود پیاز و پودنه یا شونیز و نخجه ضماد سازند و ببندند نافع بود عضه اسوار اگر سگی را سوگند دهند و پیاز بجوفانند

دهند یا کرسنه و بنجیر خام ضماد سازند شراب صرف بیاشامند و اگر پوست بکنند و بران موضع نهند و جمع را ساکن کند
باب چهارم در دفع سوام و طیر و حشرات و بهائم اگر سیر بزغوده بخانه بخشت در خانه و زدیک مقدمند سوام بگریزد و تنجبر بخوب زرد
و انار و بنج نهاده و غوده و مقل سکبنج و حلتیت و صعب اغار هشته در نواحی طلاق و حوالی حیوانات همین خاصیت دارد و نگذارد شپش بقلق
و طاوس و مرغابی و خار پشت گاو کوهی و گوسپند کوهی در آید اگر به درخانها مفید بود و اگر یسمانی بقطران آلوده کنند و گرد مرتع
بگردانند هیچ گزنده بدان نزدیک نیاید و اگر چراغی در ازمقدم نهند حشرات نزدیک چراغ گردند و پیش مقدم نیایند طرد حیات
از دود و کردن شاخ گاو کوهی و سم نر و مادی آدمی و سکبنج و زفت ماران بگریزند و اگر موضع را با آب شاهتره و خردل نشاندار بسیرد
و آب دهن روزه و خصوص که نوشادر در دهن گیرد چنان در دهن مار اندازند فی الحال بمیرد و مار نزدیک نیاید و از گرد طرد عقارب
از شاخ گاو کوهی و آب تره با بروج عقرب بگریزد و دود کردن بیخ عقرب و کبریت و سم خر و زنبیخ و بیه بزیر و غن گاو و آب حلتیت
در خانه بخیتین خاصیت دارد اگر سیعه و زنبیخ و پشک گوسپند و بیه گاو با هم بیامیزند و بسوزانند عقرب از ان دود گنند عقرب بیرون آید و اگر
بنج طرب پاره کنند و بر سوراخ عقرب نهند بیرون نیاید طرد بر اغیث اگر حنظل مسدا نجا بشانند و در خانه بریزند کیک بمیرد و اگر
تیس خار پشت بیالایند با طنج خرنوب و دم تیس و حنظل کنند کیک بسان جمع شوند و از گزنده و ق خرزهره کیک بگریزد طرد پشه
اگر بیخ بید و ق سرو و برگ جوز بشویند و بمورد و سرگین گاو و کبریت و حرمل دود کنند پشه بگریزد و اگر افسنتین و حرمل و شونیز بخوشانند
و در خانه بریزند همچنین بود و اگر بدین بروغن تر بمالند پشه بران ننشیند طرد نمل هرچه از مقناطیس زفت حلتیت و زهره گاو
و دود کبریت قطران بگریزد طرد ذباب اگر زنبیخ و شیر گاو حمل کنند و بنهند تا مگس نخورد بمیرد و اگر بنج و دود کنند هیچ مگس نیاید
بوی گندش بگریزد زنبور اگر سیر و کبریت دود کنند زنبور بگریزد و اگر بدان آب خطمی و خبازی و زیت بیالایند زنبور بسان
نشیند طرد آفه اگر پیه هدهد و کلنگ و کشنیز خشک و غوده بسوزانند زشیم بگریزد و اگر بورق خیار دود کنند مگس نگریزد
و اگر افسنتین و غوده و پوست ترنج در میان جامه ریزند موش دران نشیند طرد و قتل موش اگر مرد اسنگ و خرزهره و
بزرالبنج و بیخ کرنب بیصل انفار و مرگ موش و خبث آهن و زعفران سرکه باشد و در چیزی کنند که موش نخورد بمیرد
اگر موش را در خانه بکشند یا پوست بکشند یا گوش و دم ببرند رها کنند دیگر موشان بگریزند طرد در سم اعنبوی سمدا
راسو بگریزد طرد بهائم و قتل آن ورق آزاد درخت و خرزهره جمع بهائم را بکشد و اگر گرگ و خنوک و خرس سیاه
بخورند بمیرند خانق النمر گیاهی بود که پلنگ را بکشد و خانق الذئب گیاهی هست که گرگ را بکشد و باد اقلیخ و خرزهره

روباه را بکشد و گرگ از جای که عضل باشد بگریزد و از انجا نفرت گیرد و الله اعلم فن دوم در ادویه و اغذیه و اشربه
مشتمل بر دو مقاله مقاله اول در ذکر بعضی ادویه مفرده و اغذیه مشتمل بر هفت باب باب اول در طبایع ادویه و
تاثیر آن بدانکه هر چیزیکه آنرا در بدن تاثیر از کیفیات باشد چون در بدن شود از حرارت عزیزی و بتاثر گردد اگر در بدن
تاثیری زیاده از کیفیت که بدن را حاصل شود بکند آن چیز را معتدل گویند و اگر در کیفیتی زیاده تاثیر کند اگر آن تاثیر محسوس نشود آن
کیفیت در درجه اول ست اگر محسوس شود اما مضر نباشد درجه ثانیه بود و اگر مضرت رساند لیکن مهلک نباشد آن کیفیت در درجه ثالث
و اگر اضرار آن مهلک رسد در رابع بود چنانچه ادویه تخمیه باید دانست که تاثیر دوا شاید که در خارج باشد و در داخل چنین
باید که ضماد آن مفرح ست و اکل آن نه بالعکس این همچنین استیداج که اکل آن قاتل بود ضماد آن شاید که تاثیر خارجی دوا نیابد
تاثیر داخل او بود همچو کشنیز که در داخل تخلیط تبرید کند در خارج تحلیل و بدانکه بعضی ادویه را قوای مختلفه باشد شاید که آن قوت
او چنان مستحکم شود که آتش آنرا تحلیل نبرد همچو فهب و شاید که آتش آنرا تحلیل برد اما به طبخ تحلیل نبرد همچو بابونه که در قوت
قابضه و محلله است و بطبخ تحلیل نبرد و بر سحیق پدام زائل نشود و شاید که طبخ آنرا تحلیل برد لیکن تفصل زائل نشود همچو عدس
که بطبخ قوت محلله او تحلیل برد و قوت قابضه باقی ماند و شاید که قوت او نه چنان ضعیف بود که تفصل زائل شود همچو کاسنی
که مفتح و مسرد ست و شستن قوت تفتیح و تلطیف او تحلیل برد و تبرید باقی ماند چون ادویه مفرده بسیار ست و معرفت
کیفیت و خاصیت آنرا قوانین ست و ذکر آن تطویل را انجا مدرج بعضی ادویه که احتیاج باستعمال آن بیشتر ست تا مفید باشد
ادویه که در درجه اول از حرارت مشترک اند بابونه بنفشه شیرخشت قرع سفندمعاش پوست تخم خودرو فاتر اسطوخودوس اشنه
گرسنه بزرگ لادن شاهتره و انچه در درجه دوم از و مشترک اند بورد اذخر ایرسا یاسمین خلاف الطیب جعده هزار جشان حلبه
فراسیون کندر سلیخه نمام صبر عنبر خنده قوی شبت و انچه در درجه سوم از و مشترک اند اقیلیشون نیز بنجاسف سیر ازیانه راسن
شیح حب بلسان قرنفل مصطرفوذنه مرزنجوش شکطرا مشیع قحوان سک ساردن تلخ اهل کرویا
مرماحور اسپرس حرمل زرنباد افتیمون کرفس رومی زوفا خشک حماما زاروند زیره بزرالبنج بزرقطونا خشخاش جندبیدستر وج
دارچینی ازفلفل سپاز رهاشا جنطیانا در درجه سقمونیا و انچه در درجه چهارم از و مشترک اند حرب کندش سورنجان مامیران فلفل خردل
سداب بری ادویه که در درجه اول از برودت مشترک اند هلیله آمله بلوط خیارشنبر هلیله اثمد اجاص سفانخ بسد بنفشه
گل نیلوفر و انچه در درجه دوم از و مشترک اند گلنار زرشک زرد آلو سنگو بسان انجدام الاخوین حماض امرود و انچه

درجه سوم از دو مشترک اند کاکنج نیز حاض نوزک عرور کماة مازو صندل کل فوراً انچه در درجه چهارم از دو مشترک اند جوز قاتل سنگ سیاه
وادویه که در درجه اول از رطوبت مشترک اند آنوخود سفاناخ گاوزبان منفعت خیارشنبر وانچه در درجه دوم از رطوبت مشترک اند بخشین
توزک نفشه بنگوز دآلوز وفالسه وانچه در درجه سوم از دو مشترک اند کاهو خرفه ادویه که در درجه اول از سه یوست مشترک اند اذخر فنداق
حلیه زعفران اشنه بابونه حبة الخضرا اسفندیر سیاوشان وانچه در درجه ثانی از دو مشترک اند مرجانشا کما ذریوس صندل کلنار حاض کندر
سوسن گل سرخ بخصیل دافلفل هزارجشان دروج نجعده حب بلسان ایرسا دم الاخوین اسارون بوره اثمد انیسون بنجاسف اسبد
پنجکشت اقحوان حنطیانا انجره حب البان لبلکه املج اسقیل فستقین وانچه در درجه سوم از دو مشترک اند اهل سقمونیا شیر شیونیز اقاقیا راسن
انیسون قرنفل فتیمون بلوط جنبا بیدستر اراجینی قسط زعفران مصطکی صعتر فرفیون انا خشک فودنج زراوند مازو زراوند مدحرج انیسون بخشک
ساق زرنباد حماما زیره نانخواه سعد کبریت مرزنجوش کبر نک کرفس مشک طرشیع وانچه در درجه چهارم از دو مشترک اند آدهن بنفشه
موزج امیران جزدان فلفل سداب بی مسهلات صفر الهلیله زرد تمرهندی ترنجبین بنفشه فستقین بنفشه سقمونیا لبلاب اجاص
شاهتره صبر گل سرخ شیرخشت مسهلات بلغم شحم حنظل قنطوریون اسپرس خربق غاریقون حب النیل تربد بسفایج حرمل مسهلات سودا
هلیله کابلی وسیاه بانگو فتیمون بلوط خودوس حجر لاجورد بسفایج غاریقون کشوث حب النیل سنا املج مقشیات تخم ترب برگ آن
کندش کنکر زدخربق موزج تخم شبت پوست تخم جربر تخم خربزه نمک سندی لوبیا سرخ آب کدو ماء الاصل تخم ماذریون بورق
سکنجبین مفتحات ادویه که سده بکشاید ترمس افسنتین شاهتره غاریقون ازیانه نیسون قنطوریون فستقین تمر قرطمانا اسطوخودوس
عود دفلی انیسون حنطیانا فرسیون بره کرمانی ایرسا نانخواه حماما نیسون دارچینی زعفران مرزنجوش کرفس کبابه کرسنه حاشا
کشوث حرمل ملطفات ادویه که تلطیف تقطیع غلظ غلیظ نایند اهل اسقیل حاض سرکه اسطوخودوس حب البان اقحوان انجره بوره
جنبا بیدستر خرزل تخم سیاه زخم پنجکشت بابونه دارچینی جعده دروج نعناع خشک قسط صعتر فرفیون انا خشک فودنج زراوند حرنجاشا حرمل کما ذریوس
مشکطرشیع ایرسا نام سداب نانخواه سکبینج عاقرقرحا مدر ادویه که در ابواب خود مذکور شوند اهل اقحوان تخم مرزنجوش نیسون ازیا بابونه
قنطوریون برنجاسف قرمانا بابونه قسط کبابه بیدستر فرسیون عرق عود دفلی حنطیانا نانخواه بابونه قسط
جاوشیر تخم کدو دارچینی جعده سداب سعد میعه سکبینج نانخواه مرزنجوش خشک مشکطرشیع کرفس مرزنجوش کما ذریوس حبة الخضرا مفتحات
ادویه که حصات رابریزاند اسارون برنجاسف تخم الو تخم خربزه خشک ساوشان نخود سیاه حجر الیهود بادام تلخ سعد سکبینج
رازیانه قابضات ادویه که طبیعت را بندد بلوط ترنج اسپند باقلا جوز سرو بیخ کاو سرو تخم گل مورد عنبر گلنار دم الاخوین بیخ نخود

فروش اسلحه جنگی ... فلسفی ... دارالضرب سکه ... مسجد ... مدرسه ... کتابخانه ... حمام ... بازار ... کاروانسرا ... تیمچه ... چهارسو ... ساعت ... آب انبار ... یخچال ... قهوه‌خانه ... زورخانه ... تکیه ... حسینیه ... گلاب‌گیری ... عطاری ... داروخانه ... طبیب ... حکیم ... نسخه ... شربت ... معجون ... مرهم ... ضماد ... حقنه ... فصد ... حجامت ... زالو ... داغ ... مرهم ... شکسته‌بند ... دندان‌کشی ... چشم‌پزشک ... گرمابه ... سردابه ... خزینه ... آبگرمه ... رختکن ... کیسه‌کش ... سلمانی ... آینه‌بند ... عطرفروش ... بخور ... عود ... کافور ... مشک ... زعفران ... گلاب ... سرکه ... ترشی ... مربا ... شیرینی ... نبات ... قند ... شکر ... عسل ... روغن ... شمع ... فانوس ... چراغ ... فتیله ... نفت ... زغال ... هیزم ... آتش‌زنه ... سنگ چخماق ... کبریت ... آهن ... فولاد ... مس ... برنج ... سرب ... قلع ... زنگ ... زاج ... سرمه ... سفیداب ... سرخاب ... حنا ... وسمه ... کتان ... پنبه ... ابریشم ... پشم ... نخ ... ریسمان ... طناب ... زنجیر ... میخ ... پیچ ... مهره ... پرچ ... لحیم ... جوش ... سوهان ... تیشه ... اره ... رنده ... مته ... چکش ... سندان ... کوره ... دم ... بادبزن ... فلس ... پوست ... چرم ... کفش ... چکمه ... نعلین ... جوراب ... دستکش ... کلاه ... عمامه ... شال ... قبا ... جبه ... عبا ... ردا ... کت ... شلوار ... پیراهن ... زیرپوش ... دستمال ... جیب ... کیف ... کمربند ... قمه ... شمشیر ... خنجر ... سپر ... تفنگ ... باروت ... گلوله ... فشنگ ... توپ ... قورخانه ... سرباز ... سرهنگ ... سرتیپ ... سپهبد ... ارتش ... دیوان ... وزیر ... صدر ... مستوفی ... منشی ... دبیر ... محرر ... مهر ... امضا ... فرمان ... حکم ... ابلاغ ... تلگراف ... پست ... چاپار ... اسب ... قاطر ... الاغ ... شتر ... کجاوه ... محمل ... زین ... یراق ... رکاب ... افسار ... نعل ... میخ نعل ... نعلبند ... کالسکه ... درشکه ... گاری ... چرخ ... محور ... ترمز ... راننده ... کالسکه‌چی ... بلیت ... گیشه ... ایستگاه ... راه‌آهن ... لوکوموتیو ... واگن ... ریل ... تونل ... پل ... راه‌بند ... گمرک ... عوارض ... باج ... خراج ... مالیات ... دفتر ... حساب ... تومان ... ریال ... دینار ... شاهی ... صراف ... بانک ... سفته ... برات ... چک ... وام ... بهره ... سود ... اصل ... ضامن ... وثیقه ... گرو ... رهن ... اجاره ... مستأجر ... موجر ... سند ... قباله ... مهر ... شاهد ... محضر ... قاضی ... شرع ... عقد ... نکاح ... مهریه ... طلاق ... عده ... نفقه ... حضانت ... ارث ... وصیت ... ثلث ... قیم ... وکیل ... وکالت‌نامه ... دعوا ... شکایت ... داد ... بیداد ... حبس ... زندان ... کفیل ... ضمانت ... جریمه ... تعزیر ... حد ... قصاص ... دیه ... عفو ... توبه ... استغفار ... نماز ... روزه ... زکات ... خمس ... حج ... عمره ... زیارت ... نذر ... قربانی ... عقیقه ... ختنه ... عقیقه ... ختنه ... عقیقه ... ختنه

ورق زر امرود طباشیر مصطگی کهربا طین مختوم شاهسفرم بارتنگ بنفشه محللات ادویه که غلظت وصلابت را تحلیل دهد اکلیل الملک
حاشا زراوند اکلیل الملک وج خرزهره هزارجشان جعده جاوشیر اشق پیاوشان سقمونیا بابونه روباه ترنجبین سفوف ذخیره
باقلا اسارون افتیمون خطمی زفت صمغ بطم لادن نام سوسن تخم مرسنگوش تودنه خروع بابونات ادویه که صلابت
را نرم کند اصطرک زرگر اتینج مقل سعد رغن خروع دنبه پیه بط پیه مرغ مغز ساق گاو گوسفند زفت صمغ بطم منضجات ادویه
که اورام وصلابت را نضج دهد اکلیل الملک زرگر عفران ایرسا کزبره صمغ بطم لادن مرسنگوش خطمی مرزنگوش مغثیات ادویه
که نفخ وریح را شکند وتحلیل بردانیسون افتیمون بابونه بیخ بنفشه جاوشیر تخم کدو خبیل دارفلفل حماما زیره زراوند انجره کمون
زرنباد کرفس کرویا سداب صعتر سعد فلفل عرق رومانا مقرحات ادویه که قروح را ناسور کند یعنی قرح را تقیح قرح وسخ
حرف لبان تیوعات مرگین کبوتر آهک قسط سنباده فرفیون بیخ بابونه انجره دنبه رسن قلقطار سنبر فراریج ادویه که تسکین
وجع کند افیون پیه بط تورک سفیده تخم مرغ بیخ بیروج کتیرا نشاسته صمغ اسفیداج ادویه که گران کند وخواب آورد کاهو
شبت اقحوان زعفران حماما تفاح مرشقاق اصطرک شاهسفرم ادویه که کرم شکم وگوش را بکشد بیخ کابلی هنتین جعده زراوند
خشک کرویا حرف دنبه تنبول شیخ شونیز ورق شقاقل ترمس ادویه که منع رعاف نفث دم کند اثمد
زرشک بادروج بابوط بسد گلنار دم الاخوین تخم گل خشخاش گل ارمنی کهربا کاکنج کندر لسان الحمل زیره مصطگی نعناع نشاسته
بهمازو قنطوریون ریوند شادنه جوز سرو شونیز برنجاسف ادویه که قروح را مندمل کند گلنار اثمد صمغ آنوا تررود سفیداج ورق بابوط
دم الاخوین زفت زراوند لسان الحمل زیره ایرسا صبر طین مختوم ادویه که قروح وسخه را پاک کند اهل زفت نمک آبکامه
ایرسا عسل راتینج حب بلسان ادویه که گوشت زیاده از قروح زائل کند انزروت شنه شان نمک اسفیداج توبال مس صدف
سوخته زنگار ادویه که قروح را خشک کند توتیا صبر سعد سوخته انزروت شنه شرما سوخته آهک شسته ادویه قلبیه
مقویات دل مفرحات بود یاقوت کهربا لولا زمرد کافور گاو زبان بیدمشک طباشیر طین مختوم زرنباد زعفران
دارچینی گل سرخ درونج هلیله بسد بالنگو بادروج تمرهندی ناشپاتی صندل سیاه شقاقل قاقله خربزه دارچینی فستق زرنقره عنبر عود
نعناع سوسن سنبل سعد سلیخه فرنجمشک عرق دفلا دنیا نام نیلوفر مورد خودروی اتینج ابریشم آلو بهمنین بیدمشک جدوار زرنباد مشک
نارنج پوست ترنج ادویه که مقوی معده باشد پوست ترنج آملهٔ هلیله بالنگو بزرباد دارچینی هلیله گل سرخ زرنباد طباشیر کندر مصطگی مشک اشیخ نعناع سعد سلیخه مساق سفرجل قرنفل قرنفله قاقلا اذخر ساذج هندی ادویه مقیوی کبد شنه اظفار الطیب

۵ اصطرک بیخ بابونه است که بیخ بنفشه دروی نشاسته اکلیل الملک جزو بهارم ۵۲ دیوانه زراوند گرچه صفوی صعتر است تقویت دی دارد اما نزدی نمایند پس صعتر صفوی باید ۵۳ مشک طباشیر مصطگی پیوند زرد ۵۴ اکلیل الملک سنبل الطیب

حب لزلم باقلا نخود لوبیا قرفه خولنجان دارچینی لسباسه جلغوزه فندق فستق کثیر احلیت قسط زنجبا خصیه ثعلب اشقاقل
زنجبیل جلغوزه سورنجان سقفور بیضه کبوتر دکنجشک نرکبک مغز نرکنجشک و پنیر ماخیتر شیر میش انگور انجیر طب جیل خربادام
مغز جوز والله اعلم باب دوم در حبوب گندم گرم و ترست بدرجهٔ اول و نان او بهترین نانها بود غذا تمام و نیکو دهد و نان تنک
غذا کمتر دهد و دیر گوارد بخلاف گرده و نان بارغن غذا تمام دهد و دیر گوارد کلیه قی کند اما سده آورد و معده را مضر باشد
جو سرد و خشک ست بدرجهٔ اول و غذا کمتر از گندم دهد و پست بود قابض و مبرد و کشکاب مبرد و مرطب باشد برنج خشک بدرجهٔ
اول در حرارت و برودت او اختلاف ست و او غذای لطیف و بسیار دهد و زود گوارد او را باز عفران و روغن پزند
یا با شیرینی و شیر بزخورند گاورس و ذرت بارد و یابس ست غذا اندک دهند و قابض باشند و مصلح آن شیر و روغن ست
عدس بارد یابس ست تسکین و تغلیظ خون کند و دیر گوارد سودا وی بود و خوابهای آشفته آرد و آب او مطلق در حرم
آن قابض بود آن را با چغندر خورند باقلا بارد و یابس بود غذا اندک دهد و آب او لطیف بود و ریه و حلق و امراض
سینه را مفید بود اما نفاخ باشد و مصلح آن نمک معتبر باشد نخود حار رطب ست غذا بسیار دهد و تقویت باه و ادرار
و تفتیح کند رو صفا رنگ و تسمین بدن پدید آرد و آنچه سیاه و سرخ بود گرم و تر باشد و ادرار آن بیشتر لوبیا تر یست
به نخود و ادرار بول را قوی بود ننو ماش بارد و رطب ست کهنه او را محمود بود و تنها گرم و سرفه را مفید بود دندان را
مضر باشد و مصلح آن مغز بادام کنجد حار رطب ست دیر گوارد افساد غذا کند و معده را زیان دارد و اما دفع یبوست
کند و فربهی آرد و قوت باه دهد و مصلح آن شیرینی ست خشخاش بارد رطب ست سعال و خشونت حلق و نزله و سهر
و ضعف باه را نافع بود و آنچه سیاه باشد مخدر بود و سبات آرد بزرگ حار رطب ست نزله سعال را مفید بود و قوت باه
دهد شهدانه حار یابس ست مجفف و مصدع بود و شهوت جماع ضعیف کند سلس البول را مفید بود و مصلح آن شیرینی
باشد قرطم خشکد از حار یابس ست مسهل باشد و بادها بشکند تخم ریحان حار یابس ست مفرح و مقوی قلب و دوار و رعاف
بازدارد باب سوم در لحوم و البان بهترین از گوشتها گوشت گوسفند ست و خصی بهتر از فحل بود و نر به از ماده و بسیار
موی به از اندک موی و چرا کننده به از معلوف و گوشت گوسفند حار رطب ست گوشت بره رطوبت بیش بود و گوشت
میش از حرارت و رطوبت کمتر بود گوشت بز غاله سرد و تر باشد گوشت نر سرد و خشک باشد و بهترین نر ماده یکساله بود و
گوشت کبش بغایت بد باشد گوشت گاو سرد و خشک باشد و غلیظ بود و گوشت گوساله معتدل بود و زود هضم شود و گوشت شتر

گرم و خشک بود و بهترین آن جزور است[۵۱] و گوشت گوسفندان کوهی گرم و خشک است لقوه و فالج را سفید بود گوشت اسپ گرم و خشک است هر دو را تبرشی باید پخت و گوشت گورخر گرم و تر بود و غلیظ باشد و آنرا با توابل بخورند و گوشت خرگوش سرد و خشک است و قابض بود و گوشت گاو کوهی سرد و خشک بود و غلیظ و اولی آنست که ازان اجتناب نمایند و گوشت بز جوان معتدل بود در حرارت و رطوبت و خروس را رطوبت کمتر باشد و گوشت کبوتر گرم و تر باشد و دیر گوارد و مقوی باه بود و گوشت کبک و کنجشک و فاخته و کلنگ و دراج گرم و خشک باشد و مقوی باه بود و بطء و مرغابی گرم و تر باشد و غلیظ و گوشت ماهی تازه سرد تر باشد و دیر گوارد و ماهی شور گرم و خشک و ثقیل بود و شیر هر حیوانی مناسب مزاج آن حیوان باشد بلکه ارطب و شیر گاو و چرب تر و غلیظ تر بود و شیر شتر و اسپ بعکس این و شیر بز معتدل و شیر میش چرب تر از بود و مسکه حار رطب تلیین کند و فربه گرداند و سعال و خشونت را سفید بود و روغن گرم تر از وباشد و پنیر تر سرد و تر باشد ترطیب بدن و تسمین کند و مصلح آن شیرینی باشد پنیر خشک[۵۲] گرم و خشک و قابض بود و مصلح آن جوز و مغز بادام کشک معده را قوت دهد و قابض بود و ماست سرد و تر باشد و تسکین حرارت کند و معده و دماغ را مضر بود و مصلح آن نمک و اغناع بود اما آنچه شیرین باشد سینه و ریه را سفید بود و تر طیب بدن کند دوغ[۵۳] تبرید کند و قابض بود و غذا نیک دهد بیضها خایه هر مرغی مناسب مزاج او بود و بهترین از خایه مرغ خانگی خصوص زرده نیمبرشت که غذا تمام دهد و تقویت باه کند و سفیده بیضه غلیظ و مولد خلط باشد و بیضه کنجشک کبوتر مقوی باشد و الله اعلم باب چهارم در فواکه و میوه انگور حار رطب است خون نیک از و حاصل شود و فربه کند و قوت باه بدهد و بهترین آن انگور سفید که پوست آن نیک باشد و انچه دو سه روز از چیدن آن گذشته باشد نفخ آن کمتر بود و دانه انگور گرم و خشک باشد و پوست انگور سرد و خشک ست مویز به پوست مائل باشد معده و جگر را سفید و گشنیز از و لطیف تر بود غوره سرد و خشک ست تسکین صفرا و حبس طبیعت کند انجیر گرم و تر بود غذا بسیار دهد و مجاری پاک کند و تلطیف بلغم تقطیع اخلاط و ادرار بول کند و بیش پیدا آورد و مصلح آن جوز و بادام بود و انجیر خشک را رطوبت کمتر بود ثمره نخل[۵۴] و سبر قسب گرم و خشک باشد و مقوی معده و کبد و قابض بود رطب[۵۵] گرم و تر بود و تقویت باه و معده و دماغ و تسمین بدن کند و غذا بسیار دهد و مصلح آن بادام و خشخاش بود خرما گرم و خشک باشد و مقطع بلغم و مقوی باه و مانع برودت بود و خون غلیظ و سودا تولد کند و مصلح آن سکنجبین باشد تمر هندی سرد و خشک باشد و تسکین صفرا و تلیین طبیعت و دفع خمار و صداع و تشنگی کند انار شیرین

۵۱ جزور شتر کوهان و سنام او شحم او ۵۲ پنیر خشک کهنه سال شهوت را زیاد کند ۵۳ دوغ اگر بسیار خورند مضر است ۵۴ خرما بسیار خوردن مضر است ۵۵ رطب بسیار خوردن مضر است

گرم و تر باشد مقوی قلب و معده مفرح بود و دفع سعال کند و مجاری پاک گرداند اما ترشش سرد و خشک باشد مقوی معده و مسکن صفرا و دافع عطش بود و اگر با شحم بفشارند مسهل صفرا بود **سیب** بترش بار دست مفرح و مقوی معده گرده و دفع خمار و قابض بود و تولید قولنج کند و انچه شیرین باشد اعتدال آن اقرب بود **سیب شیرین** معتدل باشد مقوی قلب و معده مفرح و مانع عفونت بود و به سموم مقاومت کند و انچه ترش باشد دفع تشنگی کند و قابض باشد سرد و خشک بود **امرود** بارد یابس ست و از سیب به غذا بیشتر دهد و اد را کند تقویت دل معده و تسکین عطش و قی و غثیان کند **شفتالو** بارد رطب ست دفع حرارت و تشنگی کند و دیر گوارد و مولد حمیات عفنه و بلغم زرد **آلو** بارد رطب ست دفع حرارت و بخر و تلیین طبیعت و صفرا کند اما در معده فاسد شود و خونی بد از و تولد گردد **آلو** بارد رطب ست و تلیین کند و معده را مضر باشد **قراسیا** آلو بالو را گویند بارد یابس بود انچه شیرین بود تلیین طبیعت کند و انچه ترش بود معده را مفید بود ترنج مفرح ست و پوست آن حار یابس مقوی معده و قلب مفرح بود و بوی دهن خوش کند و پوست آن حار رطب بود و غذا بسیار دهد و دیر گوارد و حماض آن بارد یابس بود و تقویت معده و دل و دفع خفقان و عشی و غلیان صفرا کند و تخم آن حار رطب ست و مقاومت با جمیع سموم کند و بوی ترنج دفع مضرت و با کند **توت** بارد رطب ست تسکین عطش خون و دفع خمار کند و در معده فاسد شود و معده را مضر بود **نارنج** لطیف تر بود و خواص آن همین باشد و پوست آن اگر در پشیانی مالند دفع صداع خماری کند **لیمو** در طبیعت و خاصیت همچو ترنج بود **زرشک** انچه نارسیده باشد بارد و یابس بود و مقوی معده و انچه رسیده باشد بحرارت مائل بود و عصاب و اوجاع مفاصل را مفید بود **جوز** گرم و خشک مقوی باه و مصدع و مولد خلاط و مفسد معده باشد و انچه تر باشد حار رطب باشد **جوز هندی** ناحیل حار یابس ست لیکن حرارت آن بیشتر از یبوست بود و انچه تر باشد حار رطب بود و مقوی باه و دافع برودت و انچه کهنه باشد کرم شکم بکند **فندق** حار رطب ست غذا اندک دهد و تقویت باه و دفع مضرت زهرها کند **بادام** حار رطب ست غذا بسیار دهد و منی را بیفزاید و سینه و مجاری پاک کند و مصلح او شیرینی باشد و انچه تلخ باشد به یبوست مائل بود و مفتح و مقطع و دافع فضول باشد **فستق** گرم و خشک ست مقوی باه بود و سعال بلغمی و گزیدن هوام را نیز مفید باشد و پوست آن مقوی معده و دافع غثیان بود **بن** گرم و خشک بود مقوی باه و گرده بود و طحال را مضر بود و بخر آرد **غبیرا** سیوه باشد که از انجد گویند بارد یابس و نافع سهال و قی بود **نبق** کناست و طبع او بارد یابس و فائده او

این کتاب از سایت ketab.ir دانلود شده است

تبرید وقبض باشد **عناب** بقولی معتدل ست در کیفیات اربعہ بقولی بارد ست بدرجہ اول ومعتدل در رطوبت و یبوست وغلیظ ست وسینہ وریہ وغلیان دم را مفید بود حبس وتغلیظ دہد **کندسپستان** بارد رطب بود وتلیین حلق وسینہ ومسہل سودا بود در زرشک بارد یابس ست تقویت کبد وقلب ومعدہ کند وتسکین عطش ومنع قی واسہال کند و سدہ گشاید **زعرور** بارد یابس ست مقوی معدہ ومانع قی وتسکن صفرا بود **خرنزہ** انچہ شیرین باشد گرم وتر بود وادرار وسرعت انحدار وتقویت باہ کند وانچہ شیرین نباشد بارد ورطب بود وتولید رطوبت فضلی کند ومصلح خربزہ تخم بہین ست **خیارو خیارزہ** بارد ورطب اند بوسیدن آن تقویت قلب ومانع کند وتخم آن مدر شہا ومعدہ را مضر بود بہدانہ بارد رطب ست تب محرق ومبگرم را نافع بود ومعدہ را مضر بود مصلح آن شیرینی بود **بنشکر** حار رطب ست حلق وسینہ وحال را مفید بود وادرار وتقطیع بلغم کند واگر بدان قی کنند دفع بلغم کند **قند سیاہ** حار رطب ست تنقیہ آلات سینہ ومثانہ ومجاری کند ومولد صفرا بود **تشنگی آرد فانید** مقوی باہ بود وبارد وبلغم را مفید بود **نبات** از بہ لطیف تر بود **تخم بہین** معتدل ست در حرارت ورطوبت ورطب ست بدرجہ دوم سعال وخشونت حلق وامراض سینہ وآلات تنفس را مفید بود وسہل صفرا ودافع عطش **شاہ شیرخشت** وحرارت از تخم بہین کمتر ست وتلیین بیشتر اگر **تخم بہین** حار رطب ست مقوی معدہ ومقطع بلغم باشد وتفتیح مجاری کند وبادہا بشکند **عسل** حار یابس بود وبہترین آن عسل سفید خوشبو بود وفائدہ آن جلا وتقطیع بلغم ومنع بروت بود ومضرت آن احداث سخونت وتولید صفرا بود ومصلح آن حموضات باشد **خشک انگبین** حار یابس ست فائدہ آن ہمچو فائدہ عسل ست بلکہ اقوی ودر کسر ریاح وانفتاح قویتر نافع بود **باب ہیم در بقول کا** ہو بارد رطب ست تشنگی بنشاند ودر ہضم شدد وخون نیک اندر متولد گردد خوابہا ی رود دفع نزلہ کند وچشم را مضر بود **کاسنی** بارد بود ماءالجبن یبوست دفع تشنگی وتسکین صفرا وکسر حرارت جگر کند ونا شستہ تفتح اسفناخ بارد رطب ست وغذا نیکو وہضم زود وگندر وخشونت حلق وسرفہ را مفید بود **کرنب** حار یابس ست آب آن مسہل ومدر ست وتلیین آلات صدر ومانع خمار وجرم آن قابض ومفسد ومولد خون بد بود ومصلح آن گوشت فربہ **شاہ سرمق** بارد رطب است تفتیح سدہ وتلیین طبیعت ومنع یرقان کند **بقلۃ الحمقا** ترک شاہ وآنرا البقلہ المبارک نیز گویند بارد رطب ست ودافع تشنگی وحرارت بود واستہاب تب محرقہ را مفید **شاہ** ومعدہ وباہ را مضر بود مزنجوش حار یابس ست محلل ومفتح معدہ بود وضماد آن گزیدن عقرب را مفید بود **بالنگو** حار یابس ست ومقوی قلب وفرح ومانع خفقان ومانیخولیا ودافع سودا بود وبوی خوش کند معدہ را پاک گرداند **تخرہ خراسانی** نوعی از دست مقوی معدہ ومدافع بلغم **نعناع** حار یابس ست مقوی معدہ وکبد ومانع قی

ترنجبین بارد رطب ست کہ بطارمی بجای منقیہ میشود در اکثر خواسان وماوراءالنہر واقع میگردد (۱۲) شیر خشت باکسر اول خربزہ خشک ست وآن بدین شیرخشت کردہ خرد آن را بجوش وقتی گردد دافع سپوسب (۱۳) کرنبی (۱۴) گرد آن بگیرند بقول وجہ ایشان شیرخشت کہ بہندی نشستہ ماند ترنجبین

نسخہ گیر دوستی ست

را اسهال بود و کرم را بکشد و تقویت باه کند طرخون حار یابس ست تنقیه طبیعت کند و آلات صدر و سینه را مفید بود
و حس فوق را باطل کند سپیدان حار یابس ست و ادرار بول و طمث کند و معده را مفید بود کرفس حار یابس ست و مفتح و مدر
و مقوی معده و صرع را مفید بود و تخمش تیز بارد یابس ست تقویت دماغ و منع بخارات کند و خفقان معده گرم را مفید بود
و مضر باه باشد گندنا حار یابس ست مقوی هضم و مقطع بلغم و صداع آورد و سدد اصعب و صفرا و شوشت گرم و خشک کند تقویت
معده کند و باه را بشکند شلغم حار رطب مقوی باه و بصر بود و آلات صدر و مفاصل و نقرس را مفید بود و دفع ناخوشی کند و تقویت باه
رطب ست آب آن مقطع و ملطف بلغم بود و نفخ و مقوی اشتها و جرم آن پیگوار و زود متعفن شود و مفتی بود گز حار یابس ست
و غذا بسیار دهد مقوی باه و مقطع بلغم بود و ادرار بول کند سینه و حلق را مفید بود و اما پیگوار دیر هضم بود و خلط سودا
و رطوبات را مختلف کرده اند که بدو خال را مفید بود و مخلل و هاضم و مفتح بود و بواسطه بوقیسی که در وست تا ماردی الاکیموس بود
پیاز حار رطب ست و مقطع بلغم بود و آلات صدر پاک کند و مقوی باه باشد و در دفع ضرر خنازیر و آب سودای بی نظیر بود
سیر حار یابس ست باه را بشکند و ادرار بول و حیض کند و طبیعت را مقطع بلغم و محلل بود و مقاومت با سر سموم کند
و چشم را مضر بود کنگر حار رطب ست تقویت باه و تنقیه بدن و بخارهای آلات صدر و بول و تطهیر بلغم کند و بوی دهن
خوش گرداند ریباس بارد یابس ست تسکین صفرا و حرارت و تشنگی و منع غشیان و بخارات و اهال کند و مقوی معده
و قلب باشد کدو بارد رطب ست ترطیب بدن و دماغ کند و طبیعت را نرم کند و معده را زیان دارد و با بخار تخلف
الا جزء ست که آب آن حار یابس مطلق و جرم آن بارد یابس قابض و مقوی معده بود و مضرت آن را دریان
احداث امراض سوداوی بود و جگر و طحال را زیان دارد کبر حار یابس ست مخلل بود و طحال و عرق النسا را مفید بود
و ادرار طمث کند و کرم شکم را بکشد و تریاق سموم باشد و آنچه مخلل باشد سدهٔ طحال بگشاید و بلغم از معده رد و اشتها
آورد و باه را مضر بود تره تیزک حار یابس بود در تحلیل و تجفیف رطوبات و منع عفونت و تقویت هضم کند و کثرت
استعمال مضعف باه و بصر بود تخم کرفس حار یابس بود در قمع صفرا و منع عفونت و تلطیف حرارت و تسکین دم و دفع تشنگی کند
و اعصاب را مضر بود و فلفل حار یابس ست و بلغم و رطوبات را زائل کند و دفع ضرر سموم کند و جگر و معده را تقویت کند
و باه را بشکند زنجبیل حار یابس ست باه را بشکند بلغم و رطوبات زائل کند و معده را مفید بود و دفع ضرر سموم کند
دارچینی حار یابس ست تجفیف و تلطیف اخلاط و تقویت معده و تفتیح مسام کند زیره و کروی حار یابس ست

باد ها بشکند و بلغم زائل کند و مقوی معده باشد نانخواه حار یابس ست رطوبات معده کم کند جگر و گرده و مجاری بول را منفعه بود
و ادرار بول کند زعفران حار یابس ست تقویت دل و جگر و تفریح و اشراق لون کند و معده و دماغ را ضرر دهد مصلح آن آبسیون ست
شونیز حار یابس ست قطع بلغم کند و سرماخ کند و حصات زائل گرداند کشنیز خشک بارد یابس ست قابض و مانع بخار و
صداع بود و چشها را مضر است اسفیدباج در ازیانه حار یابس ست باد ها بشکند و معده بکشاید و مقوی بصر بود باد بنفشه سرد و تر است
و طبیعت را نرم کند گل سرخ سرد و خشک ست و مقوی اعضای باطن و بوی آن مقوی قلب و دماغ بود سوسن و نسرین
حار یابس اند وجع و لقوه و فالج را نفید باشند شاهسفرم گرم و خشک ست و بوی آن خواب خوش آورد و دل و
دماغ را قوت دهد نرگس معتدل ست و زائل بحرارت صداع بارده و سدد دماغ را نفید بود و چشم را روشن کند بنفشه و
نیلوفر بارد رطب اند صداع گرم را نفید بود نه صورد بارد یابس ست ورغن آن موی را سیاه کند بستان افروز
بارد یابس بود صداع را نفید بود و صفرا و تشنگی بنشاند و گزیدن عنکبوت را نفید بود مشک حار یابس بود و مقوی
دماغ سرد و مفرح و مقوی قلب و تریاق زهرها بود و ذهن تیز کند و خفقان باز دارد عنبر گرم بود در رطوبت و یبوست
معتدل و مقوی دماغ و حواس و مفرح بود عود حار یابس ست مفتح سدد و مقوی قلب و دماغ و مفرح بود و خائیدن آن بوی
دهن خوش کند و خوردن آن رطوبت معده کم کند و قابض شهوت غالیه مفرح ست بوئیدن آن مسکوت و مصدع و
صداع بارد را نفید بود و ضماد آن اورام صلب را نرم کند و اختفقان بدان او وجاع رحم را نفید بود صندل بارد
یابس ست خفقان و حمیات حاره و جگر گرم و صداع گرم را نفید بود سنبل حار یابس ست مقوی معده و دماغ باشد
و مفتح سدده و او وجاع طحال و پرقان را نفید بود لادن حار یابس ست و موی بروياند چون بخورند ادرار بول کند و
جنین بیست را بیرون آورد و بلغم زائل کند زرنباد گرم ست بدرجهٔ سوم و در رطوبت و یبوست معتدل باشد

مقالهٔ دوم در ادویهٔ مرکبه و کیفیت ترکیب آن مشتمل بر بست باب

باب اول در بیان ترکیب و کیفیت ادویه و قوت و امتحان تریاق

بدانکه کسیکه ترکیب ادویه بسیکند باید که ادویه تازه حاصل کند
و کمتر از خاشاک و غبار پاک کند و ادویه که آنرا بسابه کوفت جدا جدا بکوبند تا قوت آن ضعیف نه بود چون
بکوبند وبه بزند و وزن درست گردانند و همه را با هم درهاون سحق کنند تا با هم آمیخته شود و اگر بعسل معجون میسازند
عسل خوش طعم و خوشبوی آبنا دیده را کف بگیرند و ادویه دران ریزند و نیک بهم زنند و در ظرف ریزند و باید که ظرف

معلوم باشد و سر ظرف بپوشانند تا سرد شود و تا هفته هر روز یکبار روزمانی سر ظرف برآرند تا بخارات برود و از فساد علیان
ایمن شود و اگر قرص سازند اگر دران صمغ باشد بخیسانند و ادویه دران بشویند والا آبی اندک چند انگ ادویه هم ملتصق
شود بشویند و قرص سازند در سایه خشک کنند و تا خشک شدن هر روز آنرا باز گردانند تا گره بگیرد و اگر مطبوخ ترکیب کنند
مثل عناب و آلو را نشویند و گیاها تخم پاک کنند اول جرمها بیخها نکوفته ریگ برنزند و بعد ازان تخمها و بعد ازان
خواکه و در عقب آن گیاها برنزند و بنفشه و نیلوفر و پرسیاوشان و شکوفه در وقت بختگی همه باید بخت تا دوسه جوش
زنند و اگر افتیمون در مطبوخی کنند آنرا در خرقه کتان ببندند و در وقت فرو گرفتن در دیگ اندازند پس جوش بزنند
پس بنفشارند و ترنجبین و شیر خشت و خیارشنبر بخیسانند و آب گرم حل کنند و بعد ازان که مطبوخ فرو گیرند و صافی
کنند بر سر آن ریزند و اگر با مطبوخ مرداد بود مثل ایاره و صبر مر تربد و سورنجان و سقمونیا آنرا بکوبند و بپوشانند و
حب سازند و فرو برند و در عقب آن مطبوخ بیاشامند یا آنچه را از ان مطبوخ بردارند و سر دارو چ کوفته دران بریزند و بیاشامند
پس در عقب آن مطبوخ بیاشامند و اگر تخم چند بریان کنند و مغز نو بریان کنند تا ماده را نیک گرم کند و از
آتش فرود آرند و تخمها و ان ریزند و هم بیزند چندانکه بوی آن بدهد پس فرو گیرند و ادویه چون مثل تم تیا و کحل
و حجر لازورد و نوشادر و امثال آن در هاون بکوبند و آبستق کنند پس ها کنند تا فرو نشیند پس آب ازو بریزند
و خشک کنند و بعد ازان بیاشامند و غسل ادویه چون راسن مذکورات و قلیمیا و خبث حدید بدین طریق بشویند
و ادویه که باید سوخت مثل سرطان و سپند و کهربا در کوزه آب نارسیده کنند و در گل گیرند و در تنور نهند و سرطان را دست
و پای جدا کنند و شکم بشکافند و با آب نمک خاکستر نرم بشویند و بعد ازان با آب خالص بشویند و انگاه استعمال کنند و
اگر در جوی آب پزند بکوبند و در ریگ اندازند و اگر خواهند که آبگینه بسوزانند در کوزه نهند تا گرم شود چنانکه بگداخت
نرم یک بود پس بردارند و آب قلیه اندازند و بعد ازان بسایند و صاف و شیح را چون بسوزانند در گل گیرند و در تنور نهند
و عقرب را که بسوزانند زنده بگیرند و در ظرف مسی نهند و سر آن محکم کنند و در تنور نهند و اگر مس بسوزانند آنرا آتشک سازند
و هلیله بلیله آمله بجوشانند و صافی کنند و آن آب در دیگ مس بجوشانند و آن صفایح مس را گرم کنند و در آب می اندازند
تا بست دیگبار چنین کنند بعد ازان فرو گیرند و انچه سرب شده باشد بردارند و باز بر سر آتش نهند و قدری بول گاو
بران ریزند و بست دیگبار دیگران صفایح را گرم کنند و دران اندازند و سرب این را آب سوخته کنند و بسایند فولاد

۱ کذا ۲ انتهای بیاض

آهنین سوزانند اما سوختن نقره چنان بود که نقره را بسوهان بسایند و بعد ازان در آب نمک بجوشانند در کفچه آهنی تا حرق شود و اگر نسوزاند اندکی کبریت زرد بران ریزند که سوخته شود و سرب را نیز چنین سوخته زنند و اگر نسوزانند آنرا بسوهان بسایند و پاره سرب نیز بآن با هم بسایند پس بر بالکنند تا سرد شود و باز بسایند پاره دیگر سرب بآن بسایند و نمک در کفچه آهنی کنند و بجوشانند تا آب نیست شود پس در ریاون کنند و بسایند اما مقدار زمان بقدر قوت او و بر مرکبه وقت استعمال آن بدانکه تریاق کبیر بعد از پنج سال یا هفت سال استعمال کنند زیرا که تاثیر قوت این کبیه بلا مضرت بعد ازین مدت بظهور میرسد تا سی سال قوت آن در تزاید بود و او را سن طفولیت و ترعرع و شباب و شیخوخت و موت هست بالکنند تا شصت سال گویند که طفل ست بعد ازین در تزاید و ترعرع باشد تا ده سالگی و بلاد و هارو بیست سال در بلاد باشد و بعد ازان او را سن شباب باشد تا ده سال دیگر تا سی سال برین ترتیب شباب و بعد ازان در انحطاط شباب تا چهل سال و شصت سال و بعد ازان بمیرد یعنی تا سی سال قوت او در تزاید بود و بعد ازان نقصان پذیر باشد تا شصت سال و همچنین معاجین کبار باشد اما تریاق نوبغایت قوی باشد و استعمال آن در سموم و ادویه قاتله و نیش هوام اقاعی کنند و تریاق غرغره و شرود لیطوس بعد از شش ماه استعمال کنند و قوت آن تا هفت سال باقی ماند و قرص اقاعی و مندروخون و مصل بعد از دو ماه استعمال کنند و تا دو سال موثر باشد و فاویا و روی و فارسی بر شش بعد از شش ماه استعمال کنند تاثیر آن تا سه سال باشد و دواالمسک و فیجوش و مادهٔ الحیات و هو اطریفلات از دو ماه تا دو سال خیکو بود و جوب و معاجین و جوارشات مثل معجون خیاشنبر و شهریاران و سفرجلی فی الحال که ترکیب کنند استعمال توان کرد تا دو ماه نیک بود و قوت سفوف تا دو ماه نیک بود و قوت قرصها تا شش ماه و همچنین بود دوره غنها استعمال تواند کرد لیکن چون بو بگیرد و متغیر شود و هیچ کار نیاید الا روغن بلسان و مومیائی که هر چند کهنه تر باشد بهتر بود و اما اثر به در همان روز که بسایند استعمال توان کرد و قوت آن تا چهار سال باقی ماند مطبوخ فی الحال که بجوشانند استعمال کنند چون ده ساعت بگذرد ضعیف بود و اما امتحان تریاق بدانند تجربه تریاق بدان کنند اگر کسی دوائی مسهل قوی مثل سقمونیا و شحم حنظل بخورد و بعد ازان نیم درم تریاق بخورد اگر اسهال بعد ازانکه ابتدا کرده باشد منقطع شود تریاق نیک ست و تا نیم درم بخوردن خروس و مهره مار افعی با یکی از هوام قاتله بر و مسلط کنند اگر خروس نمیرد تریاق قوت ست والا ضعیف یا مغشوش و تا قوت تریاق و قوت ضعف آن بدانند استعمال توان کرد اما مقدار از تناول آن در گزیدن مار افعی و کلب کلب یکمثقال در گزیدن عقرب نیم درم و در گزیدن بنور دانگی نیم باسرکه و سیلاوی

سمی خورده باشند نیم مثقال تا یک مثقال بخورد و کسی که در سینه معالج من باشد یاد و سعد و هشا و شهرت
کلیتی ناقص بی تب بود دو دانگ بخورد و کسی را که صرع و سکته و فالج و لقوه بود نیم مثقال تا یک مثقال بخورد و کسی
را قولنج باشد نیم درم بخورد در استسقا مثقالی و در اسهال و قروح امعا نیم درم با آب سماق و در ضیق نفس
و نیم با سکنجبین عفص و در جذام مثقالی با آب افتیمون رگناء و زبان در حساء کلیه و شانه نیم مثقال با آب
دانگی و نیم با شراب دو در ضعف شهوت و شهوت کلیتی یک مثقال با شراب و در هیاس با شکر مثقال
خورند باب دوم در تریاقها تریاق کبیر آنرا تریاق فاروق گویند
عظیم الصفت باشد و مقاومت با زهرها دارد و با قتال
و عناکب و در کلب کلب با و جمیع امراض با سبعی و سوداوی و صرع و فالج و
وهق لقوه و وسواس و مغص و جذام و خفقان و تشنج قلب نبوت و ادرار بول و طمث و درد
معده و حسن لون و اوجاع کلیه و مثانه و تفتت حصات و صلابت کبد و طحال بود و قروح امعا
و اسهال و نفث دم و سوء هضم و استسقا و کرم شکم و صداع و ضعف ابصار و اوجاع مفاصل را دفع کند و اگر
بر نمش هوام طلا کنند سفید افتد صفت آن اقرا نه مصطکی چهل و هشت مثقال قرص افاعی و قرص اخاذی
هر یک بست و چهار مثقال افیون دارفلفل هر کدام بست و چهار مثقال تخم شلغم بری سیر بری دارچینی ورق
گل سرخ ایرسا سنا رقیون رب السوس روغن بلسان هر یک دوازده مثقال زعفران زنجبیل لوند و طباشیر
قنطافلیون فودنه جبلی قرنفل سیون قسط عرعر سنبل هندی فلفل ابیض فلفل اسود کندر مشک عنبر شیح فتاح اذخر
صمغ بلسم سلیخه سنبل الطیب جعده هر یک شمش مثقال سیعه سالمخه کرفس سیاليوس هرف بسیلی
کمازریوس انجوه کمافیطوس سنبل رومی عصاره بیخه السوس نارد ین اقلیطیه شیح جبلی ورق سا
حنظل احمار زنیانه هوفاریقون طین مختوم زاج محرق حامض طبلسان خوه صمغ عربی قرطاما انیسون
اقاقیا هر یک چهار مثقال و قوقنه مقل الیهود و حجر الیهود و حجار شیر بکنبج جند بیدستر باد آور قنطوریون
بار یک زراوند مدحرج هر یک دو مثقال عسل کف گرفته و طلی شراب ریحان عتیق بی غش سه چندان و نیم انچه
کوفتنی باشد بکوبند و صمغ و عصاره در شراب جوشانند و ادویه کوفته بر روغن بلسان بالشکر انبه

وورعسل وشراب بسرشند و در ظرف نقره یا چینی کنند و ظرف مملو نسازند و هر روز سرآن برمیدارند و بعد از سالے
استعمال کنند و بعضے بعد از پنج سال گفته اند و بعضے ده سال و بعضے دوازده سال قرص اسقیل آزا عنصلے
نیز گویند طریق او آنست که عنصل تازه در زمان خریف که ورق او خشک شده باشد و خمیر گیرند و بریان کنند
پس آن خمیر از عنصل بدر کنند و لب آزا سحق نمایند و با هم چندان دقیق کرسنه بیامیزند و بشراب بسرشند
و دست بروغن گل بمالند و آنرا قرص سازند قرص اندرو خون مصطگے در شیشعان قصب الذریره
سلیخه فوه اسارون عود بلسان قسط جعده حما ماهر یک شش مثقال فقاح اذخر زعفران ریوند سلیخه دارچینی
هر یک دوازده مثقال اقحوان بست مثقال بکوبند و بیزند و بشراب ریحانی یا نبیذ مویزی بسرشند و دست
بروغن بلسان یا روغن کندر چرب سازند و آنرا قرص سازند قرص افعی اعنی جوان ماده شهقر سرخ بن حاصل کنند و ماده
را بدان بدانند که او را چهار نیش بود و نر را دو نیش و دو جوان را بدان بدانند که متحرک بغایت باشد و سر برداشته و چشم
او سرخ بود باید که در بهار صید کنند و از مواضع که از آب دور باشد و از کنار جویها و زمین شور و نزدیک آب صید نکنند
و آنچه که سهو دارقم باشد احتراز کنند و در نوروز صید کنند و از سر دو بنال مقدار چهار انگشت یک فقره جدا کنند
و بنیداز ند و باقی را پوست بکشند و بشکافند و پاک شوینید و در دیگی کوزه نهند و آب و هر بیزند و نمک و شاخهای
شبت دران اندازند و بجوشانند تا مهرا شود و گوشت و استخوان از هم جدا کنند و گوشت خالص را با وزن هشتگین
بسته چوبین نیک بکوبند و باریع آن کعک بیامیزند و با هم بسایند و بآن عرق بسرشند و دست بروغن بلسان
چرب کنند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و باید که شعاع آفتاب بر و نتابد و در آوند بانند و در ظرف آبگینه کنند
و نگاهدارند تریاق غرغره قائم مقام تریاق کبیر باشد صفت آن حما ماسنبل هندی سا زنج کما ینبغی اقرنفل
دارچینی ریوند قیمه لسیا قسط مرجنطیانا هر یک دوازده مثقال فقاح اذخر عصاره یکصد و بیست و پنج مثقال ارزق هر یک
هشت مثقال عاقرقرحا زیانه کبریت خام تخم شبت اسارون قرطا نافر فیون افیون نار دین شنگرفه زر
گل با قلا تخم کرفس کمی فطر اسا لیون دوفو افتیمون سنبل الطیب هر یک شش مثقال کتیرا خشخاش سفید فلفل سیاه
سی مثقال بند البیخ بست و هشت مثقال سلیخه ورق گل قرص اندرو خون هر یک نه مثقال تخم سداب یکمثقال
داد تربیج مسمای شامی هر یک دو مثقال روغن بلسان بست و چهار مثقال فقاح چهار مثقال و نیم عصاره قیصوم هشت

دو قرص قطع ۵۱
الاسم از ترکی بمعنی است
دوم از دوم خشک
مدر بول حیض و عسر
معوی باه و شر بخش تا دوم
دگر بنده مضره باه محرق بن بت
مصلح کتیرا دم سنا بین جهل
او مصلح بیش وزن آن
زور بک گیرند بزن آن
ست ۱۲ قرص ۵۲ شصم بقلان
الفاظ الادویه بقلم اول و

[illegible] قرص [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

مثقال ورق ترنج سیزده مثقال انچه کوفتنی باشد بکوبند وصمغها در شراب حل کنند با سه چندان او و عسل بسرشند و بعد از شش ماه نیم مثقال تا یک مثقال تناول کنند تریاق اربعه زهرها و بادهای غلیظ وصرع ولقوه ویرقان وخفقان را مفید بود صفت آن جنطیانا زراوند طویل زعفران جدوار عنصل هر یک چهار درم ناردین عاقرقرحا فرفیون حب الغار مساوی بکوبند وتاسه چندان عسل بسرشند شربتی مثقال باشد تریاق الانفع صفت آن فلفل ابیض فرنجمشک فاشرا هر یک ده درم مر افیون حب الغار هر یک هفت درم جنطیانا زراوند طویل زعفران جدوار عنصل هر یک چهار درم ناردین عاقرقرحا فرفیون هر یک سه درم جندبیدستر یک درم بکوبند وباسه چندان عسل بسرشند وبعد از شش ماه استعمال کنند قولنج وفالج ولقوه وستر فاد اختلاف اخلاط را مفید بود دواشتها آرد ودرد سر زائل کند وچنین را از سقاط نگاهدارد وچشم روشن کند مشروط بدانکه از تریاقهای بزرگ ست ومنافع بسیار دارد وسدهٔ کبد واورام وبطوبات باطن ونفخ وجع معده وامعا را مفید بود وتقوی باه ومفتت حصات ودفع مضرت زهر ونهش هوام وکلب کلب را مفید بود صفت آن سانیخه فرنفل فلفل سفید وسیاه سورنجان جعده سیربری دوقو اکلیل الملک جنطیانا رغن بلسان حب بلسان لوزبدان فرفیون مقل هر یک هفت درم سارون سقفقور انیسون وج سکبینج چهار درم وزنیم سنبل کندر خردل سفید حرف بابلی عود بلسان اسطوخودوس اذخر قسط اسیسالیوس کمافیطوس قنه ملک بطم مور فلفل عصاره لحیه التیس جندبیدستر جاوشیر سانج سیعه هر یک هشت درم زعفران عاقرقرحا تخم سداب بخبیل دارچینی کتیرا هر یک ده درم مشق ناردین مصطکی طین مختوم صمغ عربی قرو مانا فطر اسالیون انیون بزرالبنج ورق گل مشکطر مشیع تخم رازیانه هر یک پنجدرم ادویه کوبند وصمغها در شراب حل کنند وبعد ازان سه چندان او و عسل بسرشند وشقالی بعد از شش ماه بخورند بزرگ دارو شبیه است به تریاق بجای فلونیا در قولنج نافع باشد ومنافع بسیار دارد صفت آن زعفران بزرالبنج سفید هر یک چهار درم فلفل سفید دو درم فرفیون هر یک بست درم سنبل سیعه سائله هر یک یازده درم سانج قرنفل هر یک چهار درم لولو نا سفته نوشادر تخم سداب بری مشک کافور قاقله دارچینی سانیخه هر یک پنج درم سپندان عاقرقرحا زرنباد قرفا فلفل هر یک چهار درم سکبینج جندبیدستر جاوشیر هر یک پنج درم زرنباد درونج عقربی رغن بلسان قسط هر یک بست درم چنانچه گفته شد ترتیب کنند وبعد از شش ماه شقالی بخورند تریاقی کرفع ضرر زهر کند صفت آن انجیر خشک پنجاه درم زوفا سداب خشک سی درم سیر بری بست درم نمک ده درم همه را بکوبند با انجیر بیامیزند وسه درم

شرح دیوان حافظ ... کتابخانه ... ۱۲

تناول کنند بی تاخیری آخر زاوند طویل و مدحرج هر یکی دو می و نیم افیون مرسپندان زیره هر یکی دو می شونیز پنجدرم خطمیانا
سه درم سداب دو درم بکوبند و بعسل و آب جرجیر بسرشند و مثقالی تناول کنند باب سوم در مفرحات مفرح معتدل لولو
ناسفته بسد عود خام گاوزبان هر یکی دو درم کهربا تخم کاسنی کشنیز هر یکی پنجدرم صندلین تباشیر هر یک هشت درم و نخجشک
فیتمون ورق گل سرخ هر یک شش درم دروج زعفران عنبر هر یک دو درم سانج هندی زرنباد بالنگو خشخاش بنفشه
گل ارمنی هر یک چهار درم کافور یکدرم مشک نیم درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند و یکمثقال تناول کنند مفرح یاقوتی
لولو ناسفته هشت درم بسد چهار درم یاقوت رمانی دو درم صندل سرخ بالنگو بهمن سفید گل ختم ریوند چینی هر یک دو درم
ورق زرمثقالی حجرالاجود دو نیم مثقال عقیق کهربا نیلوفر رشک شنیز تخم گل عود پوست ترنج گاوزبان بهمن سرخ تخم کاسنی
کافور عنبر شب یک یسه درم طباشیر صندل سفید ورق گل سرخ هر یک پنجدرم سانج زرنباد دروج هر یکی دو می و نیم
مشک نیم مثقال ابریشم سوخته یکدرم آله لیله کابلی هر یک بست درم گلاب و قند هر یکی نیمی شراب سیب و آب
انار ترش هر یک بست درم مفرح حارقرقه قرنفل و چینی سنبل فرنجشک دروج هر یک ده درم زرنباد قاقله کبابه هر یک
پنجدرم نار مشک عود اشنه سانج هر یک سه درم زعفران مصطگی هر یک مثقالی عنبر شب بویی مشک نیم مثقال ورق زر
نیمدرم آلمج در آب مویز خوشانیده خشک کرده پانزده درم مجموع کوفته بیخته بعسل و لیله السرشند مفرح بارد ورق گل
طباشیر بهمن سفید گاوزبان هر یکی می کشنیز خشخاش صندل هر یک نیمدرم تخم تورک مغز تخم خیارین و کدو هر یک دو درم
زرشک دانه بیرون کرده سه درم لولو ناسفته کهربا سه سه درم بکوبند و بشیره قند بسرشند آخر خفقان گرم را مفید بود
بسد لولو ناسفته کهربا گاوزبان گل ارمنی هر یکی دو می کشنیز خشخاش صندل هر یک پنجدرم تخم تورک تخم خیارین و کدو هر یک
دو درم مشک یکدرم قند ده درم بکوبند و بشراب سیب بسرشند آخر خفقان سردرا نافع بود گاوزبان دروج
هر یک شش درم زرنباد سه درم بکوبند و بعسل بسرشند آخر ضعف قلب خفقان وغشی را مفید بود مصطگی دارچینی
دارفلفل نام فرنجشک بادروج سانج هر یک پنجدرم کشنیز خشخاش سنبل هر یک سه درم کهربا لولو طباشیر هر یک دو درم
و نیم بالنگو هشت درم مشک یکدرم زعفران نیمدرم بکوبند بعسل لیله بسرشند دوا المسک حلو خفقان و امراض
سوداوی و ضعف قلب را مفید بود ص آن زرنباد دروج بهمن سانج سنبل قاقله قرفه قرنفل چندبیدستر شنبه هر یک
دو می لولو ناسفته کهربا بسد ابریشم خام بقراص چیده هر یکی دو می و نیم زنجبیل دارفلفل سر یک نیمدرم مشک دانگی بکوبند

نامه بهارستان کتابخانه ملک در
عل خوشات مبالغه است
درق جاپر در دیگر دو برگ
صلاح ۱۲ آبست ام
غبار شوند چون با گشت
بسایند در شکری که سکس نشود
دهند دو روز بخش بلیغ جوارش
آبست کرباکو زاد ب
قلب اصل بود در دواهای ران

بعسل باشیره قند بسرشند دوای المسک مخفقان سوداوی وسوداوی المزاج قلب را مفید بود و ریاح حاره و صرع صبیان را مرتبت صده و آماس مجرده را نافع اختصاص آن سنبل مرمشک سازج هر یک دو درم زعفران نانخواه نیم درم هر یک چهار درم صبر سقوطری نصف متین رومی هر یک بست درم ریوند چینی شش درم جند بیدستر دری و نیم مرارد آب گرم حل کرده بعسل خام سه وزن بسرشند انوش دارو مقوی قلب معده و کبد و مفرح و مقوی نفس و بدن بود و بوی دهن و رنگ روی نیکو گرداند صفت آن ورق گل سرخ شش درم سعد پنجدرم زعفران قرفه زرنباد دارچینی قاقله هیل جوزبوا سپاسه هر یک دو درم مصطگی قرنفل اسارون رومی هر یک سه درم بکوبند و بیزند و آمله یک رطل در نه رطل آب بجوشانند تا باثلثی آید پس صافی کنند و باد و طل قند بقوام آورند و داروها کوفته دران ریزند و بچوب بسیدبزنند فلونیای رومی قولنج و خفقان و اوجاع کبد سعال مفید بود صص آن زعفران پنجدرم فلفل سفید بزرالبنج هر یک بست درم افیون ده درم فطراسالیون سنبل هر یک چهار درم کرفس شش درم سازج سلیخه عاقرقرحا حب بلسان فرفیون هر یک نیم درمی بکوبند و بروغن بلسان ملوث گردانند و بعسل سه چندان دو یه بسرشند و بعد از شش ماه درمی بخورند فلونیای فارسی خفقان و قولنج و اوجاع رحم و کثرت سقط را نافع بود فلفل سفید بزرالبنج هر یک بست درم افیون ده درم زعفران پنجدرم سنبل مرعاقرقرحا فرفیون هر یک چهار درم جند بیدستر زرنباد دارونج هر یک نیم درم بوبشک هر یک نیم مثقال کافور دانگی بکوبند و بعسل سه وزن بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند باب چهارم در معاجین و اطریفلات معجون نجاح مسهل سودا و اخلاط غلیظ باشد صص آن بلیله سیاه بلیله آمله هر یک ده درم بسفایج افتیمون اسطوخودوس هر یک پنجدرم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی پنج مثقال باشد معجون ترید قولنج بگشاید و درد پشت و باد ها را مفید بود صص آن سقمونیا یک مثقال ترید ده مثقال خیربوا قاقله زنجبیل دارچینی قرفه نارمشک قرنفل هر یک درمی شکرده مثقال مجموع بکوبند و بعسل بسرشند شربتی پنجدرم باشد معجون سورنجان صفرا ملفل سفید نمک هندی ورق گل کشنیز خشک هر یک درمی و نیم سورنجان سه درم ترید سفید پانزده درم روغن بادام هفتدرم سقمونیا سه درم عسل کف گرفته صد و پنجاه درم بسرشند شربتی یکدرم تا پنجدرم بیاشامند معجون خیارشنبر ترید بست درم بنفشه ده درم نمک هندی هفت درم رازیانه انیسون مصطگی پنجدرم رب السوس هفتدرم عسل خیارشنبر صد درم فانید پنجاه درم روغن بادام بست

کفایه منصوری

دو درم بکوبند و بعسل و فانیذ بسرشته معجون حجر الیهود کلیه و شانه را پاک گرداند و او را بول کند صفت آن تخم خربزه و خیارین و کدو مجموع مقشر حب کانچ هر یک پنجدرم حجر الیهود پنجاه درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال بود معجون عقرب کلیه و شانه را از حصات و رمل پاک گرداند عقرب سیخته شده درم و نیم حنظلیا نا یکدرم و نیم زنجبیل یکدرم فلفل دار فلفل هر یک دو درم نیخ کانچ هر یک پنجدرم جمله بیدستر چهار درم بکوبند و بعسل بسرشند شربتی دانگی باشد معجون حلیلیت تب ربع و گرمزدن عقرب و بیلا مفید بود حص آن حلیلیت فلفل مروارید سداب متساوی بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال باشد معجون کانچ قروح کلیه و شانه را مفید بود صفت آن بزر البنج تخم کرفس از یانه هر یک هفتدرم مغز تخم خیارین تخم حماض افیون مغز چلغوزه مغز بادام مغز فندق بریان کرده زعفران هر یک سه درم حب کانچ بست عدد کبیر اچهار درم بکوبند و بعسل آمیخته بسرشند شربتی یکمثقال باشد معجون شهریاران قولنج و پیچش و نفخ معده و امعا را مفید بود حص آن زنجبیل قرفه دارچینی جوزبوا مصطگی تر فلفل سلیخه قاقله حب بلسان هر یک چهار درم و نیم سقمونیا سه درم تربد حب النیل هر یک هشت درم شکر سفید یه هفتاد درم بکوبند و باسه چندان او دیه عسل بیامیزند شربتی دو مثقال باشد معجون فلاسفه آنرا مادة الحیوة نیز گویند مقوی قلب و آلات منی بود و بلغم و ریاح و اوجاع پشت و مفاصل و سلس البول دفع کند و رنگ روی و بوی دهن خوش گرداند و عقل بغزاید و باه را قوی گرداند حص آن فلفل و دارفلفل زنجبیل دارچینی بلیله آمله شیطرج زراوند مدحرج اصل بابونه چلغوزه جوز هندی خصیه الثعلب هر یک یکدرم مویز طائفی سه درم مجموع کوفته بعسل سه چندان بسرشند معجون برشعشا اوجاع قولنج و رمد و اسنان را مفید بود حص آن فلفل سفید و سیاه هر یک بست درم بزر البنج افیون مصطکی هر یک ده درم زعفران پنجدرم فرفیون سنبل عاقرقرحا هر یک مثقالی بکوبند و باصد و پنجاه درم عسل بسرشند و در ظرف آبگینه کنند و بعد از چهار ماه مثقالی بخورند معجون سک وجع برودت کبد مفید بود و سده بگشاید حص آن سک سلیخه سنبل سادج هندی لاک ریوند حنظلیا نا هر یک دو درم زعفران نانخواه کرفس مصطکی هر یک سه درم عود قرنفل هر یک پنجدرم بکوبند و بسه چندان او دیه عسل بسرشند شربتی یکدرم با شربت معجون و روا دارام صلب کبد را مفید بود حص آن ورق گل چاپا درم سوسن آسمانجونی هفت درم ریوند چینی لاک مغسول هر یک سه درم و نیم زعفران مر هر یک نیم درم کوفته بخبیته بعسل بسرشند

شربتے یک مثقال بود معجون رحمت در دیشت و ریاح را مفید بود و قولنج بکشاید ص آن مصطگی فلفل دارفلفل قرنفل زنجبیل جوزبوا تقمونیا کمون سنبل اجوبنجان قرفه متساوی بکوبند و بعسل یا شیره قند بسرشند شربتی یک مثقال باشد معجون وج ومعه وسیلان اشک را مفید بود صفت آن وج حلتیت زنجبیل از یانه متساوی بکوبند و بعسل یا شیره قند بسرشند شربتے یک مثقال باشد معجون لبوب بنی بفزاید و قوت باه دهد و کلیه و مثانه و دماغ را تقویت کند و رنگ روے نیکو گرداند صفت آن مغز بادام و جوز و بلغوزه و حب زلم فندق و فستق نارجیل خشخاش تودری سرخ و سفید کنجد تخم گزر و جرجیر و بیاز و شلغم و شبت و بهمنین زنجبیل دارفلفل و کیابه و قرفه و دانه هینی و شقاقل و خولنجان و تخم بلیون با عسل سه چندان ادویه یا میزند از شقاقل تا دو مثقال تناول کنند معجون ثباذ لیطوس مزاج سرد و اوجاع معده و کبد و کلیه و طحال و رحم را مفید بود و قولنج و حیض بکشاید و تنقیه بدن کند از اخلاط غلیظه و بادها بشکند و سده و ضیق نفس و اوجاع سینه و صداع و صرع و جذام را مفید بود صفت آن صبر سقوطری پانزده غاریقون نیست درم زعفران دارچینی وج مصطگی حب بلسان فرفیون فلفل دارفلفل جنطیانا مرمقاح اذخر حماما هر یک دو درم قسط کمادریوس فتیمون هر یک چار درم سارون سلیخه سقمونیا هر یک شش درم سنبل سه درم نیم مجموع بکوبند و بعسل سه چندان ادویه بسرشند و بعد از شش ماه چهار مثقال تناول کنند معجون مع رنجبان اوجاع نقرس و مفاصل عرق النسا را مفید بود ص آن سورنجان سفید شش درم بوزیدان ماهی زهره بیخ کبر زیره کرمانی شیطرج هر یک دو درم پوست هلیله زرد هفت درم تخم کرفس را زیانه ورق حنا زبد البحر فلفل سفید کشنیز خشک نمک هندی صعتر هر یک سی درم نیم ورق گل ممسوم زنجبیل هر یک سه درم تربد پنجدرم روغن بادام هفتدرم عسل صد و پنجاه درم شربتی یک درم تا پنجدرم باشد معجون بلاد رعشه و فالج و سکته و لقوه و جمیع امراض بارده را مفید بود ص آن زنجبیل عاقرقرحا شویز قسط فلفل وج هر یک ده درم ورق سداب حلتیت حنطیانا را زیانه حب الغار جند بیدستر شیطرج خردل هر یک پنجدرم عسل بلادر پنج مثقال ادویه بکوبند و بروغن جوز یا بادام ملوث و بعسل بسرشند شربتی مثقال باشد سنجر ثیا جمیع امراض کبد و ریاح غلیظ و سوء المضم و سوء الاستمراء و قولنج و عسر بول و اوجاع اسنان را مفید بود ص آن جند بیدستر افیون دارچینی اسارون دو قسم هر یک درمی فلفل دارفلفل قسط قنه هر یک شش درم زعفران نیم درم بکوبند بعسل بسرشند و بعد از شش ماه نیم مثقال تناول کنند اطریفل کبیر ریاح و بواسیر و بروت معده را مفید بود و رنگ روے نیکو گردد

وباه بیفزاید ص آن هلیله سیاه و کابلی بلیله آمله فلفل دارفلفل هر یک سه درم زنجبیل بوزیدان سیاسه شیطرج هندی شقاقل تودری سرخ وسفید لسان العصافیر کنجد خشخاش همین هر یکی دو می بکوبند و بروغن بادام ملوث گردانند و بعسل سرشند و مثقالی بخورند اطریفل کشنیز معدع و بخارات معده را مفید بود ص آن هلیله زرد هلیله کابلی بلیله آمله کشنیز خشک متساوی بکوبند و بعسل سرشند اطریفل افتیمون امراض سوداوی را مفید بود و موی را سیاه گرداند و پیر سفید نشود ص آن هلیله کابلی ده درم سنای مکی افتیمون تر بدیر هر یک پنجدرم شیطرج سه درم اسفیدباج درمی انیسون نک هندی هر یک دو درم بکوبند و بعسل سرشند شربتی مثقال تا اطریفل مقل بواسیر را مفید بود ص آن هلیله کابلی بلیله آمله هر یک دو درم بکوبند و به مقل شش درم در آب حل کنند و با عسل بیامیزند داده بدان سرشند اطریفل صغیر هلیله کابلی بلیله آمله متساوی بکوبند و بروغن بادام ملوث گردانند و بعسل سرشند و مثقالی بخورند اطریفل که برص و امراض بلغمی را مفید بود ص آن هلیله کابلی بست درم بلیله آمله هر یک دو درم برنج کابلی پانزده درم شیطرج سعد سازج زنجبیل هر یک پنجدرم اسفیدباج اسطوخودوس هر یک هفت درم قسط سه درم نارجیل شش درم مصطگی نیم درم قرنفل خیربوا جوزبوا هر یک ده درم فلفل دارفلفل نارمشک هر یک چهار درم بکوبند و بعسل سرشند و چهار درم تناول کنند آخر گرم دراز و کدو دانه را بکشد ص آن برنج کابلی مقشره ده درم تر قسط حب النیل هر یک پنجدرم قنبیل تر مس شیخ افسنتین افتیمون ملح نفطی خرزل سفید شحم حنظل سعد سآن هر یک سه درم بکوبند و بعسل سرشند شربتی دو درم باشد آخر عرق مدنی را مفید باشد ص آن هلیله کابلی بلیله آمله تر بدیر زنجبیل قنبیل متساوی بکوبند و بعسل سرشند شربتی مثقال باشد **باب پنجم در اشربه و لعوقات و مربیات و ربوبات و سکنجبینات و شرابنفشه** شرابنفشه صفراوی و سعال و ذات الجنب و ذات الصدر را مفید بود تلمین طبع و اورا بول کند و سینه را نرم سازد صفت آن سر بنفشه تازه یکمن در چهار من آب بجوشانند و صافی کنند و هر یکی را دو من قند بیاشامند بقوام آرند شرابنیلوفر بارد مرطب صداع و سعال گرم و حمیات صفراوی را مفید بود صفت آن همچون صفت شرابنفشه است **شرابعناب** غلبه دم و خناق و حصبه و جدری را نافع بود صفت آن عناب گرگانی یک رطل در چهار رطل آب بجوشانند و صافی کنند و با قند بقوام آرند **شرابسیب** مقوی قلب و معده و قابض و تشنگی بنشاند صفت آن سیب ترش رسیده دو پاره کنند و دانه از آن بیرون آرند و در هاون سنگین بکوبند بجوشانند و صاف کنند و با قند بقوام آرند **شرابانار** صداع و تشنگی و قی صفراوی را مفید بود

و قی

ومقوی معده باشد صفت آن آب انار مزبگیرند وباقند چندان که مذاق را خوش آید یقوام آرند شراب ریحمیا
صفراوی را مفید بود وتسکین عطش وتلیین طبع کند صفت آن ورق گل سرخ تازه چهار من وخمیر کنند ده من
آب گرم بران ریزند وشبانروزی بگذارند پس نیک بدست بمالند ودر دیگ کنند وبجوشانند تا نرم وبوی گل
بآب دهد پس صاف کنند وهر یک من آب را دو من قند بچاشنی نهند وبقوام آرند وبعد ازان که صافی کنند
چهار من دیگر ورق گل دران آب ریزند وبجوشانند وصافی کنند پس باقند بقوام آرند واز شراب رد مکرر
گویند ورسهال فائده او بیش بود شراب فواکه مقوی قلب ومعده واحشا بود دوقی صفراوی را مفید بود صفت
آن به وسیب ترش وامرود وسماق وانار ترش وزرشک وزعرور وبنفشه متساوی بکوبند وآب آن بگیرند وباقند
بقوام آرند شراب ریباس سهال صفراوی وحمیات حاده وتشنگی را مفید بود ومقوی معده باشد صفت
آن ریباس بکوبند وآب آن بگیرند وباقند بقوام آرند شراب توت اوجاع حلق را مفید بود واز انجهت بسازند
که گفته شد شراب خشخاش سعال ونزله وقروح وسینه وریه وسهر را مفید بود صفت آن خشخاش بکوبند
ودر خرقه کتان بندند ودر دیگ سنگین بجوشانند وهر دم بیرون آرند وبدست می مالند تا شیره آن بیرون آید
پس باقند بقوام آرند شراب لیمو مقوی قلب ومعده بود صفراوی تشنگی بنشاند صفت آن قند را جلاب سازند
وبقوام آرند وزبان فرو گرفتن آب لیمو چندان که حاجت باشد بران ریزند وبزنند وفرو گیرند وشراب حاضر کنند
نیز چنین سازند شراب صندل سفید بسوهان بسایند پنجاه درم ازان در یک من گلاب شبانروزی
بخیسانند پس بالتش نرم بجوشانند وبدست می مالند تا به نیمه آید صافی کنند وبا یک من قند بقوام آرند شراب انغاع
غثیان وقی وذواق را مفید بود صفت آن یک رطل انغاع تازه در سه رطل آب بجوشانند تا به نیمه آید باد ورطل قند
بقوام آرند شراب وفا ضیق نفس وربو وسعال را مفید بود دوسینه را از اخلاط پاک کند صفت آن انجیر بست عدد
سوزنطائفی پنجاه عدد بنفشه چهار درم پرسیاوشان هفت درم تخم خطمی پنج درم بیخ مهدنی فاخشک هر یک هفت درم
مجموع در دو من آب بجوشانند تا به نیمه آید پس صافی کنند وبا یک من قند بقوام آرند شراب دل بنیار شرابی بسیار
خوب ست سده بگشاید ویرقان وحرارت کبد را مفید بود دواء الربول وتلیین طبع کند صفت آن پوست
بیخ کاسنی پانزده درم پوست بیخ کرفس پنج درم پوست بیخ رازیانه ده درم تخم کشوث وهرمه بسته پنج درم تخم کاسنی پانزده درم

دیباچه
دیباچه
دیباچه

ورق گل ده درم ریوند چینی سه درم مجموع نیم کوفته در دو من آب بجوشانند ریوند کوفته در خرقه کتان بندند در دیگ اندازند تا بچار دانگ آید پس بفشارند و من قند بقوام آرند و اگر بعد از انکه بقوام آید ریوند کوفته بران ریزند و بزنند قوی تر بود **شراب بنفشه** پوست بیخ کاسنی بست درم پوست بیخ رازیانه ده درم پوست بیخ کرفس پنجدرم تخم کاسنی هفت درم تخم رازیانه پنجدرم سه تخم ده درم مجموع نیم کوفته در دو من آب بجوشانند تا به یک من آید و با یک من قند بقوام آرند **شراب انجبار** سهال موی ونفت ونرف دم را سفید بود و کبد و معده را تقویت بدهد صفت آن انجبار هفت مثقال قرط پنج مثقال صندل سفید و سرخ هر یک چهار مثقال صندل سوده بسایند و باقی بکوبند و بجوشانند و با یک من قند بقوام آرند **شراب اسطوخودوس** امراض سوداوی و بلغمی را سفید بود صفت آن اسطوخودوس پرسیاوشان هر یک ده درم عود و بهلیله نیخ مهک کاوزبان رازیانه تخم کرفس تخم خطمی هر یک پنجدرم سپستان سی عدد موز طائفی بست درم ورق گل بنفشه هر یک هفت درم در شش رطل آب بجوشانند تا به ثلثی آید و با سه رطل بقوام قند آرند آخر صمغ سوده و باغر را سفید بود صفت آن اسطوخودوس ده درم لسفانج پنجدرم بالنگو کاوزبان هر یک پنجدرم همچنین قند با عسل رطلی بقوام آرند **شراب فستین** سقوط اشتها و ضعف معده را سفید بود صفت آن فستین صد درم در سه رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید و صافی کنند و به در خمیر گیرند و بریان کنند و آب آن بگیرند ثلث رطلی و شراب عسل هر یک نصف رطل مجموع با هم ضم کنند و بقوام آرند **شراب بنفشه جوش** جهت ضعف معده و کبد و باه و درد پشت و مفاصل و فالج و لقوه و کسر ریاح و ادرار بول نافع باشد صفت آن آب انگور صد من گوشت فربه پخته بست من در دیگ کنند و بجوشانند عود ده درم زعفران مصطگی خولنجان جوز بوا هر یک پنجدرم قرنفل بسباسه هیل کبابه زرنباد سعد هر یک سه درم سلیخه زنجبیل دارچینی دارفلفل عاقرقرحا قاقله سنبل هر یک دو درم مجموع نیم کوفته در کیسه کنند و در دیگ اندازند و بجوشانند تا گوشت مهرا شود بعضی بالنگو و لعناع نیز بریزند و بخطه خطه آن کیسه را بست می مالند و می فشارند بعد ازان فرو گیرند و صافی کنند و مشک و زعفران هر یک مثقال در طلی گلاب حل کنند و بران ریزند و پنج من قند با عسل بقوام آرند **علیه** ضعف معده و کبد و قی و تشنگی را سفید بود صفت آن بریسیده پاره کنند و از دانه پاک کرده در هاون چوبین و سنگین بکوبند و بست من آب ازان بگیرند و ده من شراب صافی بستانند و ثفل آن شبانروزی دران خیسانیده صافی کنند و آن ثفل را با آب بشویند

ملا تو بزرنتم را دا طبا زرین دانه ام پوشن ادویه بست ۱۲ و تو بیه شیخ شراب ست کرازی رغیو میباشد ۱۲

چنانچه هیچ دران طعمی نماند و بریزند و آن آبها با بهمگر در دیگ سنگین بجوشانند تا به نیمه آید پس دیگر بار بیالایند و با پنج من قند با عسل در دیگ کنند و قرنفل دو درم قاقله صغار و کبار و زعفران دار چینی هر یک سه درم مصطگی زنجبیل هر یک دهی و نیم بلغور سازند و در کیسه کنند و در دیگ اندازند و هر دم بدست میمالند تا قوت آب به بین رود آرند و بقوام آرند و یکدرم مشک در گلاب حل کنند و دران ریزند آنرا بر بوی خوش که چنان باشد که آب آن بگیرند و شربتی بقوام آرند رب اجاص التهاب حمیات و بوست طبع و عطش را مفید بود صفت آن آلو سیاه در آب بجوشانند و صافی کنند و آن آب صافی بجوشانند تا بقوام آید و بهتر ریوبند بین طریق گیرند سکنجبین سادج حمیات حاد و تشنگی و سده را مفید بود و قطع بلغم و صفرا کند صفت آن سرکه سفید رطلی با نیم رطل آب و با یک من قند با عسل بقوام آرند سکنجبین بزوری استسقا و سوء القنیه و حمیات حاده را مفید بود صفت آن تخم کاسنی پنج درم سه تخم بانزده درم پوست پنج کاسنی ده درم پوست پنج را زیانه پنجدرم و نیم کوفته در سه رطل آب رطلی سرکه بخیسانند شبانروزی بعد ازان بجوشانند و ثفل بدست می مالند و صافی کنند و با یک من قند بقوام آرند سکنجبین بزوری حار سده بگشاید و ادرار بول کند و معده را از فضلات پاک کند صفت آن تخم کرفس و رازیانه و کاسنی و انیسون هر یک پنجدرم پوست پنج رازیانه و کرفس و کبر هر یک هفت درم غافث ریوند هر یک سه درم چنانچه گفته شد بسازند سکنجبین بزوری معتدل تخم کاسنی و رازیانه و کرفس یکسه درم سه تخم بانزده درم پوست پنج کاسنی هفت درم پوست پنج رازیانه پنجدرم سکنجبین سفرجلی تقویت معده و کبد کند و اشتها آورد و سده بگشاید و ناقه را مفید بود صفت آن آب به یک من قند و سرکه رطلی با کمتر بحسب ارادت بقوام آرند سکنجبین عنصلی ربو و سعال بلغمی و سده کبد و طحال و فالج و لقوه و تشنج غش و امراض بلغمی را مفید باشد صفت آن سرکه عنصلی و من شراب صافی دو من عسل سه من دو ظرفی کنند و انیسون و زنجبیل و رازیانه و حلتیت و عاقرقرحا دو نو دو نه و سداب و غلفل هر یک نه درم تخم کرفس و کمون و قرطمانا هر یک پنجدرم نیکوفته در میان آن ریزند و هفته در آفتاب نهند بعد ازان صافی کنند و نگاهدارند سرکه عنصلی را بکار دو بین بشگافند و خارج و داخل آن آب پاک کنند و ازان یک من باده من سرکه شصت روز در آفتاب نهند سکنجبین ربانی حمیات محرقه و معده کبد را مفید بود صفت آن آب انار پنج من آب زرشک باغوره یا ریباس یا سرکه بحسب ارادت یک من گلاب سی درم با هم بیامیزند

وهریک من ازان رایک من قند بچاشنی نهند وبقوام آرند سکنجبین ریوند اوجاع وسده کبد را مفید بود وطبیعت نرم کند
صفت آن ریوند چهار درم غاریقون تر بدبسفایج تخم کاسنی هریک پنج درم زنجبیل یکدانگ نیکوفته در چهار رطل
آب بجوشانند تا به دو رطل آید با چهار رطل قند بقوام آرند لعوق سپستان سعال وخشونت حلق وریه را مفید
بود وطبیعت را نرم کند **صفت** آن سپستان دویست عدد مویز طائفی دانه بیرون کرده چهار درم مغز خیارشنبر
پانزده درم درسه من آب بجوشانند تا به یک من آید یا رطلی شکر بقوام آرند لعوق زوفا ربو وسعال مزمن را
مفید باشد وسینه وریه را پاک کند **صفت** آن زوفا ایرسا هریک بست درم درسه رطل آب بجوشانند تا به طلی آید
با رطلی قند بقوام آرند لعوق سپندان سعال بلغمی را مفید بود وقطع بلغم کند **صفت** آن جب الرشاد ده درم بیخ مهلب
چهار درم رازیانه نیسون هریک سه درم نیکوفته در دو رطل آب بجوشانند تا به طلی آید وبا رطلی عسل بقوام آرند لعوق
طباشیر سل وقرحه ریه را مفید بود **صفت** آن صمغ عربی قاقله هریک شش درم نشاسته کتیرا هریک دو درم طباشیر سه
چهار درم چلغوزه هفت درم تخم خیارهفت درم قند شصت درم بکوبند وبا رطلی عسل بست درم روغن بادام بیامیزند
وبقوام آورند لعوق حلبه سعال وخشونت حلق وحنجره را مفید بود **صفت** آن صمغ عربی کتیرا نشاسته رب السوس
هریکپاره ده درم مغز تخم کدو مغز بادام مقشر هریک پنج درم حلبه چهار درم قند بست درم بکوبند ودرمیان رطلی
شیره قند بقوام آرند لعوق عنصل سعال طبع ربو را مفید بود **صفت** آن عنصل بریان کرده ده درم ایرسا دو درم
فراسیون زوفا هریک دی بکوبند ودرمیان رطلی عسل کنند لعوق **چلغوزه** فروح ریه ونفث دم وسعال بلغمی را مفید بود
صفت آن چلغوزه مقشر کتیرا ایرسا صمغ عربی هریک ده درم بزرگ بریان کرده خرما دانه بیرون کرده هفتاد درم باهم
بسایند وبروغن گاو چرب کنند ودرمیان عسل گرم ریزند لعوق رب السوس سعال مزمن را مفید بود **صفت** آن
رب السوس کتیرا قند مغز بادام تخم رازیانه متساوی بکوبند ودرمیان عسل ریزند ماالاصول فالج ولقوه وصرع وسقا
اوجاع مفاصل را مفید بود **صفت** پوست بیخ کرفس ورازیانه هریک پنج درم بیخ اذخر بیخ پدرم تخم کرفس رازیانه ونیسون هر
چهار درم مصطگی سنبل وقاح اذخر حب بلسان هارون خطیانه هریک دو درم عود بلسان بوزیدان هریک
سه درم سلیخه سپندان هریک سه درم مویز طائفی دانه بیرون کرده بست درم درسه من آب بجوشانند تا بایک من
آید بایک من قند بقوام آرند آخر اختناق رحم را مفید بود **صفت** کشاید اصل آن بیخ کرفس وکبر هریک هفتاد درم پوست بیخ رازیانه

ملح نمک نمک نمک

ده درم تخم کرفس و رازیانه و انیسون و زراوند و قنطوریون دقیق عود فاوانیا حب الرشاد هر یک سه درم مویز طائفی پانزده درم آخر حصات کلیه و مثانه را مفید بود خاص آن بیخ کرفس و کبر هر یک پنجدرم تخم خیار هر یک هفتدرم پرسیاوشان پیاز دشتی هر یک سه درم مویز طائفی ده درم انجیره عدد در سه رطل آب بجوشانند تا بثلثی آید بار طلی قند بقوام آرند و پنجدرم حجر الیهود یکوبند و با آن بیامیزند آخر سده و برودت کبد و طحال و برودت معده و استسقا و حمیات بلغمی را مفید بود خاص آن پوست بیخ کرفس و رازیانه هر یک هفتدرم بیخ اذخر قفاح اذخر هر یک پنجدرم مصطکی سنبل هر یک درمی و نیم لک و بلسان هر یک دو درم باد آورد غافث پوست بیخ کبر افسنتین و رق گل هر یک سه درم مویز طائفی بست درم انجیره عدد در او من آب بجوشانند تا یک من آید با یک من قند بقوام آرند گلقند مقوی معده و افع بلغم خاص آن ورق گل سرخ یک من در دست بمالند تا پژمرده شود و یک من قند و جلاب سازند و بر سر آن ریزند در آفتاب نهند و هر گاه کم شود باز قند میریزند تا چهل روز بگذرد و گلنگبین نیز چنین سازند خمیره بنفشه سر بنفشه نیک بمالند دهم من از آن با یک من شیره قند بیامیزند در آفتاب نهند سیب مربی مقوی قلب و معده بود خاص آن سیب شیرین پنجاه عدد در دیگ سنگین شیره قند با آتش نرم بجوشانند و به مربی نیز چنین سازند تا آنرا پاره کنند و اندرون پاک سازند بادام مغز سرفه و نقصان باه را مفید بود خاص آن مغز بادام مقشر در دوشاب بخیسانند سه روز در باکنند پس بیرون آرند و در عسل بجوشانند سه روز رها کنند پس بیرون آرند و در عسل بجوشانند و در ظرف کنند هلیله پرورده معده را تقویت دهد و کبد را نفع نماید و ریاح و بواسیر و تقویت بصر کند و ذهن تیز گرداند و امراض سوداوی را مفید بود خاص آن هلیله کابلی صد عدد در ظرفی کنند و آب خاکستر بر بر آن ریزند و هر سه روز آب خاکستر تازه می کنند و بعد از ده روز بشویند و در دیگ سنگین با کفی جوشکوفته میجوشانند تا جوشته شود آنگاه هلیله بیرون آرند و در روشنائی سوراخها کنند و در ظرفی چینی یا کاسی نهند عسل کف گرفته باشیره قند بر سر آن ریزند و بگذارند و بعد از بست روز بار عسل بر سر آن بریزند و یکبار دیگر بجوشانند و بخورند زنجبیل پرورده زنجبیل را بست روز در آب بخیسانند و آنگاه پاره کنند در آب عسل بجوشانند تا آب فنی شود و در ظرفی کنند و عسل بر سر آن ریزند تا پرورده شود شقاقل مربی باه را بیفزاید و کلیه و مثانه را مفید بود خاص آن شقاقل ده عدد در آب بخیسانند پس بیرون آرند و با عسل بجوشانند و در ظرفی ریزند مرتبه مربی مقوی معده مفرح باشد خاص آن ترنج را پاره کنند و ترشی زان بیرون آرند و بعضی پوست آن نیز بار کنند اما اگر با شد بهتر بود در دیگ سنگین با آب عسل بجوشانند تا مائیت او نیست شود آنگاه در ظرفی

کنند و عسل بر آن ریزند جوز مربی مقوی باه بود صفت آن جوز تازه که هنوز خشک نشده باشد بستانند و پوست
خارج و داخل آن باز کنند و عسل بجوشانند و در قرقی کنند **باب ششم در جوارشات** جوارش عنبر خفقان و سوء مزاج
سرد را مفید بود صفت آن قاقله کبار و صغار کبابه بسباسه دارچینی هر یک چهار درم زنجبیل و فلفل قرنفل عقران
هر یک ده درم اشنه عنبر مصطگی هر یک دو درم جوز بوا پنجدرم مشک یکدرم بکوبند بیزند و عسل بسرشند و در میان قند
بقوام آورده بر سر تخته پهن کنند شربتی یک مثقال تا پنج مثقال باشد جوارش سفرجلی مسهل مقوی معده بود و قولنج
بگشاید و باد را بشکند ص آن بسیده یک طل پاره کنند و در دوغ خل خمر با شراب بجوشانند و بعد ازان بکوبند و بیفشارند
و صافی کنند و با دو طل عسل بقوام آرند انگاه زنجبیل دارچینی دار فلفل هر یک ده درم پیل قاقله زعفران هر یک سه درم
مصطگی پنجدرم سقمونیا ده درم تربدی درم بکوبند و دران میان ریزند تا باهم آمیخته شود انگاه فرو گیرند و بر سنگی یا تخته که
برای این کار ساخته باشند پهن کنند و بعد ازان که آنرا چرب کرده باشند بگذارند تا خشک شود پس بکارد پاره کنند و شربتی پنج مثقال
باشد آخر بهدار و خمیر گیرند و در میان آتش نهند تا بریان شود انگاه چهار درم ازان با یکدرم سقمونیا و پنجدرم فلفل و پنجدرم
زنجبیل بکوبند و بعسل بسرشند شربتی ازان یکدرم باشد جوارش سفرجلی قابض ضعف معده و قی و اسهال را
مفید بود صفت آن بسیده دو من کوفته در خل خمر بجوشانند چنانچه مهر شود پس صافی کنند و با کمین قند بقوام آرند
و زنجبیل و فلفل و دارفلفل هر یک چهار درم تخم کرفس نانخواه درمی زعفران دو درم بکوبند و با آن بیامیزند
چنانچه گفته شد سربتی یک مثقال باشد جوارش تمری قولنج و اوجاع معده را مفید بود صفت آن بوره ارمنی
زیره کرمانی فطر سالیون زنجبیل فلفل هر یک ده درم و نیم سقمونیا بریان کرده پنجدرم مغز بادام برگ سداب ده درم بکوبند
خرمانیکه دانه بیرون کرده بست درم شبانروزی در خل خمر بیفشانند تا حل شود و بیالایند و با عسل بیامیزند و ادویه با آن
بسرشند شربتی پنج مثقال باشد جوارش کافور ضعف معده و سوء اتمزاج و بلغم غلیظ را مفید بود صفت آن فلفل
جوز بوا زنجبیل دارچینی بسباسه قرفه نارمشک فرنجمشک قرنفل فلفلویه کافور عقران متساوی بکوبند و بعسل بسرشند شربتی یک مثقال
بود جوارش عود تقویت معده و ازالهٔ رطوبت و بلغم کند صفت آن قاقله صغار و کبار قرنفل دارچینی زنجبیل دارفلفل عقران
هر یک درمی عود فلفل هر یک پنجدرم بکوبند و با شیرهٔ قند با عسل بیامیزند شربتی یک مثقال باشد جوارش سنبل سنبل
تخم کرفس انیسون مصطگی هر یک درمی عود سه درم بسباسه قرفه هلیله کابلی قرنفل فرنجمشک هر یک دو درم و نیم جوز بوا یکدرم

مرماحوز سه درم ورق گل قصب الذریره هر یک دو درم ونیم جوارش مصطگی بر دوت معده وکبد وسوء هضم و
ریاح وسیلان لعاب را مفید بود صفت آن مصطگی هفت درم بکوبند وبا طلی بقوام آرند جوارش کمونی حمیات
بلغمی وسودا وی وبرودت معده وفواق بلغمی را مفید بود صفت آن زیره کرمانی شبار روزی در سرکه خیسانند و
خشک کرده بریان کنند چهل درم ازان با ورق سداب فلفل وزنجبیل هر یک سی درم بوره ارمنی ده درم بکوبند و
با سه چندان عسل با قند بسرشند شربتی یک مثقال تا با جوارش بلاد ر ذهن وفکر صافی کند ورنگ روی نیکو گرداند
وبرودت واوجاع معده ونسیان را مفید بود صفت آن فلفل وزنجبیل هلیله کابلی بلیله آمله چند بیشتر هر یک
چهار درم قسط احب الغار شکر طبرزد هر یک دوازده درم بکوبند وبا عسل بلاد روغن گاو هر یکی پانزده درم
بیامیزند وبعسل بسرشند وبعد از شش ماه دو درم بخورند جوارش اترج هضم طعام کند ورنگ روی وبوی
دهن خوش کند صفت آن پوست ترنج سی درم قرنفل دو برابر فلفل دار فلفل خیر بوا دارچینی خولنجان
زنجبیل هر یک درمی مشک انگی بکوبند وبعسل بسرشند جوارش مقلیا تا بواسیر ونفس زحیر را مفید بود صفت
آن حرف بریان کرده زیره در سرکه خیسانیده بریان کرده هر یک درمی مصطگی سه درم پوست بلیله کابلی بروغن
گاو بریان کرده نیم درم بگلاب بسرشند جوارش سماق آهمال زرد ارد صفت آن سماق ده درم دانه مورد پنجدرم
انار دانه ترش وشیرین هر یک سه درم نعنع عربی گلنار هر یک سه درم بکوبند وبگلاب بسرشند شربتی یک مثقال تا با
جوارش مشک خفقان وضعف قلب معده را مفید بود صفت آن مشک نیم مثقال قاقله خیر بوا قرنفل زنجبیل
دار فلفل عود هر یکه ده درم دار چینی سه درم زعفران دو درم قند شش جمیع بکوبند وبعسل بسرشند جوارش سقنقور
سقوی باه وکلیه بود صفت آن تخم هلیون وپیاز وشلغم وشبت وگندنا وتخم گزر دبه جیر وانجیر وترب هر یک سه درم
حبه الخضر اسان الصافیر کنجد بلنوزه حب الرشاد اسقیل بریان کرده هر یک سه درم زنجبیل شقاقل خولنجان دار فلفل هر یک پنجدرم
جوز بوا ابهمین دار چینی هر یک دو درم سقنقور پنجدرم فانید بوزن جمیع ادویه بکوبند بعسل بسرشند شربتی دو درم مجوارش
مسمن بواسیر هضم طعام را مفید بود وقوت باه بدهد صفت آن زنجبیل فلفل هر یکه ده درم دار فلفل سی درم فانید نیمین
ونیم جوز کنجد مقشر هر یک پنجاه درم بکوبند وبعسل بسرشند شربتی یک مثقال بود جوارش شهریاران برودت
معده وکبد را مفید بود وقوت بنج بکشاید وطبع نرم کند صفت آن بسطیرج زنجبیل ناردشک فلفل دار فلفل قرنفل قاقله خیر بوا

وکباره قرنفل سازج بسباسه مصطکی دارچینی سنبل سلیخه تخم کرفس زیانه انیسون هریک شش درم فتیمون تر بدهریک ازده درم
سقمونیا ده درم جند بیدستر شش درم قند بست درم بکوبند وبعسل سرشند شربتی یک مثقال تا سه جوارش کندر
وجع بردوت وضعف معده رامفید بود صفت آن فلفل از فلفل قرنفل جوزبوا هریک سه درم کندر بانزده درم
زنجبیل خولنجان هریک دوازده درم شکر سفید مثل جمیع بکوبند بعسل سرشند آخر کندر شصت درم فلفل وزنجبیل
هریک دوازده درم زنجبیل خولنجان هریک یازده درم جوزبوا قرنفل سنبل نجدبدرم مشک یک درم باهم نم کنند بردوت
معده وعدم اشتهاء اسهال معدی وسلس البول مفید بود آخر کندر فلفل سنبل نودنه کاشم نانخواه انیسون لهلیله سیاه
چهار درم شونیز دودرم عسل سه وزن ادویه شصتی سه درم جوارش قاقلی بردوت اوجاع معده وسوء اشتهاء وسواس
وجشای حامض وشهوت کلبی ورياح غليظ را مفید بود صفت آن فلفل سفید سیاه دارفلفل هریک بست درم عود بلسان
ده درم حامه سنبل هریک چهار درم زنجبیل تخم کرفس سلیخه اسارون سه سیاه بوس اسن بریک درمی بکوبند وبعسل سرشند شربتی
وو درم باشد **باب هفتم در سفوفات** سفوف انار دانه ضعف معده و
اسهال تشنگی وقی واسهال را مفید بود وصف آن انار دانه بریان کرده پانزده درم زیره کرمانی دومیسر
خیسانیده بریان کرده خرنوب سماق دانه مورد سنجد پست کنار شاه بلوط کشنیز بریان کرده قرظ هریک پنجدرم بکوبند
وباهم بیامیزند آخر انار دانه ده درم بلوط سماق دانه مورد زیره موصوف پست کنار کشنیز بریان کرده خرنوب هریک
پنجدرم ساک رانک هریک دودرم نیم سفوف مقلیاثا اسهال وخفقان وزحیر وضعف معده وبواسیر
مفید بود صفت آن حرف بریان کرده سی درم زیره موصوف ده درم بزرگ تخم گندنا یا لهلیله سیاه دوازده
خیسانیده هریک پنجدرم مصطگی دودرم مجموع بکوبند ومثقالی بآب سرد بخورند سفوف نشاسته اسهال
وسیج رامفید بود صفت آن نشاسته شش درم شکر سفید شش درم مجموع بریان کرده نشاسته مجموع عربی گل ارمنی هریک ده درم
بکوبند وبروغن بادام بریان کرده یا بروغن گل چرب کنند وپنجدرم باگلابی بخورند سفوف سماق اسهال وتشنگی
را مفید بود صفت آن سماق انار دانه زرشک هریک بریان کرده ده درم مورد پنجدرم خرنوب سی درم صمغ عربی
گلنار هریک دهی بکوبند ومثقالی بخورند سفوف زرشک مقوی معده وباه صفت آن زرشک سماق
انار دانه بریان نانخواه زنجبیل آرد سنجد هریک ده درم بکوبند وبابست مثقال تندبیامیزند سفوف بزوری

با دهاله شکنند خاص آن نانخواه کرد یا تخم کرفس انیسون هر یک ده درم قرنفل قاقله صغار زنجبیل دارفلفل
هر یک پنج درم قند بست مثقال آخر اشتها آرد و رنگ وی نیکو کند و زمان آبستن نا مفید بود خاص آن زرنباد
تخم کرفس هر یک نیم درم نانخواه کند هر یک سه درم جند بیدستر نیم درم زیره کرمانی دو درم کنجد ده درم قند
بست درم آخر سرعت خروج منی اگر از حرارت بود مفید باشد خاص آن بنگ دو درم تخم تورک سه درم کشنیز یکدرم
بکوبند و مثقالی بخورند آخر انزع عقارب نافع بود خاص آن ریوند چینی زراوند طویل پنج کبر عاقرقرحا هر یک
ده درم بکوبند شربتی سه درم باشد آخر نقرس و وجع مفاصل نافع بود خاص آن سورنجان دو درم سقمونیا یک درم
لبابه سه درم قند سی درم شربتی سه درم باشد آخر اوجاع مفاصل ضعف معده را نافع باشد خاص آن نهناع
قاقله سنبل مرجوزسعد هر یک ده درم مصطکی تخم کرفس ورق گل کهربا هر یک سه درم سکاخر هر یک درمی
بکوبند و سه درم بخورند آخر سده و صلابت طحال را مفید بود خاص آن تخم کاسنی کزنا زج هر یک پنجدرم پنجنگشت
یکدرم نیم بکوبند و درهم بیامیزند دو درم بخورند آخر فواق کهنه را مستاصل کند خاص آن قطر سالیون تخم شمون
هر یک سه درم **باب هشتم** در قرصهای مسهله و غیره قرص طباشیر طبیعت را نرم کند و حمیات محرقه و سعال و تشنگی را
مفید بود صفت آن طباشیر دو درم تربخبین با مغز تخم خیارین و کدو هر یک ده درمی نیم نشاسته صمغ عربی نشاسته
کتیرا هر یک نیم درم بکوبند و بلعاب بالنگو بسرشند شربتی یک مثقال باشد آخر ورق گل سرخ تربخبین هر یک شش درم طباشیر
کتیرا هر یک ده درم نشاسته سه درم بکوبند و باب تربخبین بسرشند قرص طباشیر معتدل حمیات صاده و مهیب و عطش را مفید
بود صفت آن طباشیر زرشک ورق گل سرخ هر یک دهی و نیم مغز تخم خیارین تخم کدو کاهو کاسنی و تورک و صندل هر یک
نیم درم کافور نیم دانگ بکوبند بلعاب بالنگو بسرشند قرص طباشیر بسیط ورق گل پنجدرم تخم حماض شش درم طباشیر چهار درم
نشاسته صمغ عربی هر یک سه درم بکوبند بگلاب بسرشند شربتی یک مثقال باشد آخر صمغ عربی تخم حماض بریان کرده نشاسته هر یک
دو درم ورق گل سه درم طباشیر سماق زرشک گل ارمنی هر یک دهی و نیم بکوبند و بلعاب بالنگو بسرشند و قرص سازند قرص زرشک کبیر
حمیات بلغمی و اورام کبد و معده را مفید بود خاص آن عصاره زرشک مغز سه تخم هر یک سه درم ورق گل تربخبین هر یک شش درم
تخم کشوث رب السوس طباشیر تخم کاسنی مصطکی سنبل غافث روناس لک ریوند چینی هر یک ده درم زعفران یکدرم بکوبند و
باب تربخبین بسرشند آخر زند شک دانه بیرون کرده پانزده درم تخم کاسنی تخم خیارین هر یک سه درم ورق گل پنجدرم ریوند

سنبل هر یک دو درم بکوبند با انجبین بسرشند قرص کهربا نفث و نرف دو درم مفید بود وصف آن خشخاش سفید مصطکی کهربا
هر یک دو درم زعفران ده درم بکوبند و با آب بسرشند قرص گلنار سهال نرف دو درم مفید بود وصفت آن سیاخه طین مختوم و
صمغ عربی متساوی بکوبند و با گلنار بسرشند قرص تخم کشت سده و کبد و طحال را نافع بود وصفت آن تخم کاسنی
و تودک و مغز تخم کدو متساوی بکوبند بانگبین بسرشند قرص تخم هفتین سده و کبد و طحال و سر السوداء را مفید بود وصفت
آن هفتین تخم کرفس انیسون بارون بادام تلخ متساوی بکوبند و با آب قراح قرص سازند قرص رد حمیات بلغمی صفراوی را
مفید بود وصفت آن ورق گل مفتد درم عصاره زنانه طباشیر سنبل السوس هر یک دو درم بکوبند با سپرشند قرص
ورد کبیر اوجاع معده سوء الهضم و استسقاء حمیات بلغمی را مفید بود وصفت آن رعود سنبل مصطگی از خر سلیخه نقاح دارچینی
هفتین هر یک یک مثقال شراب بسرشند و شربتی دو مثقال شاه آخر اوجاع معده و حمیات بلغمی را مفید بود وصفت آن ورق گل
ششدرم تخم کشت چهار درم سنبل یکدرم قرص دیوند حمیات مزمنه و امراض کبد و طحال را مفید بود وصفت آن ایوند چینی
شش درم روناس یک سیر درم تخم کرفس انیسون سیاه زنانه هر یک دو درم بکوبند و با آب بسرشند قرص کافور حمیات حاده
و دق را مفید بود وصفت آن ورق گل شش درم صمغ عربی طباشیر هر یک چهار درم مغز تخم خیارکدو و تودک پنج پنج مهک هر یک
هشت درم نشاسته سه درم زعفران دو درم کافور نیم درم بکوبند و بلعاب بنگ بسرشند قرص نفشه مسهل صفرا و بلغم بود و صداع
و مدر را مفید بود وصف آن بنفشه دو درم پنج مهک السوس هر یک یکدرم هلیله زرد نیم درم سقمونیا یم نیم دانگ بکوبند و با آب
بسرشند و این شربتی باشد آخر مسهل بلغم و صفرا بود وصف آن بنفشه دو درم راسوس نیم درم تربد دو درم سقمونیا دانگی جمله یکجا
بسایند آخر راسوس بنفشه ده درم تربد پنج مهک هر یک سه درم بکوبند و با آب بسرشند شربتی سه درم قرص سنبل ام کبد و
معده را مفید بود وصفت آن نقاح اذخر سلیخه زرد یوند نصب الذریره سنبل هر یک سه درم زعفران نیم سیر قسط فاضل هر یک یکدرم
مصطکی مقل کندر هر یک دو درم شق نیلدرم شربتی یکمثقال قرص کافور کنج فروح کلیه شاه را مفید بود وصف آن تخم کرفس شهدانه
هر یک شش درم رازیانه دو درم زعفران حب الصنوبر تخم حماض مغز بادام انیسون هر یک سه درم حب کافور کنج بست پنج عدد تخم خیارین
مقشر هفت درم بکوبند و با آب رازیانه بسرشند شربتی شقالی شاه قرص خشخاش قروح سینه و ریه و جع الرا مفید بود وصف آن
ورق گل صمغ عربی هر یک چهار درم نشاسته کتیرا پنج مهک هر یک دو درم زعفران دو دانگ خشخاش سفید و سیاه هر یک سه درم
طباشیر نیم درم قرص گل ارمنی کرسنه نفث دو درم را نافع بود وصف آن گل ارمنی نشاسته گل سرخ هر یک شش درم طباشیر

ده درم کتیرا طباشیر شاذنج هر یک پنج درم بیخ مهک سه درم بکوبند و بآب گاوزبان بسرشند شربتی و درم آخر تخم خیارین مقشر پنج درم تخم توزک پنج مهک هر یک چهار درم طباشیر مرطلان سوخته هر یک دو درم نشاسته کتیرا هر یک دو درمی بآب بهم درحبها مسهله و غیره حب الایاره تنقیه دماغ کند از بلغم و اخلاط غلیظه وجع وسکته و سبل و غشاوه را مفید بود صص آن ایاره فیقرا تربد سفید حب النیل هر یک دو درمی فاریقون انیسون هر یک پنج درم شحم حنظل نمک هندی هر یک دانگی و نیم بکوبند و بآب زیانه بسرشند و این شربتی باشد حب فی الهب وجاع معده و امراض دماغ و ظلمت عین را نافع بود صص آن صبر سقوطری بست درم پوست هلیله زرد ده درم گل سرخ پنج درم کتیرا مصطکی سقمونیا عفران هر یک سه درم بکوبند و بآب قراح بسرشند شربتی دو درم باشد حب شبیار صبر سقوطری سیه درم تربد مصطکی پوست هلیله زرد ورق گل سرخ هر یکی دو درمی بکوبند و بآب بسرشند شربتی دو مثقال باشد وقت خواب حب لوقایا صبر سقوطری مصطکی عصاره افسنتین هر یک دو درم سقمونیا شحم حنظل هر یک دو درمی بکوبند و بآب کرفس بسرشند شربتی یک مثقال حب صبر اوجاع نقرس و مفاصل و فالج و لقوه را مفید بود تنقیه دماغ و معده کند از بلغم صص آن صبر سقوطری مثقالی تربد یک درم حب النیل غاریقون انیسون هر یک نیم درم شحم حنظل مغز هندی هر یک دانگی و نیم مقل کتیرا هر یک دانگی بکوبند و بآب کرفس بسرشند و حب سازند حب سوزنجان مفاصل و عرق النسا را مفید بود صص آن صبر سقوطری تربد بسفیدها هر یک دو درمی سوزنجان یک مثقال کتیرا شحم الحنظل هر یک دانگی حب النیل غاریقون هر یک نیم درم مغز هندی انگی و نیم بکوبند و بآب کرفس بسرشند و این شربتی باشد حب بنفشه تنقیه دماغ از صفرا و بلغم کند و ضعف بصر و معده را مفید بود صص آن بنفشه دو درم تربد یک درم رب السوس هلیله زرد هر یک نیم درم انیسون دانگی سقمونیا بریان کرده نیم دانگ بکوبند و بآب قراح بسرشند و این شربتی باشد حب اسطوخودوس صرع و مالیخولیا و امراض بلغمی و سوداوی را مفید بود صص آن هلیله زرد و کابلی هر یک پنج درم تربد نیم درم صبر سقوطری شش درم اسطوخودوس افتیمون بسفایج غاریقون هر یک سه درم شحم حنظل یک درم و نیم قرنفل فوذنه هر یک دو درمی بکوبند و بآب بسرشند و حب سازند شربتی سه درم باشد حب مقل بواسیر و اوجاع مقعد را مفید بود صص آن هلیله سیاه بلیله آمله هر یک دو درم بکوبند و مقل شش درم و آب حل کنند دادویه بدان بسرشند شربتی دو درم باشد حب غافث حمیات بلغمیه و سوداویه را مفید بود صص آن صبر سقوطری هلیله زرد عصاره غافث مساوی بکوبند و بآب بسرشند شربتی یک مثقال باشد حب سکبینج قرنفل و اوجاع امعاء و بواسیر را مفید بود و حیض بگشاید صفت آن

سکبینج تخم قرفس از زروت بلیلہ از ہر یکے چہار درم تربد بشت درم تخم حنظل سہ درم بکوبند و بآب بسرشند شربتی سہ درم
حب صطمخیقون کبیر صداع بارد را مفید بود دتقیہ دماغ از بلغم کند ص آن بلیلہ کابلی شش درم آملہ افشتین غاریقون
سقمونیا سہ درم افتیمون پنج درم ایارہ فیقرا تربد ہر یک ہفت درم قرنفل یکدرم تخم کرفس ساروں انیسون ہر یکے دو دانگ بکوبند
و بآب بسرشند شربتی یک مثقال باشد آخر تربد دو درم صبر سقوطری حب البسل ہر یکے دو دانگ تخم حنظل سقمونیا ہر یکے دو دانگ
بکوبند و بآب بسرشند شربتی یک مثقال بود حب افتیمون سہل سودا بود ص آن افتیمون دو درم غاریقون تربد خرد اشیلہ
بروغن بادام چرب کردہ اسطوخودوس بسفائج ہر یکے دو درم بکوبند و بآب بازیانہ بسرشند و این شربتی باشد
حب فاویا تلخ بگشاید و باد ہا بشکند ملوسیت نرم کند ص آن تخبیل قرنفل را صینی قلفل از قلفل ارمشک مصطکی ہر یک درمے
و نیم سقمونیا سہ درم مجموع بکوبند و شکر بسرشند و حب سازند مقدار نخودی و ہر یک حب ازان نوشتی اسہال کند حب شطرج
اوجاع مفاصل و لقوہ و فالج را مفید بود و طمث بگشاید ص آن تربد دہ درم صبر سقوطری بست درم تخبیل قرنفل خرد ان
سفید شطرج وج ہر یکے دو درم قلفل و از قلفل عاقرقرحا ہر یک دو درمے فانید چہار درم بکوبند و بآب گندنا بسرشند شربتی
سہ درم باشد حب ایارہ اعلال سرد معدہ را مفید بود ص آن ایارہ فیقرا شش درم ہلیلہ زرد چہار درم نمک ہندی
دو درم و نیم بکوبند و بآب کرفس بسرشند شربتی دو درم و نیم باشد آخر تربد ایارہ فیقرا ہر یک درمی نمک ہندی نیم درم
سقمونیا دانگی تخم حنظل دانگی و نیم بکوبند و بآب بسرشند و این شربتی باشد حب السعال سعال را کہ از حرارت بود
مفید افتد مغز بادام مقشر تخم خیارین مغفشہ نشاستہ صمغ عربی خشخاش ہر یکے دو درم راسوس دو درم با سلجمے
سہ درم بکوبند و بلعاب بنگ بسرشند و حب سازند و مقدار نخودی زیر زبان نہند آخر سعالی را کہ از برودت بود مفید
افتد صفت آن مغز بادام تلخ پرسیاوشان راسوس تخم کرفس بیخ ازیانہ مساوی بکوبند و بلعاب بنگ بسرشند
جسی کہ بوی دہن خوش کند ص آن بجوز بوا قاقلہ قرنفل فوفل کافور دارصینی خولنجان ہر یکے دو درمی بکوبند و مشک و انگبہ
بگلاب حل کنند دادویہ بدان بسرشند و حب سازند آخر بیست ترنج ورق ترنج فرنجمشک سنبل قرنفل جوزبوا انار مشک
ہیل زنجبیل کبابہ بسباسہ سعد ہر یک دہ درم مشک یکدرم بکوبند و بآب بسرشند و حب سازند بادبہم
در ایارجات - ایارہ فیقرا امراض سرد معدہ و تولنج و اوجاع مفاصل و فالج و لقوہ را مفید بود ص آن
مصطکی زعفران حب بلسان سنبل قرنفل اسارون سلیخہ دارفلفل دارصینی عود بلسان ہر یکے دو درم صبر سقوطری

مثقال جمیع بکوبند و باهم بیامیزند یک مثقال از آن استعمال کنند ایاره جالینوس شحم حنظل غاریقون بصل الفار
بریان کرده اشق سقمونیا خرق سیاه هو فاریقون فرفیون هر یکیا نزده درم بسفایج فتیمون مقل کما دریوس سلیخه
فراسیون هر یک هفتد درم سکبینج زراوند طویل فلفل سیاه وسفید دارچینی جاوشیر جندبیدستر دارفلفل فطراسالیون
هر یک چهار درم بکوبند و دو مثقال از آن شربتی باشد و در نسخه دیگر مقل بسفایج و فتیمون کما دریوس سلیخه نیست و بعضی
گفته اند که صبر زعفران هر یک چهار درم شربتی یک مثقال ست ایاره هلوغازیا تفیه بدن از فضلات مخلیطه و زجیه
کند و سکته و فالج و لقوه و رعشه و صرع و صداع و بذام و دا الثعلب را مفید بود و داء جاع مفاصل و برص و بهق
و بیضه و صمم و دوار و تغیر عقل و وسواس و جنون و امراض کلیه و مثانه و ادرام بارده و سرطانات را مفید بود حص آن
شحم حنظل پنجدرم بصل الفار بریان کرده غاریقون سقمونیا حاشا سافوج خربق سیاه سیربری هو غاریقون فرفیون
جعده سلیخه فلفل سفید و سیاه دارفلفل زعفران دارچینی اسفایج سکبینج جندبیدستر مرفطراسالیون زراوند طویل صاف
افسنتین فربیون سنبل حماما زنجبیل خطیا ناسطوخودوس هر یک ده درم فتیمون کما دریوس مقل صبر سقوطری هر یک
سه درم بکوبند بعسل سرشته شربتی چهار مثقال بود یا جلابی از فتیمون بسفایج هر یک سه درم زعفا سه درم پوست
لیله کابلی سه درم گاوزبان پنج مثقال اسطوخودوس سه مثقال ایاره روفس دا الثعلب را مفید بود و تنقیه بدن
از سودا و بلغم کند حص آن شحم حنظل کما دریوس هر یک بست درم صبر سقوطری پنجدرم خولنجان ده درم سکبینج جاوشیر
هر یک شش درم زراوند مدحرج فطراسالیون فلفل ابیض سلیخه دارفلفل دارچینی زعفران زنجبیل جعده مر هر یک
دو درم چنانچه گفته شد بسازند شربتی دو مثقال تا چهار مثقال بود ایاره ارکاغانیس امراض منه
رد و دارد او جاع و صداع و ابتدای آب و او جاع حلق و عسر نفس و مفاصل و جرب و کلب و کلب و تشنج و قولنج را
مفید بود حص آن شحم حنظل بست و دو درم فراسیون اسطوخودوس سقمونیا فلفل دارفلفل خربق سیاه کما دریوس
هر یک بست درم بصل الفار بریان کرده صبر فرفیون زعفران خطیا ناقطر هایون اشق جاوشیر هر یک
ده درم جعده دارچینی سکبینج و سنبل اذخر فودنه جبلی زراوند مدحرج هر یک دو درم بکوبند بعسل سرشته
شربتی چار مثقال باشد بعد از شش ماه اگر بحبت کلب کالتیا ول کنند پنجدرم سرطان سوخته بادویه ضمیم کنند
و او جاع شکم و رحم را باب سداب مدحرج کلیه و کبد را باب کرفس ایاره شیخ الرئیس خربق سیاه یکدرم

تخم خطمی مثقالی صبر نجد درم ملح هندی درمی و نیم غاریقون مثقالی حجر ارمنی نیم مثقال ورق گل درمی
تا خلفی سفید مثقالی زنجبیل دو مثقال حماما اسارون حاشا حب البان صمغ تخم کرفس دو تخم گزر بهر یک سته درم
کاوزبان ده درم تخم خاشاهسفرم و تخم فرنجمشک تا تخم انزرج نعناع بهر یک ده درم افیون درمی و نیم بکوبند و بسبل بسرشند
شربتی یک مثقال شب بعد از شش ماه ایارج که مقوی بصر باشد و صداع و علل معده و کبد و طحال را سفید بود و حبس آن تخم خطمی
ده درم کمادریوس سلیخه فلفل سیاه و سفید بهر یک ده درم صبر مر زعفران بهر یک درمی سقمونیا شش درم عصارهٔ افسنتین
دو درم بکوبند بسبل بسرشند شربتی چهار درم شب با بیاز دهم و مطبوخات و نقوعات و غیر مطبوخ خواهد مسهل صفرا و
اخلاط رقیقه بود و حمیات حاده را نافع بود و حبس آن سنا یکی هفتد درم بنفشه پنجد درم تخم کاسنی نیلوفر بهر یک بیست درم عناب ده
عدد سپستان آلوسیاه آلوبکلی بهر یک بست عدد تمرهندی ده درم ورق گل چهار درم ترنجبین خیارشنبر بهر یک
پانزده درم مطبوخ هلیله مسهل صفرا بود حبس آن سنا پنجد درم بنفشه مهک سه درم هلیله زرد کابلی بهر یک هفتد درم
تخم کاسنی نیلوفر بنفشه بهر یک سته درم مویز طائفی ده درم عناب ده عدد سپستان آلوسیاه بهر یک بست عدد
خیارشنبر ترنجبین بهر یک پانزده درم مطبوخ آفتیمون مسهل سودا و اخلاط سوخته با شهد و امرأ سودا را نافع
صفت آن سنا پوست هلیله کابلی پوست هلیله زرد ورق گل آفتیمون بهر یک هفتد درم بنفشه نیلوفر تخم کاسنی بهر یک
چهار درم بالنگو گاوزبان هلیله آمله اسطوخودوس بسنج پنج مهک تخم کشوث شاهتره سه درم ترنجبین ده درم مجموع
ده درم مجموع غیر از آفتیمون در پنج رطل آب بجوشانند تا دو رطل آید در وقت فرو گرفتن آفتیمون در خرقه کتان بسته
دو اندازند تا سه جوش بزنند پس ترنجبین پانزده درم خیارشنبر بست درم حل کنند مطبوخ غاریقون مسهل سودا
و بلغم غلیظ باشد صفت آن پوست هلیله زرد ده درم پوست هلیله کابلی سیاه هفتد درم هلیله آمله بهر یک چهار درم
مویز طائفی ده درم آلوسیاه ده عدد گاوزبان بالنگو غافث اسطوخودوس بهر یک بست درم بسفایج پنج مهک شصته دو درم غاریقون
یکد درم آفتیمون ده درم آخر پوست هلیله کابلی و سیاه تمرهندی بهر یک ده درم هلیله آمله غافث افسنتین گاوزبان بالنگو
بهر یک چهار درم آلوسیاه بست عدد مویز طائفی بست درم سنا یکی هفتد درم اسطوخودوس کما فیلوس بسفایج بهر یک سته درم
را زیانه فرنفل زنجبیل سازج هر یک درمی تخم فرنجمشک ده درم آفتیمون هفتد درم بجوشانند و صافی کنند غاریقون صبر
سقوطری هر یک درمی ملح نفطه حجر لازورد هر یک ده دانگ شحم حنظل دانگی و نیم شکر ده درم بر سر آن ریزند و بیاشامند

مطبوخ خیارشنبر اخلاط رقیق وصفراحاد دفع کند ص آن پوست هلیله زرد هفتدرم تمرهندی مویز طائفی هریک پانزده درم آلوسیاه عناب هریک ده عدد ورق گل پنجدرم خیارشنبر پانزده درم مطبوخ زوفا ذات الجنب و اوجاع صدر وسعال رامفید بود ص آن سنا پنجدرم عناب ده عدد سپستان بست عدد انجیر سفید ده عدد مویز طائفی پانزده درم بنج مهک سه درم پرسیاوشان تخم خطمی زوفا خبازی هریک چهار درم جوشانده تمکوفته ششدرم شکر ده درم مطبوخ سورنجان اخلاط محرقه وبلغم لزج رادفع کند واوجاع مفاصل رامفید بود ص آن سنا هفتدرم بنج مهک سورنجان روباه تربک هریک پنجدرم تربدرا زیانه تخم کاسنی بنفشه هریک سه درم انجیر عناب هریک ده عدد سپستان بست عدد گلقند خیارشنبر ترنجبین هریک ده درم مطبوخی کرحیات محرقه ذات الجنب را مفید بود ص آن سنا کی بنفشه هریک پنجدرم نیلوفر چهاردرم عناب ده عدد سپستان بست عدد تخم کاسنی خبازی هریک سه درم شیرخشت ترنجبین هریک پانزده درم نقوع صبر صداع سودا وی رامفید بود ص آن افسنتین ده درم صبر سقوطری ششدرم بکوبند وباسه طل آب گرم ظرفی کنند وروز در آفتاب نهند وشب در جا گرم وبعد از سه روز صافی کنند وبست درم ازان باده درم روغن بادام بیاشامند نقوع هلیله مسهل صفرا بود وصداع گرم رامفید بود ص آن پوست هلیله زرد ده درم آلوسیاه عناب هریک بست عدد سپستان سی عدد تمرهندی بست درم بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو هریک سه درم خیارشنبر ده درم ترنجبین ده درم درسه طل آب گرم شبانروز بخیسانند ودو طلی ازان بیاشامند نقوع فواکه مسهل صفرا بود ص آن آلوسیاه آلوکیلی هریک بست عدد عناب ده عدد تمرهندی بست درم زردآلوخشک سی درم ترنجبین نبات هریک ده درم درکمین آب بخیسانند نقوعی کادرار بول وطمث کند ص آن تخم خربزه کوفته هفتدرم تخم کرفس انیسون رازیانه هریک ده درم دنیم بکوبند وباسه طل آب درظرفی کنند وسه روز در آفتاب نهند وچهل درم ازان بیاشامند آخر بقایا امراض حاده رامفید بود وعروق را از فضول پاک کند ص آن آلوسیاه سپستان هریک سی دانه مویز طائفی بست درم تمرهندی سی درم تخم کاسنی کشوث کشنیز همه یکوفته هریک سه درم درظرفی کنند وآب گرم بران ریزند وروز در آفتاب نهند وشب بجا گرم نهند وبعد از سه روز چهل درم ازان باده درم نبات باترنجبین بیاشامند باب دوازدهم در تفهاء حقنه کرد امراض حاده استعمال کنند صفت آن انجیره عدد عناب بست عدد سپستان سی عدد دوسنا هفتدرم

جوشیکوفته ده درم سبوس خشک هر یک کفی بنفشه پنجدرم بجوشانند در سه رطل آب تا به نیمه آید صافی کنند شکر سرخ
ده درم دران حل کنند و آبکامه روغن بنفشه با کنجد بر سر آن ریزند و استعمال کنند حقنه که وجع پشت و قولنج
را مفید بود وصف آن حلبه بزرگ هر یک ده درم عناب انجیر هر یک ده عدد سپستان بست عدد خطمی خشک
بابونه شبت هر یک کفی نانخواه را زیانه هر یک سه درم در چهار رطل آب بجوشانند تا به ثلثی آید صافی کنند
بوره یک درم نمک ده درم مقل پنجدرم عسل روغن کنجد هر یک ده درم بآن ضم کنند حقنه که برودت اعضاء
سفلی را مفید بود وصف آن مقل اشق سکبینج هر یک پنجدرم جاوشیر جندبیدستر هر یک درمی نانخواه را زیانه
تخم کرفس سیالیوس هر یک دو درم حلبه خشک بابونه شبت هر یک هفتدرم در سه رطل آب و سه رطل شیر بز
بجوشانند تا به ثلثی آید صافی کنند دو بار روغن کنجد و روغن گاو و عسل هر یک ده درم بیامیزند و استعمال کنند
حقنه که حمیات حاده را نافع بود وصف آن بقشر نمکوفته خطمی بنفشه هر یک کفی عناب ده عدد سپستان مویز طائفی
هر یک بست دانه روغن کنجد بنفشه تر بنفشه بین هر یک ده درم نمک بوره هر یک پنجدرم حقنه که نقرس و مفاصل را مفید
بود وصف آن شاهتره قیصوم زراوند بیخ کبر قنطوریون ورق سپندان صعتر سورنجان حاشا هر یک ده درم شحم حنظل
ماذریون هر یک پنجدرم روغن کنجد بست درم حقنه که قولنج ریحی را مفید بود وصف آن خسک بابونه اکلیل الملک
شبت هر یک کفی بیخ سرخس هر یک هفتدرم گندم انجیر خشک از هر یک مجموع نیکوفته هر یک ده درم را زیانه تخم کرفس هر یک
درمی سبوس خطمی قنطوریون هر یک پنجدرم انجیر ده عدد سداب تر سلق هر یک پسته عسل روغن بنفشه و خیری
وآبکامه هر یک ده درم بوره ارمنی یک مثقال سکبینج یکدرم جاوشیر پنجدرم حقنه که سحج و قروح امعاء را مفید
گردد وصف آن بست کنار بلوط هر یک ده درم گلنار دانه مویز ورق گل هر یک پنجدرم ورق مورد دوازده درم
بجوشانند و آب لسان الحمل پانزده درم زرده بیضه بریان کرده ده درم باده ده درم روغن گل بزنند اقاقیا
یک درم لبسد کاغذ سوخته درمنه نشاسته بریان کرده دم الاخوین هر یک پنجدرم عصاره لحیه الثیس پنجدرم
بکوبند و با آن ضم کنند حقنه که قولنج ریحی را مکشاید وصف آن شحم حنظل یک درم قنطوریون بار یک پنجدرم
ورق سداب فودنه هر یک شصتدرم صعتر پنج درم بجوشانند و صافی کنند عسل ده درم جندبیدستر سکبینج
جاوشیر هر یک پنج درم با آن ضم کنند حقنه با بونه شبت هر یک ده درم سداب خشک دانه سبوس

زیره بید انجیر هر یک هفتدرم سکبینج سه درم مقل چهار درم شحم حنظل یک درم بوره نیم درم آبگامه ده درم روغن زیت پانزده درم حقنه کند در امراض حاره استعمال کنند ص آن عناب ۱۰ عدد سپستان بست عدد بنفشه چهار درم انجیر ده عدد خطمی سبوس هر یک کفی بجوشانند و آب چقندری درم روغن کنجد بست درم آبگامه ده درم با آن ضم کنند و استعمال نمایند باب سیزدهم در شیافها و فرزجها ـ شیافی که قولنج بگشاید ص آن حنظل بید بید ستر زهره گاو بوره قشار الحمار اسپند متساوی بکوبند بشیاف سازند آخر بوره ارمنی نمک هندی شحم حنظل متساوی بکوبند آخر ریاح غلیظ را مفید بود ص آن بوره زهره گاو قشار الحمار هر یک دو درم بکوبند بشکر بسرشته آخر محروری مزاج را نافع بود و در عقب مسهل که قاصر باشد بکار دارند ص آن بنجبین نیم درم بوره صابون خطمی نمک هندی هر یک دو درم بکوبند و بشکر معقود بسرشند آخر قولنج بلغمی را مفید بود ص سکبینج بوره مقل شحم حنظل برابر بکوبند و با شکر بسرشند آخر ورحمیات و امراض حاده بکار برند ص نمک بوره خطمی متساوی بکوبند و بشکر بسرشند آخر ژیر و رفتن خون از مقعد باز دارد ص آن مرا فیون کندر زعفران متساوی بکوبند و با کشنیز بسرشند آخر مرا قاقیا بزر البنج صمغ عربی برنج بریان کرده هر یک درمی بکوبند و با آب مورد بسرشند فرزجه که حیض بگشاید و وجع رحم را کار زبرود ت بود نافع باشد صفت آن کندر مقل قنه هر یک دو درم جاوشیر اشق زعفران جند بید ستر هر یک درمی سیه مصطگی روغن سوسن با بونه غاریقون پیه مرغ و لبط هر یک سه درم صمغها بگیسانند و پیه بگذارند و باقی بکوبند و بهم بیامیزند بصوف فرازند آخر اختناق رحم را مفید بود صفت آن پیه مرغ و لبط زعفران سنبل حماما مصطگی هر یک درمی روغن بلسان و سوسن هر یک سه درم شمع شصت درم آخر که رفتن خون را مفید بود ص آن مرا قاقیا هر یک دو درم گلنار صندل سوخته نشاسته قرط سوخته شب یمانی زعفران هر یک درمی مرا فیون نیم درم بکوبند و با آب بسرشند و بردارند آخر مرا قاقیا یونه لادن زعفران کافور گل ارمنی متساوی بکوبند و با آب بلسان الکمل بیامیزند فرزجه که دم طمث باز دارد صفت آن ق گل پوست انار مورد عوسج پوست طلع بجوشانند و با عصاره لحیه التیس استعمال کنند فرزجه که ضعف رحم را مفید بود صفت آن حب بلسان روغن نارد ین هر یک سه درم قرنفل جوز بوا کتان سوخته هر یک درمی زیره دو درم جند بیدستر نیم درم فرزجه که ریاح را مفید بود صفت آن تخم شبت و کرفس سداب قنه سکبینج مصطگی مرحما مازیره قسورما ناقسط سیه سائد سنبل علک الانباط اشق جند بیدستر متساوی بکوبند و با روغن شبت یا با بونه استعمال کنند آخر کردم طمث

باز وارد صفت آن شب یمانی بندرم فیون بزرالبنج هر یک دانگی آخر مرد اسنگ زاج گلنار طین مختوم گل ارمنی سر
بکوبند و شیاف سازند و بردارند فرزجه که فرج را گرم کند صفت آن کرم دانه بکوبند و بروغن زنبق بیامیزند
و بردارند فرزجه که فرج را تنگ و خوشبو کند صفت آن سنگ عنبر ان دو شراب بجوشانند و خرقه کتان در ان اندازند
تا آب بخورد بچکد و خشک شود و آنرا پاره پاره کنند بوقت حاجت پاره ازان بردارند پیش از جماع فرزجه
که فرج را تنگ کند صفت آن فقاع اذخر یک درم مازو دو درم بکوبند و خرقه بشراب تر کنند و بدان بیالایند و
خشک کنند و پاره ازان بکار برند فرزجه که رطوبت فرج را بازدارد صمغ آن مازو تخم حاضر هر یک دو درم سرخ
هر یک نیم درم بکوبند جفت بلوط گلنار بجوشانند و خرقه بدان تر کنند و باین ادویه بیالایند و استعمال کنند باب
چهار دهم در روغنها ۱۱ روغن نارد ین منافع بسیار دارد و جمیع امراض بارده و اوجاع اندرونی را مفید بود
و شراب و ضماد آن اوجاع رحم و احتقان رحم را و در حلیل چکانیدن و کلیه و مثانه سود دارد صمغ البنه سریه
ورق غار سعد عود بلسان سازج اذخر راسن اهل سور دقرو مامیزنجوش هر یک بست درم بکوبند در دیگی کنند
و با شراب و آب چندانکه بر سر آن بایستد و پنج طل روغن کنجد بران ریزند و با تش بجوشانند پس صافی کنند
و روغن گل و حماما و سلیخه و عصاره مورد تر و مر هر یک هشت درم با آب و روغن کاول صاف کرده اند خراب
بجوشانند و صاف کنند و سرد نمایند و بعد ازان جوز بوا نیجاه درم سنبل رومی قرنفل سپیه هر یک سی درم روغن
بلسان شش درم ادویه نیکوفته کنند و با آب و شراب این روغن صافی درآمیزند و بجوشانند تا آب برود و
روغن بماند پس صافی کنند و روغن بلسان هفت درم بان ضم کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند روغن قسط
مقوی عصب باه و اوجاع بارده را مفید بود صمغ آن قسط قرفه خشنیز سا میه سنبل سازج هر یک ده درم مر را سن عنبر بلسان
سلیخه هر یک پنج درم مجموع نیم کوفته بشبی دهر کرده نیسانند و در پنج طل آب بجوشانند تا بنیمه آید و پنج طل روغن کنجد بر سر آن
ریزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند آخر اوجاع برودت کبد معده را مفید بود و تقویت عصب کند و موی بر رویاند
صمغ آن قسطه و درم سلیخه شش درم ورق مرا مازو شصت درم نیکوفته شبی در آب خیسانند و طلی نیم روغن کنجد بر سر آن
کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس صافی کنند روغن مع رومی را بر و یاند و تقویت کند و آسترخای مفاصل را
مفید بود صمغ آن ورق مورد تازه دوازده من صمغ آنرا بجوشانند و روغن کنجد دو من و نیم بر سر آن ریزند و بجوشانند تا روغن باقی ماند

اگر عوض مورد عصاره مورد کنند اقوی بود آخر مورد خشک بست رطل بکوبند و در شراب شبانه روزی بخیسانند و بعد ازان بجوشانند
و صافی کنند و چهار رطل روغن کنجد دران ریزند روغن با بونه او جاع کبد و ریاح را مفید بود وصف آن بابونه تازه
بشویند و در سایه خشک کنند و یک رطل ازان و سه رطل روغن کنجد اندازند و در آفتاب نهند روغن فستین همچنین بگیرند
آخر بابونه تازه یا خشک یک من و چهار من آب بجوشانند تا بکمین آید پس صافی کنند با یک من روغن کنجد بجوشانند روغن گل
ورق گل تازه یک من بادام مقشر یا کنجد مقشر چهار من در کیسه کنند و در زیر فراش نهند تا ورق گل خشک شود و انگاه بادام
روغن بکنند و این را روغن گل بادام گویند و بعضی طلای ورق گل بست بمالند و با یک من روغن کنجد در شیشه کنند و با آفتاب
بیاویزند روغن بنفشه بنفشه تازه یک من بادام من بادام چنانکه گفته شد بسازند روغن نیلوفر نرگس شقاقل نیز
چنین سازند روغن کدو کدو را پوست بخراشند و مغز ازان بدر کنند و بکوبند و آب آن بگیرند و چهار من ازان آب با یک من
روغن کنجد بجوشانند روغن مصطگی ضعف معده و اورام معده را مفید بود و صلابات نرم کند صفت آن یک رطل مصطگی
در سه رطل روغن کنجد و شش رطل آب بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و معتبر آنست که مصطگی بکوبند و با روغن بجوشانند
تا گداخته شود روغن بان اعصاب نرم کند و وی زائل نماید و تقویت اعصاب نماید صفت آن مغز حب البان بکوبند و با آب
بجوشانند تا روغن او بیرون آید پس صاف کنند روغن نارجیل تقویت و تسمین باه کند و انیز همچنین سازند روغن آمله تقویت
و تسوید شعر کند صفت آن آمله پوست بیخ صنوبر مساوی نیمکوفته در آب بجوشانند و صافی کنند آنگاه با روغن کنجد بجوشانند روغن عناب
دانرا بشلب و اوجاع بارده را مفید بود صفت آن ورق حب الغار را در روغن صبر بجوشانند و در ظرفی نهند هفته در آفتاب نهند روغن خشک
عسر بول و درد گرده را مفید بود صفت آن زنجبیل چهار درم خشکده درم در رطلی آب بجوشانند تا نیمه آید رطلی روغن کنجد بران
ریزند و بجوشانند روغن زنبق امراض بارده را مفید بود صفت آن گل زنبق با روغن کنجد در شیشه کنند و در آفتاب نهند و روغن
یاسمین و خیری و اذخر همچنین بگیرند روغن سوسن اورام را تحلیل بود و صلابات نرم کند صفت آن سوسن نیمکوفته قسط حب البان مصطگی
هر یکی ده درم قرنفل قرنفه هر یک پنجدرم زعفران سه درم نیمکوفته با سی عدد گل سوسن آسمانجونی ورق کرده در روغن کنجد رطلی
بجوشانند و در ظرفی کنند و در سایه نهند و بعد از دوازده روز استعمال نمایند روغن سیب آب دو رطل مکیه شانه درم دو
اعصاب و ریاح را مفید بود صفت آن نیم من ورق سداب چهار من روغن کنجد و چهار من آب ورق کنجد و چهار من آن بجوشانند تا روغن
باقی ماند و روغن مرزنجوش همچنین بگیرند روغنی که موی را سطبر دراز کند صفت آن سازج هندی جوانا مازو قسط هر یکی سه درم

لادن یکدرم زعفران یکدرم ونیم کوفته در رطلی آب بجوشانند تا به نیمه آید صافی کنند وبا نیم رطل روغن نیت بجوشانند
آخر دانهٔ کمور دو تخم کرفس گ مورد دو تخم هفتبند گل شقائق پوست بیخ لادن سپیاوشان متساوی بکوبند چنانچه گفته شد
آخر که بواسیر و امراض بارده را مفید بود صص آن مقل ده درم شق جاوشیر بسفایج حب بلسان مغز بادام تلخ هریک پنجدرم بکوفته
در چهار رطل آب بجوشانند تا به رطلی آید وبا رطلی روغن کنجد بجوشانند باب نزدهم در سعوطات وعطوسات وغرغرها وسنونات
سعوطی که سهر و دماغ گرم را مفید بود صص آن آب کاهو روغن بنفشه یا نیلوفر شیرزنان متساوی بکوبند وبیامیزند و بینی کشند
سعوطی که صداع گرم را مفید بود صص آن طباشیر دو درم نشاسته کافور هریک نیم درم بکوبند وبا روغن بنفشه بکشند آخر صداع
بارد ولقوه را مفید بود صص آن صبر شونیز بوره متساوی بکوبند آخر جذام را مفید بود صص آن افلفل میر اشیطرج هریک
درمی مشک طباشیر نیمگاشت هریک سه درم بکوبند وبا روغن کنجد بکشند آخر که لقوه وفالج را مفید بود صص آن شحم حنظل مغز دو درم
فلفل جندبیدستر کندش متساوی بکوبند و در خرقهٔ تنک به بندند و بجویند آخر شونیز بوره جندبیدستر شحم حنظل فلفل هریک
درمی کندش صبر هریک دو درم مرزنجوش سه درم آخر کندش فلفل نخبیل عاقرقرحا بوره نوشادر صبر دارچینی مشک مرزنجوش
خربق سفید جندبیدستر متساوی بکوبند آخر سبات صداع را مفید بود صص آن خربق سیاه مرزنجوش هریک
ده درم اشنان خردل کندش شونیز تخم گل هریک پنجدرم مشک دانگی فلفل دارفلفل هریک سه درم غرغره
کر فضلات را از دماغ و سر فرود آرد صص آن عاقرقرحا نخبیل دارفلفل هریک دو درم خردل فلفل هریک چهار درم
انار دانه پنجدرم بکوبند و با سکنجبین عسلی بیامیزند و بدان غرغره کنند نافع باشد غرغره کر خناق و ذبحه را مفید بود
صص آن عدس کفی عناب ده عدد رو باه تریک یکدرم بجوشانند و باده درم آب شونیز بیامیزند و رب توت
ده درم دران حل کنند غرغره کر ذبحه و خناق را نافع دهد و منفجر گرداند صص آن سپستی نرم خمیر ترش ده درم مرو شک پنجدرم
غرغره که سقوط لهات و اوجاع حلق را مفید بود صص آن شبت ورق گل عصارهٔ لحیهٔ التیس دو ماء العسل بجوشانند و بدان
غرغره کنند مضمضه که قلاع را مفید بود صفت آن کشنیز خشک عدس هریک دو درم طباشیر یکدرم بکوبند و با آب کشنیز بیامیزند
و بدان مضمضه کنند مضمضه که عفونت لثه و دهن را مفید بود صص شب یمانی مازو هریک دو درم تخم گل چار درم هریک یکدرم بکوبند
و با ماء العسل بیامیزند مضمضه که ثقل زبان را مفید بود صص آن زنجبیل عاقرقرحا فلفل خردل متساوی بکوبند و
با آب گرم و سرکه بیامیزند مضمضه که درد دندان را مفید بود صص آن حب الغار ورق غار و سرکه بجوشانند

دندان

دیدان مضمضه کنند سنونی که دندان را از چرک پاک کند صفت آن شاخ گاو کوهی سوخته زبدالبحر هر یک پنج درم
نوشادر اذخر مصطگی هر یک ۵ درم و نیم شادنه یکدرم عاقرقرحا سه درم بکوبند و بسواک دندان بمالند سنونی
که دندان سیاه شده را پاک کند صفت آقاقیا سیل دو درم فلفل چهار درم حماما سه درم سازج دو درم مازو سوخته هفت درم
سنونی صفت سوخته شاخ گاو کوهی سرطان مجموع سوخته زراوند مدحرج هر یک چهار درم نمک اندرانی سوخته
سه درم بکوبند سنونی که بوی دهان خوش کند ولثه را سخت گرداند و دندان را پاک کند صفت آن شیح خوب زرد
جو سوخته ملح اندرانی زبدالبحر هر یک ده درم عاقرقرحا کبابه ثمره گز هر یک پنجدرم شب یمانی دو درم قرنفل یکدرم
سماق چهار درم سنونی که لثه را سخت گرداند و رطوبات آن زائل کند صفت آن گلنار مورد فوفل نمک سوخته لاک
هر یک ده درم نوشادر دو درم مویز ج سه درم مازو یکدرم آخر که قروح لثه و سیلان خون ازان باز دارد صفت
آن ثمره گز و سماق هر یک سه درم لحیه التیس وطین مختوم و اهل هر یک ۵ دارچینی نیم درم آخر فودنه ده درم
شب یمانی پنجدرم سنونی که دندان متحرک را سخت گرداند صفت آن شاخ گاو کوهی سوخته ده درم نمک
سوخته پنجدرم زعفران مرسنبل مصطکی سماق هر یک ۵ درم سماق گلنار هر یک درمی سنونی که بن دندان سخت
کند صفت آن فحم عود کزماج بورهٔ ارمنی زبدالبحر متساوی یا وبند سنونی که درد دندان را
از برودت بود مفید باشد صفت آن فلفل ده درم بورهٔ ارمنی شش درم عاقرقرحا مویز ج زنجبیل هر یک چهار درم
آخر سیر شونیز هر یک ۵ درم نمک یکدرم بکوبند و بر دندان نهند آخر مویز ج پنج شبت قسط دوالی که قلع اسنان کند
ص آن شب یمانی مرتساوی بکوبند و بر دندان نهند چنانکه بهند انهای دیگر نرسد و زمانی صبر کنند که برآید آخر
نشتر در اطراف دندان فرو برند زاج و مازو مویز ج شب یمانی دار فلفل بسایند بشمع و قطران بسرشند و بر دندان
نهند آخر عاقرقرحا در سرکه بیسایند پل و زبعد ازان بسایند و نشتر در حوالی دندان فرو برند و این دو دیه
نهند باب شانزدهم در اطلیه و ضمادات و نطولات طلائی که کلف و نمش را مفید بود صفت
آن پوست بیضه اشنان آب خرنیزه پرورده آرد جو پنج نی پوست عدس آرد باقلا فوفل زبدالبحر
ماميران نخود بادام تلخ متساوی بکوبند و با آب ترب و شیر دختران بسرشند و طلا کنند آخر تر مسن باقلا بنخود کوفته کرسنه
تخم خرنیزه هر یک چهار درم قسط بادام تلخ ایرسا حب بلسان زبدالبحر زراوند مدحرج هر یک ۵ درم فلفل تخم ترب کنش هر یک

دری شیطرج بزنگ سرگین بخشک انزروت هریک دی و نیم بکوبند و آب بسیار بسرشند **طلائی** که بهق سفید را
سفید بود **صفت** آن زنجبه ده درم کندش شیطرج هریک پنجدرم بکوبند و با روغن زرد بسرشند و طلا کنند
طلائی که برص را ببرد **صفت** آن شیطرج خربق سیاه پوست بیخ کبر تخم ترب رونا س خرد ل تساوی بکوبند
و با سرکه و آب معوج طلا کنند **ضمادی** که بهق سیاه و سفید را سفید بود **صفت** آن کندش خربق سفید مویز ج سقمونیا
هریک ده درم شقائق بست درم رونا س شیطرج خردل ماذریون تخم ترب شبخم حنظل هشت درم بکوبند و بسرکه بسرشند
طلائی که جرب را سفید افتد **صفت** آن کبریت فلفل مرداسنگ چرک نقره زراوند خرزهره تساوی بکوبند و زیبق
در زیت بکشند و همه بیامیزند و طلا کنند و در آفتاب شش ساعت رها کنند پس بآب بشویند **طلائی** که
جرب قوبا را سفید بود **صفت** آن زنجبه اقلیمیا زرصبر مرا قاقیا حضض سعد شیاف ماهیثا زعفران گل ارمنی بکوبند
و با آب کشنیز بسرشند **ضمادی** که اورام حاده کبد را سفید بود **صفت** آن صندلین بابونه اکلیل الملک هریک
سی درم ورق گل نوفل بنفشه آرد هریک چهار درم بکوبند و بروغن گل بسرشند و بران نهند **ضمادی** که حرارت قلب
و کبد را ساکن کند **صفت** آن سنبل مصطگی افسنتین صبر حضض فیلزهره لادن هریک ده درم عود چهار درم بکوبند
و شمع ده درم بگداز ند و با دویه بدان بسرشند **ضمادی** که حرارت قلب و کبد را ساکن کند **صفت** آن شمع سفید
سی درم روغن گل بنفشه هریک بست درم باهم دیگر بگداز ند و بر با دان کنند و با گلاب و آب تبرک و آب کشنیز و کاسنی
و بستان افروز و خل خمر یک بسایند و بران موضع نهند **ضمادی** که صلابت طحال را سفید بود **صفت** آن مقل ازرق بست
درم شق ده درم با قلامرس کرسنه نخود اکلیل الملک حلبه بزرگ بابونه سنبل هریک پنجدرم بکوبند و طلی انجیر در سرکه
خیسانند تا حل شود و این ادویه بدان بسرشند و اندکی روغن شبت و بابونه با آن ضم کنند و طلا سازند و اگر
شق و خل خمر بگذارند و طلا کنند مفید بود آخر انجیر سیاه پنج عدد در سرکه خیسانیده قسط چهار درم بادام تلخ ده درم
بیخ کبر سه درم بکوبند و با روغن خیری و آن سرکه و انجیر بسرشند و در خلل خلو معده طلا کنند و دو ساعت بگذارند
ضمادی که نقرس و اوجاع مفاصل را سفید بود **صفت** آن بنفشه صندل سفید مغات خطمی بنگوآرد جو سورنجان مساوی
بکوبند و با روغن کنجد و سفیدهٔ بیضه و سرکه بسرشند **ضمادی** سلمویه اگر بر فم معده نهند قی آورد و اگر بر ناف
نهند اسهال و اگر بر بازنهند ادرار بول و طمث کند **ص** بزنج کابلی قثاء الحمار هریک سه درم خربق سفید مرداسنگ

هر یک چهار درم پیه بز پنجدرم دروی زیت ده درم شمع پنجدرم باهم بسایند و استعمال کنند ضمادی که گسر و خلع را
مفید بود خاص آن مغاث گل ارمنی هر یک بست درم مرخطمی هر یکیه درم اقاقیا پنجدرم بکوبند و با سفیده بسرشند
آخر ماش مغاث خطمی گل ارمنی صبر هر یکیه درم شب یمانی راسن کندر سائر عفران هر یک پنجدرم بکوبند و با مویز
بسرشند آخر ماش بست درم لاون گل ارمنی هر یکیه درم زعفران سه درم بکوبند و با آب گرم و سرد و گلاب بسرشند
آخر که پستان را بحال خود بگذارد تا بزرگ نشود خاص آن آرد جو دوغ سوخته متساوی بکوبند و بسرکه بسرشند و هر ماه سه نوبت
پیاپی طلا کنند ضمادی که شیر از پستان کم کند صفت آن دردی سرکه اکلیل الملک آرد باقلا آب فجل دنه بسرشند ضمادی
که ورم پستان را مفید بود صفت آن باقلا جو حلبه خطمی کعک هر یک ده درم زعفران پنجدرم بکوبند و بسفیده تخم مرغ
بسرشند ضمادی که سعفه را مفید بود صفت آن زنجار شق زراوند مقل خردل زاج متساوی بکوبند و با روغن
گندم و سرکه و عسل بسرشند ضمادی که سعفه مزمنه را مفید بود صفت آن نمک هندی سوخته زاج سوخته کبریت
مازو زرد چوبه مردار سنگ زراوند نطول که سهر و زکام گرم را مفید بود صفت آن بنفشه تخم کاهو هر یک پنجدرم نیلوفر
پوست خشخاش ورق گل بابونه هر یک کفی بجوشانند و سر بران فرو آرند و بر سر آن ریزند نطول که صداع بارد را مفید
باشد صفت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت هر یک هفتدرم نام ورق غار شیح هر یک چار درم آخر الذکر لیا
مفید بود صفت آن بنفشه نیلوفر خطمی ورق بید ورق کاهو خبازی رو باه تر یک تخم خشخاش گل خطمی سفید بابونه
هر یک پنجدرم سپستان بست عدد بجوشانند و سر بنجار آن بردارند و آب صافی آن باده درم روغن بنفشه بر سر ریزند
نطول که صداع ریحی را مفید بود صفت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش شبت هر یک هفتدرم نام ورق غار شیح
هر یک چار درم نطول المخیلیا را مفید بود صفت آن بنفشه نیلوفر خطمی ورق بید ورق کاهو خبازی رو باه تر یک
تخم خشخاش گل سفید بابونه هر یک پنجدرم سپستان بست عدد بجوشانند و سر بنجار آن بردارند و آب صافی آن
باده درم روغن بنفشه بر سر ریزند ضمادی که صداع ریحی را مفید بود صفت آن بابونه اکلیل الملک تخم کرفس را زیانه
زیره صعتر مرزنجوش شبت سداب متساوی بجوشانند آبزن که قولنج و عسر بول و ریاح بارده را نافع بود خاص آن خشک بابونه
اکلیل الملک شبت حلبه رو باه تر یک خطمی را زیانه سبوس بنفشه پوست خشخاش هر یک کفی بجوشانند و دران نشینند
باب هفتدهم در ادویه عین غریزی که ابتدای نزول و انتشار و ضعف بصر و سلاق و غشاوه را نافع بود و مقوی

بصر باشد و طوبت زائل کند خاص آن توتیا هندی توبال مس سوخته نوشادر صبر سقوطری
سرطان بحری زعفران سنبل هر یک دو درم شاذنه مغسول شش درم فلفل سفید دارفلفل نوشادر هر یک درمی
و نیم مشک دانگی کافور نیم دانگ آخری اقلیمیا زرتوتیا صبر سرطان بحری مس سوخته توبال مس اثمد نوشادر نحاس سازج
صبر نحاس محرق فلفل سفید سیاه دارفلفل نوشادر هر یک درمی شاذنه مغسول دو درم و نیم مشک دانگی بسلیقون کبیر
جرب و سنبل و ظفره و دمو حکه عین را سفید بود خاص آن اقلیمیا نقره زبد البحر هر یک ده درم مس سوخته پانزده درم
نمک اندرانی سازج هندی سفیداج رصاص فلفل دارفافل چندبیدستر سنبل اثمد هر یک ده درم قرنفل یکدرم صبر سقوطری
پنجدرم شنه نمک هندی هر یک درمی مامیران نوشادر زرد چوبه هر یک سه درم پوست هلیله زرد چهار درم نمک سبه دو
مثقال عصاره مامیثا پنجدرم نیک سحق کنند تا همچو غبار شود بسلیقون صغیر اقلیمیا زرزبد البحر هر یک ده درم
مس سوخته پنجدرم سفیداج نمک اندرانی نوشادر جعده سازج فلفل دارفلفل هر یک ده درم مشک شحم حنظل هر یک
نیمدرم قرنفل شنه هر یک درمی روشنائی که سبل و ظفره و جرب و بیاض و ظلمت و دمو عشا را سفید بود خاص آن
شاذنج مغسول مس سوخته اقلیمیا فضه نمک هندی بوره ارسنی زنجبار دارفلفل هر یک چهاردرم فلفل سیاه و سفید زبد البحر
هر یک هشت درم صبر سنبل قرنفل هر یک چهاردرم و نیم زنجبیل نیلج هر یک ده درم زعفران نوشادر هر یک درمی نسخه آخری
مس سوخته شاذنج هر یک پنج درم فلفل دارفلفل زعفران شحم حنظل هر یک نیمدرم زنجار صبر بوره هر یک درمی اقلیمیا زر
دو درم کحل زعفران تاریکی و خاریدن و آب ریختن چشم را سفید بود خاص آن زعفران سنبل هر یک ده درم فلفل دانگ
و نیم دارفلفل یکدرم نوشادر نیمدرم مازو سه درم کافور نیم دانگ کحل الجواهر مقوی ابصر بود خاص آن اثمد هفتدرم توتیا
مارقیشیا پنجدرم اقلیمیا زر مغسول ب. لونا سفته هر یک سه درم زعفران نیمدرم شاذنج دو درم کحل سازج تقویت
عین کند و مژه بروياند خاص آن سرمه شش درم مارقیشیا چهاردرم اقلیمیا ذهب ده درم زعفران بسد هر یک نیمدرم قرنجشت
قرامی لولو دانگی و نیم کحل بنفشج ظلمت دمو حکه سفید بود خاص آن شاذنه دو درم خون سیاوشان قلفه شک یک دانگی مس سوخته
مازو هر یک ده درم سازج دو دانگ سنبل دارفلفل هر یک نیمدرم کافور نیم دانگ کحل توتیا بیاض را زائل کند خاص آن زبد البحر اقلیمیا
ذهب گرگین سنگ مرجان مارقیشیا سرطان بحری هر یک چهار دانگی نمک اثمد پنجدرم شاذنه لونا سفته هر یک نیمدرم
توتیا هندی سه درم زنجار نوشادر فلفل دارفلفل سنبل قرنفل هر یک نیمدرم مامیران نمک هندی هر یک دانگ کحل عنبر

۵۱ بسلیقون معنی دوای گل روشنائی را
سفته گویند معنی جالب چاپه
است و گویند نام دارو شنائی که
این دو واجبت او ساخته شده بود
بهم بدان مشهور گشته و بقراط
مولف اوست ۱۲ مقدار
۵۲ قرص کحل بدانکه کحل از
ترکیب قوت لطیفه است افزاید
بقوت ده و زاید و بطوفت است
و میان دو مثال آن را زاید و
عین بابیکه نهایت سی و دقایق

جرب و قروح را مفید بود و تو تیا سه درم اثمد سه درم توبال مس یکدرم و نیم شیخ سوخته لولو قلمیا از هر یک می کحل ماده
مقوی بصر و ناشف رطوبت بود و جرب و سبل را نافع باشد خل آن اثمد تو تیا هندی توبال مس شیخ سوخته هر یکی چار درم
امیران یکدرم کحلی که سبل را مفید بود خل آن پوست هلیله زرد و نخبیل هر یک پنج درم فلفل سفید دو درم نوشادر یکدرم
شانزنج مغسول دو درم بروند حصرم جرب سبل و سلاق و دمعه را مفید بود خل آن تو تیا کرمانی پوست هلیله زرد هر یک پنج درم
زنجبیل دارفلفل سه درم ملح هندی امیران هر یکی دو درم بکوبند و بآب غوره هفت روز بسپرند و بعد ازان خشک
کنند و بسایند آخر تو تیا زرد چوبه هر یک ده درم هلیله زرد و نخبیل هر یکی دو درم و نیم نمک هندی یکدرم برودی که
حرارت عین را ساکن کند خل آن قلمیا ذهب چار درم تو تیای هندی سرمه هر یک پنج درم بسایند و بگلاب و خل خمر بسرشند
و در خرقه کنند و بشویند و بمالند و بعد ازان خشک نمایند باز دوا را نگاه فوریحق کنند برودی که رمد را مفید بود خل آن
سازج مس سوخته فیون نشاسته هر یک پنج درم صمغ عربی سه درم قلمیا چهار درم اسفیداج شصت درم بسایند برودی سوم
اوجاع چشم را مفید بود خل آن فیون ده درم کافور دو درم مشک یکدرم زعفران دو دانگ پنجدرم مس سوخته درمی
اقلیمیا پنجدرم صمغ عربی چهل درم تو تیا هندی قاقله مرقشیشا هر یک درمی سرمه بست درم نبات دو دانگ حضض جلیه گلنار
سازج هر یکی دانگی برودکافوری تو تیای کرمانی مغسول پنجدرم کافور دو جبه برودی که بیاض و رمد را مفید بود خل آن قلمیا
شانزده درم اسفیداج دوازده درم فیون کثیرا نشاسته هر یکی دو درم انزروت هشت درم زرور اصفر کبیر اوجاع عین را که
از رطوبت بود مفید باشد خل آن انزروت بشیر خربق بروده پنجدرم مامیثا دو درم صبر تخم گل زعفران هر یک پنجدرم فیون چانگ
زرور ابیض رمد حدیث را مفید بود خل آن انزروت پنجدرم نشاسته دو درم نبات و صمغ عربی هر یک درمی زرور اصفر
رمد صبیان و ریاح و دنج را مفید بود صفت آن انزروت پرورده درم شیاف مامیثا دو درم نشاسته چار درم
زرور کبیر سه درم باهم بسایند زروری که رمد کهنه را مفید بود خل آن اسفیداج قلمیا فضه هر یکی دو درم شانزده مس سوخته
سه درم و نیم و کثیرا شش درم بسد روبنج هر یکی دو درم صمغ عربی چار درم فیون پنجدرم لولو زبا البحر نبات نشاسته هر یک چار
درم زروری که دمعه و ظلمت و حکه را مفید بود خل آن آب زبانه پنجاه درم فیلزهره کلنگ خروس و کبک هر یکی سه درم
مشک و کافور هر یک نیم مثقال بسایند و در آب زبانه پرورده کنند تا خشک شود پس سحق کنند زروری که رمد را مفید
بود خل آن انزروت پرورده نشاسته نبات متساوی بسایند اکسیرین قروح عین را مفید بود خل آن

شاونج مغسول لولوبد توبال بریخ مس سوخته اقلیمیا ذهب یکدرم سرمه مرقشیشا زبدالبحر هریک درمی دوروی
که قرح عین را مفید بود وصل آن شاذنه مغسول شیح سوخته هریک ده درم پوست بیضه شتر مرغ نشاسته پنجدرم دوروی
گربیاض را مفید افتد وصل آن سرطان بحری اقلیمیا ذهب گین سه سمار شیح سوخته زبدالبحر متساوی بسایند
شیاف قیصری طرفه را مفید بود وصل آن شاذنه دوازده درم صمغ عربی مس سوخته هریک شش درم قلقطار سوخته
زنجار هریک هشت درم افیون دودرم ونیم بکوبند وبسایند وبآب زیانه بسرشند وشیاف بسازند وسایه خشک کنند
بوقت حاجت بسنگی بمالند ودرچشم کشند شیاف دینارجون وجع وحرارت وظفره را مفید بود وصل آن اقلیمیا ذهب
اسفیداج هریک ده درم کتیرا مر هریک پنجدرم لبدلولوخون سیاوشان هریک چهاردرم مس سوخته زعفران شاسته هریک
دودرم زردچوبه یکدرم زنجبیح نبات افیون اقاقیا هریک نیمدرم بکوبند وبآب بسرشند وشیاف بسازند شیاف مرارات
ظلمت وضعف عین را مفید بود وصل آن انزروت صبر زعفران هریک دودرم زهره کفتار زهره کبک وغن بلسان هریک
درمی بسایند وبآب سداب شیاف سازند آخر زهره کلنگ وسبوت وتیس وعقاب بازوکبک باشه روباه وخرس وسباط
درسایه خشک کنند وتساوی بسایند دوازده درم ازان باسم حنظل وسکبینج وفربیون هریک درمی بسایند وبآب انار بسرشند
شیاف ومیزج ظفره وسبل وبیاض را مفید بود وصل آن کحل زنگار سازج هریک درمی نیم اقلیمیا دودرم اشق سکبینج دانقل
هریک نیمدرم اشق وسکبینج را بکوشانند وباقی را بکوبند وبدان بسرشند شیاف اسود وجع وسبل را مفید بود وصل آن اسفیداج
چهاردرم صمغ عربی کتیرا هریک درمی اقاقیا مغسول پنجدرم سنبل افیون هریک چهاردانگ ونیمدرم شیافی که درم
عین ورمدرد دمعه را نافع باشد حرقت سبل را مفید بود وصل آن اقلیمیا زرسفید اج فغیون مس سوخته صمغ عربی هریک چهاردرم سنبل
نشاسته هریک درمی ونیم اقاقیا مغسول بست وچهاردرم بکوبند وبآب روباه تر بسرشند شیاف بیض حرقت
وابتدای رمد را مفید بود صمغ نشاسته کتیرا هریک دودرم اقلیمیا فضه درمی اسفیداج شش درم بکوبند وبسفیده
تخم مرغ بسرشند شیاف احمر رمد را مفید بود وصل آن شاذنه مغسول شش درم مس سوخته چهاردرم لبدلولو کهربا هریک دودرم
صمغ عربی کتیرا هریک پنجدرم خون سیاوشان زعفران هریک نیمدرم صمغ بکوشانند باقی بسایند وبدان بسرشند آخر
جربه وسلاق وسبل وشعر خاوفغ را نافع بود وصل آن شاذنج شانزده درم زنجار دوازده درم قلقطار سوخته هشت درم
شب یمانی دودرم مس سوخته چهاردرم بسایند وبشراب بسرشند شیاف اخضر بیاض زائل کند وصل آن زنجار دو نیم

اسفیداج اشق نشاسته صمغ عربی هریک درمی بکوبند و بآب سداب بسرشند آخر جرب سپیل و بیاضه و آثار قروح و غشاوه را نافع بود ص آن اقلیمیا فضه فیون هریک درمی اسفیداج صمغ عربی زنجار اشق هریک دو درم اشق بیجسانند و ادویه کوفته بدان بسرشند شیاف اصفر غشاوه و ابیضه آب را نافع بود ص آن انزروت شیاف مامیثا هریک شصت درم مربوره ارمنی فلفل اسفید هریک چهار درم زنجبر سنج دو درم زعفران درمی و نیم آخر غشاوه و سلاق را نافع بود و مقوی بصر باشد ص آن اقلیمیا زراقا قیا هریک پنجدرم روغنج دو درم فیون هریک نیم درم صمغ عربی زنجار هریک چار درم اثمد یکدرم باب بیجد هم درم مر اهم و ذرورات مرهم دخلیون خنازیر و اورام صلب را تحلیل بر ص آن داروها بکوبند و بسم سایند و بابست درم روغن زیت بجوشانند پس لعاب جلبه و بزرگ و خطمی هریک بست درم بر سر آن بجوشانند تا غلیظ گردد پس فرو گیرند و برهم زنند تا آزاستانی حاصل شود درم هم کافور گوشت بروباند و ریش خشک کند ص آن شمع سفید اسفیداج هریک دو درم ورد و غن گل چار درم کافور دانگی سفیدهٔ تخم مرغ دری باهم بیامیزند مرهم سلیقون گوشت بروباند ص آن زفت را تنج هریک پنجدرم قنه چار درم بازیت بگدازند آخر مر و اسنگ خون سیاوشان انزروت زراوند مدحرج هریک نیم درم صبر زفت رومی را تنج شمع هریک پنجدرم روغن کنجد پانزده درم مرهم زنجفر خنازیر و طران را نافع بود ص آن مر و اسنگ پنجدرم قنه اشق هریک ده درم علک اطم شش درم شمع ده درم زنجفر چار درم بازیت یا روغن کنجد مرهم سازند مرهم خل قروح را خشک کند و گوشت بروباند ص آن مر و اسنگ ده درم بازیت و سرکه هریک چهل درم بسایند و دو درم زرد چوبه بسایند و با آن ضم کنند و بزنند مرهم زنجار گوشت زائل کند و قرحه را خشک گرداند ص آن علک اطم را تنج هریک پنجدرم زنجار ده درم بار و غن زیت بیامیزند مرهم نوره اکله و حرقت آتش را مفید بود ص آن اهک بشویند بار و غن زیت بیامیزند آخر اهک شسته چهل درم تخم چغندر و کرنب شمع هریک سی درم روغن گل نیم رطل مرهم مرسل اورام صلب و خنازیر و سرطان و عاعون را نافع بود ص آن شمع را تنج سقل ازرق مر هنگ هریک چار درم جاوشیر زنجار قنه هریک ده درم اشق هفتدرم زراوند طویل سعد هریک سه درم انچه کوفتنی باشد بکوبند باقی را بزیت بگدازند و مرهم سازند مرهم اسفیداج گوشت بروباند ص آن شمع ده درم روغن گل پنجدرم بگدازند اسفیداج ده درم با آن بیامیزند مرهم قلقطار قروح عفنه و سرطان و اورام جادیه را نافع بود ص آن پیه خوک زیت هریک طلی مر دسنگ نیم رطل قلقطار چهل درم باسم بسایند مرهم شادنج هر خز و شقاق و قروح فروج و قضیب را نافع بود ص آن روغن گل بنفشه هریک

بست و درم شمع شش درم اسفیداج عصاره لحیه الثعلب شاذنه مغسول گل ارمنی هر یک ده درم افیون مصری
پنجدرم آخر ماهی که گوشت برویاند و قروح رطبه را خشک کند ص آن مرداسنگ شش درم گلنار روغنج سرمه زرد چوبه
خون سیاوشان شمع سوخته شب یمانی اقلیمیا فضه هر یک درمی و با شمع و زیت مرهم سازند آخر مرداسنگ
ده درم بسایند و با سی درم زیت بجوشانند پس کندر دقه وانزروت و خون سیاوشان و زفت هر یک دو درم
بسایند و با آن بیامیزند مرهمی که احتراق و قروح معفنه نگزنین دوا بآب نافع بود ص آن مرداسنگ یکدرم اسفیداج
پنجدرم بسایند و با شمع و روغن گل بیامیزند و چون از آتش فروگیرند سفیده تخم مرغ با آن بزنند مرهمی که بدواسیر
نافع بود ص آن شمع سفید کوهان شتر گداخته هر یک پنج درم زفت رومی دو درم فطر اسالیون درمی آب گندنا ده درم مرهمی
که بحرقت آتش مفید افتد ص آن جنبث نقره اسفیداج قیمولیا بوره مغسول روغن گل سفیده بیضه با هم بیامیزند مرهمی
که گوشت را بر دو اورام منفجر گرداند ص آن اشق در آب خیسانیده و با هم چندان صابون و رهاون بسایند و
با ربع آن زرد چوبه بیامیزند و بگیک بروبگیک دوای اکال بود عفونت و اکله و گوشت اندر ایل کند ص آن زنجبر سرخ و زرنیخ
هر یک شش درم مرد و درم آهک آب نزده ده درم هلیله درم زنجار یکدرم بسایند و نخل خمر بسرشند و قرص سازند
و خشک کنند دروری که گوشت فاسد نخورد ص آن آهک آب نزده ده درم زنجبر سرخ و زرد قلقطار هر یک دو درم
کندر اقلیمیا فضه خرنق سفید هر یک سه درم بسایند و نگهدارند آخر آهک پنجدرم زاج دو درم قلقطار سی توتیا
مرداسنگ جنبث صاص هر یک مثقال دروری که بو سیر و قروح را سفید بود ص آن انزروت دم الاخوین متساوی را
بکوبند دروری که گوشت برویاند و قروح خشک کند ص آن صبره درم کندر گلنار هر یک پنجدرم دروری که خون بازدارد
و جراحات خشک کند ص آن مرصبر انزروت دم الاخوین گلنار کندر دروری که زخم شمشیر کاردرا نافع بود و خون بازدارد
ص آن مرمطبر زروت دم الاخوین زنجار را تنبج اشق متساوی دروری که قروح را مندمل گرداند ص آن صبر گلنار
روغنج مغسول اقلیمیا مغسول متساوی دروری صبر گلنار مرمازو زرد چوبه باب نوزدهم در حلاوات و مسمنات
حلوائی که تقویت دماغ کند و فربه گرداند و ناقه را سفید بود ص آن قند یک من با چار یکی آب دیگ کنند و بجوشانند
تا منعقد گردد پس دارند و یک اوقیه بادام مقشر کوفته در آن ریزند و بر سر تخته بهن کنند تا خشک شود حلوائی که گرده و ماه را
تقویت دهد ص آن حلوا آرد اسفید با یکمن روغن گاو و بریان کنند و سه رطل عسل و بست درم گلاب یکدرم زعفران در رطل آب با هم بیامیزند

وبران ریزند وبریان کنند پس خشخاش ومغز فستق وران ریزند وفرود آرند آخر آرد شسته یکمن وسه رطل آب و
ده درم گلاب یک رطل وغن کنجد بجوشانند پس دو من قند بر سر آن کنند وبرنشند عصیده تمر مقوی باه بود چون آن چیز با چوب دانه
بیرون کرده باد و من آب بجوشانند تا حاصل شود پس فرو گیرند وبدست بمالند وبیالایند وبا رطلی قند ورطلی عسل وکیدم
زعفران بجوشانند وکعک خرد کرده کوفته وبیخته آنقدر که باید وران ریزند با یکمن روغن کنجد بریان کنند وجوز و
بادام فستق مجموع مقشر وران میان کنند مسمن مغز بادام فندق فستق بن هلیلجه شهدانه بکوبند وبسبل بسرشند
وهر روز مقدار بیست درم تا سی درم بخورند مقوی که فربه کند خاص آن بادام فندق بن مغز کنجد خشخاش هر یک بیست درم
کسیلاده درم فانیذ مثل مجموع بکوبند وهشت درم تناول کنند مسمنی که محروری را مفید بود خاص آن نخود شبانروزی
در شیر گاو خیسانند وسی درم ازان با برنج سفید شسته وخشخاش وگندم وجو مقشر وقند هر یک سی درم بادام مقشر
پنجاه درم بکوبند وهر روز سی درم تا چهل درم ازان در شیر بجوشانند وبخورند وبحمام روند آخر نخود با قلا حرف سفید
ناتخواه هر یک دو درم کسیلا چهار درم زیره کرمانی فلفل هر یکدرمی بکوبند وباشل آن آرد سفید بسرشند وثانی بریزند و
باشیره حسو سازند آخر مغاث جوز گندم بهمن زرنباد کتیرا خشخاش کهربا هر یک سه درم بکوبند وبآرد گندم وشکر
بیامیزند وهر روز بست درم ازان با شیر ورغن حسو سازند مسمنی که هزار از اکمل طبین حاصل شود وبازدارد خاص آن خشخاش کهربا
بهمن زرنباد بکوبند وباشیر وشکر حیس سازند وبعد ازان بحمام روند مسمنه که فربه کند خاص آن کله میش فربه بستانند وبکوبند ونیم
رطل دنبه دو رطل شیر ونخود وبرنج شسته وگندم هر یک دو رطل ونیم بکوبند وبجوشانند تا مجموع مهرا شود پنجاه درم
ازان آب صافی کرده با روغن بادام وجوز هر یک ده درم بیامیزند واستعمال کنند بعد ازانکه دفع برازکرده باشند
رنجوارچه وندرماهی پنج نوبت همچنین کنند که موجب فربهی باشد باب سیم در متفرقات حالبسات رعشا کاغذ سوخته
شاخ گاو کوهی سوخته انزروت گلنار خون سیاوشان کندر زاج قلقطار صبر اقاقیا مازو سوخته شب یمانی هر یکدرمی
کافور دانگی بکوبند ودر بینی دمند آخر پوست بیضه سوخته اقاقیا پوست انار کاغذ سوخته هر یکدو درم بکوبند وباب مورد
بسرشند وفتیله سازند در بینی دمند آخر کاغذ سوخته اقاقیا شب یمانی کافور هر یک پنجدرم زاج را کسان الحمل مازو سوخته
بسه کرده بازنشانده هر یک یکدرم عصاره الحیه التیس دیباج سوخته هر یک هفتدرم کشنیز خشک سوخته ده درم بکوبند و
باکسان الحمل سرشند حالبسات قی ادویه که قی صفراوی بازدارد خاص آن پوست انار دانه سماق گلنار طباشیر ورق گل ارمنی

هر یک سه درم پوست فستق نیم درم بکوبند و مثقالی از ان با آب سیب یا به بخورند آخر کرفی سود آید و بازدارد حمل آن را قی کنند یا درم
زرشک سه درم نشاسته پوست فستق مصطگی عود خام سنبل سعد قرنفل فرنجمشک زیره کرمانی و سرکه خیسانیده هر یک
دو درم بکوبند و دو درم از ان با آب بخورند آخر قی هیضه نافع بود حمل آن انار دانه ترش ده درم مصطگی نشاسته هر یک درمی در طلا
آب بجوشانند تا بنیمه آید صافی کنند عود مشک هر یک درمی بسایند بر سر آن ریزند و صافی کنند و بخورند آخر مشک درمی
قرنفل سعد هر یک ده درم کزمانج پوست انار کندر هر یک پنج درم افیون دانگی بکوبند و با آب سیر شسته شربتی بکنند بسایند
ادویه که اشتها گل خوردن قطع کند حمل آن زیره کرمانی نانخواه انیسون تخم کرفس هر یک ده درم فلفل دو درم قرنفل پنج درم بکوبند
و مثقالی بخورند آخر مصطگی دو درم عود خام درمی زیره کرمانی نیم درم بکوبند و باده درم گلنگبین بیامیزند و بدو نوبت
بخورند ادویه عرقیه اگر بوره ارمنی بروغن بابونه حل کنند و در بدن بمالند عرق نیاید و آب شیشکریز چنین کنند آخر
عاقرقرحا در روغن کنجد بجوشانند و بمالند آخر زنجبیل و آب سیر و پیاز و اگر ماز و سوخته و کوفته بروغن گل پرورده
در بدن بمالند عرق به بندد آخر گل ارمنی مرداسنج بروغن گل پرورده بسایند و با آب سعد در بدن بمالند حرق باز دارد
آخر گلنار مورد و ماز و متساوی بکوبند و با آب غوره بمالند آخر گل ارمنی ورق گز بکوبند بار وغن مورد بمالند ادویه
جبل بهن سرخ کتیرا سقنقور زهره گاو زرنباد در روغن هر یک مثقالی لونا سفته خرد ل سفید هر یک نیم مثقال بکوبند
و بعسل بسرشند و سه روز پیاپی هر روز مثقالی بخورند بعد از ان مجامعت کنند که موجب حمل شود فرزجه مثقال چار
درم روغن بلسان دو درم جاوشیر پنج نرگس هر یک درمی عسل سه درم با هم بیامیزند و بصوف برداارند آخر نیز با یه خرگوش
و سرگین و ساق مرز عفران عود هر یک درمی بکوبند بعسل بسرشند و بردارند آخر زعفران حماما سنبل اکلیل الملک هر یک
سه درم سازج قرومانا هفتد رم پیه بط و مغز شمع روغن سنبل هر یک دو درم با سفیده بیضه ده درم بیامیزند بعد از ظهر بردارند
بخوری که نافع بود خون خرگوش سدابا ریشه شعیان متساوی بکوبند و بروغن گاو تازه بسرشند و در مجمر آتش نهند
و بر زیر گیرند بخوری دیگر زنجبیل جوز سرو سعد مروج ماز و هر یک پنج درم حب الغار هشت درم بکوبند و بشراب کهنه بسرشند
و بسایند و بعد از ظهر بدان تبخیری کنند دوائی که چون بسیار استعمال کنند چنین مسقط نشود حمل آن زنباد روغن ماز و چندبیدستر
حلیت مبا شیر هر یک درمی زنجبیل دو درم قند دوازده درم سک نیم مثقال بسایند و با عسل بسرشند دو درم تا دو
مثقال بخورند فرزجه کادین با نافع بود حمل آن فسطافلیون شیح هر یک دو درم افیون مر فلفل هر یک درمی بکوبند و بعسل بسرشند و پیش از

مجامعت بردارند ادویه که در استعمال آن استملال جویند بدانکه زن آبستن خواهد شد یا نه کندر جب بلسان هریک دودرم مصیه قرنفل دارچینی هریک دی سنبل چهار درم سازج نیم درم بکوبند وبسرشند وحبها سازند ودر محمر آتش نهند ودر زیر گیرند اگر بوی بخار آن از دهن بیرون آید آبستن خواهد شد ادویه که مسکر باشد گاه باشد که جهت اخراج یکانی باداغی یا شقی که در حالت هشیاری طاقت نیمدارند بدان محتاج شوند همسون بنج درم خشخاش سیاه دودرم تخم کاهو پوست درم درسه رطل آب بجوشانند تا بر طلی آید نیم رطل گندم پاک دران بجوشانند تا آب تمام نیست شود بگندم خشک کنند و بکوبند و مثقالی ازان هرکرا دهند بخود شود آخر خشخاش سیاه تخم کاهو هریک پنج مثقال نبرد البنج دو مثقال بجوشانند و صافی کنند و با قند بقوام آرند مثقال ازان مسکر بود اگر آشنه در شراب بجوشانند دهند بنجد کند و چون خواهند که افاقه شود بجوشانند و دهند یا رازیانه در شراب بجوشانند و اگر ازان متاذی شوند تریاق کبیر دهند و اگر خواهند که مست زود هشیار شود سر که کهنه با گلاب بدهند یا دوغ گاو یا برف یا شربتی از شراب غوره برف سرد کرده اگر چهار روز بان در شراب خیسانند دارنش شراب کسی را ندهند دشمن شراب گردد و گوسفند خشک کرده دانگی بسایند و در شراب کنند همین عمل نماید و اگر سکبینج و مقل هریک مثقالی شب یمانی شیح کعب خرک رازیانه هریک مثقالی سوخته با هم بسایند و با آب رازیانه بسرشند و بر اهلیل طلا کنند و بگذارند تا خشک شود با سرکه مجامعت کنند موجب دوستی شود و عسل و زنجبیل هر قسمی کنند همین کنند و اگر اسفیداج و مامیران و زندان بلنگ سوخته و سرگین کبوتر و زهره خرس و اشنان سوخته هر کدام که باشد دانگی بسایند و زن بخود بردارد موجب دشمنی گردد و اگر با لنگ و گاو زبان و لولو و مامیران و مرمار و مرزنجوش صعتر عود خام بسد هریک مثقالی بکوبند و شراب سه مثقالی نباشتا کسی که عاشق باشد بدهند عشق او زائل گردد و اگر همین سرخ طالیسفر بستان افزود تخم تمام رنبخ بنفشه فراسیون افاقیا قیصوم و کندش هریک مثقال بکوبند و با خیاری بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند و نیم درم ازان بسایند و کسی را دهند که عاشق نباشد عاشق و مجنون گردد و اگر علق و خراطین را بکوبند و با روغن کنجد بزرگ طلا کنند بعد ازانکه بسیار مالیده شود بزرگ گردد و اگر قضیب بجیزی درشت بمالند و بعد ازان نفت رومی با روغن یاسمین طلا کنند همچنین بود و اگر عاقرقرحا دودرم تا ده درم آب عنصل بسایند و بزرگ طلا کنند همین عمل کند و اگر سرکه ترش در آفتاب نهند تا گرم شود و خرقه چند دران اندازند و بردارند و بنه فشرند چون خشک شود دیگر بردارند همچنین کنند و اگر بزرگ عود و سعد و رسن و مرو قرنفل و اکمک هریکدرمی مشک دانگی و صعتر بشراب تر کنند و باین ادویه بیالایند و بخود بر گیرد فرج را تنگ گرداند و اگر مشک

دسک زعفران ریحانی بجوشانند و خرقه بدان ترکنند و بردارند فرح را گرم گرداند و اگر کبابه با جلنبیت در دهن دارند و آب آن بر قضیب بمالند لذت حاصل شود و اگر فلفل و زنجبیل و سقمونیا با عسل سرکه طلا کنند همین عمل کند ✤ ✤

بسم الله الرحمن الرحیم

چوب چینی نزد قومی گرم و تر است در اول حکیم عماد الدین محمد را هم اعتقاد همین است و گروهی یابس در حرارت معتدل دانسته اند و گروهی سرد در اول مرتبه اول و خشک در اول مرتبه دوم گمان کرده اند و امتزاج آب موجب بدسردی وی است و تقیض پیرا و نزد جمیع رطوبت فضلیه بسیار دارد لهذا قوی باه است و نیروی منقب میگردد و در امزجه مرطوبی اثر سوراخ واز زیاده است بنابر زوال رطوبت فضلیه بعضی گرم و خشک دانسته اند لیکن بسبب مجاورت آب سیوست و حرارت ضعیف میشود و نزد محققین مکب القوی لیکن در زائد بودن اختلافیتین فاعلیتین اختلاف است چوب چینی مقوی حرارت غریزی و اعضای رئیسه و باه و اعضای تناسل و معده مجفف رطوبت غریبه ملطف و سریع النفوذ در عمق بدن و مفتح سده و محلل مواد غلیظه و مدر بول و عرق است و منقی روح از کثافات خون و ملین صلابات و تعقدات و قامع قروح و جروح فرمنه متعسر العلاج و آتشک و اکله و اورام و بثور و جمیع علل سوداویه مثل جرب و حکه و جذام و مالیخولیا و اقسام جنون و ربع و نواصیر و وجع مفاصل و داء الثعلب و داء الحیه و سرطان و بهق سیاه و اکثر امراض بلغمی مانند نزله و زکام و استسقا و امثال آن و جهت تسخین لون و تنویم و تسمین بدن و امراض خصیه و رفع سمیت خلط و قطع عادت امنیون بی نظیر و انواع بواسیر را در غایت النفع است و آنکه در بعضی امزجه مضر دانسته اند از عدم مراعات امزجه ضعیف و محرور را تعریق و استعمال شیر نیها و ادویه حاره مضرست و مبرد و اردر تبرید و کثرت آب با قلت قدر چوب چینی و صاحب سده و حشار اجرم آن که مسدد و قوی ست لهذا در اکثر مواد استعمال جوشانده او ست مرباى او ضعیف الاثر ست از ملیخ او مگر در ضعف معده و دماغ و باید دانست که خوبی بیخ چوب چینی آنست که در وی دلم گره و غرقی باشد و بعضی گفته اند نیم غرقی یعنی هرگاه در آب بیندازند در میان بایستد و ته نشین نگردد و غرقی دلیل افراط ثقل وی و دلیل فجاجت ست و بوسیده و کرم خورده و کهنه و سخت که از کار رود بشواری بریده شود نباشد و سیاه باشد در خردی و بزرگی اگر جامع صفات حسنه باشد بزرگی بد نیست بلکه هر چند بزرگتر بهتر تر و اگر جامع صفات نباشد کوچک تر بهتر ست بگرآنکه مثل گمان بسیار کهنه نباشد و سطح ظاهری مخالف باطن نبود بلکه اندکی سرخ تر باشد و لین و صلابت لون متوی الاجزا بود زیرا که استوای

دلیل است و نفع و نضج و جمع اجزاست و علمی بر و غالب نباشد و بقدر غیر محسوس مائل بشیرینی بود و علامت بلغم است
برآنکه وی طعمی نمود و بی رائحه بود که دلیل است بر بودن این جز طبیعت خود و عدم اختلاط بغیر پس هر چه بی رائحه و دیگر آنکه
از سفلیات و متغیرات مثل نجاست کافور و زفتیون و جندبیدستر و آیک و مشک و امثال آن و سیلان نمی ماران و
آب یا و گرمی آفتاب محفوظ باشد و نگاه داشتن آن در عسل و شکر مانع افتادن کرم است و هرگاه که بیمار نباشد و هنگام
قصد خوردن کنند باید که اول تفتیه بحسب حاجت نماید و اکثر حاجت فصد و مسهل افتد و گاهی بیک تفتیه نموده میشود و
گاهی بشرط عدم حاجت هر دو ترک نموده می آید و آب ترک نماید شربا و غسلا و برغم تهار مناسب که فاتر نبود و ادنی
مدت ترک آب یک هفته است و قبل شروع نمودن این هیچ عادت بکم خوردن نمک نماید تا اینکه وقت شروع نمودن
قدر قلیلی از نمک باقی باشد و برای مزاج گرم خریف و برای مزاج بارد ربیع مناسب است و گرگاه گرم و در سر ما سرد استعمال منوع است
و بدون ضرورت عظیم استعمال این دوا نباید کرد و در ایام خوردن جتناب از آب سرد و حموضات و بقولات و لبنیات و فواکه
رطبه و تناول نمک و اطعمه غلیظه کثرت اکل و امتلا معده و جماع و حمام و حرکات مختلفه و جز آن انچه منافی صحت باشد لازم دانند
و از شیرینیهای مفرط و ادویه بسیار گرم پرهیز نمایند اگر سن و مزاج مقتضی تر بدیا شد شیره خرفه و امثال آن همراه بیدمشک
و گلاب و دیگر اشربه استعمال باید کرد و اگر دیگر عوارض مثل سپیچش و جز آن رو دهد ادویه این مرض همراه چوب چینی باشربه قیات
استعمال باید نمود تا مقدور از غم و جز آن جتناب نماید و بفرحت و بهجت بگذرانند و چون از خوردن وی فراغ شود
همان پرهیز که در سیلان خوردن آن بود تا چهل روز مرعی دارند و آهسته آهسته رجوع بعادت خود نماید و بتدریج
و رعایت سبت روز تمام نمک کنند و از حمام و جتناب دو اربعین پرهیز باید کرد و اگر خواهش بسیار باشد بعد از بیست روز قصوری ندارد
و بسا باشد که موجب صحت گردد و ایام خوردن چوب چینی کهولت و ابتدای شیخوخت بود و در آخر شباب نیز مجوز است
و ترکیب خوردن این دوا را بطریق صدور رساله بامر قوم شده اما طوریکه مخصوص این دو مزاج است آنست که بگیرند یک
مثقال چوب چینی و از کار در ریزه ریزه کرده در دیگ سنگ یا نقره یا سفال نیم سیر آب قلعی دار انداخته عرقها مناسب
که بزن دوا آنار باشد تا دو پهر شب تر نمایند و بعد ازان که دو پهر بگذرد و بر آتش ملایم نهند که بهار حصه بماند پس هسته
آهسته دهن ظرف وا کنند پنج دام وقت صبح و پنج دام وقت شام با قدری نبات شیرین کرده بطریق قهوه بخورند بقیه
بجای آب صرف نمایند غذا نان آرد گندم و جو و قلیه و شوربا و پلاو حلاوه و کباب بی مکنه نرود و طریات مناسب و تفاح با دام

ریسته و گوشت مرغ بچه و بره و دراج و دیگر غذاهای لطیف و سبک هر چه طبیب دانا فرماید و از سبزیها پیاز بقدر یکه را که گوشت باصلاح آرد دو یا گیر چهار مثقال چوب چینی بگیرند و از کاردریزه کرده در دیگ انداخته در ده آثار آب بطریق سابق بجوشانند تا نصف بماند آتش موقوف نمایند و دمبن ظرف آهسته آهسته و کمتدین آخر چون آبخ صرف شل روی شستن و طعام بخوردن و استنجا نمودن و جز آن نمایند و قدری ازین گرفته نیمه در جامه کلاه و پاچامه و جز آن رنگین نمایند تا ایام خوردن چوب چینی همین پارچه نگاهدارند و بدن را باحتیاط فرو دارند تا هوا اثر نکند بعد سه روز یک یک شه هر روز دو جا افزوده باشند و انچه از چوب چینی اول زبون سیاه شده باشد و چوب چینی دوم که برای استعمال تیار میشود افزوده باشند و اینکه مرقوم شد اکثریه است والا گاهی از یک مثقال که برای خوردن مقرر است زیاده و کم هم نموده غرض همه امور مفوض برای طبیب است و باید که سر پوش دیگ را ترکون بگذارند و بخمیر محکم بگیرند که بخار بیرون نیاید و از هر جا که بخار برآمدن آغاز کند همان وقت بند نمایند و باید که آتش نرم بجوشانند و بهتر آنست که سنگ بر سر پوش بگذارند زیرا که بساست ست که در وقت بخار سر پوش را دفع میکرده معلوم نمودن اینکه آب بمقدار مطلوب رسیده باشد چند طریق ست اول آنکه قدر آب اینکه بعد طبخ نگاهداشتن آن منظور باشد در دیگ بیندازند سر انگشتین نزدیک گذاشته سوراخ در سر پوش نمایند و چوب باریک از پارچه پیچیده از راه سوراخ بیندازند تا هر جا که تری باشد نشان سازند پس در اثنای طبخ امتحان کرده باشند تا به نشان برسد فرو آرند دیگر آنکه مقدار مطلوبه از آب در دیگ انداخته و سنگ را بگیرند قدر ترازو وزن نمایند بعد ازان در اثنای طبخ وزن کرده باشند هرگاه برین وزن برسد از آتش فرو آورده بکار برند طریق سوم آنکه تجربه و امتحان معلوم نمایند که در یک پهر شب اینقدر آب میسوزد و اینقدر باقی بماند برین قیاس نموده طبخ میداده باشند و باید که سعی کنند که طبخ تمام تا دم صبح شود چنان نشود که وقت خوردن آب سرد گردد و باید که هر روز سر دیگ را بیض آهسته آهسته وا کشد تا بخار نحیف او سر دیگر اعضا برسد و اگر علت در عضوی دیگر بود آن عضو را بخار چوب چینی بگذارند و اگر قوت و تحمل مریض را باشد هر روز تعریق توان کرد و اگر نه هر روز در یک یا دو یا پنج روز یا هر هفته که بغرض مفوض است برای طبیب بهتر آنست که روز بحران تعریق نمایند و طریق تعریق اینست که علیل را بر کرسی بیارند و بالای کرسی چوبی که سوراخ دار باشد بنشانند و لحاف بر سر کشند و این وقت هم راه نفس را بیرون گذاشته بپوشند که بوجب ضعف دماغ کمتر دود تمباکی از جمال لحاف را که امر بپوشیدن تمام راه نفس بند

نموده بودند هلاک ساختند پس راه نفس کشاده باشد و تا عرق دارنده اصلا از جای خود حرکت نکنند و دیگ زیر کرسی درآورده تبدیج بخار بسیار سانند و صبر کنند که تمام بخار برآید و عرق تمام شود پس دیگ برآورده آب صافی او گرفته یک دو پیاله از همین آب بیاشامند تبدیج عرق را از پارچه خشک نمایند و از لحاف برآیند و لباس خود بپوشند باید دانست که قدر آب جوشانیدن بحسب مزاج مختلف ست در مزاج حار که تشنگی غالب باشد کمتر جوشانند و آب زیاده نگاهدارند و در مزاج بارد ثلث یا ربع آب نگاهدارند و نیز در مزاج حار قهاً سرد در چوب چینی مخلوط کرده میدهند و گفته اند که بهتر آنست که در سه چار روز اول تعریق ننشینند تا مسامات مفتوح و رطوبات رقیق شوند مواد استعداد اند فاع بهم رسانند بدانکه سفوف چوب چینی در مزاجهای معده هائی که رطوبت غالب باشد بادویه مناسب بغایت نافع ست لیکن باید که سده و ورم در احشا نباشد چه درین حالت نهایت مضرست و سیر هاشم گفته که گاهی به تنهائی و گاهی به نبات و بعضی اوقات بادویه مناسبه بهر مرض و مزاج ترکیب نموده سفوف نموده با گلاب مجید مشک و عرق گاوزبان داده بغایت مؤثر یافتم قدر خوراک چوب چینی در سفوف چند روز اول زیاده از دو دانگ و نیم مثقال نباشد تبدیج اضافه نموده از یکمثقال تجاوز ننمایند و در بدن متوسط مائل باعتدال از چهار دانگ شروع باید کرد و تبدیج تا یکمثقال و نیم رسانند و اگر مزاج عمومیه قوی باشد از یکمثقال شروع نمایند تا دو مثقال تبدیج رسانند نهایت تا سه مثقال و مدت خوردن این سفوف دوازده یا پانزده روز ست و گاهی نیز کمتر ازین مدت کافی ست و اگر بعد ازین احتیاج باقی باشد بهتر آنست که بدستور اول شروع از اقل نمایند و بهمان ترتیب بیفزایند تا بمقدار اول یا کمتر ازان برسد

خاتمه الطبع

فراوان سپاس بدرگاه حکیم علی الاطلاق که درین آوان سعادت توامان کتاب لاجواب و نسخهٔ انتخاب منبع فوائد ضروری اعنی کفایهٔ منصوری مع رسالهٔ چوب چینی در مطبع نامی منشی نول کشور در ماه نومبر شنه ۱۸۶۱ع مطابق ماه ربیع الاول شنه ۱۲۷۸ هجری با پنجم بمقام لکهنؤ

منطبع گردید

به عون صناع مکین و مکان فضل دل خلاق مین ن

مرسلات احسانی

مطبع نامی منشی نولکشور واقع کانپور صنعہ مین طبع ہوئی

اصلاح

اِس مطبع مین ہر علم وفن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے اور فہرست اُسکی ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مِل سکتی ہے جسکے معاینہ و ملاحظہ سے شائقین اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہین قیمت بھی ارزان ہے اِس کتاب کے ٹیٹل پیج کے تین صفحہ سادہ مین کتب طب اُردو و فارسی درج کرتے ہین تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اُس فن کی اور بھی کتب موجود ہین کا رخانے سے قدر دانون کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہووے ؛

کتب طب اُردو

تشریح الاسباب مسمی بہ منظر العلوم از قاضی شیخ الٰہی بخش صاحب ۔

رسالہ زبدۃ المفردات ورسالہ نظم بارق منظوم از حکیم سید علی حسن صاحب ۔

زبدۃ الحکمت ۔ از حکیم مولوی قمر الدین ۔

مفید الاجسام ۔ مع رسالہ فوائد عجیبہ از سید فضل علی نیٹو ڈاکٹر ۔

شفاء الامراض دستور العمل اطبا حسین کلیات اور معالجات امراض کا از سر تا پا مذکور ہے کوئی دقیقہ فن طب کا فروگذاشت نہین ہوا ہے قابل ملاحظہ اور تحفظ معالجین اور مستطبعین ہے ۔

طب احسانی ۔ مطبوعہ مطبع نظامی ۔

ایضا ۔ چھاپہ دہلی ۔

قرابادین احسانی ۔ از حکیم احسان علی صاحب

تشریح الاجسام ۔ از میر افضل علی ۔

علاج الغربا ۔ مترجمہ حکیم غلام امام صاحب ۔

طب اکبر اُردو ۔ مترجمہ حکیم ہادی حسین خان مراد آبادی ۔

قانون عترت ۔ از شیخ عترت حسین ۔

اکسیر القلوب ترجمہ مفرح القلوب ۔ فارسی از حکیم محمد اکبر رزاقی مترجمہ مولوی حکیم نور کریم ۔

تحفۃ الاطبار ۔ از حکیم شرف حسین خیر آبادی ۔

قرابادین شفائی ۔ اُردو از حکیم ہادی حسین خان مراد آبادی ۔

قرابادین ذکائی ۔ اُردو ترجمہ فارسی از حکیم ذکاء اللہ خان و مترجمہ از حکیم ہادی حسین خان مراد آبادی ۔

مجربات اکبری اردو ۔ از حکیم واجد علی ۔

طب نبوی ۔ مرتبہ حافظ اکرام الدین ۔

رموز الحکمت ۔ مصنفہ حکیم رجب علی ۔

معالجات احسانی ۔ از حکیم احسان علی صاحب اسمین معالجے عمدہ عمدہ درج ہین ۔

علاج الامراض اُردو ۔ از حکیم اسطو زبان جناب ہادی حسین خانصاحب مراد آبادی ۔

رسالہ قارورہ ۔ از حکیم غلام علی صاحب ۔

معالجہ مسیحی ۔ از حکیم سید محمد ولی

کیمیاے عناصری ترجمہ قرابادین قادری از حکیم نور کریم ۔

مجمع البحرین ۔ از حکیم حیدر خان رئیس جالندھر

امرت ساگر اردو ۔ از پنڈت پیارے لال ۔

به عون صنّاع مکرمین و مکان فضل و خلّاق مین ن

مرثیات احسانی

مطبع نامی منشی نول کشور واقع کانپور مین مزیّن بطبع ہوئی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حمد بیحد حکیم برحق کہ صناع بدایع قدرت کاملہ اپنی کو بتراکیب مختلفہ و متواترہ نمودار کیا و نعت بیغایات حضرت خاتم الانبیا جنکی شان مین لولاک لما خلقت الافلاک نازل ہوا صلی اللہ علیہ وسلم و علی آلہ و اصحابہ و ذریاتہ و اتباعہ اجمعین و اعظم ہو کہ جناب سید المرسلین رحمۃ للعالمین نے فرمایا خیر الناس من ینفع الناس یعنی بہتر وہ آدمی ہی جو پہونچتا ہی پہونچانا آدمیونکو پس تعمیل لفظ مضارع کی ایسی چاہیے کہ زمانہ حال مین و آیندہ سے بھی متعلق ہو مگر بفور کوئی فعل افعال سے ایسا نہین ہی کہ جسکی تاثیر نفع کی دوامی پدیدار رہی سوائے فعل تحریر بسطیر و موضوعات تحریر سے کہ علوم عدیدہ مین کوئی علم ایسا نہین ہی جس سے ہر فرد بشر کو علی حالہ نفع پہونچے مگر علم طب کہ ہر قسم کے آدمیون کو ہر حالات مین قلیل یا کثیر نفع اُس سے پہونچتا ہی بدین نظر چند رسالہ علم طب مین کہ طریقہ خاندانی راقم کا ہی سابقًا تالیف کیے گئے کہ بذریعہ چھاپہ شہرت پذیر و کارآمد اہل حاجت کے ہوے و ظاہر امسالک عمل علم طب سے یہ امر زیادہ سہل الامکان ہی کہ نسخہ جات مرکبات قدیمہ و جدیدہ سے واقفیت ہووے کہ تصور ہی فکر مین اُنکے استعمال سے نفع ہوتی رہی چنانچہ اس امر مین بہ پیشتر رسالہ قرابادین احسانی تالیف کیا کہ ۱۲۵۴ ہجری مقدسہ مین بہ طبع نظامی مطبوع ہوا اور قدردانون کو مقبول ہوا مگر طبع ثانی کی تاخیر سے شائقین کو افسردگی ہوئی چنانچہ از انشراح و ترقی امور سہل اجمل کی ہر آن مین ہوا و بموجب کارروائی کاغذ انام کی ہی لہذا بازدیاد مرکبات دیگر جو کارروائی مابعد مین مفید و موثر نکلے یہ قرابادین ثانی موسوم بہ مرکبات احسانی لکھا جاتا ہے

حق سبحانہ تعالیٰ شانہ اس تحریر مختصر سے فوائد دارین کو عطا فرماوے بحرمت النبی وآلہ الامجاد وبرکت الایجاد والتناد **مقدمہ** مرکبات مین جن امورات کا معلوم رہنا ضروریات سے ہے اس مقام پر ہی لکھے جاتے ہین اگرچہ قرابادین مذکور مین لکھے گئے ہین **فصل اول** بیان ضرورت ترکیب ووجوہ تسمیہ اُسکی مین واضح ہو کہ ہرگاہ مسئلہ صحیحہ علم طب کا موجود ہی کہ یدبر الصحیح بالمشاکل ویدبر المرض بالمتضادۃ یعنی ممکن ہی کہ ایسے اجزاے مفرد سے تدبیر کیجاوے کہ صحیح کی مشاکل ومریض کو متضاد ہون اگر ضرورت ترکیب کی اس قسم کی غرض سے ہوتی ہی الاضرور نہین کہ ہر ترکیب مین کل غرضین لاحق ہون بلکہ ایک یا پند غرضون سے اتفاق ہوا ہوتا ہی **ایک** ایسی دوا مفرد جو بمقابلہ مرض یا حال صحت کی کافی ہو یعنی نہ اوسے دوسرے دوا کی بوے یا مزہ کی تیزی کو کم کرنا یا دفع کرنا ضرور ہو **دوسرے** دوا کی بو یا مزہ تغیر کرنیکو **تیسرے** دوا کی قوت کو کم یا زیادہ کرنے کو **چوتھے** دوا کی تاثیر نفوذ کو تیز یا سست کرنا ہو **پانچوین** دوا کی تاثیر عضو خاص مین پہونچانے کو **ساتوین** بحالت موجودگی امراض مختلف کی اعضاے چند مین بمقابلہ ہر مرض کے ادویہ مفردہ کو کیجا کرنا ہوا **آٹھوین** خود مرض واحد اخلاط چند سے مرکب ہو بمقابلہ ہر خلط کے ادویہ مفردہ کیجا کرنا جائز ہی **نوین** دوا سطے زیادہ کرنے ایام بقاے قوت دوا کے **دسوین** بغرض آسانی استعمال کے وتسمیہ مرکبات اسطور پر ہی کہ جب مخترع اول نے ترکیب کی ایجاد کیا تب بلحاظ کسی امر کے یا بلا لحاظ کے ایک نام سے موسوم کر دیا وتسمیہ ترکیب خاصہ کو یا باضافت نام موجد کے ہوی مثل جوارش جالینوس وجوارش بوعلی کے یا باعتبار عمود ترکیب کے ہوی مثل حب صبر حب گرز یا باعتبار فعال کے ہوے مثل حب یرقان وحب قوقایا وغیرہ کے یا جس شخص کیواسطے بنائی گئی اُسی کے نام سے مشہور ہوے مثل امرود سیاہ وشیار ریطوس کے **فصل دوسری** قواعد اخذ وحفظ ادویہ مفردہ ہین وترکیب نسخہ جات مرکبہ کی اجزاے مفردہ سے ہوتی ہی لہذا اولاً لحاظ اُنکی جودت وقوت کا ضرور ہی وطریق عمدہ اوسکا یہ ہی کہ جو دوا جس مقام کی اچھی ہوتی ہو وہین کی مستعمل کیجاوے اور دریافت کرنا اس امر کا اُن کتابون سے چاہیے جن مین ادویہ مفردات کا بیان ہی یا بیان اشخاص ہوشیار وسیاح ہی اور سب سے امین مکان مطوب یا نہایت سرد یا ہوا ہی تند اور گرد وغبار مین رکھنے سے خراب وکم قوت واقص ہوجاتی ہین اب جاننا چاہیے کہ دوا کی تین قسم ہین جادات ونباتات وحیوانات یا انھین تین قسم سے ظہور پذیر ہین **جمادات** وہ چیزین ہین جنکا نہ درخت ہو نہ جاندار ہون اُنکے لینے کے واسطے کوئی وقت مخصوص نہین کیا گیا اور نہ اُنکے دیکھنے سے امتیاز ہوسکتا ہی کہ یہ کس وقت اپنے مقام سے لیگئی ہے الا اگر ایام معتدل

اور ایام بہار مین اپنے مقام سے لیجاوے تو اولی ہی اور خوبی اُنکی یہی ہی کہ ادویہ پنجگانہ اور پنجمدگی ہر جزو کا
آب و تاب اور رنگ اصلی برابر و قائم ہووے اور جو چیز سیال یا رم ہووے اُسمین کوئی چیز دوسری مخلوط
نہووے تو اُسکی قوت کبھی زائل نہین ہوتی الا خراب و ناقص ہوجاتی ہی اور نہایت کہنہ ہونے سے
بھی قوت کم ہوجاتی ہی **نباتات** وہ چیزین ہین کہ جبکا درخت جمتا ہی اور وہ بھی دو قسم ہین
ایک جسکا درخت چند سال رہتا ہی اور بعد شباب کے ہر سال بہار لاتا ہی دوسرا ہر سال کسی فصل مین
پیدا ہوتا ہی اور سال بھر سے زیادہ نہین الا نادر و الفافیہ قلیل خواہ کثیر باقی رہتے ہین اور کل نباتات کا
ہر جزو سڑنے اور گھننے اور تغیر رنگ و مزہ و بو سے خراب ہوجاتا ہی اور قبل انقضاے
مدت معینہ بقاے قوت کی بھی قابل استعمال کے نہین رہتا درختان قسم اول کا برگ اُسوقت
لیا جاتا ہی جب بعد خزان کے پتی نکلتی ہی اور کلی جب قریب کھلنے کے ہووے پھول جبتک درخت سے
جدا نہووے پھل خام اور پختہ دونون لیا جاتا ہی اور اپنے اپنے موقع پر مستعمل ہوتا ہی مثلاً ہوں کا پھل
خام لیا جاتا ہی اور اُسی مین قوت کامل ہوتی ہی اور آملہ کا پھل رسیدہ لیا جاتا ہی خام ناقص ہی تخم پھل پختہ کا
لیا جاتا ہی چوب اور بیخ اور پوست اُنکی اُسوقت لیا جاتا ہی جب درخت قابل بہار لانے کے ہووے
یا بہار لایا ہوا اور درختون سے جو چیز ہر سال پیدا ہوتی ہی یعنی پتی اور کلی اور پھول اور پھل اور تخم اون کی
قوت کامل صرف ایکسال تک رہتی ہی بعد کم قوت ہوجاتے ہین اگر احتیاط سے رہی تو قابل استعمال کے رہتی ہین
ورنہ بالکل خراب ہوجاتی ہین مگر ترکیب سے زیادہ دنون تک قوت رہتی ہی جیسا مربے یا گلقند بنانی خواہ کسی
ترکیب مین داخل ہوجانے سے صمغ یعنی گوند جس قسم کے درختون مین ہوتی ہی بروقت شباب درخت کے اکثر یا ہر سر
خود بخود چمڑا پھٹکر خارج مین جمع ہوتی ہی اور سوے چمڑے مین درخت پر زخم کردینے سے بھی نکلتی ہی شیر
یعنی دودھ رطوبت سفید رنگ ہی کہ بعض درخت پر زخم ہونے سے خواہ شاخ پتلی توڑنیسے سیلان کرتی ہی
اُسکے رکھنے کی چند تدبیر ہین ایک یہ کہ کسی ظرف مین یکجا کرکے خشک کی جاوے دوسرے کوئی کپڑا تر کرکے
خشک کرلیا جاوے بوقت ضرورت اُسکو تر کرکے نچوڑ لیا جاوے تیسرے درخت شیردار کی پوست خشک خواہ
تر کو جوش کرکے اور جنبش خوب دیکے صاف کرکے خشک کرلیا جاوے **فائدہ** جو رطوبت خشک ہونیکے
بعد تر کرنے سے لزج یا سیاہ یا سرخ ہوجاوے اُسکو صمغ اور گوند اور گاد کہتے ہین اور جو سفید خواہ نیم رنگ
اور غیر لزج ہوے اُسکو شیر اور دودھ کہتے ہین اور قوت اُنکی اصلی اُسوقت تک قائم رہتی ہے جب تک

رنگ و بو و مزہ تبدیل نہووے درختان قسم دوم جو ہر سال خود رو یا بونے سے پیدا ہوتے ہین انکے سب اجزا کی
قوت اصلی ایک سال تک رہتی ہی اُسکے بعد قوت کم ہوجاتی ہی مگر جب تک کہ سڑے اور گھنے نہین
اور رنگ و بو و مزہ تبدیل نہووے قابل استعمال کے ہی برگ اُس وقت لینا چاہیے جب قریب پھولنے
پھلنے کے ہوئے کلی اور پھول اور پھل اور تخم باوقات معینہ قسم اول کے لینا چاہیے بیخ اور پوست اُسکا
چوب اور پوست اُسکا اُسوقت لینا چاہیے کہ جب بعد پھولنے اور پھلنے کے درخت قریب خشکی کے
ہوجاوے **فائدہ** جن اجزا کے لینے کے اوقات لکھے گئے اُس سے یہ غرض ہی کہ اُسوقت اُن اجزا کو قوت کامل
ہوتی ہی نہ یہ کہ قبل و بعد وقت کے لینے سے لائق استعمال نہووے **حیوانات** دوائین تین طرح پر
مستعمل ہوتی ہین ایک بالکل مثل بیر بہوٹی اور کچوا کے دوسرے اعشا دفع کرکے مثل ریگ ماہی اور سیلان
کے تیسرے بعض عضو کسی حیوان کا مثل تلخہ ماہی اور جند بیدستر کے جاننا چاہیے کہ حیوان جوان و قوی کے
کل اجزا بہتر ہوتے ہین اور شناخت جوانی ہر حیوان کی علامات جداگانہ ہوتی ہین جنکی مراجعت کی گنجایش
ہونا اس مختصر مین غیر ممکن ہی اور قوت ہر حیوان کی اُسکی حرکت توانائی اور زور آوری اور فربہی
اور لاغری سے دریافت ہوتی ہی اور ہر حیوان کا کل یا جز بوقت جوانی اُسکی قابل لینے کے ہی
اور خشک کرنے اور رکھنے مین احتیاط چاہیے کہ متعفن نہوجاوے اور کیڑے پیدا نہوجاوین اور جب
تک رنگ اور بو اور مزہ متغیر نہوجاوے قابل استعمال کے ہی **فصل تیسری** بیچ بیان قواعد بنانے
دوائے مفرد کے دوائے مفرد سے بغرض لطافت یا بقاے قوت یا جودت تاثیر کے رب بیخ یا
چوب تازہ کو پانی مین پیسکر چھان لین اور پانی کو آگ مین پکاوین جب گاڑھا ہوجاوے دھوپ مین
خشک کرلیوین اور چوب و بیخ خشک ہی تو اُسکو نیم کوفتہ کرکے پانی مین جوش کرکے مل کے صاف کرکے
پکاوین جب گاڑھا ہوجاوے خشک کرلین اور پھولونکا رب اسی طرح سے بنایا جاتا ہی کہ آب فشردہ کو پکاکے
خشک کرلیتے ہین **عصارہ** صرف پتی اور پھول تازہ کا بن سکتا ہی اُسکو کچل کر پانی اُسکا نچوڑ کر دھوپ
مین خشک کرلیوین **ست** صرف لکڑی اور جڑ کا بنتا ہی اگر تر ہی تو اُسکو کچل کر اور اگر خشک ہی تو پانی
مین تر کرکے کچل کر ہاتھون سے خوب زور سے ملکر اور کپڑے مین چھان کر پانی کو کسی برتن مین رکھین
جب تہ نشین ہوجاوے اور پانی ٹھہر جاوے تب بتی لگاکے ٹپکا کر پانی کو دفع کردیوین اور اُسکو
دھوپ مین خشک کرلیوین **کھار** یعنی نمک ہر چیز کی کھار نکالنے کا یہی قاعدہ ہے کہ اُسکو جلاکے خاک

تھوڑے پانی مین دو تین پہر تک نم کر رکھین اُسکے بعد ایک کپڑے سنگین مین رکھکر چار دن گوشی کپڑے کے
علٰحدہ علٰحدہ باندھکے نیچے اُسکے ایک برتن رکھکر اُس خاک پر پانی ڈال دیوین کھار نیچے
ٹپک آوے گا اُس پانی کو پھر خاک مین ڈال دیوین اسیطرح دو تین مرتبہ ٹپکا کر پانی کو ایک کچی ہانڈی پر آگ پر
چڑھا دین جب ایک جوش آنے ٹھنڈھا کرین کچھ خاک تہ نشین ہوجاویگی اُسکو دفع کرکے پانی کو جلا دیوین
کھار مثل نمک کے جم جاویگا دھوان جسکو کاجل کہتے ہین اُسکے بنانے کے تین دستور ہین ایک یہ کہ صرف
دوا کو ہوا سے محفوظ رکھکے جلا دین اُسکے دھوان پر ظرف گلی خام کو رکھین دھوان جسقدر لپٹ جاوے
جدا کر رکھین دوسرے دوا خشک کو سفوف کرکے کپڑے مین بطور بتی کے لپیٹ کر چراغ مین
رکھکر تیل ڈال کر جلا دین اور بدستور دھوان لیوین تیسرے دوا خشک کو پانی مین پیسکر خواہ دوا
ترکا پانی نچوڑ کر اُس پانی مین کپڑا تر کرکے خشک کرین اور بتی بنا کر بقاعدہ دوم دھوان لیوین اور جس
دوا کا بنانا ہو اُسکو ریزہ ریزہ کرکے گل حکمت بنا کر بھاڑ یا بھوبھل مین جلا دین کہ اُسکا دھوان اور شعلہ
خارج ہو خاک اگر گل حکمت مین جلا دین کہ دھوان اور شعلہ اُسکا نہ نکلے اور کویلہ نہ رہے خاک ہوجاوے
تو عمدہ ہی اور اگر خارج مین جلا دین تو جس چیز سے جلا دین اُسکی خاک جدا کرنے مین کوشش کرین
روغن اکثر تخم کا روغن لیا جاتا ہی اُسکی تدبیر روغنون کے ساتھ مذکور ہوگی **فصل چوتھی** بیچ بیان
قواعد اصلاح اور تدبیر اجزاے مفرد کے جس قوت اُسکی زیادہ یا سریع التاثیر یا لطیف ہوجاتی ہے اور
مضرت باقی نہین رہتی خواہ مفرد استعمال ہو خواہ داخل ترکیب کیجاوے الا سب دواؤن ایسی نہین ہین
کہ بلا اصلاح کے استعمال اُنکا جائز ہو **اصلاح و تدبیر جمادات کی** مروارید یعنی موتی کو گاے کے
دودھ مین جوش دیوین پھر پانی سے دھوکر موتی کو کھرل مین رگڑین **صدف و مرجان** بیچ مرجان کو
گل حکمت کرکے اسقدر آنچ دیوین کہ رنگ اُنکا مائل بسفیدی ہوجاوی **عقیق و یاقوت و نیشب** کو
اور مانند اُسکے آگ مین گرم کرکے پانی مین بجھاوین قطع نظر اصلاح کے گھسنا بھی آسان ہوجاتا ہے
گھر یا چاندی اور سونے کی آگ مین خوب گرم کرکے ایکبار سرکہ مین اُسکے بعد ایکبار پانی مین بجھاوین زان بعد
گھسکر پانی ملاکر تہ نشین کرلین **پھٹکری** کو چمچہ آہنی یا مسی مین آگ پر رکھین کہ پھول کر خشک ہوجاوے
ایضاً گل حکمت کرکے تھوڑی آگ مین کھین **زنجبیل** کو سات مرتبہ خوب گرم کرکے سرکہ مین بجھاوین پھر ایک
ہفتہ تک سرکہ مین ڈوبا رکھین پھر اُسکو روغن گاؤ مین صاف کرکے پانی مین گھولدیوین جو کچھ تہ نشین ہوے

اُسے لیکر سات مرتبہ پانی کو تجدید کرین پارہ چالیس مرتبے سنگین کپڑے مین صاف کرلین **بہروزہ** ایک
ہانڈی مین بقدر نصف کے پانی بھر کے اُسکے مُنھ پر کپڑا چھجرا باندھ کے اُس پر بہروزہ رکھ کے سرپوش سے بند کردین
اور ہانڈی کو آگ پر رکھین جب بہروزہ پانی کی گرمی سے پک کر ہانڈی مین گر جاوے کپڑا مع کدورت
دفع کردین اور اسیطرح پانچ چار دفع کرین کہ قابل صفوف کے ہوجاوے **گندھک** ایک کچی مین بقدر نصف کے
دودھ گائے کا رکھکر اُسکے مُنھ پر کپڑا چھجرا باندھکر گرد اُسکے آٹا سان کر حلقہ کردین اور گندھک کو
ریزہ ریزہ کرکے کپڑے مین رکھین اور اُس پر اُلٹا توا اسیطرح رکھین کہ گندھک سے ملا رہے تو یہ آگ کو نالہ
کی رکھین کہ گندھک پگھل کر دودھ مین گرے پھر گندھک کو لیکر رطوبت اُسکی دوسرے کپڑے مین چند بار ڈالین
توتیا کو باریک گھس کے پانی سے ٹکیہ بناکے آگ پر رکھین کہ خشک ہوجاوے ایضاً توتیا کو پانی مین حلایہ کرکے
گھول دین اور تہ نشین کو لیموین اور سات بار تجدید پانی کی کرین **مردار سنگ** کو رگڑ کر پانی مین
ملاوین اور تین روز تک کسی برتن مین کھارہی رہنے دین بار جنبش کردیا کرین پھر پانی کو دفع کرکے
تہ نشین مین پانی جدید ملاکے رکھین جب تہ نشین ہوجاوے پانی پھینکے صاف کرلین ہر تین کو ریزہ ریزہ کرکے ایک
کلھیا مین رکھکر دیالی سے اُسکا مُنھ آٹا لگا کے بند کرین اور سوراخ دیالی مین کرکے خفیف آگ پر رکھین
جب تک دھوان سیاہ نہ نکلے رکھا رہنے دین جب دھوان سفید نکلنے لگے اُتار لیوین سنگ سرمہ کو روغن
مین لپیٹ کر جلاوین جب دھوان نکلنا موقوف ہوجاوے صاف کرلین **ایضاً** چربی گوسفند لپیٹ کر آگ
مین رکھین جب چربی جل جاوے سرخ ہوجاوے نکالکر شیر بسپر مین خواہ شیر گاؤ مین سرد کرلین **ایضاً** گھرل
کرکے پانی مین گھولکر تہ نشین کو خشک کرلین **نمک** ایک کچی مین رکھکر سرپوش بند کرکے آگ پر رکھین
جب تک اُسکا چٹکنا موقوف نہووے سبجی کو ریزہ ریزہ کرکے ایک مٹی کی سفال مین آگ پر رکھین بحدیکہ
ایک شب اُسکی تبدیل ہوجاوے **سنگ بصری** کو آگ مین سرخ کرکے چند بار گلاب یا آب جغرات یا برگ انار
یا عرق لیمو مین سرد کرین چونہ و مٹی کو پانی مین گھول کر چھان کے رکھ لیوین و تہ نشین کو پانی سے جدا کرکے
خشک کرلین **اصلاح و تدبیر نباتات کی افیون** کو ریزہ ریزہ کرکے پانی خواہ عرق گلاب مین چار پہر
تر کرکے آگ پر رکھین خوب ملین کہ حل ہوجاوے پھر چھانکر ثقل دفع کرکے پانی پکالین کہ قابل گولی باندھنے
کے ہوجاوے اگر شراب انگوری بقدر نصف کے ملاکے پکاوین زیادہ خوش کیف و خالی مضرت بھی ہوجاوے
و افیون بہتر وہ ہے کہ پانی مین جامد گھلے اور آگ مین مشتعل ہو و آفتاب مین پگھل جاوے و بوسے تند ہووے

ارراقی یعنی کچلہ تین روز تک پانی مین تر رکھین ہر روز پانی تبدیل کیا کرین ان بعد شیر گاؤ مین جوش دیکر پوست دفع کرکے باریک ناخنہ چاقو سے تراش کر کے خشک کرین ایلوہ کو سیب یا بہی یا شلجم یا کدو مین رکھکر کپڑا لپیٹ کر آٹا لگا کے آگ مین ڈالدین ایک لحظہ کے بعد کہ گرمی ایلوہ تک پہنچ گئی ہو نکالکر خشک کرلیوین **بادر** یعنی بھلا نوان دو تین بار کر چھے گرم مین دوپارہ کرکے دباوین جو شہد سا نکلے اُسکو چھری سے جدا کرلین واگر سع جرم استعمال کرین تو کنجد خواہ مغز اخروٹ کے ساتھ کوٹین ملاوین **بھنگ** یعنی بھانگ جسکو قنب کہتے ہین اگر وہ غبار سے صاف کرکے آب برگ دوب یا آب نانخواہ مین ملکر خشک کرلیوین **بابونہ** یعنی بھدرغن گاؤ دل کے کورے کھیکرے مین آگ پر بریان کرین کہ چلنے نپاوے تر بہ پوست اوپر کا و مغز اندر کا دفع کرین سوائے سفید کے دوسرے رنگ کا ناقص و مضر ہی **بشخاص** یعنی پاکسو پوٹلی مین باندھکر بادیان خواہ سونف بادیان خواہ سونگ بادیان خواہ سونگ بادیان خواہ سونگ

پوست بیضہ دو روز نمک و پانی مین تر کرکے پوست اندرونی وللایش سے صاف کرکے گل حکمت مین
جلاوین سرطان اطراف واحشا دفع کرکے نمک اور پانی سے دھوکر گل حکمت کرکے تنور خواہ بھاڑ مین اسقدر
عرصہ تک رکھین کہ خشک و مائل بسفیدی قابل سفوف کے ہوجاوے جلکر کوئلا نہو جاوے واضح ہو
کہ سرطان مادہ بہتر ہی نرسے اور علامت اُسکی یہ ہی کہ پیٹھ پر سوزن چبھاوے اگر رطوبت سفید
نکلے تو مادہ ہی سانپ بھی اسی تدبیر سے مدبر کیا جاتا ہی مگر استعمال اُسکا کھانے مین ممنوع ہی ضماداً و طلاً
تنہا یا دوسری چیزون کے ساتھ غلل خنازیر و دیگر اورام صلب و نافع دیگر امراض جلدیہ کا ہے
شاخ گوزن و شاخ بز و دیگر شاخونکو ٹکڑا ٹکڑا کرکے گل حکمت مین جلانا چاہیے کہ اس سے نقصانات
اُنکے دفع ہوجاتے ہین مگر استعمال خارجی مین جلانا درکار نہین ہی عقرب نر بہتر ہی مادہ سے اور شناخت
نر کی یہ ہی کہ دُبلا پتلا ہوتا ہی گل حکمت کرکے اسقدر آنچ مین رکھے کہ کوئلا نہو جاے اور جب خاک کرنا منظور
ہووے تو اُسقدر آنچ دیوین کہ خاکستر ہوجاوے اس تدبیر سے سمیت اُسکی دفع ہوجاتی ہے
پچھوہ کو بہ تدبیر سرطان کے مدبر کرنا چاہیے موم آگ پر پگھلا کر سرد پانی مین جس مین نمک
گھولا ہووے پکاوین اور ایک لکڑی سے پانی و موم کو جنبش دیتے جائین کہ کدورت تہ نشین
ہوجائیگی موم صاف اوپر آجائیگا اور اگر چند بار ایسا ہی کرین تو زیادہ صاف ہوجاوے فصل پانچوین
تدبیر احراق یعنی کشتہ کرنے بعض افراد مین و کشتہ ہونا عبارت اس سے ہی کہ صلایہ ہوسکے نہ یہ کہ خاکستر
ہوجاوے فولاد و آہن ہر قسم کو برادہ کرکے ترس مہی مین ملا کر ایک برتن چینی مین سرپوش ہی مستحکم
بند کرکے دو ہفتہ تک لیدیا گوبر کے گھتہ مین مدفون کر رکھین بعد اُسکے نکال کر تر پھلا کا پانی ڈال ڈال کے
تین روز تک صلایہ کرکے ٹکیہ ٹکیہ بنا کر مٹی کے برتن مین گل حکمت کرکے ایک گڈھے مین بنوا کنڈہ خواہ
اُپلی کے چھپٹیون کی آنچ مین جلاوین جب آگ سرد ہوجاوے بدستور دو آنچ اور اُسی طرح کی دیوین
تین بعد نکال کر صلایہ کر رکھین سونا برادہ باریک کرکے ہم چند اُسکا نمک لاہوری سفوف کرکے
قرصین بناوین نوسادر دسہاگا پانی مین سان کر ایک کلھیا گلی کے اندر لیس کر اُس کلھیا مین ٹکیہ
مذکور رکھ کر ایک سرپوش سے بند کرکے گل حکمت کرکے بدستور تین آنچ دیوین و بعد اُسکے اگر قابل
صلایہ کے نہوے تو اور آنچ دیوین چاندی بھی اسیطرح جلائی جاتی ہے یہ دونون کشتہ
اگلا مقوی ارواح و جملہ قوی و جسم کے و مفرح طبع و دافع رطوبات فضلیہ مین ہیسہ ایک گرا ہی آہنی مین

آگ پر رکھکر آنچ دیوین وتھوڑی تھوڑی گندھک اُسمین ڈالتے جاوین کہ گندھک مستعمل ہوتی رہے
واُسے چمچہ سے حرکت دیتے رہین کہ اُسی شعلہ سے سفید سفوف ہوجاتا ہی تا نبارادہ کرکے سرکہ انگوری
مین ملاکر ایک برتن چینی مین خاہ شیشہ مین رکھکر تین ہفتہ تک کھتہ گوبر یا لید مین مدفون کرکھین ان بعد
ہم چند مغز گھیکوار اور دو چند ان گندھک کے ساتھ صلایہ کرکے ٹکیہ ٹکیہ بناکر خشک کرکے گل حکمت کرکے
بدستور آنچ دیوین رانگا ایک برتن مین کڑوا تیل بقدر ڈوبنے رانگے کے سوراخ دار سفالی اُسپر رکھکر
رانگے کو پگھلاکے اُسمین ڈالین تین مرتبہ اسیطرح آب ترپھلا ومہی مین تین بار بجھاکے پتلے پتلے ورق
پیٹکر اُسکو کترکے پیپل کی چھال ودودھا گھائل پیسکر ایک کلھیا مین رکھکر اُسپر ٹکڑا رانگے کے رکھکر پھر اُسکو
رکھے اسیطرح توبرتور رکھکر سرپوش سے مستحکم کرکے بنوا کنڈہ کی آنچ گڈھے مین رکھکر جلا دیوین کہ سفید خاک سا
ہوجاتا ہی ایک خوب کوٹکر ایک برتن مین سرکہ نہایت تیز وتند رکھکر اُسمین ڈال دیوین چالیس روز تک
ایسا ہی رکھین اگر سرکہ خشک ہوجاوے تو دوسرا ملاوین بعد اُسکے اُسی برتن کو گل حکمت کرکے بدستور
مذکورۂ بالا جلاوین کہ قابل صلایہ کے ہوجاوے **فصل چھبیس** بعض اصطلاحات طبیہ مین بوداده دوا
کو چمچہ آہنی یا سیسی مین کرکے آگ پر رکھین وجنبش دیتے رہین جب اُسمین بھاپ بریان ہونے کی پیدا ہو علیحدہ
کرلیوین تسقیہ دوا خشک سلم ہو خواہ سفوف کسی دوا کی پانی خواہ دودھ یا سرکہ مین تر کرکے خشک کرنا مدبر بوداده
وتسقیہ کو کہتے ہین **آب مروق** برگ تازہ کو کچل کر پانی نچوڑ کر ظرف مناسب مین آگ پر رکھتے ہین جب
پھٹ جاتا ہی پانی صاف کرلیتے ہین **شہد کف گرفتہ** شہد کو آگ پر رکھے جب کف نمودار ہووے چھان
لیوین **گل حکمت** جس برتن مین دوا رکھکر جلانا ہو اُسکے منھ پر سرپوش آٹے سے وصل کرکے ایک
کپڑا پانی مین تر کرکے اوپر سے لپیٹا جاوے اُسپر مٹی مین بھوسی وہان کی ملاکر لیس کرکے خشک
کیا جاوے **شیر** پسر اُس عورت کا دودھ جو بیٹا جنی ہو **شیر دختر** اُس عورت کا دودھ جو لڑکی
جنی ہو **ہلیلہ جات** ہرسہ ہلیلہ ہلیلہ زرد ہلیلہ کابلی وہلیلہ سیاہ ترپھلا ہلیلہ بلیلہ پوست ہلیلہ وبلیلہ آملہ
سرف تخم برادہ سوتبر سنقی یعنی دودرکردہ **بہمنین** بہمن سرخ وبہمن سفید **تودریین** تودری سرخ
سرخ وتودری سفید **صوصلیین** صوصلی سیاہ وصوصلی سفید **قاقلتین** الائچی سرخ والائچی سفید **فلفلین**
فلفل گرد وفلفل دراز **مندلین** مندل سفید ومندل سرخ **فصل سالتوین** بیان اختراعات ابدے امرکبات
مین سفوف یعنی چورن پھنکی سب کے لیوین ہے مقدم ہی کتاب الصناعات مین حکیم دیفوریدوس کا قول ہی

کہ مخترع اُسکا بقراط شاگرد اسقلینوس کا ہی نہ وہ بقراط متاخر جو ہم عصر سکندر ذوالقرنین کا مشہور ہی
اُسکے بعد اسماے جداگانہ مقرر ہوتے گئے باعتبار استعمال جیسا حمول و ذرور و نفوخ یا اعتبار افعال جیسا عطوس
اور پوتھی سرپ سنسکرت مؤلفہ پرسرام بید مین منقول ہی کہ ہنسراج نامی بید ملک اُترا کھنڈ مین پیدا ہوا تھا
اُسنے ہندوستان مین اختراع چورن یعنی سفوف کا کیا تھا اُسکے بعد جگناتھ نامی بید ملک کشمیر مین پیدا ہوا
اُسنے فلزات یعنی دھات کو کشتہ کرکے سفوف بنایا حب یعنی گولی کتاب الصناعات مین لکھا ہے
کہ مخترع حب کے اسما مین بہت اختلاف ہی بعض نے سنون جد مادری افلاطون کو لکھا ہی اور بعض نے
لقمان کو اور بعض نے جاماست اُسکے شاگرد کو لکھا ہی اولاً اجزاے تر و تازہ سے ضرور مدور بنتی ہے
زان بعد اور ترکیبون سے اور صورتون پر مثل بنادق و شیاف و مثلث کی بزبان مختلف اختراع ہوا
اور کتب ہندیہ مین مرقوم ہی کہ دہانتر بید نامی جس سے ابتداء علم کی ہی اولاً پارہ کی گولی بنائی
اُسکا نام گنکار کھا و فوائد عظیم دیکھے اُسکے بعد اور چیزونکی گولیان بنائین معجون کتاب الرجال
مین لکھا ہی کہ ابقراطس نے جسکو بقراط کہتے ہین معجون کا اختراع کیا ہی مگر بعضون نے لکھا ہی کہ
دیوجانس نے یہ ترکیب کی تھی اولاً سفوف کو شہد مین ملاکر بنایا تھا زان بعد اور ترکیبین ہوئین اور باعتبار
قوام و تاثیرات کے اسماے جداگانہ مثل حمرہ و مفرح و لعوق کے ہوتا گیا اور پوتھی سرپ سنسکرت مین ہی کہ ہندوستان
مین معجون جسکو اولیہ کہتے ہین دہانتر مذکور سے شروع ہوا اُسنے قوام سخت قابل گولی کے بنایا تھا شربت
اکثرون کا اتفاقاً اسپر ہی کہ فیثاغورس نے شربت کا اختراع کیا مگر شیخ الرئیس بوعلی نے لکھا ہے کہ
فیثاغورس نے سکنجبین کا اختراع کیا تھا شربت کو بطلیموس نے بنایا تھا اولاً ہر دوا کا پانی نچوڑکر شیرینی
کے ساتھ قوام کیا گیا تھا زان بعد خشک دوا کے جوشاندہ سے بھی بنانے لگے اور پوتھی پنکشٹاسن مین
لکھا ہی کہ دھرن پال نامی بید ملک ہندوستان مین پیدا ہوا تھا اُسنے سات قسم پر کاڑھا یعنی دوا کے
جوشاندہ کا اختراع کیا اُسی نے شربت بھی بنایا مگر شربت کو قسم کاڑھا مین داخل رکھا کوئی نام مخصوص نہ کیا
مرہم پہلے اختراع اُسکا حکیم بقراط یونانی نے کیا اور اپنی تصانیف مین لکھا ہی کہ قوت مرہم کی مدتون تک
باقی رہتی ہی جسمین روغن زیت داخل ہوا اُسکی قوت کبھی ساقط نہین ہوتی اور جسمین گوند بکثرت ہوا اُسکی قوت
بیس برس تک رہتی ہی اور جسمین چربی ملی ہوا اُسکی قوت ایک سال تک رہتی ہی روشنائی یعنے سرمہ
مقوی بصر سب سے پہلے حکیم فیثاغورس نے واسطے سلطان ارسطندون والی صبقلیہ کے بنایا تھا

وبوجہ قوت فعل کے دوا اسی نام سے موسوم کیا **بردوادلا** حکیم سقیانوس نے سلطان وقت کے لیے واسطے دفع سوزش چشم کے اجزاے باردست طیار کیا تھا ران بعد اور اجزاے مناسب بھی مخلوط ہونے لگے **فصل آٹھوین** قواعد استعمال بعض ادویہ داخلی مین **قاعدہ** جوارش خمیرہ وگلقند ومعجون ومفرح ویاقوتی پر بلا ضرورت کوئی عرق یا پانی نہ پینا چاہیے الا بطور بدرقہ کے **قاعدہ** شربت کو کسی عرق مناسب یا پانی مین گھولکر سواسطے پینا چاہیے کہ بسبب رقت کے جلد مستحیل و نافذ ہوجاوے **قاعدہ** جوب یا سفوف یا کوئی چیز جو واسطے دفع کھانسی یا ضیق النفس یا نفث الدم وغیرہ عوارض آلات تنفس کے مستعمل کیجاوے منھ مین رکھکر بتدریج چوسے اور نگلے جاوے کہ تاخیر مروز سے قصبہ ریہ مین اثر بخوبی پہونچتا ہے اور اُسکے بعد مطلقاً پانی پینا نچاہیے کہ موجب ضعف تاثیر کا ہوتا ہی **قاعدہ** لعوق پر پانی پینا موجب نقصان تاثیر کا ہی **قاعدہ** ایارجات ودیگر جوب مسہلہ کو نیم گرم پانے کے ساتھ نگلنا چاہیے کہ موجب قوت تاثیر کا ہوتا ہی **قاعدہ** جوگوی یا سفوف واسطے ہضم طعام وتقویت معدہ کے کھائی جاوے اُسپر پانی پینا موجب نقصان قوت دوا کا ہی **قاعدہ** جوجوب وسفوف واسطے دفع حمیات یا تقویت یا تفریح کے کھائی جاوے اُسپر کوئی عرق پانی سرد بطور بدرقہ کے پینا چاہیے کہ موجب تعجیل تاثیر کا ہوتا ہے **فصل نوین** اصولات خاص متعلقہ اس کتاب مین **قاعدہ** اوزان غیر متعارفہ مثل وقیہ واستار وبندقہ وترسہ وغیرہ کہتے ہین پریشانی خاطر اہل حاجت کی تفتیش وتحقیق مقدار اوزان مین ہوتی ہی مخصوص اسحالت مین کہ باقوال اطبار متقدمین اختلاف اوزان ہر بلاد مین واقع ہی لہذا بتحقیق وتطبیق وغور تمام کے اس کتاب مین اوزان بالتفصیل سے لکھے گئے ماشہ آٹھ سرخ یعنی رتی کا وتولہ بارہ ماشے کا اور رطل چالیس تولے کا اور سیر اسی تولہ کا اور من چالیس سیر کا **قاعدہ** اس کتاب مین اکثر نسخہ جات مولفہ اطبار متقدمین بھی منقول ہین اگر مقابلہ دوسری کتاب کے تجاوز وتفاوت پایا جاوے تو سبب اُسکے یہ ہین **اول** قرابادینات مرکبات کے نسخہ جات متعددہ یکجا کرکے اُنکی ترکیبون کو دیکھا تو بسبب مرور دہور وکثرت نقول کے بہت تجاوز وتفاوت پایا اُنمین سے وہ ترکیب لکھی گئی جو چند نقلون مین تھی اور قرین صحت کے معلوم ہوئی دوسرے جہان اقوال مختلف لکھے دیکھے تو اُنمین سے ایک قول کو از روے تعقل وقیاس خواہ تجربہ کے اختیار کیا گیا تیسرے اوزان سابقہ بتفتیش واحتیاط تمام باوزان مستذکرہ بالا تبدیل کیے گئے ہین چوتھی جدوانایاب یا کمیاب یا اوزان غیر متعارف معلوم ہوئے یا کہ میسر آتی ہی مگر صحت اُسکی مشتبہ رہتی ہی اُسکا بدل لکھا گیا ہے

خواہ چیز دوسری کا وزن ایسا قائم کیا گیا کہ اُسکی ضرورت باقی نہین رہی فائدہ جو دوا چند مرضون کے
واسطے مفید لکھا ہی اُسکا یہ مطلب نہین ہی کہ جب سب امراض متذکرہ یکجا ہون تب استعمال کیا جاوے بلکہ
اُسمین سے جو امراض یا مرض موجود ہون اُنکی دفع کے لیے استعمال کرنا چاہیے فائدہ تعداد خوراک ایک دفعہ
کی اکثر نسخون مین اس غرض سے نہین لکھی ہی کہ اگر باعتماد تحریر کے کوئی شخص وہی مقدار اطفال و ناقہین کو
کھلا دے تو نقصان پاوے اب خواہ مخواہ اُسکی مقدار برعایت حالات مریض کے طبیب خبیر تجویز کریگا
اور جو تعداد خوراک کی لکھی ہی وہ موافق شخص متوسط جسم و قوت کے ہی نہ واسطے صغر سن یا ضعیف الجثہ
یا اقویہ کے فائدہ تدبیر بنانے ہر قسم کے مرکبات کی و نیز تدبیر استعمال بعض کی اُنہی کے ساتھ اولاً لکھی گئی ہین
اور جو مرکبات چند فصلون مین لکھے گئے ہین اُنکی تدبیر بنانیکی اُس نام کی فصل مقدم مین لکھی گئی ہین تاکہ شائق کو
تلاش آسان ہو فائدہ بغرض تسہیل استیعاب کے نسخہ جات تبفریق ابواب و فصول ترتیب دیئے گئے ہین
حروف مابعد کے لکھے گئے ہین فائدہ حرف ص علامت لفظ صفت کی ہی باب اول حرف الالف
فصل اول مرکبات الفیہ مین جنکی ایک ہی نسخہ منقول ہی ترتیب حروف مابعد الکمائہ ایجاد حکماء قدیم
ہی مقوی معدہ و اشتہا دافع قے و قاطع بلغم ہی و تھوڑی لاکھ ملا کے ملنا لاغر کرنے بدن مین مجرب ہے
ص گیہون روٹی موٹی گیہون کی بوزن آدھ سیر ایک ہانڈی مین بند کر رکھین جب سبز ہو جاوے خوب
کچلکر پانچ سیر پانی اور آدھ پاؤ نمک سانبھر ملا کے چار ہفتہ دھوپ مین رکھکر چھان لین پھر پودینہ چھ تولہ
زنجبیل تین تولہ فلفل گرد یا پنج تولہ تخم بالنگ دو تولہ ایک ہفتہ دھوپ مین رکھکر کپڑے سے چھان کر شیشون مین
رکھ لین اما ماسیا یہ لفظ یونانی ہی بمعنی جگر گرگ چونکہ بھیڑیے کا کلیجہ جزو کامل اس کیب کا ہی لہذا اس نام سے موسوم ہوا
اورام داوجاع جگر و طحال و معدہ و اسہال مزمن و تپ روزانہ و دوردگردہ و مثانہ و ضیق النفس سطوبی و بواسیر کو نافع
و ریاح داوجاع بدن کو سود مند ہی ص زعفران جندبیدستر ایوا بزر البنج قسط شیرین شاخ بز کو ہی
سوختہ جگر گرگ خشک کردہ سنبل الطیب سلیخہ عود بلسان پوست خشخاش جملہ بوزن مساوی کوٹ چھان کر
سہ چندان شہد کف گرفتہ مین ملا رکھین و بعد چالیس روز کے خوراک ڈیڑھ ماشہ سے تین ماشہ تک اشیر الملوک
اشیر لفظ یونانی ہی بمعنی چھوڑ کنے اور چھٹکانے کے قلاع و ثبور و بدبوی دہن و ورم حلق و سقوط اللہاۃ یعنی کوا گرنیکو
مفید ہی ص کافور دانہ الائچی سفید طباشیر سفید مازو سبز سماق زیرہ گل سرخ عدس مقشر تخم خرفہ ہر ایک
چھ چھ ماشہ زعفران دو ماشہ نبات سفید نو ماشہ سبکو باریک سفوف کرکے استعمال کرین ر مطلو موجد اسکا

اسطوہی لہذا اس نام سے موسوم ہوا در درحم در دشکم و قولنج و تپ ربع کو دفع کرتا ہی حب سلیخہ عقرقرحا
پودینہ کمون ایک ایک تولہ فلفل گرد گوکھرو زرد چھ چھ ماشہ زعفران تین ماشہ شہد ایک دنیم چندان مع معجون
بناوین اسود سلیم مخترعہ حکیم کا ہی لہذا اس نام سے موسوم ہوا نافع فالج و لقوہ و خدر و صداع مزمن
و دیگر امراض بارده و عادت افیون کھانیکو چھڑاتا ہی حب سنبل الطیب مصطگی زرنبا و افیون فلفل سفید
گندش عقرقرحا کندر شیطرح ہندی صبر ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ مرچ سیاہ زراوند مدحرج زراوند طویل مقل ازرق خربق
جندبیدستر بیخ حنظل گوگھرو ایک تولہ تخم جرجیر تخم پنبہ کشت تخم سداب شونیز دو تولہ شہد چندان بدستور معجون
بناوین دو مہینے تک غلے مین مدفون رکھین اغبر لولوی کہ ترکیب قدیم ہی بسبب زیادہ گھسنے کے مثل عبار کے
کیا جاتا ہی لہذا اس نام سے موسوم ہوا و از اقسام سرمہ سے ہی واسطے خارش آنکھ و ڈھلکا و باصلی و
گھنے و ضعف بصر کے مفید ہی حب طوطیاے بارودی مفسول پھٹکری مدبر نونا شہ مروارید نا سفتہ تین ماشہ
نبات سفید پانچ ماشہ سرمہ بناوین افراطیقون مخترع اسکا حکیم یونانی تھا جسکا یہی نام تھا اُسکے نام سے
مشہور ہوگئی دافع ضعف بصر و سیلان اشک و رمد و آشوب چشم گرم کی ہی حب پھٹکری دس ماشہ
شیر خرمین ایک شبانہ روز تر کرکے شیاف مامیثا پانچ ماشہ ایلوہ دو ماشہ افیون زعفران امیران چوبچینی ایک
ایک ماشہ مثل سرمہ کے کھرل کرکے آنکھ مین لگایا کرین و واسطے دفع آشوب چشم کے آب برگ تازہ نیم
خواہ مکوے مین مخلوط کرکے پلکون پر لگایا کرین اکسیر مین ترکیب قدیم ہی بسبب زیادہ نفع کرنے کے
اس نام سے موسوم ہوا قرحہ چشم و سورسرخ کو دفع کرتا ہی حب کشتہ ارزیز گھربا چاندی کی گوند بھول ہر ایک
چھ چھ ماشہ نشاستہ گندم افیون دو دو ماشہ پھول کے برتن مین یہان تک گھسین کہ مثل سرمہ کے ہوجاوے
امر وسیا بقراط نے واسطے ایک بادشاہ امروس نام کے بنایا تھا لہذا اس نام سے موسوم کیا مقوی
معدہ و جگر و طحال و گردہ و مثانہ مدر بول و نافع ابتدا استسقا کی ہی حب تسط شیرین فلفل سفید دارفلفل
کمون افیون ہر ایک یکنیم تولہ پودینہ عود بلسان سلیخہ تخم کرفس وج یوست بیرون پستہ ایک ایک تولہ زعفران چھ ماشہ
شہد دو چندان بدستور معجون کے بناوین فصل نسخہ جات آبزن مین دستور آبزن کا یہ ہی کہ ادویہ کو
پانی مین خوب جوش کرین جب دو ثلث پانی رہجاوے صاف کرکے اُس پانی مین اور پانی نیم گرم ملا کر ایسے
ظرف وسیع خواہ حوض فرد مین ڈالین جسمین مریض بیٹھ سکے امراض اسافل و معدہ و گردہ و مثانہ و رحم و امعا
مین تا ناف و امراض سینہ و پہلو مین تا بشانہ و امراض تمام جسم مین تا بگردن مریض کا ڈوبا رہنا چاہیے اگر

پانی گرم آبزن کا بوتل مین بھر کر مقام مرض کو سیکین تب فائدہ ہوتا ہی آبزن کہ زحیر یعنی پیچش شکم دورم امعا و رم شکم کو مفید ہی ص تخم شبت تخم کتان تخم خلبہ تخم خطمی گل بنفشہ برگ مکوے تازہ ریشہ خطمی جملہ مساوی آبزن کہ قولنج ریحی و درد گردہ و مثانہ کو دفع کرتا ہی ص انیسون زیرۂ سیاہ تخم سبت صعتر مزبخوش گل بابونہ مساوی الوزن آبزن کہ استعمال دفعات سے سنگ گردہ سنگ مثانہ کو دفع کرتا ہی ص برنجاسف پودینہ مرگین کبوتر مغز خشکارنہ پانچ پانچ تولہ گل بابونہ گل سرخ تخم خطمی الکلیل الملک تخم خربزہ پرسیاوشان حب القلقات تین تین تولہ پنج ادویان چار تولہ آبزن کہ بوا سیر الدم اور کثرت اور ارخون حیض کو دفع کرتا ہی ص غ غنچہ گلنار برگ مجھاؤ برگ انار شیرین گل سرخ بوزن مساوی آبزن کہ حیض کو جاری و بچہ مردہ کو رحم سے خارج کرتا ہی ص سلیخہ مزبخوش اذخر پودینہ قسط تلخ الکلیل الملک ناخواہ شونیز سداب کرفس برنجاسف بوزن مساوی آبزن کہ حبس بول کو دفع کرتا ہی اگر آبزن نہو سکے تو ٹونٹی دار برتن مین پانی اُسکا لیکر پیٹہ و پر تڑیڑا دیا جاوے ص گل پلاس یعنی ٹیسو چار تولہ قلت یعنی کرتھی دو تولہ تخم خربزہ ایک تولہ دو سیر پانی مین جوش کرین جب چار حصہ جل جاوے پانی کو چھانکر کام مین لاوین آبزن کہ اگر خصیہ اوپر چڑھ گیا ہو جسکی تکلیف ظاہر ہی فرو لاوے ص بابونہ کے پھول مزبخوش و شاخ برگ تلسی پودینہ پرسیاوشان و کلوسے و الکلیل الملک بقدر مساوی سے بدستور استعمال کرین اور دہی پانی مین ڈال کر ملین آبزن کہ اگر خون حیض عورت حاملہ کا بند نہوتا ہوئے بند کرے و حمل کو محفوظ رکھے ص عدس و پوست انار شیرین گلنار مازو بلوط بوزن مساوی سے بدستور کرین فائدہ ایسی حالت مین دونون پستان کی حجامت یا پچھنے کے کرنے سے مواد اُسطرف کو جذب ہوجاتا ہی آبزن کہ اور ارحیض کرتا ہی ص سلیخہ مزبخوش اذخر پودینہ قسط شیرین الکلیل الملک شونیز سداب کرفس تلسی مساوی الوزن سے بدستور استعمال کرین آبزن کہ بچہ مردہ کو شکم سے خارج کرتا ہی ص پودینہ دو جزو ترکی قسط تلخ سلیخہ ناخواہ مزبخوش بابونہ جملہ ایک ایک جزو بدستور استعمال کرین **فصل ۳۲ اطریفلیات مین الطریفل معرب ترہی پھل کا ہی** اطلاح ہندیان مین ہلیلہ بلیلہ آملہ کو ترپھلا کہتے ہین چونکہ عموداس ترکیب کی وہی تینون چیز ہین لہذا اس نام سے موسوم ہوا اطریفلیات بنانیکا یہ دستور ہی کہ ہلیلجات کے سفوف کو کسی روغن مناسب کے ساتھ اسطرح چرب کرین کہ روغن کو کف دست مین لگاکر سفوف کو ملین جب سب سفوف چرب ہوجاوے تب قوام مین مخلوط کرین تنہا یا دوسرے اجزا کے ساتھ کہ اس سے اُسکی قوت دیر تک قائم رہتی ہی اور قوام بھی نرم رہتا ہے

اطریفل کہ مقوی معدہ و دماغ و دافع نزلہ و زکام مزمن و مصفی معدے کا اخلاط غلیظ سے ہے
ص ہلیلہ زرد ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ دو دو تولہ بلیلہ آملہ چھ چھ تولہ کوٹ چھانکر روغن بادام مین چرب کرکے
شش چندان شہد کف گرفتہ مین ملا دین **اطریفل کشنیزی** سر اور آنکھ اور مکان کے امراض کو جو بانجرے معدہ
و نزلے دماغ سے ہوا اور ضعف بصر رطوبی اور ہر قسم کی بواسیر کو و درد سر دوامی و کثرت زکام و نزلہ کو مفید ہے
ص ہلیلہ زرد ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ ایک ایک تولہ بلیلہ آملہ کشنیز خشک تین تین تولہ سفوف کرکے روغن گاؤ
یا روغن بادام مین چرب کرکے نیم رطل شکر و شہد مساوی قوام مین ملا دین **اطریفل اسطخودوس** کہ امراض
دماغی کو اور علل جلدی کو مفید و ملین طبع ہے ص ہلیلہ کابلی ہلیلہ آملہ تین تین تولہ اسطخودوس گل سرخ دو دو تولہ
افتیمون انیسون بادیان بجبویہ شیطرج ہندی ایک ایک تولہ شہد سہ چندان **اطریفل فینسلی** پیٹ کے
کیڑے تینون قسم کو قتل و دفع کرتا ہے ص ہلیلہ زرد بلیلہ آملہ فینسل دو دو تولہ مڑکابلی قسط شیرین ایک ایک تولہ
شم خطل خرول سعدی کوفی زرد چوبہ چھ چھ ماشہ شہد سہ چندان **اطریفل کبیر** واسطے تقویت دماغ و معدہ
و دفع بواسیر کے مجرب اور مفید ہے ص ہلیلہ سیاہ بلیلہ کابلی آملہ فلفل دراز بہمنین ایک ایک تولہ زنجبیل
بسباسہ بوزیدان شیطرج ہندی شقاقل مصری تودری مین اسان اصافیر کنجد سیاہ مقشر چھ چھ ماشہ سب کو
سفوف کرکے روغن بادام یا روغن گاؤ مین چرب کرکے ترنجبین خراسانی برابر سب کے و شہد خالص دو چند اسکے
باہم قوام کرکے سفوف مذکور کو لا دین خوراک چھ ماشہ سے نو ماشہ تک ہے **اطریفل سیافی** تالیف صاحب
تحفہ کی ہے اونھون نے اپنے باپ کے نام کے ساتھ منسوب کیا ہے اقسام مالیخولیا خصوص مراقی کو اور
قولنج و درد سر و صعوبت انجرہ کو مفید ہے و مداومت اسکی قطع نزلہ کو مجرب قوت اسکی دو سال تک رہتی ہے
ص ہلیلہ زرد ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ گل بنفشہ ایلوا ہر ایک دس دس ماشہ تربد سفید مجوف و مقشر کشنیز خشک
بلیلہ آملہ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ گل سرخ طباشیر سفید گل نیلوفر چھ چھ ماشہ صندل سفید کتیرا تین تین ماشہ
سفوف کرکے روغن بادام مین چرب کرین عناب و سپستان ایک ایک سو عدد گل بنفشہ ایک تولہ
پانی مین جوش کرکے ملکر چھان لیوین اُس آب مطبوخ مین دو چندان شہد ملا کر قوام بنا دین و سفوف مذکور
مخلوط کر رکھین بعد تین ہفتہ کے خوراک چھ ماشہ سے نو ماشہ تک **اطریفل ہامان** منقول قرابادین نجیب الدین
سمرقندی سے امراض بلغمی کو زائل کرتا ہے و بہق و برص کو مفید ہے ص ہلیلہ کابلی ڈیڑھ تولہ آملہ افتیمون
باؤبڑنگ ایک تولہ تربد سفید مجوف و مقشر سوا تولہ اسطخودوس بسفائج فستقی سعد کوفی قسط شیرین زنجبیل

زوفا یا بس سیطرح ہندی سانج ہندی مصطگی رومی فلفل گردد نونو ماشہ سب کو سفوف پارچہ بیز بنا کے ساتھ سہ چندان شہد کف گرفتہ کے ملا دین خوراک نو ماشہ **فصل سہم نسخہ ہای انوشدارو مین** انوشدارو کا جزا علی آملہ ہے و دستور اُسکے بنانے کا یہ ہی کہ اگر آملہ پختہ و تروتازہ ہو وزن کرنے پانی مین پکا کر خوب ملکر تخم اُسکے علیحدہ کرین اور جھجھرے کپڑے مین چھانین کہ سوائے ریشہ کے جرم آملہ کا نکل آوے تب تخم و ریشہ کو وزن کر کے جرم آملہ کا دریافت کرین اور دو چند جرم آملہ کے شیرینی ملا کے تخم قوام پختہ کرین و حالت گرمی قوام کے دوسرے اجزا کا سفوف اگر ملانا ہو مخلوط کرین اور اگر آملہ خشک ہوے تو تخم اُسکے دفع کر کے وزن کرین اور آملہ کو دھو ڈالین کہ آلودگی سے صاف ہو جاوے تب اسقدر شیر گاؤ مین تر کرین کہ آملہ ڈوب جاوے پھر بعد چار پہر کے زیادہ پانی ڈال کے جوش دیوین کہ عفوصت آملہ کی و دسوست دودھ کی نکل جاوے پھر دوسرے پانی مین جوش دیکر بدستور متقدم الذکر کے طیار کرین **انوشدارو ی سادہ** مقوی باہ و معدہ و اعضا رئیسہ ہی اور بدن کو خوشرنگ و دہن کو خوشبو اور طبیعت کی تفریح کرے طیاری سے چالیس روز کے بعد لائق استعمال کے ہی اور قوت اصلی اسکی دو سال تک قائم رہتی ہی **ص** آملہ ایک رطل شکر سفید یک نیم رطل و شہد ایک طل بدستور قوام بنا کے سفوف **گل سرخ** و تر نفل و مصطگی رومی و اسارون دو دانہ الائچی سفید نو نو ماشہ زعفران چار ماشہ ملا دین **انوشدارو ی لولوی** مفرح اور مقوی قلب و دماغ و دافع خفقان و حمیات حارہ و درد سر ہی **ص** مروارید ناسفتہ دو ماشہ سنگ یشب چار ماشہ تین روز تک عرق کیوڑہ مین صلایہ کر کے خشک و سرسا کر کے عود خاو طباشیر سنبل الطیب گل بنفشہ ابریشم خام چھ چھ ماشہ سفوف بنا کر قوام ایک طل آملہ مین جو دو طل شکر سفید و ایک طل عرق گلاب یا عرق گاؤزبان مین بنایا ہو مخلوط کر رکھین **انوشدارو ی مرکب** کہ تقویت معدہ و دماغ و دل کی کرے و حمیات کہنہ و نزلہ کو دفع کرے **ص** آدھ سیر آملہ و شیری کے قوام مین برادہ صندل سفید و زنبل گل سرخ گل سیوتی زرشک پوست ترنج ست گلوی ایک ایک تولہ دانہ الائچی سفید چھ ماشہ گوند ببول کتیرا پوست بیر مغز پستہ نو نو ماشہ زعفران تین ماشہ سفوف کر کے **فصل انکباب** یعنی بھپارا مین طریق انکباب کا یہ ہی کہ دواؤ نکو ظرف سربستہ مین جوش کر کے سرپوش جدا کر کے دوسرا سرپوش جسمین ایک سوراخ چھوٹا ہوئے رکھکر عضو ماؤف پر دھوان پہونچاوین و اگر تمام بدن مین دھوان دینا منظور ہوے مریض کو تا بگردن ڈھانک کر و اگر طاقت بیٹھنے کی ہووے تو کرسی یا مونڈھا یا چارپائی پر بیٹھال کر ورنہ لیٹا رہی پھر ظرف مذکور کو اُسکے نیچے

کہکر سرپوش جدا کرلین اور احتیاط رکھین کہ مریض کو زیادہ گرمی دھوئین کی نہ پہونچے ورنہ موجب غشی کا ہوتا ہی انکباب کرگرانی کان کو جو اکثر بعد بیضے کے عارض ہوتی ہی اور دردریحی و بلغمی کو و ثقل سمع کو زائل کرتا ہی ص گل بابونہ اکلیل الملک برگ و شاخ تکسی مرزنجوش پوست بیخ بادیان نوفو ماشہ پوست بیخ سوسن گل سرخ تخم ترب پانچ پانچ ماشہ انکباب کہ نقصان و بطلان سماعت کو دفع کرتا ہی ص سداب تخم سبت تخم ترب نوفو ماشہ لوبان دایلہ و تین تین ماشہ انکباب کہ ورم و درد گوش کو دفع کرتا ہی ص برگ بنفشہ برگ مکوے برگ سنبھالو گل بابونہ گل سرخ گل نیلوفر گل خطمی جایہ ہوزن انکباب کہ درد و شنا و درد ہاے دیگر ے اعضا و گرفتگی و سستی اعضا کو دفع کرتا ہی ص برگ زیب برگ مکوے امربیل برگ سنبھالو پوست درخت گلچکان ہر ایک بوزن مساوی انکباب کہ ورم خصیہ و قضیب کو نفع کرتا ہی ص تخم بنگ تین ماشہ تخم شبیت برکوسہ دو تولہ خوب کلان ابیلہ ملا ایک ایک تولہ انکباب کہ چھالہ یعنی باتھ اور پانون کے چمڑے پھٹنے کو دفع کرتا ہی ص پوست درخت زیتون تولہ کہنہ تلخ آدھ پاؤ کا افتیمون تین تولہ فصل ۵ - ایارجات مین اگرچہ معنی ایارج کے بہت لکھے گئے ہین مگر عمدہ و جید یہ ہی کہ ایارہ سقمونیا کو کہتے ہین و سقمونیا جزو اعلی اسکے کا ہی لہذا اسکے نام سے موسوم ہوا اور سب مرکبون مین بیشتر حکماے متقدمین نے بقول بقراط نے اسکا اختراع کیا تھا و تدبیر اسکی یہ ہی کہ اخراج کو مقدم کرین کہ شرکت کنندہ مین ملا کرین ایارج کہ سعدہ کو اخلاط غلیظ سے صاف و انواع دردسر و امراض دماغ کو دفع کرتا ہی ص ہلیلہ زرد آملہ بلیلہ ہر ایک پانسی سو گندنا بالانج چھ چھ ماشہ مصطگی نو ماشہ [illegible] ماشہ سقمونیا ہم چند بادام مقشر دو چندان مجموع کہ ایارج کہ فضلات دماغی کو خارج و امراض دماغی کو دفع کرتا ہی ص سقمونیا ایک تولہ تخم خطمی مغز ماشہ تربد سفید برگ سنا گل سرخ نوفو ماشہ [illegible] ایارج جالینوس کہ سوداوی و بلغمی کو خارج کرتا ہی و درد سر و شقیقہ و دوار [illegible] ثقل [illegible] لقوہ و [illegible] نسیان و صرع و سکتہ و برص و جذام و درد گردہ و مثانہ و سلسل البول [illegible] و عرق النسا و [illegible] فروج منبتہ و الیخولیا کو نفع دیتا ہی ص تخم بنگ بیدانہ سفید شحم حنظل [illegible] سقمونیا ایک تولہ [illegible] کہ [illegible] ص گل سرخ پانچ ماشہ شہد نام سہ چندان ایارج اركاغاثیس [illegible] و عرق النسا کے ساتھ [illegible] کے ساتھ مدت سے سفوف سرطان بحری

بریان کے سفید ہی و جملہ بیماریہائے بلغمی و سوداوی کو ابتداے زوال المار و تنگی نفس و گرفتگی آواز کو تنہا
سودمند ہی ص اسطوخودوس خ ق سیاہ کماذریوس فلفل سیاہ ہر ایک چار تولہ بیاز عنصل ابوزغفران حنظیانا
قطر اسالیون جاوشیر ہر ایک تین تین تولہ دارچینی سنبل الطیب صعتر افذرا وند بدرجرح شنم حنظل وتربد سفید
ایک ایک تولہ کوٹ چھانکر سہ چندان شہد کف گرفتہ مین ملاوین خوراک تین ماشہ سے نو ماشہ تک ایارج
ہو فیقراطس فیقراجزوا علی ہی لہذا بالقاعدہ یونانی اس نام سے موسوم ہی دردسر و بخارات فاسدہ و طوبت معدہ
وغم و خوف و جملہ امراض سوداوی کو دفع کرتا ہی ص حنظیانا نازرا وند بدرجرح سنبل الطیب سلیخہ دارچینی ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ
فلفل و قطر اسالیون کماذریوس اسطوخودوس نو نو ماشہ ایلوا دو تولہ شہد سہ چندان بدستور بناوین ایارج لوغادیا
کہ ساتھ نام مخترع کے منسوب و معروف ہی علت ہاے صداع و شقیقہ و سدر و دوار و ہیضہ و دوخودہ و فالج و لقوہ و سبق
و برص و جذام و قوبا و سعفہ و دوار الثعلب و الیخولیا و درد گوش و ثقل و بطلا سماعت و دیگر امراض باردہ و ریحی کو مفید ہی
ص شحم حنظل بیاز عنصل نمار یقون فریق سیاہ سیاہ فتیمون تخم سنبھالو ثقل از رق انیسون سماق ہندی سلیخہ
فلفل سفید سنبل الطیب زراوند طویل زنجبیل اسطوخودوس نو نو ماشہ ایلوا جنطیانا تو تولہ بعد سب کو سفوف
باریک کرکے سہ چندان شہد کف گرفتہ مخلوط کر رکھین بعد مہینے کے چھ ماشہ سے نو ماشہ تک خوراک ہی

باب ۲ حرف تا رتاری

فصل ۱ باسلیقون باسلیقون سرمہ رور و شنی چشم کا ہی بقراط نے واسطے بادشاہ کے جسکا
یہی نام تھا بنایا تھا **باسلیقون کبیر** کہ تیزگی چشم و ابتداے نزول آب و اجراے اشک و خارش و سنبل و
طفرہ و شریاق و مٹائی پلکون کو مفید ہی ص کف دریا اقلیمیا نقرہ دسمس ماشہ ہلیلہ زرد دو تولہ کشتہ رانگا
کشتہ تانبا سانبھر ہندی سرمہ اصفہانی امیران چینی زرد چوبہ نمک سنگ سنبل الطیب پانچ پانچ ماشہ فلفل گرد
فلفل دراز قرنفل صبر مقوطری دو دو ماشہ بدستور سرمہ کے بنا کر استعمال کرین **باسلیقون صغیر** کہ واضع
مذکور نے وضع کیا و قریب منافع کبیر کے ہی ص اقلیمیا نقرہ کشتہ تانبا کشتہ رانگا پانچ پانچ ماشہ نمک سنگ نوشادر
سنبل الطیب فلفل گرد فلفل دراز نیم نیم ماشہ بدستور بنا کر استعمال کرین **فصل ۲ نسخہ جات بتیسا** بتیسا
کہ عورات کو واسطے دفع رطوبت و ادرار حیض غیر معمولی اور کمزوری کہ از قضاہت طبیعت کے سفید ہتہ و سرون کو دافع
جریان و رقت بینی و مقوی باہ ہی ص مازو مائین لودھ ہاؤبر بنگ باؤ کھا کل ملھاوا کو گھر و کلان گوکھرو خرد
گل سپیاری چکنی ڈلی سوصلہ سینھل سمندسوکھ پوست اندرونی درخت مولسری گوند ھا[illegible]

مجیٹھ پلنگ توڑ کمرکس ایک ایک تولہ سنگ جراحت دو تولہ گوند ببول بروغن زرد بریان سات تولہ سبکو
کوٹ چھان کے میدہ برنج ساٹھی آدسیر شکر سفید تین پاؤ مین ملاوین اور گری چھوہارا چرونجی لاوا ایک
ایک چھٹانک ریزہ ریزہ کرکے مخلوط کرین اور تین پاؤ روغن گاؤ جو داغ سے خوشبو کیا ہوا لاکر چاہین ویسا ہی
رکھین چاہین باضافہ قدرے پانی کے بشکل لڈو بنا رکھین ایضاً بیتسا سوصلی سنبل مجیٹھ سپیاری پرانی
پلنگ توڑ تخم سرمانی تخم گندر بیج بند مغز کنوانچ گل دھاوا چرا یکند چونیا گوند مغز تخم پلاس امرجو بیج بل پھر ماتین
سمندر سوکھ باؤ برنگ اجوائن دیسی تال مکھانا سونٹھ گوکھرو خرد و کلان موصلی سفید و سوصلی سیاہ ازہ واجبینی باؤ کھا
لودھ سوچرس کمرکس کامراج سینگڑی خرد ببول کی بھوپلی الائچی ہرخ اسگندھ ایک ایک تولہ سنگراحت تین تولہ
ماہدہ گندم برنج ساٹھی ایک ایک پاؤ شکر سفید روغن زرد آدھ آدھ سیر **فصل ۹ بخورات** مین طریق بخور کا یہ ہی
کہ اجزاے خشک کو آگ پر ڈال دھواں اسکا مثل انکباب کے عضو ماؤف پر پہونچاوین یا تمام بدن پر بخور کہ دانے ہاے بھوسیر
اور ورم متعد کو دفع و کرم دیدان یعنی چنا کو قتل کرتا ہی **ص** گوگر دسیندور چھوچھ ہاشہ اسفوس بیخ مدار
برکنار دو دو تولہ جلا کر دھواں بہ زمین پہونچاوین بخور کہ مدر حیض و مخرج بچہ مردہ و ہشیمہ ہی و دشواری ولادت
کو آسان کرتا ہی **ص** کندر الفا الطیب اسبغول مقل گوگر دسامدی سفوف کرکے زہرہ گاؤ مین بسان گولی
باشیاف بنا رکھین وقت حاجت کے جلا کر دھواں لیوین بخور کہ بواسیر یحی کو دفع کرے **ص** پھل بھٹ کٹائی
کے برگ نیم بیدانہ اسپند ہموزن سب بخور کرین بخور کہ آسانی ولادت کی کرتا ہی **ص** سانپ کی کینچل ایک جز
سم سپ خواہ خر چار جز باہم جلا کے بخور کرین بخور کہ ہاتھ و ناخن کے ابرص کو دفع کرتا ہی **ص** روغن بید انجیر
مقام مرض پر لگا کے مدار کی لکڑی کی دھونی دیوین **فصل ۱۰ نسخہ جات برص** مین اسکا نام اصلی برشا بمعنے
برّاساعیہ و ترکیب حکماے قدیم سے اب کثرت استعمال سے بلفظ برش معروف ہو رہا ہی برش کنکام زالہ تیر کی چشم
و دوارد و آواز گوش و لقوہ و فالج و رعشہ و صرع و سباب و نسیان و مالیخولیا و یرقان ضعف اعصاب و استرخا لثہ
و بلادت ذہن و گندگی و سیاہی لعاب دہن و سعال و تزف دم و اوجاع بلغمی و ضعف معدہ و جگر و انواع استسقا
و سرعت انزال کو مفید اور فاذر ہر سموم کا ہی **ص** فلفل سیاہ فلفل سفید بندر لبیخ ہر ایک چار چار تولہ افیون مصفی
دو تولہ زعفران ایک تولہ سنبل الطیب عاقرقرحا تین تین ماشہ جدا جدا سفوف کرکے سہ چندان شہد کف گرفتہ
مین مخلوط کرکے تین ہفتہ غلہ جو مین دفن رکھکر استعمال کرین خوراک دو سرخ سے ایک ماشہ تک ہی و قوت اسکی
پانچ برس تک باقی رہتی ہی **ایضاً** گل بنفشہ عود صلیب اسطوخودوس ہلیلہ زرد چھ چھ ماشہ سفوف کرکے

دو تولہ افیون کہ پانی مین گھولکر گرم کیا ہوے ملاکر گولیان بناوین ایضاً و نفل زعفران عاقرقرحا مذر البنج پانچ پانچ ماشہ سفوف کرکے دو تولہ افیون کہ عرق کیوڑہ مین گھولکر گرم کیا ہوے ایسا ملاوین کہ مثل معجون کے ہوجاوے **فصل ۱۱ ابر بوٹا** مین کہ آشوب و درد چشم کو ایک روز مین دفع کرتا ہی اعنی باستعمال اسکے جلد صحت ہوتی ہی ص شیاف مایشا اندروت نوفو ماشہ کٹیرا ایک ماشہ زعفران دو ماشہ افیون نیم ماشہ سرمہ ساکر کے ساتھ پانی بادیان کے شیاف بنا رکھین بروقت حاجت کے سفید تخم مرغ مین گھسکر لگاوین **فصل ۱۲ برودہ** مین تدبیر برودگی مثل سرمہ کے ہی اجزا کو کھرل مین صلایہ کرکے آنکھ مین لگانا لیکن اُسکے بعد دواے مرطوب بھی اس نام سے موسوم ہوئی **برودہ کافوری** کہ آنکھ کا میل و پانی دفع کرے پھلی و جالے کو کاٹے و سرخی آنکھ کی و شبکوری دور کرے ص حضض و توتیاے مغسول ایک ایک ماشہ پوست ہلیلہ زرد دو ماشہ تخم ہلیلہ کابلی سوختہ ایک عدد کافور ایک ماشہ نمک سنگ نیم ماشہ بطور سرمہ گھسکر استعمال کرین **برودہ زعفرانی** کہ قوت باصرہ کو طاقت دیوے و آنکھ کی حفاظت امراض سے کرے ص گھر یا چاندی کی تین ماشہ زعفران ایک ماشہ کافور سرخ برودہ کہ سوزش و خارش آنکھ کو دفع کرے ص سنگ بصری معدنی سوختہ تین تین ماشہ رسوت پانچ ماشہ کافور ایک ماشہ طباشیر سفید چھ سرخ **برودہ اصفر** کہ خارش چشم و پھلی و باہنی و جالا و ناخنہ کو دفع کرتا ہی ص طوطیاے مغسول مثل ماشہ ہلیلہ زرد چوبہ پانچ پانچ ماشہ امیران چینی فلفل دراز تین تین ماشہ نمک سنگ ایک ماشہ سب کوٹ چھانکر ظرف چینی خواہ شیشہ مین رکھکر اسقدر آب بادیان ڈالین کہ خوب تر ہوجاوے زان بعد سایہ مین خشک کرکے سرمہ کیطرح صلایہ کرکے آنکھ مین لگاوین **برودہ پارسی** کہ مخترع الطبا فارس کا ہی حفظ صحت آنکھ کی کرتا ہی و بصارت کو قوت دیتا ہی ص طوطیاے مغسول گھر یا چاندی کی پانچ پانچ ماشہ جٹامانسی تیج پات زعفران ایک ماشہ مروارید ناسفتہ دو ماشہ کافور چار ماشہ صلایہ کرکے لگاوین **برودہ رمان** کہ ضعف بصر کو دفع کرتا ہی و بصارت کو قوت دیتا ہی ص انار شیرین و انار ترش کے دانہ و مغز انار تنک جو مابین دانون کے اندر انار کے ہوتا ہی بوزن مساوی لیکر کھرل سنگین مین کوٹ کر پانی اسکا نچوڑ لیوین و چہارم حصہ اسکا شہد خالص ملاکر دیگچی قلعی دار مین آگ پر رکھین و کف دفع کرتے جاوین یہان تک کہ قوام اُسکا مثل شربت کے ہوجاوے بوتل شیشہ مین رکھ لیوین و لگایا کرین **برودہ جالینوس** کہ یبوست بصر و دافع دلکہ و پھولی و خارش مزمن کا ہی ص صبر سقوطری مرچ سیاہ فلفل دراز سافرج سنگ مقناطیس سوختہ دو دو ماشہ طوطیاے سبز سافرج ہندی چار چار ماشہ مازو سبز چاشنی اندروت کف دریا ایک ماشہ

سفوف کرکے آب انار مین پانچ مرتبہ تر کرکے ہر مرتبہ آفتاب مین خشک کرین وصلایہ کرکے لگاوین
برود حصرم کہ پھلی وجالا ومانڈا وڈھلکا وناخنہ وباھنی وخارش کو دفع کرے ص توتیای کرمانی مغسول
دس ماشہ زنجبیل بلیلہ زرد زرد چوبہ پانچ پانچ ماشہ دارفلفل امیران چینی تین تین ماشہ نمک سنگ ایک ماشہ سفوف
کرکے تین ہفتہ تک آب غورہ مین تر رکھ کر خشک کرکے سرمہ بناکے استعمال کرین فصل ۱۳ بنفشجی مین کہ باعتبار رنگ
کے اس نام سے موسوم ہوا تیر گی چشم ودفع ضرب وحکہ کو مفید ہی ص شادنج مغسول سات ماشہ دم الاخوین پانچ
ماشہ کشنہ تانبا فلفل دراز سنبل الطیب سافج ہندی دانہ الائچی سفید کافور دو دو ماشہ بدستور سرمہ بناکے
استعمال کرین فصل ۱۴ انباق مین دستور اسکے بنانیکا مثل حبوب کے ہی مگر حبوب سے بڑی بنائی جاتی ہی
اور وقت کھانے کے چند ٹکڑے کرکے کھاتے ہین انباق کندری بیماری اسہال کو جو مزاج معدہ یا امعا
ہووے اور علت وجاجیہ کو جو اجابت قلیل المقدار بدفعات کثیرہ بلا پیش ہوتی ہی ازبس مفید ہے ص
کندر کرنا زج مازو حب الآس ہر ایک تولہ تولہ پھر انیون تین ماشہ بدستور بناوین وسناسب حال مریض کے
کھلائین انباق ابھلی اُس بیماری کو مفید ہی کہ بعد بول الدم کے خون یا ریم شانہ مین جم جاتی ہے
اور ادرار بول بدشواری ہوتا ہی اور اُسکے ساتھ خون وریم بھی نکلتی ہی ص زیرہ سیاہ مجیٹھ اسبل کباب چینی
پھٹکری بریان کندر بوزن مساوی سفوف پارچہ پر بیز کرکے سرکۂ خالص مین سان کر بناوین وہمراہ جوشاندہ تخم خربزہ وتخم کاسنی
وبادیان مساوی الوزن کے بقدر مناسب کھلاوین وپلاوین انباق بزوری کہ سوزش ودشواری وتقطیر بول
وقروح مثانہ کی جسمین یہ سفید وقروح گردہ جسمین یہ ریم برنگ سرخ یا گلابی یا سیاہ ساتھ پیشاب کے نکلتی ہی مفید ہی ص مغز تخم خربزہ
مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین کتیرا نشاستہ گندم ایک ایک تولہ مغز بادام شیرین بمقشر رب السوس گل ارمنی
دانہ خشخاش سفید سب باریک کرکے تھوڑے پانی کے ساتھ صلایہ کرکے بناوین وبقدر مناسب کھلاوین

باب ۳ حرف الباء فارسی

فصل ۱ نسخہ جات پاشویہ مین اختراع پاشویہ کا بعد انکباب کے ہوا ہی اسی سے یہ رواج ہی
کہ پاشویہ کی دوا گرم وطیار ہونے پر پہلے تمام بدن کا انکباب کرتے ہین طریق اسکا یہ ہی کہ اجزاے
دوا کو زیادہ پانی ڈالکر پکاوین کہ چہارم حصہ پانی جل جاوے تب مریض کو ایسے مکان مین کہ ہوا کا مرور نہووے
بیٹھال کر تا بگردن کپڑے سے ڈھانک کر اُس پانی کو دوسرے ظرف وسیع مین ڈال کر انکباب کرین جب
پانی قابل ہاتھ لگانے کے ہوجاوے مریض کے دونون پانون اُس پانی مین رکھا کر پانی اُٹھا اُٹھا کر

دونون پر گھٹنون سے نیچے ڈالین اور اوپر سے نیچے کو ستوتین جب پانی کی گرمی جاتی رہی خشک کپڑے سے پیرون کو پونچھکر دوسرا کپڑا گھٹنون سے نیچے تک باندھین مگر تلوے کھلے رکھین و مریض کو کپڑا مناسب اوڑھا کر لٹادین بعد دو تین گھڑی کے کپڑا پائون کے نیچے سے کھولین و اگر اندیشہ صعود ابخرے کا ہو تو تلوے نیمگرم پانی مین رکھکر کھولین اور جبکہ ضرورت پاشویہ اور شاخون کی ہوے تو پہلے شاخین کھچوا کر تب پاشویہ کرین اور بحران و شدت حرارت تپ مین استعمال پاشویہ کا ممنوع ہی اگر بضرورت شدید اتفاق ہوے تو صرف آب گرم و نمک سے کرین **پاشویہ** کہ واسطے صداع حار و سرسام صفراوی و بیخوابی کے نافع ہی ص برگ کنار سبوس گندم نیم نیم پاؤ برگ بنفشہ گل نیلوفر گل خطمی عنب الثعلب برگ خرفہ برگ پالک چار چار تولہ تراشہ کدو چھ تولہ نمک خرد تین تولہ ایضاً گل نیلوفر چار تولہ گل سرخ ایک تولہ تراشہ پٹھا تراشہ کدو دراز سبوس گندم چھ چھ تولہ کشنیز تر و نمک خرد دو دو تولہ برگ کنار چھ تولہ پاشویہ کہ واسطے درد سر بارد و سبات و سرسام بلغمی و تپ بلغمی کے مفید ہی ص گل بابونہ اکلیل الملک گل خطمی خرد دل نمک طعام خوب کلان تین تین تولہ سبوس گندم برگ کنار چھ چھ تولہ ایضاً پرسیاوشان گل بابونہ تخم خطمی تین تین تولہ برگ کنار برگ سمبھن چار چار تولہ نمک طعام دو تولہ بدستور استعمال کرین **فصل ۱۶ نسخہ جات پیڈی مین** پیدی کہ عورات کے مزاج کو از بس مفید و رطوبات کو خشک تحلیل و بدن کو خوشرنگ و تقویت بدن و تولید خون صالح و مردون کی رقت منی و سستی باہ کو دفع تی ہی ص تال مکھانا چاکسو بقشر تخم اوٹنگن ہلیلہ آملہ مازو سبز زیرہ سیاہ زیرہ سفید دو دو تولہ الائچی کلان الائچی خرد تخم سریالی جایفل لونگ ایک ایک تولہ مغز پنبہ دانہ سپیاری چار چار تولہ گوند ببول بروغن زرد بریان کردہ نو تولہ نشاستہ گندم ڈیڑھ پاؤ شکر سفید ڈھائی پاؤ میوجات و روغن زرد ملا کے بدستور نسخہ مذکور کی بنا رکھین بقدر مناسب کھایا کرین ایضاً کہ مردون کے مزاج کو نہایت مفید تقویت گردہ و باہ و تولید منی کی کرتی ہی ص گندم بریان تخم السی بریان آدھ آدھ پاؤ کنجد سیاہ بریان مغز پنبہ دانہ ایک ایک چھٹانک گوند ببول بریان نیم چھٹانک سفوف کرکے باضافہ شکر سفید آدھ سیر روغن زرد پاؤ بھر کے بدستور بنا وین

باب ۴ حرف التاء المثناۃ فوقانیہ

فصل ۱ نسخہ جات تریاقات مین واضح ہو کہ حکماے سابقین نے اولاً ترکیب تریاق کی جزاے فاذہر سے کی تھی زان بعد اجزاے قوی العمل سے ترکیب دینا شروع کیا مقصود یہ ہی کہ تریاق مرض مقابل کو ایسا نافع ہی کہ جیسا دفع زہر مین فاذزہر ہوتا ہی **تریاق اربعہ** کہ مخترع حکیم اندرماوس کا ہی و طیاری سے

چالیس روز کے بعد استعمال کرنا چاہیے دو برس تک قوت کامل رہتی ہی محلل ریاح غلیظ مفتح سدہ جگر و طحال و فاذر ہر سموم حیوانات و مدر فضلات و مخرج جنین میت و نافع صرع و خفقان و جمیع امراض بارده سے
ص حب الغار حنظل یا نام مکی زراوند طویل خواہ زراوند مدحرج مساوی الوزن سفوف کرکے سہ چندان شہد کف گرفتہ مین ملاوین خوراک ایک ماشہ سے چار ماشہ تک اور اگر ایک جزو زعفران ملاوین زیادہ لطیف وقوی ہو تریاق حامہ حکیم بلیدوس نے آٹھ جزون سے بناکر اس نام سے موسوم کیا سمیت سموم کھائے ہوے و کاٹنے نیش مارے حیوانات کو دفع کرتا ہی و قولنج و صلابت و سدہ و طحال و فالج و رعشہ و صرع کو مفید و محلل ریاح و مفتح سدہ عروق ہی ص مرکی حب الغار حنظل یا ناقسط تلخ ایک ایک تولہ فلفل گرد سلیخہ آٹھ آٹھ ماشہ زعفران دار چینی چار چار ماشہ شہد سہ چندان تریاق صغیر مخترع شیخ الرئیس دفع سمیت سموم ماکولہ و دفع سم جانوران مین تریاق اربعہ سے قوی و دیگر منافع مین مساوی ہی ص زراوند طویل حب الغار حنظل یا پوست بیخ کرافسنتین زرچوبہ بیخ حنظل جملہ مساوی شہد یکنیم چند تریاق الکرکم عقرب زدہ کو مفید ہی و دفع قولنج و درد اشا و سدۂ امعا و تسہیل ولادت کرتا ہی ص صبر سقوطری قسط تلخ پودینہ سداب بری عقرقرحا زنجبیل فلفل دراز شونیز حلتیت جملہ بوزن مساوی سفوف کرکے سہ چندان شہد مین مخلوط کرکے کھین خوراک چھ ماشہ ساتھ آب گرم کے تریاق المشانہ تالیف حکیم ابوالماہر کہ دافع قروح گردہ و مثانہ و مجاری بول و احتباس و سوزش بول قرین کو مجرب ہی قدرے شیر گاؤ کے ساتھ اور مفید امراض رحم و مدر حیض و سکن و درد ہاے اعضاے تناسل ہی آب خیساندہ تخود کے ساتھ و نافع صعود ابخرہ بدماغ و مقوی و منقی اعضاے تنفس ہی مار العسل کے ساتھ ص ساخ گاؤ کو ہی سوختہ بسد و مروارید نو نو ماشہ آفیون ایک ماشہ رب السوس سماق گل ارمنی گل شیرازی ریوند چینی زوفا خشک صعتر تخم کرفس انیسون چار چار ماشہ گل مختوم تخم خطمی تخم خبازی تخم خرفہ مغز تخم خیارین مغز تخم کدوی شیرین تخم خربزہ دم الاخوین پانچ پانچ ماشہ اشنہ کتیرا حب القلب مغز بادام شیرین سات سات ماشہ حب کا کنج نو ماشہ شہد سہ چندان تریاق لاسبان کہ درد دندان و ورم مسوڑھون کو جو سردی سے ہو دفع کرتی ہین نہایت مجرب ہی ص فلفل گرد عقرقرحا انگوزہ زرنباد نمک سنگ بوزن مساوی کوٹ چھان کے شہد مین سان کر غلولہ بناکر سایہ مین خشک کرکے دانت کے نیچے دبا دین فصل ۸ انسخہ جات تیزاب مین دستور کھینچنے عرق تیزاب کا ہی کہ دواؤن کو نیکوب کرکے ایک کھڑے مین رکھین اور اسکے منھ سے ایک ہانڈی کا منھ آٹے سے

دھصل کرکے چولھے پر گھڑے کو ایسا محرف یعنی رکھین کہ ہانڈی چولھے پر جو اول چولھے سے کچھ بلند ہوے

رکھی جاوے اور ہانڈی کی کمر مین ایک سوراخ کرکے اُس مین بالون کے نبی لگاکے ایک پیالہ چینی خواہ شیشہ وغیرہ اُس نبی کے نیچے مقابل رکھین کہ اُسمین عرق ٹپکے اس شکل سے تیزاب کہ گوشت زائد کو زخمون سے قطع کرتا ہی و دنبل سخت کو توڑتا ہی و بشورات مزینہ کا مواد مبا تا ہے

ص شورہ قلمی پھٹکری نوشادر بوزن مساوی نیکوب کرکے بدستور عرق کھینچین تیزاب کہ برص کے چھڑے اور گوشت ناقص کو کاٹتا اور اچھا گوشت وچمڑا جماتا ہی ص پھٹکری ہفید دو تولہ پھٹکری زرد چار تولہ شورہ قلمی سات تولہ بدستور بناوین جلد کو کھجلا کر لگاوین تیزاب جسکو دیگ پر دیگ بوجہ صورت اُسکے بنا نیکی کہتے ہین بواسیر کو اور گوشت زائد کو کاٹ کے دفع کر دیتا ہی اور یہ دوا کو تکلیف دیتی ہی بعد کٹ جانے گوشت کے کرنب گاے گابتا جوش کرکے اُسکا پانی لیکر اُسمین گاہی گابھی ملا کر گھسین جب مثل مرہم کے ہوجاوے تب لگاوین اور اگر اُس سے زخم دفع نہووے دوسرا مرہم استعمال کرین واگر ایک روز کے لگانے مین گوشت نہ کٹے تو ایک روز درمیان دیکر پھر لگاوین

ص سیماب نوشادر چار چار تولہ زنگار چونہ پتھر کا آٹھ آٹھ تولہ سجی لوبان گندھک زرد چوبین چھ چھ تولہ پارہ وزنگار کو سرکہ مین کھرل کرین جب پارہ کا نشان باقی نرہی اجزا کو ملا کر کھرل کرکے دوا کو خشک کرین اُسکے بعد سرد پانی مین رکھکر ایک ڈیگ مٹی مین رکھین دوسری دیگ سر اوندھا کر اُسپر رکھکر آٹے سے منھ بند کردین و خفیف آنچ کرتے ہین کہ سب دوا کا جوہر اُڑکر دوسری دیگ بالا مین لپٹ جاوے تب کھولکر اوری ہوئی کو لیکر استعمال کرین

باب ۵ حرف الثا ثلاثی فوقانیہ

فصل ۹ اثیاوریطوس معجون ہی کہ حکما قبل جالینوس نے سلطان وقت کیواسطے بنایا تھا جسکا نام بھی تھا اُسی کے نام سے موسوم کیا صداع صداع مزمن و فالج ورعشہ ولقوہ وصرع واوجاع معدہ وجگر وطحال وبرص وتاریکی نظر وجمیع امراض بارد ورطب کو مفید ہی واد رار بول واخراج سنگ گردہ ومثانہ وتلیین کرتا ہی ص صبر سقوطری غاریقون ایک ایک تولہ زعفران دارچینی زنجبیل مصطگی رومی نونوماشہ فلفل دراز جنطیانا نفاح اذخر کمادریوس قسط شیرین افتیمون اسارون سلیخہ سنبل الطیب چھ چھ ماشہ سفوف پارچہ بیز کرکے تین تولہ روروغن گاؤمین چرب کرکے شہ چندان شہد مین ملا رکھین خوراک چھ ماشہ سے نو ماشہ تک وقوت اسکی چار سال تک رہتی ہی

باب ۶ حرف الجیم ابجد

فصل ۲ جلاب مین کہ قسم شربت ہی مگر قوام جلاب کا شربت سے بہت رقیق ہوتا ہی وبسبب رقت کے جلد ناقص ہو جاتا ہی اسقدر بنانا چاہیے کہ بہت دنون تک رکھنا بڑے و شربت سے سریع الاستحالہ ہی لہذا اختراع ہوا **جلاب** کہ تقویت دل و دماغ و معدہ کی کرتا ص برگ گاؤزبان چار تولہ گل گاؤزبان بادرنجبویہ گل سرخ دو دو تولہ سیر بھر عرق گلاب مین جوش دیوین جب چہارم جل جاوے ملکر چھان لیوین سیر بھر قند سفید ملاکر پکاوین جب بقوام مناسب آوے اُتار رکھین و بقدر مناسب پلاوین **جلاب** کہ تقویت قلب و تقویح معدہ ہاے عروق مین بیمثل ہی ص آب سیب آنار شیرین آدھ آدھ پاؤ عرق گلاب پاؤ بھر عرق گاؤزبان عرق کاسنی آدھ سیر شیرہ تخم خربشک ایک تولہ نبات سفید تین پاؤ ملاکر پکاوین و بقدر مناسب پلاوین **جلاب** کہ تقویت معدہ مین بعدیل ہی ص زرشک دو تولہ زیرہ گل سرخ ایکتولہ دانہ ہاے انار شیرین مع عرق پاؤ بھر الائچی سفید مع پوست چھ ماشہ سب کو پیسکر تھوڑا پانی ملاکر چھان لیوین آدھ سیر نبات سفید ملاکر بدستور پکاوین و بقدر مناسب صباح پلایا کرین **فصل ۲ جوارشات مین** اسکا اختراع معجون کے بعد ہوا مخصوص واسطے امراض معدہ کے زبان بعد اور اعضا کے ہاضمہ بھی بننے لگی دستور بنے جوارش کا مثل معجون کے ہی مگر سفوف جوارش کے اجزا جریش یعنے دردرا ہونا چاہیے **جوارش دارچینی** کہ تمام اعضا اور باہ کو قوت دیوے اور درد سر و سعال بلغمی و بواسیر بادی و درد و نقرس و سبق و سنگ گردہ و مثانہ کو مفید ہی ص سنبل الطیب دانہ الائچی سفید سلیخہ دارچینی خولنجان قرنفل سعد کوفی زنجبیل مرچ سیاہ دارفلفل قسط شیرین اسارون ہر ایک دو جزو زعفران ایک جزو مصطگی پانچ جزو شکر سفید برابر مجموع کے و شہد ہموزن سب دواؤن کے **جوارش کمونی** مقوی معدہ و ہاضم کاسر الریاح و دافع فضلات ہی ص زیرہ سیاہ مرکہ خالص مین تسفیہ کیا ہوا سات جزو مرچ سیاہ زنجبیل سداب دارفلفل پودینہ ہلیلہ زرد تین تین جزو نمک سنگ چار جزو شہد سہ چندان مجموع کے **جوارش مصطگی** دافع بدبودت معدہ و جگر و سیلان لعاب دہن و مقوی معدہ و ہاضمہ ہی ص مصطگی رومی ایک جزو سفوف کرکے قوام قند سفید سولہ جزو مین کہ عرق گلاب کے ساتھ بنایا ہوی ملاوین **جوارش عود ترش** مقوی معدہ و ہاضم طعام ہی ص عود پانچ تولہ قرنفل سنبل الطیب زرشک ایک ایک تولہ ایک طل شکر سفید کے قوام مین جسمین دس تولہ عرق لیموں کا غذی خواہ بارہ تولہ عرق انار ترش داخل ہوے ملاوین **جوارش جالینوس** کہ تمام اعضا کو اور باہ کو قوت دیوے و کثرت بول و غلبہ ریاح و صداع و سعال بلغمی و بواسیر بادی

قوبا و نقرس و سبق و سنگ گردہ و مثانہ کو دفع کرے و سیاہی بالوں کی محفوظ رکھے ص سنبل الطیب
قاقلہ سلیخہ دارچینی خولنجان قرنفل سعد کوفی زنجبیل چوبۂ فلفل سیاہ دارفلفل قسط شیریں عود بلسان
اسارون ایک ایک تولہ زعفران چھ ماشہ مصطگی رومی دو تولہ قند سفید سب دواؤں کے برابر شہد دو چند ان
دواؤں کے جوارش خوزی کہ اطبائے خوزستان نے اختراع کیا ہاضم طعام دافع اسہال پیچش
جسکو تلی اور بروٹ کہتے ہیں و استسقا و کثرت بول کو دفع کرے ص قسط شیریں سلیخہ سنبل الطیب
ایک ایک تولہ جوہر بوادو تولہ دانہ الائچی سرخ قرنفل انیسون اکلیل الملک شیطرح نو نو ماشہ بسباسہ زنجبیل
زراوند مدحرج اشبہ ہلیلہ زرد ہلیلہ کابلی ہر ایک چھ چھ ماشہ نبات سفید دو چند ان مجموع کے و بعد دو دینے کے
لایق استعمال کے ہیں جوارش بوعلی کہ ریاح و خفقان و مالیخولیا و کبر اہٹ دل و وسواس سودای کو
دفع کرے ص عود ہندی بسباسہ فرنجمشک زرنب زرنباد برگ گاؤزبان سنبل الطیب ایک ایک تولہ
دارچینی مصطگی بادیان چھ چھ ماشہ کافور تین ماشہ شہد ہم چند ان نبات سفید دو چند ان جوارش اسقف
حکیم اسقف نے لکھا ہی کہ میں نے کسی مرکب کو اس سے بہتر و موثر نہیں پایا ہی قولنج وغیرہ امراض بلغمی و
اسعاو بواسیر و درد پشت و درد نشستگاہ و نشیان رتے کو دفع کرے ص زنجبیل دارچینی الائچی قرنفل
بسفائج جوزبوا ایک ایک تولہ قرنفل گردالائچی سفید ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ سقمونیا تربد نو نو ماشہ نبات سفید
سفید ہموزن و شہد دو چند ان جوارش قنداد یقون کہ مسہل سوم باسم منتج ہے درد پشت
و درد سعدہ و ضعف ہرد و کہ بسبب برودت و ریاح کے ہو دفع کرے ص زنجبیل دارچینی سیاہ
سنبل الطیب مصطگی رومی ناخواہ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ تخم کرفس پودینہ سیاہ سیاہ عاقرقرحا سفید [illegible]
سرخ ایک ایک تولہ شہد سہ چند ان جوارش فنجوش کہ استرخاء معدہ و ریاح و بواسیر و قساوت [illegible]
کرے ص نبت الحدید کہنہ تین تولہ ریزہ ریزہ کر کے دو ہفتہ سرکہ میں تر کریں و نکال کر [illegible]
روغن گاؤ میں سرد کریں و ہلیلہ آملہ سعد کوفی شیطرح ہندی سنبل الطیب فلفل سیاہ فلفل [illegible]
ایک ایک تولہ تخم شبت تخم گندنا نو نو ماشہ شہد کف گرفتہ شہ چند ان جوارش سماق کہ [illegible]
و درد شکم دوامی و بواسیر کو نفع کرے ص سماق تخم ترہ تیزک بوزیدہ سیاہ مرزنجوش مصطگی رومی [illegible]
ایک ایک تولہ سقمونیا تربد پانچ پانچ ماشہ شہد سہ چند ان جوارش سوملیدیں کہ دماغ و دیدہ و [illegible]
دیوسے اور منی کو زیادہ اور گاڑھی اور قوت باہ ازاد کرے ص تخم پیاز تخم خرفہ تخم [illegible]

تخم شلجم تخم گندر کرفس شقاقل مصری دار فلفل الائچی سرخ خولنجان دارچینی خرفہ زنجبیل نونواشہ اسگندہ
سوصلی سیاہ سوصلی سفید مرچ کنکول کباب چینی عاقرقرحا چھ چھ ماشہ فلفل جوزبوا تین تین ماشہ گوند بول
روغن گاؤ مین بریان کرکے تین تولہ شکر سفید سہ چندان جوارش فلانیا منقول کامل البضاعت سے
چونکہ جملہ فلفل عمدہ اس ترکیب کے ہین اسلئے اسی نام سے موسوم ہوئی درد معدہ و شہوت کلبی یعنی ہر دم خواہش
غذا کی رہنا و خورش قلیل ہونا و ہضم طعام کو مفید و ریاح غلیظہ و تب ربع کو زائل کرتی ہی ص فلفل سیاہ و
فلفل سفید فلفل دراز ڈیڑھ تولہ زنجبیل کرفس نا تخواہ پودینہ سلیخہ اسارون ایک ایک تولہ شہد سہ چندان
بدستور بناوین خوراک چار ماشہ سے نو ماشہ تک **جوارش مقلیا ثانی** کہ زحیر یعنی اجابت قلیل قلیل
ساتھ پیش کے باختلاط آنون کے ہوتی ہے و منغص درد خفیف امعا مین بدون قبض کلی کے
و نواسیر بادی کو دفع کرے ص تخم ترہ تیزک بودادہ زیرہ سیاہ مدبر نونواشہ مصطگی رومی ڈیڑھ تولہ
ہلیلہ کابلی روغن گاؤ مین بریان کرکے چھ ماشہ سب کو سفوف باریک کرکے روغن گاؤ مین چرب
کرکے پاؤ بھر شکر سفید کے قوام مین ملاوین و بقدر مناسب کھلاوین **جوارش** فواکہ کہ معدہ
و جگر و دل و احشار یعنی سائر اعضاے اندرونی کو قوت دیوے و قی صفراوی و خمار شراب
کو دفع کرے ص آب انار شیرین و آب انار ترش آب سیب امرود آدھ آدھ پاؤ آب لیمون کاغذی
آدھ پاؤ مین زرشک دو تولہ سماق ایک تولہ پیسکر کیڑے مین چھان لیوین جملہ اجزا ساتھ ڈھائی پاؤ
شکر سفید کے قوام کرین و بقدر مناسب کھایا کرین **فصل ۲۲ جوگراج** مین تدبیر اسکی ترکیب کے
ساتھ لکھی جاتی ہی **جوگراج** کہ واسطے دفع فالج و لقوہ و رعشہ و دیگر امراض باردہ دماغی کے ازبس
مفید ہی ص فلفل سیاہ فلفل دراز بھنگرہ سیاہ شاخون کا خشک ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ زنجبیل قسط شیرین دیودار
سوہرل تیزپات قرحا پیر اسول ترکیبی تولہ بھر تج پل ستاور کباب چینی پودینہ خشک نونواشہ سب کو
سفوف پارچہ کرکے ہموزن سب سفوف کے گوگل کے ساتھ مخلوط کرین کہ یکذات ہو جاوے
و موافق تحمل مزاج مریض کے کہ گرمی زائد محسوس نہووے کھلایا کرین **جوگراج** کہ معدہ و گردہ و
مثانہ کو قوت دیوے و شہوت و دیہ زنان حاملہ کو دفع کرے ص کنجد سیاہ مقشر چار تولہ زرنباد
و تخم کرفس سیاہ دانہ سیاہ نا تخواہ کندر زنجبیل فلفل گرد فلفل دراز دارچینی دانہ الائچی سرخ نونواشہ
دو چندان نبات سفید کے قوام مین بدستور بناوین

باب حرف المحار خطی مین

فصل ۲۳ حبوب دافع امراض دماغی مین کہ جوہر دماغ مین ہون خواہ بواسطہ اعصاب کے کہ سبب انجا دماغ ہی دوسرے اعضا مین ہون وفائدہ باندفاع مواد ہو یا بطرز دیگر دستور بنانے گولی کا یہ ہے کہ جو برگ یا پھول تازہ سے بنائی جاوے وہ ویسا ہی پیسکر بنائی جاوے اور اگر اجزاے خشک سے بنائی جاوے تو اجزا کو کوٹ چھان کر پانی سادہ خواہ جس پانی کے ساتھ ترکیب مین لکھا جاوے سان کر بنائی جاوے لیکن جو گولی واسطے اشتہا و ہضم طعام و امراض معدہ کے بنائی جاوے اسکے اجزا بہت نازیک سہون کہ معدہ مین کچھ دیر یک ٹھہرے باقی گولیون کے اجزا نہایت باریک ہون کہ جلد مستحیل ہو جاوین **حب کرفس** کہ فالج ولقوہ ورعشہ واسترخا واختلاج کو دفع کرے ص کرفس فلفل دراز سپر اسپور تخم کٹائی نانخواہ کباب چینی نمک سانبھر حلیلہ بلیلہ آملہ مساوی نیم کوفتہ کرکے آب برگ مدار خواہ شیر مدار مین تسقیہ دیکر سفوف باریک کرکے مغز گھیکوار مین سانکر بقدر نخود گولیان بنا رکھین ایک صبح کو و دو وعدد شب کو سونیکے وقت کھایا کرین **حب اصطمخیقون** کہ بلغت یونانی بمعنی منقی ہی صداع مزمن و شقیقہ و بیضہ خورہ و عصابہ وجملہ امراض دماغی و مالیخولیا و دیگر امراض متعلقہ دماغ کو باسہال سوداو بلغم واخلاط فاسدہ کے سودمند ہی ص صبر سقوطری ہلیلہ زرد تخم برآوردہ تربد مجوف و مقشر چار ماشہ حب النیل بودادہ انیسون غاریقون سفید دو دو ماشہ تخم حنظل نمک سنگ تین ماشہ علیحدہ علیحدہ سفوف کرین و سفوف تربد کو روغن بادام مین چرب کرین و چھ ماشہ بادیان تھوڑے پانی مین جوش کرکے اسی پانی مین جملہ ادویہ کو سان کر بقدر نخود گولیان بنا رکھین بوقت حاجت صبح کو سات ماشہ سے نو ماشہ تک شہد مین رکھا کر یا تولہ شہد تھوڑے پانی مین کھولکر نگل جاوین **حب ایارج** کہ صداع مزمن و صرع و سکتہ و جمود و شخوص و سبات و امراض آنکھ کو نفع تی ہی و دماغ و اعضاے رئیسہ کو فضلات و اخلاط بلغمی سے صاف کرتی ہی ص تربد سفید مجوف و مقشر سات ماشہ سفوف کرکے روغن بادام مین چرب کرین و حب النیل بودادہ و غاریقون سفید و تخم حنظل چھ چھ ماشہ انیسون و نمک لاہوری چار چار ماشہ سب کو سفوف کرکے ایارج فیقرا نو ماشہ ملا کر آب بادیان مین بقدر نخود کے گولیا بنا رکھین بوقت حاجت صبح کو سات ماشہ کھا کر تھوڑا پانی پیوین **حب قوقایا** بلغت یونانی قوق سر کو کہتے ہین چونکہ اس گولی سے تنقیہ مواد سر کا ہوتا ہی و امراض دماغی و اعضاے سر کو مفید ہی لہذا حکیم جالینوس مخترع اس گولی نے اس نام سے موسوم کیا ص صبر سقوطری

عصارہ افسنتین مصطگی رومی ہر ایک ایک تولہ شحم حنظل تربد چھ چھ ماشہ کرفس کے پانی مین گولی بنا رکھین
واگر عصارہ افسنتین دستیاب نہو دو چند افسنتین داخل کرین حب فیقرا کہ مادہ خنازیر و سلعہ و عذود
کے ابھرنے کو تحلیل و باسہال خارج کرے ص البوہ نوماشہ غاریقون دنوشادر چھ چھ ماشہ شحم حنظل
تین ماشہ انزوت بریان ایک تولہ تربد یک نیم تولہ سقمونیا چار ماشہ آب گندنا گولی بناوین خوراک
تین ماشہ حب شبیار کہ تنقیہ دماغ کرے وجالہ امراض دماغی کو مفید ہی ص ہلیلہ کابلی سنا مکی تین تین
مقل یک جز گل سرخ حب النیل بودادہ چار چار عصارہ ریوند مصطگی رومی دو دو جز بدستور گولیان بنا رکھین
شب کو وقت خواب کے بقدر مناسب آب گرم کے ساتھ نگل جاوے حب کندر کہ واسطے دفع صرع اطفال
کے ازبس مفید ہی ص کندر جندبیدستر صبر سقوطری ہموزن سے گولیان بقدر دانہ شرسف بنا رکھین دو ایک صبح
و ایک شام کھلایا کرین حب افتیمون کہ واسطے دفع صرع کے بی نظیر ہی ص صبر سقوطری مقل ارزق تو اتولہ
جندبیدستر و عود صلیب تین تین ماشہ آب افتیمون مین بقدر دانہ سونگ کے گولیان بناوین اطفال کو ایک
گولی و جوان کو تین گولی کھلایا کرین حب افیمون کہ دفع نزلہ و زکام مین مجرب ہی ص جندبیدستر زعفران
تین تین ماشہ دارچینی چھ ماشہ ضمع عربی کتیرا ربالسوس نونو ماشہ افیمون بزرالبنج دو دو ماشہ بقدر فلفل کرد
کے گولیان بناوین صبح و شام بقدر مناسب کھلایا کرین حب کجلہ کہ فالج و رعشہ و اختلاج و درد اعضا
و کثرت نزلہ کو دفع کرے و عقیمہ بعد ظہر کے کھانیسے حاملہ ہو جاوے ص دارچینی جوزبوا بسباسہ عود صلیب
قرنفل ایک ایک تولہ کچلہ کہ شیر گاؤ مین تر و مقشر کرکے اوراق باریک تراشا ہو دو تولہ سب کو سفوف کرکے
آب نانخواہ و آب پودینہ تسقہ دیکے گودلی بناوین حب صبر کہ دردمفاصل کو دفع کرے ص صبر سقوطری
تربد سفید یک نیم یک نیم تولہ ہلیلہ زرد بوزیدان سورنجان شیرین ایک ایک تولہ انیسون سقمونیا مقل نونو ماشہ
آب گندنا گولی بناوین حب سورنجان کہ واسطے دفع نقرس کے مجرب ہی ص شونیز بیخ کنیر مقل عقرقرحا
سات سات ماشہ ہلیلہ سیاہ بلیلہ آملہ شیطرہ زنجبیل دارفلفل نمک ہندی نونو ماشہ سورنجان شیرین ہموزن
جملہ اجزا آب بادیان گولی بناوین حب ہلیلہ کہ عرق النسا کو دفع کرے اسہال لانیسے ص صبر سقوطری
ہلیلہ زرد سورنجان شیرین بوزن مساوی گولی بناوین فصل ۲۴ حبوب دافع امراض چشم مین حب سرخ
کہ دمعہ و جرب العین و انتفاع چشم و مدد و درد بیخ کو نہایت مفید و مجرب ہی ص گیرو چار جز افیمون ایک جز
زنجبیل نیم جز ہلیلہ کے پانی مین گولی کلان کلان بنا رکھین اگر آنکھ پر ورم ہو تو آب کشنیز خواہ آب کوی مین

واگر ورم منہ سے آب کو کنار مین کھسکر لگایا کرین حب افیون کہ امراض چشم کو مفید ہے ص
پھٹکری بریان چار ماشہ افیون دو ماشہ رسوت آٹھ ماشہ بزرگ تازہ نیب پانچ عدد زعفران پانچ
سرخ سب کو ظرف آہنی مین دستہ آہنی سے رگڑ کر گولی بنا رکھین بوقت ضرورت پانی مین گھسکر
طلا کرین حب پلاس پاپڑ اکہ آنکھ کی پھلی وظفرہ و دوقہ وطرفہ وسبل کو دفع کرے ص ہلیلہ سیاہ
تخم پلاس صندل سرخ نمک لاہوری ہموزن ہی گولیان بنا رکھین و پانی مین گھسکر لگایا کرین حب
ہلیلہ کہ شب کوری کو دفع کرے ص چرک گوش آدمی ہلیلہ تخم برآوردہ تین تین ماشہ قلمی شورہ
ایک ماشہ گولی بنا رکھین ایک گھڑی باقی رہے پانی مین گھسکر لگایا کرین **فصل ۲۵ حبوب دافع**
امراض دہان وحلق مین حب نشاستہ کہ شوزش وشقاق زبان وثبور وقروح لہات وقلاع
کو دفع کرے ص تخم خربزہ مغز تخم خیارین مغز تخم کدوے شیرین ایک ایک جز نشاستہ کندم مساوی
مجموع کے باب گوند ببول گولی بنا کے بنا کر منہ مین رکھا کرین حب صندل کہ ثبور وقلاع
وقروح القم وثقل زبان کو دفع کرے ص نشاستہ سعد کوفی پوست ترنج فرنجمشک صندل سفید ایک
ایک طولہ طباشیر کافور چھپر یلہ تین تین ماشہ مشک نیم ماشہ باب گوند ببول بنا کر منہ مین رکھا کرین
حب کتان بستگی وگرانی کو کہ گرمی وخشکی سے ہوئے ورم الحنک ودرم زبان وثبور کو دفع کرے ص
اصل السوس بقشر تخم کتان بریان کتیرا ضمغ عربی مغز بادام شیرین مغز چلغوزہ بوزن مساوی شہد کف کردہ تین
گولی بنا دین اور منہ مین رکھین حب فلفل کہ واسطے دفع بستگی آواز کے جو سردی ورطوبت سے ہوئے
وثقل اللسان وفساد بطلان ذوق کے مفید ہی ص فلفل گرد پانچ ماشہ خردل بریان خولنجان دکندر نوشادر
بدستور گولیان بنا رکھین و منہ مین رکھین حب حمض کہ گرفتگی آواز کو دفع کرے ص تخم خود بریان بقشر باقلا
بریان ایک ایک تولہ مغز بادام شیرین بقشر مغز چلغوزہ کتیرا سویز تخم برآوردہ سوا سوا تولہ بقدر کنار جنگلی کے گولی بنا کے
منہ مین رکھکر چوسا کرین حب طباشیر کہ واسطے دفع قرحہ دہن وحلق کے مفید ہے ص
طباشیر سفید دم الاخوین مغز تخم کنول گٹہ بوزن مساوی بدستور گولیان بنا کے منہ مین رکھین
وچوسا کرین **فصل ۲۶ حبوب ہاضم وشتہی طعام ودافع امراض معدہ** حب گوگر کہ ہاضم طعام
ودافع تخمہ واسہال وقی واشلائی ہی ص زنجبیل فلفل گرد فلفل دراز گوگر زرد نمک سنگ جملہ مساوی الوزن
باب عرق لیمو حب مرچ سیاہ گل آب ناخواہ کرفس نمک سنگ مساوی باب ادرک حب تج دارچینی زنجبیل

مرچ سیاہ نمک سجی نمک جوا کھار مساوی الوزن حب سداب کہ سوء ہضمی و درد و ریاح معدہ کو
دفع کرے ص سداب مین جزو مرچ سیاہ دو جز نمک سنگ ایک جز سرکے مین گولی بناوین حب
کہ ہاضم طعام و دافع ریاح و ورم و درد معدہ ہی ص سہاگا جوا کھار نوسادر نمک سیندھا ہینگ
مرچ سیاہ مساوی سرکہ مین گولی بناوین حب زنجبیل کہ ہاضم و مستہی طعام و مقوی معدہ و دافع
رطوبات و ریاح و اوجاع معدہ و نافع فساد شہوت ہی ص انبل بونڈی زنجبیل مرچ سیاہ پیپرامور اجوائن
دیسی اجمودھا ایک ایک تولہ نمک سیاہ نمک سنگ نوماشہ عرق لیمو مین گولی بناوین حب ترش کہ منہضم
طعام و تقویت اشتہا و معدہ مین بعدیل ہی ص زنجبیل بے ریشہ دس تولہ فلفل گرد فلفل دراز پیپرامور
بلیلہ سیاہ بلیلہ دنا نخواہ دو دو تولہ ہینگ چار ماشہ نمک سنگ نمک سیاہ و سجی و جوا کھار ایک
ایک تولہ سفوف کرکے پیالہ چینی مین رکھکر عرق لیمون کاغذی خواہ عرق لیمون قسم انبلید کا ڈالین
کہ سب دوا سے عرق اوپر آجاوے دھوپ مین خشک کرین اسیطرح تین مرتبہ تر و خشک کرین دفع سیوم مین
دریافت کرین اگر نمک کم ہووے تو نمک سنگ بقدر مزہ کے اور ملا کر گولیان بنا رکھین و کھایا کرین حب سہجن
کہ بارگولا و سول و درد شکم کو دفع کرے ص زنجبیل سوہاگا خام ہینگ نمک سنگ مساوی الوزن
باب پوست درخت سہجن بقدر کنار دستی گولیان بنا رکھین و ایک گولی کھاکر قدرے آب گرم پیوین

فصل ۲ حبوب قابضہ مین حب دافع اسہال و قابض ص مازوی سبز مائین چھ چھ ماشہ افیون
دو ماشہ بقدر رنجود کے گولیان بناوین حب **سماق** کہ تقویت معدہ و اسعاد دفع اسہال کو از بس مفید ہی
ص پوست انار سماق مازو مساوی الوزن بقدر رجود کے گولیان بناوین حب سہاگہ کہ اگر شہد مین
گولی بناوین کثرت اسہال وقت شب کو مفید ہی و اگر عرق لیمون مین بناوین اسہال روزانہ کو مفید ہی
ص سہاگہ بریان ایک جز افیون چار جز حب **اطفال** کہ اسہال رنگ برنگ اطفال کو مفید ہی ص
کلی خرد انار کی ایک عدد چاکسو مقشر سوت زرد چوب مقشر برگ نیب برگ سفیل دو دو ماشہ
افیون ایک ماشہ حب **قشر الرمان** کہ ہر قسم کے اسہال کو دفع کرے ص پوست آنار ترش بلیلہ سیاہ بریان و عن گاؤ
و مغز تخم انبہ مغز تخم جامن نو نو ماشہ جفت بلوط چھ ماشہ مصطگی رومی دانہ الائچی سفید تین تین ماشہ سوکندہ بالا
زرکچور چار چار ماشہ بدستور بناوین بقدر مناسب کھلاوین حب **عفص** کہ اجزای اسہال کو بند کرے
ص مازو سبز کزمانج ہموزن سے گولیان بناوین و ایک ماشہ خوراک ہی حب **اقاقیا** کہ فوراً اسہال

بند کرے ص افیون دو ماشہ اقاقیا نو ماشہ سماق دو حب الآس چار چار ماشہ صمغ عربی بریان پانچ ماشہ
بدستور بنا دین خوراک یکنیم ماشہ **فصل ۲۸** حبوب مسہلہ دافع ہر قسم سوداوی و بلغمی و قولنج و دیدان بواسیر مین
حب لاجورد کہ دفع مواد سوداوی مین مجرب و جملہ امراض سوداوی کو مفید ہی و اکثر امراض مین بجاے
زیا ترغوب ہی ص لاجورد مغسول نو ماشہ مقل سقمونیا تین تین ماشہ غاریقون اقتیمون بسایج
ایارج فیقرا ایک ایک تولہ انیسون کے پانی مین گولیان بنا دین **حب شیطرح** کہ قبض و درد شکم کو دفع
کرے ص مرچ سیاہ فلفل دراز ہلیلہ زرد بلیلہ گل سرخ شیطرح بادیان چھ چھ ماشہ برگ سنبھالو نو ماشہ
ترمد تین ماشہ نمک سانبھر نمک سنگ چار چار ماشہ **حب ترمد** کہ مسہل قوی ہی ص برگ سنا ترمد غاریقون
جمال گوٹہ مدبر ہموزن سب بعرق لیموں گولیان بنا دین **حب جمال گوٹہ** کہ مغص و قولنج و سل کو باسہال دفع
کرے ص جمال گوٹہ مدبر صبر ہلیلہ زرد و آملہ مساوی الوزن سب گولیان بنا دین **حب جمال گوٹہ**
بنوع دیگر کہ اخراج مواد غلیظہ و رقیقہ و دفع قولنج مین نظیر ہی ص جمال گوٹہ مدبر ایک حصہ آملہ خشک دو حصہ
ملا کر آٹھ پہر عرق لیموں کاغذی مین صلایہ کر کے بقدر نخود کے گولیان بنا رکھین خوراک دو گولی
حب حنظل کہ قولنج کو دفع کرے ص شحم حنظل دس ماشہ ترمد سقمونیا چار چار ماشہ بدستور گولیان بنا دین خوراک
دو ماشہ **حب دیدان** کہ تینون قسم کے کیڑون کو مژدہ و زندہ پیٹ سے باسہال نکالے ص شحم حنظل چھ ماشہ سقمونیا
و حب النیل نو نو ماشہ افتیمون تولہ بھر ترمد ڈیڑھ تولہ بدستور گولیان بنا دین و پانچ پانچ ماشہ ہر روز قدرے
آب گرم کے ساتھ کھا دین **حب سرخس** کہ اخراج ہر قسم کے کیڑے نکال پیٹ سے کرتی ہی ص کمیلا دو تولہ ارزق
و سقمونیا و حب النیل و انیسون نو نو ماشہ ساتھ آب برگ شفیالو کے بنا دین اول تھوڑی کری ناریل کی
کھا کر اسکے بعد چھ ماشہ گولیان کھا کر تھوڑا آب نیگرم پیوین **حب مقل** کہ دفع بواسیر بحری مین مجرب و بی نظیر ہی ص
مقل ارزق چھ تولہ پاؤ بھر شیر گاؤ مین آگ پر رکھکر چمچہ سے حل کرین جب مخلوط ہو جاوے کپڑے مین چھانکر
آگ پر گاڑھا کر کے گولیان بقدر نخود کے بنا رکھین و پانچ پانچ گولی صبح و شام کھایا کرین **حب آملہ**
کہ بواسیر بادی کو مفید ہی ص بلیلہ آملہ نو نو ماشہ خردل خرد بریان چھ ماشہ سفوف کر کے تین تولہ مقل ارزق کو
پانی مین ڈھیلا کر کے جلا دین و چھوٹی چھوٹی گولی بنا رکھین چھ چھ ماشہ صبح و شام کھایا کرین **حب حضض**
کہ دفع بواسیر بادی و خونی مین مجرب ہی ص سوت ایک تولہ مغز تخم نیم بکائن مغز تخم کدو شیرین
نو نو ماشہ بدستور گولیہاے خرد بنا دین و دو دو ماشہ کھایا کرین **حب صدف** کہ دفع

مجرب ہی ص صدف سوختہ کہربا تخم کشنیز مقشر رسوت ہلیلہ سیاہ بروغن گاؤ بریان کرکے گل سرخ
جملہ بوزن مساوی سفوف کرکے ساتھ عرق کلاں کے گولیان بناوین پانچ پانچ ماشہ کھایا کرین حب
ہلیلہ کہ دونون قسم کی بواسیر کو مفید ہی ص ہلیلہ کابلی روغن گاؤ مین بریان کرکے تخم اسکے دفع کرتے
ہموزن اسکا رسوت ملاکے بدستور مقدار ماسہ کے گولیان بناوین ہر صبح و شام چار چار ماشہ آب سرد کے
ساتھ کھاوین فصل ۲۹ حبوب دافع امراض جگر و طحال و مرارہ مین حب نبکار کہ ورم و ریح و حساوت
نفخ و سدہ طحال کو دفع کرے ص سہاگا خام نانخواہ کلونجی تخم سبت نوشادر سجی بوزن مساوی کھیکوار
کے لعاب مین گولیان بناوین ایضاً سہاگا بریان ہینگ ایک ایک تولہ قند سیاہ کہنہ چار تولہ مین بقدر
نخود کے گولیان بناوین ایضاً ہلیلہ زرد شیطرج زنجبیل سجی سہاگا بریان زیرہ سیاہ نمک سنگ مساوی الوزن
قند سیاہ کہنہ ہموزن جملہ ایضاً ہر سونٹھ شیطرج سہاگا بریان سجی قلمی شورہ بارنگ نمک سیندہا بوزن مساوی
سرکہ مین سانکر گولیان بناوین حب زنجبیل فلفلین دار ہلدی اکھار شیطرج ہندی قنبل مساوی الوزن
حب ریوند کہ درد ورم و نفخ و سدہ و درد جگر و ابتدای ہر قسم استسقاء و سوء القنیہ کو مفید ہی و بحالت کھانسی کے
رب السوس بوزن ایک جزء کے داخل کرنا چاہیے ص ہلیلہ زرد مصطگی رومی انیسون لک منسول ریوند چینی
یا ریوند خطائی یا رہ نیقرا جملہ ہمون بدستور باب بادیان گولیان بناوین ورات کو سوتے وقت تین ماشہ
ساتھ تھوڑے آب گرم کے نگل لیا کرین حب کرفس کہ استسقاء رزقی کو مفید ہی ص تخم کرفس ایک تولہ
سداب نانخواہ پودینہ ریوند چینی نونو ماشہ بدستور باب کاکرندہ خواہ باب ابہونہ گولیان بناوین و بقدر
مناسب کھلایا کرین حب افتیمون کہ استسقاء طبلی و لحمی کو مفید ہی ص افتیمون ایک تولہ سنبل الطیب
تج دارچینی لک منسول نونو ماشہ مصطگی رومی غاریقون چھ چھ ماشہ بدستور بناوین و بقدر مناسب کھایا کرین
حب کندش کہ یرقان اسود کو مفید ہی ص کندش دو تولہ سفوف کرکے تین بار سرکہ مین تسقیہ دیکر
افتیمون تخم کشوث ایک ایک تولہ ہلیلہ سیاہ ڈیڑھ تولہ باب بادیان گولیان بناوین و بقدر مناسب
کھایا کرین حب یرقان اصفر مفید ہی ص تخم کاسنی زیرہ سفید ایک ایک تولہ پوست بیخ کاسنی تخم خرفہ
کباب چینی ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ نمک لاہوری دو تو سفوف کرکے تین بار سرکہ تند مین تسقیہ دیگر گولیان بنا رکھین
و بقدر مناسب کھلایا کرین فصل ۳۰ حب دافع سرفہ و سعال و ضیق النفس و نفث الدم و خشونت صدر مین
حب کہ کھانسی و ضیق النفس رطوبی کو دفع کرے ص فلفل دراز زنگار سنگی اصل السوس مقشر تخم خرفہ پوست انار شیرین

جوا کھار چھ چھ ماشہ سفوف کرکے شہد مین سانکر بقدر کنار صحرائی گولیان بناوین و منھ مین رکھکر
چوسا کرین حب کہ سرفہ یابس و ضیق النفس حار کو مفید ہی ص صمغ عربی بریان کتیرا نشاستہ گندم ایک
ایک تولہ اصل السوس مقشر تخم خبازی مغز تخم کدوی شیرین سو سوا تولہ زعفران تین ماشہ بدستور بناکر چوسا
کرین حب افیون اطفال کہ عمر کی کھانسی کو دفع کرے ص نشاستہ گندم صمغ عربی بریان اصل السوس افیون
جملہ بوزن مساوی آب پوست انار شیرین مین بقدر مونگ کے گولیان بناوین و ایک صبح و ایک شام کو
کھلایا کرین حب کہ تلیین سینہ و تصفیہ آواز دفع سرفہ کرے ص مغز بادام شیرین مقشر تخم خربزہ بریان تخم انسی
بریان مغز چلغوزہ صمغ عربی بریان کتیرا بریان اصل السوس پوست خراشیدہ جملہ بوزن مساوی سفوف کرکے
قدرے شہد خالص ملاکے آب بادیان مین گولیان بناوین و منھ مین رکھا کرین حب کہ ضیق النفس و سرفہ شدید
کو جس سے قی ہوجاتی ہی دفع کرے ص مرچ سیاہ فلفل دراز چھ چھ ماشہ انار دانہ کہ قسم غلہ خوردنی مثل
سنڈوا کے ہوتا ہے تولہ بھر جوا کھار سات ماشہ سفوف کرکے قدرے قند سیاہ کہنہ مین گولیان بناوین
واستعمال کرین حب پنبہ دانہ کہ تلیین صدر و دفع سرفہ یابس کرے ص مغز پنبہ دانہ مغز بادام شیرین
اصل السوس مقشر جملہ بوزن مساوی لعاب بہدانہ مین گولیان بناوین حب کہ نفث الدم کو دفع
کرے ص گل ارمنی کہربا صمغ عربی دم الاخوین طباشیر سفید نشاگندم کتیرا گلنار اقاقیا مساوی بوزن
سفوف کرکے باب تخم بارتنگ گولیان بناوین و منھ مین رکھین فصل ۳۱ حبوب دافع حمیات مین
حب کہ تپ ربع یعنی چوتھیا کو مفید ہی ص مغز تخم پلاس پوست دور کردہ مغز تخم کرنجوہ بوزن
مساوی بقدر فلفل گرد گولی بناوین ہر صباح ایک گولی کھاوین حب کہ انواع تپ کو مفید ہی
ص دار فلفل مغز تخم کرنجوہ ایک ایک تولہ زیرہ سفید برگ تازہ مغیل چھ چھ ماشہ بقدر تخود کے گولیان بناوین
ایک صبح و ایک دوپہر کو و ایک و ایک شام کو تین روز تک کھاوین حب کہ تپہاے بلغمی و دردہاے بلغمی کو مفید ہی
ص ہلیلہ زرد ہلیلہ سیاہ صبر زرد مقل تخم خطل دس دس ماشہ خردل سعد کوفی زیرہ سیاہ نمک سنگ
مصطگی دو دو ماشہ چھوٹی چھوٹی بناوین دو تین ماشہ تک خوراک ہی حب الشفا امراض نزلہ اور
تپہاے بلغمی و سوداوی کو مفید ہی و تپ نائبہ مین چار گھڑی قبل نوبت سے کھانا چاہیے ص تخم خربزہ مغز
یعنی دھتورہ تین جزبرلوند چینی دو جزو زنجبیل سیدہ ایک جزو سفوف کرکے آب صمغ عربی مین بقدر تخود کے
گولیان بناوین حب کافور کہ تپہاے گرم و تپ دق کو سود مند ہی ص کافور تین ماشہ

طباشیر سفید صندل سفید کشنیز خشک نونو ماشہ مغز تخم کدو سے شیرین مغز تخم پٹھہ سفید ایک ایک تولہ
گل ارمنی زہرہ خطائی چار چار ماشہ گوند بجاوہ سہ ماشہ بدستور گولیان خرد بناوین تین تین ماشہ صبح شام کسی عرق
مناسب کے ساتھ کھایا کرین جب نشاشتہ کہ تیہای گرم کو مفید ہی ص نشاستہ گندم تولہ بھر طباشیر سفید
صندل سفید کتیرا چھ چھ ماشہ مغز تخم کدو سے شیرین نو ماشہ کافور تین ماشہ بدستور ساتھ لعاب بہدانہ کے
بناوین و بقدر مناسب کھایا کرین **فصل ۳۲** حبوب دافع آتشک وامراض اعضای بول مین
حب آتشک کہ آتشک کو دفع کرے بعد تنقیہ وقبیل تنقیہ کے کھانا مفید ہی ص ہلیلہ سیاہ ایک تولہ
طباشیر چھ ماشہ نیلا تھوتھا تین ماشہ پانی آثار آب لیموں مین گھرل کرکے بقدر کنار دشتی کے گولی بناوین
اور ایک ایک صبح و شام کھائین اور شیرینی سے پرہیز کرین **ایضاً** سیماب اجوین خراسانی کتھہ سفید
آٹھہ آٹھہ ماشہ لونگ آٹھ عدد پانی مین گھرل کرکے گولی بناوین بقدر کنار دشتی خرد کے وایک ایک صبح
و شام دہی کے پانی کے ساتھ نگلین و دال مونگ وکدو دودھی دودھ سے پرہیز کرین **ایضاً** دفع
آتشک مین مجرب ہی ص ہلیلہ سیاہ خرد چھ تولہ نیلا تھوتھا مروارسنگ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ سفوف کرکے
ظرف آہنی مین دستہ چوب نیم سے جسمین ایک پیسا تانبے کا جڑا ہو عرق لیموں کا غذی ڈال کر اسقدر رگڑین کہ
سوا سیر عرق جذب ہو جاوے زان بعد کشتہ قلعی چار ماشہ مخلوط کرکے رگڑین و بقدر نخود کلان گولیان
بناوین سات روز پہیم صبح و شام کو ایک ایک گولی قدرے عرق لیموں کے ساتھ نگلین **حب کرامات**
کہ آلہ دزخم آتشک و ہر قسم کے بثورات جو کسی عضو مین یا تمام بدن پر ہوئین دفع کرتی ہی ص کمیلا چونہ
نیلا تھوتھا ہلیلہ زرد کتھہ پٹرپا مساوی الوزن گولی بنا رکھین بوقت حاجت روغن گاؤ مین گھسکر
لگاوین **حب بقراط** دافع قرحہ شاحہ وتقیب بستگی بول کی ہی ص تخم خطمی مغز تخم خیارین ۲ دو دو تولہ لوبان سفید
مغز تخم خربزہ تخم خرفہ تخم خشخاش کتھہ سفید ایک ایک بلعاب اسپغول گولی بنا رکھین و کھایا کرین **فصل ۳۳**
حبوب مقوی باہ و مسک انزال منی مین **حب جالینوس** جو شخص کہ بسبب سستی اعصاب و جلق زودگی
کے از کار رفتہ ہووے ازالہ بکارت نکر سکے ص شقاقل مصری تخم پیاز تخم گندنا ثعلب مصری تخم خربق سفید ماہی
بوزن مساوی مغز مغز خانگی جو بوقت پنجال کے ذبح کیا گیا ہووے ایک عدد شہد مین ملا کر بقدر
نخود کے گولیان بناوین دو تین ماشہ گولی شراب انگوری کے ساتھ خواہ آب انگور کے ساتھ کھایا کرین
حب مبہی و مسک ص تودری مین کزبرہ سافج سعد کوفی زعفران قرنفل سورنجان شیرین عربی بوبسباسہ

مصطگی انیسون پوست خشخاش قاقلہ خردطباشیر گل سرخ صندل سفید سنبل الطیب عود غرقی
درونج عقربی بورید ان صمغ عربی بریان دارچینی تخم خشخاش بذرالبنج ایک ایک تولہ ثعلب مصری شقاقل مصری
دو دو تولہ سفوف کرکے روغن بادام میں چرب کرکے آدھا پاؤ نبات سفید کو آدھ پاؤ عرق گلاب میں قوام بناکر
مخلوط کرکے بناوین حب کہ کیف وامساک کرتی ہو ص جوزبوا نوانجان ثعلب مصری ایک ایک تولہ بسباسہ
جدوار خطائی چھ چھ ماشہ افیون تین ماشہ بقدر شوکے گولی بناوین حب ممسک و منشط ص اسارون
زعفران تخم کرفس دارچینی سنبل الطیب چھ چھ ماشہ بذرالبنج زرنباد عقرقرحا قرنفل بسباسہ صمغ عربی
تین تین ماشہ افیون چار ماشہ گلاب میں گولی بناوین حب اصفہانی کہ تفریح بسیار و قوت باہ و دفع
سرعت انزال کرتی ہی ص چرس درونج عقربی ثعلب مصری نونو ماشہ جدوار خطائی تین ماشہ آب
کوکنار میں گولی بناوین حب ہندی کہ قوت باہ کی مع نشاط واسماک کرتی ہی قریب وقت مجامعت
کے ایک عدد لہ کھانا چاہیے ص اسپند سونتھ بریان ایک نیم تولہ پوست خشخاش کنجد سیاہ ایک ایک تولہ
کوٹکا قند سیاہ کہنہ دس تولہ مجموع سات خوراک ہی حب ہندی کہ قوت باہ و امساک کرتی ہی ص کچلا شیر گاؤ
میں ترکرکے مقشر کیا ہوا چار تولہ قاقلہ گرد قرنفل زرد دو دو تولہ بقدر کنار دبگلی گولیاں بناکر قبل
دو ساعت مباشرت سے کھانا چاہیے ایضاً زعفران قرنفل جوزبوا افیون مساوی شہد کف گرفتہ
میں بقدر نخود کے بناکے قبل از جماع کھاوین ایضاً گنجشک خانگی وقت ہیجان کے شکار کرکے ذبح کرین
پر دا حشا دفع کرکے ایک فرما میں بقدر اسکے تخم افیون بھر کے شکم گنجشک میں رکھکر آرد گندم سے
گل حکمت کرکے پکاوین اور بعد دفع آرد کے سب کو پیس کر گولی بقدر نخود کے بناکر قبل از وقت کھاوین
فصل ۳۴ جوب دافع اوجاع مین حب سورنجان کہ تقدد و درد مفاصل و نقرس و عرق النساو
وجع الورک و درہائے پشت کو مفید ہی ص سورنجان شیرین بوریدان ایک ایک تولہ صبر سقوطری
تربد سفید انیسون تخم حنظل حب النیل تین ماشہ کتیرا نمک لاہوری چھ چھ ماشہ بآب بادیان گولیان
بناوین و بقدر مناسب کھایا کرین حب شیطرج کہ عرق النساو درد مفاصل و درد پشت کو دفع کرتی
ص پوست ہلیلہ زرد صبر سقوطری ایک ایک تولہ قاقلہ گرد قرنفل و ازخرد چھ چھ ماشہ شیطرج ہندی
ڈیڑھ تولہ زنجبیل نو ماشہ نمک سنگ چھ ماشہ بدستور بناوین و بقدر مناسب کھلاوین حب حنائی
کہ نقرس و عرق النسا کو مفید ہی ص پودینہ سورنجان شیرین تخم کبر ہلیلہ آملہ شیطرج ہندی زنجبیل

پیرا مور سورنجان شیرین نونو ماشہ تخم خسا تولہ بھر نمک سنگ چھ ماشہ سب کو سفوف یا رچہ بیز کرکے ایک تولہ آب انیسون میں ڈھیلا کرکے سفوف ملا کر گولیاں بناوین خوراک متوسط پانچ ماشہ **خب** منقول کامل الصفات سے واسطے دردہائے اطراف و پشت و کمر کے مفید ہے **ص** فلفل دراز زنجبیل برگ خسا خشک زیرہ سیاہ نوشادر بریان کف دریائی نمک سنگ چھ چھ ماشہ سورنجان شیرین ساڑھی تین تولہ بدستور بناوین چھ ماشہ صبح وقت رات کو ساتھ آب گرم کے کھایا کرین **فصل ۲۰ جبوب** متفرقہ مین **خب بقراط** کہ مداومت اسکی قرمہ قضیب و مثانہ کو دفع کرتی ہے **ص** تخم خطمی مغز تخم خیارین مغز تخم خربزہ تخم خرفہ تخم خشخاش سفید بوزن مساوی ادویہ بسہ مغول مین کوٹ بناوین دو تین تین ماشہ صبح و شام کھایا کرین **خب زرنباد** کہ مداومت اسکی فتق ریحی کو نہایت مفید و مجرب ہے **ص** بسفائج اذخر قسط شیرین زرنباد درونج عنصری اسارون نونو ماشہ تخم کرفس انیسون اسبند ہلیلہ کابلی ایک ایک تولہ مصطگی دمی چھ ماشہ زعفران تین ماشہ بدستور بناوین صبح و شام تین تین ماشہ کھایا کرین **خب فوتنج** کہ اگر تقریب ایام معینہ حیض کے استعمال کرین ادرار حیض بخوبی کرے **ص** بھل مجیٹھ اسبند زنجبیل ایک ایک تولہ نمک تین ماشہ بدستور بناوین صبح کو چھ ماشہ کھایا کرین **خب** کہ دفع ادرار بدی و دودی مین مجرب ہے **ص** عنصر قرحا جوز بوا نشاستہ گندم وارچینی قرنفل نونو ماشہ اسبند کنجد سیاہ ایک ایک تولہ انیسون تین ماشہ سفوف کرکے شہد مین چہان کر بقدر کفایت صعتری گولیان بناوین ایک گولی ہر صباح کھا کر اوپر شیر گاؤ پیا کرین **فصل ۲۱ سوم** مین جسکو مرہ پرہ و تلی کہتے جسکو کہ ضعف دماغ و درد سر و شقیقہ و بیضہ و خورہ و عصابہ و سدر و دوار و دوران سر کو دفع کرتا ہے **ص** سبوس گندم ایک چھٹانک پانی مین تر کرکے ملکر چہان لیوین و شیرہ تخم خشخاش و شیرہ مغز تخم کدو و شیرہ کشنیز ایک ایک تولہ شکر سفید چار تولہ مخلوط کرکے پکاوین و دو تولہ روغن زرد سے خوشبو کرکے نیمگرم نوش کرین جسکو کہ ریہ کو مواد سے صاف کرتا ہے و بحبحۃ الصوت و سعال و ضیق النفس کو مفید ہے **ص** آب سبوس گندم پانچ تولہ آرد گرمنہ ایک تولہ شیرہ چلغوزہ نونو ماشہ اصل السوس مقشر تین ماشہ شکر سفید تین تولہ داخل کرکے پکاوین جسوقت کہ نفث الدم کو دفع کرے **ص** جو مقشر چار تولہ بارتنگ چھ ماشہ تخم خشخاش سفید ایک تولہ عناب تخم برآورد دس دانہ نبات سفید چار تولہ بدستور پکاوین **فصل ۲۲ حقنہ ہا** مین تدبیر حقنہ کرنے کی یہ ہے کہ آب جوشاندہ دوا کو خوب ملکر کپڑے مین چھانکر چمڑے کی تھیلی مین بسکا

منھ تنگ ہو بھر کے اُسکے منھ پر کوئی چیز سوراخ دار مخروطی شکل مثل مہتال نیچہ حقنہ کے
کشادہ طرف سے باندھین مریض کو لٹا کر دونون سرین کے نیچے تکیہ رکھکر پتلی طرف مقعد مین
کرکے آہستہ آہستہ تھیلی کو دباوین کہ دو حقنہ کی معامین پہونچے اگر کوئی دوا مسہلہ ملا کر حقنہ کیا
جاوے تو اخراج مواد کا بخوبی ہوتا ہی اور حقنے کی دوا ایسی گاڑھی نہونا چاہیے کہ ما بین فضلہ
وامعا کے جا نہ سکے اور بہت رقیق بھی نہو کہ فضلہ پر لپیٹ نہ سکے و نیز گرم ہو کہ تحریک اخراج کی کرے
و روغن بنسا سبہ کا ملا نا واسطے تسہیل اخراج کے ہی حقنہ کہ سرسام بلغمی و صفراوی کو مفید ہی حص
برگ گاؤزبان برگ بنفشہ تخم السی ایک ایک تولہ کا دے بادیان چھ چھ ماشہ جوش کرکے اب صاف لیکر
روغن گل ایک تولہ ملا کے حقنہ کہ سرسام صفراوی کو مفید ہی حص دو تولہ جوکھنہ پانی مین پیسکر
چھان لیوین و ایک تولہ اسپغول کا لعاب ودہ بیضہ مرغ کی سفیدی و چھ ماشہ روغن گل ملا کر ایسا ہی
حقنہ دستور عمل کرین حقنہ کہ سرسام بلغمی و سوداوی کو مفید ہی حص برگ سنا مکی مغز تخم خطمی صفر دو دو تولہ
ترنجبین مفید تخم شبت بادیان نونو ماشہ عنب الثعلب ایک تولہ انجیر سات عدد سیر بھر پانی مین جوش
کرین جب نصف رہجاوے ملکر چھان لیوین سات ماشہ نمک سنگ ایک تولہ روغن بادام خواہ روغن
بابونہ ملا کر عمل کرین حقنہ کہ واسطے قولنج کے مفید ہی حص انیسون رازیانہ تخم کاسنی گل نیلوفر برگ گاؤزبان
برگ بنفشہ نونو ماشہ پرسیاوشان گل بابونہ تخم خطمی چھ چھ ماشہ برگ سنا مکی ڈیڑھ تولہ روغن بید انجیر دو تولہ
حقنہ کہ قروح امعا و زحیر کو مفید ہی حص عدس گل سرخ گلنار جو مقشر ایک ایک تولہ دم الاخوین اقاقیا
کوندیرول چھ چھ ماشہ ایضاً صمغ عربی گل سرخ تخم کتان تخم خطمی اسپغول زرد ورد ایک ایک تولہ پستان
دس دانہ زعفران دو ماشہ بدستور استعمال کرین فصل ۳۸ نسخہ جات حلوا مین حلوا کہ مشمن بدن
و مقوی ارواح و مبہی حص خرما تخم برآورده آدھ سیر دو چند شیر گاؤ مین پکا کر پیین اور نشاستہ گندم
و مغز بیضہ بادام پاؤ پاؤ سیر بریان کرکے مخلوط کرین و آدھ سیر روغن گاؤ مین سب کو بریان کرکے تین پاؤ
شکر سفید کا قوام ملا کے حلوا پکاوین و مغز بادام و مغز فندق و مغز چلغوزہ مغز پستہ مغز اخروٹ ایک ایک چھٹانک
تیکا و قتہ کرکے ملا وین حلوا کہ مبہی و مقوی بدن ہی حص دال نخود کو شیر بیش مین تین بار تسقیہ کرکے روغن گاؤ مین
بریان کرکے مائدہ کرین اور باضافہ شیرینی و روغن زرد و میوہ جات بوزن مناسب کے حلوا بناوین
حلوا سے گذر کہ نہایت مقوی باہ و مفرح و مقوی اعضا ہی حص آب انشردہ گز مصفی تین سیر شکر سفید

ایک سیر مین قوام کرین و مغز پستہ و مغز چلغوزہ و مغز اخروٹ مغز بادام شیرین مغز فندق چرونجی ہر ایک پانچ پانچ تولہ پیسکر روغن گاؤ نیم آثار ملاکر حلوا پکاوین **ایضاً** گز مصفی دو سیر ہموزن شیر گاؤ مین پکاکر مع شیرند کور پیسین و آدھ سیر روغن گاؤ مین خوب بریان کرین کہ رطوبت جاتی تب چرونجی آدھ پاؤ مغز بادام شیرین و مغز نارجیل سیاہی دور کرکے ایک ایک چھٹانک باریک کچلکر ملاوین و قوام شکر سفید ایک سیر داخل کرکے حلوا بناوین **ایضاً** کہ نہایت مقوی باہ و مصفی اخلاط و دافع یبوست ہی ص گز مصفی دو سیر شلجم ایک سیر خربوزہ تخم برآوردہ و کشمش پاؤ پاؤ سیر شیر گاؤ مین پکاکر خوب پیسین و تین پاؤ روغن زرد مین بریان کرکے قوام قند سفید ایک سیر شامل کرین **حلوای مرغ** کہ تقویت باہ مین مجرب ہی و بدن کو فربہ و خوشرنگ کرتا ہی ص گوشت مرغ فربہ جوان کا تین سیر الائچی سرخ دو دار چینی کشنیز خشک ایک ایک تولہ پیاز آدھ پاؤ داخل کرکے دیگ سربستہ مین خوب پکاوین اور ویسا ہی سرکہ کرکے خوب ملکر چھان لیوین کہ عرق خوب گاڑھا نکل آوے و سیر بھر شکر سفید ملاکر قوام کرین و مغز بادام شیرین و چرونجی نیم نیم پاؤ مغز پستہ مغز چلغوزہ چار چار تولہ باریک پیسکر ملاوین **حلوائے بیضۂ مرغ** تفریح طبع و تقویت باہ کرتا ہی ص تیس عدد انڈے کی سفیدی و زردی کو بانس کی پتلی تیلیون سے خوب مخلوط کرین زبان بعد ڈیڑھ پاؤ روغن زرد ملاکر نہایت نرم آنچ پر رکھین اور اُنھین تیلیون سے حرکت دیتے رہین کہ یکجا منعقد نہونے پاوے جب پختہ ہوجاوی اُتھائی پاؤ شکر سفید کا قوام داخل کرکے سفوف ان دو پیز و نکا ملاوین دار چینی جاوتری زعفران تین تین ماشہ دانۂ الائچی سفید دو ماشہ شقاقل مصری ثعلب مصری ایک ایک تولہ **حلوای چوب چینی** جس کسیکو بعد عارضۂ آتشک کے ضعف باہ ہوگیا ہو یا کہ آثار سواد سودا وی کے باقی ہون از بس مفید ہے ص آرد گندم آدھ سیر روغن گاؤ روغن کنجد سفید پاؤ پاؤ آثار مین بریان کرکے چوب چینی بارہ تولہ اندر جو ثعلب مصری شقاقل مصری دار چینی خولنجان سعد کوفی بہمن سفید ایک ایک تولہ سفوف کرکے مخلوط کرین و تین پاؤ شکر سفید کا قوام شامل کرکے مغز چلغوزہ مغز پستہ مغز بادام چار چار تولہ چرونجی چھ تولہ خوب کچلکر ملاوین **حلوا** کہ مقوی باہ و مولد و مغلظ منی و دافع سرعت انزال و کثرت احتلام کا ہی ص شیر گاؤ چار سیر شکر سفید ایک سیر ملاکے مثل کھوے کے پکاوین و کلیجی و ستاور و شقاقل سگندہ ایک ایک تولہ خربا چھ تولہ کھیل کھانا دو تولہ مغز بادام مغز چلغوزہ مغز پستہ چرونجی تین تین تولہ باریک پیسکر ملاوین

خوراک یکنیم تولہ ایضاً مقوی باہ و گردہ و مثانہ و مغلظ منی و دافع سرعت انزال ص ترنجبین خراسانی
نبات سفید نو نو ماشہ شہد خالص اٹھارہ تولہ شیر گاؤ دوسیر مین مخلوط کرکے گرم کرین و چھانین و
کھوا کے بناکر بہمنین و مغز تخم کنوانچ ایک ایک تولہ شقاقل مصری ستاور ہندی مغز بادام مغز
چلغوزہ مغز پستہ تین تین تولہ زرچوبہ جاوتری چھ چھ ماشہ زعفران سفوف کرکے ملاوین

باب ے حرف الخاء المعجمۃ

فصل ۹۳ خرم بضم حرف اول و تشدید حرف دوم پوست مغسول بیضہ مرغ کو کہتے ہین و بعض
کتب معتبرہ مین حار حطی و ہار ہوز سے لکھا ہی چونکہ جزو اعلی ان ترکیب کا وہی ہی لہذا اُسی سے موسوم ہوا
و طریق استعمال مثل سرمہ کے سلائی سے خواہ بطور زرور کے ہی خرم کبیر آنکھ کی پھلی کو دفع کرتا ہی ص
پوست مغسول بیضہ گانٹھ پرانی سرکنڈہ کی صدف سوختہ زبد البحر اقلیمیا چاندی کی اقلیمیا سونیکی
خاکستر ساخ انگوچھنکری بریان جایہ بوزن مساوی سرمہ ساکر کے استعمال کرین خرم صغیر کہ امراض
مذکور کو دفع کرتا ہی ص پوست مغسول تخم مرغ نبات سفید مساوی الوزن سرمہ بناکر استعمال کرین
خرم عسلی کہ امراض مذکور کو مفید ہی ص پوست مغسول تخم مرغ کو سرمہ ساکر کے شہد مین ملاکر
استعمال کرین **فصل ۹۴ خضاب مین** اگرچہ خضاب کے نسخے صدہا مشہور ہین حاجت نسخہ کتابی
کی نہین ہوتی و بہتر برگ نیل سے کوئی خضاب نہین ہوتا اگر چند نسخہ آسان نقل کیے جاتے ہین **خضاب**
برگ نیل بنگلی پانچ جزو برگ حنا خشک ایک جزو علیحدہ علیحدہ سفوف سرمہ ساکر کے باہم پانی مین گھولکر لگاوین
و برگ زیتون باندھین **خضاب** پوست انار شیرین خواہ پوست بابیلہ بلیلہ آملہ جوش کرکے اُسکے پانی
مین وسمہ گھولکر لگاوین و باندھین **خضاب** سنگ براحت و چونہ سنگ مرمر کا ایک ایک جزو مردار سنگ
چار جزو سرمہ ساکر کے رکھین بوقت حاجت پانی مین گھولکر لگاوین پان ہی باندھین **خضاب لوہ** چون
ایک حصہ آرد گندم دو حصہ پانی مین گھولکر آفتاب مین رکھین جب خمیر ہوجاوے لگاکر باندھین **خضاب**
مازو بے سوراخ آدھ پاؤ روغن کنجد سیاہ مین بریان کرین جب سرخ ہوجاوے کپڑے مین ملکر
روغن کو دفع کردیوین و ہلیلہ سیاہ بوزن سات فلوس بلیلہ بہیڑہ آملہ بوزن چھ فلوس پھٹکری بوزن
دو فلوس نوسادر سعدنی بوزن ایک فلوس سب کو سفوف کرکے اور پانی جوشاندہ بلیلہ بلیلہ آملہ ہمراہ
ملاکر لڑاہی آہنی مین ڈالکر آہنی سے کھرل کرکے گولی بنا رکھین بوقت حاجت آب آملہ مین گھسکر لگاوین

و برگ ارنڈ سے باندھین **ایضاً** برادہ مس پانچ تولہ کسیس لونگ ایک ایک تولہ ہلیلۂ زنگی ایک
چھٹانک طبا سیر کپود چھ ماشہ مازوے کلان پاؤ آثار مازو کو بدستور بالا بریان کرکے بتدبیر مذکور گولی
بناوین اور اسیطرح استعمال کرین **ایضاً** مازوی سیر آدھ پاؤ بدستور بریان کرین و برادۂ مس و
ہلیلۂ زنگی ایک ایک طولطیا و سنگ جراحت و لونگ بوزن ایک ایک فلوس کسیس بوزن ربع
فلوس بدستور بالا کے گولی بناوین و استعمال کرین **فصل ۴۱ خمیرہ ہا و ادویہ مین خمیرۂ صندلین کہ**
خفقان و طپش دل و سوداوی کو سفید ہی **ص** صندل سفید نو تولہ صندل سرخ پانچ تولہ سفوف
باریک کرکے ایک شبانہ روز نیم آثار عرق گلاب ترکر جوش کرین و اڈھائی پائی پاؤ نبات سفید سفوف
کرکے ملا کر جوش دیگر گاڑھا کرلین **خمیرۂ گاؤزبان** مقوی دل اور دماغ و نافع خفقان اور غشی ہی
ص برگ گاؤزبان دس تولہ بادرنجبویہ پانچ تولہ سنبل الطیب گل سرخ برادۂ صندل سفید ایک
ایک تولہ سہ چندان پانی اور دو چندان گلاب مین ترکر کے جوش کرین جب چہارم حصہ باقی رہی ملکر چھانین
وتین پاؤ شکر سفید ملا کر قوام کرین اور چار ماشہ زعفران باریک گھسکر ملاوین **خمیرۂ ابریشم** مختبرہ حکیم
سبارک الدین جد راقم کہ واسطے والی ملک ریوان کے طیار کرایا تھا ازالۂ توحش و تقویت اعضاے رئیسہ
و قوت ہاضمہ کرتا ہی **ص** سنگ یشب سبز مروارید تین تین ماشہ عرق کیوڑا مین تین روز تک صلایہ کرین
مصطگی فرنجمشک گل گاؤزبان چھ چھ ماشہ ابریشم خام دو تولہ سفوف کرکے قوام قند سفید آدھ سیر مین کہ
جوشاندہ برگ گاؤزبان و بادرنجبویہ ایک ایک تولہ مین کیا ہو ملاوین **خمیرۂ بنفشہ** مخترعہ حکیم الدین علے
برادر خرد راقم کہ امراض صدر و ذات الجنب و ذات الریہ کو سفید و خلط صفرا کو خارج کرتا ہی **ص**
گل بنفشہ گل سرخ گل گاؤزبان تین تین تولہ قند سفید کوفتہ ڈیڑھ پاؤ گلاب آدھ سیر داخل کرکے
خوب دست مال کرکے پکاوین کہ گاڑھا ہو جاوے **فصل ۴۲ نسخہ جات خمیرۂ تنبا** کو مین اگرچہ خمیرۂ
تنبا کو داخل ادویہ نہین ہی مگر دھوان تنبا کو کا حقہ سے کھینچنا دافع قبض و محلل ریاح شکم و مخرج رطوبات ہین
و گلو و مخفف رطوبات دماغی ہی لہذا چند نسخے لکھے جاتے ہین **خمیرۂ پانڑی** قند سیاہ دو آثار قوام
قوام کرکے آدھ سیر تنبا کو سفوف کرکے ملاوین اور صندلین اگر تکرر نقش قاقلین ناگر موتھا بالجھڑ و چھریلہ
چھ چھ ماشہ پانڑی چھ تولہ سفوف کرکے ملا رکھین بعد اکیس روز کے تھوڑا خمیرۂ تنبا کو مین جو ہموزن
قند سیاہ کے ساتھ کوٹی گئی ہو ملاوین **خمیرۂ مشک** خالص دو ماشہ پانی مین گھول کر

آدھ پاؤ سفوف تمبا کو مین ملین اور جایفل جاوتری لونگ چارچار ماشہ سفوف کرکے پاؤ بھر قند سیاہ کے قوام مین مخلوط کرکے تنبا کو مذکور ملا رکھین تھوڑا اس خمیرہ سے تنبا کو طیار مین ملا کر استعمال کرین خمیر اتنا اس پختہ و قند سیاہ پاؤ پاؤ پھر قوام کرکے آدھ پاؤ سفوف تنبا کو کا ملا کر چھپر یا بالچھڑ نا کر ہو تھا کپور کچری لونگ ایک ایک تولہ سفوف کرکے ملا کر ظرف گلی مین بند کرکے چند روز رکھین دو وقتین بار ہاتھ سے مل دیوین اُسکے بعد تنبا کو طیار مین ملا کر استعمال کرین خمیرہ کبیلا و کتھل و امرود و بہی اسی ترکیب سے بنایا جاتا ہی خمیرہ سیب مربا سیب ایک پاؤ قند سیاہ آدھ سیر تنبا کو خشک پاؤ سیر باہم کوٹ کر ملا وین اور دانہ الائچی سفید چھ ماشہ صندل سفید دو تولہ سفوف کرکے ملا وین و ظرف گلی مین بند کرکے تین ہفتہ تک زمین مین مدفون کرین اُسکے بعد تنبا کو طیار مین ملا کر استعمال کرین خمیرہ آملہ آملہ رسیدہ خواہ مربای آملہ تخم برآوردہ کا بھی اسی ترکیب سے بناتے ہین ساتھ کمی بیشی دیگر اجزاے خوشبو کے خمیرہ گاؤ قند گلقند آفتابی ایک سیر تنبا کو خشک آدھ سیر باہم کوٹ کر ظرف گلی مین کھدکر زمین مین مدفون کرین بعد چالیس روز کے تھوڑا تمبا کو طبا کو طیار مین ملا وین خمیرہ کنار بیر پختہ دو سیر قند سیاہ دو سیر پانی مین پکا کے ملکر تخم بیر دفع کرکے سیر بھر تنبا کو خشک کوٹ کے ملا وین و تین ہفتہ تک زمین مین مدفون کرکے تنبا کو طیار مین ملا وین ایضاً بیر پختہ خشک کا تخم دفع کرکے قند دفع کرکے قند سیاہ و تنبا کو کے ساتھ کوٹین و چند روز رکھکر استعمال کرین دفع ہو کہ جب کوئی خمیرہ خشک ہونے لگے تو کوئی عرق خوشبو ملانا چاہیے

فصل ۴۴ خمیرہ لقوان شرابی

قوام کہ دافع برودت معدہ و جگر و احشا و مقوی ہاضمہ و ضعیفون کو از بس مفید ہی خمیر شراب کہنہ پانچ رطل شہد مصفی ڈیڑھ رطل بخمیل سوا تولہ دانہ الائچی سفید دانہ الائچی سرخ قرنفل دارچینی فلفل گول ایک ایک تولہ زعفران چھ ماشہ اجزا کو پانی مین پیسکر چھانکر شراب و شہد مین ملا کر قوام رکھین و بقدر مناسب استعمال کرین

باب ۸ حرف دال مہملہ

فصل ۴۴ بیان دربرہ مین دستور بنانے دربرہ کا کہ نشہ ہوتا ہی یہ ہی کہ سب اجزا کو بقاعدہ خیسانده ایک ظرف کلان گلی مین رکھکر پانی ڈالین و نصف ظرف خالی رکھین و ظرف کو ایسا سپاٹ ایسا مدفون کرین کہ منھ ظرف کا کھولنا و بند کرنا سکین اور قریب دفن کرنے کے تین چار روز تک لکڑی سے دوا کو حرکت دیوین زان بعد نگران رہین جب دوا جوش مارکے خود بخود جوش فرو ہو جاے

تب بدون بگنے اور جنبش کے پارچہ سنگین سے چھانکر ظرف شیشہ یا چینی مین رکھین در سہرہ گھیکوار
کہ امراض سوداوی و بلغمی و باردہ و امراض جگر و استسقا کو دفع کرے و نشالاوے ص قند سیاہ دس سیر
پوست اندرونی درخت ۱۰ میل اڑھائی سیر پوست اندرونی درخت کنار ایک سیر مغز گھیکوار تین پاؤ
آملہ پاؤ سیر سارہ ون سلیخہ اسطوخودوس بادرنجبویہ دارچینی بادیان سنبل الطیب چوب چینی ناگیسر کباب چینی
بدر البنج پانچ پانچ تولہ برگ تازہ ترنج برگ تازہ نارنج چھ چھ تولہ ایک من پانی ڈالکر بدستور مقررہ بالا بنا وین
در سہرہ بالا در کہ بقوی باہ و منشی و دافع امراض باردہ و نقرس و وجع مفاصل کہا ہی ص قند سیاہ پانچ سیر
بالا در نیکوفتہ پاؤ آثار ہلیلہ سیاہ ہلیلہ کابلی ۱۰ فاغل فلفل سیاہ فلفل سفید گل ہما دا تخم بالم دارچینی چھ چھ تولہ
تیس سیر پانی ملا کے بدستور بناوین در سہرہ فنجوشت کہ بقوی باہ و منشی و محلل صلابت و مرطحال و
نفخ شکم کا ہی ص قند سیاہ پانچ سیر انجیر زرد آدھ سیر مویز پاؤ سیر خبث الحدید ۱۰ خواہ کزوا دارچینی بدر البنج
قرنفل چار چار تولہ تیس سیر پانی ملا کے بدستور بناوین **فصل ۴۵** بیان لوک مین لوک اس دوا کو
کہتے ہین کہ چند اجزا باہم پیسکر ایک پوٹلی کپڑا مین باندھکر عضو ماؤف پر اس پوٹلی سے دلک کیا جاوے
یا کہ عضو ماؤف پر دوا الگا کر ہاتھ سے دلک کیا جاوے تاکہ تاثیر دوا کی بواسطہ دلک کے مقام مرض پر جلد
پہونچے دلوک کہ ضیق النفس بلغمی کو جسے لوبکتے ہین مفید ہی ص زبد البحر بورہ ارمنی ناخواہ کزوا گل بابونہ
بورن سساوی سفوف کرکے پوٹلی مین باندھکر چھاتی و پسلیون پر دلک کرین دلوک کہ اقسام خناق کو
مفید ہی ص سبوس گندم چار تولہ اکلیل الملک ایک تولہ گل بابونہ گل خطمی پر سیاوشاہ توری کو
تازہ پانی مین پیسکر گرم کرکے پوٹلی باندھکر ظاہر حلق پر دلک کرین دلوک کہ درد کمر و درد گردہ کو
مفید ہی ص تنبا کو خشک مغز تخم کرنجوہ گل بیخان تینون ہموزن پیس کر گرم کرکے پوٹلی باندھکر
دلک کرین **فصل ۴۶** دواہاے ترا کیب معینہ قدیمہ و جدیدہ مین وبید الورد مقوی معدہ و جگر و دمع
امراض انکی و نافع استسقا ہی ص سنبل الطیب مصطگی زعفران طباشیر دارچینی بیخ اذخر سوگند بالا بسط شیرین
تخم کشوث کرنس زراوند دانہ الایچی سفید عود عرقی جملہ مساوی گل سرخ ہموزن مجموع سفوف کرکے
شہد سہ چندان مین ملاوین دیا قوزہ کہ اقسام کھانسی تپ دنزک کو مفید ہی ص کوکنار پوست دانہ دو تولہ
اصل السوس پوست خراشیدہ تخم خطمی تخم خبازی جملہ نیکوفتہ تین تین تولہ صمغ عربی بہدانہ اسپغول
ایک ایک تولہ سوا سیر پانی مین چار پہر تر کرکے جوش دیکر صاف کرین واڑھائی پاؤ شکر سرخ

ملا کر قوام کریں و جمع تا کہ قولنج ریحی و دیگر امراض بادی کو مفید و مدر حیض ہی ص تخم اسپند
باے برنگ دو تولہ مرچ سیاہ عقر قرحا سوگند بالا زنجبیل تج قسط شیرین ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ زعفران
ایک تولہ شہد دو چندان مجموعے کے **دوا المسک** کہ مالیخولیا مراقی و احتراقی و صفراوی و وحشت طبع و
خفقان کو دفع کرے ص مشک اعلی تین ماشہ زعفران ایک ماشہ مروارید دو ماشہ کہربا بیخ مرجان
سنگ یشب ابریشم طبا شیر چھ چھ ماشہ گلاب میں صلایہ کر کے شیرہ کشنیز خشک و تخم خربزہ و تخم خبازی ایک
ایک تولہ ملا کر شکر سفید نیم آثار کا قوام بنا کر ادویہ مذکور ملا دیں **دوا المکرم** امراض جگر و طحال
و استسقار رطوبی و سدہاے احشا و ریاح کو دفع کرے و گردہ و مثانہ کو طاقت دیوے ص زعفران
ایک تولہ اسارون سنبل الطیب اذخر انیسون ریوند چینی ریوند خطائی چھ چھ ماشہ سفوف کر کے
آدھ سیر شکر کے قوام میں ملا دیں **دوا القسط مخترعہ** شیخ الرئیس کہ درد معدہ و اسعاد و درد کبد کو دفع
کرے ص قسط شیرین ایک تولہ دار چینی تج انیسون کرفس اسارون سوا سوا ماشہ ریوند چینی چھ
ماشہ شہد ڈیڑھ پاؤ **دوا الکبریت** مخترعہ حکیم مبارک الدین جد امجد راقم کہ تریاق المعدہ ہی ہے
تقویت معدہ و جگر و احشا کی کرے و فالج و تقوہ و تشنج و رعشہ و نسیان و ضیق و یاح و ضعف بدن کو
دفع کرے و باہ کو قوت دیوے ص کبریت صفی ایک تولہ سنبل الطیب قسط شیرین سلیخہ مصطگی زنجبیل قرنفل
بسباسہ چھ چھ ماشہ فلفل سیاہ کرفس انیسون ناخواہ زیرہ سیاہ پودینہ دشتی نو نو ماشہ شہد چار چند **دوا مخدر**
کہ وقت شدت اوجاع اطراف کے استعمال کرنا چاہیے نہ درد قولنج وغیرہ میں جہاں تلیین طبیعت درکار ہی
ص تخم کاہو بذر البنج ایک ایک تولہ شیطرج آفیون تین تین ماشہ بقدر خود کلاں کے حب بنا دیں و ایک
حب کھا دیں **دوا المحلل** کہ خناق بلغمی و سوداوی کو مفید ہی ص غرغرہ کرنے و خارج حلق پھلا کرنے
سے ص اسپند تخم ترب حلتیت مرکی بورہ ارمنی نوسادر سعدنی سماوی ان سفوف کر کے ہمچندان
شہد ملا دیں **دوا الحلتیت** کہ بحۃ الصوت کو دفع کرے ص مرچ سیاہ حلتیت خردل
زعفران سماوی الوزن شہد ہمچندان **دوا الحطا طیف** کہ خناق بلغمی و سوداوی کو
غرغرہ کرنے و طلا کرنے میں مفید ہے ص بسباسہ سنبل الطیب چھ چھ ماشہ تخم کرفس انیسون
ناخواہ اسپند دار چینی مرکی زراوند طویل نو نو ماشہ گل سرخ مازوی سبز ایک ایک تولہ خاکسہ خطائی
یعنی چمگادڑ قسم خرد ڈیڑھ تولہ زعفران تین ماشہ شہد سہ چندان **دوا الحلتیت** کہ جانوران

زہردار کے کاٹنے و نیش مارنے کا اثر کھانے اور لگانے سے دفع کرے ص حلتیت سداب مکی مرچ سیاہ مساوی شہد ہمچندان دوار الجالینوس جالینوس کا قول ہے کہ مینے نہین دیکھا کہ جسکو سگ دیوانہ نے کاٹا ہووے اور اس دوا سے نفع نہ پایا ہووے ص سرطان محرق دو جزء کندر ایک جزء نبات سفید نصف مجموع سفوف کرکے تین ماشہ صبح اور چھ ماشہ شام کو کھایا کرین دوار اللہات کہ واسطے لٹک جانے لہات یعنی ملاذہ کے جسکو کوا و گٹی کہتے ہین از بس مفید ہی ص سماق مازوی بی سوراخ کلی انار شیرین کی اقاقیہ مین گلاب کے پھول کا زیرہ بوزن مساوی سرمہ ساکر کے ملاذہ پر چپکاوین ایضاً فلفل سفید مرکی تین تین ماشہ مازو چھ ماشہ سفوف کرکے لہات پر لگاوین ایضاً کہ ملاذہ اطفال کو اٹھاوے ص مازو پانی مین گھسکر تارک سر پر لگاوین ایضاً گل گیدان سرکے مین پیسکر سر پر لگاوین دوار السعال کہ ہر اقسام کی کھانسی کو دفع کرے ص کھار روسہ تین ماسہ صمغ عربی کثیرا اصل السوس نو نو ماشہ نبات سفید ہموزن سفوف کرکے بقدر مناسب کھایا کرین دوار الربو کہ ضیق النفس و سعال کو دفع کرے ص کھیرا ایک سیر نمک کھاری تین چھٹانک اجوائن دیسی آدھ پاؤ فلفل دراز ایک تولہ سب کو ایک ہانڈی آب نارسیدہ مین کھار منٹھ اوسکا سفالی سے ساتھ ماش کے بند کرکے جلاوین کہ سب خاکستر ہوجاوے دوار الفجل کہ واسطے ضیق النفس کے مجرب ہی ص بیخ ترب کلان پارچہ پارچہ کرکے ہموزن شہد کف گرفتہ کے ساتھ دیگ سربستہ مین پکاکے بعد سرد ہونے کے خوب ملکر لعوق بناوین دوار السلق چقندر و شکر سرخ کو اسیطرح بناوین نہایت مفید و مجرب ہی دوا ے پرسوت وسیب ص کندر ترکھور پانچ پانچ ماشہ جدوار چار ماشہ جوشاندہ بناکے چار رتی مشک حل کرکے نوش کرین دوا ے پرسوت و جھولہ تخم دھتورہ سیاہ تین ماشہ زنجبیل مرچ سیاہ چھ چھ ماشہ پانی کے ساتھ گولیہا ے خرد بناوین خوراک دو سرخ یا زیادہ بقدر احمال طبیعت کے ایضاً شنگرف دو ماشہ پانی مین حل کرکے مرچ سیاہ تخم سنبھالو فلفل دراز دو دو ماشہ سفوف کرکے باہم کھرل کرکے گولیان بناوین خوراک دو سرخ دوار الزنجبیل معروف بسہاکہ سونٹھ کہ امراض باردہ و عارضہ پرسوت عورتون کو و امراض بعد زائیدگی کو از بس مفید ہی ص زنجبیل میدہ تین چھٹانک سفوف کرکے سوا سیر شیرگاؤ مین پکاوین جب گاڑھا ہوجاوے پاؤ سیر روغن گاؤ مین بریان کرکے تین پاؤ شکر سفید کا قوام ملاوین ناگر موتھا زیرہ سیاہ زیرہ سفید کشنیز بادیان تخم شبت نرکچور سوگندھ بالا لونگ جاوتری صندل سفید

پٹھانی لودھ ہو بیڑا گرنیلہ پیڑا مورمرچ سیاہ ایک ایک تولہ سفوف کرکے ملاوین واگر تقویت مریضہ
کی بھی مطلوب ہو میوہ جات مناسب ورق نقرہ وطلا بقدر ضرورت مخلوط کرین **دوا القبیل**
کہ اقسام کرم شکم کو قتل دفع کرے **ص** برگ نیم بابڑنگ کمیلہ ہموزن سفوف کرکے شہد بقدر کفایت
ملاکے کھائین **دوا** کدودانہ وکرم دراز کو مارے ونکالے **ص** حب النیل تربد سفید بابڑنگ
کمیلہ تین تین ماشہ سفوف کرکے دودھ وشکر مین ملاکر پیوین **ایضاً** بابڑنگ کمیلہ تربد سفید
نمک سنگ تین تین ماشہ سفوف کرکے مویز منقے مین سان کر کھلاوین **ایضاً** برگ شفتالو
اجواین خراسانی مقل ازرق سقمونیا ایک ایک ماشہ کمیلہ تین ماشہ سفوف کرکے شکر ملاکے کھائین
وآدھ سیر دودھ شکر ملا پیوین **ایضاً** کرم مقعد کو مارے ودفع کرے **ص** تخم الوبخارہ خواہ آب برگ
شفتالو خواہ زہرہ گاؤمین روئی تر کرکے مقعد مین رکھین **دوا** الدرج کہ حکیم علی گیلانی نے واسطے سنگ بنی
کے مجرب لکھا ہی **ص** دراج یعنی تیتر کو ذبح کرکے آلایش صاف کرکے ساق وانار دانہ مساوی سفوف کرکے
اُسکے پیٹ مین بھرکے گل حکمت کرکے جلاوین کہ کوئلا ہوجاوے وہموزن اُس کوئلے کے نان گندم سوختہ ملاکے
سفوف کرین وبقدر مناسب کھلایا کرین **دوا** اگر قبل غذا کے ایک ماشہ کھانے کے مداومت کیجاوے تو تقویت
معدہ کی کرتی ہی واگر بعد غذا بقدر نیم ماشہ کھائی جاوے تو غذا بخوبی ہضم ہوکر دوسرے وقت اشتہاے صادق
ہوتی ہی واگر سورہضمی مین دو ماشہ کھائی جاوے تو اُسکو دفع کرتی ہی واگر قے واسہال استلائی مین بدفعات
ایک ایک ماشہ کھاکر اوپر سے تھوڑا عرق گلاب یا عرق بادیان پیا جاوے تو اسکو بھی دفع کرتی ہے
ص درخت آک مع درخت گھمورے درخت کٹاے مع بیخ گل تنبا کو یعنی جو چلم پر تنبا کو کشیدنی سوختہ
ہوجاتی ہی علیحدہ علیحدہ جلاکر خاک کرین وچارون خاک ہموزن لیکر ہشتم حصہ اُن سب کا سہاگہ خالص ملاکر پانی مین
سانکر چار پہر کے بعد مثل رنگ کسم کے اسکا پانی ٹپکا لیوین واُس آب زلال کو دیگچی مین رکھا ایک دو جوش
دیوین تب سرد کرکے پانی لیوین وخاک جو تہ نشین ہوجاوے اُسے دفع کرکے آب زلال کو آگ پر پکا کر نمک بناوین
دو تولہ نمک مین زنجبیل مرچ سیاہ ابہل زرشک پوست ترنج پودینہ خشک دانہ الائچی سفید تین تین ماشہ
ملاکر سفوف کرین **دوا** کہ واسطے دفع ورم طحال کے جسکو تلی وبروٹ کہتے ہین نہایت مفید ہے
ص سہاگہ بریان پھٹکری بریان نوسادر بریان شورہ قلمی سبجی جوا کھار بابڑنگ کلونجی خرد نمک
سیاہ نمک سنگ چونہ گھونگھا کا جملہ بوزن مساوی کوٹ چھانکر لعاب گھیکوار مین سان کر بقدر

کنار صحرائی گولیان بنا رکھین ایک صبح و ایک شام کو کھایا کرین و اگر گرمی تحمل سے زیادہ محسوس ہو تو بقدر نصف کے کھاوین **دوا** کہ ورم و صلابت طحال کی دفع کرنے مین مجرب ہی **ص** نمک سنگ سجی جوا کھار سہاگہ زرد چوبہ نمک سیاہ دو دو تولہ ہینگ ایک تولہ سفوف کرکے ایک چھٹانک روغن سرشف مین مخلوط کرکے سو صد دبرگ آک پر جو زرد ہو کر درخت سے خود بخود گرے ہون طلا کرکے تو بر تور کھکر ایک ہانڈی مین بھر کر گل حکمت کرکے جلا دیوین و چار رتی سے ایک ماشہ تک اُسکی خاک کو کھایا کرین **ایضاً** کہ تحلیل کرنے ورم طحال مین بے نظیر ہی **ص** عرق گوگرد بقدر دو سرخ پانی مین ملا کر پیا کرین چار سرخ تک **ایضاً** بیخ ترب و کنجد سیاہ مساوی پیسکر نیگرم طحال پر ضماد کیا کرین تحلیل ورم مین نہایت مجرب و مفید ہی **دوا** کہ ورم کو جو صدمہ خارجی سے ہوا ہو مفید ہی **ص** ریوند چینی گلنار دم الاخوین شب یمانی ایک ایک ماشہ سفوف کرکے آب تازہ برگ مکوی دو تولہ نبات سفید ایک تولہ ملا کر پیا کرین **ایضاً** ریوند چینی گل ارمنی حب الآس ایک ایک ماشہ سفوف کرکے شکر سفید چھ ماشہ ملا کے کھایا کرین **دوا** کہ یرقان سیاہ کو دفع کرنے مین مجرب ہی **ص** برگ تازہ مکوی و کاسنی و ترب و کلونجہ علیحدہ علیحدہ کچلکر دو دو تولہ پانی چار ونگا لیکر باہم آگ پر رکھین جب پھٹ جاوے صاف کرکے دو تولہ نبات سفید ملا کر پیا کرین **ایضاً** ہلیلہ زرد و نبات سفید ہموزن سفوف کرکے ایک بھر صباح کھایا کرین **دوا** کہ یرقان زرد و سیاہ دفع کرتی ہی **ص** صندل سفید دار ہلد تین تین ماشہ مانی مین پیسکر نو ماشہ شہد ملا کر پیا کرین **ایضاً** برگ حنا تازہ نیمکوفتہ ایک تولہ رات کو تھوڑے پانی مین تر رکھین صباح آب لال اُسکا پیا کرین **دوا** کہ خون بواسیر کے بند کرنے مین اثر تمام رکھتی ہی **ص** کہربا گل ارمنی ہر دو دو ماشہ سفوف کرکے ہموزن شکر سفید ملا کر کھایا کرین **ایضاً** کہ مسہ ہاے بواسیر کو خشک یا تحلیل کرے **ص** قسط تلخ پوست بیخ کنیر اسبند تین تین ماشہ گندھک لوبان ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ سفوف کرکے چار تولہ روغن سرشف مین ملکر رکھین و لگایا کرین **دوا** کہ استحاضہ کو دفع کرتی ہی **ص** تال مکھانا خار سوت برابر سفوف کرکے صبح کو چھ ماشہ کھاکر شکر سفید چاول کے پانی مین ملا کر پیوین **دوا** کہ ورم رحم کو دفع کرے **ص** روغن گل روغن بنفشہ چربی بط چربی گردہ بز مغز ساق گاؤ ایک ایک تولہ زردی تخم مرغ ایک عدد مصطگی تین ماشہ زعفران ایک ماشہ بدستور مرہم بنا کے استعمال کرین **دوا** عرق النسا کے دفع کرنے مین تجربہ قدما و تجربۂ حال ہی **ص** سورنجان شیرین ایک تولہ سناء مکی سوا تولہ

شیطرج سات ماشہ زعفران دو ماشہ سفوف کرکے ہموزن شکر سفید ملا رکھین نو نو ماشہ کھایا کرین دوا کہ وجع المفاصل کو مجرب ہی ص اسبند تخم ترب سینگ بورہ ارمنی نوسادر بوزن مساوی سفوف کرکے ہمچو شکر سفید ملا رکھین و بقدر مناسب کھایا کرین دوا کہ علت رشتہ یعنی نارو کو دفع کرتی ہی ص افیون صابون پیاز ہموزن روغن کنجد سفید مین پکا کر مثل مرہم کے بنا دین و موقع وعوالی اُسکے پر ضماد کیا کرین ایضاً صابون کو روغن کنجد سفید مین ملا کے مرہم بنا کر لگایا کرین دوا کہ برص کو مفید ہے اکھاڑ ہی کا استعمال زمانہ طویل کے ص سورچہ کلان قبرستان کو سرکے مین پیسکر لگایا کرین وجب دھونا چاہین آب جوشاندہ بادرنجان دھویا کرین

باب ۱۰ حرف الذال معجمہ

ذرور و تدبیر ذرور کی یہ ہی کہ ایجاد دوا کو سرمہ سے باریک سفوف کرکے محل مرض پر چھڑکین یا چپکا دین

فصل ۴۴ ذرورہاے نافع امراض چشم مین کہ آنکھ کی پلکین کھولکر بقدر مناسب چھڑکنا چاہیے ذرور توتیا کہ خارش پلک و چشم و ڈھلکا یعنی اجزاے اشک کو مفید ہی ص امیران چینی تین ماشہ توتیا کو تین بار گرم کرکے آب بادیان مین سرد کیا ہو پھٹکری بریان سرمہ سفید چار چار ماشہ بدستور استعمال کرین ذرور انزروت کہ قرحہ کو صاف و پر کرے ص انزروت بریان کشتہ ارزیز دو دو ماشہ نشاستہ گندم تین ماشہ بدستور استعمال کرین ذرور زرد چوبہ کہ سیلان اشک و خارش و ضعف ابصار کو مفید ہی و موافق مزاج بوڑھون کے ہوتا ہی ص زرد چوبہ پوست ہلیلہ زرد پانچ پانچ ماشہ توتیاے مغسول چار ماشہ فلفل دراز فلفل گرد ایک ایک ماشہ ذرور کرد چشم کہنہ و سرخی و سیلان اشک کو دفع کرے ص توتیاے مغسول کشتہ ارزیز نشاستہ گندم ہموزن ذرور کرد نارش و حکہ پلک و جالاو ناخنہ آنکھ کو دفع کرتا ہی ص گھر پاچاندی کی گوند ببول بریان تین تین ماشہ زعفران فلفل سیاہ دو دو ماشہ افیون ایک ماشہ ذرور چشمہام کہ کتھی و درد چشم اطفال کو دفع کرنے مین مجرب ہی ص چاکسو اصلاح کردہ دو جزو پھٹکری بریان ایک جزو سرمہ سا کرکے پلکون کو اُلٹکر ذرور کرین ذرور امیران کہ دفع اختلاج دائمی و امراض باردہ و تقویت بصر مین مجرب ہی ص امیران چینی تو نفل فلفل دراز توتیاے مغسول ضعف عربی بریان جملہ بوزن مساوی فصل ۴۵ ذرورات نافع امراض دہن مین ذرور کہ قلاع سرخ کے دفع کرنے مین مجرب ہی ص طباشیر سفید جوسوختہ کشنیز خشک مقشر کتھہ سفید بوزن مساوی

ذرور کہ قلاع سفید کو دفع کرے ص ہلیلہ زرد اقاقیا گلنار کرنا مرچ بوزن مساوی ذرور کہ قلاع بلغمی اطفال کو دفع کرے ص مازو زرد چوبہ پوست انار شیرین گلنار کتھہ سرخ برگ گاؤزبان سوختہ بوزن مساوی ذرور کہ قلاع شدید کو جسمین زبان پر دانے مثل کانٹون کے سخت ہوتے ہین مفید ہی زبان کو پارچہ خشن سے کھجا کے استعمال کرنا چاہیے ص طباشیر سفید کتھہ کباب چینی سنگ جراحت دانہ الایچی سرخ جملہ بوزن مساوی ذرور کہ ہر قسم کے قلاع کو مفید ہی ص سرخ ہر مرہ خطائی طباشیر سفید زیرہ گل سرخ تخم نیلوفر تخم خرفہ صندل سفید صندل سرخ گل ارمنی حضض کی عدس مقشر گلنار مغز تخم کیول گٹہ کتھہ سفید کباب چینی عنب الثعلب جملہ بوزن مساوی ذرور کہ جوشش دہان کو مجرب ہی ص کتھہ سفید طباشیر سفید دانہ الایچی زیرہ گل سرخ زیرہ گل سیوتی ناگرموتھ ہلیلہ سیاہ بابچی تخم بکاین سوختہ جملہ بوزن مساوی ذرور کہ قلاع وجوشش دہن کو مجرب ہی ص دانہ الایچی سرخ کشنیز سوختہ پھٹکری سوختہ بوزن مساوی **فصل ۴۹** ذرورات دافع جروح وقروح وثبورات آکلہ مین ذرور کہ زخم ختنہ اطفال کو خشک واصلاح کرتا ہی کہ حاجت مرہم کی نہین ہوتی بعد بند ہونے خون کے استعمال کرنا چاہیے ص کتھہ سرخ مردار سنگ ہلیلہ سیاہ بلیلہ تخم کنار سوختہ جملہ ہموزن ذرور کہ قروح ختنہ کو دفع جلد اصلاح دیوے دفع کرے ص پھٹکری توتیا سبز نیم سوختہ بوزن مساوی **ایضاً** دفع قروح ختنہ ص کندر دم الاخوین دو دو ماشہ کشتہ مس پانچ ماشہ پھٹکری بریان پوست انار شیرین مازو کاغذ نیلہ رنگ سوختہ ناگرموتھ چھ چھ ماشہ ذرور دوم کہ سیلان خون زخم کے دفع کرنے مین بے نظیر ہے ص کندر دم الاخوین سماق پھٹکری بریان تین تین ماشہ صبر کاغذ سوختہ ایک ایک ماشہ ذرور کہ جراحت آتشک کو تقصیب ودیگر اعضا سے دفع کرے ص یوست بویدار سوچھ ماشہ خرمہرہ زرد سوختہ پانچ عدد سوپیاری ایک عدد نیلہ کتھہ کتھہ بریان ایک ماشہ مردار سنگ کتھہ سفید سنگ جراحت دو دو ماشہ سفوف بار یک کر کے چھڑکین

باب ۱۱ حرف الراء مہملہ

فصل ۵۰ - ربوب مین دستور بنانے ربوب کا تین طرح پر ہی ایک میوہ جات کثیر المائیت مثل کولا دسترہ وانارین کے انکا زیرہ ودانہ صاف کر کے اُسکا پانی ملکر نچوڑ لیوین اور اُس پانی مین چہارم حصہ شیرینی ملا کر پکاوین جب شربت سے زیادہ گاڑھا ہو جاوے رکھ لیوین دوسرے میوہ جات قلیل المائیت مثل سیب وبہ وانگور وآملہ تازہ کے اُنکا تخم دفع کر دینا ضرور ہی مگر پوست چھیلڈالنا صرف نظافت ونفاست ہی

ورنہ پوست خالی از فائدہ نہین ہی کھرل ہنگین مین خوب کچل پانی نچوڑلیوین و نصف اُسکے شیرینی ملا
ویسا ہی قوام بناوین تیسرے میوہاے مرطوب مدیم المائیت مثل زرشک و آلو کے انکو پانی مین صرف
ترکر کے خواہ جوش بھی دیکر ملکر چھان کے ہموزن میوہ کے شیرینی ملا کے بدستور بکالین رب کولا
وسنگترہ دافع تشنگی و حرارت صفرا و خون و رافع یبوست مفرح طبع ہے رب انار شیرین
مقوی اعضاے رئیسہ و مفرح طبع و دافع گرمی مزاج ہے رب انار ترش دافع
قے صفراوی و مسکن تشنگی و منطفی حرارت ہے رب سیب و بہ مقوی دماغ و معدہ دافع حرارت
مزاج و مصلح خون ہین رب آلہ مقوی معدہ و مصلح خون و ہاضم طعام و قابض ہے رب آلو
صفرا شکن منطفی حرارت و دافع تشنگی ہے رب زرشک مقوی معدہ و دافع غلیان صفرا ہی **فصل ۵۱**
روشنائی مین بہ لغت یونانی اس لفظ کے معنی لانے والی نور بصر کی ہی روشنائی ص مروارید و کشتہ
تانبا زعفران و ورق نقرہ و ورق طلا تخم نیل جنگلی ساذج ہندی ایک ایک ماشہ سرمہ اصفہانی تین ماشہ
قرنفل چار عدد مرچ سیاہ چھ عدد فلفل دراز قسم خورد ایک عدد سب کو دو روز آب انار شیرین مین تین دن
آب بادیان مین صلایہ کرکے خشک کرین ازان بعد سرمہ کرکے استعمال کرین **فصل ۵۲** تدابیر بنانے
روغنون مین دستور بنانے روغنون بطریق ہاے مفصلہ ذیل ہے دستور بنانے روغن موم
اور روغن بہروزہ کا مثل قاعدہ و عرق تیزاب کے ہی مگر بجاے ہانڈی کے گھڑا دوسرا وصل کرنا چاہیے
و بجاے محرف رکھنے کے دو لوگھڑے دو چولھا پر برابر رکھنا چاہیے اور موم کے ساتھ اسکے نیچے
ہموزن سیوم حصہ موم کے نمک سانبھر نیم کوب کرکے خواہ استخوان کہنہ سفوف کرکے رکھنا چاہیے
دستور بنانے روغن پھولونکا چند طرح پر ہی ایک یہ کہ پھول تازہ مصفی چار جزو روغن کنجد سفید پانچ جزو
مین ڈالکر آفتاب مین رکھین جب بعد مضمحل ہونے کے بوے اصلی پیدا ہوے تب پھولون کو مل کر
روغن صاف کرلین اور اُس مین تین جزو اور پھول تازہ ملا کے ویسا ہی آفتاب مین رکھ کے
صاف کرکے پھر دو جزو پھول تازہ ملا کے ویسا ہی آفتاب مین رکھ کے بعد فناے رطوبت و قیام
خوشبو کے رکھ لین دوسری پھول تازہ مصفی ہموزن روغن مذکور مین ملا کر آفتاب مین رکھین
اور بعد متعفن ہونے کے جب رطوبت پھولون کی باقی نرہے خوب ملکر روغن کو صاف کرلیوین
اور اگر اثر رطوبت کا معلوم ہوے تو آفتاب مین رکھکر فنا کردین تیسری پھول تازہ کا شیرہ نکال کر

کریم وزن شیرہ کے روغن مذکور ملا کے پکاوین جب شیرہ جل جاوے روغن صاف کرلیوین
پھولتھی پھول خشک کا جوشاندہ بنا کے آب جوشاندہ دوچندان پھول روغن مذکور ملا کے جوش دین
جب اثر پانی کا نہ رہے روغن صاف کرلین فائدہ روغن کی قوت پھولون کی قلت اور
کثرت سے متعلق ہی مگر تدبیر اول محض مخصوص گلاب کے پھول سے ہی اور تدبیر اول و دوم مین اگر
کسی قدر جدید پھول بعد اتمام تدبیر کے ممزوج کر رکھے جاوین اور رطوبت اُن کی آفتاب مین فنا
کیجاوے تو اولی اور عمدہ ہی دستور بنانے روغن برگ و بیخ و چوب تر و تازہ و تخم ہای کم روغن کا
تدبیر جوہر پھولون کی ہی مگر تھوڑا پانی ملا کے شیرہ نکالنا چاہیے کہ اثر اُسکا بخوبی نکلے دستور
بنانے روغن برگ و بیخ و چوب خشک کا بہ تدبیر چہارم پھولون کی ہی فائدہ چوب روغندار
و تخم کم روغن کا تیل بطور ڈول جنتر کے نکالا جاتا ہی دستور نکالنے روغن اُن تخمون کا جنمین
دہنیت زیادہ ہی مثل بادام و چلغوزہ کے چند طرح پر ہی ایک یہ کہ اگر تخم زیادہ ہو تو لوہے مین
پیلکر نکالتے ہین دوسری مغز تخم کو خوب کچل کر پانی مین پکاوین روغن بالای آب و فضلہ
تہ آب ہو جاتا ہی سرد کر کے روغن کو جدا کر لیتے ہین تیسری مغز تخم کو کچلکر تھوڑی نبات سفید
ملا کے اندک پانی غلیظ کر کے نیگرم چھوڑتے ہین روغن پک آتا ہی چوتھی مغز کو فتہ مین قدرے
نباتہ سفید و تھوڑا پانی ملا کے ایک کنارے طشت کے رکھ کے اُسکے نیچے آگ رکھ دیتے ہین
اُسکی گرمی سے روغن طشت کے دوسرے کنارے کی طرف ہو نیچا رہتا ہے سیلان کرتا ہے
دستور سب قسم کے انڈے کے تیل کا چند طریق پر ہی ایک یہ کہ انڈے کو جوش کر کے زردی
اُسکی جدا کر لین اور سب زردیون کو ہاتھ سے خوب ملکر فی زردی کلان ایک ماشہ نوشادر معدنی
ذخیرہ مین کم اُس سے سفوف کر کے ملا دین اور اُسکو ایک شیشے خواہ بوتل بھر کے اُسپر گل حکمت
کرین اور منھ مین سیکین لگا دین اور ایک ٹھیکرے مین سوراخ کر کے چولھے پر رکھین اور گردن
شیشے کی اُس سوراخ سے نیچے ٹھیکرے کے نکالین اور ٹھیکرے مین کنڈا خواہ چیلے کی آگ کرین
اور بوتل کے منھ کے نیچے ایک پیالی چینی یا شیشہ کی رکھین کہ روغن اُسمین ٹپکے دوسری تدبیر یہ ہی
کہ انڈا جوش کر کے زردی جدا کر کے ایک تھالی مین آتش نرم پر یا دھوپ سخت مین رکھین جسطرف
انڈا ہوے بلند رکھین دوسری طرف نیچے کو روغن تھالی مین جمع ہو جائے تیسری تدبیر یہ ہے

کہ اندا جوش کرکے زردی نکال لیوین اور ہاتھ سے خوب ملکر آنچ دکھلا دکھلا کر نچوڑین دستور روغن نخود و گندم وجو کے نکالنے کا ایک یہ ہی کہ غلہ صاف ایک شب اُسقدر پانی مین تر رکھین کہ تمام پانی اُسمین جذب ہوجاوے اُسکے بعد شیشے مین رکھکر اُسی طریق سے ٹپکا دین جیسا روغن بیضہ مین مذکور ہوچکا دوسرے یہ ہی کہ نہائی گرم پر دانہ ہاے غلہ رکھکر ہتوڑی نہایت گرم سے دبا دین کہ روغن جدا ہوتا ہی اُسکو علاحدہ کرلیوین چندمرتبہ تھوڑے دانون سے کسی قدر روغن جمع ہوتا ہی اور اگر زیادہ کلف وغیرہ پر لگایا ہوے تو ویسا ہی لگاے لینا مناسب ہوتا ہی دستور بنانے روغن حواصل روغن ارہ اور روغن ضبع در روغن خفّاش کا کتب قدیمہ مین جو لکھا ہی اُسمین ان جانورون کو زندہ جان دیگ مین ڈالکر جوش دینا لکھا ہے کہ نزدیک راقم کے یہ تدبیر دو وجہ سے ناپسند و غیر مناسب ہے ایک یہ کہ جانور زندہ کو آگ مین جوش دینا کس قدر معصیت عظیم ہی دوسرے گو احشا مین کسیقدر گرمی زیادہ ہی مگر غلاظت و گندگی اُسکی اُس سے زیادہ نامطبوع ہے لہذا راقم کو جب اتفاق ہوا تو اسطور پر طیار کرایا کہ جانور کو اسطور شکار کرایا کہ فوراً اُسکی جان فنا ہوگئی زان بعد پیٹ چاک کراکے آلایش معدہ و امعا کی دفع کرکے وطیور کے پر بھی دفع کرکے چند پارچہ کرکے دیگ مرلپتہ مین اسقدر ریلوایا کہ خوب مہرا ہوگیا گوشت و پوست و استخوان علاحدہ ہوگئے اُسکو سرد کرکے چربی علحدہ کرلی اور پانی کپڑے مین صاف کرالیا اُس پانی مین اجزاے مناسبہ ایک شب تر کراکے صباح روغن مناسبہ مع چربی مذکور ڈال کر پکوایا جب پانی جل گیا و اجزاے دوا سوختہ ہوگئے تب بحالت گرمی کپڑے سے صاف کرالیا کہ روغن و چربی مخلوط و صاف ہوا ئی اُسکو رکھا لیا وقت استعمال کے شیر گرم استعمال کرایا کسیطرح کا نقصان تاثیر مین نہ پایا و ترکیب لطیف نظر آئی و طریق لگا روغن کا بدن پر یہ ہے کہ لگا کر مالش خفیف کی جاوے تاکہ بذریعہ مالش کے بدن مین روغن جذب ہووے اگر موقع ہو تو کوئی تپا سب رکھکر باندھ دیا جاوے کہ اس سے نفوذ روغن کا قرار واقعی ہوتا ہی **فصل ۵۳** تذکرہ روغنہاے نافع امراض دماغی و متعلقات اُسکے مین روغن کاہو کہ درد سر و بیخوابی کو جو حرارت و یبوست سے ہو دفع کرتا ہے ص آب برگ کاہو دو حصہ روغن کنجد سفید ایک حصہ باہم پکاوین جب پانی جل جاوے روغن کو سرد کرکے پیشانی اور سر پر لگایا کرین روغن کدو کہ لگانا اوسکا درد سر گرم و خشکی ناک و سوزش آنکھ کو

دفع کرے وسیخوابی وبدخوابی مین خواب لاتا ہی وتقویت دماغ کی کرتا ہی **ص** کدوی دراز کو دھو پونچھ
ومغز وتخم کچل کر پانی اُسکا پنجوڑلین وچہارم حصہ اُسکا روغن کنجد سفید ملاکے پکاوین بعد جل جانے
پانی کے روغن استعمال کرین **فائدہ** روغن بادام شیرین وروغن مغز تخم کدوے دراز شیرین
وروغن تخم کاہو وروغن تخم خربزہ بھی یہی فواید رکھتے ہین وروغن بنفشہ وروغن گل سرخ سوا ے
تقویت دماغ کے باقی سب فوائد مین یکسان ہین **روغن سیماب** کہ فالج وعشہ وجمیع امراض باردہ کو
دفع کرتا ہی **ص** سیماب تخم دھتورہ ایک ایک تولہ روغن کنجد سیاہ اکیس تولہ پہلے روغن کو خوب گرم کرین
کہ سرخ ہوجاوے تب سرد کرکے تخم دھتورہ باریک کرکے وسیماب ملاکے خوب حل کرکے استعمال کرین
روغن قسط کہ فالج ولقوہ وعشہ وتشنج واسترخا واختلاج کو سوا ے اختلاج قلب بہ مدد کے نہایت
مفید ہی **ص** قسط تلخ کندش عنصر قرحا چھ چھ ماشہ فلفل دراز سنبل الطیب بیخ سوس قرنفل ۳ ماشہ بلہد
قرنفل ناخواہ کرفس اردون زنجبیل زرنباد کندر ومصطگی تین تین ۳ ماشہ گل بابونہ ایک تولہ مغز
بادام تلخ دو تولہ مغز تخم ارنڈ تین تولہ سب کو جوکوب کرکے ایک رطل پانی مین آٹھ پہر تر کرکے
جوش کرین جب نصف پانی باقی رہی ملکر چھان لین اور روغن کنجد سیاہ وروغن سرسون تین تین
چھٹانک ملاکے جوش کرین جب پانی جل جاوے روغن استعمال کرین **روغن لبوب** کہ تشنج والینجوا لیا
وبیخوابی کو دفع کرتا ہی لگانے اور کھانے اور سعوط کرنے سے **ص** مغز فندق مغز پستہ مغز بادام شیرین کنجد قشر
مغز چلغوزہ مغز تخم کدوے شیرین مغز اخروٹ سب بوزن مساوی بطور روغن بادام کے
طیار کرین **روغن بلادر** کہ استرخاے اعصاب اور فالج اور لقوہ اور دیگر امراض رطوبی کو دفع و
تحلیل کرتا ہی **ص** جٹا مانسی جائفل مرچ سیاہ سلیخہ سیطرج ہندی پیر مورآنبہ ہلدی مین پھل بھلاوا
سونف کوٹ تلخ زنجبیل ایک ایک تولہ نیمکوفتہ کرکے تین پاؤ پانی مین چار پہر تک تر رکھین پھر آدھ سیر
دودھ گاے کا اور اڑھائی پاؤ تیل سفید تل کا ملاکر پکاوین جب پانی اور دودھ جل جاوے روغن کو صاف
کرلین **روغن چوب چینی** کہ فالج استرخا دعشہ دکزاز درد مفاصل اور اور دردونکو جو آتشک سے ہون
وجملہ امراض بلغمی کو دفع کرتا ہی **ص** چوب چینی بیس تولہ سورنجان تلخ دس تولہ سب کو جوکوب کرکے
دو شبانہ روز پانچ سیر آب دریا مین تر کرین اور روغن سرسون وروغن گل وروغن بابونہ چالیس ۴۰ تولہ
وروغن بیلا وروغن چنبیلی وروغن شبت تیس ۳۰ تیس ۳۰ تولہ ملاکر پکاوین جب پانی جل جاوے روغن صاف کرلین

واگر بروقت استعمال کے تھوڑی مومیائی خواہ جندبیدستر ملاکے استعمال کرین تو زیادہ قوی
ہووے روغن حریل کہ فالج ورعشہ وتشنج وگرانی دست وپا ودردہاے بلغمی کو جو کسی عضو پر تمام بدن
مین ہو دفع کرے ص اسبند سوختنی بارہ تولہ زنجبیل تین تولہ پاؤ سیر پانی مین چار پہر تر کرکے
چالیس تولہ روغن سیاہ ملاکر پکاوین جب دوا جل جاوے روغن صاف کرلین و پانچ عدد جائفل
سرمہ ساکر کے روغن مین مخلوط کرکھین اور وقت استعمال کے آب سرد سے بدن کو محفوظ رکھین
روغن بن و باہ کہ فالج وتشنج ولقوہ ورعشہ ووجع المفاصل ودردلپشت کو مجرب ومفید ہے
ص آب گوشت ایک روباہ کا بدستور مذکورہ بالا لیکر اُس مین مال کنگنی پیرامور سداب تخم دھتورہ
پوست بیخ انجیر آدھ آدھ پاؤ جو کوب کرکے تر کرین وآدھ سیر آب برگ وشاخ تازہ دھتورہ وتین سیر
روغن کنجد سیاہ ملاکے پکاوین جب دوا وپانی جل جاوے روغن صاف کرلیوین وپانچ عدد جائفل و
ایک تولہ قرنفل سرمہ ساکر کے مع ایک تولہ افیون کے مخلوط کرکھین و شیر گرم مالش کیا کرین روغن
صبغ کہ امراض مذکورہ کو از بس مفید ہے ص آب گوشت ایک گفتار کا کہ مادہ اولی ہی لیکر تخم گل شبت
وشاخ برگ بابونہ پیرامور کائفل پودینہ آدھ آدھ پاؤ تر کرکے روغن سرشف اڑھائی سیر ڈال کر پکاوین
جب دوا وپانی جل جاوے روغن صاف کرلیوین وکام مین لاوین روغن حواصل کہ دفع امراض
مذکور ودیگر امراض باردہ مین نہایت موثر ومجرب ہی ص ایک عدد حواصل کا آب گوشت لیکر سنبل الطیب
بسباسہ سورنجان تلخ خولنجان زرنباد جوز بوا دارچینی قسط تلخ قرنفل ایک ایک تولہ جو کوب کرکے
تھوڑے آب چاہ شور مین چار پہر تر کرکے اُسی آب گوشت مین ملاکے ڈیڑھ سیر روغن سرشف
ملاکے پکاوین وبعد جلنے پانی واخراے دوا کے روغن صاف کرلیوین واستعمال کرین فائدہ
روغن سداب وروغن شبت وروغن پودینہ بدستور مذکورہ بالا بنا کر لگانے سے امراض وردہاے
باردہ کو دفع کرتے ہین **فصل ۴۵** روغنہاے نافع امراض گوش **روغن** کہ درد گوش
وبہرا پن کو مجرب ومفید ہی ص اجواین خراسانی اسبند سوختنی دو دو تولہ آدھ سیر پانی مین
چار پہر تر کرکے جوش کرین جب سوم حصہ باقی رہے ملکر چھان لین اور پانی مذکور مین دس تولہ روغن کنجد
سفید ملاکے پکاوین جب پانی جل جاوے روغن صاف کرکھین و شیر گرم کان مین ٹپکایا کرین روغن بید
کہ درد وگرانی گوش وثقل سمع کو مفید ہی ص مولی کی جڑ کچل کر ڈیڑھ پاؤ پانی اُسکا چھان لین

اور آدھ پاؤ روغن کنجد سفید ملا کر پکاوین جب پانی جل جاوے روغن صاف کرلین و شیر گرم ٹپکایا کرین
ایضاً روغن بادام تلخ بدستور مذکورہ بالا طیار کرکے شیر گرم کان مین ٹپکانا امراض مذکورہ کنجد
ہی روغن زہرہ کہ آواز گوش و ثقل سمع کو دفع کرتا ہی حص مغز لوبیا را ایک تولہ چار تولہ زہرہ گاؤ مین
پیسکر پانچ تولہ روغن گل مین پکاوین جب پانی جل جاوے روغن صاف کرلین پہلے ایک تولہ
گل بابونہ چھ تولہ سرکہ مین جوش کرکے کان مین بھپا لیکر بعد قطرہ روغن کو ر شیر گرم ٹپکایا کرین
فصل ۵۵ روغنہا و دافع امراض شکم مین روغن مختار حکیم شیر علی الدراقم کہ بارہا تجربہ ہوا در دشکم و قولنج
شکم و قبض و ریاح کو دفع کرتا ہی حص جٹا بانسی ہر یک تولہ گل بابونہ سداب تخم ہر یک تولہ
زیرہ سیاہ پودینہ اذخر ہر یک ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ سب کو آدھ سیر پانی مین تر کرکے جوش کرین جب چوتھائی
ملکر چھان لیوین اور اُسمین روغن بید انجیر روغن سرشف ایک ایک چھٹانک ملا کے پکاوین جب پانی
جل جاوے روغن صاف کرلین وقت استعمال کے تھوڑا لیوہ خواہ شحم حنظل جل کر
لگاوین روغن کہ قبض شکم کو دفع کرتا ہی حص شحم حنظل ایک تولہ چھ
بید انجیر چھ تولہ مین پکا کے لگاوین روغن کہ درد شکم کو دفع کرے حص پوست
تازہ سنبھالو برگ آک چار چار تولہ کچل کر پانی پچھڑین اور اُس پانی مین چھ تولہ روغن سرشف
پکاوین جب پانی جل جاوے تب شیر گرم لگاوین روغن مصطگی کہ طلاء
حص روغن کنجد سفید آدھ پاؤ ایک بوتل مین کرین و تولہ مصطگی رومی سفوف کرکے اُسمین ڈالین بوتل کو
دیگچی مین پانی بھر کے رکھین و جوش دیوین کہ اُسکی گرمی سے مصطگی روغن مین مخلوط ہو جاوے
روغنہاے دافع اوجاع اطراف و مفاصل و پشت و کمر و غیرہ مین روغن کچلہ کہ در
و وجع الورک و عرق النسا و نقرس کو سود مند ہی حص افیون دو تولہ مین کچل پاؤ سیر شیر گاؤ مین حل کر
کچلہ دس عدد ریزہ ریزہ کرکے ملا دین اور ڈیڑھ پاؤ روغن کنجد سیاہ ملا کر پکاوین جب دودھ و کچلہ
جل جاوے روغن صاف کرلین روغن خفاش کہ در عرق النسا و نقرس و درد مفاصل و
و درد کمر و درد گردہ کو مفید و مجرب ہی حص آب گوشت خفاش دس عدد شیرک یعنی چمگادڑ کا بدستور
مذکورہ بالا لیکر اُسمین قسط تلخ زرا وند مدحرج زنجبیل ریشہ دار ہر دو دو تولہ سورنجان تلخ ایک تولہ
جو کوب کرکے تر کرین و آدھ پاؤ آب دو نامرداد آدھ سیر روغن سرشف ملا کے جوش دیوین جب

جب پانی اور دواجل جاوے روغن صاف رکھین و شیر گرم مالش کرین روغن ادرک کہ درد صلابت مفاصل و درد گردہ و کمر و پشت کو نہایت مفید ہی ص ادرک تازہ کچل کر پانی اُسکا لیکر ہموزن اُسکے روغن کنجد سیاہ ملا کر پکاوین جب پانی جل جاوے استعمال کرین روغن موم کہ بدستور مرقومہ بالا بنایا ہوی دردہاے مذکورہ بالا کو مفید ہی روغن اوراق کہ درد مفاصل وعرق النسا و نقرس و درد پشت کو دفع کرنے مین ازبس مفید و مجرب ہی ص برگ زرد رسہ برگ سنبھالو برگ مکوے برگ آک برگ دھتورہ پوست درخت سہنجنہ برگ سہنجنہ پوست بیخ ارنڈ برگ حنا جملہ بوزن مساوی ایک ایک چھٹانک کچلکر قدرے پانی ڈالکر نچوڑ لیوین و اُسی پانی مین اسگندھ ناگوری اجواین دیسی خراسانی پوست خشخاش سفید رائی خرد اجمودھ زنجبیل ریشہ دار پیراموز نرکچور ناگر موتھ جٹا بانسی ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ پیسکر روغن کنجد سیاہ و روغن سرشف پاؤ پاؤ بھر ملا کے بدستور لگاوین و روغن صاف کر رکھین و مالش کیا کرین **فصل ۵** روغنہاے دافع ضربہ وسقطہ جراحات مین روغن دیودار کہ ترکیب متقدمین و منقول معتبرین سے ہی ضربہ و سقطہ کے درم و درد کو دفع کرنے و زخمہاے چوٹ سے چرک گوشت ناقص کو دفع کرنے و گوشت بہتر جمانے و زخم ماسور کرنے مین بمنزلہ خرچ عادت کے ہی طلا کرنا خواہ پکانا یا کچا خواہ روغن تر کر کے بمقام حاجت کے رکھنا چاہیے ص آنبہ ہلدی چوب دیودار اصل السوس چوبینی ہر یک دو دو تولہ فرفیون کرین دو تولہ کرہوان یعنی دودھ مکان گاخن ملا کے تھوڑی دیر تک کھرل کر کے تین پاؤ روغن تل کے پکاوین جب نصف پانی جاوے آگ سے علیحدہ کر لیوین فائدہ حکیم علی کیلانی نے اپنے تجربات مین لکھا ہی کہ اس روغن مین اگر بہروزہ ملا کے لگاوین تو درد مفاصل و دوسرے دردہاے کہنہ کو دفع کرتا ہی اور اگر چیچک کے آبلے متعفن و قرحہ ہو گئے ہون تو تھوڑا کافور اُسمین حل کر کے لگاوین نہایت مفید ہوتا ہی روغن شیخ صنعان دافع اقسام زخم و ناصور و بواسیر و محلل اورام بارده و مقوی اعضاء و اطبای سابقین نے لکھا ہی کہ کھانا اس روغن کا ساتھ اجزاے مناسب کے عارضہ ہیجان الاسعا کو جسکو آہنی ساز کہتے ہین دفع کرتا ہی ص جدوار خطائی و کنجد سفید جائفل ہر یک سفید دار ہلد چوب حنا و چوب دیودار بیخ مکہ بہروزہ ہلیلہ بلیلہ آملہ چوب آبنوس پوست درخت مغیل ہر ایک دو دو تولہ کنکول مرچ سپیدار چوب چینی حلبہ یعنی بیتھی دو دو چنر و خانہ عنکبوت آنبہ ہلدی ایک ایک تولہ برگ حنا تازہ ان قسم کاری ہر ایک

نیم تولہ سبکو جوکوب کرکے تین سیر پانی مین پکاوین جب چہارم پانی باقی رہے صاف کرلین
وموسیائی سعدنی اشق وشنگرف ہرتال سرخ مردارسنگ رال سفید چھ چھ ماشہ سفوف کرکے
مخلوط کرین واڑھائی پاؤ روغن کنجد سفید ملاکے پکاوین جب پانی باقی نرہے اُتار رکھین ایضاً
کہ مجرب ہی دفع ضربہ وسقطہ دورم وزخم اُسکے مین ص بیخ مہک دیودار پوست درخت سنبھل
آنبہ بلدی دارہلد دو دو تولہ جوکوب کرکے آدھ سیر پانی مین ایک رات تر کرین اور صبح کو ڈیڑھ پاؤ
روغن السی ملاکے پکاوین جب پانی جل جاوے روغن صاف کرکے استعمال کرین **فصل ۵۸**
روغنہاے نافع امراض اعضاے تناسل مین **روغن مورچگان** کہ قضیب کو سخت وموٹا و
ودرازو قوت باہ نعوذ کی زیادہ کرتا ہی اگرچہ یایوس ہوا ہوے ص روغن چنبیلی آدھ پاؤ ایک
شیشے مین رکھین اور ایک سو چیونٹی قبرستان کی بڑی بڑی اُسمین ڈالکر چالیس روز تک
رکھین اُسکے بعد قضیب پر لگایا کرین کھجلاکے **روغن خشک** کہ منی کو غلیظ اور باہ کو زیادہ
واصلاح کردہ ومشانہ کی کرتا ہی ص گوکھرو کلان تازہ کو کچل کر ڈیڑھ پانی اُسکا نکالین اور ڈیڑھ پاد
شیر گاؤ اور پاؤ بھر روغن کنجد سفید اور ایک چھٹانک سفوف زنجبیل ملاکر نرم آگ پر پکاوین جب دودھ
پانی جلجاوے تب روغن کو صاف کرلین و بقدر مناسب کھایا کرین **روغن** مخترع حکیم امان علی برادر
خرد راقم کہ طلاکرنا اُسکا قضیب پر تقویت باہ ودفع سستی اعصاب ورفع یبوست وبرآمدگی عروق مذکور کو
از بس مفید ومجرب ہی ص گھنگچی سفید پوست بیخ کنیر جسکا پھول ہووے اسگند ناگوری تخم خار خینی
عقرقرحا تال مکھانا تخم اٹنگن اندرجو اسبند کلونجی تخم پیاز مغز پنبہ دانہ مال لنگنی تراشہ سم اسپ
چھ چھ ماشہ چرونجی چلغوزہ بیخ اونٹ کٹار بودار عودعرقی سوصلی سیاہ ایک ایک تولہ جائفل
لونگ رس کپور تخم دھتورہ تین تین ماشہ افیون ۹ ماشہ سب کوٹ کر ڈیڑھ چھٹانک بھیڑی کے گھی مین خواہ گائی
کے گھی مین ملکر دس عدد زردی بیضہ مرغ مین ملاکر شیشے مین چار پہر رکھکر اُسکے بعد موافق دستور اول روغن انڈا
کے تیل نکالین اور عمل مین لاوین **فصل ۵۹** روغنہاے متعلق بالون مین **روغن** کہ بالونکو
سیاہ ودرازو گرنے سے محفوظ کرتا ہی ص ہلیلہ بلیلہ آملہ دو دو تولہ پروشان عود خام ایک ایک تولہ
برگ کنار برگ انار شیرین برگ جھاؤ برگ مغیل ہر ایک تازہ تین تین تولہ سیر بھر پانی مین جوش کرین
[illegible] صاف کرلین واُس پانی مین سپیاری نیکوفتہ چار تولہ مصطگی رومی ایک تولہ طباشیر سفید چھ ماشہ

روغن کنجد سفید پاؤ بھر ملا کر پکاوین جب پانی جل جاوے شیشے مین کر رکھین یہ روغن بضیہ کہ دو ہفتہ
مین بال جاوے ص ایک عدد خربوزہ نیم پختہ کو سوراخ کر کے تخم نکال ڈالین و دس عدد زردہ تخم
مرغ اور ایک تولہ برادہ آہن و دو تولہ برگ تازہ کنار و چار تولہ روغن سرشف اُس بھر کے مُنھ اُسکا
مستحکم بند کر کے گل حکمت کر کے رات کو گرم بھاڑ مین رکھکر صُبح کو مٹی دفع کر کے رگڑ کر شل
مثل مرہم کے بناوین و لگاوین روغن کہ بالون کو دراز و خوش رنگ کرتا ہی لہلیہ بلیلہ آملہ ناگرموتھا
جٹا بالنی چھر ہلدی ایک ایک تولہ گل سرخ زرچوبہ کپور کچری چھ چھ ماشہ سبکو نیکوب کر کے روغن کنجد سفید
ڈیڑھ پاؤ ملا کے شیشے مین بھر کر دھوپ مین رکھین و بعد چند روز کے استعمال کرین روغن کہ
بال بیٹھنے و گرنے کو و خارش بن موے کو دفع کرتا ہی ص آملہ برگ حنا تازہ برگ مغیل تازہ ود و تولہ
پاؤ بھر پانی مین جوش کر کے جب چہارم پانی رہی ملکر چھان کر پاؤ تیل سفید تل کا ملا کے پکاوین و آفتاب
مین رکھین اور استعمال کرین فصل ۶ روغنہاے دافع امراض متفرقہ مین روغن سیماب کہ داد اور
بہق یعنی سہواں کے دفع کرنے مین مجرب ہی ص سیماب گندھک و توتیا ایک ایک تولہ سرمہ سا کر کے
تین چھٹانک روغن کنجد سفید تین چار سیر صلایہ کر رکھین یہ روغن گندم بدستور مذکورہ بالا بنا کر لگانا
سعفہ یعنی گنج سر و داد کو دفع و اورام سخت کو تحلیل کرتا ہی روغن کہ ہاتھ پانون کی ترقیدگی یعنی
جھاجن کو صحت دیتا ہی ص تخم بلیخی دھنی سیندور مغز تخم ارنڈ چرم کہنہ سوختہ ایک ایک تولہ پانی مین پیکر
آدھ پاؤ روغن کنجد سفید مین ملا کر پکاوین جب پانی جل جاوے دوا کو روغن مین مخلوط کر کے ترقیدگی پر
لگا کے آگ خفیف مین سینک کرین روغن ضفدع کہ واسطے ورم مقعد و درد بواسیر کے نہایت مفید ہی
ص میڈھک کلان ایک کو مار کر آلایش اندرونی دفع کر کے خوب قیمہ کر کے دو شیر بادنجان سیاہ یعنی
ڈیب بیگن کے کچل کر دو چار تولہ چربی بکری کی ملا کر سیر بھر پانی مین جوش دیوین جب آدھا پانی
باقی رہی سرد کر کے روغن جو بالاے پانی کے آوے نکال کر رکھ لیوین و لگایا کرین روغن عقرب
کہ دو تین قطرہ اصلیل مین ٹپکانے سے سنگ مثانہ کو ٹکڑہ ٹکڑہ کر کے ادرار بول کے ساتھ خارج کرتا ہی
ص ریوند چینی ناگرموتھا ایک ایک تولہ تخم کرتھی مغز بادام تلخ دو دو تولہ کچلکر شیشے مین رکھین و پاؤ بھر
روغن کنجد سفید و دس عدد عقرب زندہ اُسمین ڈالکر کیس روز آفتاب مین رکھین و کبھی کبھی
جنبش دیا کرین پس ازان استعمال کرین روغن کہ ناصور کو پر کرتا ہی ص ایک عدد

گرگٹ جوان جسکا سر سرخ ہوگیا ہووے مار کر پنجہ و آلایش پیٹ کی دفع کرکے آدھ پاؤ روغن گنجد سیاہ
مین جب گرگٹ جل جاوے اُسکو دفع کرکے تین ماشہ شنگرف روغن مین صلایہ کرکے رکھین قدرے
قدرے ناصور مین ٹپکایا کرین چند روز مین پر ہوجاتا ہی **روغن مسمن** کہ لاغری و یبوست بدن کی
دفع کرتا ہی ص مغز پستہ مغز چلغوزہ چرونجی و مغز بادام شیرین مغز پنبہ دانہ مغز تخم تربزہ مغز فندق مغز تخم
خیارین کشنیز مقشر جملہ بوزن مساوی ہی بدستور روغن نکالین و مکان گرم مین تمام بدن پر مالش کرین
روغن جل نیب کہ خارش خشک بدن اور دد و دوڑی و گنج سر کو مفید ہی ص جل نیب تازہ
کچل کر پانی اُسکا نچوڑ لیوین و ہموزن اُس پانی کے روغن گنجد سفید ملا کے پکاوین کہ پانی جل جاوے

باب ۱۲ حرف الزاء معجمہ

فصل ۶۱ زروق یعنی پچکاری مین تدبیر پچکاری کی مثل تدبیر خفنہ کی ہی راہ بول مرد یا عورت
مین دوبارہ بالفعل پہونچائی جاوے مگر قلیل الکمیت کہ صرف زخم تک پہونچے اگر مقدار زیادہ پہونچتی ہی
تو مردون کو ورم فوطہ و عورتون کو عوارض رحم پیدا ہوجاتے ہین **زروق** کہ قرحہ قدیم و جدید سوزاک
کو دفع کرے ص پچکاری ایک تولہ نیلا تھوتھا چھ ماشہ دونون کو بریان کرکے سیر بھر پانی مین کھولکر
شیشے مین رکھین اور ہر روز پانچ چار بار استعمال کرین و اگر چاہین بریان نہ کرین پانی مین پکا کے
استعمال کرین **ایضاً** واسطے قرحہ مثانہ و راہ بول کے مجرب ہی ص صمغ عربی کتیرا نشاستہ گھریا
چاندی کی ایک ماشہ مغز تخم خیارین کشتہ قلمی ہر ایک دو ماشہ شیر خشت چھ ماشہ شیاف بنا رکھین بروقت
حاجت شیر دختر خواہ شیر زن مین گھسکر سوزاخ بول مین ٹپکاوین **زروق** کہ دفع قرحہ سوزاک مین بیمثل ہی
ص سفیدہ کاشغری کندر پچکاری بریان صمغ عربی نشاستہ دم لاخوین بوزن مساوی باب برگ
تازہ نیم گولی بنا رکھین بوقت حاجت شیر دختر یا شیر زن مین گھسکر استعمال کرین **ایضاً** دفع قرحہ
سوزاک ص سفیدہ کاشغری گل رمی ایک ایک تولہ افیون خالص نو ماشہ نیلا تھوتھا چھ ماشہ سرمہ سا
کرکے شیر یا پانی مین حل کرکے پانچ چار بار ہر روز استعمال کرین **ایضاً** دفع سوزاک مین مجرب ہی ص پچکاری سفید
نشاستہ گندم کشتہ قلمی ساوی الوزن کھرل کرکے شیر زن مین ملا کر استعمال کرین **ایضاً** ہلیلہ سیاہ بلیلہ
آملہ ساوی نیکوفتہ سب کو پانی مین تر کرکے خیسانده خواہ جوشانده صاف کرکے استعمال کرین **فصل ۶۲**
زرعونی مین اس لفظ کے معنی زبان یونانی معجون مقوی و مسمن و اختراع اس نسخہ کا بہت قدیم ہی

اضافہ

اعضائے پشت و گردہ کو گرم و بلغم و ریاح کو دفع و منہ کو خوشبو و معدہ کو اخلاط فاسدہ سے صاف و شانہ سے ریگ کو دوا دراسے لعاب کو دہن سے دفع و تولید منی کی زیادہ کرتا ہے **ص** تخم کرفس تخم کندر تخم شلجم تخم شبت تا خواہ از زیانہ مغز خربزہ مقشر تخم بادرنگ بیخ کرفس ایک ایک تولہ عقرقرحا زعفران ۴ عدد نام تولہ شاشہ بسباسہ قرنفل کباب چینی فلفل سیاہ ۲ چھ ۲ چھ ماشہ صوف پارچہ پر کر کے سر چند ان شمدین الماریکین فی بعد دو مہینے کے تو ماشہ سے ایک تولہ کھایا کریں

باب ۱۳ حرف السین مہملہ

فصل ۶۲ سعوط مین طریق سعوط کا یہ ہے کہ مریض کو سیدھا لٹا کر دوا رقیق ناک مین ٹپکائی جاوے اگر مریض اسی دوا رقیق کو خود ناک سے بطریق دماغ کے کھینچے تو اسے نشوق کہتے ہین مگر بلا سدید کا یہ قول ہے کہ دوا رقیق کو مین ٹپکائی جاوے سب کا نام سعوط ہے **سعوط** کہ سر سام و صداع کرم کو نفع دیوے **ص** روغن بنفشہ روغن بادام روغن مغز تخم کدو سے شیرین آب برگ تازہ کاہو آب برگ تازہ کاسنی شیرہ مغز سب بوزن مساوی ایک شیشے مین ڈالکر خوب جنبش دیوین کہ قرار واقعی مخلوط ہو جاوے پس استعمال کرین **فائدہ** ان ادویہ سے اگر جزو امد خواہ دو ایک جزو استعمال کرین تب بھی مفید ہی **سعوط** دافع سدر و دوار **ص** روغن قسط ۲ چھ ماشہ مین مشک چار سرخ حل کر کے استعمال کرین **سعوط** نافع نقرہ و فالج **ص** صبر شونیز بورہ ارمنی مساوی الوزن آب پنبہ مین حل کر کے استعمال **سعوط** کہ ترقی نزول الماء آنکھ کو دفع کرے **ص** مشک ۲ سرخ زعفران ایک ماشہ بالچھڑ ۲ ماشہ کا پچھل چار ماشہ گولی بنا رکھین ہر روز پانی مین گھسکر دو ایک قطرے ناک مین ٹپکا دین **سعوط** کہ رعاف کو بند کرے **ص** کاغذ سوختہ تخم مرغ سوختہ مازو سوختہ سرمہ ساکر کے آب برگ تازہ ببول مین گھولکر استعمال کرین **ایضاً** برگ تازہ ببول برگ تازہ انار شیرین کچلکر نچوڑ کر ٹپکا دین اور سر پر لگا بھی مفید ہی **فصل ۶۳** سفر جلی مین جب انوشدارو آملہ سے دوگنا بین سے بنائی جاتی ہی ویسا ہی سفر جل کی آب افسنتین یا لب صاف کردہ سے سفر جلی تبر اکیب چند بنائی جاتی ہے سفر جلی **مقوی معدہ و مشہی طعام ہی ص** عدد سفر جل پختہ کو ملکر چھان لیوین کہ تمام لب اسکا نکل آوے و دانہ و ثقل دفع ہو جاوے تب آدھ سیر لب مین سیر بھر قند سفید ملا کر قوام کر لین جب گاڑھا ہو جاوے زنجبیل بے ریشہ فلفل دراز دانہ الائچی سفید

ودانہ الائچی سرخ دارچینی مصطگی رومی ایک ایک تولہ زعفران چھ ماشہ سفوف کرکے ملا رکھین
وایک تولہ سے دو تولہ تک کھایا کرین **سفر جلی** کہ گرم مزاجون کو موافق ہی خصوص ایام گرمی مین
ص بہی کو چل کر پانی اسکا نچوڑ لیوین ڈیڑھ پاؤ پانی مین مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین مغز تخم پیٹھہ
دو دو تولہ پیسکر ملا دین واڑھائی پاؤ قند سفید کے ساتھ قوام کرکے گل سرخ تولہ بھر طباشیر سفید دانہ
الائچی سفید چھ چھ ماشہ سفوف کرکے ملا دین **سفر جلی** کہ تقویت دماغ واحشا کی کرے وباغمہ کو
قوت دیوے ص سیر بھر بہی کو آدھ سیر سرکہ مین پکا کر بہ ستور مذکور الصدر لب اسکا کر لیوین
وڈیڑھ ڈیڑھ پاؤ شہد و نبات سفید کے ساتھ قوام کرین وعود عرق ونشاستہ ڈیڑھ تولہ ترنجبل مصطگی رومی زعفران
تین تین ماشہ سفوف کرکے ملا دین **فصل ۶۵** سفوف ہائے دافع توحش خفقان وامراض ماغیہ وقلبیہ مین **سفوف مروارید**
محرمہ جالینوس کہ دفع سوزش صدر وخفقان مین مجرب وبینظیر ومسکن حرارت ومقوی قلب ودماغ ہے
ص مروارید ناسفتہ ورق نقرہ ورق طلا چار چار ماشہ ابریشم مقرض نو ماشہ یاقوت سرخ ایک ماشہ
مرجان تین ماشہ پانچ روز تک عرق کیوڑا مین صلایہ کرکے خشک کرین گل گاؤزبان تخم بالنگو بہمن سفید
گل سرخ گل سیوتی تخم ریحان سات سات ماشہ درونج عقربی چھ ماشہ سب کو سفوف سرمہ ساکر کے شیشی مین
رکھ لیوین بوقت حاجت بقدر مناسب کسی بدرقہ کے ساتھ کھلا دین **سفوف** لاجورد کہ دافع امراض مذکورہ ہے
ص لاجورد تین ماشہ سنگ یشب زہر مہرہ خطائی ابریشم مقرض چھ چھ ماشہ تین روز تک عرق گلاب مین
صلایہ کرکے خشک کرین وباضافہ بادرنجبویہ برگ گاؤزبان گل گاؤزبان آملہ نو نو ماشہ درونج عقربی
بہمن سفید چھ چھ ماشہ سفوف کر رکھین وکسی بدرقہ مناسب کے ساتھ بمقدار مناسب کھلایا کرین
ایضاً کشنیز خشک دو تولہ برگ گاؤزبان آملہ گل سرخ صندل سفید ایک ایک تولہ شکر سفید دس تولہ
ایضاً گل گاؤزبان گل نیلوفر گل سرخ چھ چھ ماشہ صندلین تین تین ماشہ کشنیز خشک ایک تولہ شکر سفید
تین تولہ **ایضاً** گل سرخ طباشیر سفید کافور تین تین ماشہ کشنیز خشک چھ ماشہ نشاستہ جو دو تولہ نبات سفید
مساوی **ایضاً** گل سیوتی گل سرخ ایک ایک تولہ گل گاؤزبان گل بنفشہ چھ چھ ماشہ صندل سفید ابریشم خام نو نو ماشہ
نبات سفید ہموزن مجموع کے **فصل ۶۶** سفوفات مسہل ومخرج سوداوی مین سفوف کہ سوداوی کو دفع کرتا ہے
ص سنا مکی انیسون تربد سفید غاریقون مجیٹہ نو نو ماشہ ہلیلہ سیاہ گل سرخ بسفائج مستقی چھ چھ ماشہ
ریوند چینی تین ماشہ شکر سفید ہموزن مجموع کے **سفوف** کہ مواد بلغمی اور سوداوی کو دفع کرتا ہے

ص برگ سنا ہر سہ ہلیلہ و بلیلہ و آملہ تر بد سفید ایک ایک تولہ زنجبیل چھ ماشہ نمک سنگ دو تولہ
ایضاً بلیلہ سیاہ ہلیلہ زرد بادیان گل سرخ ایک ایک تولہ سنا رکی نو ماشہ شخم خطل تین ماشہ شکر سرخ
ہموزن جملہ ادویہ سفوف سناکہ درد شکم و درد قولنج و اخلاط غلیظہ کو دفع کرتا ہی ص سنا رکی زنجبیل
ہلیلہ زرد نمک سیاہ مساوی سفوف کرکے بقدر مناسب کھاکر تھوڑا نیم گرم پانی پیوین سفوف تربد
کہ اسہال لاتا ہی اور معدہ کو قوت دیتا ہی ص سنا رکی انار دانہ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ زنجبیل نمک سانبھر تربد سفید
بادیان ایک ایک تولہ ایضاً کہ واسطے اخراج وسوداوی کے بنظیر ہی ص ہلیلہ سیاہ غاریقون افتیمون تولہ
تولہ بھر شخم خطل چھ ماشہ بادرنجبویہ ڈیڑھ تولہ بدستور بناوین خوراک تین ماشہ آب گرم کے ساتھ فصل
سفوفات دافع تپ کھانسی و نزلہ و نفث الدم کے سفوف کہ تپ دق و تپ خلطی و کھانسی و نزلات
گرکو نفع کرتا ہی ص تخم خطمی گلنار چار چار ماشہ کتیرا نشاستہ صمغ عربی مغز تخم کدو ی شیرین مغز ہر بیڑہ
رب السوس طباشیر سفید مغز تخم خیار گل ارمنی سات سات ماشہ تخم بالنگا مقشر پوست خشخاش سفید
تین ماشہ سرطان سوختہ ایک تولہ نبات سفید ہموزن سب کے سفوف نافع سل کو کہ ساتھ نفث الدم و تلین
طبیعت کی ہوے ص طباشیر سفید بیخ انجبار دم الاخوین مروارید ناسفتہ کہربا ہر دو صلایہ بعرق گاؤزبان
کردہ کتیرا بریان مغز تخم کدو ے شیرین سرپس ہا ہی رب السوس سرطان سوختہ نشاستہ گندم مغز بادام شیرین
صمغ عربی بریان پوست خشخاش چا چار ماشہ کا فور زعفران دو دو ماشہ قند سفید مساوی سبکو کوٹ
چھان رکھین صبح و شام بقدر مناسب ساتھ شیرہ بار تنگ کے کھلایا کرین ایضاً کہ مواد کھانسی کو پختہ دفع
کرتا ہی ص تخم خطمی صمغ عربی کتیرا طباشیر سفید دو دو ماشہ رب السوس بہدانہ تخم خبازی نشاستہ
مغز بادام تین تین ماشہ تخم خشخاش مغز بالنگا چار چار ماشہ شکر سرخ نصف مجموع کے ایضاً کہ نفث الدم
یعنی خون تھوکنے کو دفع کرتا ہی ص بیخ انجبار دم الاخوین نشاستہ چھ چھ ماشہ تخم خربوزہ بریان صمغ عربی کہربا
تخم کاہو اقاقیا تخم خشخاش کتیرا رب السوس گل ارمنی صندل سفید چار چار ماشہ کافور تین ماشہ
سرطان سوختہ نو ماشہ نبات سفید نصف وزن کے ایضاً دافع نفث الدم ص سنگ راحت تین ماشہ
پوست خشخاش بودادہ دم الاخوین کہربا بیخ انجبار پانچ پانچ ماشہ نشاستہ گندم نو ماشہ نبات سفید
ہموزن مجموع کے ایضاً کھانسی بلغمی ضیق النفس کو دفع کرتا ہی ص اصل السوس فلفل دراز عنقرقرحا بنسلوچن
مساوی شکر سرخ برابر سب کے وقت سونیکے بقدر مناسب کھاکر تھوڑا گرم پانی پیین ایضاً اجوائن دیسی

نمک کھاری دو تولہ پانی مین پیسکر پچیس عدد برگ مدار بزرکہ زرد ہوکر گرے ہون لگاکے توتیہ کیلکر خشک
کرین اور ایک کلھیا مین بند کھلکر گل حکمت کرکے جلاکر اُسکی خاک تھوڑی تھوڑی مُنھ مین رکھا کرین
بہت جلد صحت ہوتی ہی **فصل ۶۸ سفوف مقویات معدہ وہاضم طعام ودافع ریاح وباؤگولہ وسوداوی**
سفوف مقوی معدہ ص کباب چینی جٹا بانسی بانسی زنجبیل خشک ہر دمی دانہ انار شیرین پوست ترنج
پانچ پانچ ماشہ لونگ جاوتری تین تین ماشہ عود خام ایک تولہ شکر سفید ہموزن کے **ایضاً** کہ تباہی وسوزش معدہ
غثیان کو دفع وغذا کو ہضم ودہن کو خوشبو کرتا ہی دل ودماغ کو قوت دیتا ہی ص تنج تیزج اگر تمر مصطگی
ہلیلہ کابلی زنجبیل خشک زیرہ سیاہ دارچینی چھوہارہ قاقلہ فلفلین زنجبیل لونگ جایفل دانہ انار شیرین جملہ مساوی
نبات سفید ہموزن مجموع **سفوف** بزور کہ معدے کو قوت دیوی دریاح کو دفع کری ص زیرہ سلیخہ انخواہ
کرفس دانہ الائچی سرخ چھ چھ ماشہ لونگ دو ماشہ زنجبیل فلفل دراز پانچ پانچ ماشہ شکر سفید یک وزن جملہ کرکے
سفوف کہ اشتہا لانے مین بنظیر ہے ص نمک سانبھر نیم پاؤ ریزہ ریزہ کرکے کسی برتن مین آگ پر
رکھین جب سرکہ خالص اُسپر چھڑکین اور ایک لکڑی سے جنبش دیتے رہین کہ سرکہ آدھ پاؤ جذب ہوجاوے
کشنیز بریان زرشک انار دانہ بریان سماق ایک ایک تولہ ملاکے سفوف کرین **ایضاً** پودینہ خشک ایک تولہ
مرچ سیاہ چھ ماشہ انخواہ زنجبیل پاسے برنگ لونگ تین تین ماشہ نمک لاہوری نو ماشہ **سفوف** ہندی
مخزنہ اطبائے ہند اشتہا لانے مین لاثانی ومجرب ہی ص نکھنی وسونٹھ وپودینہ وکھٹائی ومدار کا کھار علیحدہ
علیحدہ نکالکر ہموزن ملاکر عطر انخواہ یا عطر دارچینی سے چرب کرکے سفید کرین **سفوف** نمک سلیمانی کہ تحلیل غذا
مین بنظیر ہی واگر زردہ تخم مرغ مین ملاکر کھایا کرین مقوی باہ ہی ص نمک سنگ نمک سانبھر نوسادر سات
سات تولہ اجمود انخواہ مرچ سیاہ زنجبیل لونگ زیرہ سیاہ جایفل جاوتری ایک ایک نولہ نیلوبہ کرکے
آدھ سیر سرکہ خالص ڈالکر جوش دین کہ سب یکذات وخشک ہوجاوے تب سب کو سفوف کرین **سفوف**
دافع رطوبت معدہ وہاضم طعام ص دارچینی ناگرموتھا عود عرقی انخواہ بادیان خطائی فلفل سیاہ
دارفلفل دانہ الائچی سفید پودینہ انیسون کشنیز متقشر بریان زیرہ سیاہ بریان زنجبیل مصطگی ہموزن مساوی شکر سفید
ہموزن جملہ **سفوف** عود کہ تقویت معدہ سرد کی کرتا ہی ص تر زفل کباب چینی سنبل الطیب مصطگی چھ چھ ماشہ
عود غرقی دو تولہ نبات سفید مساوی جملہ کے **سفوف** کہ باد گولہ وکثرت آروغ کو دفع کرتا ہی ص
فلفلین زنجبیل زیرہ سیاہ اجمود ہینگ نمک سنگ جملہ بوزن مساوی سفوف کرکے بقدر مناسب

قبل و بعد غذا کے کھایا کریں **ایضاً** نمک سجی نمک جوا کھار نمک سیاہ زنجبیل زیرہ سیاہ گل بابونہ مساوی
سفوف کہ قے صفراوی و غثیان کو دفع کرتا ہے **ص** کافور دو ماشہ طباشیر سفید چھ ماشہ گل سرخ
سماق پانچ پانچ ماشہ سفوف کرکے بقدر مناسب انار ترش یا آب زرشک کے ساتھ کھایا کریں
ایضاً عود خام پوست بیرون پستہ پودینہ چھ چھ ماشہ زرشک سماق دانۂ انار شیرین نو نو ماشہ
شکر سفید برابر مجموع کے **ایضاً** دانۂ الائچی سفید مغز تخم کنول گنہ کشنیز خشک بودادہ مین تین ماشہ شکر
سفید ایک تولہ **سفوف** کہ قے بلغمی کو دفع کرتا ہے **ص** پودینہ دار چینی زنجبیل ایک ایک تولہ زرشک فلفلین
تین تین ماشہ نمک سنگ نو ماشہ بقدر مناسب کھایا کریں **ایضاً** قرنفل جوزبوا دانۂ الائچی خرد
تین تین ماشہ دار چینی پوست انار شیرین چھ چھ ماشہ شکر سفید دو تولہ خوراک بقدر مناسب **فصل ۶۹** سفوف
دافع اسہال و امراض امعا مین **سفوف** کرتلین شکم کو دفع کرے **ص** سماق تا سنوا ہ زنجبیل انار دانۂ بریان
زرشک مغز تخم کنار مساوی شکر برابر مجموع کے **سفوف** کہ سہال کو دفع کرے **ص** گلنار صنع عربی
بریان حسب الاس سماق زرد رو پانچ پانچ ماشہ انار دانہ بریان نو ماشہ شکر سفید ہموزن مجموع کے
سفوف دافع سنگرہنی **ص** ہلیلہ سیاہ بریان مغز بیل بایان پوست کوکنار بریان رسال سفید
مرد دہ پھلی کشنیز ناگرموتھ مغز تخم انیسون مساوی شکر سفید ہموزن مجموع کے **ایضاً** موچرس مائین گل
دھاوا پانچ پانچ ماشہ مصطگی رومی مغز بیل پوست کوکنار رسال سفید چار چار ماشہ ہموزن **سفوف**
کہ دفع زحیر و اسہال کہنہ و علت دواجیہ مین مجرب ہے **ص** تخم ترہ تیزک بریان اہبل بریان ہر یک
سات سات ماشہ زیرہ تخم گورپا تخم شنبت تخم خشخاش انیسون تخم کرفس بزرالبنج نو نو ماشہ افیون تین
ماشہ نبات سفید نصف وزن مجموع کے **سفوف** کہ اسہال کو بند کردے خصوص افیونی کے جیکا بند ہوتا
و شوار ہوتا ہے **ص** گل دھاوا رسال سفید دونون مساوی سفوف کرکے کھایا کرین اور اوسپر می آہن دافع
پیا کرین **سفوف** دافع اسہال و موی و صفراوی **ص** صنع عربی کتیرا طباشیر سفید سنگ جراحت گل ارمنی
ہر دم الاخوین ایک ایک ماشہ سفوف کرکے ایک تولہ آب بیدانہ انار شیرین کے ساتھ کھایا کرین **سفوف** کہ زحیر و سیچ
دور دورہ کو دفع کرے **ص** تخم خبازی تخم خطمی ایک ایک تولہ نشاستہ بریان نو ماشہ صنع عربی گل ارمنی طباشیر
چھ چھ ماشہ خوراک صبح و شام تین تین ماشہ ساتھ پانی کے حسین گوند بیول تین ماشہ گھولا ہوا دے **سفوف**
کہ دفع کرنے اسہال مین مجرب ہے **ص** بلوط مازو پوست انار شیرین ایک ایک تولہ سماق

حب الآس ڈیڑھ تولہ سفوف کرکے چھ ماشہ آب سرد کے ساتھ کھایا کریں **سفوف** دافع اسہال جسکے ساتھ کھانسی بھی ہو **ص** حب الآس بلوط پوست خشخاش بریان نوتو ماشہ صمغ عربی بریان چھ ماشہ **ایضاً** صمغ عربی طباشیر گل ارمنی حب الآس ایک ایک تولہ پرسیاوشان کندر تین تین ماشہ بقدر مناسب ساتھ شربت خشخاش کے کھایا کریں **سفوف** کہ دفع اسہال دموے وغیرہ موی کو مجرب ہے **ص** صمغ عربی بریان طباشیر گل ارمنی حب الآس پوست بیرون پستہ پوست تخم پستہ سوختہ تخم خرمہ مویز مازو سپستہ پوست انار شیرین وترش جفت بلوط کہربا گلنار پوست تخم اخروٹ سوختہ مائین مغز تخم کنار اقاقیا برادہ صندل سفید پوست خشخاش زیرا سیاہ تخم خرفہ بریان مغز تخم جاسن مغز تخم انبہ چھ چھ ماشہ سفوف کرکے ہمراہ بارتنگ کنوچہ تخم ریحان اسپغول حب الرشاد تخم چوکا چھ چھ ماشہ بریان کرکے مخلوط کریں ونصف وزن سب کے شکر سفید ملا دیں وصبح وشام آب سرد کے ساتھ بقدر مناسب کھایا کریں **فصل ۷۰** سفوف دافع امراض جگر وطحال ومرارہ میں **سفوف** کہ واسطے دفع استسقا کے مجرب ہے **ص** ملیتہ نوماشہ پیپر زنجبیل نامنخواہ ڈیڑھ تولہ بلیلہ زرد شیطرع قسط شیرین ہمن سفید سنا کی دو دو تولہ نمک لاہوری ششم حصہ مجموع کے **سفوف** کردہ طحال کو تحلیل کرتا ہے **ص** زرد فارپرسیاوشان پوست بیخ کنیر عنب الثعلب تخم سفرجل تخم سداب مساوی سفوف کرکے سکنجبین سادہ کے ساتھ کھایا کریں **ایضاً** سماگہ بریان ایک تولہ فرول تین تولہ سفوف کرکے بقدر مناسب کھایا کریں **ایضاً** کہ ورم کہنہ وکثیر طحال کو دفع کرتا ہے **ص** نوشادر سماگہ بریان شورہ قلمی مرچ سیاہ بورق مساوی سفوف کرکے بھین ہر صباح ایک ٹکر امغز کھیگوار کا بوزن دو ماشہ لیکر اوسمین جسقدر سفوف پسے اپنی کے نگلیا کریں **سفوف** کہ دافع یرقان ہے **ص** کبریت زرد دو ماشہ افتیمون امجود مرکندر سفید چار چار ماشہ مغز چلغوزہ نو ماشہ مویز منقے خشک ایک تولہ سفوف کرکے بقدر مناسب کھاکر آب بادیان پیویں **سفوف** کہ دافع ورم جگر ومقوی جگر ہے **ص** گل سرخ نو ماشہ زرشک لک مغسول سات سات ماشہ طباشیر سفید صندل سفید نشاستہ صمغ عربی تین تین ماشہ ریوند چینی دو ماشہ زعفران ایک ماشہ نبات سفید تین تولہ خوراک بقدر مناسب حال مریض کے **سفوف** نیرورکہ دافع ورم جگر ومدر بول ہے **ص** مغز تخم خربزہ مغز تخم خیارین ایک ایک تولہ تخم کاسنی تخم کشوث نو ماشہ افتیمون باریان تخم کرفس رب السوس زرشک ریوند چینی لک مغسول سنبل الطیب مصطگی چھ چھ ماشہ زعفران تین ماشہ کافور دو ماشہ نبات سفید نصف مجموع کے **فصل ۷۱** سفوفہائے مصلح ومغلظ منی ودافع جریان ومقوی باہ **سفوف** دافع جریان ومغلظ منی **ص** بیج بند گوکھرو کلان تال مکھانا اندرجو شیرین

لہسوڑہ تخم برآوردہ جملہ بوزن مساوی شکر سفید ہم چند سفوف کرکے بقدر مناسب ساتھ آب سرد کے کھایا
کرین **سفوف** کہ بند کشادگی دفع مین مجرب ہے **ص** پوست اندرونی درخت ڈھاکھہ و مولسری و گوکرو سینبل
کا گوند سینبل موصلہ سینبل کے بیجبند گوند ڈھاکھہ تخم تمرہندی مقشر تخم دریان جملہ بوزن مساوی شکر سفید
ہمچند خوراک بقدر مناسب **سفوف** کہ اصطلاح منی و تقویت باہ مین مجرب ہے **ص** شقاقل مصری ثعلب
مصری ایک ایک تولہ مصطگی رومی چھ ماشہ دارچینی گوکھرو بحر و قال گھانا سنگھارہا خشک ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ شکر سفید
ہمچند ایک تولہ ساتھ شیر گاؤ کے کھایا کرین **سفوف** کہ تقویت باہ و تغلیظ منی مین مجرب ہے **ص**
گوکھرو کلان سفوف کرکے تین بار شیرہ گوکھرو تازہ سے مستقیہ کرین اور زنجبیل بے ریشہ و دارچینی و عود خام
ہموزن کہ مجموع چہارم حصہ گوکھرو کے ہون ملا کے سفوف کرکے ہم چند سفید شکر ملا کر بقدر مناسب ساتھ
شیر گاؤ کے کھایا کرین **سفوف** کہ تقویت باہ و اشتہا کرتا ہے **ص** زنجبیل بے ریشہ پیپر و مرچ سیاہ تخم کرفس
سفید ایک ایک تولہ قرنفل تین ماشہ تخم انگن کافراخ موصلہ نیبل تودری زرد تودری سرخ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ شکر
سفید ہموزن جملہ **سفوف** کہ تقویت باہ و امساک مین بنظیر ہے **ص** گوند ڈھاک کندر گلنار مغذل
سرخ مورچس نشاستہ گندم گوکھرو کلان کزنا ج ثعلب مصری اندرجو شیرین بکھان
بید ایک ایک تولہ بہمن سرخ بہمن سفید نوتو ماشہ نبات سفید ہموزن سفوف کرکے بقدر مناسب ساتھ شیر گاؤ کے
کھایا کرین **سفوف** دافع سرعت انزال **ص** ڈھیپ برگ بڑہل ڈھیپ برگ تاہاک ستاور مغز تخم پیٹھ
موصلہ سینبل پوست بیخ درخت کھرنی پھلی خرد ببول کی جملہ بوزن مساوی شکر سفید ہمچندان سفوف کرین
نوتو ماشہ صبح و شام ساتھ پانی کے کھایا کرین **فصل ۲۷** سفوف دافع امراض گردہ و مثانہ
سوزاک مین **سفوف** کہ سنگ گردہ و مثانہ کو تازہ کرکے خارج کرتا ہے **ص** مغز
تخم خیارین مغز تخم خربزہ مغز تخم کدوے شیرین سوا سوا تولہ گوکھرو کلان ڈیڑھ تولہ جیرا
الیہود و حب القلت نوتو ماشہ تخم کرفس تین ماشہ صمغ عربی کتیرا چار چار ماشہ سفوف
کرکے بقدر مناسب ساتھ آب افسردہ یا آب خیسانیدہ گوکھرو کلان بامثانہ شکر
سفید کے کھایا کرین **ایضاً** تخم کھرنی دو تولہ تخم خربزہ نشاستہ گندم ڈیڑھ تولہ حب
الیہود نوتو ماشہ نبات سفید دو چند سفوف کرکے بقدر مناسب ساتھ آب خود کے
کھایا کرین **سفوف** کہ مدر بول و دافع حرقت مثانہ و سوزش بول **ص** مغز تخم خیارین تخم خربزہ

مغز تخم کدو سے شیرین تخم خشخاش سفید نشاستہ گندم کشنیز تولہ تولہ بھر زرائچ تین ماشہ شکر سفید دو چند ان سفوف کر رکھین بقدر مناسب ساتھ آب نیساندہ شیرۂ تخم کاسنی کے کھایا کرین **سفوف** کہ تورمے ذکانے سنگ مثانہ و سنگ گردہ مین مجرب ہے **ص** خاکستر بیخ کرنب خاکستر پوست بیضہ مرغ مجر الیہود جملہ مساوی مثل سرمہ کے کر رکھین بقدر مناسب ساتھ آب نیساندہ یا افشردہ گوکھرو کلان کے کھایا کرین **سفوف** کہ بول الدام کو دفع کرتا ہے **ص** دم الاخوین کھربا گلنار بیخ انجبار تخم خرفہ گل ارمنی پھٹکری بریان ہموزن سفوف کر کے بچند ان نبات سفید ملا رکھین ساتھ آب ساق کے کھایا کرین **سفوف** کہ سلس البول و تقطیر بول و بول فراش کو دفع کرتا ہے **ص** گلنار کرمانج ایک ایک تولہ کشنیز خشک بریان صمغ عربی گل ارمنی کندر جفت بلوط دو تولہ شکر سفید ہم وزن جملہ کے خوراک ایک تولہ ساتھ پانی کے **سفوف** کہ ریگ گردہ و مثانہ کو دفع کرتا ہے **ص** مغز تخم خیارین مغز تخم خربزہ مغز تخم خیارہ تخم کدو تخم بادیان کا کنج تخم بلیون جملہ بوزن مساوی نبات سفید بچندان **سفوف** کہ دفع قرحہ مثانہ مین مجرب ہے **ص** ریوند چینی صمغ عربی گلنار تین تین ماشہ تخم خرفہ تخم کاہو مغز تخم خیارین زرشک کنجد سفید مقشر نو نو ماشہ طباشیر سفید چھ ماشہ افیون ڈیڑھ ماشہ نبات سفید بچندان سفوف کر رکھین بقدر مناسب ساتھ پانی کے کھایا کرین **سفوف** کہ قرحۂ اعلیل و قرحہ مثانہ کے دفع کرنے مین بے نظیر ہے و بدخصات تجربہ ہوا **ص** طباشیر سفید چھ ماشہ دانۂ الائچی ست گلوکباب چینی ایک ایک تولہ کشنیز قلمی چار ماشہ ست سلاجیت سات ماشہ نبات سفید دو چند ان سفوف کر رکھین بقدر مناسب شیرۂ تخم خیارین کے کھایا کرین **سفوف** کہ دفع قرحۂ سوزاک کہنہ و جدید مین مجرب ہے **ص** کشنیز قلمی دانۂ الائچی سفید طباشیر سفید کباب چینی بوزن مساوی نبات سفید ہموزن جملہ سفوف کرین تین ماشہ شاتھ شیر گاؤ خواہ پانی کر کھایا کرین **سفوف** کہ دافع سوزاک کہنہ و جدید مختبر و مجرب بہ حکیم علی گیلانی کا ہے **ص** ست سلاجیت لوبان سفید ہر ایک نصف ایک تولہ موصلی سیاہ موصلی سفید آملہ چھ چھ ماشہ کشنیز قلمی تین ماشہ نبات سفید دو چند ان سفوف کر رکھین ہر دو صبح ایک تولہ ساتھ تھوڑے سے پانی کے کھایا کرین **سفوف** کہ دفع سوزاک قدیم و جدید مین مجرب ہے **ص** سلاجیت ست گلوقلمی شورہ پھٹکری بریان کتھہ سفید دانۂ الائچی کلان بوزن نبات سفید ہمچند مجموع کے **فصل ۳** سفوفہائے دافع و نافع بواسیر متعدین **سفوف** کہ بواسیر خونی و بادی کے دفع کرنین مجرب ہے **ص** مغز تخم نیم مغز تخم بکاین ہلیلہ سیاہ

رسوت بوزن مساوی سفوف کر رکھین تین ماشہ آب سرد کے ساتھ کھایا کرین داؤ سپر تھوڑی سی گھود
بریان چاہین **سفوف** کہ دفع کرنے بواسیر خونی مین بعدیل ہر **ص** مغز پستہ دانہ دو ماشہ رسوت ایک ماشہ
نبات سفید مین سفوف کر کے ہر روز اسقدر کھا کر اوپر تھوڑا آب سرد پیا کرین **سفوف** کہ بواسیر خونی کو قطعاً دفع
کرتا ہے **ص** نشاستہ بودادہ گل ارمنی زرد ورد صمغ عربی بریان شاخ گوزن سوختہ پوست تخم مرغ سوختہ
گلنار دم الاخوین چکنی ڈلی تخم ریحان زیرہ سفید بریان بارتنگ حبقت بلوط حب الآس کشنیز خشک
جملہ بوزن مساوی نبات سفید ہمچند مجموع کے سفوف کر رکھین وصبح شام بقدر مناسب کھایا کرین اوپر اسپر
تھوڑا آب سرد پیوین **سفوف** کہ اسہال بواسیر خونی کے دفع کرنے مین مجرب ہے **ص** گل سرخ
سماق صمغ عربی بریان دانہ انار ایک ایک تولہ طباشیر سفید گل ارمنی تین تین ماشہ شکر سفید ہم چند مجموع
کے خوراک بقدر مناسب **سفوف** کہ بواسیر بادی کو دفع کرتا ہے **ص** گل ارمنی سنگ جراحت
خصص مکی کشنیز خشک مقشر تخم خرفہ مصطگی رومی لوبان سفید جملہ بوزن مساوی نبات سفید ہموزن
مجموع کے سفوف کر رکھین وبقدر مناسب کھایا کرین **فصل ۴۷** سفوفہای دافع دنافع امراض جلد
وامراض متفرقہ مین **سفوف** مبارک کہ بہق اسود دہلدام واوراس سوداوی وداد وخارش کو عدیم ہے
ص لاجورد معسول ہلیلہ سیاہ ہلیلہ زرد بلیلہ چھ چھ ماشہ آئیمون بسفایج فتنقی عشبہ مغربی نو نو ماشہ برگ
مکی گل سرخ ایک ایک تولہ سفوف کر کے شکر سفید ہموزن سب کے ملا رکھین وبقدر مناسب
عرق گاؤزبان سے ساتھ کھایا کرین **سفوف** دافع حذر **ص** درونج عنقربی زرنباد مصطگی رومی ریشم عنصل
بونریدان تخم بادرنجبویہ برگ گاؤزبان دانہ الائچی سفید تین تین ماشہ جدوار عود عرقی ایک ایک ماشہ عود صلیب
تخم فرنجمشک دارچینی سلیخہ سنبل الطیب دو دو ماشہ سونجان شیرین چار ماشہ بہمن سرخ بہمن سفید
چھ چھ ماشہ نبات ہموزن سب کے خوراک چھ ماشہ عرق مناسب کے ساتھ **سفوف** کہ دود دھاور
منی کو زیادہ کرتا ہے **ص** تخم شلجم تخم ترب تخم پیاز تخم گندنا بادیان زیرہ سفید نو نو ماشہ نشاستہ جو دو تولہ
شکر سفید ہم وزن جملہ بدستور سفوف بنا دین وہر صباح ایک تولہ کھا کر آدھ پاؤ شیر گاؤ پیا کرین **سفوف**
کہ شہوت رو بہ زنان حاملہ کو دفع کرتا ہے **ص** زرنباد تخم کرفس نان خواہ زیرہ سیاہ چھ چھ ماشہ کندر نو
ماشہ کہربا مقشر دو تولہ نبات سفید یکنیم تولہ **سفوف** کہ مواد بلغمی کو دفع کرتا ہے **ص** پوست بالائے
ناریل سوختہ تولہ بھر فرفیون تین ماشہ سفوف کر کے قدری مدری بدمغات کھاوین **سفوف** کہ واسطے دفع خروج

امشا کے مفید ہے ص گلنار کہربا گل ارمنی کندر دم الاخوین ہر وزن مساوی سفوف بناوین وبقدر مناسب
ساتھ آب پیٹھیا شربت انار شیرین کے کھلایا کرین سفوف دافع دیابطیس ص صندل سفید نشاستہ
کثیرا تخم کاہو تخم خرفہ ہر نو ماشہ صمغ عربی گل ارمنی گلنار ساق ہفت بلوط ایک ایک تولہ بنات سفید ہمچند
تیلہ سفوف کرکے مین ساتھ خیساندہ آملہ خشک کے کھایا کرین ایضاً پوست اندرونی درخت گولر دو جزو گل ارمنی
گلنار انار دانہ شیرین مغز تخم زبہ آملہ کشنیز خشک ایک ایک جز شکر سفید ہم وزن سفوف کرکے مین بقدر مناسب
ساتھ پانی کے کھایا کرین **فصل ۵** سکنجبینون مین سکنجبین سادہ کہ غلبہ صفرا و مرارت جگر و تشنگی و
غثیان و تلخی دہن و سدہ عروق کو دفع و ادرار بول کرتی ہے ص سرکہ خالص پاؤ سیر شکر سفید آدھ سیر آگ پر
رکھکر صاف کرلین وقوام بناوین اور اگر چاہین کہ قوی زیادہ ہووے وزن سرکہ کا دیا زہ کرلین سکنجبین زوری
بارد کہ محرورین کو بتقسیع سدہ و جگر و ادرار بول کرتی ہے و استسقاد تپہاے گرم کو مفید و دافع تشنگی ہے
ص پوست بیخ کاسنی تخم کاسنی تخم خیارین تخم خربزہ ہر وزن کوٹ کر چار چند سرکہ مین ایک
شبانہ روز تر کرکے جوش دیوین جب سوم حصہ جل جاوے ملکر چھان لیوین وتین پاؤ قند سفید ملاکر قوام
کرلیوین سکنجبین زوری حار کہ مبرودین کے سدہ جگر کو دفع و معدہ کو فضلے پاک و ادار بول کرے
و استسقی کو نفع دیوے ص تخم کاسنی تخم کرفس ادیان انیسون جملہ یکوقتہ تخم کشوث ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ پانی بھبر
سرکہ دو پاؤ بھر پانی مین خیساندہ و جوشاندہ کرکے آدھ سیر شکر سفید ملاکے قوام بناوین سکنجبین زوری معدل
جس سے سدہ و جگر و طحال کھولتی ہین و تپہاے مرکبہ دفع ہوتی ہین و مدر بول ہے ص تخم کاسنی پوست
بیخ کاسنی ہر ایک تخم کرفس ہر دو تولہ آدھ سیر پانی دو پاؤ بھر سرکہ مین باضافہ آدھ سیر شکر سفید کے بناوین
سکنجبین زوری اصولی کہ سدہ جگر و طحال کھولتی ہے و بلغم کو دفع کرتی ہے و مسکن صفرا و مقوی
معدہ ہے ص انیسون تخم کشوث بادیان پوست بیخ کبیر پوست بیخ کرفس سوا سوا تولہ تخم کاسنی اڑھائی
تولہ سب کو نیم کوب کرکے آدھ سیر سرکہ مین پکاوے اڑھائی پاؤ نبات سفید کے ساتھ بدستور تخم بناوین
سکنجبین دیناری کہ بتقسیع سدہ جگر و طحال مین بے نظیر ہے و اورام احشا کو دفع کرتی ہے ص ریوند چینی
ریوند خطائی چھ چھ ماشہ پوست بیخ کبیر پوست بیخ کاسنی تخم کرفس تخم کشوث اصل السوس مقشر تخم کاسنی ہر ایک
دو دو تولہ لگدر نخ تین تولہ سیر بھر سرکہ مین پکاکے سیر بھر قند سفید کی ساتھ بدستور بناوین سکنجبین فوہ
کہ استسقاد صلابت طحال و ورم جگر کو دفع کرے و سدہ جگر و طحال کو کھولے ص فوہ سوا تولہ بادیان

پوست بیخ بادیان پوست بیخ کنیر ہر یسون تخم کاسنی تخم کشوث وفای یا ہر ایک یکتولہ تخم کرفس پوست بیخ کرفس بنبل الطیب ۱ سارون نو نو ماشہ آدھ سیر سرکہ و پاؤ بھر پانی مین تر کرکے پکا کے تین پاؤ شکر سفید کے ساتھ بنا دین **سکنجبین رمانی** کہ پتاسے محرقہ و حرارت جگر و معدہ و تشنگی کو دفع کرتی ہے **ص آب انار شیرین** آب انار ترش سرکہ خالص پاؤ بھر پاؤ بھر زلال زرشک چار تولہ کا اڑھائی پاؤ شکر سفید کے بدستور بنا دین **سکنجبین بھی لیمونی** معدہ و جگر حار کو قوت دیتی ہے و اشتہا طعام کی لاتی ہے و سدہ جگر کو کھولتی ہے و ہضم طعام کرتی ہے **ص آب** بہ آب لیمون کاغذی سرکہ خالص عرق گلاب آدھ آدھ پاؤ قند سفید آدھ سیر بدستور بنا دین **سکنجبین دینی** کہ تقویت معدہ و جگر مین بے نظیر ہے **ص** مویز منقے آدھ سیر سرکہ خالص و پانی پاؤ پاؤ بھر مین پکا کے شکر سفید و شہد پاؤ پاؤ سیر مین بدستور بنا دین **سکنجبین تفاحی** کہ مبہی و ہاضم طعام و مقوی معدہ و دل و دافع غثیان و قے و منفتح سدہ جگر و طحال ہے **ص آب** سیب پختہ و شیرین پاؤ بھر سرکہ خالص آب انار شیرین عرق گلاب آدھ پاؤ مین پودینہ تازہ ایک چھٹانک جوش کرکے مچھان لیوین و آدھ سیر شکر ملا کے قوام کرین **سکنجبین عنصلی** کہ سختی جگر و طحال و سدہ عروق و سعال و ضیق النفس و اخلاط غلیظ کو دفع کرے **ص** پیاز عنصل پاؤ رطل بانسکی کھپلچ سے ٹکرا ٹکرا کرکے اڑھائی رطل سرکہ خالص مین جوش کرین اور ملکر چھانکر ساڑھے تین رطل شکر سفید ملا کر قوام کرین اور اگر چاہین کہ قوی تر ہو بحساب ہشتم حصہ عنصل کے پرسیاوشان و زوفا سے یا بس بالمناصفہ عنصل کے ساتھ جوش کرین **سکنجبین رمانی** کہ ترکیب اول سے قوی تر ہے پتاسے محرقہ و جگر و معدہ گرم کو نفع و تشنگی کو دفع کرتی ہے **ص** آدھ سیر شیر گاؤ کوتشی سے پھاڑ کر مچھان لیوین جسقدر رانسکا پانی صاف نکلے اوسمین پاؤ پاؤ سیر آب انارین و ایک چھٹانک زرشک ملا کر جوش کرین جب نصف باقی رہے صاف کرکے تین پاؤ شکر سفید ملا کر قوام کرین **سکنجبین وردی** کہ معدہ گرم کو نفع و قبض دفع کرے **ص** گلقند آفتابی پاؤ سیر عرق گلاب پاؤ سیر مین پیکر سرکہ خالص پاؤ بھر ملا کر صاف کرکے قوام کرین **سکنجبین افتیمونی** کہ مالیخولیا و توحش و صرع کو باخراج مواد نفع کرے **ص** افتیمون بسفائج فستقی تر بد سفید برگ گاؤزبان پرسیاوشان تخم کاسنی فرنجمشک بادرنجبویہ مچھ مچھ ماشہ گلقند آفتابے پانچ تولہ آدھ سیر سرکہ خالص اور پاؤ سیر پانی مین چار پہر تک تر کرکے جوش و صاف کرکے آدھ سیر شکر کے ساتھ قوام کرین **فصل ۶۷ سنون** بفتح مبحن مین **سنون** کہ قرحہ اور خون چونا مسوڑھون سے دفع اور دانتون کو مستحکم کرتا ہے **ص** سپیداری سوختہ گلنار مرجان شاخ گوزن سوختہ سماق جو سوختہ بیخ بید

طباشیر سفید مائین زرور دباغچہ گل سرخ تخم بلیلہ زرد دود و ماشہ وسم الخوین لوبان سفید ناگر موتھ تین تین
ماشہ پھٹکری بریان پانچ ماشہ سب سفوف کرکے مسوڑھون و دانتون پر ملین **سنون** کہ مسوڑھون
اور دانت کو مضبوط کرتا ہے **ص** ناگر موتھ گلنار شریک اگر سوختہ پھٹکری بوزن مساوی **ایضاً** توتیا کوکی دخنین
ایسا بریان کرین کہ قریب جلنے کے ہو جاوے اور زنجبیل اور کتھ سفید جملہ بوزن مساوی **سنون** کہ درد و
جنبش زیادہ کو دفع کرتا ہے **ص** مصطگی مازو سپیاری سوختہ چھ چھ ماشہ چوب پیخی دکتھ پیر یا ایک ایک تولہ
چرک آہن دو تولہ توتیائے سبز بریان تین ماشہ سنجن کرنیکے بعد تین بار روغن کنجد سفید سے مضمضہ کرکے چند
مرتبہ آب نیم گرم سے مضمضہ کرین اور بیڑہ پان کھا کر لعاب دہن دفع کرین **سنون** درد و ضعف و جنبش دندان
خون قرحہ مسوڑھون کو دفع کرتا ہے **ص** سنگ جراحت مازو گلنار پھٹکری بریان کتھ سفید طباشیر سفید سیسہ
سیس ناگر موتھ عقرقرحا ریوند چینی سوختہ کہربا بوزن مساوی **سنون** کہ دانتون کو مستحکم اور اوسکے رگون کو صاف
اور منھ کو خوشبو کرتا ہے **ص** مازو زنجبیل کت دریا فلفل دراز دانہ الائچی سفید دود و ماشہ نمک سانبھر بریان دس
ماشہ عود سوختہ پانچ ماشہ جوسوختہ پانچ ماشہ **سنون** کہ منھ کو خوش بو کرے اور دانتون کو استحکام
دجلا دیتا ہے اور گوشت مسوڑھون کا جماتا ہے اور مضبوط کرتا ہے **ص** خرمہرہ زرد سوختہ پانچ عدد
کف دریا نمک سجی نمک لاہوری تین تین ماشہ جوسوختہ عود سوختہ عقرقرحا کباب چینی پانچ پانچ ماشہ لونگ
دو ماشہ **سنون** کہ استحکام دانت مین بےنظیر ہے **ص** ہلیلہ بلیلہ آملہ زنجبیل فلفلین مازو سنبھلو بابلہ بقم نمک سنگ
نمک سیاہ نمک سانبھر جملہ مساوی الوزن **سنون** کہ بارہا تجربہ ہوا دانتون کے درد و جنبش کو دفع کرنیمین تاثیر
عظیم بلا تاخیر رکھتا ہے **ص** کونلہ کچلہ تخم املتاس ایک ایک تولہ مرچ سیاہ نمک لاہوری چھ چھ ماشہ وبعد استعمال کے
مضمضہ کرین بیڑہ پان چابین بہت جلد فائدہ ہوتا ہے **سنون** کہ دانتون کا میل و رنگ ناقص و ہر قسم
کے ورم مسوڑھونکو دفع اور دانتون کی جڑ و مسوڑھونکو مستحکم و منھ کو خوشبو کرتا ہے **ص** شاخ گوزن سوختہ
خرمہرہ زرد سوختہ سپیاری سوختہ مصطگی رومی چکنی ڈلی مائین پوست بیخ انار شیرین پوست بیخ کنار صحرائی
پوست بیخ اندرونی درخت مولسری موچرس گوند ڈھاکھ آملہ توتیائے بریان پھٹکری بریان زیرہ سفید بریان
ایک ایک تولہ نمک سنگ دو تولہ مرچ سیاہ دانہ الائچی سرخ کشمیر مشک کپور کچری ناگر موتھ زرکچور چھ چھ
ماشہ کوٹ چھانکر رکھین دانتون مین مل کر لعاب دہن گراوین و ایک بیڑہ پان چاب کر تازہ پانی سے مضمضہ
کرین **فصل ۷۷ سنون قسم سی** مین مسی کہ دانت اور مسوڑھونکو مستحکم اور خوشنما کرتی ہے **ص** برادہ آہن

مازوے سبز چار تولہ نیلا تھوتھا بریان ایک تولہ کتھہ سفید دو تولہ واٹہ الائچی سفید چھ ماشہ سفوف کرکے استعمال کرین **ایضاً** برادہ آہن مازوے سبز بے سورج آدھ آدھ پاؤ الائچی خرد مع پوست و نیلا تھوتھا و کتھہ سرخ ایک ایک تولہ مصطگی رومی ہیر کسیس سونا مکھی چار چار ماشہ **ایضاً** برادہ مس ست انار ایک ایک چھٹانک مازوے سبز اڑھائی تولہ پھٹکری بریان ایک تولہ **مسی** کہ دانتون کو مستحکم کرتی ہے **ص** مصطگی مازو ہیرا کسیس مائین پوست ہلیلہ زرد پھٹکری بریان پوست درخت مولسری جملہ بوزن مساوی سنجن کرکے لعاب دہن گراوین اور اُسپر پان کھاکے لعاب دہن دفع کرین

باب الشین المعجمہ

فصل ۸ ۷ تدابیر بنانے شربتون مین **دستور** بنانے شربتون کے یہ ہین کہ میوہ جات آبدار کا مثل انار و کنولا و منترہ کے پانی نچوڑ لیوین و بچند اوسکے شیرینی ملاکے قوام کریوین و جس قدر شیرینی زیادہ پانی سے ملائی جاتی ہے اسیقدر تاثیر ضعیف ہوجاتی ہے و پھولون کا مثل گل نیلوفر و گل بنفشہ و گل سرخ پانی مین جوش کرکے بعد جلنے نصف پانی کے پھولون کو ملکر چھان لین و پھول تازہ مین ہم وزن اوسکے و خشک مین دوچند اوسکے شیرینی ملاکر پکاوین و اجزاے خشک کا مثل بیخ و چوب و تخم کے یہ ہے کہ اونکو نیکوب کرکے و برگ خشک کو ویسا ہی چار پہر تر کرکے جوش دیوین جب سوم حصہ پانی رہے ملکر چھان کر شیرینی بقدر مناسب ملاکے بناوین و ثمرہاے خشک مثل عناب و مویز و سپستان و انجیر کے سے مفرد ہو یا مرکب اُسی طرح خیساندہ و جوشاندہ کرکے مل مکے چھان کر بناوین و ثمرہاے ترش مثل آلو و زرشک و تمر ہندی کے صرف خیساندہ کرکے ملکے چھان کے شیرینی مناسب کے ساتھ بناوین مگر کل شربتون کے قوام پختہ ہوجانیکا یہ امتحان ہے کہ دو چار قطرہ جلیلہ کے سرد ہونے پر انگلی سے اُٹھاوین اگر دو تین تار نکلے تو پختہ ہے ورنہ خام ہے و خام جلد فاسد ہوجاتا ہے و پختہ عرصہ تک خراب و بدبو و بدمزہ نہین ہوتا **فصل ۹** ۷ شربتہاے مفرح و مقوی و دافع امراض قلب و دماغ و معدہ مین **شربت گاؤزبان** کہ خفقان و توحش و بوے خلق کو مفید ہے **ص** برگ گاؤزبان دو تولہ گل بنفشہ گل سرخ اسطوخودوس فرنجمشک نونو ماشہ بادرنجبویہ گل نیلوفر ایک ایک تولہ آدھ سیر پانی مین چار پہر تر کرکے جوش دیکر خفیف ملکر چھان کر باضافہ عرق گلاب آدھ پاؤ و شکر سفید دو سیر ڈھ پاؤ کے قوام کرین **شربت ابریشم** کہ حکیم مسیح الزمان نے واسطے جہانگیر شاہ کے طیار کیا و دفع خفقان کو نہایت مفید ہوا **ص** ابریشم خام و نس تولہ بادرنجبویہ ایک تولہ تین پاؤ پانی مین خیساندہ و جوشاندہ کرکے پاؤ بھر عرق گلاب

اور اڑھائی پاؤ نبات سفید ملاکے قوام کرین وسنگ یشب چھ ماوہ مروارید ناسفتہ دو ماشہ عرق کیوڑہ
مین صلایہ کرکے دصندل سفید عود خام ومصطگی رومی سات سات ماشہ سفوف کرکے ملاوین **شربت**
سیب مفرح ومقوی دل ومعدہ ومسکن تشنگی واسہال صفراوی ہے **ص** سیب کا پوست وتخم دفع کرکے
کچل کر نچوڑین ہم وزن اوسکے پانی کے قند سفید ملاکے قوام کرین **شربت صندل** مقوی دل ودافع
خفقان ونافع جگر ومعدہ گرم ومسکن تشنگی ہے **ص** براوۂ صندل سفید آدھ پاؤ عرق گلاب آدھ سیر تین چار
پھر تکرکے خفیف جوش دیکر ملکر چھان لین اور آدھ سیر قند سفید ملاکر قوام کرین **شربت نارنج** مقوی دل
ومعدہ ومفرح ہے **ص** شکر سفید ایک سیر عرق گاؤزبان تین پاؤ ملاکر قوام کرین جب خوب گاڑھا ہو جاوے
تب آب افشردہ لیمون نارنگی ہم وزن شیرینی کے ملاکے چار پانچ جوش دیوین وتین ماشہ زعفران چار تولہ
عرق گلاب مین گھسکر ملاوین **شربت برگ ترنج** کہ صنعف دل ومعدہ وخفقان کو مفید ہے **ص** برگ
ترنج دو سو پچاس عدد سیر بھر پانی مین جوش دین جب سیوم حصہ باقی رہے بدون ملنے کے صاف کرلیوین
اور تین پاؤ شکر سفید ملاکے قوام کرین **شربت پوست ترنج** کہ نہایت مقوی معدہ ومفرح ہے **ص**
پوست ترنج اگر تازہ ہووے تو سیر بھر خشک ہووے تو آدھ سیر جوش کرکے اسکے زلال مین شکر سفید
آدھ سیر ملاکے قوام کرین **شربت گزر** کہ مقوی دل اور باہ ومفرح ومولد خون صالح ہے **ص** آب گزر
مصفی ساتھ ہم وزن قند سفید قوام کرین **شربت سنترہ وکیولا** بدستور مذکورہ بالا بنا کر ایام گرما مین استعمال
کرنا موجب تفریح طبع ودافع تشنگی وغلیان صفرا ہے **شربت سیب وشربت بہ** مقوی دل ومعدہ ومفرح
ہین **شربت آلو وشربت تمر ہندی** دافع صفرا وتشنگی ودافع قے وغثیان ہین **شربت زرشک** مقوی معدہ
ومشتہی طعام ودافع تشنگی وقے وغثیان ہے **شربت انار تیرین** مقوی قلب وکبد ودافع تشنگی ہے **شربت**
انار ترش دافع غثیان وقے صفراوی ومقوی معدہ ہے **شربت اناس** کہ تفریح وتقویت قلب مین بے
نظیر **ص** آب افشردہ اناس ڈیڑھ پاؤ عرق گلاب آدھ پاؤ تین پاؤ نبات سفید کے ساتھ قوام کرین **فصل ۴**
شربت ہاے دافع انواع کھانسی ونزلہ ودرد سر وذات الجنب وذوات الریہ وضیق النفس **شربت**
اسطوخودوس کہ تپ وکھانسی بلغمی وفضلات کو سینہ سے دفع کرتا ہے **ص** انجودوس دو تولہ اصل السوس تخم
خطمی بکینم کینیم تولہ برگ بنفشہ ایک تولہ مویز منقے ساٹھ عدد سپستان چالیس عدد عناب تیس عدد شکر سرخ
آدھ سیر شہد آدھ پاؤ بدستور شربت بناوین **شربت زوفا** کہ تپ وکھانسی بلغمی وضیق النفس کو دفع کرتا ہے

ص زوفا سے یابس اصل السوس ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ بادیان پرسیاؤشان کرمس چھ چھ ماشہ انجیر زرد دس عدد مویز منقے چالیس عدد جملہ نوماشہ گلقند آفتابی چھ تولہ شکر سرخ آدھ سیر بدستور شربت بناوین **شربت بنفشہ** کہ ذات الجنب وذات الریہ ودرد سر کو دفع کرتا ہے **ص** برگ بنفشہ آدھ پاؤ ایک رطل پانی مین چار پہر تر کرکے جوش دین جب سیوم حصہ پانی باقی رہے آدھ سیر شکر سفید ملاکے قوام کرین **شربت نیلوفر** کہ درد سر وتپ صفراوی وذات الجنب وذات الریہ کو نافع ہے **ص** گل نیلوفر کی اگر صرف سفید تپی لے کر اگر تازہ ہو تو چار رطل واگر خشک ہو تو ایک رطل دو رطل پانی مین جوشش کرین جب سیوم حصہ پانی باقی رہے دو رطل شکر سفید ملاکے قوام کرین **شربت اعجاز** کہ واسطے اقسام کھانسی خشک وتپ دق کے مفید ہے **ص** عناب تینتیس دانہ سپستان ساٹھ دانہ اصل السوس متقشر تخم خبازی تخم خطمی گل نیلوفر بنفشہ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ سبدانہ چھ ماشہ صمغ عربی نوماشہ سیر بھر پانی مین خسیاندہ وجوشاندہ بناکے تین پاؤ شکر سفید ملاکے قوام کرین ونوماشہ کتیرا سفوف کرکے ملاوین **شربت عنصل** جسکو شربت بزرجمہر بھی کہتے ہین مزیق النفس قدیم وعدید کو دفع کرتا ہے **ص** پیاز عنصل جو تو برتو مثل پیاز خوردنی کے ہوتی ہے صاف کرکے بانسکی چھری سے تراش کے چار چند پانی مین جوشاندہ بناکر دو نیم چند عنصل کے شکر سفید ملاکے قوام کرین **فصل ۱۴** شربت ہاے دافع اقسام تپ مین **شربت کاسنی** تپہاے صفراوی کو دفع وتقویت جگر ودل ومعدہ وتفتیح سدہاے وادرار بول کرتا ہے **ص** آب مروق برگ کاسنی ایک رطل مین شکر سفید ڈیڑھ رطل ملاکے قوام کریں وقریب قوام کے چار تولہ آب لیمون کاغذی ملاوین **شربت آلو** کہ پت ہاے دموے وصفراوی وغصہ کو دفع کرے ونافع وردسر سوزش اطراف وغثیان ہے **ص** تخم خرفہ دو تخم خیارین تخم کاہو پوست ترنج ایک ایک تولہ آو بجار اپچاس دانہ تمر ہندی چار تولہ تین پاؤ پانی جوش وصاف کرکے اڑھائی پاؤ قند سفید ملاکے قوام کرین **شربت گلوکہ** پتہاے کہنہ کو مفید ہے صرف تب ہو خواہ کھانسی کے ساتھ ہو **ص** گلوے تازہ نیم کوفتہ چھ تولہ گل نیلوفر مصفی چار تولہ گل سرخ دو تولہ قند سفید ایک رطل بدستور بناوین **شربت فرہادرس** کہ تپ وکھانسی تری کو دفع کرے **ص** برگ گاؤزبان صندل سفید پرسیاؤشان دو دو تولہ اصل السوس بادیان تخم خطمی گل سرخ گل سیوتی پوست خشخاش سفید ایک ایک تولہ مویز منقے پچیس عدد تین پاؤ شکر سفید کے ساتھ بدستور قوام بناوین شربت تالیف حکیم شیر علی والد ماجد مولف کہ پتہاے مرکبہ مزمنہ کو مفید ہے **ص** تخم خبازی تخم خرفہ گل نیلوفر ایک ایک تولہ برگ گاؤزبان گلوے تازہ دو دو تولہ

جوش کرکے صاف کرین اور آب پنجہ و آب کدوے دراز نیم نیم رطل قند سفید ایک رطل ملا کے
قوام کرین **شربت** دافع پت خفیف مرتبہ حکیم مروان علی برادر کلان مؤلف **ص** گل نیلوفر برگ گاؤزبان
دو دو تولہ برگ بنفشہ برادہ صندل سفید گلوی تازہ ایک ایک تولہ آب خیارزدراز آب کدوے دراز نیم نیم پاؤ آب انار
ترش ایک چھٹانک قند سفید ایک رطل کے ساتھ قوام کرین **شربت بزوری** معتدل کہ حمیات و امراض
جگر و گردہ کو مفید ہے و مواد کو ساتھ اور ابول کے دفع کرتا ہے **ص** تخم کاسنی بادیان تخم خربزہ ایک ایک تولہ بیخ
کاسنی بیخ بادیان ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ شکر سفید پاؤ آثار برسم معروف طیار کرین **شربت بزوری** حار کہ امراض
بارد جگر و گردہ و معدہ و پت ہائے بارد کو مفید ہے **ص** پوست بیخ کاسنی تین تولہ پوست بیخ بادیان تخم کاسنی
دو دو تولہ بادیان تخم کرفس بیخ کرفس ایک ایک تولہ تخم کشوث چھ ماشہ شکر سفید آدھ سیر بدستور شربت بناوین
شربت بزوری بارد کہ امراض گرم جگر و پت ہائے گرم و امراض گردہ و مثانہ کو مفید ہے **ص** پوست بیخ کاسنی
دو تولہ تخم کاسنی تین تولہ تخم خربزہ تخم خیارین ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ اڑھائی پاؤ شکر سفید کے ساتھ بدستور معروف بناوین
دانہائے قوام کے سنگرنجم خربزہ مغز تخم پیٹھہ ایک ایک تولہ کو شیرہ کرکے داخل کرین **شربت بزوری** کہ
پت ہائے کہنہ و یرقان کو زائل و اورار بول و ادرار حیض کرتا ہے و سنگ گردہ و سنگ مثانہ کو گراتا ہے و سدہائے
جگر و طحال کو کھولتا ہے **ص** تخم کاسنی بادیان تخم خربزہ تخم کدو تخم کاہو دو دو تولہ پوست بیخ کاسنی تخم خلمی
اصل السوس سنبل الطیب گل بنفشہ برگ گاؤزبان ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ شکر سفید مین بدستور بناوین **فصل ۸۲**
شربت ہائے دافع امراض جگر و طحال و مرارہ **شربت اذخر** کہ سدہ جگر و یرقان و رباح معدہ و نفس کو مفید ہے
ص سنبل الطیب سلیخہ وچ ترکی ریوند چینی مصطگی نو نو ماشہ بیخ اذخر و فتاح اذخر دو دو تولہ بادیان انیسون تخم
کرفس گل سرخ ایک ایک تولہ شکر سفید اڑھائی پاؤ بدستور بناوین **شربت اصول** کہ سوء القنیہ و استسقا کو نہایت مفید
و مفتح سدہ و دہ کاسر ارباح و مدر فضلات ہے **ص** پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس کاسنی ایک ایک تولہ مویز منقے دو تولہ
انجیر زرد بیس عدد پوست بیخ کنیر نو ماشہ فتاح اذخر سنبل الطیب اسارون سلیخہ سات سات ماشہ شکر سفید آدھ سیر
بدستور بناوین **شربت کشوث** مقوی جگر و معدہ مفتح سدد ملین طبع و واضع سوء القنیہ و دہائے مزمنہ **ص** پوست
بیخ بادیان گل سرخ انیسون نو نو ماشہ تخم خیارین تخم کاسنی تخم خربزہ ایک ایک تولہ تخم کشوث چھ ماشہ قند سفید آدھ سیر
و شیر خشت چار تولہ بدستور بناوین **شربت ریوند** کہ واسطے امراض جگر و طحال کے مفید و مفتح سدہ و ملین طبع ہے
ص ریوند چینی ریوند فنتائی ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ ترنجبین سفید غاریقون سفید بیخ چھ چھ ماشہ تخم کاسنی دو تولہ بنفشہ نو ماشہ

شکر سفید ایک رطل بدستور بناوین **شربت ویناز** مخترع اسکا حکیم بخشوع سے اوسکی وجہ تسمیہ مین روایات مختلفہ ہین **ایک یہ** کہ مخترع اسکا بزدینا سے بنیا تھا **دوسری** دینا نام تخم کشوث کا ہے اس مناسبت سے کہ دینا رکھتی رہتی ہو تخم کشوث بھی تھیلی مین رکھکے جوش ہوتا ہے **تیسری** مخترع اسکا زرمحلول داخل ترکیب کرتا تھا **چوتھی** کہ رنگ زرد ہوتا ہے دافع حمیات و عفونت اخلاط ملین طبع و مفتح سدد و نافع سوء المزاج و استسقا ذات الجنب و درد جگر و شکم و رحم و مثانہ و بدبول ہے **ص** تخم کاسنی گل سرخ دو دو تولہ پوست بیخ کاسنی چار تولہ گل نیلوفر برگ گاؤزبان ایک ایک تولہ تخم کشوث ڈیڑھ تولہ قند سفید تین پاؤ بدستور لیا کرین **ایضاً شربت** دینار مخترع حکیم سدید قریب اعتدال و کثیر منافع و مفتح سدہ جگر و ماسا لقیا و اشتہا و دافع اسکے درمون کا ہے **ص** ریوند خطائی تخم کشوث چھ چھ ماشہ گل سرخ دو تولہ کاسنی تین تولہ پوست بیخ کاسنی چار تولہ قند سفید ڈیڑھ تولہ بدستور بناوین **فصل ۳۸** شربت ہای دافع امراض گردہ و مثانہ و حلیل **شربت قلعت** کہ سنگ گردہ و مثانہ کو توڑتا ہے و بہ اور او دفع کرتا ہے **ص** بیخ کاسنی بیخ بادیان تخم قلعت دو دو تولہ تخم کاسنی بادیان تخم خیارین خربزہ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ تخم کرفس پرسیاوشان چھ چھ ماشہ شکر سفید سوا رطل بدستور معین بناوین **شربت بلیون** کہ گردہ و مثانہ کو ریگ و مواد سے بہ اور ارصاف کرتا ہے **ص** تخم بلیون جاوشی تولہ کباب چینی تخم خربزہ ایک ایک تولہ قند سفید آدھ سیر بدستور معین بناوین **شربت آلوبالو** کہ اخراج ریگ و سنگ گردہ و مثانہ بہ اور ارہول کرتا ہے **ص** آلوبالو ایک رطل جوش و صاف کرکے دو رطل قند سفید کے ساتھ قوام کرین **شربت حسنک** کہ منافع مذکور و قوت باہ و تنقیہ منی زیادہ کرتا ہے **ص** آب گوکھروی کلان و خرفہ تازہ نیم نیم رطل ساتھ یکنیم رطل قند سفید کے قوام کرین دارگو کھرو خشک ہون تو بوزن بالا پاؤ رطل کے نیم کوب کرکے جوشاندہ کرکے بدستور بناوین **شربت کاکنج** کہ قرحہ و سوزاک کہنہ کو دفع کرتا ہے **ص** انیسون تخم کرفس برگ گاؤزبان خارخسک نونونا شہ پرسیاوشان گل بنفشہ چھ چھ ماشہ کاکنج ڈیڑھ تولہ جوش و صاف کرکے ڈیڑھ پاؤ شکر سفید کے ساتھ قوام کرین **فصل ۳۹** شربت ہای دافع امراض معدہ و امعا **شربت عود** کہ معدہ و اشتہا و ہاضمہ کو قوت دیتا ہے اور منہ کو خوشبو کرتا ہے **ص** عود ہندی آملہ مقشر دو تولہ سنبل الطیب قرنفل مصطگی جوزبوا نونا شہ نیم کوب کرکے جوش دین و صاف کرکے اوس کے پانی مین حسب الحق گلاب پاؤ سیر شکر سفید آدھ سیر ملاکے قوام کرین **شربت تمرہندی** کہ مقوی معدہ و مفتح سدہ و غثیان و ملین طبع و مسکن صفرا ہے **ص** تمرہندی پاؤ سیر زرشک چار تولہ تر کرکے صاف کرلین آدھ سیر شکر کے ساتھ

قوام کرین **شربت خبث الحدید** کہ معدہ باضمہ کو قوت دیتا ہے وریاح بواسیر کو دفع کرتا ہے **ص** تخم
کرفس زنجبیل کندر بیخ بادیان انیسون مچھ مچھ ماشہ زیرہ سیاہ پودینہ کشنیز خشک دارچینی تج سنبل الطیب ناگر
موتھ ایک ایک تولہ خبث الحدید نیم کوفتہ پانچ تولہ دوسیر پانی مین جوش کرکے اس کے زلال مین نبات سفید
اڑھائی پاؤ ملاکے قوام کرین **شربت انارین منعنع** کہ قے وغثیان کو دفع کرتا ہے وتقویت معدہ کی کرتا ہے **ص**
آب مروق پودینہ تازہ آدھ پاؤ انار آب شیرین آب انار ترش پاؤ پاؤ بھر اڑھائی پاؤ قند کے ساتھ قوام کرین **شربت**
کہ ہچکی کو بعد غذا کے بکثرت آتی ہے دفع کرتا ہے **ص** زیرہ سیاہ انیسون پودینہ کشنیز دو دو تولہ بدستور ساتھ
شہد وشکر سفید پاؤ بھر کے بناوین **شربت فواکہ** معدہ ودل کو قوت دیتا ہے وقے وغثیان وغلبہ تشنگی
کو دفع کرتا ہے **ص** آب سیب آب بہ آب امرود آب انار شیرین آب انار ترش آدھ آدھ پاؤ مین زرشک
چار تولہ سماق دو تولہ چار پہر تڑکے ملکر چھان لین واڑھائی پاؤ نبات سفید ملاکے قوام کرین **شربت**
حماض کہ غلبۂ صفرا وتشنگی وقے کو دفع کرتا ہے ومعدہ وجگر ودل کو قوت دیتا ہے وخفقان گرم کو مفید
ہے **ص** آب مروق چوکا تازہ ڈیڑھ پاؤ قند سفید آدھ سیر بدستور قوام کرین **شربت لنعناع** کہ نہایت
متحرک اشتہا ہے **ص** برگ پودینہ تازہ آدھ پاؤ زنجبیل ریشہ دار خردل پیڑا مور پوست ترنج ایک
تولہ جملہ نیم کوفتہ زرشک دو تولہ بدستور ساتھ پاؤ بھر شکر سفید وپاؤ بھر شہد کے بناوین **شربت قسر الفنق**
کہ غثیان وقے کو دفع کرتا ہے اور معدہ کو قوت دیتا ہے **ص** پوست بیرون پستہ دو تولہ پودینہ گل سرخ زرشک
عود ہندی ایک ایک تولہ مصطگی رومی نو ماشہ برسم معروف جوش وصاف کرکے نبات سفید اڑھائی پاؤ کے
ساتھ قوام کرین **شربت** کہ ورم معدہ کو پختہ کرکے توڑتا ہے **ص** تخم خلیہ تخم السی چار چار تولہ انجیر ولایتی بیس
عدد حب القلب دو تولہ جوش وصاف کرکے آدھ سیر شکر سرخ کے ساتھ قوام کرین وچھ ماشہ زعفران تھوڑے
عرق گلاب مین گھسکر ملاوین **شربت صلین** آلو بخارا ایک سو عدد تمرہندی نصف رطل تر بد سفید ایک
تولہ کو سفوف کرکے پوٹلی مین رکھ کر سب کو جوش وصاف کرکے چھ تولہ ترنجبین اور ڈیڑھ پاؤ شکر
سفید کے ساتھ قوام کرین **شربت افتیمون** کہ معدہ کو بلغم وسودا وصفرا سے باسہال وتلیین صاف
کرتا ہے **ص** افتیمون دو تولہ برگ گاؤزبان گل سرخ بادرنجبویہ ہلیلہ سیاہ ایک ایک تولہ سپستان پچاس عدد آلو بخارا
بیس عدد تین پاؤ پانی مین جوش دیوین جب سیوم حصہ رہے ڈیڑھ پاؤ شکر سفید مین قوام کرین خوراک شخص متوسط
دو تولہ تفصیل **۵۸** شربتہای مختلف اقسام مین **شربت عسل** کہ رعشہ وفالج وجملہ امراض بلغمی ویارکو نہایت مفید ہے

ص عسل خالص دو رطل آٹھ رطل آب دریا مین ملاکر آنچ پر رکھین وکف دفع کرکے مرچ سیاہ زنجبیل خولنجان قرنفل مصطگی پودینہ عنقر قرحا ایک ایک تولہ کوٹ کر پوٹلی مین باندھکر داخل کرین اور پوٹلی کو نچبنش دیتے رہین جب شربت گاڑھا ہونیکے قریب ہو پوٹلی کو نچوڑکر دفع کرین وشربت کا قوام کرلین اور ایک ایک ماشہ مشک وعنبر بعد طیاری کے ملاوین قوی التاثیر ہوجاوے **شربت افسنتین** کہ بالیخولیا رمراقی وضعف معدہ کو کہ بردوت سے ہو وسواس الفیہ کو نہایت مفید ہے وتلین طبیعت کی کرتا ہے ص سنبل الطیب دو تولہ زبد سفید غاریقون سفید مین تین تولہ افسنتین رومی چار تولہ گل سرخ چھ تولہ شکر سفید آدھ سیر ایضاً کہ صنعت جگر ومعدہ وورم لحال وریاح رودہ کو دفع وتلین طبیعت کی کرے ص افسنتین چھ تولہ سنبل الطیب بیخ اجمودھ چار چار تولہ شکر سفید مین پاؤبدستور بناوین **شربت توت** کہ دافع خناق ہے ص آب افسنتین دو رطل شہد خالص ایک رطل کے ساتھ قوام کرین اور تین ماشہ زعفران گھسکر ملاوین **شربت انجبار** کہ خون تھوکنے کو اور کثرت خون حیض وبواسیر خونی کو دفع کرتا ہے ص بیخ انجبار دو تولہ پوست انار شیرین حب الاس ایک ایک تولہ برادۂ صندل سفید نو ماشہ جوش وصاف کرکے آب مروق برگ مینل تازہ چار تولہ شکر سفید آدھ سیر کے ساتھ قوام کرین **شربت تنبول** کہ تفریح وتقویت باہ وفناے رطوبت غریبی کی کرتا ہے ص برگ تنبول پختہ قسم بنگلہ دو سو عدد باریک کترکے خواہ نیم کوب کرکے دو رطل پانی مین زعفران جاوتری جائفل دانہ الائچی سفید چھ چھ ماشہ قرنفل تین ماشہ عرق گلاب مین صلایہ کرکے ملاوین **شربت انگور** کہ تقویت باہ وتفریح طبع وبدن کو خوش رنگ کرتا ہے ص آب انگور دو رطل قند سفید یک نیم رطل ملاکے قوام کرین واثنای قوام کے ثعلب مصری دو تولہ تخم شلجم سہن سفید لسان العصافیر تخم گذر چھ چھ ماشہ عرق کیوڑہ مین صلایہ کرکے ملاوین **شربت ورد مکرر** کہ باستعمال تین تولہ تک معدل صفرا ومصرح طبع ودافع تپ صفراوی وحرقت بول وسوزش احشا ورافع قبض وتلین تکم ہے وباستعمال چھ تولہ خلط صفرا وفضلات رقیقہ کو باسہال خارج کرتا ہے ص گلاب کے پھول مصفی ایک رطل چار رطل آب دریا مین جوش کرین جب ایک رطل پانی جل جاوے تب ملکر پانی صاف کرلین اور اسی پانی مین ایک رطل اور پھول ملاکے جوش دین اسی طرح تین مرتبہ ایک ایک رطل پھول ملاکے پکاوین اور مل کے صاف کرین مرتبہ اخیر مین ایک رطل شکر سفید ملاکر قوام کرین واضح ہو کہ جسقدر پھول زیادہ اسی تدبیر سے شامل کیے جاوین زیادتی تاثیر کی ہوگی **شربت ورد** کہ معدل صفرا ومسکن حرارت ودافع تشنگی ہے ص ایک رطل پھول تازہ دو رطل پانی مین جوش کرکے مل کر صاف کرین

اوده ایک رطل شکر سفید ملاکے قوام کرین **شربت گوزهل** کہ دافع خفقان وتوحش ومانع صعود ابخرہ ومقوی قوت مبصرہ ومصفی رنگ بشرہ ہے **ص** سو عدد گل گوزهل تازہ سبزی وزیرہ سیاہ سے صاف کرکے آدھ سیر عرق کیوڑہ مین خوب ملکر صاف کرلیوین وسیر بھر قند سفید ملاکے قوام کرکھین بقدر مناسب کسی عرق مین گھولکر پیا کرین **فصل ۶ ہ** شراب ہاے یکیت مین جن مین نشا، وسرور خفیف وفائدہ کثیر ہوتا ہے **دستور** اس کے بنانے کا یہ ہے کہ آب افسردہ اجزا علی کو کپڑے مین چھان کر سولھوان حصہ شیرینی ملاکے پکاوین جب چہارم حصہ پانی جل جاوے اوسکو دھوپ مین رکھین جب ترشی خفیف آجاوے تب استعمال کرین **شراب کنولا وسنترہ** بدستور مذکور بنا کر پینا دافع سوزش قلب واسکن تشنگی ومصفی رنگ بدن ومقوی ومفرح ہے **شراب گزر** مقوی بدن ومصفی بول ودافع حرارت ویبوست احشا ومفرح ہے **شراب ترنجہ** کہ بدستور بنائی گئی ہو اسکن حرارت ودافع یبوست ومدر بول ومفید سوزاک جدید ہے **شراب الثمانین** کہ تدبیر اس کے بنانے کی بدستور مذکورہ بالا ثمانین ہے دافع توحش وخفقان ومقوی بدن ومصفی لون ہے **ص** سو عدد گل گوزهل سبزی وزیرہ سے صاف کرکے آدھ سیر لیموں کاغذی مین ملکر چار پہر رکھین اوس کے بعد سیر بھر قوام شکر سفید کا کر آب دیا مین بنایا ہو ملاکر بقدر نصف نصف کے شیشیون مین بھر کر شیشیون کو تا یہ گلو پانی مین ایک ہفتہ تک ڈوبا رکھین جب کف مارنے لگے صاف کرکے شیشیون مین رکھین واجتدر مناسب پیا کرین **فصل ۷** شراب ہاے منشی مین **دستور** بنانے شراب قندی منشی کا یہ ہے کہ قند سیاہ وپوست تازہ درخت بہل وپوست درخت کنار ٹکڑا ٹکڑا کرکے سب کو خم مین ڈالکر بقدر مناسب پانی ڈالین مگر بدون آمیزش گل چکان کے پھین معقول نہین اوٹھتا لہذا دہم حصہ قند سیاہ کا مہوہ خشک زیرہ سے صاف کرکے ایک تھیلی کپڑے مین بہت ڈھیلا باندھ کر خم مین چھوڑ دیوین جب پھین اٹھنے تو پہلے مہوہ کو دفع کرکے بدستور عرق کھینچین واگر مزاج مین کرنشہ زیادہ ہو تو زیرا بیچ یعنے اجوائن خراسانی وقنب یعنے بھنگ وتخم دھتورہ وپوست خشخاش بقدر مناسب ایک شبانہ روز پانی مین ترکرکے بروقت کشیدگی پھین مین ڈالین ایسا ہی جوازاے معنوی وغیرہ ملانا ہوے **بقاعدہ** نیساندہ ایک شبانہ روز ترکرکے بروقت کشیدگی پھین مین ملاوین اسواسطے کہ ایسے اجزا کے خم مین ملنے سے پھین نہین اٹھتا اور ان اجزا کی بھی کیفیت تاثیر خراب ہوجاتی ہے اور اگر آب گوشت ملانا ہووے تو بقاعدہ آب سنجی بناکر بروقت کشیدگی ملاوین واگر دودھ ملانا ہووے تو شیر گاؤ تازہ خام بروقت کشیدگی ایسا ہی اگر ملاوین آب سنترہ یا آب انار ین ملا ہووے اسکو بھی بروقت کشیدگی ملانا چاہیے **شراب بنفشہ** کہ خوش کیفیت

دوافع سرعت انزال ہے **ص** سماق مازو گلنار گل سرخ کشنیز خشک کندر صمغ سعد کوفی دودہ تولہ جنبث الحدید چار تولہ دو سیر پانی مین خیساندہ کرکے لہن مین موسات سیر قند سیاہ وآدھ سیر کشمش سے بنایا ہووے ملا کے عرق کھینچین **شراب ریحانی** کہ نشہ عمدہ کرتی ہے ودافع امراض بلغمی ہے **ص** قند سیاہ دس سیر انگور پانچ سیر دارگرد ستیاب منقی کشمش نیم کوفتہ دو سیر ملا کے لہن اوٹھاوین جب لہن طیار ہووے دارچینی قرنفل بسباسہ جوزبوا عود ہندی تین تین تولہ برگ گاؤزبان بادرنجبویہ ایک چھٹانک ملا کے دوسرے روز عرق کھینچین **شراب** کہ تقویت دل ودماغ وازدیاد قوت باہ کی اور چہرے کو خوش رنگ کرتی ہے **ص** کشمش نیم کوفتہ سات سیر قند سیاہ پچیس سیر آب گرم ایک من آملہ دو سیر آب دربا کے خم مین رکھین جب جوش کرے دارچینی پاؤ سیر تخم شبنم آدھ پاؤ اذخر ہفت سیر شیر یادہ گاؤ مین چار تر کرکے ملاوین وعرق کھینچین **شراب** کہ تقویت باہ ومسہل ودافع منقوں وفوائد عظیم کرتی ہے **ص** پوست درخت کنار پوست درخت ببول پانچ پانچ سیر قند سیاہ ایک من کا لہن اوٹھا کر تخم خربزہ نیم کوفتہ بادرنجبویہ گاؤزبان گل گاؤزبان بادام صندل سفید برادہ صندل سرخ برادہ آبنوس برادہ شیشم پانچ تولہ تخم شبنم تخم خربہن شقاقل مصری شیطرح ہندی زرنب سانج ہندی دارچینی ابریشم خام خولنجان دانہ الائچی سرخ گل سرخ چار چار تولہ منڈی سوا سیر خیساندہ کرکے ملاوین وایک شیشہ گلاب وآلکر کھینچین **شراب** دو آتشہ کہ نہایت بہتر وکثیر النفع وخوش کیفیت ہے وخمار نہین لاتی **ص** قند سیاہ ایک من پوست درخت ببول دس سیر پوست درخت کنار پوست درخت انبہ پانچ پانچ سیر ضمہ کرین وشراب کھینچین اور اوس شراب مین قرنفل تین تولہ جوزبوا بسباسہ دو دو تولہ سعد کوفی سنبل الطیب دارچینی گاؤزبان عود ہندی تو درمین موصلہ سیمل چار چار تولہ کشمش وقند سیاہ ایک ایک سیر تین روز تک تر رکھ کے دو آتشہ کھینچین **شراب** دو آتشہ کہ بہت مین منافع بہت ہے وخمار دیوی نہین ہے **ص** قند سیاہ ایک من پوست درخت ببول تین سیر کا لہن اوٹھاوین وخیساندہ دارچینی سنبل الطیب ہمیشہ برادہ صندل سفید الائچی سرخ آدھ آدھ پاؤ گل منڈی ایک سیر کا آلکر عرق کھینچین پھر اسی عرق کو دوبارہ کھینچین **شراب** کہ شخص ضعیف کو موت جوان کی دیتی ہے وتقویت باہ واسکاسی مین بے نظیر ہے **ص** قند سیاہ دو من مویز سیاہ دس سیر پوست درخت ببول پندرہ سیر کا لہن اوٹھاوین وخیساندہ سنبل الطیب اذخر بھنگرہ جنس پاؤ پاؤ سیر سلیخہ سانج ہندی بیخ لبلاب بیخ پان بادرنجبویہ الائچی کلان تال مکھانہ بیخ بند ہر سہ گل دھاوا سوگندہ بالا اذخر جوزبوا کچور تازہ موتھ کھیلی کھیلا صندلین سہ لیمین تخم اوٹنگن آسگندھ ستاور آدھا آدھا پاؤ کا ملا کر عرق کھینچین اور اسی عرق مین تعلب مصری عود ہندی قرنفل جوزبوا بسباسہ تخم گذر تخم شبنم تخم ریاز مغز تخم کنوچ بہیدانہ تخم خربہ مین شقاقل مصری

ناگیسر دو دو چوب پینی پوست ترنج پاؤ پاؤ آنار ملا رکھین و بعد تین روز کے دو سیر قند سفید و دس سیر شیر گاؤ ملا کے
دو آتشہ کھینچین **فصل ۸** شموما سے یعنی ادویہ بواسیر سونگنے سے مرض دفع ہون **شموم** کہ درد سر بادی
کو مفید ہے **ص** جوز بوا قرنفل مساوی سفوف کر کے **شموم** کہ درد سر گرم کو مفید ہے **ص** کافور ۱ الائچی سفید
گمسکرا **ایضاً** گلہائے تازہ مثل گل سرخ و گل نیلوفر **ایضاً** خیار دراز تراش کر **شموم** کہ نسیان و صداع کو مفید ہے
ص جوز بوا بسباسہ قرنفل مرچ سیاہ سفوف کر کے آب مرزنجوش یا آب سداب ملا کے **شموم** کہ دوار کو مفید ہے
ص جوز بوا بسباسہ قرنفل مرچ سیاہ سفوف کر کے مفید ہے **ص** مرچ سیاہ نیم کوفتہ سرکہ مین ڈالکر **ایضاً**
مشک **ایضاً** زریق دوج و مسطگی **فصل ۹** شیافہائے دافع امراض آنکھ تین شیاف بلنت یونانی ایک
جسم صلیب کا نام ہے جو طویل و مخروطی شکل یعنی ایک گوشہ موٹا اور ایک پتلا کو کہا ہو دستور اوسکے بنانیکا شکل منہ بہ ہے
ہے مگر اس شکل کی اختراع سے ظاہرا وہی مطلب ہین ایک اگر گھسنا ہو تو پتلا گوشہ سر تمام کر ہوئی گوشے کی طرف دے
کہ نوک و جلد گھسے دوسری اگر کسی منفذ مین رکھنا ہو دے تو پتلے گوشہ سے داخل کیجاوے کہ مرور اسکا آسان ہو
شیاف کہ آنکھ کے درد کو فوراً دفع کرتی ہے **ص** گل سرخ سوا تولہ زعفران چھ ماشہ افیون دس ماشہ
سنبل الطیب صنع عربی تین تین ماشہ ساتھ پانی دریا کے شیاف بنا رکھین بوقت حاجت پانی مین گھس کر لگایا
کرین **شیاف** کہ واسطے ناصور گوشہ آنکھ کے مفید ہے **ص** صبر کندر گلنار از ہر دو دم الاخوین سنگ سرمہ
سیاہ شب یانی تین تین ماشہ عرق گلاب مین شیاف بنا رکھین و پانی مین گھسکر منہ ناصور کا صاف کر کے
ٹکاوین **شیاف** کہ خارش و ڈھلکہ و باھمنی و ناخنہ و سختی پلکون کو مفید ہے **ص** توتیا سے مغسول ماسیران
چینی زبد البحر خصص کی چار چار ماشہ پوست ہلیلہ زرد سانولی ہندی مین تین ماشہ زعفران کتیرا صمغ
عربی دو دو ماشہ بدستور شیاف بنا رکھین بوقت حاجت گمسکر طلا کرین **شیاف** کہ نزول آب
آنکھون کو مجرب ہے **ص** گھریا چاندی کی گھریا سونیکی دار فلفل کرہوان اسکی مکان کا جہان تانبا گلاتی ہون سب
بوزن مساوی آب بادیان کے ساتھ شیاف بناوین **شیاف** اسود کہ واسطے ڈھلکہ و باھمنی و خارش پلکون کے
مفید ہے **ص** زنگار چھ ماشہ اشق صنع عربی چار چار ماشہ گھریا سونے کی افیون دو ماشہ مازو
ایک ماشہ ساتھ پانی سداب کے سیاف بناوین **شیاف** کہ نزول آب آنکھون کو خارش
ڈھلکہ و آشوب چشم و دیگر امراض پلکون کو مفید و مجرب ہے **ص** توتیا پاے پرورودہ آب پوست
ترنج کا نو ماشہ کتیرا نشاستہ گندم از زروت گل سرخ صبر حضض کی دو دو ماشہ **کشتہ** قلعی تین ماشہ

ہلیلہ زرد مع تخم ایک عدد انیون ایک ماشہ بدستور شیاف بناوین **شیاف ابیض** کہ امراض گرم آنکھ کو
دفع اور ورمون کو تحلیل کرے ومواد ورمون کو بازگشت کرے **ص** نشاستہ تین ماشہ قلمی کشتہ گوندیوں
کتیرا نو ماشہ لعاب اسبغل خواہ سفید تخم مرغ کے ساتھ شیاف بناوین **شیاف ابیض انزروتی**
کہ ابتدائے رمد کو مفید ہے **ص** قلمی کشتہ چھ ماشہ انزورت بریان شیر خرمین منتفیہ کرکے ایک تولہ پوست
ہلیلہ زرد تین ماشہ سپیدہ تخم مرغ مین شیاف بناوین **شیاف یاسمین** کہ ڈھلکہ وناخنہ وباہمنی وزنگار
نظر کو دفع کرے **ص** غنچہ تازہ یاسمین تیس عدد سنگ سرمہ سنگ بصری توتیائے ہاروني شورہ قلمی مغز
تخم سرس مدبر تین ماشہ زعفران دو ماشہ ساتھ آب لیمون کاغذی کے تین روز تک کھرل کرکے شیاف
بناوین **شیاف احمر** کہ ڈھلکہ وناخنہ وکنی دلہانی وآشوب مزمن چشم کو دفع کرتا ہے **ص** پھٹکری مصفہ بریان
نصف خام گھریا املا سنگ بصری وسنگ مرجان تین تین ماشہ وہم الاخرین چھ ماشہ ساتھ سپیدہ تخم مرغ کے
شیاف بناوین **شیاف اخضر** کہ خارش وڈھلکہ وباہمنی وناخنہ وپھلی کو مجرب ومفید ہے **ص** زنگار مصفی تین
ماشہ گھریا چاندی کی بیول قلمی کشتہ کف دریا دو دو ماشہ ساتھ پانی سداب تازہ کے شیاف بناوین **فصل ۹**
شیاف ہائے دافع امراض کان وناک مین **شیاف** کہ بہرائن کو دفع کرے **ص** مرزنجوش خردل سفید
تخم حنظل بوزن مساوی ساتھ زہرہ گوسفند کے شیاف بنا رکھین روغن تلخ مین گھسکر کان مین ٹپکایا کرین
شیاف کہ بہرائن وآواز کان کو دفع کرے **ص** بورہ ارمنی حب الغار جند بیدستر تین تین
ماشہ خردل چار ماشہ انجیر ایک عدد شراب کہنہ خواہ زہرہ گوسفند مین شیاف بناوین **شیاف**
کہ صمم وثقل سماعت کو دفع کرے **ص** تخم حنظل مغسلین جند بیدستر زراوند مدحرج تین ماشہ نمک سبجی چھ ماشہ
ساتھ پانی سداب خواہ سیب تازہ کے شیاف بناوین **شیاف** کہ ثؤلول **ص** کندش مویز منقے
نمک سبجی زنگار بوزن مساوی ساتھ زہرہ گوسپند کے شیاف باریک بناوین وقت ضرورت کے ناک
مین رکھین **شیاف** کہ بواسیر ناک کو دفع کرتی ہے **ص** انار خام کو کچلکر اسکا پانی شیشے کے برتن مین
دھوپ مین رکھین جب گاڑھا ہوجاوے تب شیشے کے دستے سے کھرل کرکے شیاف بناوین وبوقت
حاجت ناک مین رکھین **ایضاً** گلنار مازو پوست انار رسوت بوزن برابر زہرہ گوسفند مین شیاف
بناوین **فصل ۱۰** شیاف ہائے امراض اخیلیل مین **شیاف** کہ قرحہ سوزاک کو صاف ومندمل کرے
ص توتیائے معمول دو ماشہ مروارسنگ ایک ماشہ سنگ بصری لوبان پھٹکری ابریان مازو گلنار

با تخمیا دم الاخوین نیچہ انار ترش کاغذ سوختہ گوند ببول مین پیس ماشہ بدستور شیاف بنا رکھین بوقت حاجت
پانی مین گھسکر پکا کرین **شیاف** کہ قرحۂ سوزاک کو دفع کرے **ص** دانۂ الائچی سفید تین ماشہ توتیا
سہ ماشہ مردار سنگ ایک ایک ماشہ گیرو گوالری دو ماشہ بدستور شیاف بنا وین **ایضاً** سنگ جراحت
کبیر الوبان تین تین ماشہ برگ حنا برگ مہندی دو دو ماشہ آب برگ نیم مین شیاف بنا وین

فصل ۹۲ شامل

کے ذکر مین **استور** بنانے شاذ کا دو طرح پر ہے ایک یہ کہ دو انگل کی لانبی تبی ایک طرف موٹی اور ایک
طرف پتلی بنا کے خشک کر رکھین بوقت حاجت اوسکو روغن مناسب سے چکنی کر کے پتلی طرف سے مبہ
زین رکھین دوسرے یہ کہ صابون مین ویسا ہی تبی تراش کر روغن مناسب لگا کے اوسپر سفوف ادویۂ مناسب
کا چھڑک کر بدستور مبہ زمین رکھین **شافہ** کہ قروح کو دفع کرے **ص** خطمی تخم کرفس بادیان نمک ہندی سداب
بوزن مساوی شیاف بنا رکھین وقت حاجت کے روغن بید انجیر سے چکنا کر کے استعمال کرین **ص** برگ
بنفشہ سنار کی تخم خطمی ایک ایک تولہ تھوڑے پانی مین جوش کر کے ملکر چھان لین اور اوس مین چار تولہ مغز
خیار شنبر ملکے صاف کرین و شہد خالص ایک تولہ نمک ہندی چھ ماشہ ملا کے آگ پر گاڑھا کر کے شیاف
بنا رکھین بوقت حاجت کے روغن مناسب سے چکنا کر کے استعمال کرین **ایضاً** گل بنفشہ نو ماشہ سقمونیا تربد
سفید چھ چھ ماشہ نمک ہندی دو ماشہ صابون ایک تولہ بدستور شیاف بنا وین و روغن گل سے چکنا کر کے استعمال
کرین **شیاف** واسطے دفع قبض و سدہ اطفال کے مفید ہے **ص** پودینہ تربد سفید میگنی پیپے کی چھ چھ ماشہ
آب خیار شنبر دو تولہ بدستور شیاف بنا رکھین وقت کے روغن گل سے چرب کر کے استعمال کرین **ایضاً**
پشک موش شکر سرخ ایک ایک تولہ نمک ہندی تین ماشہ آگ پر پکا کر شیاف بنا رکھین
روغن گل سے چرب کر کے استعمال کرین

باب ۱۵ - حرف الصاد المہملۃ

فصل ۹۳

صبغ مین **صبغ** کہ آنکھ کو سیاہ و سرمہ گین و خوش رنگ کرے **ص** سرمہ تین ماشہ دو دو چراغ
دو ماشہ مازو ایک ماشہ سرمہ کر کے لگاوین **صبغ** کہ داغ برص کو رنگین کرے **ص** مازو برگ حنائے تازہ پوست
[illegible] انجیر برابر گھسکر لگاوین **ایضاً** پوست درخت انجیر کو سرکہ مین گھسکر لگاوین **صبغ** دافع داغ بہق
[illegible] قسط تلخ تین تین ماشہ تخم ترب نو ماشہ سرکہ کہنہ مین پیسکر لگاوین **صبغ** کہ نشان آبلہ و زخمون
[illegible] **ص** سرد سنگ تین ماشہ پنج نے چھ ماشہ چھ ماشہ آرد نخود آرد برنج کہنہ

تخم خربزہ مغز تخم السی ایک ایک تولہ پانی مین پیسکر لگاوین وآب گرم سے دھوئین۔

باب ۱۶- حرف الضاد معجمہ

ضمادات دستور استعمال ضمادات کا یہ ہے کہ ادویہ خشک خواہ تر کو پانی یا کسی اور شئے مرطوب مین پیسکر امراض بارد مین حار بالفعل و امراض حار مین بارد بالفعل عضو ماؤف پر دبیز لگایا جاوے

فصل ۹۴ ضماد ہاے دافع امراض سر و دماغ **ضماد** کہ درد سر شدید الحرارت کو دفع کرے **ص** گل نیلوفر کشنیز برگ بنفشہ پوست خشخاص چھ چھ ماشہ گلاب مین پیسکر چار رتی افیون اور ایک ماشہ کافور ملاکے لگاوین **ضماد** دافع درد سر سوداوی مزمن **ص** سداب مرزنجوش تین تین ماشہ آرد جو ایک تولہ پانی مین پیسکر سرکہ و روغن گل ملاکے لگاوین **ضماد** کہ درد سر گرم کو دفع کرے **ص** برگ خرفہ تراشہ کدو خرما گل خطمی صندل سفید ہر ایک مساوی عرق گلاب مین پیسکر تھوڑا سا سرکہ ملاکر لگاوین **ضماد** دافع درد سر کہ ضربی او رسقطی سے ہووے **ص** صبر دس دس ماشہ مونگ مقشر نشاستہ نخلہ وبھٹوانس گل سرخ تولہ تولہ بھر گل بابونہ چراتیہ دو ماشہ بدستور ضماد کرین اور اگر ورم ہو گیا ہو تو نخلہ مسور و گلنار دو دو ماشہ اضافہ کرین **ضماد** کہ واسطے سدر و دوار کے مفید ہے **ص** سنبل الطیب مصطگی تین تین ماشہ صبر مرکی گل سرخ چھ چھ ماشہ سفوف کرکے موم زرد ایک تولہ روغن زرد تین تولہ مین گرم کرکے ملاوین اور پیشانی اور سر پر ضماد کرین **ضماد** کہ واسطے سرسام اطفال کے مفید ہے **ص** گل بنفشہ چار ماشہ عود ہندی عود صلیب اسطوخودوس تین تین ماشہ دال مونگ مقشر دو تولہ زردہ تخم مرغ ایک عدد تھوڑا سا شیر دختران ملاکے ضماد کرین خواہ کپڑے پر لگاکے سر پر رکھین **ضماد** کہ سرسام بلغمی کو مفید ہے **ص** اسطوخودوس عود ہندی عود صلیب چھ چھ ماشہ آرد مونگ چار تولہ زردہ تخم مرغ ایک عدد باہم ملاکے ساتھ پانی ورغن گل کے ضماد کرین **ضماد** کہ واسطے سکتہ و دسبات کے مفید ہے **ص** خرول شیطرج ہندی مرزنجوش نونوماشے شیر گاؤ مین پیسکر ضماد کیا کرین **ضماد** کہ واسطے سکتہ کے مفید ہے **ص** گل سوسن شونیز خرول چھ ماشہ جوز بوا قرنفل عقرقرحا دو دو ماشہ شیر گاؤ مین پیسکر ضماد کرین

فصل ۹۵ ادویہ دافع امراض وگوش بینی **ضماد** کہ درد سخت کان کو مفید ہے **ص** آرد باقلا آرد جو ایک ایک تولہ گل ابونہ گل بنفشہ گل خطمی چھ ماشہ اکلیل الملک تین ماشہ روغن بنفشہ ملاکر ضماد کرین **ضماد** کہ کان کے اوکھڑنے اور کچل جانے کو مفید ہے **ص** مغاث اقاقیا راتیخ چھ چھ ماشہ برگ حنا تازہ

بدستور ضماد کرین **ایضاً** خشک روئی جو کی پانی مین تر کرکے شیر گاؤ و روغن گل ملا کے ضماد کرین **ضماد** کہ پیشانی پر لگانیسے نکسیر کو بند کرتا ہے **ص** گلنار ارمنی برگ مغیل تازہ ایک ایک تولہ کافور تین ماشہ افیون ایک ماشہ بدستور ضماد کرین **ایضاً** مازو سے سبز پوست انار گل سرخ چھ ماشہ آرد عدس ایک تولہ درسوت تین ماشہ گلاب مین پیکر سر اور پیشانی پر لگاوین **فصل ۹۶** ضمادہاے دافع امراض دہان و حلق **ضماد** کہ در دانت کو دفع کرتا ہے **ص** بیخ بھٹکٹائی کالی زیری پیس کر رخسارہ پر لگاوین **ایضاً** بھٹکٹائی کا پھل و اجوائن دیسی عقرقرحا پیکر لگاوین **ضماد** دافع خناق **ص** تخم میتھی تخم السی تخم سودا گل بابونہ مزنجوش ظاہر حلق پر لگاوین **ایضاً** آرد جو برگ مکوے ایک ایک تولہ بارتنگ تخم کاسنی چھ چھ ماشہ عرق گلاب مین پیکر تھوڑا سرکہ ملا کے لگاوین **ضماد** کہ خنازیر کو مفید ہے **ص** صبر دنا نخواہ دو دو ماشہ زراوند مدحرج فلفل سیاہ تخم میتھی ایک ایک ماشہ تخم السی تین ماشہ ضماد کرین **ایضاً** خردل زید البحر ریوند مقل بوزن مساوی لگاوین **ضماد** کہ خنازیر کو تحلیل کرے **ص** زراوند کندش چھ چھ ماشہ اشق تین ماشہ شہد ایک تولہ **ضماد** دافع خناق کہ رونگی ہوئی اگھڑنے و بکھرنیسے ہوا ہو **ص** مازو پوست انار بھوسی انا قیا ساتھ لعاب اسبغول کے گردن و حلق پر لگاوین **فصل** ضمادات دافع ذوات الجنب و سوختہ و ذوات الریہ و سوء تنفس مین **ضماد** کہ در ذوات الجنب و ذوات الریہ کو ساکن کرتا ہے و مواد کو تحلیل یا پختہ کرکے دفع کرتا ہے **ص** برگ بنفشہ تخم خطمی گل بابونہ چھ ماشہ آرد باقلا تخم السی ایک ایک تولہ اصل السوس ڈیڑھ تولہ روغن گل ملا پہلو پر ضماد کرین **ضماد** کہ رگ سینہ کی پھٹنے کو مفید ہے جسکے سبب سے تھوک مین خون نکلتا ہے **ص** پوست انار مازو گلنار گل ارمنی چھ چھ ماشہ ارد جو ڈیڑھ تولہ **ایضاً** مسکن در ذوات الجنب **ص** آرد جو آرد باقلا آرد گندم ایک ایک تولہ برگ بنفشہ تخم خطمی مغز تخم کدو سے شیرین چھ چھ لعاب بہدانہ تین ماشہ کے ساتھ **ضماد** کہ تنگی دم کو مفید ہے **ص** آب کدو یا آب خیار یا آب برگ اسبغول یا آب جو مین السی کا لعاب نکالکر کپڑا تر کرکے سینہ پر رکھین خواہ ان چیزون کو سینہ پر لگاوین **ایضاً** مصطگی سبغول الطیب خیرو چرائتہ بوزن مساوے **فصل ۹۷** ضمادات دافع امراض پستان مین **ضماد** کہ ورم پستان کو دفع کرتا ہے **ص** چوب میدہ پوست و رخت کچناں تخم میتھی پوست بیخ ارنڈ گیرو بوزن مساوی ضماد کرین **ضماد** کہ شیر کو زیادہ کرتا ہے **ص** تخم بادروج آرد باقلا مساوی **ضماد** کہ شیر غلیظ کو اصلاح دیتا ہے **ص** برگ بنفشہ تخم خطمی جو مقشر مساوی

ضماد کرین **ضماد** کہ ورم پستان کو جو بسبب کثرت شیر کی ہو دفع کرتا ہے **ص** آرد باقلا آرد عدس مقشر آرد جو ایک ایک تولہ تخم کاہو گل سرخ گل ارمنی پانچ پانچ ماشہ روغن گل وسرکہ ملا کے ضماد کہ خون منجمد کو اصلاح دیتا ہے **ص** کنجد سیاہ باقلا ان خشک گندم بوزن مساوی روغن گاؤ دوشند ملا کے ضماد کرین **ضماد** کہ کونگی پستان کو دفع کرتا ہے **ص** مونگ وموٹھ مع دانہ بوزن مساوی پانی مین پیسکر ضماد کرین **ضماد** کہ دبیلہ پستان کو پختہ وشکستہ کرتا ہے **ص** تخم کتان کنجد سیاہ بیخ سوسن سرگین بز سرگین کبوتر مساوی قدرے روغن گل ملا کے ضماد کرین **فصل ۹۹** ضمادات دافع امراض معدہ وامعاء وطحال وجگر مین **ضماد** کہ ادرام سخت معدہ کو دفع کرتا ہے **ص** افسنتین سنبل الطیب ایک ایک تولہ صبر زعفران نین نین ماشہ شیر گرم ضماد کرین **ضماد** کہ ورم کہنہ معدہ کو تحلیل کرتا ہے **ص** تخم کرنب سنبل الطیب ایک ایک تولہ سعد کوفی مصطگی انزروت چھ چھ ماشہ اشق تین ماشہ نیم گرم **ایضاً** تخم بیخی تخم خطمی گل بابونہ سعد کوفی ایک ایک تولہ پھٹکری مصطگی چھ چھ ماشہ تھوڑا روغن گل ملا کے **ضماد** کہ ورم طحال کو دفع کرتا ہے **ص** انجیر ولایتی سرکہ مین پیسکر شیر گرم لگا دین **ایضاً** خاکستر جوب انگور خاکستر پشک بز مساوی سرکہ مین ضماد کرین **ضماد** کہ نفع وصلابت طحال کو دفع کرتا ہے **ص** سداب پودینہ نونا ماشہ بورہ ارمنی تین ماشہ سرکہ کہنہ ملا کے **ضماد** کہ ورم وسختی طحال کو دفع کرتا ہے **ص** حلبہ بابونہ سنبل الطیب ایک ایک تولہ انجیر زرد پانچ عدد سرکہ مین پیسکر **ایضاً** مقل چھ ماشہ آرد باقلا کہنہ ایک ایک تولہ تخم کتان سنبل اکلیل الملک نونا ماشہ سرکہ مین پیسکر تھوڑا روغن بابونہ ملا کے لگا دین **ضماد** دافع ورم کبد **ص** نوفل گل سرخ صندل سفید چراتیہ چار چار ماشہ آرد جو ایک تولہ کافور نین ماشہ سرکہ مین ملا کے لگا دین **ضماد** کہ ضعف جگر کو مفید ہے **ص** خصص کی تخم کشنیز عود ہندی سماق چھ ماشہ مصطگی چار ماشہ زعفران دو ماشہ قدرے روغن بابونہ ملا کے **ضماد** کہ ورم گرم جگر کو مفید ہے **ص** کافور مصطگی رومی سافج ہندی تین تین ماشہ گل ارمنی گل بنفشہ سرخ صندل سفید کشنیز خشک چھ چھ ماشہ **ضماد** کہ ورم جگر کو مفید ہے **ص** سنبل الطیب اسارون سلیخہ پانچ پانچ ماشہ زعفران دو ماشہ روغن بابونہ ملا کے لگا دین **ضماد** کہ اسہال کو بند کرتا ہے **ص** برگ مغیل برگ انار برگ کنار گل ارمنی مساوی پیٹ پر ضماد کرین **ایضاً** املہ کشنیز خشک بیخ نیلوفر گیرو بوزن مساوی ضماد کرین **ایضاً** خصص کی پوست انار شیرین

اقاقیا گل سپیاری گل پستہ گلنار ۱ وبوزن مساوی ضماد کرین **ضماد** واسطے دفع اسہال اطفال کے
مفید ہے **ص** زرورد ساق کشنیز خشک تین تین ماشہ پوست انار پانچ ماشہ ضماد کرین **فصل ۱۰۰**
ضمادات دافع امراض مقعد مین **ضماد** کہ ورم مقعد کو دفع کرتا ہے **ص** عدس منشر پوست انار جفت بلوط
قدرے روغن گل ملاکے ضماد کرین **ایضاً** واسطے خروج ورم مقعد کے مفید ہے **ص** برگ بھانگ ایک تولہ
برگ بنفشہ چار ماشہ ضماد کرین **ایضاً** اقاقیا رسوت دم الاخوین مساوی الوزن **ضماد** کہ درد وورم بواسیر
ریحی کو مفید ہے **ص** تخم گندنا تخم السی ومقل ارزق بوزن مساوی تھوڑا روغن گاؤ ملاکر لگاوین **ایضاً**
مغز ساق کاہو مغز تخم آلو زردہ تخم مرغ روغن گاؤ جسمین پیاز کا دغ ہووے ملاکے ضماد کرین **ایضاً**
پیاز روغن گاؤ مین بریان ضماد کرین **ایضاً** اقاقیا دم الاخوین کشنیز ارزیز تین تین ماشہ مقل چھ ماشہ
افیون ایک ماشہ قدرے روغن گل ملاکے **ایضاً** مغز تخم نیشہ مغز تخم بکائن رسوت بوزن مساوی
ایضاً مغز تخم کدو مغز تخم آلو شیر گاؤ مین پیسکر ضماد کرین **فصل ۱۰۱** ضمادات دافع
امراض گردہ ومثانہ مین **ضماد** کہ ورم گردہ کو دفع کرتا ہے **ص** گل بنفشہ برگ کشنیز تازہ برگ خرفہ چھ چھ ماشہ
مغز بادام شیرین پانچ دانہ عرق گلاب مین پیسکر لگاوین **ضماد** کہ ورم سخت گردہ کو تحلیل کرتا ہے **ص** اشق
مقل مصطگی رومی تین تین ماشہ پانی مین گھولکر تخم خطمی تخم خبازی تخم سیب گل بابونہ تخم کتان میتھی پانچ
پانچ سوف کرکے ملاکے ضماد **ضماد** محلل ورم گردہ **ص** آرد گندم برگ شبت گل بابونہ اصل السوس
چھ ماشہ شہد ڈیڑھ شیر گاؤ مین پکاکر لگاوین **ضماد** کہ خون منجمد مثانہ کو ادرار بول سے دفع کرتا ہے
ص تخم کرمن نانخواہ ساٹھ ماشہ برگ حوالنسہ اکلیل الملک گل بابونہ پانچ پانچ ماشہ آرد جو آرد
نخود سیاہ ایک ایک تولہ برگ کرنب مین پیسکر **ضماد** کہ بستگی بول کہ جو بسبب ابخمادریم کے مثانہ مین ہو
مفید ہے **ص** برگ چتدر تخم میتھی گل بابونہ اکلیل الملک آرد باقلا آرد نخود پیاز بریان بوزن مساوی
تھوڑا پنجال کبوتر روغن سرشف ملاکے ضماد کرین **ضماد** دافع بول الدم **ص** اقاقیا صندلین سماق کشنیز
خشک بوزن مساوی **ص** تخم خرفہ گل سرخ گلنار چھ چھ ماشہ مازو منقع عربی سماق تین تین ماشہ
ضماد دافع بول الدم کہ بسبب جراحت کے ہووے **ص** گل ارمنی صبر حضض اقاقیا مساوی بعرق گلاب و
قدرے سرکہ **ضماد** کہ سنگ مثانہ وسنگ گردہ کو توڑتا دفع کرتا ہے **ص** برگ خان پرسیاوشان برگ تلسی برگ
پودینہ برگ سویا آب باریان **ایضاً** بیضہ سنگ پشت تخم بلیدن سنگ جراحت پیسکر روغن

عقرب ملا کے **ایضاً** عقرب سوختہ خبرالیہود مغز خشک پشت آلو بالو گل سرخ بوزن مساوی ساتھ
آب سیب کے **ضماد** نافع ورم مثانہ **ص** تخم سوا گل بابونہ تخم خطمی مساوی **ضماد** کہ ورم گردہ کو دفع کرتا ہے
ص خشخاش تخم خطمی بوزن مساوی بسرکہ مین **ایضاً** آرد باقلا سویز زیرہ سیاہ نوشادر ماشہ خاکستر تخم خرما
تخم خطمی تین تین ماشہ **فصل ۱۰۲** اضمادات نافع امراض خصیہ وقضیب مین **ضماد** کہ ورم قضیب کو
دفع کرتا ہے **ص** تخم سبنی بوآرد تخود باقلا نوشادر سویز منقے پندرہ عدد روغن سرشف وچربی بربط قدرے
ضماد نافع فتق **ص** سعد کوفی بورہ ارمنی زیرہ سیاہ تخم خطمی صبر دودماشہ آرد جو پشک گوسفند
گل ارمنی چار چار ماشہ سرکہ خالص ملا کے **ضماد** نافع فتق **ص** چربی پوست انار مازو گلنار کندر تین تین ماشہ
آرد باقلا ایسا توا شراب کہنہ تین پیکر **ایضاً** سعد کوفی مغز بنجوش مازو واقاقیا کندر مساوی شراب کہنہ تین پیکر
ضماد کہ پیشاب کی قضیب کو دفع کرے **ص** مروس ماشہ منطقی زیرہ پنجینی افیون تین تین ماشہ
مصطگی سگبری پانچ پانچ ماشہ زعفران ایک ماشہ شراب انگوری مین پیس کر تھوڑا روغن گل ملا کے
ضماد کہ کوفگی قضیب کو دفع کرے **ص** مثاثہ سبز مرکی اقاقیا مساوی الوزن باریک پیس کے
سفیدہ تخم مرغ مین ملا کے **ضماد** کہ بعد رفع اعوجاج کی قضیب کو مستحکم کرتا ہے **ص** خضخاش کی
فاویا گلنار انار دوبرابر تخم دوپوست انار شیرین بوزن مساوی ساتھ لعاب اسبغول کے **ایضاً** پوست
انار شیرین سوا گل کبھی بریان گل بنفشہ مساوی واگر بعد رفع اعوجاج کے خلش رحم کی اندر ہلیلہ مین ہوے
روغن گل پکا کے **فصل ۱۰۳** اضمادات نافعہ امراض رحم مین **ضماد** نافع ورورم **ص** زعفران افیون بزرالبنج
دودہ ماشہ تخم خطمی تخم انسی پانچ ماشہ رودہ تخم مرغ برشت یک عدد **ضماد** کہ سیلان خون حیض کو جو بسبب
کشادگی دہن رگون کی ہو دفع کرتا ہے **ص** گلنار جفت بلوط برگ مینہدی برگ کنار تخم خرما بوزن
مساوی **ایضاً** عدس مقشر پوست انار ترش پارہ مازو تخم خرما چار چار ماشہ بھ انگ چھ ماشہ **ضماد**
کہ اجراے خون حیض زنان حاملہ کو مسدود کرتا ہے **ص** گلنین مازو پوست انار ترش گلنار مساوی سگ بابنص
ملا کے **ضماد** کہ اختناق رحم کو دفع کرتا ہے **ص** مصطگی رومی سنبل الطیب چھ چھ ماشہ اکلیل الملک سلیخہ شونیز پونہ
کوہی تخم سیب نوشادر روغن بابونہ ملا کے عانہ سے نافع وکمر تو انشتگاہ ضماد کیا کرین **ضماد** آبنین مسوہ کو خارج کرتا ہے **ص**
تخم خطمی برگ سداب قسط تلخ بوزن مساوی ساتھ زہرہ گاو خواہ شہد کی زہار دنافہ بضماد کرین **ضماد** کہ تولد جنین کو آسان کرے
ص تخم انسی ایک تولہ مصطگی شہد ایک تولہ روغن کنجد سیاہ ملا کے شیر گرم زہار دنافہ بضماد کرین

فصل ۴۰ اضمادات دافع تبور واورام ودنبل ظاہر بنہم مین **ضماد** کہ ابنہ اسے اورام مین مواد کو بازنشت کرتا ہے **ص** صندل سرخ گیرو رسوت مساوی ساذج آب کشنیز یا آب عنب الثعلب سے **ایضاً** گل سرخ عدس منتشر گلنار پوست انار آرد وجو مساوی الوزن قدرے روغن گل ملا کے **ضماد** محلل ورم **ص** گل خطمی گل بنفشہ آرد عدس مساوی قدرے سرکہ خلا مع ملا کے **ایضاً** گل خطمی گل بنفشہ پانچ پانچ ماشہ کشنیز خشک گل بابونہ اکلیل الملک پھپھا شہ **ایضاً** موم آرد چھ ماشہ زیت تورد وعن سرشتہ مین گداخت کے مومیا ئی ایک تولہ انجیر زرد دو عدد پیکر ملا وین **ایضاً** گل بابونہ اکلیل الملک تخم السی تخم میتھی آرد جو مساوی تو ڑا روغن گل ملا کے **ضماد** کہ اورام کو پکاتا ہے اور توڑتا ہے **ص** نیلہ تھوہر تین ماشہ تخم بالم تخم بادی راں سفید چھ ماشہ گل قند ایک ایک تولہ **ایضاً** دنبل کو تحلیل کرتا ہے خواہ پکا کر توڑ دیتا ہے **ص** آرد مونگ آرد جو لوبیا آرد مسور گیرو بنو شہ سرکہ وپانی مین خمیر کر کے نیگرم لگاوین **فصل ۵۰** اضمادات دافع ضربہ وشقاقلہ مین **ضماد** کہ درم ودرد ضربہ وشقاقلہ کو دفع کرتا ہے **ص** چوب میدہ آنبہ بلدی تخم بالم صابون خشت کہنہ بوزن مساوی روغن کنجد سیاہ ملا کے شیگرم ضماد کرین **ایضاً** مغاث گل ارمنی تخم خطمی بابونہ اکلیل الملک ہر ایک ایک تولہ زرد چوبہ شبت کندر چھ چھ ماشہ **ضماد** کہ ضربہ وشقاقلہ کو دفع کرتا ہے **ص** گل ارمنی چھ ماشہ برگ چمبا برگ گلاب برگ کنار نونہا ماشہ **ایضاً** زرد چوبہ برگ تازہ کہنے گل ارمنی ایک ایک تولہ کھلی سرسون کی دو تولہ **ایضاً** گل ارمنی کنجد سیاہ آنبہ بلدی تخم بالم مساوی الوزن سب کے روغن السی ملا کے **ضماد** کہ آثار ضربہ وشقاقلہ کی سیاہی کو دفع کرتا ہے **ص** آرد مشر آرد نخود چھلکا تخم السی نونہا ماشہ شکر سرخ چھ ماشہ مرچ سیاہ تین ماشہ قدرے سرکہ ملا کے **فصل ۶۰** اضمادات متفرقہ مین **ضماد** نوشادر بمقدار برآمدگی ان مبتلا کو بند رکھنے مین دفع کرتا ہے **ص** آرد باقلا آرد نخود چھلکا پوست انار ترش ایک ایک تولہ پانی مین پیس کر پوست تخم بیضہ مرغ ایک تولہ سفوف کر کے ملا کے ضماد کرین **ضماد** کہ سرطان کو دفع کرتا ہے **ص** آرد عدس پوست انار گیرو قند سیاہ کہنہ مساوی الوزن کر داگرد سرطان کے لگاوین اور اسکے اوپر کوئی دوا نہ لگاوین اسی تدبیر سے تبل ہو جاتا ہے خواہ پختہ ہو کر مزہ بخود ٹوٹ کر آرام ہو جاتا ہے **ضماد** کہ بدن کو خوش رنگ کرتا ہے **ص** آرد باقلا آرد نخود چھلکا پستہ بادام مغز تخم خربزہ تخم خیارین کف دریا مساوی شیر گاؤ بقدر کفایت مین پیس کر ضماد کرین اور ایک ہفتہ کے بعد دھوڈالین **ضماد** کہ کانٹا وغیرہ جو بدن مین چبھا ہو نکالے **ص** بیخ نے زراوند مدحرج ہم وزن پیس کر ملا کے ضماد کرین **ضماد** کہ قبل ورم کرنے نشتر سانپ کے کاٹنے کا زہر جذب کر لیتا ہے **ص** ابہل پیاز عصفل حب النار آرد مشر مساوی شیشہ اب مین پیس کر **ایضاً** گنجشک جوزہ مرغ

خاکی زندہ پھاڑ کر بادہ دیوین **ایضاً** گوشت انفی و گوشت سیدھک ہر ایک پیکر لگاوین **نعناع** کہ بڑی کامگر گرد دیتا ہے **ص** بھی چونہ سفید در پنجال کنجشک صابون مساوی ضماد کیا کرین دہر گاہ بتوڑی دفع ہوجاوے روغن کاہو لگا کر بگ زدہ پیپل کو باندھین کہ آیندہ کو برآمد نہ ہوے **ایضاً** پھوری ریچنی لگا کے صابون بھی و چونہ دونو ساور شنگرف ہر ایک پیکر روغن کنجد ملا کے لگاوین جب سب مواد دفع ہوجاوے اندمال زخم کی تدبیر کرین **ایضاً** افیون تخم الفار بند تخم دھتورا بھی دودھ چھیر مساوی **ایضاً** کہ نہایت مفید ہے **ص** چوک نیلہ تھوہر بھی تونہ مساوی روغن کنجد سیاہ ملا کے **ضماد** اجنبل کہ اورام گرم زود دفع ہو فاصل و کنج ران و تقسیب و فرج و تمام اعضا کو مجربانہ ہے **ص** اجنبل قلم دبوست کو کنار سفوف کر کے مساوی پکاوین و تھوڑا روغن گل ملا کے لگاوین

باب ۱۷- حرف الطا مہملہ

طلا دستور طلا کا مثل ضماد کے ہے مگر اوس سے رقیق لگایا جاتا ہے **فصل ۱۰۷** طلاے دافع امراض سر تا بگردن **طلا** اشقیقہ بارد کو دفع کرتا ہے **ص** خردل ایک جزو موز دو جز سرکہ مین پیس کر لگاوین **ایضاً** زنجبیل دو ماشہ برگ حنا سے تازہ ایک تولہ پانی مین پیس کر **ایضاً** زعفران ایک ماشہ مغز بادام شیرین دو عدد برگ مرزنجوش تازہ مین پیس کر **طلا** دافع شقیقہ حار **ص** صندل سفید گل نیلوفر ہر ایک ایک تولہ کاہو زرد ماشہ **ایضاً** گل محمکند دوب تازہ کشنیز ہر وزن مساوی پانی مین پیس کر **طلا** گل سرخ تخم کاہو ہر تین تین ماشہ افیون چار ماشہ سرخ زعفران دو سرخ عرق گلاب مین گھسکر تھوڑا روغن گل ملا کے **طلا** دافع صداع مزمن بارد **ص** گندھک تولہ سارا ایک جزو پورہ ارمنی دو جز پانی مین پیس کر لگاوین **ایضاً** صندل سفید ایک تولہ قرنفل پانچ عدد **ایضاً** نخواہ اجمودہ تخم سوا مساوی الوزن **طلا** کہ ہر قسم کے درد کو بوجہ تحذیر کے مفید ہے **ص** پوست خشخاش بند پانچ ایک ایک تولہ افیون دو ماشہ پانی مین گھسکر **طلا** کہ آشوب چشم کو مفید ہے **ص** لودھ پچھانی رسوت پھٹکری بریان پوست ہلیلہ زرد تین تین ماشہ افیون ایک ماشہ پانی مین گھسکر نیگرم لگاوین **طلا** موسوم بہ گھر کہ آشوب چشم اطفال کو دفع کرتا ہے **ص** پھٹکری بریان رسوت چار چار ماشہ کتھہ سفید افیون ایک ایک ماشہ باریک کر کے عرق لیمون کاغذی ڈالکر آٹھ پہر دستہ آہنی سے ظرف آہنی مین رگڑ کے استعمال کرین **طلا** کہ ورم گوش دنبل گوش دنبا گوش کو دفع کرتا ہے **ص** صندل سرخ سپیاری صبر ہر وزن مساوی عرق گلاب مین گھسکر لگایا کرین **طلا** کہ ثبور منی کو اندر خواہ باہر ہو دفع کرتا ہے

ص گل ارمنی دو ماشہ کافور زعفران ایک ایک ماشہ روغن گل مین گھسکر **ایضاً** مروارسنگ سرکہ مین گھسکر لگادین **طلا** سفندہ سیر یعنی گنجہ کو دفع کرتا ہے **ص** کیلہ سہاگا خام بلدی بکچی بوزن مساوی رب سرسون مین گھرل کرکے **ایضاً** نیلہ تھوتھہ بریان مرچ سیاہ چھ چھ ماشہ مسور سوختہ تنور آملہ پوست انار پوست خشخاش کیلہ بوزن مساوی سفوف کرکے روغن سرسون ملاکے **ایضاً** سفال سوختہ تنور اکیتولہ نمک چھ ماشہ سرکہ مین گھس کر **ایضاً** مروارسنگ پوست انار ترش مازو بوزن مساوی سرکہ مین پیسکر **ایضاً** صابون عرق گلاب مین گھولکر **طلا** کرے سفندہ اطفل کو دفع کرتا ہے **ص** مغز بادام سوختہ برگ حنا خشک کیلہ ایک ایک تولہ مروارسنگ چھ ماشہ نوشادر مرچ سیاہ ایک ایک ماشہ سفوف کرکے سرکہ مین گھول کر تھوڑا روغن گل ملاکے لگایا کرین **ایضاً** کہ سبوسہ سر کو دفع کرتا ہے **ص** بادام تلخ کو سہاگہ برگ کنہہ خواہ سرکہ مین گھس کر **ایضاً** آردمیتی آردنخود سرکہ مین گھولکر **طلا** کرے کلف چہرہ یعنی جھائین کو دفع کرتا ہے **ص** گل سرخ آرد عدس موز مساوی سرکہ مین گھس کر **ایضاً** مغبر آتشوان کہنہ جانور کندر چھ چھ ماشہ سداب تین ماشہ سرکہ مین پیس کر **ایضاً** کہ نہایت مجرب ہے **ص** لیمون کاغذی مین سفوف بلدی گاڑھا کرکے ایک ہفتہ رکھکر بیخ تازہ سرکندہ کی ساتھ جسے میٹھہ بھی کہتے ہین پیسکر رات کو لگادین صبح کو دھو دین **ایضاً** چھڑیلہ آب خربزہ مین تین بار بتقیہ دیا ہو دو تولہ پوست سرکندہ چھ چھ ماشہ پانی مین پیسکر لگادین **طلا** کرے ثبور چہرہ یعنی مہان سے کو دفع کرے و رنگ کو صاف کرے **ص** جوفشرہ آدھ پاؤ سرکہ دو ماشہ مین جوش کرکے خشک کرکے رکھین تھوڑا جوفذکور و تھوڑی بلدی باہم پیسکر طلا کیا کرین **ایضاً** برگ سوسن برگ نیب پوست درخت سرس قدرے قدرے باہم گھس کر طلا کرین **فضل** ۱۰۰ طلیہ نافع امراض ثبورہ بدن مین **طلا** کرنے کو بند کرتا ہے **ص** برگ کنار برگ انار سماق مساوی پانی مین پیسکر معدے پر لگادین **ایضاً** اقاقیا سعد مازو گل سرخ آملہ صندل سفید مساوی **ایضاً** گلنار گل سرخ صندل سفید برگ گندمساوی **ایضاً** پوست بیرون پتہ زرد و صندل سفید چھ چھ ماشہ مصطگی تین ماشہ عرق گلاب مین گھسکر **طلا** سریع الاثر کہ پستان ہرم و غلیظہ کو سخت کرتا ہے **ص** برگ و پھل و پھل خام و پوست درخت انار جلد مساوی سفوف کرکے ایک شبانہ روز پانی مین تر کرکے جوش دین جب سوم حصہ باقی رہے روغن تلخ ڈال کر جوش کرین جب پانی جل جاوے روغن صاف کرکے جبتہ خواہ شیشی کے ظرف مین رکھین و طلا کرین و اگر شیشے یا جبتے کے ظرف مین

دستہ آہنی سے بردقت لگا نیکے خوب گھس لیا کرین زیادہ قوی الاثر ہو جاتا ہے **طلا** کہ سرطان کو تحلیل و دفع کرتا ہے **ص** سنگ یسم کرن جس سے زنگ آہن دفع کرتے ہین وسیسہ ہم وزن آب کشنیز یا آب برگ مکوے مین گھسکر لگایا کرین **ایضاً** سیسے کو آب برگ مکوے مین گھسکر اوس مین تھوڑا صبر و توتیا ملا کے لگاوین **طلا** کہ گندہ بغل کو دفع کرتا ہے **ص** کافور ایک تولہ گھر یا چاندی کی قرنفل پھٹکری چار چار ماشہ سفوف کرکے عرق گلاب مین گھولکر لگاوین **ایضاً** مروارسنگ عرق گلاب مین گھول رکھین ولگایا کرین **ایضاً** توتیا ایک جزکا فوزتین جز عرق گلاب مین گھسکر لگایا کرین **فصل ۱۰۹** اطلیہ دافع امراض حضیہ وقضیب و بین ران **طلا** کہ ورم حضیہ کو دفع کرتا ہے **ص** گل ارمنی رسوت ایک ایک تولہ زنجبیل چار ماشہ آب برگ تازہ مکوے خواہ آب کشنیز مین پیسکر **ایضاً** کاکنج پوست خشخاش آرد جو عدس مساوی الوزن سابق زردہ تخم مرغ وروغن گل کے طلا کرین **ایضاً** گل بابونہ تخم سویا نانخواہ ایک ایک تولہ برگ تنبا کو خشک چھ ماشہ پانی مین پیسکر قدرے روغن گل ملا کے نیم گرم لگاوین **طلا** کہ فربہی حضیہ کو زائل کرتا ہے **ص** سنگ گوزن وسنگ چکی کہنہ مساوی الوزن آب کشنیز تازہ یا آب برگ مکوی تازہ مین گھس کر لگایا کرین **طلا** کہ حارش حضیہ وقضیب و عانہ کو دفع کرتا ہے **ص** صبر نوسادر نشاستہ گندم گل سرخ صندلین مساوی عرق گلاب خواہ پانی مین گھس کر تھوڑا سرکہ ملا کے لگایا کرین **طلا** واسطے کچی تقضیب و سختی اعصاب اُسکی کے مفید ہے **ص** افیون تین ماشہ جائفل عقرقرحا دارچینی پانچ پانچ ماشہ پیاز خشک ایک تولہ پوست بیخ کنیر سفید ڈیڑھ تولہ دو پہر تک شراب مین گھرل کرکے لگاوین خواہ شیاف بنا رکھین وقت حاجت کے شراب مین گھس کر لگاوین **طلا** کہ لاغری بیخ قضیب کو کہ بسبب جلق مارنے کے ہوئے دفع کرتا ہے **ص** جائفل جاوتری چھڑیلہ چرک گوش آدمی چھ چھ ماشہ خون خصیۂ خرچار تولہ شراب دو آتشہ مین اسقدر گھرل کرین کہ پاؤ سیر شراب صرف ہو کر قابل طلا کے ہو جاوے پس ازان استعمال کرین **طلا** دافع مضرت جلق مانیکا **ص** تخم بینے مغز کدوے تلخ دو دو تولہ گنگچی سفید عقرقرحا چھ چھ ماشہ بیخ بل چرا مورتین تین ماشہ تین روز تک روغن گاؤ مین گھرل کرکے طلا کرین و برگ تنبول سے باندھین **طلا** نافع جلق رودہ وانکارزنہ **ص** جال گوٹہ سرگین خرمین جوش کیا ہوا گنگچی سفید مقشر کچلہ عقرقرحا پوست بیخ کنیر سفید دو تولہ شیر گاؤ مین اسقدر گھرل کرین کہ دو سیر دودھ صرف ہو جاوے زان بعد

بطور چوہ کے کھنیمین وحشفہ چھوڑ کر طلا کرکے برگ پان سے باندھا کرین گاہے خراش کرتا ہی **ایضاً** پوست بیخ کنیر سفید وسرخ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ جالنفل کلان ایک عدد افیون نو ماشہ سب کو سفوف کرکے چربی گوہ کلان کی دو تولہ ملا کے ایک روز کھرل کرین زان بعد آب برگ تازہ وحنظورہ ملا کے کھرل کرکے گولی بنا رکھین بروقت حاجت شراب دو آتشہ مین گھسکر حشفہ چھوڑ کر طلا کرکے و برگ پان سے باندھا کرین **طلا** مؤلفۂ مکیم شیر علی والد راقم کہ عنین وازکار رفتہ کو مفید ہے ومجرب ہے **ص** پوست بیخ کنیر سفید گنگچی سفید آدھ پاؤ کوٹ تلخ جمال گوٹہ دو تولہ سفوف کرکے پندرہ سیر شیر گاؤمیش مین خوب ملا کے پکائین ودہی جما کر صبح کو چار سیر پانی ڈالکر مسکہ نکالین ودہی کو مدفون کردین کہ سم قاتل ہو جاتا ہے ومسکہ کو گرم کرکھین قضیب پر طلا کرکے پان سے باندھین وبوزن ایک رتی پان کے ساتھ کھایا کرین باستعمال دو ہفتہ صحت ہوتی ہے **طلا** کہ ورم بن ران کو دفع کرتا ہے **ص** صندل سرخ پھول گلاب متم چنار سوت سپیاری چھ چھ ماشہ زعفران دو ماشہ آب کشنیز تازہ یا برگ کدو تازہ کے پیسکر طلا کرین **ایضاً** صندل سرخ گل ارمنی رسوت صبر اقاقیا نو نو ماشہ افیون ایک ماشہ زعفران چار سرخ آب برگ تازہ کدو یا کاسنی مین پیسکر **طلا** کہ آتشک کی قرحہ وزخم وشور کو دفع کردیتا ہے **ص** ہرتال سیماب تین تین ماشہ بزر البنج ایک تولہ روغن گاؤ دو تولہ پھول کے برتن مین دستہ ریسہ سے کھرل کرکے لگایا کرین **فصل ۱۱۰** طلاہاے دافع امراض مقعد **طلا** کہ قسیکن ودرد بواسیر مین مجرب ومنبقیہ ہے **ص** آب برگ تازہ کپاس نرم مین آنبہ بدی گھسکر طلا کرین وخشک ہونے پر دوبارہ سہ بارہ طلا کرین **طلا** کہ بواسیر دنواصیر کو مجرب ہے **ص** خراطین کو خون خرمین پیسکر خشک کرکھین بوقت حاجت آب جوشاندہ پچھابدین مین گھسکر لگایا کرین **ایضاً** ڈھپ بیگن کی اور بادام تلخ مساوی بیس روغن گل ملا کے **ایضاً** ڈکر کی قبضے کی ہڈی عرق گلاب مین گھس کر طلا کرین **ایضاً** مغز تخم بکائن مغز تخم نیم رسوت پانچین گھسکر **ایضاً** مغز تخم اکو مغز کدو سے شیرین شیر زمین گھسکر لگاوین **فصل ۱۱۱** طلاہاے دافع امراض اطراف ومفاصل **طلا** کہ ورم دست وپا کو کہ بیماری ہاے دراز مین پیدا ہو جاتا ہے دفع کرتا ہے **ص** اقاقیا شیاف مامیثا مرکی سعد کوفی زعفران مخصص گل ارمنی مساوی سرکہ وآب برگ تازہ کدو مین پیسکر طلا کرین **ایضاً** کف دریا نمک سنگ بورہ ارمنی عود خام زرنباد صبر مساوی سرکہ وعرق گلاب مین پیسکر **ایضاً** گل ارمنی برگ کدو تازہ زنجبیل مساوی الوزن پیس کر تھوڑ

سرکہ روغن گل ملا کے **طلا** کرہجاجن یعنی تشنج اطراف کو دفع کرتا ہے **ص** صابون ولایتی گلاب مین لگاوین **ایضاً** سیماب دو ماشہ کہنہ سرخ ایک ایک تولہ روغن گاؤ چھ تولہ ظرف مٹی مین دستہ پوست سب سے رگڑ کے لگایا کرین **ایضاً** سربس دو تولہ تھوڑا پانی ڈال کر آگ پر پگھلا کے سفوف ہرتال و صبر چھ چھ ماشہ مغز تخم تربوز ایک تولہ ملا کے مثل مرہم کے لگایا کرین **طلا** کہ اینڈی کے پھٹنے و درد کو دفع کرتا ہے **ص** خشخاش کلان ایک عدد سورنجان تلخ ایک تولہ برگ حنائے تازہ نو ماشہ پانی مین پیسکر تھوڑا روغن تلخ ملا کے شیرگرم لگا کے باندھین **طلا** کہ سختی اطراف و مقاصل کو دفع کرتا ہے **ص** چربی بط چربی مغز ساق گوسفند خواہ گاؤ ایک ایک تولہ روغن چنبیلی دو تولہ کھرل کر کے **ایضاً** کھن تازہ شیر گوسفند مین نمک لاہوری سفوف کر کے ملاوین و لگایا کرین **ایضاً** کہ پوست ناخن اکھڑنے کو دفع کرتا ہے **ص** مصطگی چھ ماشہ نمک سنگ ایک ماشہ روغن چنبیلی مین گھول کر لگایا کرین **فضل ۱۱۲** اطلیہ دافع حذر در برص و بہق و حکہ و قوبا و دیگر امراض جلدیہ مین **طلا** کہ حذر کو دفع کرتا ہے **ص** سیماب بچھناگ تین تین ماشہ تخم دھتورہ سوختہ دو تولہ مرچ سیاہ ایک تولہ شیرۂ برگ آک مین کھرل کر کے طلا کیا کرین **ایضاً** عقرقرحا مویز پودینہ مساوی الوزن سرکہ کہنہ مین پیس کر **ایضاً** مرد صبر مساوی آب پودینہ تازہ حل کر کے طلا کیا کرین **طلا** کہ چند روز لگانے سے برص کو دفع کرتا ہے **ص** شیطرج عقرقرحا حضض خردل شونیز ریان بوزن مساوی خون بز مین گولی بنا رکھین و خون تازہ بز خواہ آب شور مین گھس کر طلا کیا کرین **ص** تخم تربکندش مغز بادام تلخ شیطرج ہرتال اسبند کوٹ سیاہ پوست اخروٹ بوزن مساوی سفوف باریک کر کے شراب تیز مین حل کر کے **ایضاً** ذرایح عسل بلادر تخم تربشیطرج بچال کبود تر مساوی سرکہ مین حل کر کے طلا کرین قرحہ کر کے مواد ناقص نکال کر صحت دیتا ہے **ایضاً** خردل شونیز بورۂ ارمنی گوگرد بیخ کتیرا مساوی سرکہ خالص مین پیسکر **ایضاً** پوست بیخ انجیر جنگلی آملہ دو دو تولہ بکچی ایک تولہ جوشاندہ گل ڈھاکہ مع سرخی و سیاہی تین گولی بنا رکھین و طلا کیا کرین **ایضاً** کہ برص دھجاجن کو دفع کرتا ہے **ص** تخم السی تخم تنبرک خردل سرکہ مین پیسکر طلا کیا کرین **ایضاً** چوبچنی آرد تخود سرکہ کے ساتھ **ایضاً** درد شراب کاسرکہ وگند دھک ملا کے **ایضاً** بیخ خاص سرکہ مین پیس کر **طلا** دافع برص **ص** ہرتال گندک پھٹکری مساوی سفوف کر کے سرکہ درشد ملا کے **ایضاً** مغز بادام تلخ بھوانس تخم طرب تخم لسٹ بیرہ تخم کرنب تخم زہ تیزک گرد تلخ

چناور بوزن مساوی سرکہ مین گھسکر **ایضاً** پوست چناور بیخ سرکنڈہ آب لیمون مین گھسکر لگا دین اگر قرحہ ہو جاوے روغن نیم لگایا کرین کہ قرحہ دفع ہو کے جلد صحیح بنگیگی **طلا** کہ سبق پینے سہوان کو دفع کرتا ہے **ص** شیطرج تخم ترب گندس خردل مساوی سرکہ مین پیسکر لگایا کرین **طلا** کہ داغ اکوتہ مین مجرب ہے **ص** سپیاری پینے چھالیہ وبھلاوان چار چار عدد استخوان کمتہ سرادمی ڈیڑھ تولہ سب کو گدھے کی لید مین جلا کر کوئلہ کرین وعلیحدہ علیحدہ سرمہ ساکر کے کتھا چھ ماشہ تیلہ تھوتھا ایک ماشہ سرمہ ساکر کے آدھ پاؤ روغن گاؤ مین مخلوط کر کے استعمال کرین **ایضاً** کچلہ سوختہ ایک تولہ پھٹکری نیلہ تھوتھہ کتھا چھ چھ ماشہ روغن گاؤ ایک چھٹانک مین مثل مرہم کے بنا کر لگایا کرین **ایضاً** تخم بکی چھ تولہ نیم کوفتہ کر کے آدھ پاؤ شیر گاؤ کا مستفیہ دیوین و پوست درخت کپاس وانار ترش خام ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ جملہ پیس کر گولی بنا رکھین ساتھ آب تازہ برگ مکوے کے طلا کیا کرین **ایضاً** سپیاری بلدی بکی مسور پوست کوکنار جملہ سوختہ ایک ایک تولہ راں سفید سہاگہ بریان کتھہ پیر یا چھ چھ ماشہ مرچ سیاہ تین ماشہ سب کو سفوف باریک کر کے روغن سرشف مین مخلوط کر کے لگایا کرین اور چار روز دھانک کا پتہ سینک کر باندھین پھر کھلا رکھین **طلا** کہ خارش خشک وتر کو دفع کرتا ہے **ص** گندھک سیماب نیلہ تھوتھہ ہر تال بکی بوزن مساوی دو چندان روغن تلخ مین کھرل کر کے طلا کرین **ایضاً** سیماب گھرپا چاندی کی گندھک برگ کنیر سوختہ نکھنی مردار سنگ کیلا زردچوبہ نیلا تھوتھہ ایک ایک تولہ کتھا سفید نوشادر برگ حنا تازہ دو تولہ روغن سرشف مین کھرل کر کے لگا دین **ایضاً** کشتہ سیسہ تین تولہ گندھک دو تولہ ہر تال وسیماب ایک ایک تولہ سرکہ مین کھرل کر کے لگایا کرین **طلا** کہ خارش عضو خاص کی دنشا سنا سے آبلہ کو دفع کرتا ہے **ص** سیماب تین ماشہ مغز بادام تلخ چھ ماشہ تخم خربزہ غیر مقشر نو ماشہ سرکہ مین گھسکر رات کو طلا کرین و صبح کو دھوین **طلا** کہ داد کو دفع کرتا ہے **ص** تخم نیوار آملہ لک خام زیرہ سیاہ مساوی الوزن سفوف کر کے پانی مین گھسکر بعد بھلانے داد کے طلا کرین **طلا** کہ دفع داد مین مجرب ہے **ص** تخم نیوار نوشادر معدنی کتھہ سفید زرد چوب گلی چونہ کی مینوان گندھک بوزن مساوی عرق لیمون کاغذی مین گولیان بنا رکھین بوقت حاجت آب لیمون خواہ پانی مین گھسکر لگایا کرین **فصل ۱۲**

اطلاہے مقوی باہ وتقیب ومسک ومنزل ومانع ذ **طلا** کہ تقویت باہ وگردہ کی کرتا ہے **ص** صندل سفید آدھ سیر برادہ صندل سفید پاؤ سیر لوبان سفید آدھ پاؤ قرنفل دو تولہ برسم معروف

چوہ کھینچین ومقام گردہ وقضیب پر لگایا کرین **طلا** کہ تقویت باہ کی کرتا ہے **ص** شنگرف ہرتال طبقی سیماب کیلہ عقرقرحا پیاز نرگس وا پھینی بوزن مساوی زہرۂ گاؤمین کھرل طلا کرین **طلا** کہ سستی قضیب کو دفع کرتا ہے **ص** پیر امور کوٹ تلخ اسگندھ ناگوری بوزن مساوی سرسہ ساکر کے مسکہ مین ملاکر لگایا کرین **طلا** کہ قوت وفربہی قضیب کرتا ہے **ص** اسبند مغز تخم ارنڈ خرول بوزن مساوی روغن چنبیلی مین کھرل کرکے **طلا** کہ قضیب کی فربہی ودرازی کرتا ہے **ص** کٹائی کلان کی بیل پختہ سرشف اسپند کوٹ تلخ اسگندھ مساوی الوزن پانی مین پیسکر چندبار طلا کرین وباندھین **طلا** کہ باہ وامساک کو قوت دیتا ہے **ص** پوست بیخ آک دوتولہ کچلہ ایک تولہ پوست بیخ کنیر سفید چار تولہ رس کپور چھ ماشہ سب کو زہرۂ گاؤمین گھسکر شیات بنا رکھین بوقت حاجت پوست خشخاش کے پانی مین گھس کر لگاوین **طلا** کہ لذت جماع کی زیادہ کرتا ہے **ص** عقرقرحا سہاگہ خام کافور مساوی سرمہ ساکر کے شہد مین ملاکر طلا کرین بعد ایک ساعت کے کپڑے سے صاف کرکے مشغول ہون **طلا** کہ لذت وقوت جماع کی زیادہ کرتا ہے **ص** شیر کی چربی مین تھوڑا سفوف تخم انجرہ ملاکے طلا کرین وبعد ساعتی صاف کرکے مشغول ہون **طلا** کہ عورت کو جلد منزل کرتا ہے **ص** سہاگہ خام کافور مساوی شہد مین ملاکے طلا کرین ومشغول ہون

فصل ۱۴ اطلا ہاے متعلق بالون کے **طلا** کہ دافع الثعلب یعنی بال خورہ کو دفع کرتا ہے **ص** سم بزسیاہ سوختہ سم خرسوختہ چھ چھ ماشہ سرگس تین ماشہ روغن سرشف مین گھسکر لگایا کرین **ایضاً** کندش روغن بنفشہ مین پیسکر لگایا کرین **ایضاً** کف دریا پوست بیخ نے پشک موش مغز بادام تلخ مساوی روغن سرشف مین کھرل کرکے **ایضاً** برادۂ دندان فیل چرک مگس مساوی روغن بنفشہ ملاکر **ایضاً** موے سوختہ کوہ بید موے سوختہ برگ ہلک آنولہ سار بوزن مساوی روغن سرشف مین گھسکر موقع کو پیاز سے کھجلا کر طلا کرین **طلا** کہ ڈاڑھی ومونچھ کے بال جماتا ہے **ص** کف دریا مغز بادام تلخ مساوی روغن کنہ سرشف خواہ روغن بنفشہ مین گھسکر لگایا کرین **طلا** کہ قاتل ہر قسم کی قمل یعنی جون کا **ص** صبر وہرتال مساوی روغن گل مین کھرل کرکے لگاوین **ایضاً** سیماب ومغن چنبیلی مین گھسکر لگایا کرین وبالون کو کپڑے سے باندھین **ایضاً** تخم بھٹوانس تخم خربزہ قرنفل ایک ایک تولہ توتیا چھ ماشہ پانی مین گھسکر لگاوین وبعد دوپہر کے دھوین **ایضاً** آرد اقلا آرد عدس آرد بھٹوانس مساوی پانی مین گھسکر **ایضاً** مغز تخم شریفہ مغز تخم کھرنی مساوی پانی مین پیسکر لگاوین

فصل ۱۵ اطلا ہاے واقع اورام وثبور وضربہ وسقطہ وغیرہ **طلا** کہ ثبور یا سوزش وتچور کو دفع

دفع کرتا ہے **ص** صندل سُرخ سپیاری گل ارمنی مساوی آب کشنیز تر مین خواہ آب برگ کدوے مین گھس کر طلا کرین **طلا** کہ اورام سوزندہ کو دفع کرتا ہے **ص** صندلین کشنیز خشک ایک ایک تولہ آرد جو دو تولہ گل ارمنی چھ ماشہ پانی مین پیس کر لگاوین و پارچہ تر اوسپین رکھین **طلا** کہ گونگی و شکستگی و آماس اعضا کو دفع کرتا ہے **ص** گل ارمنی سپیاری صندل سفید ایک ایک تولہ سوت مرواسنگ صبر مچھ ماشہ آب برگ کدوے تازہ مین پیس کر **طلا** کہ ضربہ و سقطہ کو دفع کرتا ہے **ص** صبر تین ماشہ تخم خطمی برگ بنفشہ صندلین بھنبھولنس اکلیل الملک چھ چھ ماشہ سفوف کر کے سفیدہ تخم مرغ ملا کر نیم گرم لگایا کرین **ایضاً** گھلی کنجد سیاہ گلگلی سرسون گیرو ایک ایک تولہ برگ سنبالو برگ کدوے ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ پانی مین پیس شیر گرم لگاوین **طلا** کہ آثار ضربہ و سقطہ کو دفع و رنگ عضو کو صاف کرتا ہے **ص** خاکستر شاخ گوزن گندر تین تین ماشہ آرد بھنبھولنس آرد باقلا نو نو ماشہ گوند ببول نوساور چھ چھ ماشہ مغز بادام تلخ ایک تولہ پانی مین پیس کر لگایا کرین **ایضاً** بادام تلخ استخوان کہنہ ایک ایک تولہ صدف سوختہ کف دریا پھٹکری زرد چھ چھ ماشہ پانمین پیسکر لگایا کرین **طلا** کہ گوشت زائد کو تحلیل کرتا ہے **ص** ہرتال کٹکی سیاہ پانچ پانچ چرک مس دس ماشہ روغن گل مین کھرل کر کے لگایا کرین **طلا** کہ سوختگی آتش کو دفع کرتا ہے **ص** عدس چار تولہ پانی مین پکا کے گل سُرخ ایک تولہ ملا کے پیسکر لگاوین و کپڑے سے تر رکھین **ایضاً** سفیدۂ تخم مرغ روغن گل مین ملا کر **طلا** کہ مضرت کاٹنے جانوران زہردار کو دفع کرتا ہے **ایضاً** ہینگ لندھک برگ پودینہ پنجاں کبوتر باہم پیسکر لگاوین۔

باب ۱۸ - حرف العین المہملہ

فصل ۱۶ **اعجہ** بالتشدید یعنی خاکینہ کہ اقسام غذائے ووائی سے ہے بامتزاج انڈہ کے **عجہ** کہ زیادتی باہ و قوت مباشرت و تیزی ذہن و حافظہ کی کرتا ہے **ص** زردۂ تخم مرغ دس عدد قیمہ گوشت بزنوجوان آدھ پاؤ آب افشردۂ پیاز پاؤ بھر پیاز تراشیدہ دو دیگر مصالح و نمک بقدر مناسب ڈالکر روغن گاؤ مین بریان کرین **ایضاً** انڈا کبوتر تیس عدد و انڈا کنجشک خانگی دس عدد تراشۂ پیاز آدھ پاؤ نمک و مصالح ڈالکر روغن گاؤ بریان کرین **ایضاً** زردۂ تخم مرغ پانچ عدد پیاز تراشیدہ ایک مٹھا نمک سفوف دارچینی دو تولہ مصالحہ ملا کے روغن گاؤ مین بریان کرین **فصل ۱۷** **اعرق** ہاے معدل و مصفی اخلاط مین **دستور** عرق کھینچنے کا یہ ہے کہ چوب و تخم نیم کوفتہ و گل و برگ بدستور و میوہ جات ٹکڑا ٹکڑا کر کے سب کو آب دریا مین

چار پہر سے آٹھ پہر تک تر کرکے دیگ دیبکا مین خواہ قرع انبیق مین کھینچین ولحاظ رکھین کہ پانی دوا کا
بالکل سوخت نہو جاوے وزیادہ بھی باقی نرہے کہ دونون امر سے تاثیر عرق کی ناقص ہوجاتی ہو اور یہ امر بھی
قرین صحت ہے کہ جسقدر عرق آنے پر بھپکا جدا کرلیا جاتا ہے جاتا ہے اوسیقدر عرق تیز وقوی ہوتا ہے باقی
دوائین دوبارہ بھپکا لگانے سے ویسا تیز عرق نہین آتا ہے **عرق** کہ جوشش واحتراق خون دیوبست
وسوزش وحکہ وخارش وثبورات کو دفع کرتا ہے **ص** برگ شاہترہ آملہ چراپتہ سرخنکہ گل منڈی جلینب
برادہ شیشم پوست اندرونی درخت کچنال پوست اندرونی درخت نیم پوست اندرونی درخت بکائن
تخم خاسب آدھ آدھ پاو سات سیر پانی مین چار پہر تر کرکے دو سیر شیر گاؤ تازہ ملاکر برسم معروف عرق
کھینچین **ایضاً** چوب چینی عناب آدھ آدھ پاؤ صندل سرخ خس کشنیز خشک برگ گاؤزبان بادرنجبویہ اطرفل
ہلیلہ سیاہ گل معصفر گل نیم گل بکائن برادہ انبوس ایک ایک چھٹانک برسم معروف عرق کھینچین **ایضاً**
گل منڈی برگ شاہترہ پاؤ پاؤ بھر چوب چینی خس آدھ آدھ پاؤ آملہ ہلیلہ بلیلہ گل خطمی گل سرخ برم دندی
ایک ایک چھٹانک چار سیر پانی مین چار پہر تر کرکے نراشہ کدو سے دراز ڈیڑھ سیر تراشہ پیٹھہ
تین پاؤ شیر گاؤ مین ڈال کر بدستور عرق کھینچین **ایضاً** چھڑیلہ بادرنجبویہ تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی
ابریشم خام ایک ایک چھٹانک آملہ پوست اندرونی درخت کچنال خس پوست درخت گوندنی جلینب گل
منڈی گل نیلوفر گل گرمل چوب چینی گل معصفر آدھ آدھ پاؤ گل نیلوفر برگ سبز وزیرہ تخم اندرونی سے
صاف کیا ہوا برگ گاؤزبان بادرنجبویہ برگ وشاخہاے خردھاؤ برگ شاہترہ تخم کاسنی آدھ
آدھ پاؤ ہلیلہ سیاہ ایک چھٹانک افتیمون وتخم کشنیز دو دو تولہ برادہ صندل سرخ چار تولہ
سب کو چار پہر سات سیر آب دریا مین تر کرکے پانچ سیر عرق کھینچین **فائدہ** اس قسم کی عرقون مین
اگر تھوڑا شہد خواہ شربت عناب سادہ یا شربت نیلوفر سادہ حل کرکے پیا کرین تو زیادہ قوت اُس کی تاثیر
مین نمایان ہوتی ہے **فصل ۸** عرقیات محلل ریاح وقوی معدہ جگر وہاضم طعام ومشتہی غذا
ودافع امراض معدہ وامعاء مین **عرق پان** کہ درد معدہ ودرد شکم وتولنج ریحی کو دفع کرتا ہے **ص**
پان قسم بنگلہ پختہ وتازہ پانچ سو عدد پودینہ تازہ آدھ پاؤ خولنجان ایک چھٹانک قرنفل تین تولہ الائچی سفید
ایک تولہ بدستور تین سیر عرق کھینچین **عرق** قنبا کو کہ اختراع متاخرین سے دافع قولنج ریحی ومحلل
ریاح ومعدہ ہے مگر بعض اشخاص کو مضر ہوجاتا ہے **ص** قنبا کو خشک آدھ سیر برگ پودینہ خشک

یک چھٹانک نانخواہ دارچینی آدھی آدھی چھٹانک بدستور چار سیر عرق کھینچیں **عرق** کرد و معدہ و قبض شکم و ریاح کو دفع کرتا ہے **ص** ہلیلہ سیاہ ہلیلہ زرد پودینہ خشک نانخواہ زنجبیل ریشہ دار خولنجان ایک ایک چھٹانک دارچینی تیج پات الائچی سرخ آدھی آدھی چھٹانک بدستور عرق تین سیر کھینچیں **عرق دارچینی** کہ تقویت معدہ و دفع رطوبات و مغص میں مجرب و منبط ہے **ص** دارچینی ایک چھٹانک نانخواہ انیسون بادیان ہر ایک بابونہ تخم کرنس آدھی آدھی چھٹانک بدستور دو سیر عرق کھینچیں **ص** انبر بارنس کہ مقوی معدہ و جگر و دافع سفراوی و شتمی طعام ہے **ص** زرشک آدھ سیر ایک شبانہ روز تین سیر آب دریا میں تر کریں دو تولہ نیم کوفتہ دو تولہ سرکہ انگوری آدھ پاؤ ملا کے عرق کھینچیں **عرق** کہ دفع ریاح معدہ و امعاء قے یعنی و قلت اشتہا میں مجرب ہے **ص** زنجبیل ریشہ دار پوست بیخ انگ پوست بیخ ازمند دو تولہ فلفل دراز انیسون ہر ایک پونے بیخ پات ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ گل سرخ تین تولہ مورد منقے آدھ پاؤ شہد خالص پاؤ بھر بہم معروف عرق کھینچیں

فصل ۱۹ عرق ہائے مفرح مقوی اعضاء رئیسہ و منبط منی و شتمی و دافع خفقان و مالیخولیا **عرق گل** کہ مبہی و مقوی و مفرح ہے **ص** گل گل گڑھل تازہ نبری وزنیرہ دو درکردہ سوا سیر کشنش آدھ سیر دارچینی ایک چھٹانک ثعلب مصری چار تولہ بدستور عرق کھینچیں **عرق سیل** کہ مقوی و مفرح و مبہی و منبط ہے **ص** گل سنبل سبزی دو درکردہ گل سرخ گل منڈی سب سایہ میں خشک کیے ہوئے آدھ آدھ سیر گل چنبیلی تازہ آدھ پاؤ بہم معروف عرق کھینچیں **عرق** مقوی باہ **ص** دارچینی الائچی سرخ سنبل الطیب بہن سرخ بہن سفید خولنجان بادر بجبویہ گوکھرو کلاں چار چار تولہ مصطگی رومی دو رتی عقربی چھ چھ ماشہ شقاقل مصری فرفل ثعلب مصری دو دو تولہ مویز تخم برآوردہ کشنش خربا تخم برآوردہ آدھ آدھ سیر ایک شبانہ روز تر کرکے بدستور عرق کھینچیں **عرق** مفرح و مقوی دل و دماغ **ص** گل کیتکی ایک عدد گل سیوتی گل گاؤزبان چار چار تولہ گل نیلوفر آدھ پاؤ نشنیز خشک ایک چھٹانک چار پہر تر کرکے تین سیر عرق کھینچیں **عرق** دافع خفقان **ص** گل سرخ پاؤ سیر گل گاؤزبان تین تولہ برگ گاؤزبان مچھ تولہ صندل سفید ابریشم خام دو دو تولہ بدستور تین سیر عرق کھینچیں **عرق** کہ تلطیف منی و تقویت باہ میں مجرب ہے **ص** نوری زرد و نوری سفید نوری سرخ گوکھرو کلاں گوکھرو خرد موصلی سیاہ و موصلی سفید بیج بند تال کھانا فرفل دارچینی دو دو تولہ تخم ناہلم موصلہ سنبھل چھ چھ تولہ تخم گزر تخم سوہ گل دھاوا تین تین تولہ جائفل جاوتری ایک ایک تولہ کشنش خربا تخم برآوردہ آدھ آدھ سیر رسم معروف عرق کھینچیں **عرق** چوب چینی کہ شخص ضعیف کو قوی کرتا ہے و مقوی باہ و دافع مالیخولیای مراقی ہے **ص** چوب چینی ڈیڑھ پاؤ دارچینی آدھ پاؤ کباب چینی ناگرموتھ

ساونج ہندی عود عرق ہمنین زرنباد خولنجان حنا بانسی چھڑیلہ برادہ صندل سفید ایک ایک چھٹانک گاؤزبان
بادرنجبویہ ڈیڑھ ڈیڑھ چھٹانک الائچی خرد لونگ جائفل جاوتری دو دو تولہ روغن عنبر قلب مصری مصطگی دمی
تین تین تولہ مویز سیر بھر شہد خالص آدھ سیر بیس سیر پانی دریامین دو شبانہ روز تر کرکے آدھ پاؤ گل سرخ ڈالکر
پندرہ سیر عرق کھینچین وچھ ماشے زعفران کی پوٹلی نیچے کے منھ پر اندر بھیکے کے باندھین **عرق**
گذر کہ مفرح ومقوی باہ ہے **ص** گذر استخوان وپوست دور کردہ پچیس سیر کشنیز پانچ سیر دیگ سربستہ مین
جوش دیوین دو یگ کو سرد کرین کہ دھوان اسکا نہ نکلے پس ازان دارچینی نیمکوفتہ گل سرخ ناگرموتھہ پوست
ترنج چوب چینی نیمکوفتہ ہمن سفید نیمکوفتہ آدھ آدھ پاؤ صندل سفید ایک چھٹانک الائچی سفید دو تولہ ملا کے
عرق کھینچین **عرق** مفرح ومقوی دل ودماغ **ص** گذر استخوان وپوست سے صاف کرکے کوٹھومین پیلکر اسکا
عرق پندرہ سیر کشنیز مربی آملہ تخم نرآوردہ ایک ایک سیر بدستور عرق کھینچین **فضل ۱۲۰** عرقیات دافع حمیات
مین **عرق کافور** کہ تپ ہائے گرم وتپ دق کو مفید ہے **ص** کشنیز خشک گل گاؤزبان برگ گاؤزبان
صندلین تخم کاسنی تخم خیارین تخم کاہو تخم خرفہ برگ بنفشہ گل نیلوفر گل سرخ ایک ایک چھٹانک تراشہ کدوے
تازہ تین پاؤ تراشہ میٹھہ ڈیڑھ پاؤ کافور پانچ تولہ برسم معہود عرق کھینچین **عرق شیر** کہ تپ صفراوی و
سوداوی وتپ دق کو مفید ہے **ص** برگ گاؤزبان برگ بنفشہ گل نیلوفر آدھ آدھ پاؤ صندل سفید ایک
چھٹانک سات سیر شیر گاؤ ملا کے عرق کھینچین **عرق** کہ تپ دق کو مفید ہے **ص** شیر بزتازہ پانچ سیر برگ
گاؤزبان گل نیلوفر آدھ آدھ پاؤ برگ بید سادہ پاؤ بھر بدستور عرق کھینچین **عرق** دافع حمیات حارہ وتخم
وتخم مزمنہ کہ خفیف سی لاحق رہتی ہین یا بعد غذا کی محسوس ہوتی ہین **ص** گل نیلوفر تخم کاہو تخم خرفہ چار چار تولہ
جوہنشتر آدھ پاؤ کشنیز تین تولہ صندل سفید دو تولہ تھوڑے پانی مین چار پہر تر کرکے تین سیر شیر بز آدھ سیر
تراشہ کنڈھا سفید ملا کے عرق کھینچین **عرق** کہ دافع تپ ربع ومرطبیعت ہے **ص** تخم کاسنی تخم کاہو گل نیلوفر
گل کنول گٹہ کسیرو ایک ایک چھٹانک صندل سفید وصندل سرخ برگ گاؤزبان گل سرخ برگ
شاہترہ عنب الثعلب دو دو تولہ تھوڑے پانی مین چار پہر تر کرکے شیر بز پانچ سیر ملا کے عرق کھینچین **عرق**
کہ تپ کہنہ وگرم کو نائبہ ہو خواہ مزمنہ کو دفع کرتا ہے **ص** سنبل الطیب حسن آملہ برگ شاہترہ عنب الثعلب
ایک ایک چھٹانک سبدانہ ایک تولہ چار پہر تر کرکے تراشہ کدو دراز ایک سیر ڈالکر عرق کھینچین **فضل**
۱۲۱ عصارہ جات مین **دستور** عصارہ کا یہ ہے کہ دواے تازہ کو کچل کر پانی اس کا

کپڑے مین ڈال کر نچوڑلین وآگ پر پکا کر گاڑھا کرلین **عصارۂ آملہ** مقوی قلب ومعدہ ومفرح وطبع دافع سوزش جگر ومعدہ ونافع قے صفراوی وسکن تشنگی ہے **عصارۂ ہلیلۂ زرد** مسہل صفراد دافع حرارت معدہ ہے **عصارۂ** برگ زردسہ کا دافع سعال بلغمی وضیق النفس ہے تنہا یا ساتھ اجزا اسے مناسب کے **فصل ۲۲** ! عطوس مین وہ ہے کہ واسطے لانے عطسہ کے بغرض دفع انجرہ ورطوبات دماغ کے لیا جاوے **دستور** اسکے تین طرح پر ہین **ایک** یہ کہ ادویہ کو سفوف کرکے بذریعہ دم کے ناک سے دماغ کی طرف کھینچین **دوسرے** کپڑا پانبہ کی بتی مین لگا کے ناک مین رکھین **تیسرے** باریک باریک کپڑے کی پوٹلی مین باندھکر ہر دم سونگھا یا کرین **عطوس** کہ دردسر بلغمی کو باخراج رطوبات دماغی دفع کرتا ہے **ص** کندش تنہا کو دو ماشہ مرچ سیاہ ایک ماشہ سفوف کرکے **ایضاً** فلفل دراز فلفل گرد ایک ایک ماشہ خردل دو ماشہ کندش چار ماشہ **عطوس** کہ بحالت سکتہ کے ناک مین پھونکنا مفید ہے **ص** کندش دو ماشہ شونیز ومرچ سیاہ ایک ایک ماشہ **عطوس** کہ فالج ولقوہ وجمیع امراض باردہ دماغی کو مفید ہے **ص** عقرقرحا زرد آوند مدحرج فلفل سیاہ سونٹھ کندش جملہ بوزن مساوی **ایضاً** تخم حنظل اسطوددس فلفل سیاہ شونیز گل بابونہ کندش بوزن مساوی

باب ۱۹ - حرف عین معجمہ

فصل ۲۳ غالیہ مین جسکو ارگجہ بھی کہتے ہین دستور اوسکا یہ ہے کہ اجزا اسے خوشبو کو یکجا و مرطوب بمرہم منفعت سونگھین یا بدن پر لگاوین **غالیہ** کہ تقویت دل ودماغ ودفع خفقان وتوحش وسوء الخلق کرتا ہے **ص** عنبر اشہب دو ماشہ عود ہندی آٹھ ماشہ صندل سفید ایک تولہ مشک ایک ماشہ سفوف کرکے عرق گلاب مین مخلوط کرکے **ایضاً** صندل سفید نو ماشہ سعد کوفی سنبل الطیب چھ چھ ماشہ عرق کیوڑہ مین پیسکر عطر گلاب ملاکے **ایضاً** گشنیز خشک گل بابونہ صندل سفید ایک ایک تولہ سفوف کرکے عرق گلاب مین سان کر عطر حسب خواہ کیوڑہ کا ایک ماشہ ملاکے **فصل ۲۴** اغرغرہ مین دستور غرغرہ کا یہ ہے کہ دوای رقیق کو منھ مین رکھکر جنبش بجانب حلق دیوین کہ تاثیر اسکی حلق مین پہونچے مگر احتیاط رکھنا چاہیے کہ دوا قصبۂ ریہ یعنی زحمی مین نجاوے ورنہ پھیپھڑے کو مضرت ہوتی ہے وامراض باردہ مین دواحار بالفعل وحار مین باردبالفعل استعمال کرنا چاہیے **غرغرہ** کہ گرانی زبان کو جو فالج ولقوہ سے یا بدون اوسکے ہو دفع کرتا ہے **ص** خردل زرنباد دار فلفل شونیز مویز عود ہندی تین تین ماشہ دج ترکی عقرقرحا پودینہ

خشک گل بابونہ اسطوخودوس عود صلیب چھ چھ ماشہ فرنقل دس عدد خیسانده وجوشانده گرم کرکے غرغرہ کرین
غرغرہ کہ استرخاے لہات یعنے ڈھیلا ہونے کوے کو دفع کرتا ہے **ص** عدس گلنار اکلیل الملک مائین
برگ حنا بلیلہ از رد بوزن مساوی جوش کرکے **غرغرہ** کہ خناق گرم کو مفید ہے جب نزلہ سے **ص** کشنیز خشک
پوست خشخاش گلنار کوے چھ چھ ماشہ جوش کرکے صاف کرکے اوسمین مغز فلوس خیارشنبر دو دو تولہ مل کرکر
صاف کرین وتین ماشہ رسوت ملاکے استعمال کرین **غرغرہ** کہ ورم اندرونی حلق کو دفع کرتا ہے **ص**
تخم السی تخم میتھی نوتو ماشہ انجیر زرد پانچ دانہ عناب سپستان پندرہ پندرہ دانہ مویز منقے بیس دانہ پودینہ
دو تا مروا چھ چھ ماشہ جوش کرکے **غرغرہ** کہ خناق کو دفع کرتا ہے جب ورم مائل بسختی ہو **ص**
برگ بارتنگ تخم کرفس اصل السوس نیم کوفتہ تخم خطمی نیم کوفتہ عنب الثعلب گل بنفشہ
برگ نیپ برگ جنازی اکلیل الملک بوزن مساوی شیر گاؤ بزمین جوش کرکے صاف کرکے تھوڑا
نشاستہ گندم ملاکر استعمال کرین **غرغرہ** کہ ورم حلق کو توڑتا ہے **ص** میتھی چھ ماشہ انجیر پانچ
عدد عناب پندرہ عدد جوش کرکے ملکر صاف کرین وشیر گاؤ ایک چھٹانک خمیرہ آرد گندم دو تولہ مل کرکے
غرغرہ کرین واگر دو تین روز کے استعمال مین نہ ٹوٹے تو بھٹکری خام سفوف کرکے ملا دین **غرغرہ**
کہ مبدء ٹوٹنے ورم کے تنقیہ مواد کا کرتا ہے **ص** حبا بابنسی پودینہ کوے عناب مویز تخم برآوردہ
سات سات ماشہ جوش کرین ایک تولہ سرکہ دو تولہ شہد ملاکے غرغرہ کرین **غرغرہ** دافع خناق **ص** شیر
زبمین خمیر ترش آرد گندم کامل کرکے **ایضاً** کہ خناق سخت کو دفع کرتا ہے **ص** برگ
عنب الثعلب برگ کاہو برگ کاسنی برگ کشنیز علیحدہ علیحدہ کچل کر پانی ہر ایک کا نچوڑ کر بوزن
مساوی لیکر اوس مین شہتوت تازہ مل کر خواہ آب توت مین گھول کر غرغرہ کرین **ایضاً** میتھی السی ہالم
نو نو ماشے جوش کرکے **ایضاً** برگ حنا گلنار زرد چوب ایک ایک تولہ برگ کنار و شہتوت تین تین
تولہ جوش کرکے **ایضاً** پوست درخت گوندنی بیخ چنبیلی گل سیوتی مساوی جوش کرکے
صاف کرکے تھوڑا کتھا ملاکے **ایضاً** اگر گوئی غرغرہ مفید ہووے **ص** نیچال ابابیل زبل
گرگ مغز فلوس دو دو تولہ جوش کرکے صاف کرکے بدون آگاہے مریض کے غرغرہ کرا دین
غرغرہ کہ سوراخ تالو کو موآ تشک سے یا نزول مواد سے ہو جاتا ہے دفع کرتا ہے **ص** پوست
خشخاش کشنیز خشک گلنار ہلیلہ سیاہ حب الاس برگ کنار جنگلی نرورد برگ حنا چھ چھ ماشہ

کرماج مازو پانچ پانچ ماشہ جوش کرکے خصص گل ارمنی تین تین ماشہ ملاکے غرغرہ کرین **غرغرہ** کہ دراندرون گلو کو دفع کرتا ہے **ص** برگ حنا گلنار زرد چوب برگ کنار پوست بیخ گوندنی بیخ چنبیلی سپیاری بوزن مساوی جوش کرکے **ایضاً** گلنار پوست کو کنار صندلین چھ چھ ماشہ عدس مسلم ایک تولہ **ایضاً** برگ تازہ ارہر برگ کنار باغی برگ شہتوت برگ چنبیلی پوست خشخاش بوزن مساوی جوش کرکے **فضل ۱۲۵** غسول مین غسول اُسے کہتے ہین کہ ادویہ کو پانی مین تر کرکے یا جوش دے کر اسی پانی سے مقام مرض کو دھووین **غسول** کہ ورم وچرک وسرخی آنکھ کو دفع کرتا ہے **ص** ہلیلہ زرد بلیلہ آملہ چھ چھ ماشہ پھٹکری خام دو ماشہ **غسول** کہ زخم وقرحہ کو رطوبت ردیم سے صاف کرتا ہے **ص** برگ نیم برگ مکوے دو دو ماشہ رسوت تین ماشہ جوش دے کر دھووین **غسول** کہ گنجہ وسبوسہ سر کو بدفعات دھونے سے دفع کرتا ہے **ص** باقلا گلنار ایک ایک تولہ آرد نخود وآرد میتھی تین تین تولہ نمک سنگ نو ماشہ جوش دیکر صاف کرکے دھووین **ایضاً** تخم ترب آسنہ باقلا برگ انار ترش مساوی جوش دیکر **فضل ۱۲۶** غمرہ مین غمرہ بالضم وہ چیز کہ مثل مٹنے کے چہرے پر یا تمام بدن پر لگائی جاوے **غمرہ** کہ رنگ چہرہ کو صاف اور شفاف کرے **ص** جو مقشر چار جز تخم خربزہ آرد باقلا چربی دو دو جز رات کو لگا صبحکو دھوڈالین **ایضاً** آرد جو آرد نخود آرد عدس برگ حنا سے خشک ایک ایک تولہ زعفران ایک ماشہ بدستور استعمال کرین **غمرہ** کہ جلد بدنکو خوشرنگ ونرم وخوش بو کری **ص** صندلین اگر مگر چھ چھ ماشہ زعفران تین ماشہ چربی چار تولہ پانی مین پیسکر گندم آدھ پاؤ روغن چنبیلی دو تولہ ملاکر لگاوین **ایضاً** برگ حنا سے تازہ خشک ایک چھٹانک پانی مین پیسکر صندل سرخ دو تولہ چربی تین تولہ مائدہ گندم آدھ پاؤ روغن بیلا دو تولہ باہم ملاکے لگاوین۔

باب ۲۰ - حرف الفاء

فضل ۱۲۷ فالودہ مین دستور اُسکے بنانیکا یہ ہے کہ جملہ اجزا کو ملاکی پکانے ہین **فالودہ** کہ اسہال ودمے وبواسیر خونی وکثرت طمث کو دفع کرتا ہے **ص** نشاستہ گندم چھ تولہ صمغ عربی بریان تین تولہ دم الاخوین ایکتولہ کشنیز خشک مقشر ڈیڑھ تولہ بارتنگ صندل سفید نو ماشہ شکر وگھی بقدر مناسب ملاکر بشکل حلوا کے پکاوین و بقدر مناسب کھلایا کرین **فضل ۱۲۸** فتیلہ جات مین دستور فتیلے کا یہ ہے کہ کپڑے کی بتی دوار قیق مین تر کرکے خواہ کوئی اجزا باریک بھی اُسپر چھڑک کر مقام مرض پر رکھین **فتیلہ** کہ قرحہ کان کو دفع کرتا ہے **ص** زہرہ گاؤ دو جز شہد خالص ایک جز باہم ملاکر فتیلہ اُسمین تر کرین اور ایسا کان مین رکھین کہ قرحہ تک پہونچے **ایضاً**

فتیلہ شہد مین تر کرکے پھٹکری خام اسپر چھڑک کر **فتیلہ** کہ کان کے درد کو اور رطوبت اور میل آنے کو دفع کرتا ہے **ص** کاغذ سوختہ شہد زردہ تخم مرغ ملا کے فتیلہ تر کرین و پھٹکری و صبر دودم الاخوین سفوف کرکے چھڑکین **ایضاً** روغن نیب و شہد باہم ملا کے **فائدہ** ایسا ہی فتیلہ اجزاے مناسب یا مرہم سے زخمہاے ظاہر مین جو زخم پاپھوڑے سے ہوجاتے ہین یا اودیہ لگانے کے عمق تک نہین پہونچے رکھے جاتے ہین **فصل ۲۹** افزرجہ اے مین **دستور** فرزبہ نین طرح پر ہے **ایک** مثل فتیلہ کے **دوسرے** یہ کہ دوا کے سفوف کی چھوٹی پوٹلی باندھکر زخم کے منہ پر پہونچا دے **تیسرے** فتیلہ کے اندر سفوف دوا کا رکھکر فتیلہ بنا دین رکھین مگر ہر حال مین کپڑا اس قدر لانبا باہر سے ہونا چاہیے کہ بروقت نکالنے کے کھینچ لیا جاوے **فرزجہ** کہ اخراج جنین مردہ و ادرار حیض کرتا ہے **ص** تخم خطمی خربق سیاہ مورج نوشادر مزر بوزن مساوی سفوف کرکے روغن بید انجیر اور زہرہ گاؤ مین ملا کے فتیلہ اس مین آلودہ کرکے رکھین **فرزجہ** کہ ادرار حیض کرتا ہے **ص** سداب مرابہل رازیانہ تخم مرو بوزن مساوی زہر گاؤ کے ساتھ **فرزجہ** کہ خون حیض کو قطع کرتا ہے **ص** کاغذ صمغ عربی مساوی **ایضاً** مردار سنگ گلنار گل ارمنی سنگ سرمہ مساوی الوزن **ایضاً** مازو سوختہ دم الاخوین برگ کنار گل ارمنی گل سرخ سفوف کرکے کپڑا کہ جوشاندہ پوست انار مین تر کیا ہو آلودہ کرکے رکھین **فرزجہ** کہ فرج کو تنگ کرتا ہے **ص** اقاقیا سعد کوفی سنبل الطیب بوزن مساوی سفوف کرکے کپڑا کہ جوشاندہ پوست انار مین تر کیا ہو سفوف مین آلودہ کرکے رکھین **ایضاً** گل وھا و مازو دین پھل دوا مین دو چند بوزن مساوی سفوف کرکے باریک کپڑے مین رکھکر بتی بنا کے رکھین **ایضاً** عود ہندی ناگر موختہ زرد چوب قرنفل اقاقیا بوزن مساوی **فرزجہ** کہ فرج کو تنگ اور رطوبت اسکی خشک کرتا ہے **ص** مازو سبز جوکا جنت الحدید چار چار ماشہ گلنار دو حصہ ملبوط تین تین ماشہ **ایضاً** مازو سبز ال سفید آملہ پوست ہلیلہ زرد پوست بلیلہ دو دو ماشہ قرنفل پانچ عدد **فرزجہ** کہ فرج کو تنگ و خوشبو کرتا ہے **ص** زعفران سعد کوفی عود ہندی قرنفل تین تین ماشہ قفاح اذخر مازو سبز پانچ ماشہ عنبر اشہب خالص چار چار ماشہ **فرزجہ** کہ ورم رحم کو تحلیل کرتا ہے **ص** مقل ازرق تخم خطمی تخم السی تین تین ماشہ چربی مرغکی قدری شہد ملا کے **ایضاً** از زدوت دم الاخوین گل ارمنی بوزن مساوی آب بارتنگ مین گھولکر **فرزجہ** کہ درد رحم و رطوبت گندہ اسکی کو دفع کرتا ہے **ص** باورنگ کھٹ دریا پھل ماشہ بہروزہ خشک نو ماشہ نمک لاہوری تین ماشہ سفوف کرکے پوٹلی بنا کے

دہن رحم پر رکھین **ص** اجمودھا بادیرنگ ہر روزہ خشک تین تین ماشہ تخم سودہ تک لاہوری ڈیڑھ ڈیڑھ ماشہ سفوف کرکے شہد مین سان کر کپڑے باریک مین رکھکر **فرزجہ** کہ خارش رحم کو دفع کرتا ہے **ص** سداب پودینہ پوست انار عدس مقشر مساوی گلاب مین پیسکر تھوڑا سرکہ ملاکے **فرزجہ** کہ عقم کو دفع کرتا ہے **ص** جوز بوا مین پیسکر پوست انار بوزن مساوی کو مکر حیجان کر پانی مین شیاف بنا دین بعد ظہر کے تین شبانہ روز رکھین تجدید کرکے اوسکے بعد مجامعت کرین **ایضاً** پشک خرگوش دنبیرا خرگوش برابر ہم سفوف کرکے شہد ملاکے تین شبانہ روز رکھین تجدید کرکے ازان بعد مباشرت کرین **فصل ۱۳۲** افتمای مین شیخ الرئیس نے قانون مین لکھا ہے کہ افتمای یاد کرتا ہے یاد دلانے دنیا ہے سرعت زوال کو **ص** فلفل گرو زنجبیل سنبل الطیب جوزبوا ایک ایک تولہ خبث الحدید دو تولہ تخم خربق سفید ڈیڑھ تولہ قرنفل ڈیڑھ تولہ لسان العصافیر مغز چلغوزہ مغز پستہ سوا سوا تولہ نیم کرفتہ کرکے ایک تھیلی کپڑے مین رکھکر ظرف گل مین وہ چند دہی مجموع کے ساتھ تھیلی کو ڈالکر نصف اسکا آب کاسہ ڈالکر دھوپ مین رکھین تھیلی کو مذبتا ہتھ دیا کرین جب جوش آوے دو متغیر ہو جاوے تب تھیلی نچوڑکر دفع کرین دادو یہ بچا کر شیشون مین رکھ رکھ لیوین بقدر مناسب پیا کرین **فصل ۱۳۳** آفلونیا مین فلونیا مجنون ہے اولاً حکیم افغان رومی نے ترتیب دیا دفلونیا رومی اوسکا نام رکھا ازان بعد حکماے دیگر نے بھی فلونیا کے نام سے معجونات مرتب کیے **فلونیاے رومی** کہ نزلہ کو بازر کھتا ہے دوردون کو ساکن کرتا ہے وقی الدم واسہال دموی و ہیضہ و سیلان طمث کو دفع کرتا ہے **ص** فلفل سفید دارفلفل مذبر البنج مقشر بیس بیس ماشہ افیون دس ماشہ زعفران پانچ ماشہ تخم کرفس کوہے عقرقرحا چھ چھ ماشہ سافرج ہندی سنبل الطیب سلیخہ تین تین ماشہ کوٹ چھان کر شہد دو چند ان مین مخلوط کرین **فلونیاے فارسی** کہ تقویت دماغ و حافظہ و دفع دردسر و اسہال و آمدگی خون استاد و تقویت و تحلیل مزاج اسکی و محافظت جنین و اندفاع عتے و اسہال و تسکین مدرون کی کرتا ہے **ص** فلفل سفید مذبر البنج میں بیس ماشہ افیون گل مختوم دس دس ماشہ زعفران پانچ ماشہ سنبل الطیب عقرقرحا دو دو ماشہ چند بید سترنر زباد دو دانگ ایک ایک ماشہ مروارید نافہ مشک چار چار رتی کافور ڈیڑھ ماشہ عدد ستور دو چند ان شہد مین بنا دین واضح ہو کہ یہ دونون فلونیا کی خوراک چھ مہینے بعد بیماری سے چار رتی سے ایک ماشہ تک ہے اور واسطے درد معدہ کے ساتھ جوشاندہ انیسون کے واسطے امراض طحال کے ساتھ سکنجبین کے ورد گردہ و

ومشانہ کے ساتھ جوشاندۂ بادیان کے واسطے بازکنے خون کے ساتھ جوشاندۂ سماق کے چاہیے اور یہ دونون فلونیا نسبت نشد و تحدید کے مفسد ذہن ہین جب تک حاجت قوی نہ ہو اسکا استعمال کرنا نہین سنین ہے وبحالت استعمال کے اغذیۂ شیرین وچرب کھانا لازم ہے اور چار سال تک انکی قوت رہتی ہے **فلونیای محمودی** منشی ومقوی ومحلل ریاح ومسکن اوجاع ہے **ص** افیون وفلفل سیاہ تین تین ماشہ سنبل الطیب اسارون بسباسہ دانہ الائچی سفید زراوند چینی مصطگی ریوند چینی زنجبیل افتیمون دودو ماشہ تخم کرفس زعفران گل سرخ چوچو ماشہ عنبر اشہب ایک ماشہ مشک چار سرخ ورق طلا پچاس عدد ورق نقرہ سو عدد شہد سہ چندان **فائدہ** استعمال فلونیا کا قولنج مین باندانے درد کرکے غیر مناسب ہے اسوجہ سے کہ اکثر اجزاے حابسہ شامل ہین اور مورد قولنج ہوتا ہے **فصل ۳۲** اقراذین مین **فلدفنون** حکیم علی گیلانی نے اپنی شرح مین لکھا ہے کہ واسطے ورم وقرحہ مسوڑھون کے وجنبش دانتون کے مفید ہے **ص** اقاقیا ایک تولہ ارمنی شب یمانی نوشادر بادیان دانہ الائچی سرخ فوفل سوختہ سات سات ماشہ کوٹ چھان کر قرص بنا رکھین وقت حاجت کے گھسکر مسوڑھون پر چپکا دین **فصل ۳۳** افادیقون مین **فنادیقون** ترکیب قدیمہ سے ہے دردمعدہ وامعا کو کہ ہیجان وبرودت سے ہو دفع کرتا ہے دنبق کو مفید ہے **ص** زعفران تخم سداب تخم کرفس زنجبیل بودینہ کوہی مغز بود دو تولہ فلفل وراز ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ شہد دوچندان مین معجون بنا دین **فصل ۳۴** افودبخی مین **فودبخی** دردمعدہ وجگر کو کہ بسبب برودت کے ہو تپ ہاے بلغمی وکہنہ وتپ ربع کو مفید ہے **ص** پودینہ کوہی پودینہ بستانی خطمی اسالیون دو دو تولہ تخم کرفس بابونہ حاشا آنحہ آنحہ ماشہ فلفل سیاہ چار تولہ ساتھ سہ چندان شہد کے بدستور معجون بنا دین **فصل ۳۵** افیزوریوبس **فیزوریوبس** مقوی معدہ وباہ ودافع سرعت انزال ہے **ص** پوست ہلیلہ زرد پوست ہلیلہ کابلی شیطرج ہندی تخم کرفس دانہ الائچی سفید قسط شیرین سلیخہ قرنفل بسباسہ خولنجان ایک تولہ پوست ہلیلہ آملہ نانخواہ فلفل دراز تودری سرخ تودری سفید قرفہ سنبل الطیب جوزبوا زنجبیل فلفل مومہ نونو ماشہ نبت الحدید مدبر نصف وزن جملہ اجزا کے کوٹ چھان کر روغن گاؤ مین چوتھا رم حصہ جملہ اجزا کا ہوے چرب کرکے دونیم چند شہد کے ساتھ معجون بنا دین وچھ مہینے کے بعد بقدر مناسب استعمال کرین ساتھ نبیذ مویز یا شیر گوسفند کے

باب ۲۱ حرف القاف

فصل ۱ قرصہائے دافع اقسام صداع و سرسام و حمیات و امراض اعضائے صدر و آلات تنفس مین دستور ربانے قرص کا مثل حبوب کے ہی و انتفاع اس شکل سے سوائے تحفظ قوت کے ظاہرا دوہی فائدہ ہین ایک جلدی خشک دوسرے بآسانی ٹوٹنا **قرص** مثلث یعنے سہ گوشہ اس شکل کے بنانے سے ظاہرا یہی مطلب معلوم ہوتے ہین کہ گوشہ دار چیز بآسانی نگلی جاتی ہین الغرض مشیانی وکنپٹی پر طلا کرنے سے درد سر و درد دنیم سر و بیخوابی دفع ہوتی ہے امراض باردہ مین ساتھ آب برگ حنا و آب مرزنجوش و مثل اسکے حارہ مین بآب لیمون یا آب کشنیز یا سرکہ یا آب کو کنار و مانند اسکے گھسکر طلا کرین **ص** مرکی افیون بذر البنج کافور زعفران عنبر لاذن پوست بیخ تفاح دس دس ماشہ کند ناراز روت آملہ تخل ارمنی ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ سفوف کرکے عرق گلاب مین بناوین **قرص** کہ صداع و سرسام و تپ و کھانسی و یرقان و تشنگی کو دفع کرتی ہے و خواب لاتی ہے **ص** مغز تخم کدوے دراز مغز تخم خیارین تخم کاہو دو دو تولہ رب السوس نشاستہ گندم کتیرا ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ افیون ایک ساتھ لعاب اسبغل سے بناوین **قرص** کہ سرفہ و آماس جگر کو مفید ہے **ص** لک معنسوں تخم کاسنی بادیان تخم خرفہ تخم خشخاش خبیث عربی رب السوس مغز تخم خیارین مغز تخم کدوے دراز نو نو ماشہ ریوند چینی تخم کشوث چھ چھ ماشہ طباشیر کبود تین ماشہ **قرص** بنفشہ کہ خشونت سینہ و سرفہ و ذات الجنب و سل و اسہال صفراوی کو دفع کرتا ہے **ص** گل بنفشہ و برگ بنفشہ ایک ایک تولہ سقمونیا بریان چار ماشہ رب السوس کتیرا نشاستہ چھ چھ ماشہ نبات سفید ڈیڑھ تولہ لعاب اسبغل مین بناوین **قرص سرطان** کہ سل و دق و لفت الدم کو دفع کرتی ہے **ص** سرطان محرق اڑھائی تولہ طباشیر کہربا یوست خشخاش بودادہ کافور سنگ جراحت گل ارمنی تین تین ماشہ گندم مغز تخم خیارین ایک ایک تولہ کل سرخ رب السوس کتیرا ضمغ عربی بریان تخم خرفہ بریان نو نو ماشہ افیون ایک ماشہ ساتھ لعاب بہدانہ کے بناوین **قرص صندل** کہ حمیات حادہ و تشنگی و گرمی جگر و معدہ و خشکی زبان و صعوبہ و ابخرہ صفراوی کو دفع کرتی ہے **ص** مغز تخم خیار دراز کافور کتیرا پانچ پانچ ماشہ صندلین نو نو ماشہ رب السوس تخم خرفہ کتیرا گل سرخ طباشیر سفید چار چار ماشہ ساتھ لعاب اسبغل کے بناوین و آب انار شیرین یا آب سیب ساتھ کھائین **قرص طباشیر** خالص کہ تشنہ و اسہال صفراوی کو نفع کرتی ہے **ص** طباشیر گل سرخ تخم کاسنی تخم کاہو تخم خرفہ سماق چھ چھ ماشہ

گلنار صندل سفید تخم خبکا کاذر تین تین ماشہ افیون ڈیڑھ ماشہ **قرص** طباشیر لین کہ پیاسے مزمنہ کو
دفع و تقویت معدہ و تسکین حرارت کی کرتا ہے **ص** طباشیر سفید سات ماشہ گل سرخ نو ماشہ زرشک
چھ ماشہ مقل نیاے بریان تین ماشہ ساتھ آب برگ کاسنی کے بناوین **قرص** کہ یرقان و پت ہاے گرم کو
مفید ہے **ص** زرشک تخم کاسنی گل سرخ مغز تخم خربزہ مغز کدوے دراز صندل سفید نو نو ماشہ کتیرا کاذر
رب السوس تین تین ماشہ ساتھ لعاب اسبغول کے بناوین **قرص** کحل کہ کھانسی و نمونک مین
خون کو دو اسیر خونی کو دفع کرتی ہے **ص** شاخ گوزن سوختہ سوختہ اقاقیا پرسیاوشان گلنار مازو بیخ انجبار
نو نو ماشہ سرمۂ اصفہانی تین ماشہ دم الاخوین چھ ماشہ ساتھ آب بارتنگ کے بناوین **قرص کہربا**
کہ خون تھوکنے و اجراے خون بواسیر کو دفع کرتا ہے **ص** کہربا تخم خرفہ ایک ایک تولہ شاخ گوزن سوختہ کتیرا
صمغ عربی کشنیز خشک بریان تخم خشخاش سفید چھ چھ ماشہ نشاستہ نو ماشہ آب بارتنگ بناوین **فصل**
۱۳۷ اقراص نافع امراض معدہ و جگر طحال و حرارہ و حمیات سوداوی مین **قرص عافث**
کہ یرقان و درد جگر و طحال و تپ کہنہ و تپ ربع کو دفع و سدۂ احشا کی تفتیح کرتی ہے **ص** عصارۂ غافث
اڑھائی تولہ سنبل الطیب دو تولہ طباشیر سفید ایک تولہ **قرص لک** کہ استسقاے لمی کو مفید و مفتح سدۂ
احشا کی ہے **ص** لک مغسول دو تولہ ریوند چینی ایک تولہ اسارون سنبل الطیب مصطگی تخم کرفس انیسون
نانخواہ اذخر مغز شیرین فلفل سیاہ زنجبیل چھ چھ ماشہ **قرص گل سرخ** کہ استسقاد
امراض معدہ و جگر و طحال و اسہال کو مفید ہے **ص** گل سرخ ایک تولہ گلنار زرشک سماق کرنا
تخم حماض تخم کاسنی فرنجمشک تخم خربزہ چار چار ماشہ سعد فقاح اذخر سنبل الطیب ریوند چینی لک مغسول
بیخ کبر کا دو دو ماشہ افیون ایک ماشہ **قرص** فوہ کہ ورم طحال کو مفید ہے **ص** مجمیہ ایک تولہ زراوند
طویل دو ماشہ ریوند چینی تین ماشہ سہاگہ بریان دو ماشہ دو عدد انجبار سرکہ مین پیسکر اس مین ملا کے قرص بناوین
قرص اسطنتین کہ درد ورم معدہ لا کو مفید ہے **ص** اسطنتین رومی انیسون تخم کرفس بوزن مساوی
قرص مصطگی کہ قے و ہچکی و استلاق کو مفید ہے **ص** عود خام مصطگی ایک تولہ پوست بیدون پستہ دو دو
گل سرخ دو دو ماشہ **قرص زنجبیل** کہ اسہال پیش کو مفید ہے **ص** زنجبیل بیل گری کشنیز خشک
زال سفید بوزن مساوی بناوین **فصل ۱۳۸** اقراص دافع امراض آلات بول مین **قرص**
ذیابطیس کہ مرض ذیابطیس ہر قسم کو دفع کرتی ہے **ص** طباشیر پانچ ماشہ تخم خرفہ تخم کاہو سات سات ماشہ

تخم خاص گل سرخ کتیرہ مشک گل ارمنی تین تین ماشہ صندل سفید گلنار سماق دو دو ماشہ کافور چار سرخ
آب برگ خرفہ بناوین و آب انار شیرین کھاوین **قرص کل کنج** کہ ریم و قرحۂ گردہ و مثانہ و حرقت بول کو دفع
کرتی ہے **ص** مغز تخم خیارین مغز تخم خربزہ تخم خرفہ چار ماشہ گل سرخ طباشیر گل ارمنی صمغ عربی نشاستہ دم الاخوین
دانۂ خشخاش سیاہ تین ماشہ مغز بادام شیرین مغز چلغوزہ دس دس ماشہ کا کنج ایک تولہ ساتھ لعاب بہیدانہ کے
بناوین **قرص کہربا** کہ بول الدم کو نفع کرتی ہے **ص** کہربا پانچ ماشہ گلنار کندر سماق صمغ عربی تین
تین ماشہ افیون چار سرخ **قرص لبوب** کہ قروح گردہ و مثانہ کو ریم سے پاک و مندمل کرتی ہے **ص**
نشاستہ ایک تولہ تخم خطمی تخم خبازی تخم خربزہ تخم کرمس بادیان تین تین ماشہ مذر البنج افیون ایک ایک ماشہ
مغز فندق مغز بادام شیرین مغز تخم خیارین مغز تخم کنار مغز تخم خربزہ مغز تخم کدو سے شیرین مغز چلغوزہ
رب السوس تخم خاص گل ارمنی پانچ پانچ ماشہ ساتھ لعاب تخم السی کے بناوین **قرص**
ماسک البول کہ سلس البول و بول فراش کو دفع کرتی ہے **ص** کزانج اقاقیا پوست بلیلہ کا بلی کشنیز
بریان گلنار گل ارمنی جفت بلوط حب الآس مساوی **قرص** دافع سوزاک **ص** قلمی کشتہ سلاجیت کتیرا
گل ارمنی دانۂ خشخاش سفید صمغ عربی مغز تخم خیارین تخم خربزہ مغز تخم کدو سے شیرین بوزن مساوی ساتھ
لعاب اسپغول کے بناوین ساتھ شیر گاؤ آب آمیختہ کے کھاوین **فصل ۳۹** اقطور مین **دستور**
قطور کا دوا رقیق کو شکاف بدن یا زخم یا قرحہ یا ناصور مین پچکانا ہے گر کان مین دوا بارد بالفعل پچکانا ممنوع ہے
قطور کہ قرحۂ کان کو نفع و چرک و ریم کو دفع کرتا ہے **ص** صبر از روت کف دریا بورۂ ارمنی دم الاخوین کندر
کندر مساوی الوزن پانی مین پیسکر دو تین قطرے سرکہ ملا کے کان مین پچکاوین و بعد ساعتے دفع کرین
قطور کہ درد حار کان کو دفع کرتا ہے **ص** افیون ایک ماشہ روغن گل دو تولہ مین گھول کر چند قطرہ
سرکہ مین ملا کے پچکاوین **قطور** کہ درد شدید کان کو دفع کرے **ص** کافور افیون مساوی شیر دختر یا
شیر زمین گھول کر پچکاوین **قطور** کہ آواز گوش کو دفع کرے **ص** کندر زعفران مساوی شراب
مین گھول کر پچکاوین **ایضاً** قرنفل تین عدد دو تولہ آب مرزنجوش مین گھسکر پچکاوین **ایضاً** خربق سفید دو
ماشہ جندبیدستر ایک ماشہ پانی مین گھول کر قطرہ چند سرکہ ملا کے پچکاوین **قطور** کہ سوزاک و قروح
مثانہ و اعلیل کو مفید ہے **ص** صمغ عربی دو ماشہ نشاستہ گندم چار چار ماشہ شیر دختر یا شیر زمین
حل کرکے **ایضاً** پوست خشخاش نشاستہ رب السوس مساوی الوزن شیر زمین مین پیسکر چھانکر پچکاوین

فصل ۱۴۰ قروطی یعنی موم روغن مین اصل ترکیب قروطی کی اسی قدر ہی کہ روغن مناسب لین موم کو گداخت کر لیتے تھے مگر اب اور اجزای مناسب بھی مخلوط کیے جاینگے وطلاے قلیل المقدار لگانا چاہیے

قروطی دافع قروح ناک کے **ص** موم زرد ایک تولہ روغن گل تین تولہ مین گداخت کرکے مرار سنگ دو ماشہ قلمی کشتہ چار ماشہ مخلوط کرین **قروطی** کہ قروح خشک وریشہ کو دفع کرے **ص** روغن چنبیلی دو تولہ آگ پر رکھے موم زرد ایک تولہ مغز ساق نرایک تولہ کتیرا چھ ماشہ حل کرین **قروطی** کہ شقاق لب دست وپاے کو دفع کرے **ص** روغن گل تین تولہ آگ پر رکھ کر موم زرد ڈیڑھ تولہ چربی مرغابی ایک تولہ کتیرا تین ماشہ ملاکے بناوین **قروطی** کہ ذات الجنب وذات الصدر کو دفع کرے **ص** روغن بنفشہ پانچ تولہ آگ پر رکھکر موم سفید دو تولہ کتیرا نو ماشہ ممزوج کرین **ایضاً** برگ بنفشہ صندل سفید تخم خطمی اکلیل الملوک آرد جو سبوس گندم بوزن مساوی کوٹ چھان کے موم روغن مین کہ روغن بنفشہ یا روغن گل یا روغن کنجد سفید مین بنا پاہو دے مخلوط کرین **ایضاً** گل بنفشہ اکلیل الملک گل بابونہ تخم خطمی اسپغول گل سرخ نو نو ماشہ پانی مین جوتیں کرکے صاف کرین وپانچ تولہ روغن کنجد ملاکے پکاوین جب پانی جل جاوے دو تولہ موم زرد داخل کرین **قروطی** دافع ضیق النفس بارد **ص** موم زرد تین تولہ روغن کنجد سیاہ چھ تولہ مین گداخت کرکے وجلسہ نو ماشہ کلونجی **اصل السوس** چار چار ماشہ عقرقرحا دو ماشہ کوٹ چھان کے مخلوط کرین **قروطی** دافع ضیق النفس وسعال حار **ص** کاہو کشنیز دو تولہ گل نیلوفر برگ بنفشہ ایک ایک تولہ پانی بیس مچھان کر روغن کنجد سفید چھ تولہ مین پکاوین جب پانی جل جاوے موم سفید اڑھائی تولہ داخل کرین **قروطی** نافع ورم حضیہ **ص** موم زرد دو تولہ روغن گل چار تولہ مین گداخت کرکے مقل ارزق کند چار چار ماشہ مخلوط کرین۔

باب ۲۲ حرف الکاف

فصل ۱۴۱ کاجل مین دستور کاجل کا یہ ہے کہ اجزاے دوائیہ کو باعانت کسی تیل وتی کے جلاکر اسکا دھوان سر پوش گلی خام مین لینا **کاجل** کہ پھلی وڈھلکا دجالا فاختہ کو دفع وتقویت نوت باصرہ کی کرتا ہے **ص** امیران چینی قرنفل سنگ بصری سنگ سرمہ سفید ایک ایک ماشہ زرد چوب بیخ گلاب مغز تخم کھرنی کونپل انار کونپل بکائن تین تین ماشہ سفوف کرکے روغن گاؤ دو تولہ مین سان کر پارچہ رنگ معصفر مین لپیٹ کر فتیلہ بناوین وروغن تلخ کے ساتھ چراغ مین روشن کرکے ظرف خام مین

کاجل لیوین **کاجل** کہ تقویت بصر و روشنی آنکھ کی کرتا ہے و دفع خارش چشم کو بہت مفید ہے **ص** نرگس کے پھول یا بکائین کے پھول روئی مین لپیٹ کر روغن سرشف سے چراغ مین جلاوین و دھوان اسکا سفید خام مین لیوین اور کپڑے کی پوٹلی مین سخت باندھکر چالیس روز تک بادیان کے پانی مین تری رکھین اوسکے بعد نکالکر رکھ لین و لگایا کرین **کاجل** کہ بال بروں کی جاتا ہے و سرخی آنکھ کی جو آشوب کے بعد رہتی ہے یا زردی جو بیماریون سے آنکھ مین ہو بہ باقی ہی دفع کرتا ہے **ص** نبدال تازہ کچلکر نچوڑین اور اُس پانی مین تین چار بار کپڑا تر و خشک کرکے آبنہ ہلدی الکیتولہ پھٹکری سفید نوشادر سفوف کرکے پیسین و روغن سرشف کے ساتھ چراغ مین جلاکے بدستور کاجل لیوین **ایضاً** آبنہ ہلدی کو بادیان کے پانی مین پیسکر گیرو رنگ کر کپڑے مین چند جارہ خنکبوت جو مثل کاغذ کے دیوارون مین لگاتی ہی آلایش صاف کرکے مکین و روغن سرشف سے چراغ مین جلاکے بدستور کاجل لیوین **فصل ۱۴۲** کبوس مین **طریق** کبوت ہی کہ دوا تر یا خشک کو پیسکر بڑی یا چھوٹی ٹکیہ بناکے نیم گرم خواہ سرد مقام مرض پر رکھکر برگ تازہ و مناسب اُسپر چپکاکے کپڑے سے باندھنا تاکہ رطوبت دوا کی دیر تک عضو پر رہے **کبوس** کہ استرخاے مقعد کو مفید ہے **ص** حنظل بلوط کندر گھریا چاندی تین تین ماشہ سفوف کرکے برگ تازہ ببول دو تولہ پیس کر ملا دین و سرد باندھین **کبوس** کہ مربع مقعد کو دفع کرے **ص** برگ انار برگ کنار ایک ایک تولہ بھانگ دو تولہ آبنہ ہلدی دو تولہ سبز چھ چھ ماشہ بعد داخل کرنے مقعد کے باندھین **کبوس** کہ دردِ بیمی ہر مقام کو مفید ہے **ص** گلکان تین جزو و تاکہ خورد نی ایک جز پیسکر شیر گرم باندھین **کبوس** کہ اکونہ کو دفع کرے **ص** کلی سیاہ تل کی و ریگ دریاسار پانی مین ٹکیہ بنا کر باندھین چار پہر کے بعد تجدید کرین **فصل ۱۴۳** کحلہاے مین دستور بنانے کحل یعنی سرمہ کا بانواع مختلف ہے مگر قاعدہ کلیہ یہی ہے کہ ادویۂ خشک خواہ کسی پانی کے ساتھ ملا کر خشک کرکے مکرر صلایہ کرکے آنکھ مین لگایا جاوے **کحل** قاطع و دافع آنکھ کی پھلی **ص** کلی تازہ کنجد سفید کلی تلزہ چنبیلی مرچ سیاہ چار چار تولہ پھٹکری بریان سات تولہ خوب کھرل کرے پھر خشک کرکے کحل کرین **کحل** کہ پھلی و جالا و ڈھلکہ و دُھند و خیالات و ابتداے نزول رطوبات کو دفع و تقویت بینائی کی کرتا ہے **ص** سنگ سرمہ آب بادیان مین تین بار بجھاکے ڈیڑھ تولہ استخوان سوختہ خرما ایک ماشہ سافج چار رتی بسباسہ دو ماشہ بدستور صلایہ کرکے استعمال **کحل** کہ جالا و ڈھلکہ کو دفع کرے و تقویت ابصر کی کرتا ہے اور امراض مذکور کو بھی مفید ہے **ص** صدف سوختہ طوطیاے مغسول نبات سفید بوزن مساوی

بنا دین **کحل الجواہر** کہ قوت بصر کو زیادہ دو دھندھ و سیلان رطوبت دآنے چرک کو دفع کرتا ہے **ص**
مروارید ماشہ ایک ماشہ مرجان دو ماشہ فیروزہ لاجورد منسول یاقوت رمانی عقیق سرخ چار چار
سرخ ورق طلا ورق نقرہ پانچ پانچ عدد تین روز عرق کیوڑے مین صلایہ کرین اسکے بعد مامیران چینی
دو ماشہ سنگ بصری تین ماشہ توتیا چھ رتی زعفران دو ماشہ سانبھر ہندی کافور ایک ایک ماشہ مرچ سیاہ
چار سرخ سنگ سرمہ دو تولہ ملاکے آب بادیان ملاکے ڈالکر آٹھ آٹھ پہر صلایہ کرین **کحل مامیران** کہ
خارش چشم و دھندھ و دھلکہ کو دفع کرتا ہے وہان بروتی کے جاتا ہے وقوت باصرہ کی زیادہ کرتا ہے **قص**
کی دو پھٹکری بریان مامیران چینی گھسیا چاندی و سونے کی پوست پیلپل چار چار ماشہ نوسادر معدنی سانبھر
بسباسہ تین تین ماشہ فلفل سیاہ کافور چھ ماشہ توتیا طباشیر کبود کشتہ رانگا ایک ایک ماشہ سنگ سرمہ سیاہ
دو تولہ زہرہ بز ایک عدد آب بادیان مین آٹھ پہر صلایہ کرین **کحل حشبام** کہ آشوب چشم و اجرائے
اشک و کوئی چشم اطفال کو دفع کرتا ہے **ص** حشبام یعنی چاکسو دو تولہ ایک پوٹلی مین باندھکر گدھی کی لید
یا دال ماش مین پانی ڈالکر پکاوین و مقشر کرکے خشک کرین و باضافہ سنگ بصری چھ ماشہ پھٹکری بریان
چار ماشہ رسوت تین ماشہ سنگ سرمہ نو ماشہ بدستور سرمہ بنا دین **کحل** کہ شبکوری و جالا و دھلکا و
عنابر و رد کنہ دنانہ و پھلی کو دفع کرتا ہے **ص** مرچ سیاہ تین ماشہ زہرہ بز مین تشیہ کرکے و سنگ بصری چھ
ماشہ چار بار آب بادیان مین بجھا کر مغز تخم کھرنی دو ماشہ مغز چنبیلی ایک تولہ آب بادیان مین صلایہ کرین **فصل**
۴۴ الکاد یعنی سینک مین **طریق** کما دکایہ ہے کہ دوا خشک کو نیکوب یا سفوف کرکے بمنبہ یا کسی
روغن مین چرب کرکے خواہ اجزائے مطروب کو کچل کر دو پوٹلی کپڑے کی باندھ کر نیمگرم کیے بعد دیگرے عضو
ماؤف پر رکھنا یا دوا کے پانی مین کپڑا تر کرکے نیمگرم سینک کرنا یا دوا کا پانی گرم تو تل خواہ شانہ جانو زمین
بھر کر سینکنا کما دکہ در دیم سر و درد ہائے شدید و ریاح غلیظ کو دفع کرتا ہے **ص** برگ دونا مروا گل بابونہ
برگ تلسی کچل کر کپڑے کی پوٹلی مین باندھکر نیم گرم کرکے سنکین کما دکہ بکالت سکتہ کے سکتہ کو
نفع کرتا ہے **ص** فرفیل بسباسہ جوزبوا عقرقرحا چھ چھ ماشہ نمک خرد دو تولہ سفوف کرکے آرد ماجوا
پاؤ بھر ملاکے دو پوٹلی بناکے پس سر و گردن سینکین کما دکہ ور دریحی معدہ کو دفع کرتا ہے **ص**
تا کخواہ زیرہ سفید بادیان اجوائن خراسانی دو تولہ نمک کھاری چار تولہ سفوف کرکے آدھا پاؤ بسوس
گندم مین ملاکے **ایضاً** اجوائن نمک سبوس گندم بقدر مناسب مخلوط کرکے سینک کرین

کماد کہ تحلیل ریاح و دفع درد احشا و مراق کی کرتا ہے **ص** برگ شبت تازہ پودینہ تازہ دو دو تولہ افسنتین بادیان تخم کرفس ایک تولہ پانی مین جوش دصاف کرکے شانہ کو سپند یا تولہ مین بھر کے سینک کرین **کماد** کہ درد جگر و طحال کو مفید ہے **ص** برگ کدو کے برگ کاسنی برگ سپستان برگ سداب بقدر مناسب جوش دیکر سرکہ خالص مین ملا کے کپڑا تر کرکے سینک کرین

باب ۲۳ حرف کاف فارسی

فصل ۱۴۵ گلقندون کے بیان مین **ترکیب** ابتدائی اسکی یہ ہے کہ گلاب کے پھول تازہ کو تہمد خالص مین مل رکھتی وا سکو گل انگبین کتے و بعرض تلیین طبیعت کے مکملاتے تھے جب دوسری شیرینی ملا کر بنائی جاینگے تب از نام گلقند موسوم ہوئی و علاوہ گل سرخ کے اور پھول سے بھی بنانے لگے مگر زیادہ تر رواج گل سرخ خواہ سیوتی کا ہے اور دستور اسکے بنانے کا یہ ہے کہ گل سرخ و گل سیوتی سے ہری پنکھڑی وزیرہ دفع کرکے شکر سفید یا سرخ یا نبات سفید یا قند سفوف کرکے یا شہد خالص مین ملکر مخلوط کرین اور شیرینی ہم وزن پھولونکے دو نیم چند تک اولی ہے اور چہار چند تک چائز ہے اور شیرینی ہم چند سے جسقدر زیادہ ملائی جاتی ہے ویسا ہی علی الترتیب قوت گلقند کی کم ہوجاتی ہے اور شہد کے ساتھ بنانے سے قوت مسہلہ ملینہ افراج فضلات اعضاے تنفس کی زیادہ ہوجاتی ہے اور گلقند دو قسم ہے ایک آفتابی دوسرا آبی تتم اول مین تلیین زیادہ قسم دوم مین تبرید و تطیب زیادہ ہے تدبیر قسم اول کی یہ ہے کہ پھولون کو شیرینی مین ملکر دو ہفتہ تک دھوپ مین رکھین اور اس اثنا مین دو تین بار خفیف سے مالش کردین تدبیر قسم دوم کی یہ ہے کہ پھولونکو شیرینی مین ملکر ایک ظرف مین رکھین کہ چہارم اُس کا خالی رہے و ظرف کو سربستہ کرکے تین ہفتہ تک تا بگلو پانی مین ڈوبا رکھین اور اگر پھول تر و تازہ بہم نہ پہونچین تو پھول خشک کو تھوڑے عرق گلاب مین یا کسی دوسرے عرق مناسب مین کچھ دیر تک ایسا کرین کہ عرق پھولون مین جذب ہوجاوے تب شیرینی مین ملکر بدستور مذکورۂ بالا مرتب کرین **گلقند مطلق** مقصود اس سے گلقند گلاب کے پھول کا ہے دافع مضرات صفراوی و مفرح و ملین طبع و دوسرے اجزاے مناسب کے ساتھ مسہل اخلاط ملینہ و مجرح سدۂ امعاء دافع قولنج و مغص و درد معدہ ہے شیخ بوعلی نے اپنی تصانیف مین لکھا ہے دیکھا ہے ایک عورت جوان مبتلا بق شروع تھی دوسرے درجے مین پہنچے مداومت کرائی صرف گلقند کی یہان تک کہ غذا مین بھی اکثر شامل کیا مدت ایک سال صحت کلیہ پایا و تولد و تناسل

اُس سے ہوا **گلقند سیوتی** تفریح طبع و دافع وسواس و توحش و خفقان و مالیخولیا ہے مراقی ہے بدستور گلنار آفتابی یا آبی کے بناوین **گلقند گرہل** دافع خفقان و توحش طبع و مولد خون صالح و دافع مضرت صفراوی و سوداوی ہے بدستور گلقند آبی کے بناوین نصف وزن پھولون کے آب لیمون کاغذی خواہ آب انار ترش ملاکے **گلقند خیارشنبر** ملین طبع و مسہل صفراوی ہے **ص** پھول تازہ خیارشنبر کا صرف پنجگنی ایلچی ہموزن شکر مسرخ مین ملاکے بدستور گلقند آفتابی کے بناوین **گلقند سیب** مصفی خون و دافع سوداوی امراض و مفتح سدہ ہاے عروق ہے **ص** پھول تازہ سیب ہموزن شہد خالص مین مخلوط کرکے بدستور گلقند آبی کے بناوین **گلقند خشخاش** جالس طبع و دافع اسہال و دافع نزلہ و مفید سرفہ رطوبی ہے **ص** پھول تازہ خشخاش ریزہ ریزہ کرکے سہ چند شکر سفید مین ملاکر تین روز تک آفتاب مین رکھین **گلقند حنا** مصفی خون و دافع نزلہ ہے **ص** پھول تازہ حنا کے ہم چند شہد خالص مین مخلوط کرکے تین روز تک آفتاب مین رکھین **فصل ۱۴۶** گھرے مین **دستور** اسکے بنانیکا یہ ہے کہ جزاے دوا یہ کو کسی دوا کے خواہ کسی چکنائی کے ساتھ ظرف ربخی خواہ مسی خواہ آہنی مین صلایہ کرکے رکھنا و بوقت حاجت آنکھ مین لگانا اور جب خشک ہونے لگے کسی دوا کی پانی سے ڈھیلا کر لینا **تکمرہ** کہ آشوب چشم و درد و احمرای اشک کو دفع کرتا ہے **ص** پھٹکری بریان تین ماشہ انیون چھ ماشہ ظرف ربخی مین دستہ آہنی سے آب لیمون کاغذی یا آب برگ کتھ ڈال کر چار روز تک صلایہ کرکے اٹھا رکھین **ایضاً** سوت پھٹکری بریان آنبہ ہلدی چھ چھ ماشہ لودھ تین ماشہ انیون دو ماشہ آب برگ انبلی ڈال کر پھول کے برتن مین تین روز تک خمرہ کلان سے رگڑین و رکھ لین **ایضاً** رتن جوت پھٹکری بریان لودھ تین تین ماشہ انیون دو ماشہ ظروف آہنی مین دستہ چوب تازہ نیب سے آب جوشاندۂ ترپھلا ڈال ڈال کر تین روز تک صلایہ کر رکھین۔

باب ۲۴ - حرف اللام

فصل ۱۴۷ البوب مین **دستور** بنانے لبوب کا اسطور پر اختراع ہوا تھا کہ بعض تخم کا شیرہ نکالکر شہد کے ساتھ قوام کرتے تھے ازان بعد معجونات مین کبھی شیرہ و کبھی نرم کوفتہ و کبھی تراشہ باریک مغزہاے تخمونکا خواہ میوہ جات کو داخل کرنے لگے **لبوب کبیر** کہ گردے کو گرم اور قوی قوت باہ و منی کو تازہ کرتا ہے اور دل او دماغ کو قوت اور بدن کو فربہی دیتا ہے اور فرحت اور نشاط لاتا ہے اور امر مجامعت و اصلاح منی و قوت اعضاے تناسل مین عدیم المثال ہے **ص** مغز پستہ مغز بادام مغز نارہیل مغز فندق

مغز اخروٹ مغز چلغوزہ مغز تخم کدو مغز پستہ دانہ خشخاش سفید کنجد سفید متشرر ہر ایک سے تین تین تولہ تخم گزر تخم خسخاش تخم ترب تخم پیاز تخم گندنا لسان العصافیر بلیون تخم ہالم ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ پانی مین ایسا پیسین کہ پارچہ بیزہ نہ کرنا پڑے اور اسکو قوام شکر سفید تین پاؤ اور شہد پاؤ بھر مین مخلوط کرکے پکا وین کہ پانی جل جاوے ایسا قوام سفوف خولنجان و شقاقل بہمنین و تودری مین و ثعلب مصری ایک ایک تولہ داخل کرین **لبوب صغیر** کہ منی کو زیادہ کرتا ہے و گردہ و مثانہ و باہ کو قوت خوب دیتا ہے **ص** شکر سفید و شہد خالص آدھ آدھ سیر باہم قوام کرین و سفوف دارچینی و خولنجان زنجبیل تخم ہالم بہمنین و تودری ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ پودینہ خشک ایک تولہ زیرہ سیاہ عقرقرحا جائفل جاوتری لونگ چھ چھ ماشہ کا ملاوین زان بعد مغز بادام شیرین مغز اخروٹ مغز نارجیل مغز فندق مغز چلغوزہ مغز پستہ تین تین ماشہ چوبچینی چھ تولہ نرم کوٹکر مخلوط کرین **لبوب بارد** نقصان باہ کو اگر حرارت سے ہووے دفع کرتا ہے **ص** نبات سفید ڈیڑھ پاؤ تربجبین خراسانی آدھ پاؤ شہد خالص پاؤ بھر شیرہ تخم خشخاش و کنجد سفید مغز سفید تخم کدو سے شیرین مغز تخم خربزہ مغز تخم خیار مین مغز تخم خربزہ تین تین تولہ ملاکے قوام کرین و سفوف ثعلب مصری و شقاقل مصری دو دو تولہ کا داخل کرین

فصل ۴۸ الخلوق مین طریق خلوق کا یہ ہے کہ اجزائے خوشبو کو پانی یا کسی عرق مناسب سے رقیق کرکے کسے ظرف فرد مین رکھکر سونگھنا خواہ اجزائے مذکور کو کپڑا کپڑے کی پوٹلی مین باندھکر تر کرکے سونگھنا خلوق کہ صداع و شقیقہ حار کو مفید ہے **ص** صندل سفید کشنیز خشک عرق گلاب مین پیسکر تھوڑا سرکہ خالص ملاکے خلوق کرین **خلوق** کہ صداع شقیقہ بارد کو مفید ہے **ص** برگ مرزنجوش برگ تلسی پانی مین پیسکر آمین سفوف قدرے زنجبیل و مرچ سیاہ و چوبہ ملاکے **خلوق** کہ درد سر و سرسام حار کو مفید ہے **ص** صندلین کشنیز خشک گل ارمنی پانی مین پیسکر تھوڑا کافور ملاکے

فصل ۴۹ الطوخ مین دستور لطوخ کا جسکو لازق بھی کہتے ہین یہ ہے کہ دوا کو مثل طلا کے تیار کرکے پرچہ کاغذ پر جسمین سوراخ بند کردیا ہو خواہ کپڑے جھجھرے پر لگاکے مقام مرض پر چپکا دین **لطوخ** کہ دونون کنپٹی پر لگانے سے شقیقہ و درد سر کو نفع کرے **ص** ایلوہ تخم کاہو بذر البنج کیترا دو دو ماشے افیون ایک ماشہ زعفران چھ رتی سرکہ مین مل کرکے **ایضاً** کیترا منع عربی خشخاش و دود و ناخونہ الاخوین حضض گل سرخ افیون ایک ایک ماشہ سفید تخم مرغ مین ملاکے **ایضاً** کوکنار گل سرخ کشنیز خشک چارچار ماشہ گل بابونہ بذر البنج تین تین تولہ صندل سفید دو دو ماشہ افیون ایک ماشہ **لطوخ** کہ زکام مزمن کو دفع کرے **ص** لوبان گل مصطگی روی گل بابونہ جبا بالسی بوزن مساوی پانی مین پیسکر تھوڑا زعفران گل ملاکے **ایضاً** افیون تین جو زعفران

ایک جزو باہم ملاکے **فصل ۵۰** العوق مین دستور بنا ذی العوق کا جسکو بزبان ہندی چینی و زبان یونانی
مطحشا کہتے ہین یہ ہے کہ شربت گاؤزبان مجون سے بنایا جاوے کہ زبان سے بتدریج فرو ہووے
چونکہ تاثیر ادویہ خوردنی و نوشیدنی کی بذریعہ استحالہ معدہ کے اعضاے تنفس کہ بہ توقف پہونچتی ہے
لہذا اطبا نے یہ تدبیر اختراع کی کہ تاخیر مرور مجری سے بسبب قرب اعضا کے تاثیر جلد پہونچتی ہے
لعوق بادام کہ حبکی حلق و منجرہ و کھانسی خشک کو مفید ہے **ص** مغز بادام کدوے دراز مغز بادام شیرین
دو دو تولہ نشاستہ کتیرا صمغ عربی رب السوس ایک ایک تولہ سفوف باریک کرکے قوام نبات سفید یا شکر ایک
پاؤ مین ملاوین **لعوق** کہ ضیق النفس و گرفتگی آواز کو مفید ہے **ص** تخم السی دو تولہ تخم بیتھی چار ماشہ
مغز بادام شیرین مویز منقے کتیرا اصل السوس مغز چلغوزہ نشاستہ صمغ عربی ایک ایک تولہ سفوف باریک
کرکے قوام شکر سفید پاؤ بھر مین مخلوط کرین **لعوق** کہ گلے سے خون نکلنے کو نفع و حرارت مزاج کبد کو دفع کرتا ہے
و بواسیر خونی کو مفید ہے **ص** تخم خرفہ طباشیر سات سات ماشہ مغز تخم کدوے دراز مغز تخم خیار دراز ایک
ایک تولہ لعاب اسبغول لعاب بارتنگ بیتن تین تولہ نبات سفید آدھ پاؤ کے قوام مین ملاوین **لعوق** کہ
کھانسی تری کو دفع کرتا ہے **ص** اصل السوس مقشر تخم خطمی بہیدانہ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ پوست خشخاش ایک تولہ
بیتن پاؤ پانی مین خیساندہ و جوشاندہ بناکے ڈیڑھ پاؤ شکر سفید مین قوام کرکے رب السوس کتیرا صمغ عربی
ایک ایک تولہ سفوف کرکے ملاوین **لعوق اہلیلہ** کہ باستعمال ایک ہفتہ کے ربو کو دفع کرنے مین
مجرب ہے **ص** اہلیلہ چھ تولہ سفوف کرکے تین تولہ روغن گاؤ مین مخلوط کرکے پاؤ بھر شہد خالص کف
گرفتہ مین ملاوین **لعوق** کہ ربو سرفہ کہنہ کو مفید و سینہ و شش کو از اخلاط غلیظہ سے پاک کرتا ہے **ص**
روغن بابس بیج کبود ایک ایک چھٹانک جوشاندہ بناکر ڈیڑھ پاؤ شہد خالص ملاکے گرم کرین و مکرر
صاف کرکے قوام کرین و اگر بیخ سوسن دستیاب نہو تو ہموزن اسکے شونیز داخل کرین **لعوق**
کہ مسلوک کو اور سرفہ خشک کو مفید ہے **ص** بہیدانہ اسبغول تخم خطمی ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ کا لعاب نکال کر
آب انار شیرین آب خیار دراز آب کدوے دراز آب برگ خرفہ عروق ہر ایک آدھ پاؤ شکر سفید آدھ سیر
باہم مخلوط کرکے قوام کرین و صمغ عربی کتیرا مغز بادام شیرین مقشر تخم خشخاش ایک ایک تولہ رب السوس
شکر نیشاپور چھ چھ ماشہ سفوف کرکے ملاوین و شبانہ روز قدرے قدرے لعق کرین **لعوق سپستان**
کہ سرفہ بلغمی و سرفہ کو مفید و مجرب ہے **ص** سپستان پچاس عدد عناب

تین عدد اصل السوس و تخم خطمی ایک ایک تولہ پوست خشخاش دو تولہ بہدانہ چھ ماشہ جوشاندہ بنا کر شکر سفید آدھ سیر ملا کر قوام کریں و آخر قوام مین جوشاندہ مغز بادام شیرین مقشر تخم خشخاش ایک ایک تولہ کا شیرہ بنا کر ملاوین بعد طیاری قوام کے رب السوسن کبیر اصمغ عربی چھ چھ ماشہ سفوف کرکے ملاوین شربہ روزمین پانچ چار بار لیق کریں **فصل ۱۵۱** ازمین دستور بنانے لوزکا یہ ہے کہ حلوا مین شیرہ یا تراشہ یا نرم کوفتہ مغزہاے تخمون کا خواہ میوہ جات کو داخل کرکے قوام سخت بنا کر جماتے ہین و کرا کرا تراش کر رکھتے ہین **لوز** کہ تقویت باہ کرتا ہے وصاحب نزلہ کو نہایت مفید ہے **اصل** مغز بادام مقشر آدھ پاؤ مغز پستہ تخم خشخاش سفید ایک ایک چھٹانک شیرہ کرکے نبات سفید ڈیڑھ پاؤ مادہ گندم ایک پاؤ روغن گاؤ تین چھٹانک مین بریان کیا ہوا بادام مثل حلوا کے سخت پکاوین اور زعفران تین ماشہ دانہ الائچی سفید چھ ماشہ سفوف کرکے داخل کرین اور بحالت گرمی کے جما کر کرا کرا تراش رکھین ۱۲

باب ۲۵ حرف المیم

فصل ۱۵۲ اللحم مین شیخ الرئیس بوعلی نے لکھا ہے کہ اگرچہ گوشت غذا ہے مگر پانی اسکا دفع ضعف قلب و دیگر امراض مین دوا معقول ہے و بجز اطبا نے گوشت طیور کو ساتھ گوشت بز کے جمع کرنا جائز و روا لکھا ہے اور چونکہ قوت گوشت کی بطور عرق کے لینا مار اللحم مقصود ہے و گوشت خام کا عرق نہ ہوتا ہے واگر علی الدوام یخنی بریان کرکے عرق کھینچتے ہین تو قوت دوائی اسکی پہلے ہی نکل جاتی ہے لہذا تدبیر عمدہ یہ ہے کہ پہلے پارچہ ہاے گوشت کو بطور یخنی کے پوست الائچی و پیاز وغیرہ کی ڈال کر دیگ سربستہ مین پکاوین جب خوب پختہ ہو جاوے ویسا ہی سربستہ سرد کرکے اسکا پانی لیکر مفرد یا دوسرے ادویہ مین شامل کرکے عرق کھینچین **ماء اللحم سادہ** کہ تقویت قلب و توانائی و فربہی بدن کی کرتا ہے اور شربہ مناسبہ کے ساتھ تپ دق کو مفید ہے **اصل** گوشت بکرا جوان وغیرہ کا چربی و سفیدی دفع کرکے پوست دھنیان و تیج پات و الائچی سرخ دار چینی ڈال کے دیگ سربستہ مین جوش دین جب گوشت خوب گل جاوے نے رکھیکر لگا کے عرق کھینچین **ماء اللحم مرکب** کہ تقویت دل و دماغ و دیگر اعضاے رئیسہ و باہ کی اصلاح و اخلاط دقیقہ غلیظہ کو فربہی بدن کرتا ہے **اصل** گوشت صاف بکرا جوان کا سات سیر گوشت صاف کیا ہوا تر تین عدد کا بیر چالیس عدد مغز جوز دو عدد دو تولہ چار عدد کشمش خانگی خواہ دشتی پچاس عدد دانہ ہوئی دار چینی ایک چھٹانک قرنفل ایک تولہ الائچی سرخ تیج پات ڈیڑھ ڈیڑھ چھٹانک پیاز مسلم

پاؤ بھر دیگ سربستہ مین جوش کرین جب گوشت گل جاوے پوٹلی کو دفع کرکے گوشت کو ملکر پانی صاف کرین
واجزاے منصلہ جو ایک شب پانی مین تر رکھا ہوے ڈالکر پانچ سیر شیر گاؤ تازہ ملا کے عرق کھینچین اور اسپر
نیچہ پرچولی زعفران تین ماشہ دانۂ الائچی سفید چھ ماشہ کی باندھین **اجزا** برگ گاؤزبان گل گڑھل خشک
آملہ کشنیز خرما موصلی سنبل بادرنجبویہ گل بنفشہ آدھ آدھ پاؤ اسطوخودوس وارچینی تیج پات گل سرخ
تخم کاسنی برادہ صندل سفید برادہ صندل سرخ برادۂ آنبوس گوکھرو کلان عناب گل نیلوفر ایک ایک
چھٹانک بھینین تو درمیں مقبلین اندر جو چار چار تولہ واضح ہو کہ جو گوشت مذبیاً جائز نہووے یا ہم نہ پہونچے
اسکے مخلوط نہ کرنے سے نقصان فوائد مین نہین ہوتا بشرطیکہ اور سب اجزے داخل ہون اور اگر تقویت
باہ زیادہ تر مقصود ہوے تو گوشت نیل کنٹھ چار عدد دو کھندیکہ یعنی طائر کشمیری جو برابر کنجشک خانگی کے
برنگ سیاہ و سفید ابلق نظر آتی ہے دس عدد کا ایزاد کرین **فصل ۱۵۳** ماء الشعیر مین جسے آشجو کہتے
ہین ماء الشعیر سادہ اکثر اطبا کا اسبات پر اتفاق ہے کوئی غذاے دوائی ماء الشعیر سے بہتر نہین ہے
اور اسمین دس خاصیت ہین **ایک** مجرد **دوسرے** منفع **تیسرے** منقی معدہ **چوتھے** مستفرغ
پانچوین مسہل النفوذ **چھٹے** لذیذ **ساتوین** معتدل الغذا **آٹھوین** مسکن عطش **نوین** مانع ہیجان
اخلاط فاسدہ **دسوین** معدہ مین نفع نہین کرتا مگر مشاے بارد مزاج کو مفرد مصلح اسکا گلقند ہے **ص** جو مسلم علی
مقشر اب چھٹانک سوا سیر پانی مین جوش دوین جب پانی رنگین ہوجاوے پانی دفع کردوین دوسرا پانی ڈال کے
پکاوین جب اسمین سرخی آوے وہ بھی تبدیل کرین اسیطرح دو تین پانی تبدیل کرکے آخر مین خوب
پکاوین کہ جو پھٹ جاوین دو پانی گاڑھا ہوجاوے تب سرد ہوجاوے صرف نبات سفید خواہ کوئی دوسرا
شربت ملا کے پیوین **ماء الشعیر لحم** جب مریض کو طاقت دینا زیادہ منظور ہوے ماء الشعیر مین گوشت
داخل کرین اسکی دو تدبیر ہین ہین ایک یہ کہ گوشت کو مثل تورما کے مصالحہ مناسبہ کے ساتھ پکاوین
مگر روغن زردہ نہ ڈالین اگر ڈالین تو نہایت کم بقدر بھوننے و خوشبو کرنے کے اسمین جو مقشر کا
دو پانی رنگین دفع کرکے شامل کرین دو پانی جدید مثل شوربا کے ڈال کر پکاوین مگر پانی زیادہ ہوے
کہ بخوبی اثر گوشت کا اسمین نکلے دوسرے یہ کہ جب ماء الشعیر اخیر پانی مین پکانے لگین تب آب یخنی گوشت
کی اس مین داخل کرکے پکاوین و اگر چاہین کہ ماء الشعیر مین قوت غالبہ ہوے تو جو مقشر
کو بریان کرکے پکاوین خواہ تھوڑا پوست خشخاش ایک پوٹلی مین باندھ کے

داخل پختہ اخیر کے کرین **فصل ۵۴** اما، الاصول مین کہ پتہ ہاے بلغمی دقیق النفس و گرفتگی آواز و سدہ ہاے جگر و طحال کو دفع کرتا ہے **ص** پوست بیخ ہادیان پوست بیخ کاسنی اصل السوس مقشر ایک ایک تولہ بیخ اذخر بیخ کرفس سنبل الطیب چھ چھ ماشہ مویز منقے سپستان بیس بیس دانہ سوا سیر پانی مین جوش کرین جب چہارم حصہ باقی رہے بدون ملنے کے صاف کر رکھین بقدر مناسب پیکر آمین کوئی شربت خواہ نبات سفید ملا کر پیا کرین **فصل ۵۵** امرہاے مین **مربائے زنجبیل** گرم و خشک ہے بردت معدہ و گردہ و مثانہ کو دفع و ادرار بول و قوت باہ زیادہ کرتا ہے و پتہ ہاے بلغمی کو مفید ہے **ص** زنجبیل بے ریشہ کو ایک برتن مین رکھکر بالوے بند کرین اور اوسپر پانی ڈالین اکیس روز تک اسی طرح پر رکھین پھر نکال کر خوب دھوین اور کسی چیز لونک دار سے خوب کچوکر پانی اور شہد کے ساتھ جوش دیوین کہ قوام ہو جاوے اور قوام مین زنجبیل دوبی رہے **مربائے ترنج** کہ دل اور معدے کو قوت دیتا ہے اور تفریح طبیعت کی کرتا ہے **ص** پوست ترنج کو جوش کرین جب نیم پختہ ہو جاوے نچوڑ کر ساتھ شدید یا قند سفید کے جوش دیوین جب قوام ہو جاوے آتار رکھین **مربائے آملہ** کہ مقوی دل و دماغ و معدہ و مفرح طبیعت ہے و اجزاے مناسب کے ساتھ حابس بطن و مقوی باہ و ہاضم طعام ہے **ص** آنولہ تازہ کہ قریب پختگی کے ہو تیلیاے بانس سے گود کر پانی چونہ مین آنولہ کو ڈبا رکھین تین روز کے بعد نکال کر دھو ڈالین اور جوش خفیف دیکر پانی دفع کر دیوین جب اثر پانی کا نہ رہے تھوڑے سے گھی مین بھون لین اور چکنائی گھی کی دفع کر کے قوام شکر سفید مین ڈال رکھین جب قوام پتلا ہو جاوے تب آملہ علاحدہ کر کے اس قوام مین تھوڑی شیرینی اور ملا کر قوام کرین اور اس مین سپر آملہ ڈال رکھین ایسا ہی جب قوام رقیق ہو مربا کرے اس کو گاڑھا کر لیا کرین **مربائے ہلیلہ** کہ ملین شکم و دافع ریاح و مقوی معدہ ہے **ص** ہلیلہ تازہ اگر ہو تو بہتر ہے ہلیلہ مسلم خشک کو چند روز پانی مین تر رکھکر پانی بدل کر جوش دیوین کہ پوست اور مغز اس کا نرم ہو جاوے اس کے بعد مثل تدبیر مربائے آملہ کے تیار کرین **مربائے پیٹھہ** جس کو کدھا سفید کہتے ہین پتہاے گرم کو مفید ہے خصوص مدقوق کو اور خفقان اور دردسر گرم کو نفع دیتا ہے **ص** پیٹھے کو چھیلکر تراشہ مغز سخت اس کا علاحدہ کر لین اور مغز نرم اسکا جسمین تخم ہوتے ہین پیس ڈالین اور پانی جو پیٹھے تراشنے مین نکلا ہو ملکر چھان لین اس مین تراشہ ہاے سخت کو جوش دیوین جب پانی

جذب ہو جاوے تراشہ ہا نیم خشک کرکے روغن زرد مین نیم بریان کرکے چکنائی اسکی کپڑے سے صاف
کرکے قوام قند سفید مین ڈوبا رکھین جب قوام رقیق ہو جاوے مثل قوام مربای آنولہ کے درست کرلیا کرین **مربای گز**
کہ مقوی باہ و مفرح طبع و مولد خون صالح **ص** گزر استخوان اور پوست سے صاف کرکے
شیر گاؤ مین جوش دین جب پختہ ہو جاوے نیم خشک کرین ازان بعد روغن زرد مین نیم بریان کرکے قوام
شکر سفید مین ڈوبا رکھین اگر قوام رقیق ہو جاوے تو پھر اسکو گاڑھا کرلیوین **فصل ۵۶ امرہم کے**
دستور بنانے مرہم کا یہ ہے کہ پہلے موم کو روغن کے ساتھ آگ پر گداختہ کرین اور اگر چربی
نسخہ مین ہوئے تو اسکو بھی ملاوین جب یہ سب یکذات ہو جاوین تب اگر گوند خشک ترکیب مین ہوئے
تو سفوف کرکے و اگر مرطوب ہو ویسا ہی ملاوین جب یہ بھی خوب مخلوط ہو جاوے تب دوسرے اجزا
کو سرسہ ساگ کے مخلوط کرین **مرہم سفید آب** کہ گوشت جماتا ہے اور زخم کو خشک کرتا ہے اور گرنی زخم
کو نفع کرتا ہے **ص** قلعی گشتہ چھ ماشہ موم سفید ایک تولہ روغن گل ایک تولہ بدستور مرہم بنا دین **مرہم**
سفید اب گاذری کہ مواد ناقص پھوڑے کو نفع کرکے گوشت اور پوست صالح جماتا ہے **ص**
موم سفید ایک تولہ روغن گل تین تولہ مین گداخت کرکے قلعی گشتہ پانچ ماشہ مردار سنگ چار ماشہ
کافور تین ماشہ ملاکے مرہم بدستور بنا دین **مرہم** کہ نرم اور سنجی پھوڑے کو نفع اور زخم کو آرام
کرتا ہے **ص** موم زرد مغز ساق گاؤ چربی گردہ بز ایک ایک تولہ روغن گل تین تولہ زردہ تخم مرغ
ایک عدد آگ پر رکھ کر باہم مخلوط کرین اور زعفران گل یا برگ تین تین ماشہ سفوف کرکے باہم
ملاوین **مرہم آبی** کہ قروحات اور جراحات کو نفع تمام دیتا ہے اور ناصور کو نفع کرتا ہے **ص**
مقل چار ماشے زرت ایک ماشہ دونون کو پانی مین خوب حل کرین ازان بعد سیماب چار ماشہ
ملاکر حل کرکے مرہم بنا دین **مرہم اشق** کہ تحلیل معلبات و خنازیر و پر کرنے ناصور ہاے مین نہایت
نافع ہے **ص** اشق مقل پانچ پانچ ماشہ چار تولہ روغن سرشتہ مین حل کرکے ایک تولہ موم زرد
ملاکر آگ پر رکھین نرمل وکف دریا زر آوند طویل کہ ملک آنولہ سا پانچ پانچ ماشہ سفوف کرکے ملاوین
اور جہان کہ پھوڑے کا پکانا منظور ہو اسی مرہم مین گل خطمی اور برگ خطمی ایک ایک تولہ پیس کر
ملاوین اور نیم گرم پھوڑے پر باندھین **مرہم اکاز** کہ زخم بندوق اور زخم ناصور اور قروح مزمنہ
اور سودا و یہ کہ جو کسی اعضا مین ہوتے ہون دفع کرتا ہے **ص** روغن کنجد و آب چاہ شیرین

پانچ پانچ تولہ ملا کر پیتل کی تھالی مین ہاتھ سے خوب گھوٹین کہ مثل مہی کے ہوجاوے ازان بعد پھٹکری ونیلہ
ستھوتھہ کات کتھ رال سفید سوا سوا تولہ سفوف کرکے اسقدر گلرمین کہ مثل مرہم کے ہوجاوے اور چینی کے برتن
مین رکھین اور جب استعمال مرہم کا کرین تب نلکی کی پوٹلی سے قرحہ اور زخم کو سینکا کرین **مرہم**
باسلیقون کہ زخم ہاے اعضاے عصبانی و دیگر قروح و جراحات کو صحت دیتا ہے اور پھوڑیکو زم اور تحلیل
کرتا ہے **ص** آدھا پاؤ روغن تلخ مین پانچ تولہ موم زرد پگھلا کے ایک تولہ گندہ بیروزہ مخلوط کرین گے
بعد رال سفید دو تولہ پھٹکری بریان مصطگی پنجہ پنجہ ماشہ سفوف کرکے ملا دین اور خوب مل کرکے مرہم بنا دین
مرہم جاذب جس چیز نے کہ بدن مین چبھکر پھوڑا کردیا ہو اُس کو نکالتا ہے اور قرحہ ہاے عمیق کو کہ شت
صالح سے پر کرتا ہے اور زخمون کو اچھا کرتا ہے **ص** رال سفید ایک تولہ مصطگی رومی موم زرد
ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ روغن سرشف چار تولہ بدستور تیار کرین **مرہم خمیر** پھوڑے کو پکا کر توڑ دیتا ہے حاجت
نشتر لگانے کی نہین ہوتی **ص** بورہ ارمنی بتین ماشہ صابون چھ ماشہ خمیر خشک آرد گندم نو ماشہ
چونہ آب رسیدہ سوا تولہ پنیال کبوتر دمزج اڑھائی اڑھائی تولہ روغن تلخ بقدر کفایت مخلوط کرین
مرہم داخلیون کہ تالیف بقراط کا ہے و معالجات بقراطی مین بہت صفات اُسکی
لکھی ہین اورام اور پھوڑا اور پھوڑے سخت کو پکا کے توڑ کر آرام کرتا ہے اور رخنا ریز کو صحت دیتا ہے
اور اورام گرم کے درد کو اعصاب کی سختی کو دفع کرتا ہے **ص** تخم خطمی اسبغول تخم بیتھی تخم السی ڈیڑھ
ڈیڑھ تولہ رات کو پانی مین تر کرکے صبح کو لعاب نکالکر جدا کرلین و روغن زیت خواہ روغن سرشف کہنہ
دس تولہ مین اڑھائی تولہ مردار سنگ سفوف کرکے ملا دین اور آگ پر رکھین اور ایک لکڑی سے حرکت
دیا کرین جب گاڑھا و سیاہ ہوجاوے اتار کر ملا کے مثل مرہم کے پکا دین ازان بعد خاکستر
چوب انگور و آرد بھوسی انس چھ چھ ماشہ پھٹکری زنگار تین تین ماشہ سفوف کرکے ملا دین **مرہم**
غسل کہ ورنل و اورام سخت کو توڑتا ہے و صاف کرتا ہے **ص** شد کو جوش کرین کہ غلیظ ہوجاوے
اور پھٹکری چہارم حصہ اُس کی سفوف کرکے ملا دین **مرہم مصری** مخترعہ اطباے مصر کہ
قرحہ پرانے اور سخت کو دفع کرتا ہے **ص** سرکہ و شہد پانچ پانچ تولہ باہم ملا کے جوش دوین جب
غلیظ ہوجاوے زنگار چھ ماشہ سونا گھی ایک تولہ سفوف کرکے ملا دین **مرہم سیندور** کہ زخم
اور قرحہ کو پر کرتا ہے **ص** روغن کنجد چار تولہ موم سپید دو تولہ گداخت کرکے سنگ بصری

چھ ماشہ سیندور لوبان سات سات ماشہ سفوف کرکے باہم مخلوط کرین **مرہم** کہ زخم ہاے اندرونی کان کو صحت دیتا ہے **ص** سرکہ خالص ڈیڑھ تولہ شد خالص دو تولہ باہم جوش کرین جب گاڑھا ہو جاوے زنگار چھ ماشہ باریک کرکے ملاوین **مرہم سفرجل** کہ قرحہ ناک و دیگر قروح کہنہ کو مندمل کرتا ہے **ص** گل بنفشہ نو ماشہ سہدانہ چھ ماشہ تھوڑے پانی مین جوش کرکے لعاب نکالین اور صاف کرکے دو تولہ روغن گل او ایک تولہ موم سفید ملاکے مرہم بناوین **ایضاً** اگر موتھہ مازو زعفران تین تین ماشہ روغن گل دو تولہ موم سفید ایک تولہ بدستور مرہم بناوین **مرہم** کہ ہونٹھ کے پھٹنے اور خشک ریشہ کو دفع کرتا ہے **ص** موم سپید ایک تولہ روغن کنجد سفید دو تولہ گداخت کرکے کتھہ سفید کشتہ قلعی نشاستہ گندم مازو سبز تین تین ماشہ سفوف کرکے ملاوین **مرہم** کہ لوا سیر لب کو مفید ہے **ص** جنبث الحدید مردار سنگ کشتہ قلعی زعفران پھٹکری تین تین ماشہ سفوف کرکے موم زرد ایک تولہ روغن گاؤ دو تولہ مین گداخت کرکے ملاوین **مرہم** کہ شقاق مقعد کو نفع کرتا ہے **ص** موم سفید دو تولہ برگ حنا نو ماشہ روغن گل چار تولہ بدستور مرہم بناوین **مرہم کافوری** کہ ورم و شقاق مقعد کو دفع کرتا ہے **ص** موم سفید ایک تولہ روغن گل تین تولہ مردار سنگ تین ماشہ نشاستہ چھ ماشہ افیون دو ماشہ **مرہم** کہ ورود مزمن مقعد کو مفید ہے **ص** مکوے و مسور مقشر و گل سرخ مساوی سفوف باریک کرکے آب کشنیز تازہ ملاکر پکاوین اور روغن گل ملاکر مرہم بناوین **مرہم** کہ نواصیر مقعد کو مفید ہے **ص** موم سپید ایک تولہ روغن سرشف چار تولہ مردار سنگ گلنار آنبہ ہلدی دم الاخوین پھٹکری ریوند سنگ سرمہ شاخ گوزن سوختہ دو دو ماشہ **مرہم** کہ مراحت قضیب کو مفید ہے **ص** موم دو تولہ روغن گل چار تولہ مین گداخت کرکے چھ ماشہ طوطیا صلایہ کرکے ملاوین **مرہم رال** کہ نفخ قرحہ قضیب مین بے نظیر ہے **ص** موم سفید دو تولہ بابنج تولہ روغن گل مین گداخت کرکے رال سفید ایک تولہ قلعی کشتہ دم الاخوین مردار سنگ طوطیا گلنار مرجان سیاہ چھ چھ ماشہ سفوف باریک کرکے ملاوین دو روز نعنع کو آب جوشاندہ برگ حنا یا جوب چینی سے دھو کر بچھا ہا اس مرہم کا لگاوین **مرہم شنگرف** کہ قروح حشیہ و فساریہ و سرطان کو دفع کرتا ہے **ص** مردار کندہ بروزہ چھ چھ ماشہ لوبان مصطگی رومی اشق صمغ عربی شنگرف نو نو ماشہ روغن سرشف بقدر کفایت ملاکر صلایہ کرین **مرہم** کہ زخم ہاے ژیاریہ حبیثہ اعضاے تناسل کو خشک و آرام کرتا ہے **ص** جنبث الحدید مردار سنگ چھ چھ ماشہ دو تولہ سرکہ مین کھرل کرین جب خشک ہو جاوے دم الاخوین نو ماشہ

وچا کستر کاغذ و پیچکی سوختہ چھ چھ ماشہ روغن گل چار چار تولہ ملا کر مرہم کرین **مرہم مجرب** دافع قروح قضیب وخصیہ **ص** ہر ایک سفیدہ ایک تولہ روغن بنفشہ یا روغن بادام چار تولہ مین گداخت کرکے مروارید سنگ رال سفید کشتہ افیونی پیچکی سوختہ چھ چھ ماشہ سفیدۂ تخم مرغ ایک عدد مخلوط کرکے کھرل کرین **مرہم مجرب** کہ ایک روز مین دانہ ہائے مین زخم آتشک کو خشک کرتا ہے **ص** چوب چینی دو ماشہ شنگرف دو ماشہ طوطیائے سبز ایک تولہ خاکستر پارچہ گزی سبین پارہ ہر دفعات چھان کر سیاہ ہوتین ماشہ زردی تخم مرغ جسکو خاکستر مین بریان کیا ہو دو عدد روغن گاؤ اسقدر کہ مرہم ہوجاوے باہم ملا کے کھرل کرین **مرہم** دافع آتشک **ص** زنگار سیماب ایک ایک تولہ گندھک ایلوا چھ ماشہ روغن گاؤ چھ تولہ مین کھرل کرکے مرہم بناوین **مرہم** کہ جرب وسبق کو زائل کرتا ہے **ص** کشتۂ نانا گندھک آنولہ سارچونہ سنگ چتا در زندمسادی سفوف کرکے سرکہ تند مین گھول کر بیس روز تک آفتاب مین رکھین بعد اسکے کھرل کرکے استعمال کرین **مرہم** کہ سرطان مقرح وغیرہ مقرح کو صحت دیتا ہے **ص** کشتۂ سفیدۂ طوطیائے معمول چھ چھ ماشہ ساتھ لعاب اسبغول ایک تولہ اور قدرے روغن گل کے مخلوط کرکے مرہم بناوین **ایضاً ظرف** سیسہ مین گل ارمنی وسرکہ ڈالکر دستہ سیسہ سے گھسین کہ سیاہ ہوجاوے اسمین تھوڑا روغن گل ملا کر گھسین کہ مرہم ہوجاوے **مرہم** کہ ورم شدید بواسیر کو دفع کرتا ہے **ص** کرنب کلا ایک عدد پانی مین جوش کرین جب گھلجاوے پیسین اور سفیدی وزردی تخم مرغ ایک عدد روغن گل تین تولہ افیون دو ماشہ سب کو آگ پر رکھکر مرہم بناوین **مرہم شلجم** کہ پرکرنے زخم اور تحلیل اورام اور سختیون مین بے نظیر ہے **ص** آدھا پاؤ روغن گل مین شلجم شلجم بقدر پانچ تولہ ٹکڑا ٹکڑا کرکے بریان کرین جب شلجم جل جاوے روغن کو صاف کرکے دو تولہ سفید در ڈال نیم کی تازہ لکڑی سے خوب رگڑ کر چھ ماشہ کافور ملاوین **مرہم** کہ گوشت زائد کے کاٹنے مین مجرب ہے اور دردہین ہوتا **ص** حب السلاطین دو تولہ زنگار ایک تولہ دونون کو خوب پیسین اور گوشت زائد پر ملا کر کے کسی مرہم کا پھایا اوسپر رکھین **مرہم سیاہ** کہ بنام کالا مرہم مشہور ہے ہر طرح کے پھوڑے اور دنبل کو پکاتے ہین اور مواد کالکر زخمون کو خشک و آرام کرتا ہے **ص** سفیدۂ کاشغری دو تولہ کو خشک صلایہ کرین جب مثل سرمہ کے ہوجاوے روغن کنجد سیاہ پانچ تولہ ظرف آہنی مین آگ پر رکھین نیم کی تازہ لکڑی سے گھوٹین جب ایسا گاڑھا ہوجاوے کہ ایک قطرہ مرہم پانی مین ڈالین قطرہ بندھ جاوے پانی مین مخلوط ہوے تب آگ سے اتار رکھین **مرہم**

تربد البحر کہ حکیم علی گیلانی نے اپنی تصنیفات مین واسطے پرکرنے قرحہ اور خشک کرنے زخمونکے مجرب لکھا ہے ص روغن گاؤ مین تولہ مین موم سفید ایکتولہ ڈالکر گداخت کرین زان بعد سفیدہ ورمرداسنگ وکف دریا ایک تولہ نیلا تھوتھا چھ ماشہ خوب مسلا یہ کرکے مخلوط کرین فصل ۱۵۷ مضمضہ مین مضمضہ کہ قروح مسوڑھا واندرون لب وجنبش ودرد دانت وخوشتن خون دہن کو مفید ہے ص گلنار مازو نیم کوب کزمانج سماق مساوی الوزن جوش کرکے مضمضہ کرین مضمضہ کہ خون آنا مسوڑھے سے دفع کرتا ہے ص سماق مساوی سنبل الطیب زرد دین تین ماشہ برگ کنار بانی بیخ کنار صحرائی ایک ایک تولہ مازو چار ماشہ جوش کرکے مضمضہ کرین مضمضہ کہ درد دندان وقلاع حار کو بہت مفید ہے ص کشنیز خشک بارتنگ چھ چھ ماشہ پانی مین پیس صاف کرین دو ماشہ اسبغل کا لعاب وایک ماشہ کافور ملاکے مضمضہ کرین آب برگ تازہ کوے یا آب برگ خرفہ زیادہ ایزاد ہو زیادہ تر قوی ومفید ہو مضمضہ کہ درد دندان رطوبی وزلی کو دفع کرتا ہے ص عقرقرحا بذر البنج چھ چھ ماشہ وعدس ایک تولہ پوست خشخاش سات ماشہ جوش کرکے مضمضہ کہ ہر قسم کے درد دندان کو مفید ہوتا ہے ص پوست درخت سرش چار تولہ برگ چنبیلی دو تولہ بارتنگ تین ماشہ جوش کرین ایضاً کوے پوست خشخاش اسپند ایک ایک تولہ مجیٹھ چھ ماشہ جوش کرکے مضمضہ کہ قلاع گرم وسرد کو دفع کرتا ہے ص انجیر چار عدد اکلیل الملک تخم السی ایک ایک تولہ جوش کرکے مل کر صاف کرکے قدرے زعفران ورد روغن چنبیلی ملاکر ایضاً سماق زرد ورد نو ماشہ افاقیا یا زوچھ چھ ماشہ جوش کرکے مضمضہ کہ گندہ دہنی کو مبدء تفیہ بلغم کے مفید ہے ص عود خام مصطگی قرنفل بسباسہ جوزبوا یتین تین ماشہ نیکوب کرکے پوٹلی باندھکر عرق گلاب مین جوش کرکھین شبانہ روز مین مدفات مضمضہ کیا کرین مضمضہ دافع بدبوے دہن ص شہد خالص کو پانی مین گھسکر گھولکر مضمضہ کیا کرین مضمضہ کہ بطلان فساد ذوق کو دفع کرتا ہے اگر بلغم سے ہوے ص خرول عقرقرحا مورد جوش کرکے واگر حرارت سے ہوے ص گل سرخ وسماق جوش کرکے مضمضہ کہ دانتونکو مستحکم اور انکے درد کو دفع کرتا ہے ص گلنار افاقیا کزمانج جفت بلوط قرنفل گل سرخ صندلین پوست انار ناگرموتھا بوزن مساوی جوش وصاف کرکے تھوڑا دم الاخوین ملاکے مضمضہ کرا ستر خاے زبان کو دفع کرتا ہے ص خرول زنجبیل مرچ سیاہ عقرقرحا نوساور نمک سبجی کلونجی پودینہ خشک نمک سنگ مساوی

جوش کرکے **مضمضہ** کہ درد زبان و دہان کو مفید ہے **ص** برگ بنفشہ تخم کاسنی اصل السوس مکوہ
دنزماشہ انجیر چار عدد مغز خیار شنبر تین تولہ جوش وصاف کرکے بیم گرم مضمضہ کرین **فصل ۱۵۰**

مطبوخات دافع مالیخولیا و وسواس مین **قاعدہ** بنانے معجون کا جسکا طبیخ و مثلی بھی عربی مین وجوشاندہ
فارسی مین وکاڑھا و بلگرو پھلکا ہندی مین کہتے ہین یہ ہے کہ دواہین جو پھول پتی ہون بدستور وجوشاندہ
بیج وچوب وتخم ہو اُسکو تکوب کرکے پانی مین خواہ کسی عرق مین تر کرکے جوش دیوین جب بقدر مناسب
پانی جلجاوے کپڑے سے چھان لیوین وکوئی شربت خواہ شیرینی ملاکر نوش کرین اگر ایک مقدار سے
زیادہ تر کرین تو صاف کرکے بوتل یا شیشہ مین رکھ لیوین بروقت پینے کے شیرین ملاکر پیا کرین **مطبوخ**
بسفائج مالیخولیا کہ اختراق صفرا سے ہو دفع کرتا ہے ساتھ تلیین کے **ص** بسفائج منتقی ایک
تولہ ہلیلہ زرد ہلیلہ کابلی سوا سوا تولہ انتیمون نو ماشہ اسطوخودوس گل بنفشہ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ غاریقون چھ ماشہ
غاریقون چھ ماشہ بدستور طیار کرین بقدر مناسب قبل طلوع آفتاب کے پیا کرین **مطبوخ** مولفہ محمد زکریا
رازی کہ اکثر اقسام مالیخولیا کہ بہ تلیین طبع مفید ہے **ص** ہلیلہ سیاہ اڑھائی تولہ بسفائج منتقی سوا تولہ
سنائے مکی ڈیڑھ تولہ تر بسفید انتیمون ایک ایک تولہ مویز منقے اتین تولہ آلو بخارا تین دانہ بدستور تیار کرکھین
علی الصباح بقدر مناسب پیا کرین **مطبوخ** وسواس و مالیخولیا کو مفید ہے **ص** ہلیلہ کابلی بسفائج منتقی
اسطوخودوس برگ بنفشہ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ سنائے مکی ایک تولہ مویز منقے اڑھائی تولہ خربق سفید چھ ماشہ نمک سنگ
نو ماشہ بدستور تیار کرکھین وبقدر مناسب استعمال کیا کرین **فصل ۵۹** امطبوخات دافع کھانسی
وضیق النفس و درم درد سر و سینہ و پہلو کے **مطبوخ** کہ ضیق النفس و کھانسی کو کہ سردی و طوبت سے
پیدا ہوتا ہے دفع کرتا ہے **ص** زراوند مدحرج مصطگی رومی چھ چھ ماشہ پرسیاؤشان اصل السوس برگ بنفشہ تخم
خطمی تخم خبازی ایک ایک تولہ مویز منقے دو تولہ انجیر دانہ عناب سپستان تیس تیس دانہ بدستور تیار
کرکھین ہر روز شیرہ بادام شیرین ملاکر نوش کیا کرین **ایضاً** تخم میتھی تین ماشہ مویز منقے دس
دانہ ہر صباح جوش کرکے بدستور پیا کرین **مطبوخ زوفا** کہ کھانسی و درد سینہ و درم پہلو دفع
کرتا ہے **ص** زوفا پرسیاؤشان تخم خطمی تخم خبازی گل خطمی پوست بیخ بادیان اصل السوس مغز تخم خربزہ
تخم خیارین چار چار ماشہ گل بنفشہ مغز عناب السنبلہ تین تین ماشہ عناب مویز منقے دس دس دانہ انجیر چار
دانہ ہر روز کے تیار کرکے دو تولہ شربت بنفشہ ملاکر پیا کرین **مطبوخ انجیر** کہ ذات الصدر و ذات الریہ

وذات الجنب وضیق النفس وکھانسی کو مفید ہے ص انجیر سات عدد مویز منقے پندرہ عناب دس دانہ
بادیان انیسون تین تین ماشہ شکر سرخ دو تولہ جوش کرکے ملکر چھانکر شیرۂ مغز بادام شیرین سات عدد مل کر
ہر صبح وشام پیا کرین **فصل ۶۰ مطبوخات دافع امراض معدہ وامعاء وجگر وطحال واستسقا مین مطبوخ**
کہ ورم بلغمی معدے کو دفع کرتا ہے ص شنگوفہ اذخر مصطگی تخم کرفس انیسون تین تین ماشے
پرسیاؤشان بیخ بادیان پانچ پانچ ماشہ جوش کرکے صاف کرین باضافہ شیرۂ مغز بادام شیرین
پانچ دانہ وشکر سرخ ایک تولہ پیا کرین **مطبوخ** دافع ورم معدہ ص بادیان کرفس مکوے مساوے
جوش کرکے باضافہ شیرۂ مغز بادام شیرین وشکر سرخ کے **مطبوخ** کہ معدے کو قوت
دیتا ہے وقے کو موقوف کرتا ہے ص انارانہ نو ماشے مصطگی پودینہ عود خام تین تین ماشے بدستور
جوش کرکے باضافہ ایک تولہ نبات سفید کے پیا کرین **مطبوخ** دافع سنگرہنی ص
ناگرموتھ بیل گری کشنیز خشک تنتر بلا زنجبیل حسن جملہ بوزن مناسب مریض کے جوش کرکے
باضافہ شکر سفید **مطبوخ** کہ ورم طحال کو دفع کرتا ہے ص ہلیلۂ سیاہ ہلیلہ زرد تین تین ماشہ شاہترہ
تخم کاسنی چھ چھ ماشہ تخم کشوث دو ماشہ آلوبخارا پانچ دانہ گلقند آفتابی دو تولہ بدستور تیار کرکے
مطبوخ کہ ورم طحال وجگر ومعدہ وطحال واستسقاء پرقان کو دفع وتلطیف اخلاط غلیظ کی کرتا ہے
وجگر ومعدے کو قوت دیتا ہے ص مجیٹھ مصطگی پوست بیخ بادیان پوست بیخ کرفس پوست بیخ کاسنی
انیسون تخم کرفس سنبل الطیب تین تین ماشے تخم کشوث دو ماشے مویز ایک تولہ بدستور تیار کرین
وباضافہ شکر سفید ایک تولہ وشیرہ بادام شیرین سات دانہ کے پیا کرین **مطبوخ** ریوند چینی کہ سدہ مقعر
جگر کھولتا ہے ص ریوند چینی دو ماشہ انتیین شنگوفہ اذخر تین تین ماشہ سداب حلیہ چار چار ماشہ
مویز دس عدد انجیر زرد دو عدد بدستور تیار کرکے شکر سفید ڈیڑھ تولہ روغن بادام دو ماشہ ملاکے
مطبوخ کہ ورم جگر کو دفع کرتا ہے ص ریوند چینی ڈیڑھ ماشہ تخم کشوث تخم کرفس
بادیان تین تین ماشہ افسنتین مسفائج ہلیلۂ کابلی بلیلہ پانچ پانچ ماشہ مویز منقے پندرہ عدد بدستور
طیار کرین وتر بخبین خراسانی دو تولہ حل کرکے پیا کرین **فصل ۶۱ مطبوخات دافع علل**
گردہ ومثانہ مین **مطبوخ** کہ درد گردہ اور دشواری بول کو نفع کرتا ہے ص کاکنج تخم
خبازی پانچ پانچ ماشہ زیرۂ سفید چار ماشہ تخم خربزہ نیم کوفتہ نو ماشہ

مطبوخ دافع درد گردہ ص حلبہ نانخواہ تخم گذر تخم کرمن تخم سداب گل بابونہ مساوی الوزن مطبوخ کہ درد سنگ و ریگ گردہ و مثانہ کو دفع کرتا ہے ص بادیان انیسون گوکھرو کلان پرسیاؤشان تخم خبازی گل بنفشہ تخم کشوث تخم قلت تین تین ماشہ تخم خربزہ نواشے تخم خیارین ایک تولہ ساتھ شربت بزوری بارد دو تولہ کے مطبوخ کہ درد گردہ کو مجرب ہے ص تخم خربزہ نیم کوفتہ دو تولہ شکر سرخ دو تولہ ڈیڑھ پاؤ پانی مین پکاوین جب سوم حصہ رہے صاف کرکے شیر گرم نوش کرین ایضاً گل داؤدی زرد بقدر مناسب پیس کر شکر سرخ ملاکے صاف کرین و شیر گرم پیوین فصل ۶۲ مطبوخات مدر حیض مین مطبوخ کہ انسداد و قلت و اجلے خون حیض کو دفع کرتا ہے ص اسارون تین ماشے سداب دو ماشے بادیان چھ ماشہ تخم سویا نو ماشہ ایام حیض مین تین روز متواتر پیوین ایضاً تخم سداب بادیان تخم کرمن چھ چھ ماشہ انجیر زرد پانچ ماشہ عدد گلقند افتابی دو تولہ ایضاً لوبیاے سرخ انیسون مجتبہ تخم سداب بوزن مساوی ایضاً کہ مجرب لکھا ہے ص تخم کرنیم کوفتہ برگ گاؤزبان تخم خربزہ نیم کوفتہ بوزن مساوی جوش و صاف کرکے شکر سرخ ملاکے پیوین فصل ۶۳ مطبوخات دافع اوجاع مین مطبوخ سورنجان کہ درد مفاصل کو ساتھ اسہال کے دفع کرتا ہے ص سورنجان شیرین بوزیدان چھ چھ ماشے زرد سفید مجوف و مقشر و مغز تخم کرنب زنجبیل تخم حنظل تین تین ماشہ مجتبہ تخم کرمن انیسون سات سات ماشے بدستور تیار کرکے شکر سرخ ایک تولہ ملاکے نوش کرین مطبوخ بوزیدان کہ درد زانو درد پشت اور سب درد دفع کرتا ہے ص بوزیدان شیطرج ہندی زنجبیل پانچ پانچ ماشہ سورنجان بیخ اذخر پوست بیخ کرمن پوست بیخ بادیان چار چار ماشہ مویز دعلبہ دس دس ماشہ بدستور بنا دین باضافہ نو ماشہ روغن بید انجیر کے پیوین مطبوخ ہلیلہ کہ اوجاع مفاصل کو دفع کرتا ہے ص سورنجان بادیان پوست بیخ بادیان تخم کرمن انیسون پانچ پانچ ماشہ پرسیاؤشان برگ گاؤزبان بادرنجبویہ چار چار ماشہ گل سرخ ہلیلہ زرد چھ چھ ماشہ سنا مکی سات ماشہ گلقند افتابی ڈیڑھ تولہ بدستور تیار کرکے تر زنجبین تین تولہ حل کرکے صباح نوش کرین مطبوخ کہ وجع الورک و عرق النسا کو دفع کرنے مین قوی الاثر ہے ص مصطگی انیسون پانچ پانچ ماشے زنجبیل بیخ اذخر تین تین ماشہ مجتبہ شیطرج ہندی سورنجان بوزیدان تخم کرمن حلبہ برابر چار چار ماشہ مویز پندرہ عدد بدستور تیار کرکے باضافہ ایک تولہ روغن بید انجیر کے پیوین فصل ۶۴ مطبوخات دافع حمیات مین مطبوخ

کہ تپ بلغمی ربع کو باخراج مواد دفع کرتا ہے ص بیخ اذخر شاہترہ سنکائی کباب چینی چار چار ماشے فتیلہ تین ماشہ ہلیلہ کابلی چھ ماشہ مویز پندرہ دانہ بدستور تیار کرکے باضافہ سکنجبین دو تولے کے نوش کرین مطبوخ کہ اُس تپ کو دفع کرتا ہے جو ہر روز لاحق رہتی ہے اور ایک روز درمیان دیگر شدت کرتی ہے ص اصل السوس بیخ کرفس پوست بیخ زرازیانہ پانچ پانچ ماشہ شنکاعی تین ماشہ پودینہ مصطگی دو دو ماشہ کشنیز خشک گل سُرخ چار چار ماشہ بدستور تیار کرکے ترنجبین چار تولہ حل کرکے پیا کرین مطبوخ کہ اُس تپ بلغمی کو دفع کرتا ہے جو بادوقات مختلفہ آتی ہے ص سنبل الطیب انیسون کشنیز خشک گل سُرخ پانچ پانچ ماشہ مصطگی دو ماشہ انسنتین تخم کشوث بیخ اذخر کرفس پوست بیخ زرازیانہ چار چار ماشہ ہلیلہ زرد سات ماشہ مویز پندرہ عدد گلقند عسلی تین تولہ بدستور تیار کرکے سکنجبین دو تولہ ملاکر پیا کرین مطبوخ کہ مواد تپ ربع کو بتلیین دفع کرتا ہے ص برگ سنا رکی افتیمون برگ بنفشہ تخم خربزہ نیم کوفتہ تخم شبت پانچ پانچ ماشہ ہلیلہ کابلی و ہلیلہ زرد سات سات ماشہ بدستور تیار کرکے تین تولہ سکنجبین ملاکر پیا کرین مطبوخ کہ تپ ربع کو بتلیین دفع کرتا ہے ص بادرنجبویہ برگ گاؤزبان آملہ پانچ پانچ ماشہ بسفائج منتقی افتیمون غاریقون تین تین ماشہ ہر سہ ہلیلہ چار چار ماشہ سنا رکی سات ماشہ آلو مویز منقے دس دس دانہ گلقند افتابی تین تولہ مطبوخ کہ تپ بلغمی اور درد احشا کو دفع کرتا ہے ص بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ اذخر پرسیاوشان انیسون مصطگی بوزن مساوی مطبوخ کہ تپ ہائے کہنہ وتپ لرزۂ مزمن کو دفع کرتا ہے ص خس وصندل سُرخ کشنیز خشک زرشک بجنبل گلوے تازہ بوزن مساوی جوش کرین جب آٹھواں حصہ پانی باقی رہے صاف کرکے نبات سفید بوزن مناسب مل کر نوش کرین مطبوخ کہ واسطے تپ ربع کے مجربات سے ہے ص پوست کوکنار بقدر تحمل مزاج کے ساتھ ہشتم حصہ مرچ سیاہ نیم کوفتہ کے جوش کرکے پیوین مطبوخ کہ واسطے تپ ربع کے مفید ہے ص پوست ہلیلہ کابلی تخم کاسنی چھ چھ ماشہ بیخ بادیان شاہترہ چار چار ماشہ کشوث تین ماشہ آلو عناب دس دس دانہ گلقند تین تولہ مطبوخ کہ تپ بلغمی کو دفع کرتا ہے ص اصل السوس پانچ ماشہ بادیان چار ماشہ گلوے تازہ سات ماشہ انجیر زرد دو عدد شکر سُرخ دو تولہ مطبوخ کہ تپ کھانسی کو دفع کرتا ہے ص پرسیاوشان تخم خطمی تخم خبازی بیخ ممک بادیان چار چار ماشہ پیاز عدد دو ماشہ شکر سُرخ دو تولہ مطبوخ کہ تپ وکھانسی خشک کو دفع کرتا ہے ص بیخ ممک

برگ بنفشہ برگ گاؤزبان چار چار ماشہ بیدانہ دو ماشہ سپستان دس دانہ شکر سفید ڈیڑھ تولہ **فصل ۱۶۵**
مطبوخات متفرقہ مین **مطبوخ** خ کہ تصفیہ خون فاصد کا کرتا ہے **ص** ناگر موتھ بالچی چراتیہ پوست اندرونی
درخت بکائن صندل سفید گلو سے ہر تین تین ماشہ کٹائی خرد کلان ہلیلہ بلیلہ آملہ کٹکی ہر ایک زرد چوب دو تولہ
کوٹ شیرین اندر جو بھنگرہ بیجے سارو دو دو ماشہ آدھ سیر پانی مین جوش کرین جب ڈیڑھ چھٹانک پانی باقی رہے
رہے بدون ملنے کے صاف کرلین اور ایک تولہ نبات سفید ملا کر پیا کرین **مطبوخ** کہ جذام و مذرہ و
امثال اُس کے کو دفع کرتا ہے **ص** مجیٹھ پوست حنا و ناگر موتھ گرچ تازہ زنجبیل زرد چوب چوب کٹائی کلان
وخرد برگ تنبول بنگلہ ہائے ہر ایک چنار دو پودار اندر جو بھنگرہ ستاور چوب کنیر زرد تر پھلا چراتیہ پوست درخت
بکائن بیجے سار گل فرنگ بکیی صندل سفید از ہر چھال درخت کنار زمہ از ہر چھال کرنج بت پاڑا ایں بیخ اندرائن ہر ایک
بوزن مساوی بدستور تیار کر رکھین اور بقدر مناسب پیا کرین **مطبوخ** کہ واسطے دفع آتشک کے مجرب
ومفید ہے **ص** پوست درخت نیم پوست درخت کچنال بیخ حنظل سنڈی وچوب کٹائی خرد قند
سیاہ کمنہ ایک ایک چھٹانک سہ تین سیر پانی مین جوش کرین جب چہارم حصہ باقی رہے صاف کرکے
ایک شیشے مین رکھین بقدر احتمال طبیعت کے پیا کرین **مطبوخ** کہ حلق مین لگی جونک کو
نکالتا ہے اور مارتا ہے **ص** افسنتین شونیز قسط تلخ برنگ کابلی بوزن مساوی سرکہ مین جوش کرکے
مقدرے قدرے نوش کرین **فصل ۱۶۶** معجونات دافع امراض دماغ و اعصاب عمدہ وقوی مین
قاعدہ بنائے معجون کا یہ ہے کہ اگر سب اجزا و سکے لائق ہو سفوف کرکے ہون نو علیحدہ علیحدہ سفوف
کرکے یکجا کرین و شیرینی کے قوام مین یا شہد کف گرفتہ مین کہ ہنوز گرم ہو سے مخلوط کرین اگر شیرینی
کے ساتھ شہد بھی ہو تو دونون ایک ساتھ اگ پر گرم کرکے چھان کر قوام کرین و اگر معجون کے بعض
اجزا قابل جوشاندہ کے ہون تو انکا جوشاندہ بنا کے آب صاف جوشاندہ مین قوام بنا کر سفوف
ملاوین و اگر شیرہ نبات خواہ آب مروق ملانا ہو تو اُن کو قوام مین داخل کرین و بعد ایک دو جوش کے
سفوف شامل کرین **معجون نجاح** کہ امراض سوداوی وجنون وصرع کو دفع اور تنقیہ دماغ کرتا ہے
حب ہلیلہ سیاہ آملہ بلیلہ ایک ایک تولہ بسفائج منتقی افتیمون اسطوخودوس تربد سفید مجوف
مقشر اڑھائی اڑھائی تولہ خاریقون نرم کوفتہ نخودہ چھ ماشہ سائتہ سہ چند ان سہ شہد کے بنا وین
معجون موافق مزاج کہ یارا زی کہ مداومت اُس کی صرع دلقوہ و فالج کو دفع کرتا ہے

ص انتیمون اسطوخودوس بسفایج افسنتی عقرقرحا بوزن مساوی ساتھ سہ چندان سکنجبین عنصلی کے یا سہ چندان مویز منقے کے معجون بنا دین معجون انتیمون کہ تنقیہ سودا و بلغم کا دماغ اور تمام بدن سے اور مالیخولیا اور جنون کو دفع کرتا ہے ص انتیمون بسفایج سنا کی غاریقون تربد سفید ایک ایک تولہ برگ گاؤزبان اسطوخودوس بادرنجبویہ لوزماشے بارہ رنگ فرنجمشک لاجوردمنسول چھ چھ ماشہ متبط شیرین تین ماشہ سہ چندان مجموع کے معجون ذبیب دافع صرع ص ہلیلہ کابلی بلیلہ زرد بلیلہ آملہ اسطوخودوس ایک ایک تولہ عودصلیب چھ ماشہ عقرقرحا چار ماشہ ساتھ پاؤ آثار مویز منقے کے معجون بنا دین ایضاً بلیلہ زرد تربد سفید زنجبیل مصطگی عودصلیب ایک ایک تولہ اسطوخودوس بلیلہ سیاہ آملہ دو دو تولہ دارچینی ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ روغن بادام شیرین میں چرب کرکے ساتھ سہ چندان شہد کے بنا دین اور بعد چالیس روز کے استعمال کریں معجون کہ نسیان کو نہایت مفید ہے ص کندر روغ سفید ارجانی ارجانی تولہ زنجبیل مرچ سیاہ سوا سوا تولہ ساتھ سہ چندان شہد کے بنا دین معجون کہ واسطے دفع نسیان و تقویت دل و دماغ کے مجرب ہے ص دارچینی سنبل الطیب سب لبان عودصلیب مصطگی زعفران کندر بیخ سوسن ورنج عقرقرحا سعد کوفی بہمنین وج اسطوخودوس کباب چینی اسارون تین تین ماشہ بلیلہ کابلی مغز تالیل مغز فندق چھ چھ ماشے ابریشم مقرنس مویز منقے ایک ایک تولہ پیرا مورز نجبیل مرچ سیاہ دو دو ماشے ساتھ دو چند ان شکر سفید و ہمسند شہد کے بنا دین معجون یونس مقوی حافظہ دافع نسیان ص سلیخہ وج زراوند دارچینی مصطگی دو دو تولہ متبط شیرین تخم سداب فلفل سفید تین تین تولہ بادرنجبویہ ایک ایک تولہ ساتھ شہد سہ چندان کے بنا دین معجون کندر کہ نسیان رطوبی کو دفع کرتا ہے اور عقل اور ذہن کو بڑھاتا ہے ص کندر عود غرقی سعد کوفی زنجبیل بے ریشہ فلفل دراز جوزبوا ایک ایک سفوف کرکے چہار چند شہد کف دریا میں مخلوط کر رکھیں تین ماشے سے پانچ ماشہ تک کھایا کریں معجون یحیی ابن خالد کہ نقرس و درد مفاصل کو نہایت مفید و مجرب ہے ص اسارون زنجبیل زیرہ سیاہ دارفلفل سونچل شیرین چھ چھ تولہ سنا کی تین تولہ شہد سہ چندان معجون کہ نقرس بلغمی کو مفید ہے ص ہلیلہ زرد سورنجان شیرین عقرقرحا سوا سوا تولہ فلفل سفید پانچ ماشہ زیرہ سیاہ دو تولہ

زرشک ایک تولہ بنجبیل سات ماشہ انتیسون دو ماشہ شہد دو تولہ چند **معجون مجرب** دافع نقرس ص
سورنجان شیرین ڈیڑھ تولہ بیخ کنیر دارفلفل فلفل سیاہ زیرہ سیاہ پانچ پانچ ماشہ فوسادر زبد البحیرہ
سائلہ تین تین ماشہ زبد سفید خردل زنجبیل سات سات ماشہ شہد سہ چند ان **فصل ۱۶۷ معجونات**
دافع مالیخولیا وخفقان وضیق النفس وربو وسعال ومرقہ مین **معجون مجرب** کہ دافع مالیخولیا ومراقی
ہے ص آملہ بادرنجبویہ ہلیلہ کابلی طباشیر سفید جوز بوا سادج ہندی قرنفل مسیاسہ دانہ الائچی سفید
عود خام نونا شہ پوست چاے حظائی پوست بیرون پوستہ ایک ایک تولہ سفوف کرکے چار چند
نبات سفید کے قوام مین کرآب انارین یا عرق گلاب یا آب زرشک یا آب لیمون مین تیار کیا ہوے
ملاوین **معجون تالیف حکیم سید اسمٰعیل جرجانی** کہ الی خولیاے مراقی کو مفید ہے ص ہلیلہ
کابلی چار تولہ آملہ برگ گاؤزبان چھ چھ تولہ ڈیڑھ سیر پانی مین جوش کرین جب نصف باقی رہے مل کرچھانین
لیوین اور اسمین شہد خالص پاؤ سیر شکر سفید آدھ سیر ملاکے قوام دبادر بجویہ پوست تر بنج بہمن سفید
زرنباد تخم بالنگا مرغیشک سنبل الطیب ایک ایک تولہ قرنفل جوز بوا قرحہ زعفران تین تین ماشہ
مصطگی دانہ الائچی سفید درنج عنقربی چھ چھ ماشہ سفوف کرکے ملاوین **معجون دج** کہ ابتداے
ضیق النفس کو مفید ہے ص حب زنجبیل بہ ریشہ بادیان مساوی شہد دو چند ان مجموع کے
معجون صندل تالیف حکیم محمد اکمل خان کہ خفقان گرم وصعوبہ انجرہ معدہ ومراق ورحم کو دفع کرتا ہے
ص صندل سفید نوتولہ کوبیں تولہ تخم ہندی کے زلال اور ڈیڑھ پاؤ آب انار ترش مین گھسکر
تین پاؤ شکر سفید مین قوام کرین وطباشیر عود خام ایک ایک تولہ زعفران چھ ماشہ سفوف کرکے
مخلوط کرین **معجون** کہ سعال مزمن کو دفع کرتا ہے ص دارچینی پیرامور مصطگی رومی نونا شہ ریزہ منقی
کشمش دو دو تولہ زوفا یابس ایک تولہ شہد سہ چند ان مین بدستور بنادین **معجون** کہ ضیق النفس وربو کو دفع کرتا ہے
ص اصل السوس مقشر دو تولہ پیاوشان تخم خطمی برگ بنفشہ عنب الثعلب ایک ایک تولہ پانی مین
جوش دیکر ملکر چھان کر شہد خالص آدھ پاؤ شکر سفید ڈیڑھ پاؤ کے ساتھ قوام کرین ورب السوس
کثیرا صمغ عربی ربیان شکر تیتال مغز تخم کتان بریان نونا شہ سفوف کرکے ملاوین **فصل ۱۶۸ معجونات**
دافع امراض معدہ واسہال وبواسیر مین **معجون اسود** کہ زحیر واسہال کہنہ کو دفع کرتا ہے ص افیون
نبد البیخ زعفران اسارون تخم کرفس انیسون سنبل الطیب سلیخہ گل ارمنی مساوے سہ چند ان

نبات سفید کے بدستور بنا دین خوراک تین ماشہ **معجون مقل** کہ بواسیر بادی وخونی و ریاح امعاء ورد مقعد کو دفع کرتا ہے **ص** مقل چار تولہ مویز منقے انجیر دو دو تولہ پانی مین پیسکر لگا دین ہلیلہ کابلی آملہ بلیلہ گل سرخ تخم اسپند تخم گن بنات سات ماشے سفوف کرکے ملا دین **معجون خبث الحدید** کہ خون بواسیر کو بند کرتا ہے **ص** خبث الحدید مدبر سوا تولہ ہلیلہ سیاہ بلیلہ آملہ کزمانج نو نو ماشہ سنبل الطیب اذخر سعد کوفی چھ چھ ماشہ ساتھ دو چندان بنات کے بنا دین **معجون** کہ قولنج و مغص کو دفع کرتا ہے **ص** سورنجان شیرین دو تولہ سناء مکی ایک تولہ زیرہ سیاہ دار فلفل نو نو ماشہ ساتھ سہ چندان شہد خالص کے بدستور بنا دین **معجون نانخواہ** کہ معدہ کو صاف کرتا ہے واشتہاء طعام لاتا ہے **ص** نانخواہ پودینہ زوفای خشک زیرہ سیاہ ایک ایک تولہ مرچ سیاہ بباسہ بادیان زنجبیل کرفس جوز بوا نو نو ماشہ شہد سہ چندان مجموع کے **معجون نمک** کہ معدہ کو صاف کرتا ہے دقے بلغمی وسوداوی کو دفع کرتا ہے **ص** ہلیلہ کابلی ہلیلہ سیاہ بلیلہ آملہ اسطوخودوس افتیمون خارہ یقون ایارہ غیقرا نو نو ماشہ نمک سنگ تولہ بھر سفوف کرکے دو چندان سکنجبین سادہ مین ملا کر کھاوین خوراک نو ماشہ ساتھ آب تیغرم کے

فصل ۱۶۹ معجونات

مخصوص الامراض طحال وجگر وگردہ ومثانہ **معجون گل** کہ ورم طحال کو دفع کرتا ہے **ص** گل سرخ ایک تولہ بیخ سوسن ڈیڑھ تولہ ریوند چینی لک مسغول چھ ماشہ سلیخہ وزعفران تین تین ماشہ آدھ پاؤ شہد کو ایک چٹانک سرکہ خالص کے قوام کرکے ملا دین **معجون ریوند** کہ دفع درد ورم جگر وطحال کو مخصوص درد معدہ ورحم کو بھی مفید ہے **ص** ریوند چینی وج بیخ کرفس بادیان انیسون نانخواہ زرد چوب لک مغسول جلاب مساوی شہد سہ چندان مجموع کے **معجون ابن سرافیون** کہ سنگ گردہ ومثانہ کو توڑتا ہے وگراتا ہے **ص** عقرب سوختہ ایک تولہ زنجبیل چار ماشہ فلفل سفید فلفل سیاہ آٹھ آٹھ ماشہ کاکنج ڈیڑھ تولہ کشنیز سیسہ تین ماشہ خاکستر پوست تخم مرغ جس سے بچہ نکلا ہوئے حجر الیہود پودینہ چھ چھ ماشہ سہ چندان شہد کے ساتھ بنا دین وجوشاندہ تخود وگوکھرو سے کلان سات سات ماشہ بعد کھانے اس معجون کے پیون **معجون حجر الیہود** کہ سنگ گردہ ومثانہ کو گراتا ہے **ص** مغز تخم کدوے شیرین مغز تخم خیارین مغز تخم خربوزہ کاکنج ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ حجر الیہود نو تولہ شہد سہ چندان **ایضاً** حجر الیہود دس تولہ کاکنج اسارون مغز تخم خربزہ تخم کدوے تخم کرفس مغز تخم معصفر انیسون مغز تخم تربز مغز تخم کدوے شیرین مغز تخم خیار دواز ایک ایک تولہ شہد سہ چندان **معجون کاکنج** کہ قرحہ مثانہ وگردہ

وبول الدم کو نفع کرتا ہے **ص** بزرالبنج تخم کرفس ازریانہ چار چار ماشہ مغز تخم خربزہ تخم خاشن مغز بادنوزہ کبیرا
مغز بادام شیرین مغز فندق ایک ایک تولہ افیون زعفران دو دو ماشہ کاکنج تین تولہ شہد سہ چندان **معجون**
ماسک البول تالیف علویخان کہ دفع سلسل بول وبول فراش وسیلان منی ومذی وودی کو مجرب ہے
ص ہلیلہ سیاہ ہلیلہ کابلی روغن نج۔ دمین بریان کیا ہوا چھ چھ ماشہ کہربا ایک تولہ کتھہ سفید جفت بلوط ۴
حب الآس ثعلب مصری نو نو ماشہ کندر تین ماشہ سفوف کیا ہوا بیس تولہ مویز سرخ وکلان کو عرق
گلاب مین جوش دیکر پیسکر ملاوین **فصل ۱۷۰** معجونات مقوی ومسہی ومغلظ منی مین **معجون** کہ مجرب
ہے تقویت باہ واصلاح منی مین حتی کہ مایوس کو بھی مفید ہوتا ہے **ص** ثعلب مصری موصلین موصلہ ۴
سنبل کامراج زنجبیل ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ تخم شلجم تخم شبت تخم گذر تخم پیاز فلفلین آٹھ آٹھ ماشہ شہد وشکر سرخ
پاؤ پاؤ سیر بدستور بنا وین خوراک نو ماشہ سے ایک تولہ تک وترشی آمیز ہنر کرین **معجون دارچینی**
کہ تقویت باہ مین مجرب ہے **ص** دارچینی ڈیڑھ تولہ قسط شیرین زنجبیل فلفل سفید گوکھرو کلان وخرد
سانبھ ہندی اسارون قرنفل مصطگی دانۂ الایچی سفید تخم ترب تخم شلجم چھ چھ ماشہ کندر خفیہ شکر مغز بادام
شیرین مغز پستہ مغز چلغوزہ ثعلب مصری شقاقل مصری بہمنین حلوہ کرتی ایک ایک تولہ نبات سفید
ہموزن شہد دو چندان خوراک چھ ماشہ سے ایک تولہ تک **معجون ثعلب مصری** کہ تقویت
باہ وتغلیظ منی مین مجرب ہے **ص** ثعلب مصری پانچ تولہ شقاقل مصری تین تولہ عقرقرحا نولہ بجاں ہندسوکھ
مغز بلادر اسگندھ ایک ایک تولہ بسباسہ زعفران تین تین ماشہ قند سفید ہموزن شہد سہ چندان خوراک
تین ماشہ سے چھ ماشہ تک صبح وشام **معجون لولوی** کثیر المنافع موافق جالینوس کہ امور ذیل مین نہایت
عظیم رکھتا ہے قریب وقت مجامعت کے پانچ ماشہ کھاکر کے قدرے آب گرم پینا چاہیئے **ص** مروارید
ناسفتہ مرجان پانچ پانچ ماشہ انیسون بہمن سفید دس دس ماشہ کاکنج بیخ بلاب چار چار ماشہ فقاح
اذخر سعد کوفی کزبرح سلیخہ دارچینی اسارون مصطگی تین تین ماشہ صمغ عربی کبیرا دو دو ماشہ شہد
ہمچندان **معجون مصری** موافق المبا سے مضرکہ تقویت باہ مین بے نظیر ہے **ص** تخم گذر تخم ترب
تخم شلجم شقاقل مصری ثعلب دارفلفل فلفل دراز بسباسہ عقرقرحا جوز بوا مصطگی ایک ایک تولہ زنجبیل
دو تولہ کنجبیل چار تولہ سفوف کرکے زردۂ تخم مرغ چالیس عدد خفیف جوش کرکے باہم دست
مال کرکے قوام شکر سفید ہموزن مین مخلوط کرین خوراک نو ماشہ سے ایک تولہ تک **معجون**

مقوی دسبی و منعظ مجرب ہی ص بہن شقاقل مصری دارچینی بوزیدان بسباسہ کباب چینی نولخان
اندرجو قاقلیں سنبل الطیب فرنجمشک قرنفل معطگی سانوج ہندی تونو ماشہ ثعلب مصری مین عود خام نخم
ہیون بیج چھ ماشہ ورق النقال چار تولہ مغز بادام شیرین مغز انروٹ چھ چھ تولہ شہد و شکر بالمناصفہ دو چند ان
مجموع کے خوراک چھ ماشے سے نو ماشہ تک معجون ریگ ماہی مولفہ حکیم امانعلی برار راقم کہ
تقویت باہ و تغلیظ منی مین مجرب ہی ص ریگ ماہی لسان العصافیر تخم خشخاش سفید زرنباد صندل
سفید مغز نارجیل مغز بادام شیرین مغز پستہ مغز چلغوزہ مغز انروٹ مویز منقے کنجد سیاہ مقشر دو دو تولہ تخم
پیاز تخم شلجم مغز کیوانچ تخم ہالم کرنا تخم اسبند تخم گندر معطگی سعد کوفی عود ہندی سیطرج پوست ترنج
سانوج ہندی تخم شبت تخم نرتب تودری موصلین ایک ایک تولہ سلاجیت عقرقرحا قرنفل بسباسہ جوزبوا
مچ سیاہ دارچینی نو نو ماشے شہد و شکر سفید بالمناصفہ دو چندان مجموع کے خوراک چھ ماشہ سے ایک تولہ
تک معجون مسیحی کہ نہایت مقوی باہ و پشت و ہاضم طعام ہی ص عقرقرحا ڈیڑھ تولہ جوزبوا تین عدد
ورق النقاط چرب کیا ہوا روغن بادام شیرین مین اڑھائی تولہ قوام شکر سفید سہ چندان معجون بلا
کر تقویت باہ و امساک مین بیظیر و مجرب ہی اور بوڑھون کو طاقت مثل جوانی کے ہوجاتی ہی مگر موسم سردی
مین استعمال کرنا چاہیئے ص بلا دریک نیم سیر شکستہ کرکے ایک ہانڈی مین رکھین اور اوس ہانڈی کے
نیچے بیت سے سوراخ کرین کہ شہد بلا دریکی اون سوراخ کے نیچے سے نکل سکے و منھ ہانڈی کا چینی سے بند
ایک دیگچی پر رکھکر دیگچی کو گڈھی مین رکھین و ہانڈی کو پاچکدشتی سے بند کرکے جلا دیوین جب اوسقدر کنڈے
جل جاوین اور کنڈے رکھکر آنچ دیوین اسیطرح تین دفعہ کرین تب سرد کرکے دیگچی نکالین جسقدر
شہد دیگچی مین جمع ہوا ہو اوسکا میں چند شیر گاو ملا کے پکا دین جب ہمارم حصہ باقی رہے تب
تین چوتھائی شہد بلا دریکا روغن کنجد سفید ملا کے پکا دین کہ بالکل یکذات مثل لعوق کے ہوجاوے
ہر صباح نو ماشہ کھایا کرین معجون تخم مرغ کہ واسطے قوت باہ کے بیظیر ہی رنگ بدن کا سرخ و بدن
کو فربہ و منی کو زیادہ کرتا ہی ص زردی و سفیدی تخم مرغ روغن گاؤ آب پیاز آب گندر شہد
ہر یخ بوزن مساوی پکا کر لعوق بناوین و بقدر احتمال طبع کے چالیس روز تک کھایا کرین معجون
گھیکوار کہ تقویت باہ و دافع امراض بارد مین نہایت مجرب ہی ص مغز گھیکوار یا دو میر شیر گاو مین دو میر جوش
دیکر دست مال کرکے مخلوط کرین و شکر سفید سیر بھر ملا کے پکا دین کہ معجون ہوجاوے و مغز گھیکوار نہایت

تلخ ہوتا ہے تو تالاب کی سفوف کرکے اوسپر خوب چھڑک کر چند ساعت دھوپ مین رکھکر دھوڈالنے سے تلخی
دفع ہوجاتی ہے **معجون** کہ تقویت باہ کو واستحکام قضیب کو بخوبی کرتا ہے **ص** اسبند جاوتری جائفل بکم واچینی
ایک ایک تولہ کنجد سیاہ مقشر دو تولہ شہد سہ چندان **فصل ۱۸** معجونات مین جو دافع امراض اکثر اعضا کے
ہین **معجون** تالیف حکیم ارسطو ماجس یونانی کہ تفتت الدم وسعال وقرحہ دریم مجمعہ سینہ ودسوزش پہلو و
قے طعام وہیضہ وسنگرہی وقروح امعاء وبواسیر ومثانہ واختناق رحم وحیات نائہ کو قبل ایک ساعت
نوبت سے والاغری بدن ودفع سموم خوردنی وزہر حیوانات گزندہ ومیش زن کو اربس مفید وعجیب الاثر
ہے **ص** بہروزہ مصفی میعہ سائلہ دیہہ ویڑھ تولہ وآہنار شہد مین ملاکر آگ پر رکھین جب گداخت
ہوجاوے صاف کرکے سفوف دارچینی قسط شرین فلفل سیاہ دارفلفل ایک ایک تولہ جند بیدستر
چھ ماشہ افیون دو ماشہ مخلوط کرین **معجون اقتراطا** کہ تقویت جگر ومعدہ وگردہ وباہ ودواشتہائی
کرتا ہے وبلغم وریاح وبدہضمی وسیلان لعاب دہن کو دفع ودہن کو خوشبو کرتا ہے اور سپٹ کے کیڑون کو
مارتا ہے **ص** نانخواہ تخم گندنا زرنبجبل اڑھائی اڑھائی تولہ زعفران بسفائج پانچ پانچ ماشہ بیخ کرفس سہ تولہ
شہد سہ چندان **معجون** تالیف محمد زکریا کہ دماغ ومعدہ وباہ کو قوت دیتا ہے اور بدن کو خوشرنگ اور طعام
کو ہضم اور دہن کو خوشبو ومسوڑھونکو مستحکم اور ریاح کو دفع اور مثانہ کو ریگ اور ریم سے صاف اور قضیب
کو سخت کرتا ہے **ص** تخم کرفس نانخواہ تخم شبت تخم گندنا اڑھائی اڑھائی تولہ مصطگی قرنفل قرفہ
عقرقرحا سارون ببابسہ عود خام پانچ پانچ ماشہ زعفران تین ماشہ مشک ایک ماشہ مویز آدھ پاؤ
پیکر ڈیڑھ پاؤ شکر سفید ملاؤین دیکاؤین جب پختہ ہوجاوے سفوف ادویہ مذکور ملاؤین **معجون ارزاقی**
جسکو اکسیر البدن ومبدل المزاج کہتے ہین واسطے ترک عادت افیون ودفع استرخا وفالج وامراض باردہ
وبرد مفاصل وعرق النساء وسلس البول کے نہایت مفید ہے **ص** ارزاقی یعنی کچلہ چھ تولہ شیر گاؤ مین
تر کرکے پوست دفع کرین وباریک ورق تراش کے خشک اور سفوف کرین گل گاؤزبان چار تولہ
دانہ الائچی سفید زرنباد شقاقل صندل سفید آملہ بلیلہ سیاہ دو تولہ عود ہندی قرنفل ایک ایک تولہ
تلخ دوس نمر پیلھوز دکیتر نارجیل تین تین تولہ شہد سہ چندان **معجون ملوکی** کہ واسطے تقویت باہ ومعدہ
واشتہا وقوت مجامعت کے مجرب ہے **ص** جوزبوا قرنفل ببابسہ اندرجو بیخ اذخر زنجبیل دارچینی مصطگی
زعفران عود عرق ایک ایک تولہ دانہ الائچی سفید کندر اشبہ چھ چھ ماشہ قند سفید شہد خالص تین تین

تین تین چھٹانک آدھ پاؤ عرق گلاب کے ساتھ قوام کرکے ملاوین **معجون حافظ الاحشا** کہ سوء القینہ و استسقا و امراض باردہ دماغ و معدہ و جمیع اعضا کو مفید ہے **ص** دارچینی پوست کنیر بسفائج اذخر ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ زعفران ایک تولہ سنبل الطیب تین تولہ اسارون ریوند چینی قند شیرین بھٹہ ناگرموتھ ایک ایک تولہ سفوف کرکے روغن بابونہ مین چرب کرکے سہ چندان شہد مین ملاوین **معجون مسیحی** کہ درد پشت و درد پا کو مفید ہے و منقے و مقوی معدہ ہے **ص** گل سرخ سعد کوفی سداب عقرقرحا قرنفل سنبل الطیب مصطگی زرنباد زعفران قاقلیں جوز بوا بوزن مساوی شہد و قند بالمناصفہ سہ چندان مجموع کے ملاکر نباوین **معجون چوب چینی** کہ امراض باردہ و داء **ضباع** مقاصل و درد اعضا کو خصوص جو بسبب آتشک کی ہوئے نہایت مفید ہے **ص** چوب چینی نو تولہ قرنفل جوز بوا بسباسہ گل سرخ زعفران دانۂ الایچی سفید زرنباد خولنجان سعد کوفی چار چار ماشہ دارچینی فلفل سیاہ مصطگی سورنجان شیرین بوزیدان سنبل کی لسان العصافیر ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ زنجبیل دار فلفل عقرقرحا مجید دار خطائی نو نو ماشہ شہد سہ چندان

معجون جاوید تالیف حکیم عماد الدین محمود کہ مداومت اوسکی امراض بہق و برص و فالج و لقوہ و قولنج و تاریکی چشم و گرمی گوش کو دفع کرتا ہے و عورتون کو حمل پر معین ہے **ص** قرنفل دارچینی سافج ہندی جوز بوا ہلیلہ کابلی فلفلین ایک ایک تولہ زنجبیل ہلیلہ دو تولہ آملہ تین تولہ نانخواہ چار تولہ زیرہ پانچ تولہ سفوف کرکے سرکہ مین تسقیہ دیکر قوام نبات ہمچند مین مخلوط کرین **معجون فلاسفہ** جسکو مادۃ الحیات کہتے ہین مخترعہ حکیم اندرماجس کہ باستصواب حکماے فلسفی معاصر اپنے کے ترکیب دیا ہے وجہ تسمیہ کی یہی ہے مقوی قلب و باعث واشتا و باہ و دافع بلغم و نسیان و سلس البول و درد پشت و درد گردہ و مفاصل و دندان کا زیادہ تر موافق مزاج بوڑھون کے ہے **ص** زنجبیل فلفل گرد فلفل دارچینی آملہ ہلیلہ بیطرح ہندی زراوند مدحرج ثعلب مصری مغز چلغوزہ بیخ بابونہ مغز ناریل ایک ایک تولہ تخم بابونہ خبث الحدید چھچھ چھچھ ماشہ مویز منقے تین تولہ شہد دو نیم چندان بدستور نباوین

معجون سیر کہ لقوہ و فالج و رعشہ و بواسیر بادی و بہق و برص و مادہ بلغم کو دفع کرتا ہے مقوی معدہ و اشتا و حرارت عزیزی کا ہے و بدن کو قوت دیتا ہے و رنگ بدن کو سرخ و بہتر کرتا ہے و بوڑھون کو نہایت مفید ہے **ص** سیر یعنی لسن پوست دور کردہ آدھ سیر تین پاؤ شیر گاؤمین پکاوین جب اثر پانی کا باقی نہ رہے پیکر لونگ جاوتری جائفل چرچ سیاہ

مصطگی دانہ الائچی خرد وکلان ہلیلہ کابلی عود خام دارچینی زنجبیل ایک ایکتولہ زعفران چھ ماشہ کوٹ چھانکر
ملا دین وارڑھائی پاؤ شکر سفید کے قوام مین مخلوط کرین **معجون** کہ مداومت اسکی امراض سوداوی وجذام
کو دفع کرتی ہی **خواص** برگ بنفشہ بادیان انیسون گاؤزبان ہلیلہ سیاہ بلیلہ کابلی ہلیلہ زرد دانہ الائچی سرخ
سوا سوا تولہ قرنفل دانہ الائچی سفید بسفائج فستقی پودینہ تربد سفید ایک ایک تولہ گل سرخ چار تولہ سفوف
پارچہ بیز کرکے آب افشردہ آملہ تازہ دو سیر مین ملا کر بکاڑین جب گاڑھا انگشت پیچ ہو جاوی تب اوتار
رکھین بقدر مناسب کھلایا کرین **فصل ۲۷** بیان مفرحات مین دستور بنانے مفرح کا مثل معجون
کے ہی **مفرح** کہ مالیخولیا کو بعد تنقیہ کے نفع کرتا ہی **خواص** ہلیلہ کابلی دس تولہ آملہ پندرہ تولہ جوش کرکے
تا کمر چھانکر ایک رطل شہد ملا کے قوام کرین وسفوف بادرنجبویہ پوست تربد قرنفل مصطگی جوزبوا قرقا
قاقلہ بہمن سفید درونج عقربی زرنباد زعفران تخم بادرونج فرنجمشک سات سات ماشہ مشک دو ماشہ
مخلوط کرین **مفرح** کہ مالیخولیا کو بہ احتراق سوداوی دفع کرتا ہی ومقوی دل ہی **خواص** گل سرخ سکنجبین
سوا سوا تولہ بسباسہ تخم فرنجمشک قرفہ نو نو ماشہ مشک دو ماشہ سفوف کرکے آدھ سیر شربت بنفشہ
مین ملا دین یا قوام مین کر آدھ سیر قند کا عرق گاؤزبان مین بنایا ہوے **مفرح** بارد کہ واسطے تقویت
قلب خفقان وسوزش ومالیخولیا کے نہایت مفید ہی **خواص** مروارید ناسفتہ تین ماشہ کہربای شمعی بسد
سات سات ماشہ درونج عرق کیوڑہ مین صلایہ کرکے صندل سفید کشنیز خشک طباشیر سفید بہمن
سفید گل سرخ گل گاؤزبان سوا سوا تولہ بہمن سرخ پوست بیرون پستہ تخم خرفہ مقشر زرشک ابریشم
مقرض نو نو ماشہ گل ارمنی چار ماشہ ورق نقرہ بیس عدد ورق طلا دس عدد قند سفید آدھ سیر
بدستور بنا دین **مفرح حار** کہ تفریح طبع وتقویت دل مین قوی التاثیر ہی **خواص** سنبل سلیخہ قاقلیہ مایخ
پانچ پانچ ماشہ درونج عقربی اسطوخودوس تمام ایک ایکتولہ کندر زعفران زرنباد عود غرقی ساذج ہندی
دارچینی تخم بادرنجبویہ کہربا برگ گاؤزبان گل سرخ نو نو ماشہ شقہ سہ چندان **مفرح دلکشا** ضعف
دل دسوزش سوداوی ومالیخولیا وخفقان کو زائل کرتا ہی دل کو قوت دیتا ہی ونشاط تمام لاتا ہی **خواص**
مروارید ناسفتہ ومرجان تین تین ماشہ بوست بیرون پستہ صندلین گل سرخ تخم فرنجمشک طباشیر سفید
نو نو ماشہ کہربای شمعی سنگ یشب سبز قرنفل زعفران کافور پانچ پانچ ماشہ کباب چینی بہمن دارچینی
عود غرقی کشنیز مقشر زرنباد گل گاؤزبان آملہ زرشک سات سات ماشہ نبات سفید

آدھ سیر ساتھہ عرق گلاب و عرق کیوڑہ بالمناصفہ کے قوام کرکے بدستور بناوین **مفرح معتدل** کہ مقوی اعضاے رئیسہ دافع خفقان و اختلاج قلب و سواس ہی **ص** برگ گاؤزبان کہربا سمغ کشنیز مقشر ابریشم مقرض ہمن سفید گل سرخ پوست انار تخم خرفہ صندل سفید ب مساوی الوزن نبات سفید سہ چند اس **مفرح** کہ مقوی باہ و دل و جگر و مولد منی و ملذ جماع و منقی گردہ و مثانہ و دافع کدورت خواص ہے **ص** شقاقل خولنجان ثعلب مصری ہمنین تودری بین لسان العصافیر تخم ہلیون خارخسک تخم شلجم مغز تخم خربزہ مغز تخم خیارین دانہ خشخاش سفید مغز تخم کڑمغز تخم پنبہ دانہ نونوماشہ جوز بوا زنجبیل کباب چینی اسارون عود خام بوزیدان چھ چھ ماشہ نبات سفید ڈیڑھ پاؤ بدستور بناوین **مفرح** تالیف حکیم گیلانی کہ خوش کیف ہی و تفریح زیادہ کرتا ہی **ص** بھنگ سبز پانچ تولہ ایک تولہ روغن بادام من چرب کرکے ایک ہفتہ رکھین زان بعد بریان کرین و سنبل الطیب سادج ہندی زنجبیل بے ریشہ تین تین تولہ مرچ سیاہ مصطگی رومی دو دو تولہ زعفران ایک تولہ سب کو سفوف کرکے سہ چندان شہد کف گرفتہ مین مخلوط کرکے دس عدد ورق ملابس عدد ورق نقرہ ملاوین **مفرح** کہ مقوی قلب و اعضاے رئیسہ دافع یبوست ہی **ص** ابریشم مقرض ملمع ابریشم سفید گل سرخ آملہ کشنیز خشک مقشر گل گاؤزبان ✣ صندل سفید زرشک دو دو تولہ بادرنجبویہ و تخم خشخاش تخم کاہو ہمن سفید تخم بالنگا مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین تخم خرفہ ڈیڑھ ڈیڑھ تولہ زعفران دانہ الائچی سفید چھ چھ ماشہ سفوف کرکے قوام نبات سفید ڈھائی پاؤ مین کہ ساتھہ ڈیڑھ پاؤ عرق گلاب کے بنایا ہوے مخلوط کرکے مین و بقدر مناسب کھایا کرین **ص** کہ دل و جگر و معدہ کو قوت دیتا ہی و خفقان و توحش کو دفع کرتا ہی و فرحت و نشاط لاتا ہی **ص** ابریشم خام تین تولہ برگ گاؤزبان فرنجمشک گل سرخ سنبل الطیب عشبہ ایک ایک تولہ اڑھائی پاؤ عرق گلاب مین ایک شبانہ روز تر کرکے جوش دیوین و ملکر صاف کرکے آدھ سیر نبات سفید کا ساتھہ قوام کرین و صندل سفید طباشیر کہربا نونوماشہ سفوف کرکے مخلوط کرین و بقدر مناسب کھایا کرین۔

باب ۲۶ حرف النون مین

فصل ۳۷ انبیذ مین دستور بنانے نبیذ کا ترکیب نبیذ یہ ہی کہ منقیٰ یا خرما کو خیساندہ کرکے جوش دین جب نصف پانی جل جاوے تب دوسرے اجزا ملا کر بخلاف اسکے طریق کلی مین ڈالکر دھوپ مین رکھین کہ نصف ظرف خالی رہے دو چار بار لکڑی سے ہلا کر جوش دیدیا کرین زان بعد مگر ان تین جوش

مارکے جوش فرد ہو جاوی تب پارچہ تنکین مین بلامالش وجنبش کے چھانکر ظروف چینی یا شیشہ مین رکھلیون
وبقدر مناسب پیاکرین **نبید خرما** کہ تولید منی وتقویت باہ و فربہی بدنکی کرتا ہی ونشط ومنشی ہے **ص** خرما
سات سیر ایک من پانی مین جوش کرین جب نصف پانی باقی رہی جوز بوا قرنفل دارچینی زنجبیل سانٹھ ہندی
الائچی سرخ دو دو تولہ پوست ترنج تین تولہ برگ نارنج تین تولہ زعفران چھ ماشہ جملہ نیکوفتہ کرکے ملاوین بدستور
مرقومہ بالا تیار کرین **نبید کشمش** کہ خون صالح پیدا کرتا ہی ومقوی ونشط ومنشی ہی **ص** کشمش پانچ سیر
گندر مصفی تین سیر بیس سیر پانی اور دس سیر آب نیشکر مین جوش کرین جب نصف باقی رہی دارچینی سانٹھ
ہندی پوست ترنج پانچ پانچ تولہ بذر الینج قرنفل زنجبیل دو دو تولہ نیکوفتہ کرکے ملاوین وبدستور تیار کرین
نبید فواکہ کہ مصلح خون ومقوی ونشط ہی **ص** خرما کشمش ڈیڑھ ڈیڑھ سیر آلوبخارا غناب
پاؤ پاؤ سیر بیوست اندرونی درخت مغیل وکنار وانبہ آدھ آدھ پاؤ بیس سیر پانی مین جوش دیوین جب
نصف باقی رہی بذر الینج دارچینی سعد کوفی خس قرنفل دو دو تولہ ملاکے بدستور بناوین **فصل ۱۷۴**
نطولات مین **طریق** نطول کا جسکو ہندی مین تلیلا اور ترپڑا کہتے ہین یہ ہی کہ ادویہ کا پانی سرد خواہ گرم
جیسا موقع ہو ظرف نوٹی دارمین بھر کے کچھ فاصلہ کی راہ سے مقام مرض پر گراوین کہ اس طریق سے
نفوظ دوا کا باحسن وجہ ہوتا ہی وامراض گردہ اور مثانہ مین آب نطول سے آبزن کرنا بھی مفید ہی **نطول** کہ صداع
حار وتشنج یابس وجنون وسرسام کو مفید ہی **ص** برگ بنفشہ تخم کدوے نیکوفتہ تخم کتان تخم خشخاش تخم خطمی
تخم کاہو گل سرخ جو نیکوفتہ بوزن مساوی پانی مین جوش کرکے بدستور سر پر نطول کرین **نطول** کہ صداع
خماری کو دفع کرتا ہی **ص** عرق گلاب آدھ پاؤ سرکہ ایک چھٹانک پانی سرد دو سیر مین ملاکے سر پر نطول
کرین **نطول** کہ سرسام سوداوی کو دفع کرتا ہی **ص** برگ بنفشہ گل بابونہ شاہسفرم شبت گل نرگس
مساوی الوزن جوش کرکے تھوڑا روغن کنجد سفید ملاکے تمگرم استعمال کرین **نطول** کہ درد پستان کو
جو انجماد شیر سے ہوا ہو تحلیل کرتا ہی **ص** گل بابونہ شبت تمام جملہ الکل الملک پودینہ بوزن مساوی **نطول**
کہ سنگ گردہ ومثانہ کو ٹکڑا ٹکڑا کرکے براہ بول دفع کرتا ہی **ص** اکلیل الملک گل بابونہ گل سرخ ڈیڑھ ڈیڑھ
تولہ پوست خربزہ خشک پرسیاوشان تخم قات نیکوفتہ دو دو تولہ اشنان اصل السوس **پوست** بزایہ
کا کنج حلبہ ایک ایک تولہ برنجاسف برگ بنفشہ برگ نیلوفر نونماشہ **نطول** کہ سنگ گردہ ومثانہ کو
دفع کرتا ہی **ص** تخم بید خربزہ پرسیاوشان خلر خسک گل بابونہ گل بنفشہ اکلیل الملک گل خطمی تخم کرفس جب لقلت جایز عنب الثعلب

مرزنجوش پوست بیخ رازیانہ کاکنج برنجاسف برگ سداب گل سرخ انیسون تخم کشوث تخم کتان دو دو تولہ پوست
خشک خربزہ سبوس گندم چار چار تولہ تخم ہلیون اکیتولہ **لطول** کو رحم بارد و حضیہ و قضیب کو مفید ہے
اسکی مواد غلیظہ کو تحلیل کرتا ہے **ص** پودینہ مرزنجوش عنب الثعلب دو دو تولہ زہرہ گاؤ ایک عدد شہد
ایک سا تولہ باہم جوش کرکے لطول کرین **فصل ۱۷۵ انفرغات مین طریق نفوخ** کا یہ ہے کہ سفوف باریک
اودیہ کو کاغذ کی ٹوپی یا کسی دوسری چیز مجوف مین رکھکر ناک یا حلق یا دوسرے مقام مرض مین پھونکین
نفوخ کہ دردسر بارد و دردنیم سر و نزول آب اور دوسرے امراض بارد کا مزمنہ آنکھ کو مفید ہے **ص** غلہ گندم
کو تین بار شیر آک مین بتسنیہ کرین سفوف کرکے ناک مین استعمال کرین **نفوخ** کہ دردسر بارد و شقیقہ کو مفید
ہے **ص** جوزبوا زنجبیل قرنفل دارچینی فلفل سیاہ تین تین ماشہ دانہ الائچی مرزنجوش عنبر دو دو ماشہ
صندل سفید چار ماشہ سفوف کرکے عرق گلاب مین نم کرکے بعد خشک کرنیکے استعمال کرین **نقوع** کہ سرع
کو دفع کرتا ہے **ص** خطل نوشادر سوہاگہ کندش فلفل گرد بوزن مساوی سفوف کرکے **نفوخ** کہ کہ سکتہ کو نفع
کرتا ہے **ص** جندبیدستر فلفل گرد کندش سداب ہموزن **نفوخ** کہ مفلوج کو نہایت مفید ہے **ص** کندش
فلفل سیاہ عنبر قرحاز بجنبیل بورہ ارمنی نوشادر صبر دارچینی خربق سفید مرزنجوش خشک بوزن مساوی سفوف
نفوخ کرین خواہ سب کے سفوف کو آب مرزنجوش مین حل کرکے ناک مین قطور کرین **نفوخ** کہ رعاف کو
بند کرتا ہے **ص** کاغذ سوختہ ایک جز سوہاگہ نیم جز انیسون نیم جز مازوے نیم سوختہ کشنیز کندر خون سیاوشان
صبر شب یمانی بوزن مساوی **نفوخ** کہ سقوط لہات کو مفید ہے **ص** مازوے سبز گل سرخ گلنار پودینہ چار
چار ماشہ عقرقرحا دانہ الائچی طباشیر دو دو ماشہ زعفران ایک ماشہ سفوف کرکے بدستور حلق مین پھونکین
کہ لہات پر پہنچے **ایضاً** عدس نوشادر زرد رومی مساوی الوزن **فصل ۱۷۶ انقوعات** مین جسکو
فارسی عنیبانہ کہتے ہین **طریق** بطرح مطبوخ مین لکھا گیا اوسی طور پر دواون کو آب نیم گرم مین تر
کرکے ملکر چھان کر استعمال کرنا چاہیے خواہ صرف اکل مستعمل کیا جاوے **نقوع زرشک** کہ حرارت
جگر دفع کرتا ہے و معدہ و جگر کو قوت دیتا ہے **ص** زرشک چھ ماشہ تخم کاسنی نیم کوفتہ تخم کشوث چار چار ماشہ
نبات سفید دو تولہ **نقوع** کہ ریحان زرد و سدہ مار ساریقا کو دفع کرتا ہے **ص** تخم کاسنی چھ
ماشہ بادیان بیخ بادیان تین تین ماشہ گلوے چار ماشہ سکنجبین سادہ دو تولہ تو **نقوع** کہ ریحان سیاہ کو
دفع کرتا ہے **ص** گل سرخ بادرنجبویہ چار چار ماشہ برگ شاہترہ افتیمون تین تین ماشہ موز منقے ایک تولہ سکنجبین سادہ دو تولہ

نقوع کرتپ صفراوی کو دفع کرتا ہے **ص** برگ گاؤزبان برگ بنفشہ گل نیلوفر گل سرخ چار چار ماشہ آلو بخارا دس دانہ نبات سفید ڈیڑھ تولہ **ایضاً** تخم کاسنی نیم کوفتہ نو ماشہ تخم خربزہ نیم کوفتہ چھ ماشہ گل بیدمشک چار ماشہ آلو بخارا سات دانہ قرنفل دو دانہ نبات سفید ڈیڑھ تولہ **نقوع** کہ تپ صفراوی کہ جس کے ساتھ کھانسی خشک بھی ہو دفع ہوے **ص** اصل السوس مقشر نیم کوفتہ چھ ماشہ برگ گاؤزبان عنب الثعلب چار چار ماشہ بہدانہ دو ماشہ مدبستور تیار کرکے نبات سفید ڈیڑھ تولہ ملاکے **نقوع** کرتپ بلغمی وکھانسی کو مفید ہے **ص** اصل السوس مقشر تخم خطمی تخم خبازی بادیان چار چار ماشہ مویز منقے دس دانہ انجیر دو دانہ شکر سرخ ڈیڑھ تولہ مدبستور بناکر صبح شام پلاوین **نقوع** کرتپ مزمنہ کو دفع کرتا ہے **ص** کاسنی تازہ نیم کوفتہ اصل السوس مقشر نیم کوفتہ پوست اندرونی اندرجت بیخ کہنہ چھ ماشہ خربزہ تخم برآوردہ ایکا عدد کشنیز خشک چار ماشہ نبات سفید دو ماشہ مدبستور بناکر پلایا کرین **نقوع** کرتپ کہ جس کے ساتھ وحشت وخفقانیت بھی ہوئے دفع کرتا ہے **ص** ابریشم خام تین ماشہ برگ گاؤزبان گل بنفشہ آملہ کشنیز خشک چار چار ماشہ صندل سفید تین ماشہ مدبستور بناکر پلایا کرین **نقوع** کرتپ مرکب بلغم کو وصفرا کو دفع کرتا ہے **ص** عنب الثعلب بادیان تخم کاسنی تخم کاہو تخم خربزہ چار چار ماشہ مویز منقے دس دانہ تخم خطمی نیم کوفتہ تین ماشہ شکر سفید دو تولہ **ایضاً** برگ شاہترہ کشنیز خشک گل نیلوفر گل سرخ چار چار ماشہ تخم خطمی تخم خبازی اصل السوس پانچ پانچ ماشہ سکنجبین ساده دو ڈیڑھ تولہ بدستور بناوین وپلاوین

باب ۲۷ حرف الواؤ میں

فصل ۱ وجور میں واضح ہو کہ وجور دوا ہی رقیق کے ٹپکانے کو کہتے ہین جیسے قطور مگر لفظ قطور کی عمر ماکتل ہوتی ہے اور وجور اسکو کہتے ہین وحلق یا ناک مین ٹپکائی جاوے **وجور** کہ حالت صرع کو دفع کرتا ہے وصرع کو ہوش مین لاتا ہے **ص** حلتیت دو جو بند بیدستر ایک جز پانی مین گھول کر ناک مین ٹپکاوین **ایضاً** بادیان انیسون زیرہ سیاہ مساوی پانی مین پیس کر شیر گرم کرین **وجور** کہ کھانسی بلغمی اطفال شیر خوار کو دفع کرتا ہے **ص** امیتی تخ چار ماشہ سہاگہ کا کڑا سینگی ناگر موتھ پاپاشا پیل چھ چھ ماشہ سفوف کرکے یکنیم چند مین ملاکر رکھین بقدر دو رتی یا زیادہ اس سے موافق احتمال مزاج مریض کے شیر دایہ خواہ پانی مین گھولکر حلق مین ٹپکاوین **ایضاً** کہ جمیع اقسام کھانسی اطفال کو مجرب ہے **ص** جیکر مول کاکڑا سینگی پیر امور شکر تیغال بوزن مساوی شہد یکنیم چند بقدر مناسب ساتھ شیر دایہ

یا پانی کے **وجہ** کہ صرع اطفال کو مفید ہے **ص** صعتر جند بیدستر زرہ سیاہ ایک ایک ۔ نی ساتھ شیر وانیہ
کے **وجہ** کہ وقت حالت غشی کو مجرب ہے **ص** مشک وعنبر قدری قدری گلاب مین گھسکر **وجہ** کہ غشی کو جو بیماری
ہیضہ کے ہو فوراً دفع کرتا ہے **ص** ناریل دریائی عرق گلاب مین گھسکر حلق مین ٹپکایا کرین ۔

باب ۲۸ - حرف الیاء مین

فصل ۱۲۸ یاقوتی مین واضح ہو کہ بعضون کے نزدیک یاقوتی کی ترکیب جدید ہے مگر کتب قدیمہ سے دریافت
ہوتا ہے کہ ارسطو نے واسطے سکندر کے یاقوتی بنایا تھا پس مداومت اسکی ظاہر ہے اور یاقوت سب جواہرات
خوردنی سے مضبوط زیادہ اور قوی ہے اور لہذا گھسنا زیادہ چاہیے گھسنے سے طبیعت قبول کرتی ہے
ومنافذ تنگ مین پہنچتا ہے بارہ پہر سے کم نہ چاہیے واٹھارہ پہر سے زیادہ نہین ویاقوت کو مع دیگر جواہرات
کے عرق کیوڑہ وگلاب مین کھرل کرنا چاہیے اور باقی اجزا کو علیحدہ سفوف کرنا چاہیے وہ دستور تیار کرنے یاقوتی
کا مثل معجون کے ہے الا سفوف جواہرات کو قوام مین پہلے ملانا چاہیے کہ رقت قوام سے بخوبی مخلوط ہوجاوے
ایسا ہی ورق طلا ونقرہ پس ازان سفوف دیگر اجزا کے **یاقوتی** کہ شیخ الرئیس نے واسطے جنون وسوداوس
وجمیع امراض سوداوی کے مفید ومقوی دماغ وقلب لکھا ہے **ص** یاقوت رمانی مین ماشہ مروارید
ناسفتہ پانچ ماشہ حجر الیہود ارمنی لاجورد سات سات ماشہ مشک دو ماشہ زعفران کاموزیتین یتین ماشہ
عرق گلاب مین صلایہ کیے جاوین سفوف گل گاؤزبان تخم کاسنی کہربا سے شمعی ابریشم مقرض
سرطلان محرق تخم فرنجمشک اسطوخودوس بہمن عود خام دانہ الائچی سفید جدوار غافی ورونج عقربی بسبلطیس
گل سرخ مغز تخم خیار دراز چھ چھ ماشہ سہ چندان شربت انار شیرین مین دستور مخلوط کرکے
بعد چالیس روز کے تین ماشے سے چھ ماشہ تک استعمال کیجاوے **یاقوتی** مرتبہ حکیم حاذق الملک
محمد اکمل خان کہ علاج اہتمام بالہضم یا کو مفید ومقوی باہ ہے **ص** یاقوت مروارید کہربا سبد ایشب لاجورد
نوزدہ ماشہ سافرخ ہندی سرخ برگ گاؤزبان بہمنین نوزدہ مین گشنیز خشک آملہ صندلین دو دو ماشہ عود
ہندی دانہ الائچی دارچینی ابریشم مقرض سنبل الطیب پوست ترنج ایک ایک تولہ مشک دو ماشہ
زعفران فرنجمشک ورونج عقربی بوزیدان چھ چھ ماشہ ورق نقرہ بیس عدد ورق طلا بیس عدد نبات
سفید یکنیم رطل عرق کیوڑہ وگلاب ڈیڑھ پاؤ مین قوام کرکے بدستور بناوین **یاقوتی** کہ اخراج مفضلات
محرقہ ورطوبات غلیظہ وسوداوی ودفع مالیخولیای مراتے کرتا ہے وتقویت دل ودفع خفقان

ترکیبہ عرارت عزیزی باوہ وزارہ توتیا دلال میں بے نظیر ہے ص یاقوت رمانی سبہ مروارید ناسفتہ کہربا سات سات
ماشہ لاجورد نافہ برگ گاؤزبان صعتری رومی تخم خرفہ تخم خربزہ تخم خیارین مغز تخم کدو تخم شیریں مغز بادام
دانہ الائچی سفید ہر ایک سفید بنبل ایک عنقرا چھ ماشہ ورق نقرہ ورق طلا نمبر ۱۰ میں عدد بنات سفید ایک طلا مستدرویں بفضل تعالیٰ

ضمیمہ

امور معالجات میں واقفیت اسمای امراض وادویہ کی یا کیفیت وماہیت انکی ضرور ہے لہذا تسہیل مدعا تحریر ذیل کیا جاتا ہے

جدول تشریح امراض سر و دماغ

اور جو براہ اعصاب کے نسبت انکا دماغ سے تمام ہ نمبر یا بعض عضو سر کی ہے

اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر	اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر	اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر
امراض سر و دماغ		**امراض سر و دماغ**		**امراض سر و دماغ**	
صداع	درد قدم سر یا ثانی	تشخص واخذ	مریض کا مانند ایک حالت ہو جاوے	فالج تام	آدھا انگ یعنی نصف بدن طول میں
شقیقہ	درد نیم سر وہی ہیں اثنی ہے کلاع سے شدت ورزاں ہے نصف دفعہ	صرع	مرگی کا دورہ کہ بیہوشی ہو کر ہاتھ پاؤں ہلنے لگیں منہ سے جھاگ نکلے	فالج غیر تام	نصف بدن کا جس حرکت ہو جانا
		ام الصبیان	اطفال خرد سال مرگی	لقوہ	منہ ٹیڑھا ہو جانا
غشیان		کالوس	فرد غشی ہوئی مخوف ہو گرانہ	کزاز	گردن ٹیڑھی ہو جانا
دوران سر	سر گھومنا و گھومری دکھنا	سبات	زیادہ سونا ساتھ بیہوشی کے	تشنج	عضو کا کھنچ جانا
سدر	چکر جو منجھے سے اوٹھنے میں	سہر	زیادہ جگنا ساتھ بیچینی کے	تمدد	عضو کا تن جانا و سخت ہو جانا
دوار	اٹھنے میں سب چیزیں چکر کرتی نظر آنا	لوی	سہرہ وانکھیں سرخ رہنا ساتھ تپ کے	استرخاء	عضو ں کا ڈھیلا ہو جانا
				رعشہ	عضو کا کانپنا و تھرتھرانا
فرانیٹس	سرسام دموی	مالیخولیا	متفکر خلاف عقل کے	اختلاج	عضو کا پھڑکنا
	سرسام صفراوی	جنون	دیوانگی		
		نسیان	زیادہ بھولنا	خدر	سن ہو جانا عضو کا جس ہو جانا
	سرسام بلغمی			تشنج	تریزش و سکرمان
	ساکت رہجانا مریض کا جس حرکت کے				
جمود	کیفیت سکتہ کے سوا اعضاء کا عضو کا سخت ہو جانا				

امراض سر و دماغ یعنی چہرہ

اسمار مستعملہ	اسمار دیگر یا کیفیت مختصر
واہ الاسد	منہ شیر کا ایسا ہو جانا۔
کلف	جمائین۔
ثبور المشبر	مہانسا۔

امراض چشم

رمد	آشوب چشم و ہیجان چشم۔
ورد و بیخ	کلابی ہو جانا آنکھ کا۔
حمرۃ العین	سرخی چشم کی۔
ظفرہ	ناخنہ یعنی ریشہ ہائے سرخ پیدا ہونا آنکھ میں۔
طرفہ	نقطہ سرخ آنکھ کی سفیدی پر۔
دوقہ	پھنسی سرخ یا سیاہ سفید آنکھ کی۔
بیاض العین	پھلی سفید آنکھ کی سیاہی پر۔
سبل	مانند مینی پردہ غلیظ۔
وسعہ	سیلان اشک و ڈھلکا۔
غشا	شب کوری و تو تری۔
جھیر	روز کوری و نو نری۔
نقش	خیرگی نظر کی روشنی میں۔
انتفاخ العین	آنکھ پھولنا۔
مور سرخ	سیرابگی سفیدی پر چشم تا دیدہ ہونا۔
قرحۃ العین	گوچہ۔
ضعف بصر	دھندھ
تحیلات	اجسام خرد غیر حقیقی نظر آنا۔

اسمار مستعملہ	اسمار دیگر یا کیفیت مختصر
نزول الماء	پانی سوراخ تو زمین آنا برگ سینہ مومیائی بند رنگ نیلا قیل نیلہ۔
خسرۃ العین	آنکھ کی چوٹ۔

امراض اجفان یعنے پلکین و اہداب

لحفن	یعنے ورنیان۔
استرخاء الجفن	پلکین ڈھیلی ہو جانا کہ کھولتے مین تسلیفہ ہوئے۔
التصاق الجفن	عدقہ سے پپوٹا پلکون کا۔
تحجر و صلابت	پتھرانا و کرختگی۔
اجفان	پلکون کی۔
شرناق	اوھا کتے مین اندرون پلکون کے ثبور پیدا ہوتے ہین۔
سلاق	یا مقعی بال بروی کے گر جاتے ہین۔
شعیرہ	بلغمی ورم کنارہ پلک۔
ثبور اجفان	پھنسیان پلک پر۔
قرح الاجفان	پلکون کے قرحے۔
حکۃ الاجفان	پلکون کی خارش۔
حکۃ الاقذاء	خارش گوشہ چشم کی۔
ناصور الاقذاء	گوشہ چشم کا ناسور۔

امراض الاذنان کانون کے مرض

وجع الاذن	درد گوش۔
انقلاع الاذن	اوکھڑنا کان کا۔
انکمام الاذن	کان آڑنا۔
ورم الاذن	آماس گوش

اسمار مستعملہ	اسمار دیگر یا کیفیت مختصر
ورم ما وراء الاذن	کرن سوئی۔
ورم پس کوش	سن چھاپنہ۔
ثبور الاذن	پھنسی کان کے اندر۔
قروح الاذن	کان سے خون و ریم نکلنا بسبب قرحہ کے خارش۔
حکۃ الاذن	
طنین و دی	آواز ہا ریکیا یا سوئی کان مین معلوم ہونا۔

امراض الانف ناک کے مرض

منساد الشم	اشیا کی بو کم یا خلاف و یا نہ ہونا۔
بطلان الشم	کسی چیز کی بو نہ پانا سونگھنا۔
مواسیر الانف	ناک کے اندر جریں ایسی پھوٹ یا ہوتی ہے کہ سوراخ بند ہو جاتا ہے۔
ثبور الانف	پھنسیان ناک کی۔
قروح الانف	اندر ناک کے قرحہ ہوتا ہو جس سے ریم خشک ریشہ نکلتا ہے۔
رعاف	نکسیر۔
بحر الانف	سانس کے ساتھ ناک سے بدبو محسوس ہونا۔
رض الانف	ناک بصورت پچل جانیکے ہو جانا۔
جفاف الانف	خشکی ناک کی۔
حکۃ الانف	خارش بینی۔

امراض الشفتان ہونٹون کے مرض

تشقق و تقشر	پھٹنا و پوست اوکھڑنا لبو نمے۔
اختلاج الشفت	ہونٹ پھڑکنا۔
ورم الشفت	آماس لب

اسماء مستعملہ	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر	اسماء مستعملہ	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر	اسماء مستعملہ	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر
ثبور فروح	پھنسی یا فرصہ ہونٹھوں کے	قروح الفم	منھ میں ترے پڑنا۔	لقت الدم	خون جاتا۔
امراض الاسنان ولثات		کثرت اللعاب	تھوک پانی زیادہ منھ سے آنا۔	نفث الدم	ایسا تھوکنا سبب قرحہ کے۔
وجع الاسنان	درد دانتوں کے جو کا۔	بخر الفم	گندہ دہنی مدبوی منھ کی۔	ذات العدر	ورم نوشادر سینہ۔
ضرس	کندی دندان۔	ورم الحنک	تالو کا آماس۔	ذات الریہ	ورم پھیپھڑا۔
نتب الاسنان	دانتوں کا سوراخ یا گڑھا ہونا	**امراض الحلق**		ذات الجنب	ورم پسلی کا پھوڑا۔
حفر الاسنان	پپڑی جمنا دانتوں پر۔	ورم اللہاۃ	گوا آماس۔	شوصہ	ورم غشا رطبہ پیشاب کا۔
حزاز الاسنان	ایسا سوزش دندان دانت پینا	استرخاء اللہاۃ	گوا ڈھیلا ہوجانا۔	دیافرغما	ورم اس غشا کا جو پردہ ہے دماغ کا۔
تغیر الوان	رنگ دانتوں کا تبدیل ہونا۔	استرخاء المثانہ	گوا اگر رہنا۔	سل	قرحہ پھیپھڑا کا۔
تحرک الاسنان	جنبش دانتوں کی۔	خناق	آماس اندرون حلق کے	**امراض قلب**	
ورم اللثہ	سوزش مسوڑھوں کا آماس	ثبور الحلق	پھنسیاں حلق کے اندر۔	خفقان	طپش دل کھبرا۔
ثبور وقروح اللثہ	مسوڑھوں کی پھنسی و قرحے	تعلقات الحلق	جو تک یا کیڑا یا کانٹا یا ہڈی حلق میں پھنس جانا	حلت دخانیہ	معلوم ہونا کہ دل پر دھواں سا چڑھ رہا ہے۔
استرخاء اللثہ	مسوڑھوں کا ڈھیلا ہوجانا۔	ورم المری	حلق کھانا پینا بند ہوجاتا ہے آماس نرخرہ سے۔	عشی	بیہوش ہوجانا۔
امراض اللسان وفم		الغصاص الطعام	کھایا ہوا جو حلق میں اٹک جاتا ہے پیٹ جانا مری کا جو حلق میں اٹکتا غذا کا دشوار ہوجاتا ہے۔	خفقان القلب	معلوم ہونا کہ دل دبا جاتا ہے۔
استرخاء اللسان	ڈھیلی ہوجانا زبان کا جس سے حرکت میں سستی و گویائی میں نقصان پیدا ہوتا ہے۔	اختلاج مری	ظاہر میں بھڑکنا دیانت ہوتا ہے۔	تقشر القلب	معلوم ہونا کہ دل چھیلتا ہے۔
ثقل اللسان	گرانی جنبش زبان و کلام میں۔	استرخاء حنجرہ	جس سے نرمنی معلوم ہوجاتا ہے آواز کے منھ کا ڈھیلا ہوجانا۔	قذف القلب	معلوم ہونا کہ دل منھ کو آتا ہے۔
شقاق اللسان	زبان کا پھٹنا۔	بحۃ الصوت	بیٹھ جانا خواہ بند ہوجانا آواز کا۔	جذب القلب	معلوم ہونا کہ دل کھنچتا ہے۔
جفاف اللسان	خشکی زبان کی	خنازیر	ورم ظاہر گلو۔	اخوانی الرطوبت	معلوم ہونا کہ دل پانی میں ڈوبا جاتا ہے۔
خفدع	زبان کے نیچے پھوڑا ہوتا ہے۔	**امراض ریہ وصدریہ** یعنی سینہ		**حمیات یعنی تپ ہائے**	
فساد ذوق	ایسا ذائقہ مزہ برا مختلف معلوم ہونا۔	سعال	کھانسی ترجیسی کھانسی کچھ مراد دفع ہوتا ہو	حمی یومی	جو بدن و مسامہ کے کسی خلط کی صفرا و بلغم کو لاحق ہو۔
بطلان ذوق	چیز کا مزہ کچھ معلوم نہ ہونا۔	سرفہ	کھانسی خشک جیسی کھانسی سے کچھ نکلتا ہو خواہ نہایت کم نکلتا ہو	حمی عفنہ	جو اخلاط سے پیدا و متعفن ہو۔
فلاغ	موتھان۔	ضیق النفس	تنگی دم۔	حمی مطبقہ	جو بکثرت خون سے ہو۔
		ربو	سانس بلغمی۔	سونا حس	جو بعفونت خون سے ہو۔

اسماء مستعملہ	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر	اسماء مستعملہ	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر	اسماء مستعملہ	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر
ننا فقہ	ہیضہ باسے دسوی مذکور سے ہر روز اوسکے کبھی کم کبھی بڑا دہ۔	**حمی دبائیہ**	فساد ہوا سے خارج ہوے	**دبیلہ معدہ**	ورم کہا ہوکے پھوٹ ہو جانا۔
حمی واقفہ	ہیضہ باسے دسوی مذکور سے ایک حال پر برابر رہے۔	**امراض معدہ**		**قروح ثور**	مذاق میز دزش سے درد محسوس ہوتا ہے اسمال آنا تاریخ ہونی اوس غذا تک پہنچ کر کا سدہ کا۔
حمی محرقہ	ہیضہ تعفن اری سے لاحق ہے	**ضعف معدہ**	غذا کم ہونا ہضم۔	**اختناق معدہ**	
نسب نما لعس	ہیضہ تعفن اول یک روز دوسرے ایک روز تیسرے استرد تیاری سے کہتے ہیں	**نفخ المعدہ**	بیٹ پھولنا۔	**حرقت معدہ**	سوزش معدہ کی۔
شکر الغب	جو ایک روز دادہ دو سرے ایک روز تم	**ریح المعدہ**	باد گولہ۔	**تشنج معدہ**	
حمی بائنہ سوکر	ہیضہ استرائی بلغم صفرا سے تبدیل ہیں	**وجع المعدہ**	سول۔	**حبارت معدہ**	
حمی الشطر	ہیضہ تعفن بلغمی لاحق ہوتی ہے	**ہیضہ**	بمعنی قے ساتھ درد و شکم نفخ دبا	**تخمہ**	تخمی معدہ کی۔
حمی بوس	تپ بلغمی سے کہ باطن سرد ظاہر گرم رہتی ہے	**ہیضہ مطلق**	مزیج صفرا و ریاح کے ہو نے والا اسمال ہوتا۔	**درد خلقوں**	
حمی لیفوریا	تپ صفراوی بلغمی کہ باطن گرم ظاہر سرد رہے	**قے**		**عطش صفراوی**	زیادتی تشنگی کی۔
حمی نہاریہ	ہیضہ صفراوی ہر روز دن کو آوے رات کو جاتا رہے	**فساد شہوت**	بھی کم کبھی زیادہ ہونا بھوک کا	**وجع الفواد**	قلب معدہ کا درد۔
حمی لیلیہ	ہیضہ بلغمی رات کو ہوا دن کو جاتا رہے	**شہوت کلبی**	ضرورتی غذا بھوک گرسنگی جانا و پھر گرسنا	**امراض کبد**	یعنی جگر
حمی لازمہ	ہیضہ سودا سے لاحق ہی ہر روز درمیان دو کہ شدت کرے	**جوع البقر**	زیادہ غذا کھانے پر بھی گرسنگی رفع نہ ہونا	**ضعف کبد**	ہونا ساتھ درد ثقل پیٹ کے
حمی بلی	ہیضہ کا ری ہو جو دو روز سیاں غسالہ گوشت کی دھوون کی	**بولیموس**	غذا سے نفرت ہونا بوجود جاتے	**سدہ کبد**	ہونا اسمال غسالہ گوشت کی دھوون کی
حمی خماسی	ہیضہ دو سے جو تین روز سیاں کر کر آیا کرے	**جوع الکلبی**	حالت گرسنگی میں نفس	**سدہ مسارقا**	آنا ہیضہ دو روز گرسنگی پیاس وجود موجود سمت رو ہونا
حمی سدس	ہیضہ چوتھا روز درمیان کر کر آیا کرے	**عطش مفرط**	زیادتی تشنگی کی۔	**نفخ الکبد**	عضو کے دراز زمین و رفت بھر نا دبانے پر میں عدد ہونا بدون گرانی کے پھر نفخ ہونا بعض تشنگی زیادہ ہونا۔
حمی سبع	ہیضہ ساتھ روز درمیان کر کر آیا کرے	**نفخ الکبد**	کار دو انتیڑی و مہبرانی	**ورم الکبد**	تب و تشنگی و گرانی درد و سوزش کی تجگر کی۔
حمی مختلط	مبکی نوبت کا کچھ تعین و انتظام نہ ہونا	**وجع الکبد**	نے و ابکائی ذلک۔		درد جگر کا۔
حمی دقیہ	جو تپ اعضا کی لاحق ہو اوسکی	**قلق المعدہ**	معلوم ہونا اضطراب و بیقراری معدہ	**دبیلہ کبد**	پھوڑا جگر کا۔
درجہ اول	کو فنا کرے اوسکے تین درجہ ہیں رطوبات موجودہ اعضا دن کی بابیک کو	**غثیان**	ہچکیاں آنا۔	**سوء القنیہ**	تغیر ملائم و چہرہ ساتھ آثار ضعف جگر کے۔
درجہ دوم	جو رطوبت کے اعضا میں سے زرد کسی	**جمود الدم فی المعدہ**	کسی گرے خون معدہ میں کہ جما	**استسقاء زقی**	برآمدگی شکم رطوبت سے ہے۔
درجہ سوم	جو رطوبت اعضا کی جوڑ دن میں سے اوڑ اعضا کو ہو کر سوکھا کرے	**تجبن اللبن**	معدہ میں دودھ کا جم جانا و پھٹ جانا۔	**استسقاء طبلی**	برآمدگی شکم رطوبت سے ہے۔
حمی حشیہ وجدی	ہیضہ کی حد آیا ہی خرچہ ہی آیا رہا	**ورم معدہ**	آماس معدہ کا۔	**استسقاء لحمی**	پھولنا تمام بدن کا گوشت۔

طب اسمار مستعملہ	اسمار دیگر یا کیفیت مختصر	طب اسمار مستعملہ	اسمار دیگر یا کیفیت مختصر	طب اسمار مستعملہ	اسمار دیگر یا کیفیت مختصر
قیام کبدی	اکثر سال دو جگر سے بدبوی زیادہ دنوں تک بدبو آنا ہے۔	ویدان	کیڑے ہر قسم کے۔		مریض کو زبردست دبیل اور ناتوان ہوتا جاتا ہے اور یہ مرض تین لفظ کے ساتھ زبان پر نہیں لیا جاتا ہے۔
امراض طحال و مرارہ		حیات	لانبے کیڑے ہوں۔		**ذیابیطس و نابیطس و یابیطس**
یرقان اصفر	کیونکہ آنکھ میں کا حصہ زرد و چہرہ و ناخن کا زرد ہو جاتا ہے۔	حب القرع	کدو دانہ پیسے کر پیئے۔	۱	ذیاب گھڑے کو کہتے ہیں جو بدبو کے طور دھواں اوپر سے پر کرتا ہے چونکہ رطوبت بدن کی مثانہ میں کر کر بول کے ہمراہ خارج ہوتی ہے لہذا ذیابیطس کہتے ہیں۔
یرقان اسود	شکل بدن و چہرہ و آنکھ کا سیاہ ہو جاتا ہے۔	دود انثل	چنبا چھوٹے دستے کیڑے۔	۲	ذیاب چرخ دواب کو کہتے ہیں چونکہ مریض کو تشنگی زیادہ ہوتی ہے اور جیسا حلد جلد پانی پیتا ہے ویسا ہی جلد جلد پیشاب آتا ہے لہذا ذیابیطس کہتے ہیں۔
ورم الطحال	ورم صفراوی۔	مستدیر	گول کیڑے۔		
تہتج الطحال	ورم بلغمی۔	**امراض مقعد**		۳	ذیاب گس کو کہتے ہیں چونکہ اجزا اسی مکھی سے کھلائے ہیں پیشاب پر مچھی بہت ہیں لہذا ذیابیطس ہیں۔
جیادہ الطحال	ورم سوداوی۔	بواسیر بادی	بادی بواسیر		
نفخ الطحال	پھولنا سیرز کا یخ سی بدن کی آنکھ	بواسیر دموی	خونی بواسیر۔		
ضعف الطحال	سقوط اشتہا و حدوث امراض سوداوی	ناصیر	بگندھر۔		
سدۃ الطحال	گرانی بلا درد کے محسوس ہوتی ہے	خروج الیرج	کانچ نکلنا۔		
حجارۃ الطحال	خلش پیشاب میں قلیل رنگ بول میں ظاہر ہونا	حکۃ القعد	خارش مبرز کی۔		
امراض امعا یعنی زودہ		**امراض کلیہ یعنی گردہ**		**امراض مثانہ**	
زلق الامعا	لاینحل ہضم ہونا ساتھ علامت ہاضمہ	ضعف کلیہ	کھڑے ہونے پر پیڈو بھیرنے پر درد زیر کمر درد زیر پیڈو معلوم ہوتا ہے	ورم مثانہ	پھولا ہونا پیڑو کا ساتھ تپ دائم کے ورد دیچہ
زحیر	علالت رودہ سے پیچش ہو کر تھوڑا فضلہ نکلے خواہ آوے اور خون بھی آتا ہے۔	حصاۃ الکلیہ	سنگ گردہ۔	قروح مثانہ	اور اگر کم موضع مثانہ کا وخارج ہونا پیشاب کے ساتھ بول کے۔
علت ذحیہ	تھوڑا تھوڑا فضلہ غذائی کھنا بدبودار پیچش آوے	رمل الکلیہ	ریگ گردہ۔ گرانی و تقدد گردہ کی وجہ کا درد ہونا و کبھی کبھی ریگ ہمراہ بول کے نکلنا و قادر درد سر نہ ہونا۔	وجع المثانہ	ورد مثانہ۔
اسہال	دست آنا عنبی قسم کا ہووے۔	ہزال الکلیہ	ناغری گردہ بول سفید ہونا درد زانو میں و تکانا بدن رہتی ہے	ریح المثانہ	عذو دالم بدون گرانی کے محسوس ہونا۔
قولنج	سدۂ امعا سے درشدید دکم ناف میں ہوتا ہے	وجع الکلیہ	درد گردہ۔	حرب المثانہ	خارش و غدغدہ و سوزش مثانہ میں دیوے بول سے و کبھی خون آنا بول کے ساتھ
حصر	قبض بدون درد کے۔	ورم کلیہ	درد گرانی گردہ دین قائم رہتی ہے		
مغص	درد بدون قبض کے	ریح الکلیہ	درد تقدد و حالی مگر میں معلوم ہوتا ہے		
التوای معا	حسکو ناف ٹھنا کہتے ہیں۔	قروح الکلیہ	ریم و خون و تشور بول میں آتا ہے		
نفخ و عرا قر	پھولنا و آواز بن آنا پیٹ سے	حرب الکلیہ	درد و بمقام گردہ رہتا ہے		
		ذیابیطس	غدغدہ و خارش اوس مقام کی		
			دوسرے مرض ذیابیطس کے اجزا ہیں کے کھل گھلا کر بول کے خارج ہونے سے ہیں اور		

اسمار مستعملہ طب	اسما دیگر یا کیفیت مختصر	اسمار مستعملہ طب	اسمار دیگر یا کیفیت مختصر	اسمار مستعملہ طب	اسمار دیگر یا کیفیت مختصر
حرقت البول	سوزش راہ بول کے اور اور لعین	دوالی	بعض عروق ساق میں گرہیں ہو جانا	حمرہ	سرخ بادہ۔
احتباس البول	بند ہونا پیشاب اوار کا۔	دار الفضل	پنڈلی اور پھیلی اور ایڑیں اس سخت ہونا	نار فارسی	تبور رپاب۔
عسر البول	دوار بول مشوار سی تکلیف ہونا	وجع المفاصل	درد کا مفاصل میں جیسے گٹھیا میں ہوتا ہے	ضربہ	چوٹ لگنا۔
تقطیر البول	بوند بوند کر پیشاب ہونا۔	تعقد عضلات	گانٹھیں سخت ہو جانا۔	سقطہ	گر پڑنے کی چوٹ۔
سلس البول	بیماری سے بے اختیار پیشاب جاتا رہنا یا آپ سے آپ	وجع عرق النسا	ران کے جوڑ سے درد شروع ہو کر پاؤں تک	کسر	ٹوٹ پھوٹ جانا ہڈی کا۔
بول الفرات	سوتے ہوئے پیشاب کر دینا۔	عرق مدنی	ذرہ سے آفریا پاؤں میں کوئی سرخ عضلہ	خلع	جوڑ سے ہڈی اوکھڑ جانا۔
بول الدم	خون کا پیشاب ہونا۔	وجع الورک	کولہے کی ہڈی کا درد۔	چرب	خارش آبلہ دار۔
امراض آلات تناسل		نقرس	پیر کی انگلیوں کے جوڑ ہاتھ کی انگلیوں کے جوڑ اور پٹھے جانا	حکہ	دہورکنج۔
آبلہ زنگار حبر	مشہور ہے آتشک	وجع العقب	ایڑی کا درد۔	سعفہ	گنجہ سر کا۔
زبان منی	منہ کا شاد۔	**امراض جلدیہ**		سبوسہ	چھوکرا سا جھڑتا ہے سر سے۔
رقت منی	آبی منی کا پتلا ہو جانا۔	اورام	آماس۔	شری	رکت پتی۔
تعفن منی	بدبو ہو جانا منی کا۔	نفخہ	قرمے۔	قوبا	داد۔
سوزاک	فجہ دسوزش وقت جلیل لعین رہو بول کے وقت درد کم ہو جانا	قروح	دریم ریمی۔	طاعون	ورم دبائی۔
امراض اظہر یعنی پشت		اکلہ	سترن۔	جرب	پھوڑا کلان۔
سرطان	پھوڑا کلان پشت پر۔	دمل	پھنسیاں	اودیما	ورم سفید دلان۔
حدبہ	کبڑی گرہ ستخوان پشت کی بہنی یا لعین یا اگلے یا پیچھے کو جھک جانا۔	دمامیل	پھوڑے۔	فوخستیدا	اورام حذر۔
ریاح الاوشہ	تمام پشت جکڑ جانا۔	برص ابیض	اپچت برن۔	**امراض مخصوص مردوں کے**	
وجع الاظہر	درد پشت یا فقرات پشت میں کہ ہر وقت	برص اسود	برص سیاہ۔	ضعف	مستسنی عزت جماع کی۔
وجع القطن	درد کمر یعنی فقرات کمر میں کہ بیٹھ نہیں	سہق	میچان۔	کثرت احتلام	سبب مدھا زیادہ ہونا
وجع الخاصرہ	درد ہونا	جذام	کوڑھ۔	عسرت انزال	بند کشاد۔
امراض الاطراف یعنی دست و پا		مستاقلوس	ورم کلان سیاہ رنگ عضو مردہ ہو جانا	فتق	نالی میں آنت اتر جانا یا پانی جانا

اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر	اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر	اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر یا کیفیت مختصر
ورم الاٰیات	ورم فوطون کا۔	ورم الثدی	تعفن۔	شہوت زنا	ناقص جنین کھانے کی رغبت ایام حمل میں
وجع الاٰیین	درد فوطون کا۔	خشف الثدی	گرفتہ شدن پستان۔	رجا	مرض مشابہ حمل کے ہوتا ہے
ورم القضیب	آماس آلت۔	جمود اللبن	دودھ جمجانا۔	دبیلہ رحم	پھوڑا بچہ دان کا۔
استرخاء القضیب	ڈھیلا ہوجانا آلت کا	کثرت اللبن	دودھیا۔	ورم رحم	آماس بچہ دان کا۔
اعوجاج القضیب	کج ہوجانا آلت کا۔	قلت اللبن	دودھ کم ہونا۔	حکۂ رحم	خارش رحم کی۔
خروج القضیب	زخم دورم آلت کے۔	عقر وعقیم	عدم زائدگی و بانجھ۔	خروج رحم	زخم ودرم رحم کے
بثور القضیب	پھنسیاں آلت پر۔	احتباس طمث	بند ہونا حیض کا۔	اختناق رحم	یکایک غشی کی بیماری جو پھول جانا بدن ورد ہے۔
بثور حشفۃ القضیب	پھنسیاں نوک کی بھیلی پر	کثرت طمث	زیادہ ہونا حیض کا۔	نفخہ رحم	پھیپھڑوں بدن ورد کے
اعراض خصوصی عورتوں کے		قلت طمث	تھوڑا ہونا حیض کا۔	اجتماع الرطوبات	فاسد جمع ہونا کسی خون حیض کے ساتھ

جدول تعریف الادویہ

اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر یا ماہیت مختصر	اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر یا ماہیت مختصر	اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر یا ماہیت مختصر
الف		اذخر	گندھیل گھاس بودار ہے۔	اشنان	گھاس ہے۔
آبی	بہی وبہ۔	اذاراقی	کچلہ۔	اشنبہ	چنبیلی
آبگینہ	شیشہ۔	اسارون	سوگندبالا دفتر بالا فرشبو ہوجڑ گھاس کی۔	اصل السوس	ملٹھی مربع خشک۔
الال برگ	سوختہ بادیان۔	اسطوخودوس	گھاس ہے شاخ مائل سیاہی۔	اظفار السنبل	گھاس۔
آمل	انجیر۔	اسفاناخ واسفاناخ	بالک۔	افتیمون	سرخ بابا یک سیل ہے ذرتون پھپھولی ہے بدن پر جو دوتین کے۔
ابہل	کنکول مچھ۔	اسفنج	ابر مردہ۔	افتین	گھاس ہے۔
امرج	پوست انیران کھان۔	اسقل	پیاز بنگلی تو پر تو موزنی ہے دوا کو پر گوند ہے مدبر۔	اقلیمیا	گھریا مسہین فلزات پگھلائی جاتی ہے۔
اجاص	آلو بخارا۔	اسق	منزمستین ہے خارجا۔	امحوان	بابونہ صحرائی۔

اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر بامابیت مختصر
اقاقیا	عصارہ ہے ببول کے پھل کا۔
آک	مدار۔
اکلیل الملک	نام من مرشتگان۔
انگوزہ و انگزہ	ہینگ۔
انگور ثعلبان	نکرے ہے معروف۔
انار دانہ	خلاصہ ہے جنگلی منڈوا کے۔
انجرہ	تخم ارتنگن۔
انیسون	بادیان رومی۔
انزروت	سونا مکھی۔
انبار باریس	زرشک۔
ایارہ	مصطگی اور گالا۔
ایرسا	بیخ سوسن کبود۔
ب	
بادر بجنبویہ	تخمی لوطن گھاس بودار ہے۔
بادیان	سونف۔
باقلا	پھلی و نمین دانہ ہوتے ہین۔
بادورج	مکتی جنگلی۔
بذر البنج	اجوائن خراسانی۔
بذر قطونا	اسبغول۔
برنگ کابلی	بائے بنگ۔
برنجاسف	تلسی۔
بسد	مرجان دمونگا۔
بسباسہ	جاوتری۔
بسفایج	جڑ ہے تورمنے سے اندمال ہینی
بستان افروز	تخم خروس کا فارسی کیسر۔
بقم	ٹنگ تیلی تیلی لکڑیان سرخ رنگ کی
بقلۃ الحمقا	خرفہ کا ساگ۔
بقلۃ الیمانیہ	چولائی کا ساگ۔
بقلۃ الحامضہ	لونیا کا ساگ۔
بلادر	بھلاوان۔
بلوط	جنت بلوط پھلا ہی صنوبری شکل
بورہ ارمنی	اقسام نمک سے ہے۔
بورق	شنگرف ہی۔
بوزیدان	جڑ ہے۔
بہمنین	جڑ ہین سرخ یا سفید۔
بیخ نیلوفر	تخم جڑ ہے۔
بید انجیر	ارنڈ ورنڈ۔
بیخ تفاح	جڑ ہے۔
بیخ کبیر	جڑ ہے سفید رنگ۔
بیش	بچھناگ زہر ہے۔
پ	
پرسیاوشان	سنبل چلپے گھاس ہے۔
پشنگ	سینگنی۔
پلاس	ڈھاک۔
پلاس پاپڑہ	تخم مھانگ۔
پیاز آسگا	جڑ ہے سوتی قصہ ونگلی کے۔
پیاز بانسا	رو ئیدگی مشابہ رو سوسن۔
ت	
ترمس	بھٹو ص۔
ترمد	سنوت۔
تزہ تیزک	دانہ ہین مسرخ۔
ترنج	لیموں۔
تخم مرو	کنوپہ۔
تشنیز	چاکسو دانہ ہائے سیاہ و زرد۔
تفاح	سیب۔
تودری	دانہ ہائے مزور سفید یا سرخ یا زرد۔
تیواج	پوست درخت لسان العصافیر۔
ث	
ثلج و جمد	برف و یخ۔
ثمرۃ الطرفا	گلکیل کھیلدو مائین خرزہ کان۔
ثوم	سیر و لہسن۔
ج	
جاودشیر	گوند ہے ببول۔

طب اسماء مستعملہ	اسماء دیگر باماہیت مختصر	طب اسماء مستعملہ	اسماء دیگر باماہیت مختصر	طب اسماء مستعملہ	اسماء دیگر باماہیت مختصر
جاورس	باجرہ غلہ ہے مشہور۔	حب القلت	تخم کلتھی۔	حبۃ خضرا	خاکسی و خاکسیر۔
جبین	پیتر ہے مشہور۔	حب القطن	بنولہ پنبہ دانہ۔	حبۃ الحب	چرک طلا صوبکا بھی جو ہے جدا ہوتا ہے
جدوار	زیبی بیخ ہے۔	حب القرطم	تخم کردو مکری۔	حبۃ القفعہ	چرک نقرہ۔
جذر	گزر زرک گاجر۔	حب السمنہ	چرونجی ہے مشہور۔	حبۃ الرصاص	چرک ارزیز۔
جرجیر	بلیمرو۔	حب الخضرا	پستہ۔	حب النحاس	چرک مس۔
جراوالبر	تیڑی تندی۔	حب الملوک	ماہو وانزو دندرحال گرٹہ۔	حبۃ الحدید	چرک آہن۔
جراوالبحر	مچھلی ستم مچھنگا۔	حب النیل	کالا دانہ تخم کشنوطھا۔	خرق ابیض	کلکی سفید۔
جرجسف	سلسون سرسون والنای زرد شورہ	حب الرشاد	ہالم۔	خرق اسود	کلکی سیاہ۔
جلب	جلاپا۔	حجر ارمنی	لاجورد خام وغیر کامل۔	خرزہرہ	گھیر سرخ یا سفید یا زرد۔
جلید	اولہ یعنے سنگ باران۔	حجر المحک	سنگ کسوٹی۔	خرزول و خرذل	رائی۔
جندبیدستر	حنیہ سگ دریائی۔	حرمل	اسپند دانہ ہے۔	خراطین	کینچوا و امعاء الارض۔
جنطیانا	کلھان بید۔	حضرم	غورہ یعنی عصارۂ انگور خام خرمہ کا	خروج	ریوند وارنڈ۔
جوزبوا	جائفل۔	حنصص	رسوت۔	خس	کاہو دانہ ہے بقا ہر سفید اور سبز بڑا خوشبو گاندھی۔
جوزالقی	مین پھل۔	حلیت	ہینگ۔	خشخاش سفید	پوستہ۔
جوزماثل	دھتورہ زاوزہ۔	حماض	چوکا۔	خشخاش سرخ	گل لالہ۔
ج		حنظل	اندرون واندرائن۔	خصیۃ الثعلب	ثعلب مصری۔
جشتیام	خاکسی۔	حنا	منھدی۔	خطمی	خبیزہ۔
جوب حیات	ریوند خرزہ یعنی پیتاں کی گڑی	**خ**		خوخ	شفتالو و آڑو۔
ح		خارخسک	کوکھرو کلان وخرد۔	خون سیاوشان	رنگ برنا۔
حاشا	گھاس باریک قیچ سبز۔	خارشتر	اونٹ کٹارہ۔	خولنجان	کلیجن۔
حاج	حوالسمارہ نبیذ کی خاصیت	خیارزمی	ڈان کلاں۔	خیارسنبر	اقطاس وکرواں۔

اسماء مستعملہ	اسماء دیگر یا ماہیت مختصر
د	
دارشیشان	گلیشر کیچڑ۔
دارفلفل	پیپل پیپری۔
دارہلد و دارچوبہ	لکڑی زرد رنگ بھی۔
دردنج عقربی	جڑ سے بچھو بھی۔
دفلی	کنیر سفید و سرخ و زرد۔
دم الاخوین	رنگ پرت۔
دوقو	تخم گرز بنگلی۔
دیودار	لکڑی روغن دار و قدری بو۔
ذ	
ذراریح	نیلی کیڑا پر دار بساتی ہے سرخ سیاہ
ذہب و طلا	سونا۔
ر	
رازیانج و رازیانہ	سونف۔
راسن	ترنجبیل کوہی و طرفانی۔
راوند	جڑ ہے معروف۔
ریوند	چینی و خطائی۔
ریحان	بابری و مزری۔
ز	
زاج و زاج سبز	پھٹکری۔
زبدالبحر	سمندر پھین و کف دریا۔
زبیب	داکھ مویز۔
زجاج	شیشہ۔
زردچوبہ	ہلدی نمودنی۔
زراوند	جڑ ہے دو قسم طویل و مدحرج
زرنب	تالیس تالیسر یہ بھی۔
زرنباد	زنجبور۔
زرورد	گلاب کے پھول کا زیرہ۔
زرنیخ	ہڑتال۔
زوم	سینٹر۔
زنجار	زنگار نیلا تھوتھ۔
زنجبیل	سونٹھ۔
زنجفر	شنگرف۔
زوفا رطب	گاس ہے۔
زوفا رطب	طوبات زخم جو بہ کچ کچ ہان زیرہ دم بجمالی ہے
زیبق	پارہ سیماب۔
س	
ساج ہندی	تیج پات و تیر ن۔
سداب	تلی۔ دیلگی ربیع کی۔
سدر	بیر و کنار۔

اسماء مستعملہ	اسماء دیگر یا ماہیت مختصر
سرمۂ اصفہانی	سرمۂ سفید۔
سرطان	کیکڑا۔
سعدکوفی	ناگر موتھ۔
سفتاآبان و سپستان	لسوڑہ لسلسا۔
سفیدآب و سفیدآب پختہ	شتہ قلعی و بنگ۔
سقمونیا	ایلوہ۔
سکبینج و سکبنہ	پہاڑ کا پسینہ منجمد ہو جاتا ہے۔
سلیخہ	دارچینی۔
سلیخہ اکیتہ	سانپ کا کینچل۔
سلق	چقندر۔
سلحفاۃ	کچھوا سنگ پشت۔
سماق	تنتریگ۔
سمسم	کنجد سیاہ و تل
سنبل طیب و سنبل ہندی	جٹا بالنی بالچھڑ۔
سندروس	کہرا۔
ش	
شادنج و شاہ تره	ریزہ ریزہ پھل ہے مائل بسرخی۔
شاہترج و شاہتره	پت پاپڑہ۔
شاہسفرم	تلسی۔
شبت	سویا۔

اسمار مستعملہ	اسماء و یگر باہیت مختصر	اسمار مستعملہ	اسماء و یگر باہیت مختصر	اسمار مستعملہ	اسماء و یگر باہیت مختصر
شبرم	آک و مدار۔		ع	فلفل دراز	پیپر لونگ۔
شبث	میتھی جنگلی۔	عاقرقرحا	اکرکرہا۔	فلفل موز	پیپر امول۔
شقاقل	لالہ۔	عذبتین	چھوٹی مائیں بڑی مائیں۔	فندق	بادام کشمیری۔
شکاعی	گھاس ہے خاردار۔	عرق الصفر	ملہٹی خوردنی۔	فوفنج	پودینہ۔
شکر تیغال	شکر ریگ قسم گیہوں کا جو اب ہندوستان سے آتا ہے۔	عرق سوس	مکھی۔	فوفل	سپاری۔
شمع	موم۔	عفص	مازو بنجرو ما جو پھل۔	فوہ	مجلیہ۔
شونیز	کلونجی ورائل۔	عنب	انگور۔	فیروزج	پیروزہ
شیطرج	بیت پتار چنا۔	عنب الثعلب	کوی و بابر بنگ۔	فیروزہ	
	ص	عود	لکڑی ہی با قسام چند۔		ق
صعتر	گھیکوار۔	عود صلیب	پھل ہرا کیلا دار۔	قاقلہ کبار	بڑی الائچی۔
صعدف	سیپ۔		غ	قاقلہ صغار	چھوٹی الائچی۔
صعتر	جھینگر۔	غافث	گھاس ہے۔	قثاء	خیارو لکڑی۔
صعتر	پودینہ کوہے۔	غار یقون	لکڑی کہ گلہ ہوجاتی ہے جسمیں بادہ ہوجاتی ہے جسمیں بادہ ہوجاتی ہے	قثاء	خیارو مازو کھیرا۔
صندل ابیض	صندل سفید چندن۔		ف	قثاء الحمار	کریلا۔
صندل اصفر	صندل طاگیر۔	فاشند	قند سیاہ و گڑ۔	قرع	کدوے دراز و لوکی۔
صندل احمر	صندل صرخ و رکت چندن۔	فتل	زیب و معلی۔	قرع المر	کدوے لوکی دو تونبی۔
	ط	فرنجمشک	دانہ خردہ ہین راقم ہی کے۔	قرماتا	گھاس ہے۔
طباشیر	جلوپن دتا کھیر۔	فستق	پستہ۔	قرفہ	تج۔
طحلب	کائی۔	فطر السالیون	کرون کو ہے۔	قرنفل	لونگ۔
طرفا	جھاؤ۔	فلفل سیاہ	کالی مرچ و مرچ سیاہ۔	قسط	کوٹ دکھٹ بڑا ہے دو قسم کی شیریں یا تلخ۔
طلق	ابرک و ابھرک۔	فلفل اردی		مقشب	سرکنڈا و سنٹھا و سنے۔

اسماء مستعملہ	اسماء دیگر یا اہمیت مختصر
قصب الذریرہ	خشکہ داد کہ ہر ستم کہ۔
قصب الزریرہ	چراتیہ۔
قنب	بھانگ۔
قنبل	کیلا۔
قطوریون	لباس باریک ہے۔
ک	
کاکنج	ٹیکوا۔
کباب چینی	سیتل چینی۔
کبابہ	
کبر	گندک۔
کبر رکبری	جڑ ہے خوشبو۔
کتان	السی۔
کتم	وسمہ نیل۔
کترا	کتیرا و کتیلا۔
کرکم	زعفران دیسی۔
کراث	گندنا۔
کرفس	اجمود کوہی۔
کروبا	کمون رومی۔
کرٹ	بتری۔
کرنبہ کشنیز	دھنیا۔
کشوبث	واہنائے خردوتیا۔

اسماء مستعملہ	اسماء دیگر یا اہمیت مختصر
کسیلی و کسیلا	ریشہ دار جڑ ہے گھاس کی۔
کاس	آنک دیسی و نورا۔
کاہ	گگن۔ دھوڑ کھمی۔
کمرکس	کونڈ ڈھاک دیسیان کوندہ۔
کماذریوس	منڈی۔
کمافیطوس	کنگر و ندھا۔
کشری	امرود۔
کمون	زیرہ سیاہ۔
کمون ابیض	زیرہ سفید۔
کنار	بیر۔
کندر	لبان۔
کندس	پچھکنی۔
ک	
کرمانج	مائین مزدو کلان۔
گلنار	صرف پھول ہوتا ہے پھلتا نہیں۔
گلوے	گرچ۔
گل سرخ	گلاب کا پھول۔
گل ارمنی	گیرو۔
گل سیرازی	مٹی ہے مائل بسفیدی۔
گل سرشوے	ملک سفر ہا کی مٹی ہے۔
گوگرد	گندک۔

اسماء مستعملہ	اسماء دیگر یا اہمیت مختصر
ل	
لبلاب	منشی پیچ باریک پتی کا۔
لجالو	چھوٹی گھاس ہے۔
لسان الثور	گاؤزبان۔
لسان الحمل	بانگ۔
لسان العصافیر	اندرجو۔
لفاح	جڑ ہے قسم بادنجان صحرائی کی۔
لک	لاکھ دلاخہ۔
لوز مر	بادام تلخ۔
لوز حلو	بادام شیریں۔
مامیران	جڑ ہے پیدا وار ختن و ختای۔
مامیثا	گاس ہے سبک عمدہ ہے نباتات مستعملہ سے
مر	بول سنج گوند ہے۔
مرجان	مرتا۔
مردارسنج	مردار سنگ۔
مرزنجوش	دونا مروا۔
مستکا مستکی	پودینہ کوہی ہے۔
مغاث	کھٹ بھاس۔
مغیل	ببول۔
مقل ازرق	گوگل۔
ملح اندرانی	نمک سنگ و نمک لاہوری۔

اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر باماہیت مختصر
موز	کیلا۔
موصلی اصفر و موصلی سفید	جز ہے سفید رنگ۔
موصلی اسود و موصلی سیاہ	جز ہے رنگ سیاہ۔
میعۂ سائلہ	روغن خوشبو جو کسی رخت کا
ن	
ناریل	گری ناریل کی۔
نارقیصر	ناگ کیسر۔
نانخواہ	اجوائن دیسی۔
ناروان	بیل پھل ہندی ہے۔
نخاع	حرام مغز۔

اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر باماہیت مختصر
نرجس	نرگس۔
نخالہ	سیوس وچوکر۔
نسرین	سیوتی۔
نشارہ	سادہ جسکا ہو۔
نظرون	گھاس ہے۔
نمک اندرانی	نمک لاہوری۔
نمام	تلسی۔
نوشادر	شے تیز قسم معدنی ہے۔
نیلوفر	کوہری وکوکا بیری۔
و	
وج	بچ۔
ورل	مرکھجاورہ گورا سی جمپ ٹاد پتالا نبا۔

اسماء مستعملہ طب	اسماء دیگر باماہیت مختصر
ورد	گلاب۔
ورق نیل / ورق النشاط	جھاگ دسبزی۔
وسخ	چرک ومیل۔
ہ	
ہالیلج و ہالیلجان	بھیل ہے شبیہ بکوکو اس سے کچھ بڑا۔
ہام	چمڑہ دانہ سے مروز سرخ۔
ہندبا	کاسنی۔
ی	
یاسمین	چنبیلی۔
یاقوت	مشہور ہے۔
یتوع	درخت شیردار۔

خاتمۂ کتاب

بیان تاثیرات اجزایا کل بعض حیوانات مین جو فرداً یا شمولاً قوی التاثیر ہیں مع النفع مین

ابل - آنکھ جلا کر ذرور کرنا دافع نزف الدم ہے پیریا یہ اکلا مقوی باہ بال سوختہ چربی کو سفندمین ملا کر لگانا زخمہا کہنہ کو دفع کرتا ہے چربی کو بان لگانا دافع بواسیر و محلل اورام صلبیہ کی ہے۔

ابن آوی - جگر کھانا ہر روز چار ماشہ دافع صرع مزمن کا ہے چربی لگایا کرنا سر پر صرع و جنون کو دفع کرتا ہے

ابن عرس - گوشت کچلکر باندھنا مقام گزیدگی سگ دیوانہ و نیولا رافع اسکی سمیت کا ہے خون یا گوشت تازہ خواہ خشک پیسکر طلا کرنا محل خنازیر و دامیل کا ہے ورد عن کنجد سیاہ پین سوختہ کرکے لگانا دفع اوجاع مفاصل و نقرس وغیرہ کا ہے کھانا سفوف گوشت خشک کا مقوی باہ و دافع استسقا و حمرۂ سوم خوردنی کا و آنکھ کو سرمہ مین شامل کرنا مقوی بصر ہے۔

ارمنی ۔ گوشت دوماہ بریان کھایا کرنا دافع صرع و فالج و استرخا و لقوہ کا و استخوان سوختہ سر سے سمنون کا کرنا دافع رکینی و موجب برائی دشقاق و استحکام دندان و پیپریا سے حمول کرنا بعد طہر کے تین روز تک مین حمل سے دینا اوسکا تین روز تک بعد طہر کے دافع حمل ہے و بتھور سے سر کہ مین ملا کر ملنا دافع ام الصبیان ہے و کسی روغن یا سرکہ مین گھول کر لگانا بدن پر جھپی چیز نکل جاتی ہے خون خشک یا تازہ لگانا و کھلانا خنہ و ڈوبہ اطفال کو جسے پانچر لگنا کہتے ہین دفع کرتا ہے۔

اسد ۔ چمڑے بے دباغت کی ٹوپی سر پر رکھا کرنا خواہ گردن پر باندھنا دافع صرع ہے ۔ چربی جلا کر تعفیب دہن ران پر مقوی باہ تعفیب کا ہو بدن پر ملنا دفع فالج و استرخا کا پتہ طلا کرنا دافع دار الثعلب و مختار یہ و اکتی لا کا دافع ناخنہ خون طلا کرنا مزیل سرطان و مختار یہ و بال اوسکا اکلا از جملہ سموم قتالہ ہے۔

افعی ۔ خون لگانا مقوی بصر پوست و گوشت باندھنا یا طلا کرنا دافع دار الثعلب و مختار یہ و اکتی لا کا و سر سام بارد و محلل خنازیر و دھاگا اوسکے گلے پر اسقدر باندھنا کہ رطوبت اوسکی دھاگے مین آجاوے مخنوق کے گلے مین باندھنا اوسکا دافع خناق ہے سلخ الیہ یعنی کینچلی سے بجوز کرنا مخرج جنین میت کا ہے دودھ مون ہان سانپ کو مار کر زمین مین دفن کرین جسکے گوشت پوست اوسکا گل جاوے استخوان مسلسل دھاگے مین گوندھکر گلے مین باندھنا خنازیر کو دفع کرتا ہے۔

انسان ۔ آب دہن نہار کا کان مین ڈالنا اوسکے کیڑون کو سے و طلا کرنا دافع قوبا و بہق ہے و دندان سوختہ پانی مین گھسکر موقع گزیدگی سانپ پر لگانا اوسکی سمیت کو دفع کرتا ہے چرک گوش و دندان الکتہا مقوی دبر و دافع سبل و طرفہ و ظفرہ کا موی سر سوختہ روغن گاؤ کے ساتھ لگانا و دندون کو تحلیل و زخمون کو خشک کرتا ہے و عرق گلاب مین سان کر ران پر باندھین موجب تسہیل ولادت و پانی کے ساتھ طلا کرین زخم گزیدگی سگ دیوانہ پر دافع اوسکی مضرت کا و استخوان کہنہ سر سفوف کر کے شہد مین ملا کر لگانا سر کے گنجہ کو دفع کرتا ہے و سوختہ و نیمہ و سوختہ اجزاے مناسب کے ساتھ طلا عاً اگوتہ کو زائل کرتا ہے بول لگانا حکہ و قوبا و سبوسہ کو و کف بول مسہ کو زائل کرتا ہے دودھ پینا عارضۂ سل و نپ و دق کو مفید ہے و روغن سر سف و موم کے ساتھ لگانا نقرس کو دفع کرتا ہے و فرزجہ کرنا قرحۂ رحم کو صحت دیتا ہے۔

اوز ۔ دافع ریان اوسکا آب بادیان کے ساتھ نہار کھانا دافع لوباسیر و اوجاع رحم و صداع ہے و زبان کھانا دافع تغیر الصوت و چربی دافع شقاق اعضا و دار الثعلب و موجب جلاے رنگ بدن و گوشت کھانا موجب مزہ بدن و تقویت باہ و خون پینا دافع دروشانہ استخوان کی حنا کتر لگانا موجب صحت

زخمون کا انکا کھانا مقوی باہ ومزیل سعال ہے۔

ایل ۵ - مغز اوسکا کھانا نافع خنازیر و دیگر امراض باردہ وخون پیتا در دمثانہ کو دفع کرتا ہے شاخ سوختہ سے سنون کرنا دافع درد موجب استحکام دندان وخاکستر اوسکے شاخ کی روغن گل مین ملاکر لگانا دافع شقاق اعضاد شاخ غیر سوختہ کو جلاکر لگانا دافع درد بارد اعضاے ظاہری واجلنی کا ہے۔

بقر ۶ - خواص دودھ اور گوشت کے ظاہر ہین شاخ کی خاکستر جو گل حکمت مین جلایا ہو دے اکلا تپ بارد کو زائل وقوت باہ کو زیادہ کرتی ہے وناک مین پھونکنا نافع رعاف ہے وتضیب گاؤ جوان سوہان کرکے تنہا یا دیگر اجزا مناسبہ کے ساتھ کھانا نہایت مقوی باہ ہے سرگین منافع مفید ہے استسقا ومزیل ادرام خصوصاً مغز ساق محلل ادرام صلب۔

بوعم ۱۱ - دل بریان اوسکا کھانا دافع خوانیق ولقوہ ہے پتہ اکتحالاً دافع تیرگی نظر وخاکستر چوب انگور مین مخلوط کرکے لگانا سفید کردہ ومثانہ کو گرا ہے ومغز سر اوسکا روغن کنجد سفید مین بریان وحل کرکے سر پر لگانا دافع شکوری و باریکی نظر ہے وجگر اوسکا سعال قاتل ودرد شانہ قوانیج شدید ہے۔

مستاح ۱۲ - آنکھ باندھنا آنکھ پر آنکھ کے درد کو دفع کرتا ہے داہنی داہنی پر بائین بائین پر تپہ لگانا آنکھ کی پھلی وجالا وانکا کو لگانا ہے گوشت پیرنی اوسکی اگر اوسی کے کاٹے پر نہادکریں تو خوراک درد سمیت کو زائل کرتا ہے چربی اوسکی ملنا کرمک ومقوی باہ وتضیب سوہان کردہ تنہا یا اجزا کے مناسب کے ساتھ مقوی باہ ودندان راست بازو داست آنکھ باندھنا محرک باہ ہے۔

ثعلب ۱۳ - گوشت کھانا نافع لقوہ کو مفید ہے چربی دانتو پھیرنا دافع درد دندان وپوست سوختہ تخم مرغ کے ساتھ لگانا نافع درد ثعلب پوست تنہا یا خشک اور ادم وداجع بارد وہ پر باندھنا مزیل اوجاع جگر خشک کھانا چھچھوندر دافع درد طحال وگوشت پوست کے جوشاندہ پانی سے غرغرا کرنا دافع درد مفاصل وجوشاندہ مذکور کو روغن مین پکاکے بعد فنا اوس کے روغن صاف کرکے لگانا دافع اوجاع اطراف ومفاصل۔

جاموش ۱۴ - دماغ اوسکا اکلا بیخوابی لاتا ہے ونمک پانی ملاکر لگانا کلف ورعاف ونشاف کو دفع کرتا ہے استخوان وشاخ سوختہ سے ذرور کرنا مجفف جراحات ہے۔

جراد ۱۵ - بخور اوسکا دفع سوزاک دواسیر یبوسی وبالونکو دفع کرکے گلے مین باندھنا دافع تپ ربع تین حصہ

ٹڈی وابکہ حصہ حسب الاس سفوف کرکے چند روز نونہ ماشہ کھانے سے استسقا دفع ہوجاتا ہے۔

نباد خون ۔ اکثار دافع حیض النفس و ربو پیرون کو جلا کے پانی مین گھولکر پینا دافع نقرس زہرہ تازہ یا خشک لگانا دافع ہیت حیوان گزندہ و نیش زندہ کا ہے۔

حربا ۔ گوشت ہیت رکھتا ہے خون اگر بال اکھاڑ کر لگایا جاوے تو بال نہین جمتے داگر احتشاء اطراف دفع کرکے روغن کنجد سفید مین پکاکر روغن زنمبور پر لگایا جاوے تو مسدل و مستحکم کرتا ہے۔

حلزون ۔ گوشت اسکا دافع حرارت و خشکی اعضا و خرہرہ زرد سوختہ دافع امراض لثہ و مقوی دندان و ہمراہ اجزائے مناسب کے لگانا پھلی و جہان و ماندہ آنکھ کو دفع کرتا ہے۔

حمار ۔ سم اوسکے سے انگشتری بناکر ہاتھ مین پہننا صرع کو مفید ہے و سرگین تازہ کا پانی نچوڑ کر ناک مین ٹپکانا یا سرگین خشک سفوف کرکے ناک کے اندر پھونکنا یا سرگین سرکہ ڈالکر سونگھنا رعاف کو بند کرتا ہے و محمول فرزند ہمراہ سرگین سے دافع کثرت حیض ہے و دود حمار پینا مسکول کو از بس مفید و تپہ آنکھون مین لگانا نافع نزول آب و شپہم چربی حمار ملانا مین لاکر دافع برص ہے۔

حمام ۔ گوشت غذا اگر فالج و لقوہ و رعشہ و ذعیرہ امراض متقارب کو دفع کرتا ہے و کبوتر بالکل جلاکر چھڑکنا زخم کہنہ و مرمن کو صحت دیتا ہے تپہ لگانا دافع تبکری و مقوی باصرہ و خون لگانا دافع کلف و نافع زخم آنکھ کا و کبوتر بعد ذبح کے پیٹ کر گرم عضو کو دم زدہ پر باندھنا سکن درد مزمن ہے۔

حوت ۔ گوشت غذای مقوی باہ جگر خشک کردہ و زور کرنا نافع نزف الدم تپہ ناک مین ڈالنا نافع صرع۔

خراطین ۔ جوش کرکے کان مین ٹپکانا دافع درد گوش و طلاء و ضماد یا روغن مین پکاکر لگانا قنیب پر مفوی باہ و قنیب کا ہے۔

خطاف ۔ گوشت خصوصاً دل کھانا شراب کے ساتھ نہایت مقوی باہ و دماغ ہے اکتحالاً مقوی بصر و دافع تیرگی نظر و پنجال سرمہ کرکے لگانا دافع پھلی آنکھ کا غرغرہ کرنا اوس سے دافع خناق و طلاءً محلل اورام و مفجر بابسیل۔

خفاش ۔ شیخ الرئیس سے تجربہ اسکا منقول ہے و پر و احشاء و اطراف دفع کرکے سرکہ کے ساتھ کل حکمت کرکے جلاد بین و سفوف کرکے چھ ماشہ کھایا کرین دافع ورم طحال مین بے نظیر ہے +

و بدون سرکہ کے گل ملکت مین جلاکر سرمہ کرکے آنکھ مین لگانا مقوی بصر ہے دافع ادسکا شدد کے ساتھ لگانا دافع نزول آب چشم ہے۔

خلد اکلاً۔ خشک کرکے بجز کرنا دافع عسر بول خون لگانا دافع پھلی چشم کا دافع لگانا رذعن سرشف کے ساتھ محلل اورام وخنازیر دوافع برص وبہق وقوبا مین بے نظیر خون مین بھی مثل ادسی کے تاثیر ہے۔

خیل۔ سم سوختہ ادسکا رذعن سرشف کے ساتھ لگانا مانع خنازیر واکوتہ کا بجز کرنا سم سے موجب تسہیل ولادت خون نکالنا دافع درد گوش عرق لگانا مانع برآمدگی موے وعرق فوطہ وآلت کا جو سواری کے وقت نکلا ہے تقنیب وبن ران پر لگانا مقوی اعصاب دماغ ہے۔

دیک و دجاج۔ گوشت وبیضہ ادسکے بھی ومقوی چشم وقوی تاج مزوس کا سفوف اکلاً دافع جنون خون لگانا دافع بیاض چشم پوست سنگدان حابس اسہال وپوست سوختہ بیضہ نافع نزف الدم وزرورا۔

دود الفیل۔ سرہ پاؤن ادسکے وضع کرکے خشک کرین ودو چند کہنگ کے ساتھ سفوف کرکے سوم سوم حصہ یعنی ربع تک کھلاوین سنگ گردہ ومثانہ کو دفع کرتا ہے۔

ذباب۔ سر ادسکا زنبور کے کاٹے پر ملنا دافع ادسکی سمیت کا ہے وسر دفع کرکے بسم ادسکا شعرہ پر ملنا مفید ہے وسرکہ مین گھس کر لگانا دافع داء الثعلب ہے۔

ذراریح۔ سرکہ کے ساتھ طلا کرنا دافع برص وخزول کے ساتھ پیسکر رذعن سرشف مین جوش کرکے لگانا داء الثعلب وقوبا کو نفع کرتا ہے وترکیب کے ساتھ کھانا دافع سنگ گردہ ومثانہ واستسقا وسمیت کاٹنے سگ دیوانہ کا ہے۔

ریتلا۔ خانہ عنکبوت مثل کاغذ کے سفید ہوتا ہے زخم پر چپکا دینے سے خون کو بند کرتا ہے وقرحہ پر چپکانے سے آماس کو دفع کرتا ہے وپیشانی پر چپکانے سے ایک ٹکڑہ پوست بز کے ساتھ گردن خواہ بازو پر باندھنے سے بالخاصیت حمی عنب وربع کو دفع کرتا ہے وعنکبوت پیسکر اوسکے کاٹے ہوئے پر لگانا دافع ادسکی سمیت کا ہے۔

سلحفاۃ۔ خون تازہ خواہ خشک کو پانی مین گھولکر گرم کرکے لگانا دافع درد قولنج مین بے نظیر ہے ومرض نقرس مین پاے راست راست پر وپاے چپ چپ پر باندھنا نفع کرتا ہے گوشت بھون کر سرکہ کے ساتھ کھانا دافع حبس بول ہے بیضہ کو آرد باقلا ملاکے بھون کر کھانسی دافع کھانسی ہے استخوان پشت پانی مین

گھسکر لگانا دافع التعلب کو دفع کرتا ہے۔

صدف ۔ سوختہ سے سنون کرنا امراض دندان ولثہ کو مفید ہے خیر سوختہ سفوف کرکے سپید ذرع مین ملا کر لگانا زخمت سوختگی آگ کو دفع کرتا ہے دوزرا مانع نزف الدم وتتم کلان گل حکمت مین جلا کر نرم یا شہد یا کھانا دافع حمیات مزمنہ ومقوی قلب ہے۔

صعتر ۔ گوشت نہایت گرم مقوی ومبہ دوا و موجاذب شیاہ خلیدہ بدن کا حناذ اوسرگین اکتالا دافع بیاض چشم وساتھ سرکہ کے طلا دافع کلف وبہق ونمش۔

صفدع ۔ احشا واطراف دفع کرکے جوشاندہ پینا دافع سم افعی اورام اعضا سے عصیانی ومخرج اشیاے غلیظہ بدن چربی تنہا یا دوسرے اجزا کے ساتھ قضیب وبن ران پر لگانا مقوی قضیب وباہ ہے۔

ولک ۔ شنو ۔ باوسکا پینا مقوی باہ ودافع ذات الجنب ودیگر امراض باردہ وقولنج ودرد معدہ و مغز بریان یا تپہ طلا کرنا زبان پر دافع لکنت زبان ہے۔

ضلبی ۔ گوشت دافع امراض باردہ ومقوی ارواح تپہ کان مین ڈالنا دافع درد گوش وآنکھ مین لگانا مقوی ابصر ودزدر شاخ سوختہ مانع نزف الدم۔

عصفور ۔ غذا مقوی باہ کباب اسکا شہد کے ساتھ کھانا دافع لوا سیر ریحی وصرف کباب کھانا دافع سنگ مثانہ ہے۔

عقرب ۔ گل حکمت مین جلا کر خارش اوسکی کھانا دافع سنگ مثانہ ہے ورزعفران کے ساتھ لگانا دافع داء الثعلب ہے وعقرب سیاہ خشک کرکے پانی مین گھسکر لگانا دافع برص ہے۔

فارہ ۔ اگر بال اکھاڑ کر خون اوسکا لگایا جاوے تو پھر بال نہین جمتا ومینگنی اوسکی تلمی شوره کے ساتھ ناف پر رکھنے سے جنس لول کو دافع ہوتا ہے۔

قنفذ ۔ گوشت قدرے قدرے کھانا ہضم کو مفید ہے خون لگانا زخم کاٹنے سگ دیوانہ پر دافع سمیت ہے پتہ لگانا بال اکھاڑ کر مانع نکلنے بال کا ہے وآنکھ مین لگانا دافع بیاض چشم ہے۔

کلب ۔ زبان اوسکی اگر زخم کاٹے ہوئے سگ دیوانہ پر باندھین سمیت کو جذب کرلیتی ہے واگر سوختہ کرکے زخم وقرحہ پر ذرور کرین صحت دیتی ہے واگر مرہم مین داخل کرین التیام کرتی ہے جگر بریان کھلانا جسکو سگ

دیوانہ نے کا ماہودے صحت دیتا ہے و بچھڑا ستخوان کا درشقیقہ کو دفع کرتا ہے۔

فسرنجبہ اوس کا پکانا بہرا پن کو دفع کرتا ہے و انکھ مین لگانا ورم کو زایل کرتا ہے و مانع نزول آب چشم ہے پاوں کے کف دریا حاطہ مین باندھنا موجب تسہیل ولادت ہے۔

ہدہد شوربا اوسکا شیر گرم پینا دافع تولنج مین بے نظیر ہے خون لگانا انکھ مین دافع بیاض چشم پتہ طلا کرنا نافع لقوہ ہے و تازہ پتہ اسر پر باندھنا دافع سر بلغمی ہے۔

یربوع — زیت بار و غن سر شف مین پکا کر روغن کان مین ڈالنا دافع بہرا پن و طنین و دوی کا ہو روغن اوسکا لگانا سے زائد اوکھاڑ کر دافع برآمدگی سوے ہے۔ واللہ اعلم بالصواب والیہ المرجع المآب۔

خاتمۃ الطبع

للہ الحمد و المنۃ کہ نسخۂ لاثانی موسوم بہ مرکبات احسانی جو فن طب مین ایک مختصر رسالہ حاوی فوائد مطول ہے اور تصنیف شریف سے بقراط زمان فلاطون دوران طبیب نامی و گرامی جناب حکیم محمد احسان علی خان صاحب مرحوم آنجہانی وکیل گورنمنٹ متوطن قصبہ سلون متعلقہ اودھ کے ہے کہ علم الابدان مین وہ مرحوم عدیم المثال و بے نظیر تھے اور معالجات احسانی اور طب احسانی وغیرہ کتب حکمت بھی انھین مرحوم کی تصنیفات سے ہین اور اسی مطبع مین مطبوع ہو چکی ہین مطبع منشی نول کشور سی آئی ای واقع کانپور ماہ دسمبر ۱۹۰۲ع مین پانچوین مرتبہ حلیۂ طبع سے آراستہ اور زیور انطباع سے پیراستہ ہوا۔

فقط

ذخیرہ خوارزم شاہی - اردو کامل کتاب پورے دس حصہ مین مترجم حکیم ہادی حسین خان مراد آبادی۔

تریاق مسموم - علاج زہر ہا مع اشکال قسام سانپون کے مؤلفہ حکیم محمد حبیب الدین احمد۔

قانون شیخ الرئیس اردو - جلد اول کلیات طب مین از مولوی غلام حسین قدر۔

ایضاً جلد چہارم شیخ الرئیس اردو جمیات مین از مولوی غلام حسین قدر۔

مجموعہ میزان الطب اردو - جسمین پانچ رسالہ ہین (۱) میزان الطب (۲) رسالہ بحران (۳) حب عزیزی (۴) دلائل النبض (۵) رسالہ دلائل البول مترجمہ حکیم صادق علی۔

مطلوب الطالبین - خط طاستعلاجی۔

مجربات عاقل - از حکیم مرزا محمد علی۔

مجربات لبسیر - مخصوص علاج قوت باہ مین از حکیم بشیر احمد صاحب

نخبۃ البحرین - اجتماع بیدک وطب یونانی از حکیم رحمن علی خان صاحب۔

کتب طب فارسی

غایۃ الشفا - کاغذ سفید یہ رسالہ نادر طب مین ہے۔

قرابادین جلالی - مصنفہ سید جلال الدین وجیہ الدولہ یہ رسالہ طب مین عجیب ہے۔

اکسیر اعظم - اعلیٰ درجہ طب کی کتاب چار جلد مین کلیات ومعالجات امراض از سر تا پا بعد نظر ثانی ہر مطبوعہ مطبع نظامی بہ اضافہ مقاصد مفیدہ بتوجہ خاص حضرت مصنف حکیم محمد اعظم خان المخاطب بنظام جہان بہ عطاے حق تالیف بمطبع بطرع ورغبت شایان اور جناب ارسطو زمان حکیم صاحب موصوف نے اس کتاب مین یہ ترتیب رکھی ہے کہ مقدمہ متضمن جمیع امراض وتشخیص سوء مزاجات علاج کلی بعد ازان تفصیل امراض ہر عضو باسباب وعلامات وطریق تشخیص ومخصوص علاج آن بذکر ادویہ مرکبہ ومفردہ الغرض یہ کتاب نہایت مفید ہے اور غلطنامہ بھی نظر ثانی حکیم صاحب موصوف شامل ہوا ہے۔

ایضاً - کاغذ گندہ وحنائی وسفید۔

ایضاً - کاغذ گلابی۔

ایضاً - کاغذ سفید رسمی وحنائی۔

دستور العلاج - از حکیم سلطان علی خراسانی۔

مفرح القلوب - شرح قانونچہ طب از حکیم محمد اکبر ارزانی۔

مجموعہ میزان الادویہ - والفاظ الادویہ فرہنگ نصیر وگنجینہ الادویہ - یہ ایک مجموعہ نادر نسخات طب کا ہے۔

کفایہ منصوری مع رسالہ چوب چینی - از حکیم منصور بن حکیم یوسف۔

ضیاء الابصار - از حکیم محمود خان دہلوی۔

مجربات رضائی - امراض ضعف باہ وشانہ از حکیم سید رضا حسین صاحب۔

مطب علوی خان - نسخے مجربات علوی خان کے ہر امراض کے لیے منتخب ہین۔

میزان الطب - مع رسائل دیگر یہ مشہور رسالہ ہے

درس کی کتاب ہے جو کہ قبل اسکے تصحیح و تحشی تمام مطبع محمدی حاجی محمد حسین مرحوم میں طبع ہوئی تھی اوسی مقبول منشی سے کتابت پاکیزہ طبع ہوئی۔

ام العلاج ۔ رسالہ غریب و عجائب عجیب ہادی تراکیب ادویہ طبیہ تصنیف حکیم امان اللہ فیروز جنگ بن مہابت خان خانخانان عہد دولت نورالدین محمد جہانگیر بادشاہ غازی میں تھی یہ کتاب خاص طریقہ احسان معالجہ ہر قسم مرض میں مستند و یادگار ہے کئی مرتبہ چھپی ہے۔

طب یوسفی مشتمل بر رسالجات رسالہ نبض رسالہ قارورہ رسالہ ستہ ضروریہ مالیخولیا یوسفی رسالہ ماکول و مشروب۔ قصیدہ در حفظ صحت بدن رسالہ بحران مشہور کتاب ہے۔

مخزن الشفا بسکت در شاہی ۔ یہ ایک کتاب ہم خالب طب یونانی رہبرک ہے جسکو طبیب حاذق حکیم عبدالرحمان خان ابن حکیم فتح خان مقرب بارگاہ دولت پناہ سکندر جاہ نے بحکم شاہ شہید میں بہت سی کتابوں سے انتخاب کیا ہے۔

خیابان نافعہ ۔ تصنیف حکیم محمد شریف خان صاحب دہلوی مصنف علاج الامراض۔

ترجمہ مختصر فصول بقراطی مشہور کتاب حکیم بقراط کی جسکی تلخیص ہروی غلام حسین صاحب نے فرمائی۔

طب اکبر تصنیف حکیم محمد اکبر ارزانی علم طبیعی مستند کتاب ہے۔

زاد غریب ۔ معالجات ہر موسم کے از حکیم صادق علی خان صاحب

خلاصۃ التجارب ۔ طب مجربات حکیم علی خان مدد و مرتبہ بقراط زمان جناب حکیم بہادر الدولہ بہادر یہ اعلی درجہ طب کی کتاب قابل دید ہے۔

ایضاً مطبوعہ جدید۔

مجربات اکبری محشی تصنیف حکیم محمد اکبر صاحب عرف حکیم ارزانی۔

تکشیف الحکمت ۔ حکیم سلیم الدین خان کی تصنیف سے ہے قدردانی شائقان سے کئی مرتبہ چھپ چکی ہے۔

قرابادین قادری ۔ از حکیم محمد اکبر صاحب عرف حکیم ارزانی۔

کنز الاسرار ۔ از حکیم ہادی حسین صاحب مرادآبادی

بہج الحذاقت ۔ از حکیم قدرت احمد۔

رسالہ جنۃ الواقیۃ لسہام الامراض الوبائیۃ از حکیم شفاء الدولہ بہادر مختص بعلاج۔

رسالہ ارادۃ سوار الطریق لطالب مناہج التحقیق مباحثہ ڈاکٹری و یونانی۔

علاج خاص امراض بہائم و طیور

علاج الحواسی ۔ عمدہ معالجات بہائم و طیور کے۔

علاج احسانی ۔ مسمی بہ دوار البہائم والطیور از حکیم احسان علی صاحب۔

زینت الخیل ۔ باتصویرات و اشکال و اقسام رنگین گھوڑوں اور انکی حالت بیماری اور حالت صحت کے از منشی محمد مہدی صاحب رنگین تصاویر۔

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

عجائب خانہ

جامعہ عثمانیہ

۱۔ [illegible]

۲۔ [illegible]

۳۔ [illegible]

۴۔ [illegible]

۵۔ [illegible]

۶۔ [illegible]

۷۔ [illegible]

۸۔ [illegible]

۹۔ [illegible]

۱۰۔ [illegible]

۱۱۔ [illegible]

۱۲۔ [illegible]

۱۳۔ [illegible]

۱۴۔ [illegible]

۱۵۔ [illegible]

۱۶۔ [illegible]

۱۷۔ [illegible]

۱۸۔ [illegible]

۱۹۔ [illegible]

۲۰۔ [illegible]